# آغاز و ارتقاء دستور نویسی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند

(از آغاز، تا پایان قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی)

پایان نامه برای دریافت درجه دکتری

از

سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی (کمال)

به راهنمائی:

استاد محترم جناب آقای دکتر سید محمد اکرم (اکرام)






Faculty of Islamic & Oriental Learning
UNIVERSITY OF THE PUNJAB
ORIENTAL COLLEGE, LAHORE
اورنٹیل کالج پنجاب یونیورسٹی لاہور

(۱٤۱۲ هجری قمری - ۱۹۹۲ میلادی)

تقدیم به :

دوستداران زبان و ادبیات فارسی

در شبه قاره پاکستان و هند.

## نشانه هـــــای اختصـــــاری

( مشخصات کامل کتابها د ربخش فهرست منابع و مآخذ آمـــده است )

* ر ، ك = رجوع کنیـــد
* ش = نسخهٔ خطی «شرح جواهر الترکیب».
* م = سال میلادی.
* متن = نسخه خطی کتاب «اصول فارسی».
* ن = تالیف شده در سال...
* هـ . ش = سال هجری شمسی.
* هـ . ق = سال هجری قمـــری.

* آستان قدس = فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی.
* آصفیه = فهرست کتابخانه آصفیه سرکار عالی.
* آنند راج = فرهنگ آنند راج.
* استوری = Persian Literature (A Bio-Bibliographical Survey), Storey.
* اکادمی علوم = فهرست کتابهای چاپ سنگ به زبان فارسی ( مسکو ).
* انجمن = فهرست نسخه‌های خطی فارسی، انجمن ترقی اردو.
* اندیا آفیس = Catalogue of the Library of the India Office
* ایوانف = Concise Descriptive Catalogue Concise of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal.
* بادلیان = Catalogue of the Persian. Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian library.

* برهان = برهان قاطع ( فرهنگ فارسی ).
* پاکستان کی تاریخ تعلیم = مسلمانان هند و پاکستان کی تاریخ تعلیم.
* پاکستان مین فارسی = پاکستان مین فارسی ادب.
* پاکستان و هند = تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند.
* تاریخ تذکره = تاریخ تذکره‌های فارسی.
* تذکره نویسی = تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان.
* تذکرهٔ مصنفین = تذکره مصنفین درس نظامی.
* ثلاثه = ثلاثه غساله، کتابشناسی آثار تالیف شده در بنگال.
* حمیدیه = حمیدیه، کتب خانه، سند هـ محفوظ کتب موجوده، نك د فتریدن.
* داکا = Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library

* دهخدا = لغت نامه دهخدا.
* ذریعه = الذریعه الی تصانیف الشیعه.
* ریحانه = ریحانة الادب.

* ریو = Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum . Rieu.
* سپهسالار = فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (شهید مرتضی مطهری).
* شفیع = فهرست کتابهای خطی کتابخانه مولوی محمد شفیع.
* شیرانی = فهرست مخطوطات شیرانی.
* صفا = تاریخ ادبیات در ایران.
* عباس = تفصیل فهرست مخطوطات فارسیه.
* علمای هند = تذکره علمای هند.
* غیاث = غیاث اللغات (فرهنگ فارسی و عربی).
* فرشته = تاریخ فرشته.
* فرهنگنامه ها = فرهنگنامه های عربی به فارسی.
* فرهنگ نویسی = فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان.
* فهرست چاپی = فهرست چاپی، نوشاهی، فهرست کتابهای چاپ سنگی، و کمیاب کتابخانه گنج بخش.
* فهرستواره = بخش فهرستواره در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی.
* قاموس = شرح قاموس (ترجمان اللغه، محمد شفیع قزوینی).
* گنج = فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش.
* لکهنو = فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه ندوة العلماء لکهنو.
* مشار = فهرست کتابهای چاپی فارسی.
* مرآت العلوم = فهرست نسخ خطی فارسی اورینتل پبلك لائبریری، بانکیپور.
* مشترك = فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان.
* معین = فرهنگ فارسی معین.
* منتهی الارب = منتهی الارب فی لغة العرب (فرهنگ عربی به فارسی).
* موزه سالار = Concise Descriptive, Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Library.
* نوشاهی = فهرست نسخه های خطی فارسی، موزه ملی پاکستان.
* نظام = فرهنگ نظام.
* نفیسی = فرهنگ نفیسی.
* همدرد = فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد کراچی.
* هندوون کا حصه = ادبیات فارسی مین هندوون کا حصه.
* هندوون کی تعلیم = هندوون کی تعلیم مسلمانون کے عهد مین.

بسم الله الرحمن الرحیم

## پیشگفتار

پیشنهاد تحقیق در موضوع ـ آغاز و ارتقاء دستور نویسی فارسی در شبه قاره پاکستان و هند ،توسط استادان محترم جناب آقای دکتر محمداکرم جناب آقای دکتر ظهور الدین احمد به اینجانب پیشنهاد گردید از آنجائیکه قبلاً قدیمترین نسخه دستور فارسی در شبه قاره که اصول فارسی نام دارد مورد توجه اینجانب قرار گرفته بود و باآن آشنائی داشتم ،این پیشنهاد را بانهایت خرسندی پذیرفتم و طرح تحقیق تهیه گردید ،اساتید محترم راهنمائی های لازم را نموده و سرانجام طرح تحقیق مورد تصویب مراجع ذیصلاح دانشگاه پنجاب قرار گرفت.

اینجانب باکوشش در خور،تمام توان و تلاش خویش را برای تهیه و تدوین مطالب و ارائه هر چه بهتر موضوع بکار بردم که امید وارم مورد قبول قرار گیرد.

این تحقیق شامل مقدّمه و هفت فصل و خاتمه می باشد.

مقدّمۀ این رساله،اندکی مُفصّل ومشروح می نُماید،که البتّه بسیار بیشتر از آنچه که در پیش دارید فراهم آمده بود، با راهنمائی های استاد محترم جناب آقای دکتر اکرم به همین مقدار،به دلیل ضرورت ونیاز لازم برای آشنائی علمی خوانندگان جهت ورود به بحث اصلی بسنده گردید.

این مقدّمه شامل سه بخش خواهد بود:

بخش اوّل ـ رواج زبان فارسی در شبه قاره در ادوار مختلف تاریخی.

در این فصل روابط دیرینه تاریخی ایرانیان و مردم ساکن در شبه قاره در طی قرون و اعصار را به صورت بسیار موجز مورد مطالعه قرار داده و

نفوذ زبان فارسی از عصر غزنویان تا زمان استقلال پاکستان را بررسی نموده و مختصری دربارهٔ تاریخ سلسله‌های حاکم در شبه قاره به مناسبت گفتگو می شود .

بخش دوم - دور نمای علمی و ادبی مدارس شبه قاره

در این فصل نگاهی هر چند کوتاه داریم به تاریخ مدارس شبه قاره که به نوعی در تدریس زبان فارسی نقش به سزائی ایفا نموده و ذکر کتب درسی این مراکز آموزشی .

بخش سوم - خدمات مردم شبه قاره به ادبیات فارسی

در طول سالها حضور زبان فارسی درمیان مردم شبه قاره ، دانشمندان آنان صدها کتاب و رساله دربارهٔ زبان فارسی و یا در موضوعات مختلف به زبان فارسی تالیف نمودند که از میان اینهمه به سه مورد آن که ارتباطی مستقیم به زبان فارسی دارد توضیح مختصر داده می شود :

الف - سهم هندوها در ادبیات فارسی .

ب - تذکره نویسی فارسی در شبه قاره .

ج - فرهنگ لغت نویسی در شبه قاره .

فصل اوّل - دستور چیست و سابقه تاریخی دستور نویسی .

ضمن بیان معنای لغوی دستور و تعریف آن ، به سابقه تاریخی دستور نویسی در ایران و شبه قاره اشاره شده و فهرست کامل کتابها و رسائل تالیف شده در شبه قاره که در این موضوع است آورده می شود .

فصل دوم : معرفی کهن ترین دستور فارسی که درهندوپاکستان نوشته شده تا پایان قرن دوازدهم .

فصل سوّم: معرفی کتابهای دستور در قرن سیزدهم هجری قمری ،نوزدهم میلادی

فصل چهارم: معرفی رساله های مهم دستور که تاریخ تالیف آن ها دقیقاً مشخص نیست .

فصل پنجم: معرفی برخی از رساله های مهم دستور فارسی به زبان اردو .

فصل ششم: متن نخستین کتاب دستور زبان فارسی.

در این فصل کتاب اصول فارسی ،عبدالصمد ملتانی با تعلیقات لازم آورده می شود .

فصل هفتم: بررسی کلی درباره دستور ها ،محاسن و معایب .

نتائج بدست آمده از مجموع مطالعات و بررسی ها ، در این فصل به صورت علمی، جمع بندی و ارائه می شود.

خاتمه

دردو بخش خواهد بود:

بخش اوّل ، فهرست ،

درآن فهرست کلیهٔ منابع و مآخذ خطی و چاپی به زبانهای فارسی ،اردو ، انگلیسی وعربی که مورد استفاده در تحقیق قرار گرفته، آورده شده است .

بخش دوّم ، تصاویر.

تصاویر صفحاتی از کتابهای خطی و کمیاب مورد استفاده در تحقیق درج گردیده است .

جهت تدوین این تحقیق از دهها کتاب خطّی بهره گرفته شده ،روش تحقیق

نیز برمبنای اصول شناخته شده تحقیق علمی بوده است،تصحیح متن کتاب اصول فارسی بر اساس فقط یک نسخهٔ خطّی موجود از آن کتاب انجام پذیرفته، متاسفانه با کوششی که انجام گرفت نسخه دیگری شناخته نشد و بدست نیامد ،لهذا کار تصحیح بسیار سخت و پیچیده بود ،اما خوشبختانه با عنایات ربّانی این مهم بر اساس مقایسه و مقابله با منابع و مآخذی که صاحب اصول فارسی کتاب خود را تدوین نموده انجام پذیرفت،متن و عبارات عربی ،تصحیح گردید ،و در پاورقی به چگونگی اختلاف اشاره شد ، تعلیقات لازم، جهت بیان معانی لغات مشکل و عباراتی که نیاز به توضیح داشت به‌صورتی‌موجز آورده‌شده است.

شیوهٔ رسم الخطّ و نقطه گذاری رائج در ایران نیز برای سهولت درخواندن و فهمیدن متن با توجّه به رسم الخط های شناخته شده معاصر ،رعایت گردید.

تصحیح قصیدهٔ جوهر الترکیب نیز بر اساس نسخه خطی موجود در کتابخانه گنج بخش انجام پذیر فت که در متن به آن اشاره خواهد شد. و اختلاف نسخ نیز در پاورقی آن آورده شد.

جهت مزید اطلاع از چگونگی نسخه های خطی مورد استفاده شده تصویر صفحات اول و پایانی برخی از آنها در پایان کتاب آورده شده است.

---

(۱) - ر. ک به - جهانشاهی ،ایرج ،راهنمای نویسنده و ویراستار ، انتشارات کتاب کودک تهران ، ۱۳۶۰ هـ. ش

در پایان سپاس خویش را از استاد محترم و دانشمند ارجمند وشاعر توانا جناب آقای دکتر سید محمد اکرم که این تحقیق با راهنمائی ایشان انجام پذیرفت ابراز می دارم، و از زحمات اساتید معظّم دانشکدهٔ شرق‌شناسی لاهور، بخصوص استاد مکرّم جناب آقای دکتر ظهورالدین احمد و اولیای امور دانشگاه پنجاب ودانشمندان عالیقدر کشور دوست و برادر پاکستان بویژه استاد والامقام جناب آقای دکتر عبدالشکور احسن تشکّر می‌نمایم، ونیز تقاضا دارم، که اگر سهو و لغزشی رویداده است پوزش مرا پذیرا باشند ،بخصوص از لحاظ اغلاط مطبعی که توسط ماشین نویس نا آشنا به زبان فارسی در متن بوجود آمد .

و همچنین از مسئولان گنجینه های کتاب های خطّی دانشگاه پنجاب موزه های لاهور و کراچی و کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد، که با لطف ومرحمت زاید الوصف ،کتابها و مآخذ مورد نیاز را در اختیار قرار دادند ، سپاسگزارم .

وآخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین

وصلی الله علی محمّد و آلهِ و اصحابه المیامین

سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی (کمال)

## مقـدّمـه:

## بخش اوّل: رواج زبان فارسی درشبه قاره در ادوار مختلف تاریخی.

روابط دیرینه تاریخی ایرانیان و مردم ساکن در شبه قاره هند و پاکستان به زمانهای بسیار بسیار دور مربوط می شود.

در تمدن درخشان " موهنجو دارو " که در وادی سند مابین سالهای ۲۵۰۰-۱۵۰۰ پیش از میلاد وجود داشته ارتباط با تمدن ایرانی نیز مشاهده می شود. آثار بدست آمده از حفریات باستانشناسان مانند برخی از ظروف سفالی و مشابهت طرح و تزئین آن دلیل این ادعا است.(۱)

### ورود آریائیها در شبه قاره

بعد از این تمدن، آریائی‌ها وارد این سرزمین می شوند گرچه علت این مهاجرت دقیقاً" مشخص نیست، اما مشابهت‌های مختلف که در افسانه‌ها، متون مذهبی یکدیگر وجود دارد، این رابطه را مشخص می نماید و همین است که برخی معتقدند زبان سانسکریت و فارسی باستان و زبان اوستا از یک اصل نشأت پذیرفته است در اوستا نیز نواحی شمال هند ذکر شده است.(۲) و در کتابهای معتبر تاریخی روابط پیوسته این مردم در دوره مادها، پیشدادیان و کیانیان کم و بیش آمده است(۳) اما از زمان هخامنشیان (از ۵۵۰ق.م تا - ۳۳۰ق.م) خوشبختانه

---

(۱)- : حکمت، علی اصغر(استاد)، سرزمین هند، دانشگاه تهران ۱۳۳۷ش/ ۱۹۵۸م ص ۳۶

(۲)- : شهابی، خراسانی علی اکبر روابط ادبی ایران و هند. تهران، ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م/ص ۵۸ و نیز ر.ک به نوشته استاد دکتر محمد مقدم، ص ۱۹ درکتاب فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان.

۳- به عنوان مثال ر.ک به : مسعودی، مروج الذهب، بیروت ۱۹۶۵ م، ج/۲ ص ۱۳۲ . المقدسی، البدءوالتاریخ، پاریس، ۱۹۱۹م، ص ۶۰، و استخری، المالک والممالک، ترجمه فارسی به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰/ ۱۹۶۱م ص ۳۲.

منابع مستندی مانند نقوش تخت جمشید[1] باقی مانده و نشانگر اینست که در آن روزگار سرزمین شبه قاره خراج دهنده به حکومت مرکزی بوده تا آنجا که هرودوت[2] این ارتباط را شرح داده است.

## از زمان اسکندر تا ساسانیان

بعد از حمله اسکندر مقدونی و تاسیس دولت سلوکیان ناحیه سند و هند که از سرزمینهای تحت سیطره هخامنشیان نیز در اختیار دولت سلوکیان[3] قرار گرفت تا پس از انقراض آنها و آمدن سلسله اشکانیان ( از ۲۴۹ ق.م تا ۲۲۶ میلادی ) روابط با این مردم رو به گسترش نهاد تا در زمان سلسله ساسانیان (از ۲۲۶ م تا ۶۵۲ م ) نمونه اعتلای پیوستگی فرهنگی را در دوران باستان مشاهده می کنیم ، در روزگار ایرانیان شهرهای جدید در شبه قاره ساختند و نیز انجام مسافرت ها و ازدواج با یکدیگر رواج پیدا کرد ، در برخی از کتب تاریخی آورده شده که بهرام گور[4] ( متوفی ۴۳۸ م ) به هند مسافرت نمود و شاهان ایرانی با زنان این سرزمین ازدواج میکردند[5] و همچنین نشانه هائی از وجود روابط فرهنگی بسیار خوب در این دوره وجود دارد ، مانند ترجمه کتاب کلیه ودمنه در عصر انوشیروان و نیز ورود شطرنج[6] به ایران و یا وجود مترجمین هندی[7] در دربارهای ساسانی و همچنین

---

(۱)- برای اطلاع بیشتر ر.ک به مصطفوی محمد تقی و سامی علی، تخت جمشید، شیراز ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م صفحات ۳۹، ۶۳، ۷۰ و ۸۸ و نیز همان ترجمه دکتر عبدالله وهمکاران ، فرانکلین تهران ۱۳۴۲ش/۱۹۷۳م

(۲)- هدایتی (ترجمه فارسی)، تاریخ هردوت تهران -۱۳۳۹ش/۶۱-۱۹۶۰م ج/۳ ،ص ۱۹۳ و ۱۹۴ .

(۳) - طبری ، محمد جریر ، تاریخ طبری ، لیدن ۱۹۶۴، ج/۱ ، ص ۶۶ و نیز ابن مسکویه ، تجارب الامم ، لیدن، ۱۹۰۹م، ج/۱ ، ص ۱۵۳.

(۴)- ابن بلخی ، فارسنامه ص ۹۷.

(۵)- مجمل التواریخ (مولف ناشناخته ) به کوشش مرحوم ملک الشعرا بهار ، چاپ تهران ۱۳۱۸ش/ ۱۹۳۹م ، ص ۷۵ .

(۶)- حمد الله مستوفی ، تاریخ گزیده تهران ۱۳۶۲ش/ ۱۹۸۳م ، ص ۱۱۷

(۷) -علی بن محمد بن بلعمی ، تاریخ بلعمی ، تهران ، ۱۳۴۱ش/۱۹۶۲ص ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹

روابط تجاری و بازرگانی که رفت آمد فراوان تجار و کاروانهای تجاری را به دنبال داشت .(۱)

آغاز دوره اسلامی

با تابش آفتاب درخشان دین مبین اسلام به ایران و مسلمان شدن گروه گروه مردم این سرزمین در دامان اسلام قرار گرفت و با کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در سال ۶۵۲ میلادی پادشاهی ساسانیان پایان پذیرفت و ایران بخشی از خلافت اسلامی گردید.

ایرانیان با آغوش باز اسلام را پذیرفتند و در اعتلا و گسترش این دین آسمانی از هر کوششی فرو گذار نکردند. و در یکی از نخستین گام هایی برای توسعه اسلام حضور آنان در لشکر سرداران عرب مسلمان بوده است. در سال ۴۴ هجری مهلب بن ابی صفره ، از راه خراسان و افغانستان و دره خیبر تا به پیشاور پیش رفت(۲) و سپس لشکر محمد بن قاسم ثقفی برای فتح سند که در سال ۹۳ هجری بوده است(۳) ، محمد بن قاسم مدتی در شیراز(۴) توقف کرد و سپس به صورتی کاملا" طبیعی بهمراه ایرانیان مسلمان عازم سند گردید و از طریق اسلام وارد این بخش از سرزمین شبه قاره گردید و گسترش اسلام بدست ایرانیان انجام شد ناگفته نماند که در آن روزگار پایه‌های فرهنگ اسلامی هنوز درقلوب مردم آن منطقه ریشه نداونده

---

1- Shustary, A.M.A , Outlines of Islamic Culture , Lahore 1966 V.L, ". 30 - 31

(۲) - ر.ک به دکتر سید محمد اکرم ، مقالات فارسی ، ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م لاهور ، ص ۳۶.

(۳) - ر.ک به کوفی، علی ، فتح نامه سند، چاپ دهلی ، ۱۹۳۹م ، ص ۱۷۴، مطبع مجتبائی دهلی ۱۹۰۸م .

(۴) - حمد الله مستوفی ، نزهة القلوب ، تهران ۱۳۳۶ ش/۱۹۵۷م، ص ۱۱۱ و ابن خردادبه - المسالک الممالک ، لیدن، ۱۹۰۶م ، ص ۱۳۱.

بود گرچه این مناطق به دست مسلمانان فتح شده اما فقط اسمی از اسلام وجود داشت[1] گسترش اسلام آرام آرام از طریق ایران و ایران ادامه داشت تا در زمان غزنویـــان (۹۶۲م تا ۱۱۸۶ م) به نقطه عطف مهمی دست یازید.

## نفـوذ زبان فارسی در دوران غزنویان

امیر ناصرالدین سبکتکین در سال ۳۷۶ (ه.ق) به هند آمد و پیشاور را به تصرف خویش در آورد[2]، و بعد از وی سلطان محمود غزنوی ( متوفی در ۱۰۳۰ میـــلادی ) فتوحات خود را ادامه داد، حضور هزاران سرباز ایرانی مسلمان بهمراه دانشمندان و ادیبان و طبیبان در لشکر غزنویان زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی را به صورتـــی جدی و همه جانبه وارد این سرزمین نمود و تمدن ایرانی را ریشه‌دار نمود، بطوریکـــه نتیجه روابط دیرینه موجود بین مردم ایران و این سرزمین در این زمان شکوفا گردیده و آغاز نفوذ هرچه بیشتر زبان فارسی محسوب می گردد. زیرا زبان فارسی از مرزهای ایران مرکزی به ایالت مکران که همسایه شبه قاره هند و پاکستان محسوب می شـــد رسیده بود، ابن حوقل نوشته : زبان مردم مکران فارسی و مکرانی است.[3] و سپـــس از طریق مکران توسط بازرگانان و مسافران وارد ملتان شده بود و مورد استقبال و توجـه مردم آن سامان قرار گرفته بود. مقدسی در کتاب احسن التقاسیم خود کـــــه در سال ۳۷۵ هجری تالیف گردیده است، اشاره می کند که " مردم ملتان زبان فارسی را می فهمند "[4]

سلسله های حکمران ایرانی نژاد در این منطقه که از زمان غزنویـــان شـروع شده

---

(۱)- ر.ک به مقاله آقای دکتر علی پناهی، در کتاب مقالات فارسی‌لاهور، ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م ص ۳۶

(۲)- محمد قاسم هندوشاه تاریخ فرشته، نولکشور لکهنو : ۱۲۸۱ هـ (۱۸۶۵م) ، ص ۱۸.

(۳)- ابن حوقل، صوره الارض، چاپ دوم، لیدن، ۱۹۳۹م، ص ۳۲۵.

(۴)- المقدسی ، احسن التقاسیم،لیدن ، ۱۹۰۶م ص ۳۸۰.

بود تا دوران تسلط انگلیسی ها (١٢٧٣-١٣٦٦ هـ.ق/١٨٥٧-١٩٤٧ م) نزدیک به هشتصد سال را شامل می شود و در این دوران طولانی هر کدام به نوبه خود در گسترش زبان فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی نقشی را ایفا نمودند، ترتیب تاریخی این سلسله ها به این قرار است :

١- غزنویان ( از ٩٦٢ تا ١١٨٦ م ) مطابق (٣٥١ هـ.ق - ٥٨٢ هـ.ق)

سبکتکین (٣٥٦-٣٨٧ هـ/٩٦٧-٩٩٧) اولین حاکم غزنوی است که به هندوستان لشکر کشید و با جیپال پادشاه قسمت شمال غربی هندوستان جنگ کرد و توانست شهر پیشاور و بخشی از پنجاب را بر متصرفات خود بیافزاید[1] و در سن پنجاه و شش سالگی در راه غزنه در گذشت و سپس فرزندش محمود جانشین وی گردید، وی در مدت پادشاهی خود هفده بار به نواحی مختلف هندوستان حمله نمود و با لشکریان و سربازان و همراهان خود که از طبقات مختلف مردم بودند مانند صنعتکاران، روحانیون، شاعران و ادیبان، منجمین و ستاره شناسان فرهنگ اسلامی و ایرانی را به سرزمین شبه قاره هند وارد نمود.[2]

در اواخر دوران پادشاهان غزنوی، لاهور، مرکز علم و ادب و هنر و عرفان گردید و اهمیت به سزائی یافت و به " غزنین ثانی " مشهور و معروف گشت. و دربارهای آنان محل رفت و آمد شعرا و دانشمندان که به زبان فارسی شعر می گرفتند و یا کتاب می نوشتند، گردید،[3] و همچنین مردمی که برای رضایت خالق، برای تبلیغ اسلام به این نواحی می آمدند رو به فراوانی نهاد.

نقش صوفیه در گسترش اسلام و زبان فارسی

باتوجه به سوابق تاریخی - فکری مردم منطقه، نقش عرفا و صوفیه در گسترش

---

(١)- ترجمه فارسی از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی تاریخ یمینی، باهتمام دکترشعار تهران ١٣٥٧ ش/ ١٩٧٨ م، ص ٣٣-٢٧

(٢)- صدیق، عیسی (دکتر)، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، ١٣٣١ ش/١٩٥٢ م، ص ١١٣.

(٣)- ر.ک به عوفی، محمد، لباب الالباب تهران ١٩٥٨ م، ج/ ١، ص ٧١.

احمد، ظهور الدین(دکتر)، پاکستان می فارسی ادب (اردو) لاهور ١٩٦٤ م ج/ ١، ص ٣٨ به بعد

اسلام بسیار چشمگیر است ، و ورود آنان به این سرزمین و نوشتن رسائل و کتب عرفانی در پیشرفت زبان فارسی بسیار موثر بوده است.

شیخ علی هجویری[(۱)] ( متوفی بعد از سال ۴۸۱ هـ.ق-۱۰۸۸ م ) صاحب کشف المحجوب بعد از سال ۴۳۱ هجری-۱۰۴۰ م وارد شهر لاهور گردید و اولین اثر عرفانی فارسی منثور معتبر را از خویش به یادگار گذاشت کتاب فوق نخستین کتاب نثر فارسی در پاکستان (بلکه شبه قاره هندوپاکستان) محسوب می شود.

غزنویان سلطنتی در حدود دویست و بیست وچهار سال داشتند که توسط غوریان بر چیده شد.

اسامی سلاطین غزنوی در لاهور به قرار زیر است[(۲)]:

۱- سلطان محمود غزنوی (۴۰۵ - ۴۲۱ هـ.ق/ ۱۰۱۴-۱۰۳۰ م)

۲- محمد جلال الدوله بن محمود (۴۲۱ هـ.ق/۱۰۳۰ م)

۳- مسعود شهاب الدوله بن محمود (۴۲۱ هـ.ق - ۴۳۳ هـ.ق/۱۰۳۰ - ۱۰۴۲ م)

۴- مودود بن مسعود (۴۳۳ هـ.ق - ۴۴۱ هـ.ق/ ۱۰۴۲ - ۱۰۴۹ م)

---

(۱)- ابوالحسن سید علی بن عثمان الجلابی الهجویری ، معروف به داتا گنج بخش ، مزار پر انوار حضرت داتا گنج بخش در لاهور در طول تاریخ آباد و پر رونق بوده و هم اینک نیز پذیرای مشتاقان وزوّار می باشد و دارای کتیبه های فارسی است ، ر.ک به بخش لاهور همین کتاب ، جهت اطلاع بیشتر از شرح حال هجویری ر.ک به رحمان علی ، تذکره علمای هند ، مرتبه و ترجمه از محمد ایوب قادری کراچی ۱۹۶۱ ، ص ۵۹.

(۲)- Baqar Mohammad- Lahore - Past & Present, Lahore 1952, P- 1

و نیز مراجعه شود ، لین پول ، استانلی ، طبقات سلاطین اسلام ، ترجمهٔ: عباسی ، اقبال، تهران، ۱۳۶۳ ش/ ۱۹۸۴ م ، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۵- مسعود دوم (بن مودود) (۴۴۱ هـ.ق/ ۱۰۴۹ م)

۶- علی ابوالحسن، بهاءالدوله بن مسعود بن مودود (۴۴۱ هـ.ق- ۴۴۳ هـ.ق/۱۰۴۹- ۱۰۵۱ م)

۷- عبد الرشید، عزالدوله بن محمود (۴۴۳هـ.ق - ۴۴۴هـ.ق/ ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ م)

۸- طغرل (غاصب) (۴۴۳هـ.ق/ ۱۰۵۱م)

۹- فرخ زاد، جمال الدوله بن مسعود بن محمود (۴۴۴ هـ.ق - ۴۵۱هـ.ق/۱۰۵۲-۱۰۵۹)

۱۰- ابراهیم، ظهیر الدوله برادر فرخ زاد (۴۵۱هـ.ق-۴۹۲هـ.ق/۱۰۵۹-۱۰۹۹م)

۱۱- مسعود سوم، علاءالدوله بن ابراهیم (۴۹۲هـ.ق- ۵۰۸هـ.ق/۱۰۹۹-۱۱۱۴م)

۱۲- شیرزاد، عضدالدوله بن مسعود بن ابراهیم (۵۰۸هـ.ق-۵۰۹هـ.ق/۱۱۱۴-۱۱۱۵م)

۱۳- ارسلان شاه، سلطان الدوله بن مسعود سوم (۵۰۹هـ.ق-۵۱۲هـ.ق/۱۴۱۵-۱۱۱۸م)

۱۴- بهرام شاه، یمن الدوله بن مسعود (۵۱۲هـ.ق-۵۴۷هـ.ق/۱۱۱۸ - ۱۱۵۲م)

۱۵- خسرو شاه، تاج الدوله بن بهرام شاه (۵۴۷هـ.ق-۵۵۵هـ.ق/۱۱۵۲م-۱۱۶۰م)

۱۶- خسرو ملک، سراج الدوله بن خسروشاه (۵۵۵هـ.ق-۵۸۲هـ.ق/۱۱۶۰ - ۱۱۸۶م)

ترکان غز در ۵۵۵ هـ/۱۱۶۰م غزنه را از خسروشاه گرفتند و ازین تاریخ به بعد سلطنت غزنوی بهندوستان غربی منحصر گردید که مرکز آن لاهور بود.

## شعرای فارسی در دوره غزنوی

همانطورکه گذشت با حمایت غزنویان، شعرا و نویسندگان و عالمان و صوفیان در شبه قاره هند، درخشش چشمگیری یافتند اولین شاعر صاحب دیوان پارسی در این روزگار ابوالفرج بن مسعود رونی است،[۱] که عوفی مولد و منشاء او را از خطه لاهور دانسته و برخی دیگر محل تولد او را "رونه" از قراء خراسان گفته‌اند امّا یقینا" مولد و منشاء او مانند مسعود سعد سلمان در لاهور بوده است.[۲] و درمیان معاصران و شاعران بعد

---

۱- عوفی، محمد، لباب الالباب ج/۲ تهران، ۱۹۵۸ م ص ۲۴۱

۲- جهت اطلاع بیشتر ر.ک به صفا، ذبیح الله -تاریخ ادبیات ایران، چاپ دوّم ۱۳۶۳- تهران - ج/۲ ص ۴۷۰ و ۴۷۱.

از خود سمت استادی داشته است مانند مسعود سعد و سپس انوری که در آثار هر دو شاعر نمونه‌ئی از ارادت به ابوالفرج یافت می شود مانند شعر مسعود سعد :

ای خواجه بوالفرج نکنی یاد من

تا شاد گردد این دل ناشاد من

نازم بدانکه هستم شاگرد تو

شادم بدانکه هستی استاد من (۱)

و انوری گفته است :

باد معلومش که من بنده به شعر بوالفرج

تا بدید ستم ولوعی داشتستم بس تمام (۲)

نخستین شاعره زن پارسیگوی این دوره که در آن سرزمین می زیسته است رابعه بنت کعب قزداری است ، که قبل از ابوالفرج رونی میزیسته و از شاعران مشهور قرن چهارم هجریست (۳) و جامی او را در شمار زنان صوفی آورده است. (۴)

برخی او را از نواحی "بلخ" می دانند (۵)، اما بر اساس تحقیقاتی که تاکنون به عمل آمده محقق گردیده که از مناطق سند در پاکستان امروزی می باشد، و به نام خضدار یا قضدار (۶) نیز خوانده شُده است. دیگر شاعران بزرگ عصر غزنوی مسعود بن سعد بن سلمان و عثمان مختاری و سید حسن غزنوی و سنائی غزنوی می باشند. (۷)

---

(۱)- صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ایران ج / ۲ ص ۴۷۰ .

(۲)- ماخذ سابق ص ۶۶۶ .

(۳)- صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ایران ج / ۱ ، ص ۴۴۹

(۴)- جامی عبدالرحمن مولانا ، نفحات الانس، چاپ هند ، ص ۵۶۴ .

(۵)- ر.ک به رضا قلی هدایت، مجمع الفصحا، بکوشش دکتر مظاهر مصّفا ، تهران ۱۳۳۶ ش / ۱۹۵۷ م ، ج / ۱ ، ص ۲۲۲ .

(۶)- ر.ک به مقاله آقای احسن، عبدالشکور (دکتر) در کتاب : فارسی در پاکستان، تحت‌عنوان : فارسی سرمایه فرهنگی ما ، ص ۲۲ .

(۷)- جهت اطلاع بیشتر ر.ک به صفا ، ذبیح الله تاریخ ادبیات ایران ج / ۱ ، ص ۵ .

آغاز سلطنت غوریان

در سال ۵۸۲ هجری (۱۱۸۶م) آخرین حاکم سلسله غزنوی در لاهور، خسروملک، تسلیم سلطان معزالدین محمد بن سام غوری گردید و به زندان افکنده شد،(۱) و در پی آن سلسله پادشاهان غوری بنیاد نهاد باشد، سلطان شهاب الدین غوری در سال ۵۸۸ هـ/ ۱۱۹۲ م به دهلی حمله کرد و در اثر تسلط بر دهلی و نواحی آن گستره فارسی از لاهور به دهلی نیز ادامه یافت، سرداران غوری دامنه فتوحات خود را تا "بنگال" توسعه دادند و تا سال ۶۰۲ هجری(۱۲۰۶م) باقی ماندند.(۲)

پنج سلسله سلاطین دهلی

پس از انقراض حکومت آنان پادشاهانی از پنج سلسله معروف در این نواحی حکومت کردند که به نام سلاطین دهلی معروف می باشند.

سلسله اول، ممالیک از (۱۲۰۶ تا ۱۲۹۰ م)

از مهمترین سلاطین ممالیک، سلطان شمس الدین التمش است و توانست سلطان ناصر الدین قباچه پادشاه سند و مربی محمد عوفی صاحب تذکره "لباب الالباب" و کتاب "جوامع الحکایات" را، شکست بدهد.(۳) و سرانجام سلطان غیاث الدین پادشاه بنگال را هم شکست داد و مورد تایید خلیفه مستنصر عباسی (۶۲۳-۶۴۱ هـ/ ۱۲۲۶-۱۲۴۲ م) قرار گرفت.

رضیه: اولین ملکه مسلمان شبه قاره

اولین ملکه مسلمان شبه قاره سلطانه رضیه دختر همین سلطان است که از ۶۲۸ هـ/ ۱۲۳۱ م تا ۶۴۴ هـ ۱۲۳۶ م فرمانروائی داشته است آخرین سلطان بزرگ

(۱)- جرجانی، منهاج سراج، طبقات ناصری، لاهور ۱۹۵۴م، ص ۳۶.

(۲)- احمد، خواجه نظام الدین، طبقات اکبری، کلکته ۳۱-۱۹۲۷م ج/۱، ص ۳۷.

(۳)- جهت اطلاع بیشتر ر.ک به مقدمهٔ: دکتر، محمّد معین، جوامع الحکایات، انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۳۵ شمسی.

این سلسله غیاث الدین بلبن است که در ۶۶۳ هـ / ۱۲۶۵ م به تخت سلطنت نشست فرزند او به نام شاهزاده علاءالدین محمد ملقب قاآن الملک شهید ، ولی نعمت و ممدوح امیر خسرو دهلوی و خواجه حسن دهلوی می باشد.(۱)

در عهد اوست که ملتان مرکز زبان فارسی گردید صاحب " نزهه الخواطر " می نویسد که وی ، شیخ سعدی شیرازی را به ملتان دعوت کرد(۲) و آورده که : در مجلس او همیشه شاهنامه و دیوان خاقانی و انوری و خمسه نظامی و اشعار امیرخسرو خوانده می‌شد.

حاکمان غوری ومالیک

حاکمان غوری و ممالیک به ترتیب ذیل حکمرانی داشته اند :(۳)

| | | |
|---|---|---|
| ۱- محمد غوری شهاب الدین | از | ۵۸۲ - ۶۰۲ هـ.ق/ ۱۱۸۶-۱۲۰۶ م |
| ۲- قطب الدین ایبک | از | ۶۰۲ - ۶۰۷ هـ.ق/ ۱۲۰۶-۱۲۱۰ م |
| ۳- آرام شاه | از | ۶۰۷ هـ/ ۱۲۱۱ م |
| ۴- شمس الدین التتمش | از | ۶۰۷ - ۶۳۳ هـ/ ۱۲۱۱ - ۱۲۳۶ م |
| ۵- رکن الدین فیروز شاه | از | ۶۳۳ - تا ۶۳۴ هـ/ ۱۲۳۶ م |
| ۶- رضیه سلطانه | از | ۶۳۴ - ۶۳۷ هـ/ ۱۲۳۶ - ۱۲۴۰ م |
| ۷- بهرام شاه ، معزالدین | از | ۶۳۷ - ۶۳۹ هـ/ ۱۲۴۰ - ۱۲۴۲ م |
| ۸- مسعود شاه ، علاوالدین | از | ۶۳۹ تا ۶۴۴ هـ/ ۱۲۴۲-۱۲۴۶ م |
| ۹- محمود شاه ، ناصر الدین | از | ۶۴۴ تا ۶۶۴ هـ/ ۱۲۴۶-۱۲۶۶ م |
| ۱۰- بلبن ، غیاث الدین | از | ۶۶۴ تا ۶۸۶ هـ/ ۱۲۶۶ - ۱۲۸۷ م |
| ۱۱- کیقباد ، معزالدین | از | ۶۸۶ - ۶۸۹ هـ/ ۱۲۸۷ - ۱۲۹۰ م |

(۱)- سرور ، غلام - تاریخ زبان فارسی - کراچی ، ۱۹۶۲ م / ص ۷۳ .

(۲)- نوشهروی ، ابویحیی،نزهة الخواطر ، لاهور ۱۹۶۷ م ، ص ۳۳ .

(۳)- لین پول ، استانلی ، طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال ص ۲۶۸ .

۱۲- کیومرث (کیاوس) شمس الدین ۶۸۹هـ/۱۲۹۰ م

سلسله دوم : سلاطین خلجی

سلسله دوم سلاطین دهلی به نام سلاطین خلجی می باشد که از ۶۸۹ تا ۷۲۰هـ برابر با ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ م حکمرانی کرده اند. موسس این سلسله، جلال الدین فیروز بوده که در سال ۶۸۹هـ/۱۲۹۰م به سلطنت دهلی رسید.

حاکمان این خانواده عبارتند از :[۱]

۱- فیروز شاه (دوم) جلال الدین ۶۸۹-۶۹۵هـ/۱۲۹۰-۱۲۹۵م

۲- ابراهیم شاه رکن الدین ۶۹۵هـ/۱۲۹۵ م

۳- محمد شاه اول علاءالدین ۶۹۵ - ۷۱۵هـ/۱۲۹۵-۱۳۱۶م

۴- عمر شاه شهاب الدین ۷۱۵-۷۱۶هـ/۱۳۱۶ م

۵- مبارک شاه قطب الدین ۷۱۶ - ۷۲۰هـ/۱۳۱۶-۱۳۲۰

۶- خسروشاه، ناصرالدین ۷۲۰هـ/۱۳۲۰ م

در عهد خلجی‌ها، دین اسلام و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تا دورترین نقاط شبه قاره گسترش یافت، موسس این خانواده جلال الدین فیروز شاه، خود به فارسی شعر میگفت و هنرمندان ایرانی را تشویق می کرد، و در این روزگار دربار آن محل رفت و آمد، عالمان و فقیهان و دانشمندانی بود که از نقاط مختلف ایران مانند، تبریز، اصفهان وری به هندوستان مسافرت کرده و از عطایای این خاندان بهره مند می شدند.[۲]

---

(۱) ماخذ سابق ص ۲۶۸

(۲) عفیف شمس سراج، تاریخ فیروز شاهی، جامعه عثمانیه حیدرآباد دکن، ۱۹۳۸ م، ج/۱، ص ۳۵۲.

سوّمین سلسله : سلاطین تغلقیه

سومین سلسله از سلاطین دهلی ، سلاطین تغلقیه می باشد که از سال ۷۲۰-۸۱۴هـ ، ۱۳۲۰ تا ۱۴۱۴م حاکمیت داشتند، معروفترین پادشاه این سلسله سلطان محمد متوفی ۷۵۲هـ / ۱۳۵۱م می باشد در این دوره زبان فارسی در بین توده‌های مردم بسیار رواج پیدا کرده بود بطوریکه،ابن بطوطه که در سال ۷۳۳ هـ / ۱۳۴۳م به دهلی مسافرت کرده بود و حتی به عنوان قاضی شهر منصوب شده بود در سفرنامه خود واقعه عجیبی را نقل می کند که شانگر نفوذ هرچه بیشتر زبان فارسی می باشد، ابن بطوطه می گوید : " در یکی از شهرها یکی از زنان هند وی[۱] شوی مرده را که می خواستند بهمراه جنازه شوهرش زنده زنده بسوزانند دیده بود که به فارسی میگفت :

" ما را از آتش می ترسانی ، من می دانم او آتش است، رها کن ما را "

بلبل شاه و شاه همدان

هم زمان با دوره " تغلقیه " سید شریف الدین بلبل شاه ترکستانی معروف به بلبل شاه سهروردی ( متوفی به سال ۷۲۷هـ ۱۳۲۷م ) نخستین مبلغ اسلام و مروّج زبان فارسی به کشمیر آمد و به ارشاد و تبلیغ پرداخت[۲] و پس از وی میر سید علی همدانی (۷۱۳ - ۷۸۶هـ.ق برابر ۱۳۱۳-۱۳۸۳م ) همراه با هفتصد نفر از مریدان و یاران خود که بعضا" هنرمند بودند وارد کشمیر شد و به وعظ و ارشاد و بالطبع آن به انتشار هرچه بیشتر زبان فارسی در بین مردم و حکام کشمیر پرداخت[۳]، هنرمندان همراه وی نیز به کارهای هنری ایرانی پرداختند و شیوه هنر ایرانی آرام آرام وارد

---

(۱) - ابن بطوطه ، سفرنامه ، ترجمه فارسی از محمد علی موحد ، تهران ۱۳۳۷ش / ۱۹۵۸ م ج / ۲ ، ص ۴۶۲ .

(۲) - جهت اطلاع پیشتر ر.ک به ریاض محمد (دکتر) احوال و آثار میر سید علی همدانی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ دوم، اسلام آباد ۱۹۹۱م / ص ۴۶ .

(۳) - مرجع سابق ص ۴۸ و ۴۹ .

هنرهای موجود در منطقه شبه قاره گردید بطوریکه آثار آن را در رشته‌های مختلف هنری مانند معاشی و خوشنویس قالی بافی ، منسوجات معماری و... می توان بخوبی مشاهده نمود.

حمله تیمور و پایان سلطنت تغلقیه

در عهد محمود شاه تغلق (۷۹۷-۸۱۵ هـ.ق/۱۳۹۵ - ۱۴۱۴) امیرتیمور گورکانی به هندوستان حمله کرد و در اثر این حمله پادشاهی تغلقیه سرانجام در سال ۸۱۶ هـ/۱۴۱۴م به پایان رسید.

چهارمین و پنجمین سلسله سلاطین سادات ولودی

چهارمین و پنجمین سلسله سلاطین دهلی به نام سلاطین سادات(۸۱۷-۸۵۵ هـ/ ۱۴۱۴ تا ۱۴۵۱م) و سلاطین لودی (۸۵۵-۹۳۳ هـ از ۱۴۵۱ تا ۱۵۲۶م) می باشد. یکی از مهمترین سلاطین این دوره ، اسکندر لودی است که فرهنگ ایرانی و زبان فارسی راحتی درمیان هندوان رواج داد صاحب تاریخ فرشته در این رابطه آورده است : " در عصر وی علم رواج یافت و امرا وارکان و سپاهیان به کسب فضائل اشتغال نمودند و کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود پرداختند.[1]

حکام سادات و لودی به ترتیب به قرار زیر می باشند.[2]

| | |
|---|---|
| ۱- خضر خان | ۸۱۷ تا ۸۲۴ هـ.ق/۱۴۱۴-۱۴۲۱م |
| ۲- مبارک شاه ثانی ، معزالدین | ۸۲۴ -۸۳۷ هـ.ق/۱۴۲۱-۱۴۳۴م |
| ۳- محمد شاه رابع | ۸۳۷ - ۸۳۷ هـ.ق/۱۴۲۴-۱۴۴۴م |
| ۴- عالم شاه | ۸۴۷ - ۸۴۹ هـ.ق/۱۴۴۴-۱۴۴۵م |

(۱): هندوشاه ، محمد قاسم ، تاریخ فرشته ج / ۱، ص ۳۴۴ .

(۲): طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۶۹ .

۵- علاوالدین بن عالم شاه ۸۴۹-۸۵۲ هـ.ق/ ۱۴۴۵-۱۴۴۸

۶- بهلول لودی ۸۵۲-۸۹۴ هـ.ق/۱۴۴۸-۱۴۸۹ م

۷- سکندر ثانی این بهلول ۸۹۴-۹۲۳ هـ.ق/ ۱۴۸۹-۱۵۱۷ م

۸- ابراهیم ثانی این سکندر ۹۲۳-۹۳۲ هـ.ق / ۱۵۱۷-۱۵۲۶ م

برابر با ۱۵۱۷-۱۵۲۶ م ، که توسط بابر پادشاه گورگانی شکست خورد و بابر توانیست سلسله گورکانیان هند را تاسیس نماید .

سایر حکام مسلمان مستقل مقارن قرن ششم هجری بخشهائی از شبه قاره توسط حکام مسلمان و راجه‌های هند و به صورت سلسله‌هائی مستقل اداره می شد اینان عبارتند از :[1]

۱- حکام و سلاطین بنگاله ۵۹۹-۹۸۴ هـ.ق/۱۲۰۳-۱۵۷۶ م

۲- سلاطین شرقی جونپور ۷۹۶-۹۰۵ هـ.ق/۱۳۹۴-۱۵۰۰ م

۳- سلاطین مالوه ۸۰۴-۹۳۷ هـ.ق/ ۱۴[illegible]-۱۵۳۰ م

۴- سلاطین گجرات ۷۹۹-۹۸۰ هـ.ق/۱۳۹۶-۱۵۷۲ م

۵- پادشاهان کشمیر ۷۳۵-۹۹۵ هـ.ق/ ۱۳۳[illegible]-۱۵۸۷ م

۶- سلاطین خاندیش یعنی فاروقیان ۸۰۱-۱۰۰۸ هـ.ق/۱۳۹۹-۱۵۹۹ م

۷- سلاطین بهمنی در گلبرگه از سال ۷۴۸-۹۳۳ هـ.ق/۱[illegible]۷-۱۵۲۶ م حاکم بودند و کم کم در نتیجه برافتادن سلسله بهمنیان متصرفات ایشان را به ترتیب ذیل تقسیم نمودند .

۸- عماد شاهیان در ولایت ۸۹۰-۹۸۰ هـ.ق/ ۱۴[illegible]-۱۵۷۲ م

۹- نظامشاهیان در ولایت احمد نگر ۸۹۶-۱۰۰۴ هـ.ق/۱۴۹۰-۱۵۹۵ م

۱۰- برید شاهیان در ولایت بیدر ۸۹۷-۱۰۱۸ هـ.ق/ ۱۴۹[illegible]-۱۶۰۹ م

---

(۱)- لین پول ، تاریخ طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۷۳ .

١١- عادلشاهیان در ولایت بیجاپور ٨٩٥-١٠٩٧ هـ.ق/ ١٤٨٩-١٦٨٦م

١٢- قطب شاهیان در غلکنده (١) ٩١٨-١٠٩٨ هـ.ق/١٥١٢-١٦٨٧م

نفوذ فارسی در دوره این سلاطین

دربارهای این سلاطین و همچنین شهرهای مانند لاهور، ملتان، دهلی ، دکن، جونپور و نیز سرزمین بنگال ، گجرات ، کشمیر تحت نفوذ زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران اسلامی بود و اسلام روز به روز گسترش می یافت ، اما دوره طلائی عصر حاکمان مغول تیموریه می باشد که از بعد لشکرکشی و حمله تیمور به شبه قاره پاکستان و هند تاسیس گردید.

سلطنت تیموریان هند

شاهان مغول تیموریه از سال ٩٣٢-١٢٧٥ هـ.ق/١٥٢٦م تا ١٨٥٧م در این منطقه حکمرانی داشتند و در این سه قرن و نیم ، فارسی درمیان زبانهای رائج محلی موجود در منطقه رسوخ کامل پیدا کرد پادشاهان عصر طلائی مسلمانان در هند عبارتند از : (٢)

١- بابر ، ظهیرالدین ٩٣٢-٩٣٧ هـ/١٥٢٦-١٥٣٠م

٢- همایون، نصیر الدین ٩٣٧-٩٦٣ هـ/١٥٣٠-١٥٥٦م

٣- اکبر ، جلال الدین ٩٦٣-١٠١٤ هـ/١٥٥٦-١٦٠٥م

٤- جهانگیر ، نورالدین ١٠١٤-١٠٣٧ هـ/١٦٠٥-١٦٢٨م

٥- شاهجهان ، شهاب الدین ١٠٣٧-١٠٦٩ هـ/١٦٢٨-١٦٥٨م

٦- اورنگزیب عالمگیر ، محی الدین ١٠٦٩-١١١٨ هـ/١٦٥٩-١٧٠٧م

---

(١)- جهت اطلاع بیشتر از دوازده سلسله حاکم فوق ر.ک به مرجع سابق ص ٢٧٤ تا ص ٢٩٢.

(٢)- طبقات سلاطین اسلام ، ص ٢٩٧.

## ۱- بابر پادشاه ، ظهیر الدین (۹۳۲-۹۳۷ هـ.ق/۱۵۲۶-۱۵۳۰ م )

این پادشاه که موسس این سلسله است در ۸۸۷هـ/۱۴۸۳م در فرغانه متولد گردید وی نسب خود را در پنج پشت به تیمور (که معمولا" بنام تیمورلنگ معروف است ) می رساند ، اثر او"تزک بابری" خوشبختانه باقیمانده است. گرچه زبان مادری او ترکی چغتائی بود اما دوستدار فارسی بودو بعضا" به فارسی شعر هم می گفت. خانواده وی به فارسی علاقه داشتند بطوریکه دخترش " گلبدن بیگم" همایون نامه را به فارسی نگاشت.

در تزوک بابری چهارده بیت به فارسی آمده است و در دیوان شعر ترکی وی شصت و یک بیت فارسی وجود دارد ، این بیت معروف از بابر است.

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوشست

بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

در دربار بابر شاعران فارسی گوی فراوان حضور داشتند.(۱)

ظهیر الدین بابر با سرکوب شوریشان و مخالفان خود، فرمانروانی خود را از بخارا تا دریای عرب و سرحدات شرقی بهار گسترش داد،(۲) بابر در سال ۹۳۷هـ/۱۵۳۰م در سن پنجاه سالگی در گذشت و پس از وی پسر بزرگش همایون شاه حاکم شد.

---

(۱)- جهت اطلاع بیشتر ر.ک به :
فخری هراتی ، ترجمه مجالس الفنون ، تهران ، ۱۳۲۳ شمسی ،
براون ، ادوارد ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۴۲۵ - ۴۲۸

(۲)-:تاریخ فرشته ج/ ۱ ، ص ۳۹۶ و ۳۵۳

۲- همایون شاه (۹۳۷-۹۶۳ هـ.ق-۱۵۳۰-۱۵۵۶م)

بعد از شکست از شیرشاه سوری افغان به ایران رفت و بعد از مساعدت های نظامی شاه عباس صفوی (۹۳۰-۱۵۲۴/۹۸۴-۱۵۷۶م) به همراه عده‌ئی از عالمان و شاعران ایرانی را با خود به هندوستان بازگشت و توانست با شکست دادن سکندر شاه برادر شیرشاه سوری به دهلی برسد و آگره و دیگر نواحی را به تصرف آورد، همایون شاه در ۹۶۳هـ/۱۵۵۶م وفات یافت (۱) و فرزند چهارده ساله‌اش به نام اکبر شاه به تخت سلطنت نشست، در دوران همایون شاه به خاطر آشنائی و اقامت طولانی وی و خانواده‌اش در ایران، رفت و آمد شعراء و ادبا و حکیمان و صوفیان به این سرزمین بسیار رو به گسترش نهاد.

از همایون، اشعاری به فارسی نقل گردیده مانند بیت معروف:

اگر به پرسش عشاق می نهد قدمی
هزار جان گرامی فدای هر قدمش (۲)

دیوان شعری هم به او منسوب بوده (۳) و نسخه خطی این دیوان دیده شده است.

۳- اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴هـ.ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵م)

اکبر شاه در حدود نیم قرن در شبه قاره سلطنت کرد و در توجه به شعر فارسی و دانشمندان ایرانی بی نظیر بود، در این دوره نیز بسیاری از شعرای ایران به شبه قاره آمدند، و او مسند ملک الشعرائی را در دربار خویش تاسیس نمود که اولین ملک الشعرای او "غزالی مشهدی (متوفی ۹۸۱هـ/۱۵۷۳م) و سپس فیضی اکبرآبادی است. برخی از امرای او مانند عبدالرحیم خان خانان نیز در گسترش

(۱) - ر.ک به: فخری، ص۱۷۵ و تاریخ فرشته ج/۱، ص۴۱۲ و ۳۹۶ و آذر، لطفعلی بیک، آتشکده، بمبئی ۱۲۷۷ هجری ص۲۸ و ۲۹
هدایت، رضا قلی - ریاض العارفین، تهران ۱۳۰۵ - ص ۶۲

(۲) - تاریخ فرشته ج/۱، ص ۲۴۳

(۳) - رضوی، دکتر سبط حسن، فارسی‌گویان پاکستان ۱۳۵۳ شمسی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی، اسلام آباد. ج/۱ - ص ۲۵.

زبان و فرهنگ ایران نقش بسزائی ایفا نموده‌اند،[1] و این توجه در عصر اکبر گونه‌ئی

بود که در اکبرنامه آمده است:[2]

" هزاران قافیه طراز و نظم آرا بر همایون آستان باشند "

۴- جهانگیر شاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ.ق/۱۶۰۵-۱۶۲۸ م)

با ازدواج جهانگیر با دختر یکی از امرای ایرانی میرزا غیاث بیگ تهرانی

به نام " نورجهان " نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی هرچه بیشتر گردید و معماری

و هنر ایران در شبه قاره رواج تمام داشت، جهانگیر، ادیب در شعر و نثر فارسی

بود[3] و " تزک جهانگیری " از او باقیمانده است شاعر معروف این عصر، طالب آملی

است که ملک الشعرای دربار هم بوده است.

۵- شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ.ق/۱۶۲۸-۱۶۵۸ م)

عصر وی شکوه و جلال تمدن و هنر ایرانی در شبه قاره را به دنبال دارد آثار

معماری ایرانی و/درج کتیبه‌های فارسی در بناهای مختلف شبه قاره رواج کامل یافت ،

قصرها و باغها و مساجد فراوان در روزگار بنیاد گذاشته شد مانند تاج محل در آگره ،

مسجد جامع دهلی و باغ شالیمار لاهور، شعرای معروف آن عصر ، ابو طالب کلیم

کاشانی ملک الشعرای دربار وی و قدسی مشهدی و صائب تبریزی است.

۶- اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ.ق/۱۶۵۹-۱۷۰۷ م)

بعد از شاهجهان زمام امور را به دست گرفت و به مدت نیم قرن حاکم بود ،

او گرچه به شعر علاقه‌ئی نداشت و بیشتر عمر خویش را در لشکرکشیها می گذراند

در عصر او نثر فارسی درخشیده است زیرا نوشته وی که به نام " رقعات عالمگیری "

است نمونه بسیار خوبی از انشای پارسی تلقی می گردد، دختر اورنگ زیب به نام

---

(۱) - ر.ک به نصرآبادی، میرزا محمد طاهر اصفهانی ،نصرآبادی تهران ۱۳۱۷ش/۱۹۳۸م ص ۵۶ و ۵۵ .

(۲) - علامی ، ابوالفضل - اکبرنامه ، چاپ کلکته ، ۱۸۷۳م ، ص ۱۷۲ و ۱۸۰ .

(۳) - شبلی نعمانی ، شعر العجم ، اعظم گره ، ۱۳۳۷ هـ.ق ، ج/۳ ص ۱۶۵ .

زیب النساء " است که به فارسی شعر گفته و دیوان وی موجود است.

فارسی در دوره بعد از اورنگزیب

با مرگ اورنگ زیب، آغاز ضعف و انحطاط در دستگاه سلطنت شاهان مغولی پیدا گردید، و در طول یک قرن و نیم با تلاشهائی که یازده نفر حاکمان مغولی انجام دادند نتوانستند خاندان خویش را حفظ کنید، اما زبان فارسی همچنان رواج داشت زیرا در این روزگار دهها کتاب دستور فارسی و نیز کتابهای لغت تالیف شده[1] و در کنار آن شاعر بزرگی همچون میرزا اسدالله غالب (متوفی ۱۲۸۵ هـ.ق/۱۸۶۹ م) متعلق به این عصر است، گرچه مرگ او در دوران تسلط انگلیسان روی داد.

غالب شاعر توانائی در فارسی و اردو است کلیات او در چند مجلد بارها به چاپ رسیده است، و همواره شعر فارسی خود را تحسین و تمجید می کرد، در مقایسه با اشعار اردوی خود، می گوید:[2]

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ - بگذر از مجموعهٔ اردو که بی رنگ من است
فارسی بین تا بدانی کاندر اقلیم خیال - مانی ارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است

دوره انگلیس (۱۲۷۳-۱۳۶۶/۱۸۵۷-۱۹۴۷ م)

در این روزگار زبان اردو نیز آرام آرام چهره خود را به مردم شبه قاره هندی نمایاند، تا در زمان استیلای انگلیس (۱۲۷۳-۱۳۶۶ هـ.ق/۱۸۵۷-۱۹۴۷ م) مقدمات انحطاط فارسی فراهم آمد و زبان انگلیسی و اردو رواج پیدا نمود. انگلیسها در بدو ورود خود به شبه قاره نیاز به دانستن زبان فارسی داشتند دستور دادند کتابهای چند در دستور فارسی و لغت تدوین شود، به این موضوع میر محمد حسن لندنی متوفی ۱۲۰۵ هـ در مقدّمه کتاب قوانین خود اشاره می‌نماید، مجمع الفوائد در دستور فارسی نیز توسط جمال علی به دستور " مسترولن " در سال ۱۲۰۲ هـ.ق نگاشته شده و یا چهار گلزار تالیف نثاری است که با نظر مستر کوراوزلی در سال

---

(۱)- ر.ک به ص ۱۰۵ همین کتاب آغاز و ارتقاء دستور

(۲)- : غالب، میرزا اسدالله، کلیات، چاپ شیخ مبارک علی، لاهور، ۱۹۶۵ م- ص ۶۰۴.

۱۲۷۵ هـ.ق نوشته شده است، اما هدف استعمار گران انگلیس در اصل محو آثار فارسی اما تلاش آنان حداقل در بخش شعر فارسی بی نتیجه ماند، شاعران فارسی گوی نیز مانند شبلی نعمانی و گرامی و از همه مهمتر مرحوم علامه دکتر محمد اقبال (۱۲۹۴-۱۳۵۶ هـ/۱۸۷۷-۱۹۳۸ م ) در رواج زبان فارسی نقش به سزائی را ایفا نمودند.

دوره پس از استقلال (۱۳۶۶ هـ/۱۹۴۷ م ....)

از استقلال پاکستان به این سوی نیز زبان فارسی گرچه هر روز چراغ پر فروغ آن کم رنگ تر می شود اما هیچگاه رو به افول و تاریکی نگرائیده است.

در دوران استقلال توجه به زبان فارسی نزد رهبران پاکستان امری مهم جلوه می نمود، در روزگار حدود نیم قرن پیش هنوز لغات انگلیسی آنطور که اکنون در زبان اردو وارد شده است، نفوذ پیدا نکرده بود، اکثر لغات فارسی در میانه مردم رواج داشت. مثلا" سرود رسمی پاکستان که توسط حفیظ جالندهری (۱۳۱۸-۱۴۰۲ هـ/۱۹۰۰-۱۹۸۲ م ) سروده شده غیر از واژه " کا " بقیه الفاظ آن فارسی است :

پاک سرزمین شاد باد　کشور حسین شاد باد　تو نشان عزم عالی شان　ارض پاکستان
مرکز یقین شاد باد

پاک سرزمین کا نظام　قوت اخوت عوام　قوم، ملک، سلطنت　پاینده تابنده باد
شاد باد منزل مراد

پرچم ستاره و هلال　رهبر ترقی و کمال　ترجمان ماضی شان حال　جان استقبال
سایه خدای ذوالجلال

---

(۲) ر.ک به همان، ص ۲٤۱

مقدمه
بخش دوم : دورنمای علمی و ادبی مدارس شبه قاره.

همانطور که در فصل قبل شرح داده شده زبان فارسی درمیان شبه قاره در طی قرون و اعصار رواج پیدا کرده بود و این امرمرهون تلاش همه جانبه در جهات مختلف بوده است یکی از مهمترین پایگاهی که در این دوران خدمات چشمگیری انجام داده " مدرسه " به مفهوم عام کلمه می باشد .

بهرحال زبان فارسی برای گروه عظیمی از مردم این سرزمین ،زبان دوم و غیر از زبان مادری محسوب می شده و آنان نیاز داشتند که این زبان را بیاموزنده لهذا در مدارس مختلف زبان فارسی تدریس شده است و باید اضافه کرد که زبان تدریس در مدارس آن روزگار فارسی بوده ،اکثر اساتید به فارسی می نوشتند و درس می گفتند ،و اکثر کتابهای درسی نیز به فارسی بود ،بطوریکه برای فهم کلام الله مجید و متون احادیث نیز دانشجو و استاد نیاز داشتند که به زبان فارسی آشنایی داشته باشند و و از رهگذر این زبان ، عربی و صرف و نحو آن و دیگر علوم اسلامی را بیاموزند.

در مدارس علوم دینی آموزش فارسی ،به حدی اهمیت دارد که بخش مهمی از تاریخ آموزش فارسی را شامل می شود ،بر این اساس ناگزیریم نگاهی هر چند مختصر به تاریخ مدارس در شبه قاره داشته باشیم .

اولین جایگاه مدرسه در مساجد مسلمانان است و این امر در بین همهٔ مسلمانان جهات اسلام وجود داشته ،بطوریکه مسجد نبوی شریف مرکز آموزش و

---

(۱) ـ ر.ک به پایان همین فصل، ـ کتابهای درسی فارسی در مدارس

محل درس و بحث بوده و نیز در دیگر مساجد این رویه ادامه داشته ،بعد از ورود مسلمانان به شبه قاره و ساختن مساجد ،در همان مکان محل درس وبحث قرار گرفت ،اساتیدی از نقاط مختلف ،بویژه ایران به آن سر زمین مـــی آمدند وحوزهٔ درس را تشکیل می دادند ،و بامساعدت حکام و پادشاهان زمان جهت آنان مدرسه ئی بنیاد گذاشته می شد ،نمونهٔ این مدرسه را می توان مدرسهٔ "معزی"[1] رانست که در ابتدای قرن هفتم هجری توسط شمس الدین ساخته شده[2] که از مدرسین آن،بدرالدین اسحاق بخاری بود (۳).

مدرسه معزی بعد ها در عصر حاکمیت ملکه سلطانه رضیه نیز شهرت داشت و حتی یکبار مورد هجوم قرار گرفت. (۴)

مدرسهٔ دیگر این دوره مدرسه ناریه است که شمس الدین التتمش بنا کرده بود و مدتی مولانا منهاج الدین سراج جوزجانـــی خراسانی رئیس آن بود ، در این عصردرملتان نیز مدارس معروفی ساخته شده که مرکز علم و دانش فارسی بوده است ،ناصر الدین قباچه حاکم ملتان مدرسه ئی در آنجا برای مولانا قطب الدین کاشانی تاسیس کرد ،(۵) و همچنین دراچه درسال ۶۲۴هـ ۰ مدرسه ئی به نام " فیروزی" ساخت که قاضی منهاج الدین سراج از خراسان برای تدریس

---

(۱) ـ این مدرسه به نام معزالدین سام ،نامیده شده نزهة الخواطر- ۱/ ص ۱۲٤

(۲)-:منهاج سراج، طبقات ناصری - ص ۱۸۹

(۳) هندوستان کی قدیم اسلامی درسگاهی (مدارس قدیمی هندوستان)ص ۱۷

(۴) ـ ر ۰ ک به اخبار الاخیار ص ۴۰۸.

(۵) ـ اسم مدرسه را ، به نام فرزندش ناصر الدین محمود نامید.

آنجا آمد وخود می نگارد که مدرسه فیروزی را تحویل وی دارند.(۱)
در عصر سلاطین خلجی نـ مدارس مختلف ساخته شد در دورهٔ علاء الدین این توجه رو به فزونی نهاد ،بنا به نوشتهٔ فرشته ،دردارالعلوم دهلی چهل و پنج عالم به عنوان استاد در آن روزگار مشغول تدریس بودند (۲).
درعصرعلاء الدین ،امیر خسرو دهلوی زندگی می کرد، و وی به عنوان سلطان الشعراء بود و بدیهی است که در اطراف وی دانشمندان و ادبای فارسی‌دان فراوان بودند. در"تاریخ فیروز شاهی" آمده که علمای مختلف از نقاط گوناگون ایران آن روزگار، مانند:خوارزم ،تبریز ،اصفهان،ری به دهلی آمده و آنان علم و دانش را به مرتبه ئی رساندند که، مانند غزالی ورازی سر آمد روزگار خودگشته بودند . (۳) سپس وی اسامی سی و هفت نفر از این دانشمندان را در کتاب خویش می آورد (۴)
مشخص است که چگونه زبان فارسی در این عصر مورد توجه عالمان قرار گرفته بود ،اینك ما ترجمه های مختلفی از کتب دینی به فارسی در این عصر سراغ داریم (۵).

---

(۱) ـ وی صاحب کتاب طبقات ناصری است و تالیف خود را به وی تقدیم کرده است .

(۲) ـ طبقات ناصری ص ۷۵

(۳)ـ و نیز رك به فرشته ج /۱، ص ۲۲۶ ، فیروز شاهی ص ۳۵۷

(۴)ـ در تاریخ فرشته هم اسامی برخی از آنان اشاره شده است ر . ك به ج / ۱ ص ۳۷۷

(۵) ـ ضیاء الدین برنی ،تاریخ فیروزشاهی ص ۳۵٤

مانند ترجمه "احیاء العلوم غزالی" که به نام "عوارف" معروف است[1]

ویکی از ترجمه های ذیقیمت محسوب می شود. عصر محمد بن تغلق که خود وی به

زبان فارسی آشنائی داشت و با توجه به اینکه عالم بود. با دانشمندان به

زبان فارسی مباحثه می کرد[2] در عصر وی تعداد مدارس ، محمد بن تغلق

را هزار (۳) عدد خوانده اند، در کتیبهٔ یکی از مدارسی که توسط

وی در " دهلی نو "محل" خرم آباد " ساخته شده شاعر آن روزگار به نام

" بدر چاچ " ماده تاریخی نوشته که عبارتست (۴) از :

بدین عمارت خرم برین خجسته سرای

هزار دیده گشاد است چرخ آئینه دار

رئیس مدرسهٔ او معلم ادریس

امام مسجد او طوطی شکر گفتار

تمام گشت به تاریخ " وادخلوافیها ،

گشاده با تو بگویم که - هفتصد وچهل وچهار "۷۴۴"

در مورد محمد بن تغلق ووضعیت اجتماعی و علمی دهلی ، ابن بطوطه اطلاعاتی

در رحلهٔ خویش آورده است . زیرا وی در آن عصر به هند مسافرت نموده بود (۵)

---

(۱) ر.ک به فهرستواره

(۲)_ ابوالعباس، مسالك الابصار فی ممالك الامصار ، ترجمه ایلیت ، ج ۳/ ص ۵۸۹

(۳)_ قلقشندی صبح الاعشیٰ ج / ۵ ص ۶۹ -

(۴) _ مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم - پرفسور سید نوشه علی ص ۶۹

(۵) _ سفر نامه ابن بطوطه ، ترجمه محمدعلی موحد ج ۲/ ص ۴۶۲

بعد ها از این خاندان فیروز تغلق به دلیل تعمیر و مرمت بناهای قدیم و همچنین ساختن ساختمانهای جدید شهرت فوق العاده ئی یافت.تعداد مدارسی که در عصر وی ساخته شده مورد اختلاف مورخین است اما حد اقل آن سی مدرسه است(۱)

یکی از معروفترین مدارس این عصر مدرسهٔ فیروز شاه است که در فیروز آباد کنار یک استخر بزرگ بنا شده بود و دارای ساختمانی عظیم مرکب از شبستانها ورواق ها و مدرس های مختلف و نیز دارای اطاقهائی برای زندگی طلاب واساتید بود ،و به طلاب ماهیانه مبلغی پرداخت می شد غذا و طعام برای ایشان فراهم بود(۲).

از توضیحاتی که مورخین در مورد مدرسه فوق می دهند مشابهت آن با مدارس نظامیه معلوم می شود .(۳)

---

(۱)ـ نویسنده ماثر رحیمی، تعداد آنرا ٥٠ عددنوشته. (ص ۱۰۷)
نویسنده خلاصة التواریخ، آنرا ۳۰ عدد نوشته. ( ص ۱٦٥ )
درجامع التواریخ، فقیر محمد، ٤٠ مدرسه درج گردیده است (ص ۳۱۰)

(۲)ـ ضیاء الدین برنی ، تاریخ فیروز شاهی، چاپ ایشیاتک سوسائتی (ص ٥٦۲ و ٥٦٦)

(۳) ـ ر. ك به گدار ، آندره ، هنرایران ،ترجمه دکتر بهروز حبیبی ، تهران ۱۳٤٥ ص ٤۱۲

خانواده لودهی بسیار دانش پروربودند ،در عصر اسکندر لودهی زبان فارسی درمیان مدارس رواج بیشتری پیدا کرد ،مدارس بیشتری ساخته شد ،وی بعضا" دستور می داد که معابد هندوها را تبدیل به مدرسهٔ علوم دینی مسلمانان نمایند(۱) و نیز لشگریان خود را مجبور کرد که آموزش بینند و طبیعتا" آنان می بایستی زبان فارسی یاد بگیرند حتی هندو ها هم به آموختن زبان فارسی برای گذران زندگی خود روی آوردند(۲) ،اسکندر خود شاعر فارسی بود و با تخلّص " گلرُخ " شعرمی‌سرود ،

در عصر سلطنت بیجاپور ،مؤسّس این سلسله،عادل شاه شاعر بود و علاقه عجیبی به رواج علم و دانش داشت ،علما و دانشمندان را از نقاط مختلف ایران به کشور خود دعوت می کرد ،بعد از وی جانشینانش روش او را دنبال کردند " در حکومت گولکنده که به عنوان خانواده قطب‌شاهی درتاریخ شبه‌قاره

---

(۱) فرشته ج /اص ۵۸۱- و ۵۸۹

(۲) -فرشته ج /اص ۵۸۷

(۳) - تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی تاریخ عمومی هند بوده‌ومؤلّف آن محمد قاسم فرشته درسال ۱۰۱٦ آنرابه نام ابراهیم‌عادل‌شاه معنون کرده است. (جهت اطلاع بیشتر ر.ك.به : تاریخ نویسی فارسی ،آفتاب اصغر،ترجمه،ص۴٦۹)

معروف هستند ، محمد علی قطب شاه والی گلکنده در حیدرآباد مدرسه ئی ساخت که ، فرشته پیرامون آن مفصلا" بحث کرده است [۱] ، این مدرسه به نام «چهار منار» معروف است مدارس مختلف در شبه قاره تا قبل از حکمرانی سلسله مغول تیموریه (همانطور که به گوشه ئی آنها اشارت رفت) ، وجود داشت [۲] ، و باید اضافه نمود که مراکز تحصیل فقط منحصر به مدارس و مساجد نمی شده بلکه مانند دیگر سرزمینهای اسلامی خانهٔ اساتیده مرکز درس و بحث بوده است به عنوان مثال ، نویسندهٔ " تاریخ ظاهری" محمد علی خان انصاری " در خانه مرشدش مولانا اسحاق تحصیل کرد و او از استاد ، کلام سعدی ، خاقانی ، جامی و انوری را آموخت [۲] .

در عهد مغول نیز شاهد تاسیس مدارس هستیم بطوریکه سید معتبر علی از وزرای بابر مسئولیت نظم و ترتیب ساختمانهای مدارس و دارالعلوم و رسیدگی به امور مدرسین را بعهده داشت [۳] .

---

(۱) ـ فرشته ج/۲ ص ٤٥٢

(۲) ـ رک به « آثار دکن » ص ٤٣ به نقل از مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم ،

(۲) ـ مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم ص ١٦٩

(۳) ـ مرجع سابق ص ١٨٠

در زمان همایون ،از آنجائیکه وی علاقمند به شعر و شاعری بود و نیز از علوم مختلف مانند نجوم و جغرافیا و.... اطلاع کافی داشت،(۱) علم و ادبیّات فارسی پیشرفت کرد ،علما و شعرا ودانشمندان و ادبا احترام ویژه ئی داشتند .(۲)

در زمان اکبر نیز مدارس گوناگونی تأسیس شده بودند ،وی علاوه برآن ،دارالترجمه ،رانیزبه وجود آورده بود که در آنجا با استفاده از مترجمان خُبره مانند:عبدالقادر بدیوانی صاحب کتاب منتخب التواریخ مشغول بودندو دهها کتاب از زبان های مختلف به فارسی به صورت نظم و نثر ترجمه شده مترجمان بعضا" از هندوها و برهمن ها بودند ،کتابهای معروفی مانند: مهابهارت که ترجمه شده بود " اکبر " آن را شرح کرد ،کتاب " رامائن"را عبدالقادر بدیوانی در سال ۱۵۸۹ م ، توانست در مدت چهار سال ترجمه کند ،عبدالرحیم خانخانان که وزیری دانشمند بود،تزوک تیموری را از ترکی به فارسی ترجمه نمود ،تعدادی از کتابهای دینی درباره قرآن و زندگی پیامبر نیز نوشته شد ،قاضی نورالله شوشتری چندین کتاب در این عصر تالیف نمود اکبر کتابخانهٔ بسیار ذیقیمتی که کتابهای نادر و کمیاب داشت ،جهت خود

---

(۱)ـ فرشته ج/۲ص ۱۷۸ـ ۱۸۰

(۲)ـ همایون مردم را در ۳۶ طبقه تقسیم کرده بود ،وبرای دانشوران مقامی خاصّ در طبقهٔ بالا تعین شده بود، وی هفت ایوان تاسیس کرده بود که با علماء بخاطر احترام ویژه ئی که قائل بود در ایوان زحل ملاقات می کرد فرشته ج/ ۲ ص ۷۱

درست کرده بود ،هنگامی که سر زمینی را فتح می کرد و یا عالمی از دنیا می رفت، کتابهای نادری را به کتابخانهٔ او می آوردند ،به عنوان مثال ،بعد از پیروزی در گجرات ،اکبر ،کتابخانهٔ "اعتماد خان گجراتی" را مصادره نمود و کتابهای ذیقیمت را به کتابخانه خود منتقل نمود و بقیّه را بین علماء تقسیم کرد (۱) و یا هنگامی که "ابوالفضل فیضی" درگذشت ،کتابهای او را که در حدود چهار هزار جلد بود به کتابخانه های شاهی آوردند .

گسترش روز افزون زبان فارسی ،شکوفانی هنر خوشنویسی و خط نستعلیق را هم به دنبال داشت ،اکبر شخصا " این خطّ را مورد تأکید قرار می داد " خوشنویسان معروفی در این عصر مانند محمد علی کاشمیری "زرین قلم"، محمد امین مشهدی ،نظامی قزوینی در دربار او حضور داشتند. (۲)

روش آموزش زبان فارسی

در آن روزگار برای آموزش زبان فارسی روش خاصی را ابداع کرده بودند به این ترتیب که :

در آغاز حروف الفبای فارسی را تدریس می شد سپس اعراب ( فتحه ،کسره ،ضمّه ) را می آموختند سپس یاد می گرفتند که چگونه حروف را به یکدیگر متصل کنند و بنویسند ،بعد از آن برای آنان ، کلمه های دو حرفی یا بیشتر را ارائه می دادند تا این کلمات کوچك ،را بتوانند بخوانند و بنویسند ،این بخش آنقدر تکرار می شد تا استادی که تدریس را به عهده داشت یقین می کرد که

---

(۱)ـ نوشته علی ،مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم ص ۲۱٤

(۲) ـ تذکره خوشنویسان ،دهلوی ،اندیا آفیس چاپی ۵۰۷

فارسی آموزان می توانستند کلمات را خوب بنویسند و تلفظ کنند سپس مصراع های کوچک را برای آموزش جمله بندی و قرائت می خواندند،می نوشتند ، و بعد از مصراع ،ابیات شعرا را تمرین می کردند .برنامهٔ روزانهٔ کلاس عبارت بود از :

۱- تلفظ صحیح الفبای فارسی یا آواشناسی .

۲- آموزش چگونی اتصال حروف و شناخت بخشهای یک کلمه .

۳- قرائت و دیکته کلمه و جمله که به صورت شعر یا مصراع بود .

٤- تکرار درس های آموخته شده .

با این روش ،فارسی آموزان در مدت بسیار کوتاهی باخواندن و نوشتن فارسی آشنا می شدند .(۱)

مدارس مختلفی که در آگره و گجرات وجود داشتند و اساتیدی از نقاط مختلف ایران مانند شیراز برای تدریس در آنها دعوت شده بودند و نیز علمای آن روزگار حتی در منازل خود تدریس می کردند .

---

۱- پرفسور سید نوشه ،به نقل از آئین اکبری ، ص ۲۲۵

وحوزه تدریس تشکیل می دادند .

در طبقات اکبری اسامی تعدادی از این دانشمندان را ذکر می کند،[1] مانند :

«۱- امیر مرتضی شریعتی در سال ۹۷۲ ه وارد دهلی شد . علوم عقلی خوب دانستی و اقسام ریاضیات و حکمت درس گفتی .

۲- میرزا محمد حکیم.

۳- ملاجمال خان عمر.

٤- میان حاتم سنبهلی .

۵- احمدی دانشمند .

٦ - ملا منور - سالها بافاده اشتغال نموده .

۷ - ملا حسن تبریزی - دانشمند بود و سالها درس گفت

۹- ملا مقیم مدرس - چند سال در دهلی به افاده مشغول بود .

۱۰- ملا حاجی کشمیری که امروز در دهلی به افاده مشغول است و علوم نقلی و عقلی می داند» علاوه برنامبردگان دانشمندانی دیگر مانند :

ملا حبیب دانشمند . ملا سلطان تانیری - ملا امام الدین - ملا عثمان قاری شیخ نظام الدین ..... در مناطق خود شان در درس و تدریس مشغول بودند.

---

(۱)- ص ۳۹۰ و ۳۹۱

هنرهای نمایشی درخدمت توسعهٔ زبان فارسی

به دلیل اینکه زبان فارسی واشعار حافظ و سعدی طرفداران فراوان داشت حتی شعبده بازان نیز از آن بهره می بردند و وسائلی را اختراع می کردند و به معرض نمایش می گذاشتند و از آن طریق ثروتی می اندوختند ،ذکر یك نمونه از این امور نمایشی خالی از لطف نیست،

در سال ١٥٩٤ م ،هنرمندی به نام شیخ حسین شیرازی وسائل و لوازم یك سیرك بزرگ را برای گرفتن فال از حافظ فراهم کرده بود و دستگاههای عجیب و غریبی ساخته بود که در کتاب زبدة التواریخ[١] مفصلا" درج شده و اوصاف آن بدین قرار بود که ،شیخ ، دربرابر یك صندوق بزرگ چوبی می ایستاد اگر کسی به وی یك روپیه می داد ،او آن سکّه را در همان صندوق می انداخت باصدای برخورد سکّه به سطح زیرین صندوق ،یك طوطی که در کنار صندوق بسته شده بود شروع به حرف زدن می کرد و همراه آن طوطی دو جانور دیگر آواز می خواندند ،دو روپیه بیرون انداخته می شد سپس از قسمت دیگر دریچه ئی باز می شد و یك شیر بیرون می آمد و با حرکاتی شگفت روپیه را برمی داشت و دوباره داخل قفس خود می گردید ودریچه آن بسته می شد بعد از آن دوفیل از محفظهٔ بزرگ دیگری بیرون می آمدند درحالیکه دو تقریر آنها سوار بودند این دو نفر با وسائل موسیقی ضرب می زدند و سپس از محفظه ریسمانی بیرون می آمد و بعد از چند لحظه فیل سواران مذکور آرام آرام

---

(١)ـ نویسنده آن شیخ نورالحق است ،در زبدة التواریخ به عنوان فال گرفتن یاد نشده است ،اما قاعدتا" چنین بوده است.

خارج می شدند و از دریچه دیگر یك نفر می آمد و در دستش غزلی از حافظ شیرازی بود ،کسی که پول داده بود غزل را می گرفت و وی برمی گشت و دریچه ها بسته می شد ،خلاصه اگر کسی می خواست این نمایش عظیم فال گرفتن از حافظ را تماشا کند باید یك روپیه که در آن روزگار مبلغ خطیری بود به شیخ حسین شیرازی بدهد ،اکبر این نمایش را با همراهان خود یکبار دید و به وی یك سکه اشرفی طلا داد (۱).

این نمایش هر چند ساده می نماید ،اما چگونگی حوزه نفود و قدرت زبان فارسی و استقبال مردم را نشان می دهد ،

یکی از وزرای این دوره که نقش سزائی در رشد زبان فارسی و فرهنگ ایرانی داشته است ،عبدالرحیم خان خانخانان می باشد.

وی شاعر و کتب دوست وبسیار علم پرور بود ودارای کتابخانه مجهزی در احمد احمد آباد گجرات داشت نعمت الله هروی صاحب کتاب "تاریخ خانجهانی" (۲) رئیس کتابخانه وی بود .

وی ممدوح شاعران عصرخویش است کوثری اصفهانی می گوید :

| | |
|---|---|
| در ایران تلخ گشته کام جانم | بباید شد سوی هندوستانم |
| که نبود درسخندانان دوران | خریدار سخن جز خانخانان |

(۱)-کتاب - مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم ص ۲۳۲،به نقل از زبدة التواریخ.
(۲)-:تاریخ مذکورتوسط دکترامام الدین در داکا درسال ۱۹۶۰ م چاپ شده است

عبدالرحیم خان خانخانان وزیری با تدبیر ونیز از دوستداران دانشمندان بود ، وی شعرا و ادبای فارسی[1] و علما را مورد حمایت خوش قرار می داد ،بیش از نودو پنج نفر از این گروه را ماهیانه کمك می کرد ، مدارس مختلف را تاسیس و بنیاد گذاشت.[2]

بعد از جلال الدین اکبر ،پادشاهان دیگر این سلسله نیز علم دوست و دانش پرور بودند ،

جهانگیر گرچه در هندوستان متولد شده و هم آنجا تربیت و پرورش یافته بود ،اما علاوه بر زبان ترکی ،با فارسی نیز آشنائی کامل داشت ،برای خریدن کتاب های مورد علاقه خود ،مبالغ خطیری خرج می کرد ،هنر خطاطی و نگارگری و تصویر گری کتاب در عصر وی به اوج رسید.

---

(۱)،(۲) ر.ك به شعرالعجم ،تالیف شبلی نعمانی،ترجمهٔ: محمدتقی ،فخر داعی،چاپ ایران ج / ۳ ص ۹ و ۱۰

درباره عبدالرحیم خانخانان ر.ك بـه :

حلیم جـ ـر (دکتر )- خانخانان ـ مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد پاکستان - ۱۳۷۱ .

علمای این روزگار مانند مولانا عبدالحق محدث دهلوی ،نویسنده اخبار الاخیار و قاضی نور الله شوشتری شهید،صاحب تالیفات متعدّد، مانند؛ مجالس المؤمنین ،ملاعبدالحکیم سیالکوتی که صاحب حاشیه بر مُطوّل ،حاشیه برشرح مواقف و دیگر کتب است و مُلاّ روزبهان شیرازی،ملا شکرالله خان شیرازی ،ملا تقی شوشتری ،میر عبد القاسم گیلانی و .............. را می توان نام برد.[1]

از دورهٔ شاهجهان نیز مدارس معروفی را سراغ داریم ،مانند مدرسهٔ دارالبقاء و مدرسه ئی که نزدیك مسجد جامع بنا کرده بود ،که محمد صدر الدین خان بهادر معروف به صدر الصدور مسئولیت اداره آن را به عهده داشت.[2]

مورخین نیز به زبان فارسی کتابهای متعدّد می نوشتند ،مانند میرزا جلال طباطبائی[3] که از اصفهان در سال ۱۰٤٤ به هندوستان بر آوازآن

---

(۱) ـ ر. ك به ماثر الکرام ـ ص۲۰۵ و مسلمانان هند کی تاریخ تعلیم ص ۲٤۹

(۲) ـ سر سید احمد خان ،آثار الصنادید ـ ص٦۹

(۳) ـ میرزا محمد جلال الدین طبا طبائی یزدی (اصفهانی ) درسال ۱۰٤٤ هجری روی به هندوستان آورد ودردربار شاهجهان به نویسندگی پرداخت . شاهجهان نامه یا پادشاه نامه را درسال ۱۰۵۰ به پایان رساند . (ر. ك به تاریخ نویسی فارسی) ص۳۲٦

آمده بود و کتاب " شش فتح کانگره " را تالیف کرد شاهجهان نامه نیز اثر محمد امین قزوینی است ٠

وی تاریخ شاهجهان را مفصلا " نگاشته است،دارا شکوه شاهزاده نگون-بخت تیموری نیز در این عصر نسبت به گسترش زبان فارسی و ترجمه آثار ادبی هند از سانسکریت به فارسی کوشش ها نمود (۲) ٠

در عصر اورنگ زیب طلاب مدارس و اساتید آن ،ماهیانه مبلغی شهریه می گرفتند ،و این توجه باعث گسترش آموزش گردیده،بزنویسنده عالمگیر نامه می نویسد که:(۱)

چون اعلی حضرت ( اورنگ زیب ) بـــه علم و ترویج آن بسیار شعف دارند لذا در تمام شهر ها و روستا برای مدرسین وظیفه های موزون معین فرموده اند ، به مشغولین تدریس،املاك ( اراضی ) نیز مرحمت فرموده اند علاوه بر این برای دانش آموزان همهٔ مناطق و ضع علمی و رتبه و صلاحیت شان کمك مالی به آنها فراهم می کنند ٠ و به علت این مبلغ نظری که از طرف بادشاه معظم نیز بر اساس فیاضی و سخاوت شاهی هر سال در تعداد طالبان علم وکمال اضافه میشود و برکت دعای این همه عامل دوام این حکومت برشکـــوه گردیده است ٠

---

(۱) : عالمگیر نامه - ص۸٦ - تا ۱۰۸

(۲) - داراشکوه دانشمندترین شاهزادگان عصر تیموریان هند می باشد برخی از تالیفات وی عبارتند از : سفینة الاولیاء - مجمع البحرین - سرّ اکبر و دیوان اشعار ( ر٠ك به آفتاب اصغر، دکتر - تاریخ نویسی فارسی در هند وپاکستان لاهور - ١٣٦٤ - ص ٢٩٤ )

حقوقی که طلاب می گرفتند از کلاس اول تا کلاس های بالا ترفرق می کرد و بر اساس کتابی بود که آنان میخواندند سیالکوت ،گجرات به عنوان مرکز علمی شهرت فراوان یافته بود .

در این عصر به آموزش زنان نیز توجه خاصی می شد ،اگر چه تقریبا " تمام شاهزادگان زن شاعر بودند و آثاری از خود به جای گذاشته اند،اما دختران شاهجهان و ملکه شاهجهان از همه معروفترند ،ملکه وی به نام "ممتاز محل"بود ،دختر بزرگش"جهان آرا بیگم"بسیار علم دوست و علم پرور بود ،برای سنگ قبرش شعری گفته است:

به غیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا

که سبز پوش غریبان ،همین گیاه بس است

عالمگیر،نیز،پنج دختر داشت که هر کدام باسواد و در فارسی مهارت داشتند ،بزرگترین دختر وی زیب النساء بیگم است که دیوانی منتسب به وی چاپ شده است.(۱)

---

(۱): ر . ک به مسلمانان هند پاکستان ،کی تاریخ تعلیم ص۲۸۹ - ۲۸۵ونیز فارسی گویان پاکستان ج/۱ ص ۳۱

در عصری که قدرت امپراطوران مغول روبه انحطاط می رفت ،وضعیت سیاسی مناسب نبود ، امّا در عین حال،مدارس گوناگونی در گوشه وکنار شبه قاره هند ساخته شده است ،و دانشمندان فراوانی زیسته و تالیفات گوناگونی از خود به یادگار گذاشته اند[1] ،اما یکی از مهمترین این دانشوران که برای آموزش این نوع مدارس روش جدیدی را ایداع نمود و سپس روش وسیستم آموزشی او مورد مقبولیت عمومی قرار گرفت ،ملا نظام الدین محمّد سهالوی متوفی سال ۱۱٦۱ هجری است برای ماده تاریخ وفات او گفته اند[2] :

ازوفاتش بی سروپا گشته اند
عشق وخیروفیض وفضل وهم کمال ،

۱۱٦۱ ه ،

درس نظامی :

---

(۱) ـ نویسنده کتاب ذیقیمت ،مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم ، در پایان کتاب خود فهرست مفصلی از اسامی مدارس معروف تاریخی را می آورد که تعداد آنها ۱۷۹ مدرسه می شود و سپس تعداد کتابخانه های مهم آن منطقه را ۹۰ کتابخانه ذکر می کند جهت اطلاع بیشتر، رکی به آن کتاب مراجعه شود .( ص ۲۹۷ لغایت ۳۳۲ )

(۲) ـ تراجم الفضلا ص ٤۲ و نیز اختر راهی ،تذکره مصنفین ص ۱٦

وی برای مدارس کتابهای درسی که قبلاً" وجود داشت آنها را طبقه بندی نمود وبرای هر موضوع کتاب های خاص را پیشنهاد کرد ،به این شیوه " درس نظامی گفته می شد .

بسیاری از کتابهاتی که در صرف ،نحو ،منطق ،حکمت ،ریاضی ،بلاغت ،فقه ،اصول فقه ،کلام ،تفسیر ،حدیث بود به زبان فارسی بود که طالب علم می بایستی آنرا بخواند و بفهمد به زبان فارسی بود ،بویژه کتابهای دستور زبان عربی کـــه به زبان فارسی نوشته شد ،و در درس نظامی وجود داشت فراوان[1] بودند مانند -

ـــ میزان الصرف ،مولف نا معلوم ( شاید از صفی دهلوی باشد[2] )

ـــ پنج گنـج - مولفه نا معلوم است

ـــ صرف میر - سید شریف جرجانی ( متوفی ٨١٦ هـ / ١٤١٣م )

ـــ زرداری - از فخرالدین زرداری ( متوفی ٧٢٨ هـ / ١٣٢٦م ) و شروح آن مانند شرح معروفی که به نام تعزك می باشد و از محمد مسعود بن محمد یعقوب ملتانی است .

ـــ مراح الارواح - از احمد بن علی بن مسعود و شروح آن مانند شرح مولوی عبدالحکیم سیالکوتی ( ٩٨٨- ١٠٦٧ هـ ) است

ـــ نظم ماته عامل عبدالقاهر جرجانی و شروح آن مانند شرح که منسوب به جامی

ـــ دستور المبتدی که نویسنده آن صفوی الدین ردولوی دهلوی بوده است .

ـــ صرف بهائی ، شیخ بهاء الدین عاملی ( متوفی ١٠٣٠ هـ / ١٦٢٢م ) و شروح آن

---

(١) - برای آشنائی با دروس "درس نظامی" ر . ك به - اختر راهی ،تذکره مصنفین درس نظامی ص١٨و١٩و٢٠و ١٢ ونیز ،حافظ نذراحمد ،جائزۀ مدارس عربیه ج / ٢ ص٥٨٧

(٢) - ویا ،سراج الدین اودهی ر . ك به فهرست مشترك ج / ١٣ص ٢٦٠٢

البته در شبه قاره هندوپاکستان دهها کتاب آموزشی صرف و نحو عربی به فارسی نوشته شده که تعدادی از آنان چاپ شده و تعدادی دیگر به صورت مخطوط باقیمانده است[۱]. آنچه که ذکر شد چند نمونه از درسهای درس نظامی بود، در مورد کتابهای مربوط به منطق، حکمت، بلاغت، ریاضیات، طب، هئیت و هندسه، نیز دهها کتاب به زبان فارسی وجود داشت که در مدارس تدریس می شد، مانند: کریما، پندنامه، اسکندرنامه، گلستان، بوستان، یوسف وزلیخا وغیره[۲].
خوشبختانه تعدادی از کتب فارسی چه به صورت مخطوط و چه چاپی، هم اینک در کتابخانه مدارس قدیمی شبه قاره وجود دارد.
فهرستی از این کتب را در کتاب "جائزه مدارس عربیه مغربی پاکستان" می توان یافت[۳].

همهٔ اینها نشان می دهد که چگونه زبان فارسی در مدارس آموخته می شده است و شُختی را که صاحب کتاب نغزک، محمّد مسعود بن محمد یعقوب ملتانی که شرح زرداری است و درسال ۱۰۷۷ هجری برابر ۱۶۷۵-۴ میلادی کتاب

---

(۱) - ر. ك به فهرستواره، فهرست مشترك.

(۲) تسبیحی محمدحسین - فارسی پاکستانی ومطالب پاکستان شناسی، اسلام آباد ۱۹۷۷ م - ج/۲ ص ۳۲۳

(۳) - نویسنده آن - حافظ نذر محمد می باشد، کتاب مذکور در سال ۱۳۹۲ هـ برابر ۱۹۷۲ م در لاهور، توسط مسلم آکادمی به زبان اردو منتشر شده است - ۶۷۲ الی ۶۸۰.

خود را به پایان برده آورده ، روشن می کند ، وی می نویسد :

" در این اوان که علم صرف ونحو فارسی و عربی در مدرسه جات سرکاری رواج عام یافته..."(۱)

بنابراین برای آموختن علوم دینی و اسلامی و عربی زبان فارسی اصلی ترین نیاز طالب علم بوده است لهذا ناگزیر بودند ، قواعد زبان فارسی را نیز بیاموزند واینست که ، توجّه به صرف و نحو فارسی و یا دستور زبان فارسی بسیار فراوان بود و علاوه برنیازی که عموم دانش پژوهان و مردم و کارمندان و کارکنان دستگاههای حکومتی برای آشنائی با زبان فارسی داشتند و این گروه نیز میخواستند ، دُرست بنویسند و صحیح بخوانند ، و نیاز شدند به دستور فارسی به وجود آمده بود و بر اساس این نیاز دهها کتاب در زمینهٔ دستور فارسی و لغت فارسی توسط دانشمندان شبه قاره تالیف گردید ، نیازی که هیچگاه برای مردم ایران که زبان فارسی زبان مادری آنها بود ... حس نمی شد ، و به این دلیل است که :

دانشمندان شبه قاره در این وادی ، دهها سال پیش گام بوده و خدماتشان به زبان فارسی جاودانه و فراموش ناشدنی است ، باید اعتراف کرد شاید اگر تلاش آن بزرگان نبود این زبان شیرین ، به قدرت و توسعه و گسترش استحکامی که اینک دارد هیچگاه نمی رسید .

---

(۱) -: نغزك ، چاپ سال ۱۳۳۰ هـ لاهور - ص ۱۳

مقدّمه

## بخش سوّم : خدمات مردم شبه قاره به ادبیات فارسی

در طول سالها سال، حضور زبان فارسی در میان مردم شبه قاره، دانشمندان مختلف آنان هـا کتاب و رساله دربارهٔ زبان فارسی و یا به زبان فارسی در موضوعات گوناگون تالیف نمودند (۱) و صدها شاعر و ادیب پایه عرصهٔ جامعهٔ فرهنگی آن روزگار گذاشتند و آثار آنان این گنجینه درخشان را فروغی بیشتر و جاودانه بخشید، ذکر همهٔ خدمات آنان در این مختصر نمی گنجد تنها برای روشن شدن موضوع به سه مورد اشاره می شود :

---

(۱) : متاسفانه تاکنون فهرست کامل کتابهای فارسی که در شبه قاره تالیف و تدوین شده و در موضوعات دینی، ادبی، علمی، تاریخی و ...... است تهیه نگردیده است و نمی توان تعداد آنها را به درستی احصاء نمود، شاید بیش از دهها هزار شامل شود، فقط فهرست مشترک کتابهای فارسی خطی پاکستان توسط استاد احمد منزوی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از پانزده سال پیش به این سوی تهیه شده و تاکنون جمعا سیزده مجلد آن منتشر گردیده است، فهرست کتابهای فارسی هند هنوز به صورت جامع فراهم نیامده است و در کنار آن فهرست کتابهای چاپ شده فارسی در این منطقه نیز که شاید بالغ بر چند هزار مجلد است تاکنون تالیف نگردیده است فقط در چاپخانه نولکشور بیش از چهار هزار مجلد کتاب فارسی چاپ شده است .

اوّل : سهم هندوها در ادبیات فارسی .

در این بحث برخی از دانشمندان هندو که به فارسی منشآت و یا کتابهای لغت و دستور دارند ذکر می‌شود ، تا در این رهگذر ، چگونگی گسترش و توسعه فارسی حتی درمیان غیر مسلمانان نشان داده شود .

دوّم : تذکره نویسی فارسی در شبه قاره .

از آنجائیکه دهها شاعر در آن سرزمین به فارسی شعر سرودند ، دانشمندان آن سرزمین اقدام به جمع‌آوری شرح حال و ترجمه آن شاعران و نیز شاعرانی که در ایران زیسته بودند کرده اند ، که دارای اهمیت فراوان است .

سوّم : فرهنگ لغت نویسی در شبه قاره .

یکی از مهمترین خدمات مردم شبه قاره تهیه و تدوین فرهنگ های لغت بوده است که بهترین فرهنگهای لغت را شامل می‌شود ، در این بحث به مهمترین آنها اشاره خواهد شد .

اوّل : سهم هندوها در ادبیات فارسی .

زبان فارسی به شبه قاره هند و پاکستان به صورتی طبیعی مورد استقبال دانشمندان و ادبای غیر مسلمان ساکن در آن سرزمین قرار گرفت ، در آن میان هندوها از دیگر طوائف نسبت به زبان فارسی علاقه بیشتر نشان دادند در کتب تاریخی آمده است :

در سال ۷۵۵ هجری ، سلطان فیروز شاه تغلق ، هنگام پیروزی بر "کانگره" در "چالا مکهی" یك کتابخانه کوچکی را بدست آورد که چند نفر هندو را برای ترجمه آن کتابها به فارسی مامور کرد . (۱)

بعدها آموزش زبان فارسی برای هندوها به صورت گسترده در زمان سکندر لودی آغاز شد ، وی دستور داده بود که لشگریان وی نیز به خواندن فارسی روی آوردند ، متن تاریخ فرشته به قرار زیر است :

به عهد فرخنده او علم رواج یافت ، و امرا و ارکان و سپاهیان به کسب فضائل اشتغال نمودند و کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان درمیان ایشان معمول نبود پرداختند .... (۲)

در زمان شیرشاه که نسبت به هندوها مهربان بود ، آنان توانستند در دستگاه اداری حکومت ، مشغول انجام وظیفه شوند ، در عهد امپراطوران مغول ، هندوها به پیشرفت علمی و آموزشی در زبان فارسی نائل آمدند و مدارس مختلفی برای این هدف تاسیس شده بود . (۳)

---

(۱)ـ سیر المتأخرین (به نقل از هندون کی تعلیم)، علامه دکتر سید سلیمان ندوی ص ۲۷

(۲)ـ تاریخ فرشته ج ۱/ص ۳۴۴

(۳)ـ محمد ساقی ، مآثر عالمگیری ، ص ۸۱

فضلای هندو در این عصر فرا دانند که یکی از مهمترین کارهای آنان ترجمه کتابهای فارسی به زبان سانسکریت و یا بالعکس بود [۱]

در ابتدا جهانگیر به هندوها خوش رفتاری داشت و با آنان نشست و برخاست می‌کرد [۲]، بعدها نظر وی عوض شد و دستور داد که مدارس آنان را خراب کنند در مآثر جهانگیری آمده است • [۳]

" به عرض خداوند دین پرور رسید که در صوبه (ایالت تهتهه و ملتان خصوص بنارس برهمنان بطالت نشان در مدارس مقرر به تدریس کتب باطله اشتغال دارند در اعیان و طالبان از هنود و مسلمانان مسافتهای بعیده طی نمود جهت تحصیل علوم شوم نزد آن جماعت گمراه می آیند • احکام اسلام نظام به ناظمان کل صوبجات صادر شد که مدارس و معاید بی دینان دستخوش انهدام سازند و به تاکید اکید طور درس و تدریس و رسم شیوع مذهب کفر ایشان بر اندازند •

---

(۱)-به عنوان مثال به ترجمه زیج الغ بیگ اشاره می‌شود که توسط هیئتی از دانشمندان هندو و مسلمان به سانسکریت ترجمه شد.

(۲)-: مانند " رای منوهرلال " که تحت سرپرستی جهانگیر تحصیل کرده شاعر زبان فارسی و خوشنویس بود در تزک جهانگیری آمده است که جهانگیر " بشن داس " نقاش دربار خود را به ایران فرستاد •
و راجه سورج سنگه، شاعر هندو را به دربار خود آورد و به او صله های فراوان عطا می‌کرد ( ر•ك • به تذکره خوشنویسان ص ۲)

(۳)-: ص ۸۱

از این متن برمی‌آید که مدارس هندوها در تمام ایالت های هندوستان وجود داشته است •

در دربار داراشکوه نیز دانشوران و فضلای هند و فراوان بودند ملک الشعرای دربارش مردی برهمن به نام " چندربهان[1] " بود که اشعار دل انگیزی به فارسی دارد ، داراشکوه با همکاری هندوها آثاری از خود به جای گذاشته است •

از بعد از عصر جهانگیر تا دوران استیلای انگلیسیان ، هندوها در سازمانهای حکومتی کار می‌کردند و رسیدگی به امور حسابداری و کارهای اداری حکومت اکثرا بدست آنان بود ، بعضا به آنان " میرمنشی " یا " منشی الممالك " گفته می‌شد ، هندوهائی‌که این‌مقام را احرازکرده بودند ، از طرف حاکم عموم احکام و فرامین از زبان و قلم آنان جاری و صادر می‌شد (٢)•

وظیفه دیگر آنان ، وقایع‌نگاری روزانه بود که به نوعی تاریخ نویسی را به عهده داشتند •

---

(١) - : چندر بهان برهمن، متولّد لاهور است وصاحب تالیفات متعدده می باشد.

(٢) - : دکتر سید سلیمان ندوی ، هندون کی تعلیم مسلمانون کی عهد مین ص٩٠

هندوهای تحصیلکرده و فاضل که زبان فارسی آموخته بودند و در نوشتن نثر و سرودن شعر فارسی استاد شده بودند بسیار مورد توجه قرار گرفتند بطوریکه برخی از آثارشان به عنوان کتاب درسی دانش‌آموزان قرار گرفت (۱)•

هندوهائی که در زبان فارسی استاد شده و دارای تالیفات ارزنده بودند، اسامی و آثار آنان کم و بیش در تذکره‌ها و کتابخانه ها باقیمانده از آنجائیکه تعدادی از کتابهای دستور زبان فارسی توسط آنان نگاشته شده است در اینجا به ذکر برخی از آنان به ترتیب حروف الفبا اشاره می‌شود :

۱- آنند رام : ادیب در زبان فارسی است وی در سال ۱۱۵۹ هجری از این جهان فانی رفت بربست کتاب وی " چمنستان " که یک افسانه فارسی است می‌باشد این‌کتاب در سال ۱۲۹٤ هجری به چاپ رسیده است (۲)•

۲- امر سنگھ : پاربتی - مهادیو - رامچند رجی و راجه دسرت که نام داستانها آنها را در فارسی بنام - راهائن امر پرکاش منظوم کرد (۳)•

---

(۱) - : مرجع سابق ص ٥٤
: مانند : منشآت برهمن - انشای مادهورام - منشآت جواهر خطاط - خیالات نادر - دستور الصبیان •

(۲) - : ر•ك • به : آصفیه ، ج/ ۲ ص ۱۲۷٤ ، پاکستان و هند ، ج/ ٥ ، ص ۲۹ ، عباس ، ج/ ۲ ، ص ۱٥۱ هندون کا حصه ، ص ۱۱٦

(۳) - : ر•ك • به : اندیا آفس ، چاپی ، ص ٤۲۲ ، مشترك ، ج/ ٤ ، ص ۲۱٥٦ ، هندوون کا حصه ، ص ۸٦

٣ــ السری د اس[1] : ( منشی ) از فرقه کائستهـ بود • و منشی امیر الامراء نـواب غضنفر جنگ والی فرخ آباد بود • نویسندهٔ تذکره فارسی در باره نامبـــرده مینویسد که :

" نظم و نثر فارسی به فصاحت و بلاغت مشتمل بر لطائف و صنایع لفظــــی و معنوی می‌نگاشت از نظرش بعض وقائع و سوانح بنظر گذشت حق آنســـت کـه بکمال لطف و خوبی می‌نگاشت "[2]•

٤ــ بال بهـــاری : " انشاء " از بال بهاری , آغاز : عرضه داشت حایـــه بند معانقه خاکساری بهاری که همیشه به صد ان ثناخوان امتنان اســــــت• در کتابخانه انجمن‌ترقی ارد و کراچی‌است , در سال ١١٦٩ هـ ق نگاشته است•[3]

٥ــ بنوالی د اس‌ولی : وی از مورخین هندو است • کارنامه ادبی وی اینســت که : یك د استانه نماکیشی که د ر زبان بهاشا ــ پرود هـ ــ چند ر ــ ود یا ــ نام داشت • آنرا به زبان فارسی ترجمه کرد د ر سال ١٠٧٣ هجری وی مـــوجود بود •[4]

٦ــ بهویت رای لاله : مصنف ــ د ستور شنگرف است که کتابی‌است د رباره هنر بلاغت ، نسخه خطی‌تصنیف مزبور د ر حید رآباد و جامعه آسیای[5] موجود است

---

(١) ــ: ر • ك به هندون کی تعلیم ص٩٩

(٢) ــ : ر • ك • به : هندون کی تعلیم ص ٩٩

(٣) ــ : ر • ك • به : مشترك , ج/ ٥ , ص ٤٦٩ , فهرستواره , ص٥٨٩

(٤) ــ : ر • ك • به : هندون کی تعلیم ص٩٦

(٥) ــ بنگال ایشیاتك سوسائتی (Asiatic Society of Bengal)

نسخه حیدرآباد در سال ۱۱۹۲ هجری نوشته شده بود[۱]٠

۷-بهاگ چند : " رقعات " از منشی بهاگ چند است ٠ مجموعه نامه های اوست به اورنگ زیب شاهزاده محمد معظم بهادرشاه ودوستان وخویشاوندان در سال ۱۱۳۲ هـ ق تالیف گردیده است[۲]٠

۸-بهگوان داس : " انشاء " از بهگوان داس است, برای طالبان آموختن, در چهار " فصل ", ۱-به خدمت اعلا مرتبه نویسند ۲- به دوستان نویسند ۳-به خرد تران نویسند , ٤-به مضمون ابیات به هریك نویسند ٠ در سال ۱۸٦٠ میلادی نگاشته است[۳]٠

۹-بهوانید اس , رقعات از بهوانیداس است : نامه گرامی آمد مبنی بر ٠٠٠٠٠(یکی از نامه‌ها تاریخ ۱۸ محرم . ۳۱٠اهجری و دیگری ۱۵ محرم هجری قمری را دارد)٠

نامه‌هایی‌ست به نثر آمیخته به نظم , دوستانه , حاوی مطالب تاریخی روزگار نویسنده در سده ۱۳-۱۴ هـ ق آغاز و انجام افتاده است[۴]٠

۱٠-بهچك رای (لاله ): از مردم فیض آباد بود وی شرح گلستان سعدی را نوشت که در جامعه آسیای بنگال موجود است[۵]٠

---

(۱) : ر٠ ك ٠به : آصفیه , ج/۱, ص ۱٦٤ , مشترك , ج/۵, ص ۲۵٠ , فهرستواره , ص ٦۲۵

(۲) : ر٠ك ٠به : مشترك , ج/۵, ص ۳٠۲ , مرآت العلوم , ج/۳, ص ۱۵۱ , فهرستواره , ص ٦٤۳

(۳) : ر٠ ك ٠به : مشترك , ج/۵ , ص ٤۳٦ , گنج , ج/۳, ص۱۱٤٦, فهرستواره , ص ۵۹٠

(٤) : ر٠ ك ٠به : مشترك , ج/۵, ص ۳٦۸ , فهرستواره , ص٦٤۳

(۵) : ر٠ك ٠به : ایوانف , ص ۵٤۲

۱۱ــ پران ناته ملتان : " انشاء دلگشا " از منشی پران ناته ملتانی است • در سال ۱۲۸۸ هجری قمری تالیف گردیده است •(۱)

۱۲ــ تود رمل : "کهتری" بود • در عصر شیرشاه فارسی آموخت و سپس توانست در دربار حضور یابد • نامبرده خوشنویس فارسی بود در تذکره خوشنویسان آمده است که :

«نویسنده چابکدست وخطوط به خوش‌خطی و نمکی می‌نوشت »•(۲)

۱۳ــ تیك چند بهار : از خانواده کهتری و از شاگردان سراج الدین علی خان آرزو اکبرآبادی بود • بر زبان فارسی کاملا تسلط داشت • وی درباره زبان فارسی چند کتاب نوشت ، بهار عجم ــ نوادر المصادر(۳) و جواهر الحروف(۴) تصانیف نامبرده اند که در آنها ــ بهار عجم ــ بسیار معروف شده • در مقدمه (بهار عجم) وی می‌نوسد که ازکودکی ــ تا ۵۳ سال ــ عمرم در بررسی و تحقیق زبان فارسی گذشت • تا مدت ۲ سال وی در تالیف و ترتیب لغت مشغول بوده و حدود هفت مرتبه مسوده آن را کم و بیش کرد • این آخرین سرمایه زندگانی اش بود سرانجام و برای همین هدف جان داد • شاگرد بهار ــ منشی اندرمن ــ هشتمین بار ــ آن (فرهنگ) را مرتب کرد و با اضافه خطبه وخاتمه آنرا در زمان شاه عالم در سال ۱۱۸٤ هجری به پایان رساند • بهار عجم آنقدر مقبول شد که درمیان تمام ارباب علم‌متداول گردید • و مردم آن را بعنوان "سند" تقدیم می‌کردند • هر فارسی‌دان از نام آن فرهنگ آشنائی داشت • در این (فرهنگ) نویسنده برای واژه ها (اصطلاحات) اشعار اهل زمان را بعنوان سند ارائه نموده • ضمنا وی شارح بوستان سعدی و نویسنده بهاربوستان می‌باشد •

---

(۱) : ر•ك •به : مشترك ، ج/۵ ، ص (۳۲۰ــ٤۱٤) : ۲۱٦٦ ، نوشاهی ، ص ۳۷۸ ، پاکستان مین فارسی ، ج/۳ ، ص ٤۸٤ ، فهرستواره ، ص ۵۹۷

(۲) : ر•ك •به : هندون کی تعلیم ص۹۲

(۳) و(۴)ــ در مورد این‌دوکتاب درآینده درهمین کتاب آغاز و ارتقاء دستور نویسی توضیح خواهیم داد •

١٤ــ تهوری مل تمکین (منشی) : در اوائل دوازدهم قرن هجری ادیب معروف زبان فارسی بوده • قصیده نامبرده ــ پران چند سرشار فرزند ــ بخت مــل ــ نامه ها و رقاع فارسی جدش را ــ در یك رساله ای بنام ــ گلدسته فیض جمع و ترتیب نموده این نامه‌ها در سال ۱۱۳۹ هجری نوشته شده بودند • (۱)

۱۵ــ جسونت رای (منشی)(۲): متعلق به عصر عالمگیر دوم (ثانی) بود • کتابی نوشته که " چمن ادب " خوانده می‌شود • در این کتاب نامه‌های افراد مختلف

را جمع آوری نموده و ماترجنگی است • نامبرده شاعر بود و " منشی " تخلــص می‌کرد و "دیوان فارسی " دارد وی تا سال ۱۲۰۰ هجری زنده بود •

۱٦ــ جی سنگه رای (منشی)(۳): مصنف ــ انشای رادت جان ــ مقاله‌هـــائی هستند, در موضوعات گوناگون همچون سخاوت, عدالت ••••

---

(۱) : ر• ك • به : مشترك, ج/۱ , ص ۲۰۳ , , هندون کا حصه , ص ۱۱۱ , فهرستواره , ص ۷۱۰

(۲) : ر• ك • به : هندون کی تعلیم ص ۹۷

(۳) : ر• ك • همان ص ۱۰۲

۱۷ـ چند ربهان ( برهمن ) : وی بزرگترین ادیب هند و در عصر شاهجهانی محسوب می‌باشد • در شاگردی ملا عبدالکریم به مقام فضل و کمال رسید شاعر زبان فارسی بود • " برهمن " تخلص داشت • دیوان فارسی وی هنوز هم در کتابخانه ها وجود دارد , در ادب فارسی بسیار وارد بود • افضل خان که امیر الامرای شاهجهانی بود براساس استعداد و صلاحیت علمی نامبرده را " منشی خاص " خودش قرارداد هنگامی‌که افضل‌خان در سال ۱۰٤۸ هجری درگذشت وی به عنوان کارمند دربار شاهی انجام وظیفه کرد و وقایع‌نویس شاهجهان یعنی مدیر تاریخ شاهی و وقایع‌نگار روزانه مقرر شد • براساس این وظیفه وی هر روز در دربار حضور می‌یافت و حوادث و احوال هر روزکه ترتیب شده بودند می‌خواند • در سال ۱۰۵۵ هجری نامبرده ـ " چهار چمن برهمن " ( کتاب ) نوشت و در موقع نوروز ـ در سرهند آنرا بعنوان پیش‌کش ـ به دربار شاهجهانی ـ تقدیم نمود شهزاده دارا شکوه که همواره هندوهای دانشور و هنرمند را مورد تقدیر و قدردانی قرار میداد وقتیکه استعداد و صلاحیت علمی نامبرده را مشخصا مشاهده کرد وی را در زمره فضلای ادب عصر خویش قرارداد نامبرده مجموعه ای از رقاع و منشآت نیز فراهم کرده بود که منشآت برهمن نام دارد • در خوشنویسی نامبرده شاگرد آقا عبدالرشید بوده است • (۱)

۱۸ـ حکیم چند (منشی) : انشای فارسی از حکیم چند منشی است • در دو باب و هر باب چند فصل دارد در سال ۱۲۹۰ هجری قمری آغاز و انجام افتاده است • (۲)

---

(۱) ـ : ر• ك •به : همان ص ۹۲

(۲) ـ : ر• ك •به : مشار، ج/۱ ، ص ۵۵٤, فهرستواره ـ۵۹۰

۱۹ـ خوشحال رای : قوانین انشاء را در کتابی تدوین نموده کـــــه ـ دستور الامتیاز ـ نام دارد نسخه موجود آن کتاب در کتابخانه آصفیه است که در سال ۱۲۰۳ هجری نوشته شده بود[۱].

۲۰ـ خوش وقت رای شاد اب[۲] : وی فرزند یك خانواده معروف بود ازکودکی مایل به تحصیل علم بود توانست به درجه کمال برسد از دانشوران بـــزرگ و برجسته زمان خود محسوب میشد در تذکره خوشنویسان آمده است :

از ابتدای عمر طبع را به تحصیل علم و هنر راغب وسائل داشت و در اندك زمان در جمیع علم و هنر آراسته شد ، در خصائل نیکو از هم کیشـــان خود سبقت برده در خوشنویسی کمال داشت ، این چنین شخص درین قـوم (کمتری) صاحب استعداد و فیاض و قدر شناس کم شده باشند .

۲۱ـ منشی خیالی رام : از مردم لکهنئو بود . تخلصش ـ خیالی اســـت . میگویند : نامبرده کتاب «اعجاز خسروی» که مشکلترین کتاب امیرخسرو است ، آنرا شرح کرده است[۳].

۲۲ـ دولت رای ، "انشاء" از دولت رای فرزند عزت رایاست . منشــآت ادبیاست ، باتشبیهات و استعارات ، با سرفصلهای رقعه و در نسخــهٔ بهاولنگر ۵۳ رقعه است . در سال ۱۳۰۸ هـ ق نگاشته شده است[۴].

---

(۱) ـ : ر . ك . به : هندون کی تعلیم ص ۱۰۲

(۲) ـ : ر . ك . به : همان ص ۹۵

(۳) ـ : ر . ك . به : همان ص ۱۰۱

(٤) ـ : ر . ك . به : مشترك ، ج/۱ ، ص ۱۷۷ ، فهرستواره ، ص ۵۹۱ ، هندون کا حصه ، ص ۲۲۲ .

۲۳ـ دولی چند : در سال ۱۱۳۷ هجری بنام گیکو هرنامه ـ یك افسانه به زبان فارسی نوشت.[۱]

۲٤ـ پندت دونگرمل[۲] : پندت دونگرمل . از معاصرین عصر اسکندر لودهی بود ، از فارسی‌دانی نامبرده مسلمانان تعجب می‌کردند ـ در فارسی نیز شعر میگفت از اوست :

دل خون نشد چشم تو خنجر نه شدی گر

ره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر

۲۵ـ دین دیال : بدایع ، انشاء از دین دیال فتح‌پوری است . در چهار " قسم " به انجام رسانده است در سال ۱۲۱۳ هـ ق نگاشته است وی کتاب دیگر داستانی دارد به نام عجیب القصص که بعدها به شبستان غیرت معروف شد.[۳]

۲٦ـ دیدمل مهته سرهندی : از روزگار اورنگ زیب در سال ۱۲٦٥ هـ تهیه گردیده است . مجموعه نامه‌هایی‌ست که در هر نامه یکی از حروف هجا را بکار نبرده است.[۴]

۲۷ـ رام سنگه : در انشاء کتابی دارد بنام ـ گلشن عجائب ـ نسخه آن در سال ۱۲۲۳ هجری به چاپ رسید.[۵]

---

(۱) ـ : ر. ك . به : مشترك ، ج ۱۰/، ص ٤۸۸ ، هندون کا حصه ، ص ۹۷ ، ایوانف ، ص ۱۸۸ ، ریو ، ج ۱۰/ ، ص ۱۰۱۲ ، ۱۰۱٤ .

(۲) ـ : ر. ك . به : هندون کی تعلیم ص ۹۱

(۳) ـ : ر.ك . به :

(۴) ـ : ر. ك . به ، :مشترك ، ج ٥/، ص ۲۸۱ ، فهرستواره ، ص ٦۰۱

(۵) ـ : ر. ك . به : آصفیه ، ج ۱/، ص ۱۳۰ ، ایوانف ، ص ۱۷۰ ، فهرستواره ، ص ۷۱۲ ، هندون کا حصه ، ص ۱۱۱

۲۸ــ رای پریم ناتھ : خانواده اش در مدت طولانی در دربار شاهی دارای منصب بود ، و صاحب اختیار دربار عالم گردیده بود در خوشنویسی و ادب از اساتید یگانه و بی‌نظیر زمان خودش بود[۱].

۲۹ــ رگھپت رای[۲] : رگھپت رای چوپره ، عرف قانونگوی است صاحب "ترتیب انشاء" به سال ۱۰۳٤ ھ ق در هشت باب ؛ ۱ــ نامه های پادشاهان ۲ــ اصدار فرامین ، ۳ــ حسب الحکم والا ، ٤ــ عرایض خوانین ، ٥ــ عرایض و نشان پادشاهان ، ٦ــ در شرح پروانجات ، ۷ــ شرح مکاتبات ، ۸ ــ تمسکات و تجویزات مناصب و عنوانات .

۳۰ــ سبچن سنگھ : سبچن سنگھ دھیر بتالوی صاحب کتاب " انشای فراست یا خلاصه الانشاء است . در سال‌های ۱۱۵۲ ــ ۱۱۵۰ ھ از کتاب های انشاء مطالب اخلاقی را گزیده در ده باب ساخته است[۳].

۳۱ــ سبچن رای پوری ( منشی )[۴] : در عصر شجاع الدوله در سال ۱۱٦۷ هجری در دربار رای پورکار می‌کرد و "منشی" تخلّص داشت و از قدرت قلم نیز در واقع " منشی " بود . بر هنر انشاء ــ کتابی نوشت و آنرا ــ انشای نیازنامه نامید ــ این کتاب سه جزء دارد . ۱ــ عرائض ، ۲ــ رقائم ، ۳ــ ثمرهای متفرق .

---

(۱) ــ : هندو ن کی تعلیم ص ۹۵

(۲) ــ : ر . ك . به : مشترك ، ج /٥ ، ص ۱۰۵ ، فهرستواره ، ص ٦۱۰

(۳) ــ : ر . ك . به : هندون کی تعلیم ص ۹۴

(۴) ــ : ر . ك . به : همان ص

۳۲ـ سرد هارام[1]: منشی سرد هارام بن منشی جیشی رام صاحب کتاب رقعات است . نامه های فارسی , با چند عرضه داشت به زبان اردو که در پایان آورده است و این افزودگی، تاریخ ۱۸٦٥م را دارد .

۳۳ـ سد هاری لعل[2]: مجموعه نامههایی ست به دوستان و خویشاوندان از رای چنالعل و منشی سد هاری لعل در سده هیجده ۱۸م از معلمان بنام بوده که به نام رقعات چنالعل معروف است .

۳٤ـ سکهرام داس[3]: فرزند نپل کنتهـ. وی مولف ..آمد نامه بدیع است از مقدمه این کتاب معلوم می شود که از مردم منطقه نواحی لکهنئو بوده و در عصر شاهی مسئولیت نوشتن قوانین را به عهده داشت .

۳٥ـ سیالکوتی مل وارسته : نامبرده پیشتر از نامش از تخلص خود ش معروف است . این وارسته بود که در پاسخ آنهمه اعتراض هائیکه از طرف سراج آرزو ، بر شیخ حزین ، وارد شده بود . ، کتابی بهنام «رجم الشیاطین » نوشت ، لذا از همین کتاب می توان که آنکس که در مناظرات اهل زبان و اساتذه فن بعنوان یك صاحب نظر و ناقد ادبی سهم داشته باشد باید تا چه درجه ای تسلط کامل بر آن زبان داشته باشد . وارسته در عشق با زبان فارسی ، عازم ایران شد و ۳۰ سال در این کشور بسر برد و نتیجه این سفر علمی "مصطلحات الشعرا " و " صفات کاینات "، هستند ، گرچه مصطحات

---

(۱) : ر . ك . به : مشترك , ج/ ٥ , ص ٤۲٤, فهرستواره , ٦٤٥

(۲) : ر . ك . به : هندون کی تعلیم , ص

(۳) : ر.ك . به : صفا, ج/ ۱ ,ص٥ , هندون کا حصه , ص ۱٤٤, ریو ج/ ٤ , ص ٥۲۱

الشعرا • کتابی است در لغت حدود ٤٠٠ صفحه دارد اما واقعیت اینست که آن کتاب نتیجه تلاشهای خسته کننده پانزده سال بوده و بهمین جهت وارسته در مقدمه آن می نویسد که :

اکثر محاورات غریبه فارسی زبانان در اشعار فصاحت بار دیدم به تحقیق آن کمر سعی مستحکم بستم هر پسند گرد کتب لغات گردیدم نفخهٔ حل معانی بعضی از آن نشنیدم ناچار رجوع بزبان دانان ایران دیار آوردم و پانزده ساله درین تلاش بسر بردم • آنچه از زبان آن جماعت شنیدم بروی انتفاع جمهور سخن پرد از ان خوانم ودرحیّز کتاب آوردم •(۱)

۳۶ـ شیهو لال(۲) : نامبرده منشی مهاراجه چیت سنگه والی بنارس بود • در سال ۱۱۹۷ هجری کتابی به نام ـ مفتاح خزائن نوشت که مجموعه تعدادی از نامه‌ها می‌باشد که بعضی از آنها بسیار اهمیت دارند •

۳۷ـ شیورام کائسته(۳) : از مردم اکبر آباد بود ـ پدرش نواب اسد خان متصدی وزیر عالمگیر بود • نامبرده از شاگردان میرزا بیدل بود در پاسخ " چار عنصر " میرزا ـ گلگشت بهار ارم ـ نوشت وی در سال ۱۱٤٤ درگذشت •

---

(۱) : ر • ك • به : هندون کا حصه , ص ۱٤۲ , مشترك , ج ۵/, ص ۳۲۸ , پاکستان و هند , ج ۵/ , ص ٤۸

(۲) : ر • ك • به : ریو , ج ۳/ , ص ۱۰۱٦, فهرستواره , ص ۷۱۸

(۳) : هندون کا حصه , ص ۱۷۲ , ۲٦۰

٣٨ـ شیورام لاهوری : کتاب " رقعات " از شیورام متخلص به عاشق است ـ در سده ١٢ هـ ق تهیه گردیده است . در نامه ای از مرگ وی تعریف کرده است[١].

٣٩ـ شیوك رام : شیوك رام متخلص به عطارد است در سال ١٢٨٢ هجری قمری کتاب وی به نام انشاء عطارد تهیه شده است[٢].

٤٠ـ عوض رای : مسرت ـ تخلص داشت . قصیده مسرت و به دربار ـ شاه عالم تقدیم نمود در کتابخانهٔ جامعه آسیائی بنگال ـ نسخه خطی آن موجود است[٣].

٤١ـ کامتا پرشاد : کامتا پرشاد متخلص به نادان است , سی و هفت انشاء بی نقطه جمع آوری کرده تحت عنوان : انشای بی نقطه که در خاتمه چاپ هشتم آن ( نولکشور , کانپور ١٩٠٥م ) مذهاتف زغیب داده صدای غریب (طبع ١٣١٧ هـ) . محل تولد وی دکن بود درباره فارسی کتابی بنام هفت گل نوشت که نسخهٔ آن در آصفیه موجود است[٤].

٤٢ـ کاشی راج کهتری : به نام لغت پنجابی ـ فرهنگی به زبان فارسی نوشت که نسخه آن در جامعه آسیای بنگال موجود است[٥].

---

(١) : ر . ك . به : مشترك , ج /٥ , ص ٣٢٤ , فهرستواره , ص٦٤٥ .

(٢) : ر.ك . به : مشترك , ج /٥ , ص ٣٥٢ , فهرستواره , ص٥٩٩ .

(٣) : ر . ك . به : هندون کی تعلیم ص٩٨

(٤) : ر . ك . به : پاکستان و هند , ج /٥ , ص ٢٣٩ , هندون کا حصه , ص ٢٢٢ , فهرستواره , ص ٥٩٦ . فهرست چاپی , ص٥١

(٥) : ر . ك . به : استوری گرامر , ص ١١٨

٤٣ـ کالی رای تمیز : از منشی کالی رای تمیز کتاب وی به نام انشای تمیز می باشد در سال ١٨٦١ میلادی نگاشته شده است • در دو " مقام " و " شعبه " ها و " نغمه " ها[١] •

٤٤ـ کیول رام[٢] : در عصر شاه عالم ـ در بیت الانشای ( منطقه ) اوده ـ منشی بود در سال ١١٩٧ هجری درباره فن انشاء کتابی نوشت که مشتمل بر پنجاه بخش بود و آن کتاب را طلسمات خیال نامید •

٤٥ـ پندت کرپاند هان[٣] : وی مصنف مثنوی " دل پسند " است • نسخه خطی آن که در سال ١٢٤٣ هجری نوشته شده در جامعه آسیای بنگال موجود است •

٤٦ـ کشن سنگه : فرزند رای پران ناته کهتری • از خاندان منکل ساکن سیالکوت بود در زبان فارسی انشاء پرداز چابکدست بود • نویسندهٔ " غریب الانشاء " و غیره بوده است • غریب الانشاء , را در سال ١١٥٧ هجری نوشت[٤] •

٤٧ـ کشناجی پندت : شاید از مردم دکن باشد • نسخه خطی کتاب وی که ـ نادر الانشاء نام دارد در آصفیه موجود است[٥] •

---

(١) - : ر • ك • به : مشترك , ج/٥, ص ٤٣٧ , پاکستان و هند , ج/٥ , ص ٢١٦ , فهرستواره , ص ٥٩٦ • مشار , ج/١, ص٥٤٩ •

(٢) - : ر • ك • به : هندون کا حصه , ص ١١٢, فهرستواره , ص ٦٦٣, ایوانف , ص ٤٠٣ •

(٣) - : ر • ك • به : هندون کی تعلیم , ص١٠١

(٤) - : ر • ك • به : مشترك , ج/١ , ص ٨٢٢ , هندون کا حصه , ص١١٢ •

(٥) - : ر•ك • به : آصفیه , ج/١ , ص ١٣٤ , مشترك , ج/٥ , ص٣٤٦ , هندون کا حصه , ٢٢٢

٤٨ـ کلور پریم کشور : وی به عنوان یك شاعر، لطیفه گو، سخن فهم و خوشنویس معروف بود وی چندین منظومه به شیوه مثنوی تصنیف نموده است.[1]

٤٩ـ گرد هاری لعل : از شهروندان دکن بود. در سال ١٢٤١ هجری گنج اللغات فارسی نوشت. نسخه خطی آن در آصفیه است.[2]

٥٠ـ گنگابشن (پندت) : شرح حال وی معلوم نیست. نامبرده درباره لغات زبان عربی و فارسی کتاب لغتی نوشت. به نام فرهنگ شیر و شکر.[3]

٥١ـ گیان چند منشی : صاحب کتاب انشاء، است. مجموعه نامهای خاندان تالپور سند (١١٩٩ـ١٢٥٩ هـ) میباشد. در سال ١٢٧٦ هـ ق نگاشته است.[4]

٥٢ـ لچهمن سنگه : (منشی) دانا و ادیب فارسی و عربی محسوب میشد. از صحبت ایرانیان استفاده کرده بود و طبق اسلوب عبارت پردازان معروف ایرانی مینوشت. نویسنده تذکره خوشنویسان مینویسد:

---

(١)-: ر. ك. به : هندون کی تعلیم ص ٩٤

(٢)-: ر.ك. به : مشترك، ج/ ٥، ص ٣٤٢، انجمن، ص ١٠٥، فهرستواره، ص ٧٥٥.

(٣)-: ر. ك. به : هندون کی تعلیم ١٠٥

(٤)-: ر.ك. به : مشترك، ج/ ٥، ص ٣٦٢، نوشاهی، ص ٢٨١، فهرستواره ٥٩٣.

«مرد دانا قابل ، در علم و هنر فارسی و عربی و عبارت پردازی خیلی مهارت داشت و در صحبت میرزایان ایران بسیار مانده دل و دماغ دیگر پیدا کرده و طرز انشاء بردّیه طاهر وحید، و طاهر دکهنی، و جلالا، اختیار کرده».

از شاگردان محمد حفیظ خان در خوشنویسی و میر شمس الدین فقیر (متوفی ۱۱۸۰ هجری) در شعر و شاعری بود. "شعلهٔ آه" از تصانیف نامبرده می باشد[۱].

۵۳- لچهمی داس[۲] : فرزند نرائن داس کتاب وی به نام " رقعات نظامیه " که چاپ شده .

۵۴- لچهمی رام (پندت لاله) : ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان (المتوفی سال ۱۱۶۹ هجری که وزیر عالم بود استخدام شده ، تذکره درباره وی می نویسد که ، منشی بی نظیر بود . در علم عربی وفارسی و انشاء پردازی و مصوری نصیب وافر داشت این چنین انسان با سلیقه و صاحب کمال پیدا می شود .

کتابهای وی عبارتست از :

۱- خلاصه الانشاء[۳] :

نزدیک به ۱۵۰ نامه را که به دوستان و خویشاوندان خود نوشته بود در سال ۱۲۲۵ هـ ق تالیف گردیده است .

---

(۱) : ر . ك . به : هندون کی تعلیم ، ص ۹۴

(۲) : ر . ك . به : هندون کا حصه ، ص ۲۲۲ ، فهرستواره ، ص ۶۵۰ .

(۳) : ر . ك . به : هندون کا حصه ، ص ۱۱۳ ، ایوانف ، ص ۱۶۴ ، فهرستواره ، ۶۲۲ ، مشترك ، ج ۴/ ، ص ۲۱۷۷

۲ــ وجیز الانشاء[1] :

مجموعه رقعات است که برای فرزند خود بهوانی داس عرف بستی رام
گردآورده است • و از خاتمه بر آن می‌آید که نگارنده پیش از انجام کار در
شوال ۱۸۱۵ میلادی در گذشته است • و پس از مرگ وی شاگرد شر دیاند همان
گردآوری آن را به انجام رسانده است •

۳ــ رقعات[2] : تعدادی نامه است که در سال ۱۲۴۹ هـ ق تهیه و تالیف
شده است , به منشآت غیوری معروف است •

۵۵ــ لچهمی نرائن : نام پدرش مافی رام بود و وی شاگرد سراج الدین آرزو
است او لاهور که محل زندگیش بود ترک نمود و در دهلی ساکن شد اما
" دُرانّی، هاوی را از دهلی بیرون کردند و به بریلی سپس اورنگ آباد و از آنجا
به لکهنئو رساندند، نامبرده انشاء پرداز و نویسنده برجسته فارسی بود و
مکتوبات فارسی وی بسیار معروف هستند • در سال ۱۲۰۵ هجری نامبرده
نوشته های خود را تدوین نمود و آنرا به رقعات یا انشای لچهمی نرائن نامید •
فرزند او به نام راجه رام نرائن است نامبرده در عظیم آباد , پتنه بود • از
شاگردان شیخ حزین خوانده می‌شود وی نیز ادیب برجسته زمان خود بود[3] •

---

(۱) : ر• ك • به : ایوانف , ص ۷۱۹, فهرستواره ص ۹۰۸ ,
مشترك , ج/ ۵ , ص ۳۷۹ •

(۲) : ر• ك • به : هندون کی تعلیم , ص ۹۴

(۳) : ر• ك • به : مشترك , ج/ ۵ , ص ۳۳۷, ریو , ج/ ۲ ,
ص ۷۹۳ , هندون کا حصه , ص ۱۱۲

۵۶ـ لکشمی رام : صاحب " مجموعه منشآت و نامه‌هااست " مکاتبه ای چند از انشای پیشنیان اقتباس نموده این را ساخته است • انشای مفید از لکشمی رام است که دوبار چاپ شده است[۱]•

۵۷ـ ماتا پرشاد : نویسنده داستان فارسی است بنام "صحیفة الشوق" نسخهٔ خطیّ آن که نوشته سال ۱۲۸۲ هجری است در کتابخانه آصفیه موجود است[۲]•

۵۸ـ ماد هورام (منشی)[۳] : از دهلی بود و استاد زبان فارسی " انشای ماد هورام " نتیجه فکر و اندیشه نامبرده است • که در آن نامه هائیکه به نام پادشاهان شهزاده ها و امراء نوشته شده یکجا جمع آوری شده است • کتاب مزبور ، از کتابهای آموزشی فارسی محسوب می شد •

۵۹ـ منسارام : تخلصش منشی بود • داستان حسن و عشق مجنون و لیلی وافسانه هیر و رانجها که مربوط به پنجاب می باشند • آنرا به رشته نظم درآورده اند وی در سال ۱۱۵۷ هجری رحلت نمود[۴]•

۶۰ـ منشی (؟) منشآت[۵] : برای " رتن لعل " و دیگر مبتدیان ـ فصل ۱ـ در عرض عرایض ، ۲ـ در ترقیم توقیعات ، ۳ـ مکاتیب محاورات ، ۴ ـ در تشریح و ثابق ، خاتمه در انشای قواعد سیاق وغیره •

---

(۱) -: ر • ك • به : مشترك ، ج/۵ ، ص ۱۱۲ ، مشار ، ج/۱ ، ص۵۵۷ ، فهرستواره ، ص ۶۰۲

(۲) -: ر • ك • به : آصفیه ، ج/۲

(۳) -: ر • ك • به : هندون کا حصه ، ص ۲۶۰ ، آصفیه ، ج/۱ ، ص۱۱۸ ، مشترك ، ج/۵ ، ص ۲۶۱ •

(۴) -: ر • ك • به : مشترك ، ج/۶ ، ص ۱۰۵۰ ، هندون کا حصه ، ص۱۱۸ ، پاکستان مین فارسی ، ج/۳ ، ص ۲۸۹ •

(۵) -: ر • ك • به : هندون کی تعلیم ، ص

٦١ـ موهن سنگه کهتری[1]: انشاء ازلا له موهن سنگه کهتری است این را در سه "باب" گرد آورده است ١ـ نامه‌هایی که خود نگاشته است، ٢ـ نامه های دیگران که خود پسندیده، ٣ـ مسودات دیگر• در سال ١٢٩٧ هـ ـ ق نگاشته است •

٦٢ـ منوچهر لال (رای): فرزند رای لون کرن بود در دامن شهـــزاده سلیم (جهانگیر) تربیت یافت • در زبان فارسی استاد بود[2] •

٦٣ـ منیه نرائن[3]: فرزند چین رای از قوم (قبیله) کهتری معروف به نام سردهی از مردم (منطقه) پنجاب بود • در زمان فرخ سیر، محکم سنگه نامبـــرده را در منصب منشی پروی کتاب محمد طاهر کشمیری "هوش افزا" را یافت و آنرا بدقت خواند و در نتیجه تصمیم گرفت که درباره عجائب و داستانهای معجزآسا و مذهبی مربوط به عصر قدیمی هندوها در زبان فارسی بنویسید لذا از رامائن، مها بهارت ـ بهاگوت، هری بنس و غیرهم چندین انتخاب نمود و در سال ١١٢٥ هجری شروع به نوشتن کتابی به نام "گلشن اسرار ربانی" کرد که در سال ١١٣٤ هجـــری به پایان رسید •

٦٤ـ موهن لال منعم (منشی): از معاصرین عصر اکبر ثانی بود • سه مثنـــوی به نام مثنوی‌های منعم که تصنیف نامبرده هستند در زبان فارسی موجود هستند • نام آنها بهار عشق، شاه رخ و دلبر جهان می‌باشند[4] •

---

(١) -: ر• ك •به : مشترك، ج/٥، ص ١٣٤٩

(٢) -: ر• ك •به : هندون کی تعلیم، ص ٩٢

(٣) -: ر• ك •به : هندون کا حصه، ص ٩٦، ریو، ج ٤، ص ٩١٧

(٤) -: ر• ك •به : هندون کی تعلیم، ص ٩٦

٦٥ــ مهابیر پرشاد[1] : وی صاحب کتاب : انشای دلگشا می باشد • تــاریخ نگارش آن ۱۰۹۹ هجری قمری است •

٦٦ــ میندولال[2] : تخلصش زار بود پیرامون دستور زبان فارسی به نام بهار علوم کتابی تصنیف کرد که نسخه خطی آن در آصفیه است •

٦٧ــ نند رام[3] : نام پدرش هیرانند بود مولف قانونچه انشاء اســت • مطالب کتاب از عنوان و نام کتاب ظاهر هستند • نسخه خطی آن در کتب خانه آصفیه موجود است •

٦٨ــ نند لعل[4] : دستور الانشاء ، از نند لعل منشی ملتانی اســت • برای آموزش کودکان در چهار فصل به سال ۱۲۸۳ ه‍ ق تهیه گردیده است •

٦٩ــ نونده رای[5] : دستور الصبیان ، از منشی نونده رای است • در دیباچه می گوید چون دستور انشاء برای سلاطین و امیران دشوار است ، من این را برای کودکان و مبتدیان نگاشتم • در سال ۱۲۹۳ ه‍ ق چاپ نولکشور است •

---

(۱) : ر • ك • به : مشترك ، ج/ ٥ ، ص ٤١٤ ، فهرستواره ، ص ٥٩٧

(۲) : ر • ك • به : هندون کی تعلیم ، ص ۱۰۷

(۳) : ر•ك •به : همان ، ص ۱۰۲

(٤) : ر• ك •به : مشترك ، ج/ ٥، ص ۳۳۹ ، فهرستواره ، ٦٢٤

(٥) : ر• ك •به : مشترك ، ج/ ٥ ، ص ۳۱۲ ، هندون کا حصه ، ص ۲٦۲ ، اندیا آفس چاپی ، ص ۹۹، ۱۰۰

۷۰- وامق کهتـــــری[1]: وی یکی از علمای عالمگیری بود • در نظم و نثر و ادب فارسی بسیار شهرت داشت • شاهنشاه عالمگیر که خودش شخصا یک ادیب بلند پایه بود نامبرده را احسنت و آفرین می گفت •

۷۱- هرسهـــــای : نام کتابش : انشای هرسها است در این کتاب قوانیـــن منشی گری و نظم و نثر فارسی بیان شده است[2]•

۷۲- هرکرن داس : فرزند متهراداس از قبیله کنبوه و از ساکنین ملتان بود و تا سال ۱۰۳۱ هجری زندگانی کرد • در گواهی این امر که نامبرده در ادب فارسی بسیار وارد بود همین کافی است که وی از طرف استاندار اکبـــرآباد که اعتبارخان نام داشت به عنوان میر منشی خودش مقرر شد , و از امـــرای عصر جهانگیری محسوب میگردد • درباره ادب فارسی نامبرده کتابی نوشـــت که " انشای هرکرن " یا ارشاد الطالبین " نام دارد و اکنون نیز در بعضـــی از کتابخانه موجود است[3]•

۷۳- هـــــرکشـــــن[4]: کتاب وی به نام انشاء , در پنج " قانون " ۱ - سال و تاریخ و سنه وغیره , ۲- ترقیم رویداد , ۳- در تهنیت اهـــــــل (خویشاوندان) , ٤- در تعزیت و تسلیت و عادت , ٥- در گذاردن حقوق یاران و رفیقان در سال ۱۲٥٦ هجری قمری نگاشته شده است •

۷٤- هـــــرنرائن[5]: تابع شهر دهلی بود • مجموعه‌ای از مکتوبات فارســـی دارد • بنام " خیالات نادر " •

---

(۱) : ر• ک •به : لاهور پبلک لائبریری : ۳۹ ، هندوں کی تعلیم ص ۹۳

(۲) : ر• ک •به : مشترک , ج/ ٥ , ص ۹۳, ایوانف کرزن , ص ۱۰۸, پاکستان مین فارسی , ج/ ۲ , ص ٥۳۸ , هندون کا حصه , ص ٦۹

(۳) : ر• ک •به : مشترک , ج/ ٥ , ص ٤۸۱

(۴) : هندون کا حصه , ص ۲۲۲

## دوم : تذکره نویسی فارسی در شبه قاره .

اهمیت بسیار تذکره های فارسی از لحاظ ذکر شعرا ء و اشعار آنان برکسی پوشیده نیست ، تذکره ها ، دائره المعارف شعر پارسی محسوب می شوند ، اگر تذکره نگاران نبودند ، اینك ما از گستره شعر و شاعری اطلاع چندانی نداشتیم ، در کنار آن تذکره ها شامل شرح وقایع و حوادث تاریخی و ادبی و نقد و بحث شعری هم می شود که در جای خود بعضاً بسیار ذیقیمت است، از طرفی دیگر، تذکره نویسان با اطلاع گسترده ئی که از زبان فارسی داشتند ، در نثر نویسی هم هر کدام شیوه ئی برگزیده اند که از لحاظ زبان شناسی بسیار اهمیت دارد ، بویژه اینکه برخی از آنان دستور و قواعد فارسی هم تالیف نموده اند ، مانند مؤلف کتاب " دستور مصباح المبتدی " که محمد رحیم علی خان فرخ آبادی است ، وی تذکره منتخب اللطائف را نوشته است .

قدیمترین تذکره فارسی که در شرح حال و نمونه شعر شعرای فارسی تاکنون اطلاع در دسترس می باشد ، مربوطه به شبه قاره است و آن لباب الالباب تالیف سدید الدین محمد عوفی ( متوفی در حدود سال ٦٤٠ هـ ) که از لحاظ معرفی شعرای قرن سوم و چهارم مهم است ، محمد عوفی ، کتاب خود را در عهد ناصر الدین قباچه حاکم سند و به نام وزیر وی ، عین الملك فخر الدین الحسین الاشعری در سال ٦١٨ هجری تالیف نموده است ، بعد از وی نیز علاقمندان به شعر فارسی که در شبه قاره بودند ، دهها تذکره را تالیف نمودند ، گروهی از اینها به صورتی عمومی و کلی شعر و شعراء را آورده اند کتاب آنها متعلق به زمان یاکشور یا گروه و یا نوعی خاص از شعر نیست مانند بزم آرا و هفت اقلیم ، و خلاصه الاشعار و عرفات العاشقین و لطائف الخیال و مرآت الخیال و سفینه حسیلی و بهارستان سخن و مخزن الغرائب و ...گروه دوم ، تذکره هائی هستند که مربوط به معاصرین مولف و یا شعرای متآخر مولف می شود ، مانند ، نفائس المآثر و مقالات الشعراء و سفینه علی حزین و ریاض الوفاق و نگارستان سخن .

در این گروه شعرائی که در زمان حاکمی زیسته و شرح احوال و شعر شعرای دربار حاکم را ذکر کرده اند , مانند کلمات الشعرا که در ذکر شعرای زمان جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب و " همیشه بهار " در ذکر شعرای زمان جهانگیر تا جلوس محمد شاه و سفینه بیخبر , در بیان شعرای زمان جهانگیر تا سال تالیف کتاب که ۱۱٤۱ هجری است •

در شبه قاره تذکره هائی هم نوشته شده که مربوط به شعرای فارسی شبه قاره می‌باشد مانند تذکره "سرو آزاد " که شرح حال شعرائی است که از سال ۱۰۰۰ هـ تا ۱۱٦٦ هـ در شبهٔ قاره هند و پاکستان متولد شده و یا به هند مهاجرت کرده اند • و همچنین تذکره گل رعنا در ذکر شعرای هندوستان چنین است و یا تذکره هائی که مخصوص به ناحیه و منطقه یی خاص بوده است مانند :

تحفه الشعرا مربوط به شعرای معاصر " دکن " و مقالات الشعرا • تالیف قانع که شعرای " سند " را آورده است و یا " صبح وطن " در بیان شعرای " مدراس " و ازین قبیل •

تذکره هائی که در شبه قاره نوشته شده از لحاظ سیاق و سبک نگارش نیز قابل عنایت است , نثر موجود در این تذکره‌ها ویژه گی انشاء منشیان و ادبای شبه قاره را دارد که بیشتر به سبك مصنوع و سرشار از صنایع لفظی و بعضا با عبارات مسجع و قافیه پردازی در عبارت آمیخته و آکنده است که از این جهات نیز قابل بررسی و مطالعه می‌باشد •

مهمترین تذکره های فارسی از نظر تاریخ تالیف مربوط به عهد تیموریان هند می‌باشد زیرا قبل از تیموریان هند • فقط تذکره لباب الالباب سدید الدین عوفی نوشته شده است •

در عهد تیموریان هند بیشترین تذکره‌ها تالیف گردیده که فهرست آنهـا عبارتست از :

(۱ـ لباب الالباب ، محمد عوفی)

۲ـ روضه السلاطین ـ مولانا سلطان محمد فخری .

۳ـ جواهر العجائب مولانا سلطان محمد فخری .

٤ـ نفایس المآثر ـ میر علاء الدوله کامی قزوینی .

٥ـ مجمع الفضلا ـ محمد عارف بقائی .

٦ـ بزم آرای سید علی بن محمود الحسینی .

۷ـ هفت اقلیم ـ امین احمد رازی .

۸ـ خلاصه الاشعار و زبده الافکار تقی الدین ذکری کاشی .

۹ـ خلاصه الشعرا (بتخانه) مولانا محمد صوفی مازندرانی و عبداللطیف گجراتی .

۱۰ـ عرفات العاشقین تقی الدین محمد تقی اوحدی .

۱۱ـ تذکره خرابات

۱۲ـ میخانه (عشاق) عبدالنبی خان فخرالزمانی عزتی و نبی قزوینی .

۱۳ـ تاریخ جهانگیری ـ مطربی سمرقندی

۱٤ـ مجمع الشعرای جهانگیری ـ قاطعی .

۱٥ـ مجمع الشعرای جهانگیری ـ محمد صادق

۱٦ـ خزینه گنج الهی ـ میر عماد الدین محمود الهی همدانی .

۱۷ـ لطایف الخیال ـ شیخ مفید محمد بن محمد عارف شیرازی دارابی .

۱۸ـ کلمات الشعرا ـ میان محمد افضل سرخوش

۱۹ـ مرآت الخیال ـ شیرخان لودی .

۲۰ـ همیشه بهار ـ کشن چند اخلاص

۲۱ـ سفینه بیخبر ـ میر عظمت اله بیخبر

۲۲ـ مقالات الشعرا ـ قیام الدین حیرت

۲۳ــ سفینه خوشگوی ــ بندر ابن داس خوشگو
۲٤ــ ید بیضا ــ میر غلام علی آزاد بلگرامی
۲۵ــ تذکره قدرت ــ علی فطرت عطاء الله قدرت
۲٦ــ گلدسته عبد الوهاب عالمگیری
۲۷ــ بهارستان سخن ــ میر عبد الرزاق صمصام الدوله
۲۸ــ ریاض الشعرا علی قلی خان والا داغستانی
۲۹ــ منتخب الاشعار ــ میرزا کاظم ملقب به مردان علی خان مبتلا
۳۰ــ منتخب حاکم ــ ملا عبد الحکیم حاکم لاهوری
۳۱ــ تذکره حسینی ــ میر حسین دوست حسینی سنبهلی
۳۲ــ مجمع النفایس ــ شیخ سراج الدین علیخان آرزو
۳۳ــ تذکره المعاصرین ــ شیخ محمد علی حزین
۳٤ــ سفینه علی حزین ــ شیخ علی محمد علی حزین
۳۵ــ تحفه الشعرا ــ میرزا افضل بیك قاقشال اورنگ آبادی
۳٦ــ سرو آزاد ــ میر غلام علی آزاد بلگرامی
۳۷ــ سفینه الشعرا
۳۸ــ تذکره بینظیر ــ میر عبد الوهاب افتخار دولت آبادی
۳۹ــ باغ معانی ــ نقش علی
٤۰ــ تذکره شاعرات
٤۱ــ مقالات الشعرا ــ میر غلام علی شیر قانع تتوی
٤۲ــ سفینه عشرت ــ درگاداس عشرت
٤۳ــ مردم دیده ــ ملا عبد الحکیم حاکم لاهوری •
٤٤ــ خزانه عامره ــ میر غلام علی آزاد بلگرامی
٤۵ــ تذکره الشعرا ؟

۴۶ـ گل رعنا ـ لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی

۴۷ـ شاعر غریبان ـ لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی

۴۸ـ تذکره یوسف علی خان ـ یوسف علی خان

۴۹ـ مجموعه عشق یا چهار چمن یا باغ گلهای حسن ـ شیخ غلام محی الدین مبتلا و عشق قریشی .

۵۰ـ لب لباب ـ قمر الدین علی

۵۱ـ انیس الاحباد موهن لعل انیس

۵۲ـ خلاصه الکلام ـ علی ابراهیم خان خلیل

۵۳ـ عقد ثریا ـ شیخ غلام علی همدانی مصحفی امروهوی

۵۴ـ تکمله الشعرای جام جمشید مولوی محمد قدرت الله شوق

۵۵ـ صحف ابراهیم علی ابراهیم خان خلیل

۵۶ـ خلاصه الافکار ـ ابوطالب خان اصفهانی

۵۷ـ تذکره نوبهار ـ محمد رفیع الدین نقشبندی

۵۸ـ مخزن الغرایب ـ شیخ احمد علی هاشمی سندیلوی

۵۹ـ سفینه هندی ـ بهگوان داس بسمل و هندی

۶۰ـ طبقات سخن ـ شیخ غلام محی الدین قریشی

۶۱ـ تذکره کاتب ـ میرزا محمد علی کاتب صفوی

۶۲ـ نشتر عشق ـ آقا حسین قلی خان عاشقی عظیم آبادی

علاوه بر تذکره های فوق تعداد دیگری هم وجود دارد که درفهرست الفبائی تذکرهها به همراه توضیح مختصری ذیلا آورده می شود.

فهرست زیر شامل مهمترین تذکره هائی هستند که در شبه قاره تألیف شدهاند.

**۱ـ اختر تابان[1] :**

اسم مولف ابوالقاسم محتشم است • در سال ۱۲۹۸ هـ ق تألیف نموده این تذکره مشتمل بر ذکر هشتاد و چهار تن از زبان شاعر به ترتیب الفبا از روی حرف اول اسم تا تخلص آنها و با " آرزوی سمرقندی " شروع شده با "یاسمن بود " تمام می‌شود •

**۲ـ اشارات بینش[2] :**

اسم مولف سید مرتضی متخلص به بینش است • مولف این کتاب را ۱۲٦٥ هـ ق تالیف نموده • این تذکره مشتمل است بر احوال و اشعار منتخب از هفتاد و هفت تن از شعرای کرناتك است •

**۳ـ انیس الاحبا[3] :**

اسم مولف موهن لعل متخلص به انیس است در سال ۱۱۹۷ هـ ق نوشته شده • این تذکره کوچکی مشتمل بر ذکر ۵۲ شاعر بدون هیچ ترتیب •

---

(۱)-: ر • ك • به : تاریخ تذکره ، ج ۱/ ، ص ۱۹ ، استوری ، ص ۹۱٦ ، ۱۱٦۳ ، تذکره نویسی ، ص ٦۱۷ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤٤ •

(۲)-: ر • ك • به : تذکره نویسی ، ص ٥٦٤ ، تاریخ تذکره ، ج ۱/ ، ص ۲٥ ، ایوانف ، ص ٦۱

(۳)-: ر • ك به : تاریخ تذکره ، ج ۱/ ، ص ۷۳ ، هندون کا حصه ، ص ۱۰۷ ، ۲٤۹ ، ۲٥۷ ، پاکستان و هند ، ج ٥/ ، ص ۲۰٤ •

### ٤ـ انیس العاشقین[1]:

اسم مولف این تذکره کنور رتن سنگھ متخلص به زخمی است در سال ۱۲٤٥ هـ ق تالیف گردیده . مولف این کتاب را بنام نصیر الدین حید رشاه او هوان کرده است .

### ٥ـ باغ معانی[2]:

اسم مولف نقش علی است . مولف این کتاب را بسال ۱۱۷٤ هـ ق نوشته نسخه کامل این کتاب شخصی نیست درکجاست .

### ٦ـ بزم آرای[3]:

نویسنده آن سید علی بن محمود الحسینی است . در سال ۱۰۰ هـ ق بنام مربی خود عبد الرحیم خانخان بن بیرم خان تالیف نموده . این کتاب مشتمل بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه .

### ۷ـ بهارستان سخن[4]:

اسم مولف این کتاب میر عبد الرزاق ملقب به صمصام الدوله است درسال ۱۱٦٠ هـ ق تالیف نمود .

---

(۱) -: ر. ك . به : مشترك , ج/۱, ص ۳۰۲ ( ج/۸ , ص ۱۲۸۸, استوری , ص۸۹۰ , تذکره نویسی , ص ۵۲۱ .

(۲) -: ر. ك . به : استوری , ص ۸٥٥ , فرهنگ نویسی , ص ٤٤ , مرآت العلوم , ج/۱, ص ٤٠

(۳) -: ر. ك به : استوری , ص ۸۰٥ : تاریخ تذکره , ج/۱ , ص ۹۲, تذکره نویسی , ص۱۱٤ , فرهنگ نویسی , ص ٤٤

(٤) -: ر. ك به : مشترك , ج/۱۱, ص ۹۷۱ , استوری , ص ۸٥٤ , پاکستان و هند , ج/٥ , ص ۱۸٦ .

۸ـ تاریخ جهانگیری[1] :

اسم مولف این کتاب معلوم نیست اما تخلص او " مطربی " واصل او از سمرقند است • در سال ( ۱۰۲۴ ـ ۱۰۳۷ هـ ق ) باتمام رسانیده • این تذکره مشتمل بر ذکر شعراء که در زمان اکبرشاه و جهانگیرشاه دربار مغولان هند بستگی دارند ذکر کرده است •

۹ـ تذکره المعاصرین[2] :

اسم مولف این تذکره با القابش شیخ جمال الدین ابوالمعالی محمد علی و متخلص به حزین است • در سال ۱۱٦٥ هـ ق تالیف گردیده • این کتاب مشتمل است بر ذکر یکصدتن از شعراء و علما و فضلا و بزرگان اصفهان که با مولف هم عصر بودند •

۱۰ـ تذکره الشعراء[3] :

اسم مولف این تذکره معلوم نیست • مولف این کتاب را بین سالهای ۱۱۷۰ـ ۱۱۸۰ هـ ق تالیف نموده • این تذکره مشتمل بر ۲۸ " حدیقه " هر حرف در یک حدیقه و هر حدیقه مشتمل بر " سه " گلشن است •

---

(۱) : ر • ک • به : مشترک ، ج/۹ ، ص ۲۳۵۰ ، منزوی ، ج/۳ ، ص ۱۹۵ ، تاریخ نظم ونثر ، ص ۱۱٦۱ •

(۲) : ر • ک به : مشترک ، ج/۱۱ ، ص ۷۵۰ ، ذریعه ، ج/٤ ، ص ۳۸ ، استوری ۸٤۸ •

(۳) : ر • ک • به : مشترک ، ج/۱۱ ، ص ۷۷۷ ، تاریخ تذکره ، ج/۱ ، ص ۲۷۱ ،

### ۱۱ـ تذکره بینظیر (1):

اسم مولف این تذکره میر عبدالوهاب متخلص به افتخار است • در سال ۱۱۷٤ هـ ق تالیف نموده • این تذکره مشتمل است بر ذکر ۱٤۹ شاعر به ترتیب الفبائکه ۱۱۰۰ هـ تا ۱۱۷۲ هـ در ایران یا هندوستان می زیسته اند •

### ۱۲ـ تذکره الشعراء (غنی) (2):

اسم مولف محمد عبدالغنی متخلص به غنی است • در سال ۱۳۰۰ ـ ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۸ هـ ق تالیف گردید • این کتاب مشتمل بر ذکر ۱۰٤۱ شاعر متقدم و متآخر با آذر حاجی لطف علی بیگ اصفهانی شروع شد و با محمد یوسف جرباد قانی تمام می شود •

### ۱۳ـ تذکره الخواتین (3):

اسم مولف میرزا محمد بن محمد رفیع است • در سال ۱۳۵٦ هـ ق بنام نواب شاه جهانی تالیف گردیده •این کتاب مشتمل بر ذکر " مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم و هند و عجم •

### ۱٤ـ تذکره شاعرات (4):

اسم مولف در تذکره هیچجا ذکر نشده • در سال ۱۱۷٤ هـ تالیف گردیده در نسخه دانشگاه لاهور تنها ۳۹ زن شاعر متقدم و متآخر به ترتیب الفبائی ذکر شده و با " توتی اتون " شروع شده با " همدمی " تمام میشود •

---

(1) -: ر• ك •به : استوری، ص ۸۵٤ ، تاریخ تذکره ، ج/۱ ، ص ۱۹٤ ، تذکره نویسی ، ص ۳۹۳ ، فرهنگ نویسی، ص ٤٤•

(2) -: ر• ك •به : تاریخ تذکره ، ج/۱، ص ۲۷۳ ، استوری، ص ۹۲۳، تذکره نویسی، ص۷۰۹ ، فرهنگ نویسی ، ص٤٥•

(3) -: ر• ك •به : آستان قدس ، ج/۷، ص ۵۱،

(4) -: ر• ك •به : تاریخ تذکره ،ج/۱ ، ص ۲٤۷، تذکره نویسی ، ص۳۹۹ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤٥ ، پاکستان و هند ، ج/۵ص۱۹۵

## ۱۵ــ تذکره یوسف علی خان[۱] :

اسم مولف یوسف علی خان است • در سال ۱۱۸٤ هـ ق با تمام رسانیده • در این تذکره شرح حال و نمونه اشعار مختصر تقریبا سی صد شاعر متقدم و متاخر است •

## ۱٦ــ تذکره کاتب[۲] :

اسم مولف این کتاب میرزا محمد علی کاتب صفوی است • در سال ۱۲۱۵ هـ ق تالیف گردید •

## ۱۷ــ تذکره حسینی[۳] :

اسم مولف این تذکره میر حسین دوست و تخلص وی حسینی است • در سال ۱۱٦۳ هـ ق تالیف گردیده • این کتاب را مولف بنام شاه شرف الدین محمود عنوان کرده • مشتمل است بر ذکر چهار صد و چهل و پنج شاعر متقدم و متآخر•

## ۱۸ــ تذکره خرابات[٤] :

اسم مولف درین کتاب ذکر نشده • در سال (۱۰۱۰ ــ ۱۰۲۵ ) هـ ق تالیف شده • این کتاب که ناتمام مانده با جامی (تتمه غزلیات) شروع شده با " مولانا زمانی " تمام می‌شود و مشتمل بر ذکر ۲۹۱ شاعر است •

---

(۱)- : ر• ك •به : مشترك ،ج/۱۱، ص ۷٦٤، تاریخ تذکره ، ج/۱ ، ص ٤۱۱ ، استوری ، ص ۸۷٦ ایوانف ، ص ٤۵ •

(۲)- : ر• ك به : تاریخ تذکره ،ج/۱ ، ص ۳۲۲، استوری ، ص ۸۸۵، تذکره نویسی ، ص ۵۱۲ •

(۳)- : ر• ك •به : مشترك ،ج/۱ ، ص ۸۱۱ ، تاریخ تذکره ،ج/۱ ، ص۲۱۰ ، استوری ، ص ۸۳۳ •

(٤)- : ر•ك •به : تاریخ تذکره ،ج/۱، ص ٤٦۷، تذکره نویسی ، ص ۱٦۳، پاکستان و هند ،ج/٤ ، ص ٦۱۰•

۱۹ــ تذکره قدرت[1] :

نویسنده آن علی فطرت عطاءالله متخلص به قدرت است • در سال ۱۱٤۹ هـ ق تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر شعرای متقدم و متآخر و شامل " دو چمن " است •

۲۰ــ تذکره نوبهـــار[2] :

اسم مولف این کتاب محمد رفیع الدین است • در سال ۱۲۲٦ هـ ق تالیف نمـوده تذکره مختصریست ٦۱ شاعر متقدم و متاخر•

۲۱ــ تحفـة الشعـراء[3] :

اسم مولف میرزا افضل بیگ قاقشال اورنگ آبادی است • در سال ۱۱٦٥ هـ ق تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر شصت و دو (٦۲) شاعر معاصر دکن کـه در زمان نظام الملك میزیسته اند •

۲۲ــ تکملة الشعـراء جام جمشید[4] :

اسم مولف این کتاب مولوی محمد قدرت الله متخلص به شوق است • در سال ۱۱۹۹ هـ ق تالیف گردیده است •

---

(۱)-: ر• ك •به : تاریخ تذکره ,ج/۱, ص ۳۹۲ , استوری , ص ۸۲۸, تذکره نویسی , ص۲۸۳ , پاکستان و هند, ج/٥ , ص ۱۸٥ •

(۲)-: ر• ك •به : مشترك ,ج/۱۱, ص ۷٦٦, پاکستان و هند, ج/٥, ص۲۰۷ , فرهنگ نویسی, ص٤٥•

(۳)-: ر• ك به : مشترك ,ج/۱۱, ص ۷٥٦, استوری ,ص ۸٤۹, ۱۱۱۸, آصفیه ,ج/۱ , ص ۳۱٦•

(۴)-: ر• ك •به : مشترك ,ج/۱۰, ص ۱۳۱ , استوری, ص ۸۷۷ , تاریخ تذکره ,ج/۱, ص ٤۱۱•

## ٢٣ـ تكملة مقالات الشعراء[1]:

اسم مولف محمد ابراهيم متخلص به مسکین و خلیل است • در سال ١٣٠٦ هـ ق تالیف نموده است •

## ٢٤ـ جواهر العجایب[2]:

مولف این تذکره مولانا سلطان محمد متخلص‌به فخری هروی است , سال‌تالیف این کتاب درست معلوم نیست اما چنانکه مولف در ذیل مقدمه کتاب توضیح داده وی این کتاب را بعد از جلوس اکبر شاه (٩٦٣ هـ ق ) تالیف نموده • این تذکره زنان‌شاعر بوده و مشتمل بر بیست صفحه است‌که طی آن مولف بیست و سه شاعر را ذکر نموده است •

## ٢٥ـ حدایق الشعراء[3]:

اسم مولف این کتاب میرزا امیر بیگ متخلص به امیر بنارسی‌است • در سال ١٢١١ هـ ق بفرمایش ظفرالدوله فتح علی خان کپتان آغاز کرد و در ١٢٦٢ هـ ق تمام کرده است

## ٢٦ـ حدیقهٔ عشرت[4]:

اسم مولف کنور درگاه پرشاد متخلص به مهر سندیلوی است • در سال ١٨٩٣ هـ ق تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکرزنان شاعراز متقدمین و متاخرین و مراتی شروع شده است •

---

(١)-: ر• ك •به : مشترك ,ج/١, ص ٢٤, تاریخ تذکره ,ج/١ , ص٤١٢, پاکستان و هند ,ج/٥, ص ٥٤٧•

(٢)-: ر• ك •به : مشترك ,ج/٧, ص ٦٥٥, استوری , ص ٧٩٧ , مشار ,ج/٢, ص ١٦١٣ •

(٣)-: ر• ك به : استوری , ص ٦٠١, پاکستان و هند ,ج/٥ , ص ٢١١, ایوانف . , ص ٧٠٢ ,

(٤)-: ر• ك •به : استوری , ص ٩١٧ , تاریخ تذکره ,ج/١ , ص ٤٥٧, فرهنگ نویسی , ص ٤٦•

## ٢٧ـ خزانه عامره[1]:

مولف این تذکره میر غلام علی متخلص به آزاد بلگرامی است • در سال ١١٧٦ هجری تالیف کرده • این تذکره مشتمل بر ذکر ١٣٥ شاعر با " انوری خاوری "شروع شده با میر یوسف بلگرامی تمام می شود •

## ٢٨ـ خزینة الشعراء[2]:

اسم مولف سید علی کبیر الد و محمد میرنجان است • در سال ١٢٩٠ـ ١٢٦٥ هـ ق تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر ١٩٠ شاعر که اول آن ناصر علی سرهندی است •

## ٢٩ـ خزینه گنج الهی[3]:

این کتاب میر عماد الدین محمود حسینی متخلص الهی است و بین سال ١٠٤٢ ـ ١٠٦٤ هـ ق تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر قریب چهارصد شاعر می شود •

## ٣٠ـ خلاصة الاشعار و زبدة الافکار[4]:

اسم مولف این کتاب تقی الدین محمد و تخلص او ذکری است و او معروف به تقی کاشی بود • در سال ٩٨٥ـ١٠١٦ هـ ق تالیف گردید • این تذکره بسیار مفصل و مشتمل بر مقدمه و چهار فصل [illegible] و دو خاتمه و یك اصل دیگر و ذیل می باشد •

---

(١)-: ر• ك • به : مشترك ، ج/١١، ص ٧٦٠، ٩٦٦، استوری ، ص ٨٦٤ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤٦ ، علمای هند ، ص١٤٥•

(٢) -: ر• ك • به : تاریخ تذکره ، ج/١، ص ٤٦٥ ، پاکستان و هند ، ج/٥ ، ص ٢١٢•

(٣)-: ر• ك • به : استوری ، ص ٨١٦ ، تذکره نویسی ، ص ١٩١ ، فرهنگ نویسی ، ص ٥٠ ، پاکستان و هند ، ج/٤ ، ص ٦١٥•

(٤)-: ر• ك • به : استوری ، ص ٨٠٣ ، تذکره نویسی ، ص ١٢٤ ، فرهنگ نویسی ٤٦، پاکستان و هند ، ج/٤ ، ص ٦٠٧•

## ۳۱ــ خلاصة الشعراء ( و بتخانه ) (۱) :

یکی از آثار مولانا محمد صوفی مازندرانی متخلص صوفی و معروف به ملا صوفی و عبداللطیف گجراتی است که در سال (۱۰۱۰ــ ۱۰۲۱ هـ ق ) تالیف گردید • این کتاب تالیف دو نفر می باشد •

## ۳۲ــ خلاصة الافکار (۲) :

مولف این کتاب ابوطالب خان تبریزی اصفهانی است • در سال ۱۲۰۶ ــ ۱۲۰۷ هـ ق تالیف شده • تذکره مشتمل بر ذکر شعرای متقدم و متاخر ومعاصر مولف است •

## ۳۳ــ خلاصة الکلام (۳) :

اسم مولف این تذکره علی ابراهیم خان و تخلص وی خلیل است • در سال ۱۱۸۷ ــ ۱۱۹۸ هـ ق باتمام رسانیده • این تذکره مشتمل بر ذکر احوال و اشعار هفتاد و هشت شاعر به ترتیب الفبای از استاد الشعراء حکم اسدی طوسی شروع شده با جمال الدین ضمیری تمام می شود •

## ۳٤ــ روز روشن (٤) :

اسم مولف محمد مظفر حسین گوپاموی متخلص به صبا است در سال ۱۲۹۵ ــ ۱۲۹٦ هـ ق • با تمام رسانیده • این کتاب مشتمل بر ذکر ۲٤۱۰ شاعر متقدم و متاخر •

---

(۱) -: ر • ك • به : تاریخ تذکره ، ج /۱، ص ۵۹۰، تذکره نویسی ، ص ۱۳٤

(۲) -: ر • ك • به : تاریخ تذکره ج /۱، ص ٥٦٤ ، مشترك ، ج /۱ ، ص ٦۰، استوری ، ص ۱٤۵، ۸۷۸ •

(۳) -: ر • ك • به : استوری ، ص۸۷۷، پاکستان و هند، ج /۵ ، ص ۲۰٤،

(٤) -: ر • ك • به : استوری ، ص ۹۱۵، تاریخ تذکره ، ج /۱ ، ص ٦٤۰، فرهنگ نویسی ، ص ٤٦•

۳۵ــ روضة السلاطین(۱):

نویسنده آن مولانا سلطان محمد متخلص بفخری هروی ابن امیر است و کتاب مزبور را بنام ابوالفتح شاه حسین غازی ظاهرا شاه حسین ارغوان حاکم سند و تته در سال (۹۳۵ ــ ۹۶۱ هـ ق) تالیف کرده • مشتمل بر ذکر بعضی پادشاهانی که شعر سروده اند و حاوی هفت باب است •

۳۶ــ ریاض الشعراء(۲):

نویسنده آن علی قلی خان متخلص به واله داغستانی است • در سال ۱۱۶۰ــ ۱۱۶۱ هـ ق تالیف نموده • در این کتاب مولف بانتخاب غزل و قصیده و قطعه و رباعی اکتفا نموده و از مثنوی های بزرگ انتخابی نیاورده است •

۳۷ــ ریاض الفردوس(۳):

اسم مولف مولوی محمد حسین خان است • در سال ۱۲۷۶ تالیف گردید • این کتاب مشتمل بر ذکر ۱۵۶ شاعر به ترتیب تاریخی •

۳۸ــ ریاض الوفاق(۴):

اسم مولف این کتاب ذوالفقار علی متخلص به مست است • در سال ۱۲۲۹ هـ ق • تالیف نموده • این کتاب مشتمل بر ذکر صد وچهل و دو شاعر متاخر از محمد اسلم بلگرامی شروع شده با "یعقوب خواجه یعقوب علی" تمام می شود •

---

(۱)-: مشترک ، ج/۷، ص ٦٥٥ ، ذریعه ، ج/۹ ، ص ۸۱٤ ، تذکره نویسی ، ص٤٦، مشار ، ج/۱ ، ص ۱۲٤٤ •

(۲)-: ر• ك • به : مشترک ، ج/۷، ص ۲٤٥ ، استوری، ۸۳۲ ، تذکره نویسی ، ص ۲۹۲ ، فرهنگ نویسی ، ص٤٦ •

(۳)-: ر• ك • به : تاریخ تذکره ، ج/۲، ص ٦٤۸، تذکره نویسی ، ص ۲۷۲۸ •

(۴)-: ر• ك • به : استوری ، ص ۸۸۵، تذکره نویسی ، ص ٥١٤ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤٦ ، پاکستان و هند ، ج/٥ ، ص ۲۰۸ •

## ۳۹ــ سخنوران چشم دیده[1] :

اسم مولف مولوی ترک علیشاه ترکی قلندر نور محلی است . در سال ۱۳۳۲ هـ . ق . تالیف نموده . این تذکره مشتمل بر ذکر ۲۳۰ شاعر معاصر مولف به ترتیب الفبای.

## ٤٠ــ سفینة الشعراء[2] :

اسم مولف این تذکره معلوم نیست . در سال ۱۱۷۰ هـ ق تالیف گردید . این نسخه ناتمام تذکره شعرای متقدم و متاخر فارسی است .

## ٤١ــ سفینه بیخبر[3] :

اسم مولف میر عظمت الله متخلص به بیخبر معروف به " میان صاحب " بوده در سال ۱۱٤۱ هـ ق تالیف گردیده است .

## ٤۲ــ سفینه خوشگو[4] :

اسم مولف این کتاب بندر ابن داس متخلص به خوشگو است . این کتاب را به سال ۱۱۳۷ــ ۱۱٤۷ با تمام رسانید . این کتاب مشتمل بر سه دفتر . دفتر اول شامل ذکر ۳٦۲ شاعر ، دفتر دوم ذکر ۸۱۱ شاعر ، دفتر سوم ذکر ۲٤٥ شاعر را داراست .

---

(۱) -: ر. ك . به : تاریخ تذکره ، ج /۱، ص ٦۹۹ ، تذکره نویسی ، ص ٦٤۷ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤۷ . پاکستان و هند ، ج /٥ ، ص ٥٤۷ .

(۲) -: ر. ك . به : مشترك ، ج /۱۱، ص ۷٤۹ ، استوری ۸٦۷ ، تذکره نویسی ، ص ۳۹۰ . پاکستان و هند ، ج /٥ ، ص ۱۹٤ .

(۳) -: ر.ك . به : مشترك ، ج /۲، ص ۹۷۷، فرهنگ نویسی ، ص ٤۷ ، تذکره نویسی ، ص ۲۳۱ .

(٤) -: ر. ك . به : تاریخ تذکره ، ج /۱، ص ۷۱۳، استوری ، ص ۸۲۷، فرهنگ نویسی ، ص ٤۷ .

### ۴۳ـ سفینه علی حزین[1] :

نویسنده آن شیخ محمد علی حزین است . سال تالیف درست معلوم نیست . این کتاب در ذکر ۱۰۷ شاعر متاخر در صد و دو صفحه می‌باشد .

### ۴۴ـ سفینه عشرت[2] :

مولف این کتاب درگاه داس است . در سال ۱۱۷۵ هجری تالیف نموده . مشتمل ۴۵۵ شاعر می‌باشد .

### ۴۵ـ سفینهٔ هندی[3] :

اسم مولف این تذکره بهگوان داس است متخلص به " هندی " . در سال ۱۲۱۹ هـ ق تالیف گردیده . این تذکره حاوی ذکر شعرای معاصر مولف می‌باشد و چون وی با اکثر آنان آشنائی یا دوستی داشته بنا بر این با اینکه شرح حال را مختصر آورده است ولی هر چه نوشته معتبر و قابل اعتماد می‌باشد .

### ۴۶ـ سرو آزاد[4] :

مولف این کتاب میر غلام علی متخلص به آزاد بلگرامی است . در سال ۱۱۶۶ هـ ق . تالیف گردیده . فصل اول این تذکره با سحابی استرآبادی شروع شده با ( مخزون بلگرامی ) تمام می‌شود .

---

(۱) -: ر . ك . به : مشترك ، ج /۸ ، ص ۱۱۲۵ ، تذکره نویسی ، ص ۲۷۶ ، مشار ، ج /۳ ، ص ۳۰۳۶ .

(۲) -: ر . ك . به : تاریخ تذکره ، ج /۱ ، ص ۷۲۵ ، استوری ، ص ۷۵۵ ، تذکره نویسی ، ص ۴۱۴ .

(۳) -: ر . ك . ب : استوری ، ص ۸۸۲ ، تذکره نویسی ، ص ۵۰۰ ، مشترك ، ج /۵ ، ص ۴۳۷ .

(۴) -: ر . ك . به : مشترك ، ج /۱۱ ، ص ۷۵۹ ، علمای هند ، ص ۱۵۴ ، فرهنگ نویسی ، ص ۴۷ ، آصفیه ، ج /۱ ، ص ۳۲۰ .

٤٧ــ شام غریبـــان [۱] :

مولف این کتاب لچهی نراین متخلص شفیق است د رسال ۱۱۸۲ هـ ق تالیـف نمود ه •

٤٨ــ شمع محفل سخن [۲] :

اسم مولف سید عبداللطیف متخلص به الطاف حسینی است • د رسال ۱۲۷۲ هـ • ق • چاپ شد ه •

٤۹ــ شمع انجمـن [۳] :

مولف نواب سید صدیق حسن خان و متخلص او نواب است • د رسال ۱۲۹۲ هـ • ق تالیف نمود ه • این تذکره مشتمل بر ذکر ۹۷۸ شاعر متقدم و متاخر معاصر مولف •

۵۰ــ صبـح گلشن [٤] :

اسم مولف سید محمد علی حسن سلیم است • د رسال ۱۲۹٤ــ ۱۲۹۵ هـ • ق تمام رسانید ه • این تذکره با آثار مشهور به ملا آثار شروع شد ه با یوسف • مولـوی محمد یوسف علی گوپاموی تمام می شود •

۵۱ــ صبح وطـــن :

اسم مولف محمد غوث والقاب وی امیر الهند است • د رسال ۱۲۵٦ ــ۱۲۵۸ به

---

(۱) - : ر• ك به : استوری ، ص ۸٦۷، مشترك ، ج/۱، ص ۳۱ ، تذکره نویسی ، ص٤٤۵ ، فرهنگ نویسی ، ص٤۷

(۲) - : ر• ك • به : استوری ، ص ۹۰۵، تذکره نویسی ، ص۵۸٤، پاکستان و هند ، ج/۵ ، ص ۵٤٤

(۳) - : ر• ك • به : استوری ، ص ۹۱۳، فرهنگ نویسی ، ص ، علمـــای هند ، ص۹۵

(٤) - : ر• ك • به : آصفیه ، ج/۱ ، ص ۳۲۲ ، فهرست چاپی ، ص ۱۰۰۰ ، استوری ، ۹۱۵

اتمام رسانیده • این تذکره مشتمل بر ذکر ۹۲ شاعر، و با اعظم محمد غوث (مولف) شروع شده با "یاد مولوی خواجه حمید الدین" تمام می‌شود.[۱]

## ۵۲ـ صحف ابراهیم[۲] :

اسم مولف این تذکره علی ابراهیم خان متخلص به خلیل است • در سال ۱۲۰۵ هـ ق • تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر سه هزار و دویست و هفتاد و هشت شاعر • این بزرگترین تذکره فارسی است •

## ۵۳ـ طبقات سخن[۳] :

مولف این کتاب شیخ غلام محی الدین قریشی است که اول مبتلا تخلص می‌کرد و بعد عشق تخلص اختیار کرد • در سال ۱۲۲۲ هـ ق تالیف گردید • این تذکره مشتمل بر دو طبقه است •

## ۵٤ـ طبقات شاه جهانی[٤] :

اسم مولف این کتاب محمد صادق است • در سال ۱۰٤٦ هـ ق تالیف گردیده • این کتاب مشتمل بر ده طبقه و هر طبقه ذکر شعرای را شامل می‌شود که به ترتیب در زمان سلاطین هند و پاک زیسته اند •

---

(۱) -: ر• ك • به : فهرست مشترك، ج/ ۸ ، ص ۱۲۹۸ ، استوری ، ص۸۹۸ ، آصفیه ، ج/ ۱ ، ص ۳۲۲ •

(۲) -: ر• ك • به : استوری ، ص ۸۷۷ ، تذکره نویسی، ص ٤۵۹ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤۷ ، پاکستان و هند، ج/ ۵ ، ص ۲۰٦ •

(۳) -: ر• ك • به : استوری ، ص ۸۸٤ ، تذکره نویسی، ص ۵۱۱ ، پاکستان و هند ، ج/ ۵ ، ص ۲۲۱•

(٤) -: ر• ك • به : استوری ، ص ۸۱٦ ، ۱۱۷۱

### ۵۵ــ عرفات العاشقین[1] :

مولف این کتاب تقی الدین محمد الحسینی الاوحدی متخلص به تقی است ۰در سال ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲٤ هـ ق ۰ تالیف گردیده ۰ این تذکره مشتمل بر ذکر ۳۱۹۵ شاعر به ترتیب الفبای است ۰

### ٥٦ــ عقد ثریا[2]:

اسم مولف این تذکره شیخ غلام همدانی متخلص به مصحفی است ۰ در سال ۱۱۸۹ هـ ق با تمام رسانیده ۰ این تذکره مشتمل بر صد و سی و هفت شاعر معاصر به ترتیب الفبائی که از عهد محمد شاه تا زمان شاه عالم می زیسته اند ۰

### ۵۷ــ کلمات الشعراء[3] :

نویسنده آن میرزا میان محمد افضل متخلص به سرخوش است ۰ در سال ۱۰۹۳ هـ ۰ ق ۰ تالیف نموده ۰ این تذکره مشتمل بر ذکر در حدود دویست شاعر به ترتیب الفبای شامل شعرائی که در عهد جهانگیر شاه و شاه جهان و اورنگ زیب عالمگیر شاه میزیسته اند ۰

### ۵۸ــ گلدسته[4]:

اسم نویسنده آن عبدالوهاب عالمگیری است در سال ۱۱۵۵ هـ ق تالیف گردید گلدسته مجموعه ایست منتخب از " انتخاب کعبه عرفان " ۰

---

(۱) - : ر۰ ك ۰ به : استوری , ج/۱ , ص ۸۱۰ , تذکره نویسی , ص ۱۳٦ , ۱۵۱ , فرهنگ نویسی , ص ٤۸

(۲) - : ر۰ ك ۰ به : مشترك , ج/۱۱ , ص ۷٦٤

(۳) - : ر۰ ك ۰ به : مشترك , ج/۱۱, ص ۷٤۲, استوری , ص ۸۲۲ , تذکره نویسی , ص۳۱۰ , ایوانف , ص ۲۲۱۰

(۴) - : ر۰ ك ۰ به : استوری , ص ۸۱۱ , تذکره نویسی , ص ۲۷٤ , فرهنگ نویسی , ص ٤۸ , مرآت العلوم , ج/۱, ص ٤۵ ۰

## ۵۹ــ گلدسته کرناتك[1]:

اسم مولف غلام علی موسی رضا ملقب به حکیم باقر حسین خان و متخلص به رایــق است • در سال ۱۲۱۰ ـــ ۱۲۴۴ و ۱۲۴۸ هـ ق باتمام رسانیده •این تذکره مشتمل است ذکر ۷۰ شاعر می‌باشد •

## ۶۰ــ گل رعنــا[2]:

اسم مولف لچهمی‌نراین متخلص شفیق است • در سال ۱۱۸۱ هـ ق تالیف گردیده است • این تذکره مشتمل شاعران فارسی که اجداد آنها از ایران آمده و مقیم هنــد شدند یا اصلا هندوستان بود و مشتمل بر دو فصل می‌باشد •

## ۶۱ــ گلزار اعظم[3]:

اسم مولف نواب محمد غواث خان بهادر متخلص‌به اعظم است • در ســــال ۱۲۶۷ــ ۱۲۶۹ هـ ق با تمام رسانیده • این تذکره مشتمل ذکر ۴۳۳ شـــــاعر کرناتك است که با آگاه مولانا محمد باقر شروع شده با یاد مولوی خواجه حمید الدین تمام می‌شود •

## ۶۲ــ لباب الالباب[4]:

نویسنده آن محمد بن محمد عوفی است • در سال ۶۱۸ هـ ق تالیف نموده •این تذکره شامل شرح حال و آثار سیصد شاعر می‌باشد عوفی این کتاب را بنام عین الملــك فخر الدین الحسین اشعری نوشته است مشتمل بر دو جلد می‌باشد •

---

(۱) -: ر• ك •به : استوری , ص ۸۹۰ , تذکره نویسی , ص ۵۲۷, فرهنگ نویسی , ص ۴۸ •

(۲) -: ر• ك •به : مشترك , ج /۱, ص ۳۱, تذکره نویسی , ص ۴۳۹ , فرهنگ نویسی , ص ۴۸ , پاکستان و هند , ج /۵, ص ۱۴۸, ۱۹۹ •

(۳) -: ر• ك •به : تاریخ تذکره , ج /۲ , ص ۵۱, استوری , ص ۸۹۹ ,

## ۶۳- لب لباب[1]:

اسم مولف قمرالدین علی بن ثناءالله الحسینی الناصری است . در سال ۱۱۹۴ هـ ق ترتیب داده . این تذکره اصلا خلاصه تذکره " ریاض الشعراء " است .

## ۶۴- لطایف الخیال[2]:

اسم مولف شیخ مفید محمد بن محمد عارف شیرازی دارابی است . در سال ۱۰۷۸ هـ ق تالیف گردیده . این تذکره شامل ذکر بعضی از شعرای متقدم و متآخر که از حافظ شروع شده با " قدسی کربلائی " تمام می شود .

## ۶۵- مرآت الخیال[3]:

نویسنده آن شیرخان لودی است . در سال ۱۱۰۲ هـ ق تالیف گردیده است . این کتاب مشتمل بر ذکر ۱۳۰ شاعر ( صدو پانزده شاعر و پانزده شاعره ) از متقدمین و متاخرین به ترتیب تاریخی یعنی اول شعرای متقدم و بعد شعرای متاخر را ذکر نموده است .

---

→

تذکره نویسی ، ص ۵۴۹ .

(۴) : ر.ک .به : مشترک ، ج /۶، ص ۹۲۰، استوری ص ۷۸۳ تذکره نویسی ص ۵۶

(۱)- : ر. ک .به : مشترک ، ج /۱۱، ص ۷۶۳، استوری ، ص ۸۳۳ ، تذکره نویسی ، ص ۴۴۸، فرهنگ نویس ، ص ۴۸ .

(۲)- : ر.ک .به : مشترک ، ج /۱۱، ص ۷۴۰ ، استوری ، ص ۷۸۳، مشار ، ج /۴ ، ص ۴۳۶۶ ، فهرست چاپی ، ص ۱۰۰۳ .

(۳)- : ر. ک .به : مشترک ، ج /۱۱، ص ۷۴۵ ، تذکره نویسی ، ص ۲۲۱، فرهنگ نویسی ، ص ۴۸ . پاکستان و وهند ، ج /۴ ، ص ۶۱۷، ۷۵۰.

### ٦٦ـ مردم دیده[1]:

این کتاب را ملاعبدالحکیم لاهوری متخلص به حاکم تالیف کرده است. در سال ۱۱۷۵ هـ ق در اورنگ آباد تالیف نموده . این تذکره مشتمل بر ذکر ٦۱ شاعری که مولف با آنها ملاقات کرده و شامل مقدمه دو باب و خاتمه می‌باشد .

### ٦۷ـ مجمع الشعرای جهانگیری[2]:

اسم مولف این کتاب معلوم نیست اما تخلص وی قاطعی است در سال ( ۱۰۱٤ـ ۱۰۳۷ هـ ق ) نوشته . این تذکره مشتمل بر ذکر ۱۵۱ شاعری که در مدح جهانگیر شاه شعر سروده اند .

### ٦۸ـ مجمع النفایس[3] :

مولف این تذکره شیخ سراج الدین علی‌خان متخلص به آرزو و ملقب به استعداد خان است در سال ۱۱٦۳ ـ ۱۱٦٤ هـ ق تالیف گردیده . این تذکره با " ابو یزید بسطامی " شروع شده با محمد اشرف یکتا کشمیری تمام می‌شود و شامل ذکر شعرای متقدم و متاخر است .

### ٦۹ـ مجمع الفضلا :

مولف این تذکره محمد عارف بقائی است . وی این کتاب را در سال ( ۹۹٦ـ ۱۰۰۰ هـ ق ) به پایان رسانیده . مولف این کتاب را بنام نواب ابوالفتح سلطان

---

(۱) -: ر. ك . به : استوری ، ص ۸۳۰ ، تذکره نویسی ، ص ٤۱۵ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤۹ ، پاکستان و هند ، ج /۵ ، ص ۱۹۷ .

(۲) -: ر. ك . به : استوری ، ص ۸۱۳ ، تذکره نویسی ، ص ۱۸۷ ، فهرست چاپی ، ص ۱۰۰٤ .

(۳) -: ر.ك . به : مشترك ، ج /۱۱ ، ص ۷۵۵ ، تاریخ تذکره ، ج /۲ ، ص ۱٦۷ ، استوری ، ص ۸۳۹ .

اسفندیار بن سلطان خسرو بن سلطان یار محمد بن سلطان جانی بیگ عنوان کرده است و مشتمل است بر مقدمه و سه "فرقه" و خاتمه حاوی ذکر شاعر می‌باشد.(۱)

**۷۰ـ مجموعه عشق(۲): یا "چهار چمن" یا "باغ گلهای حسن"**

اسم مولف این کتاب شیخ غلام محی الدین قریشی است. مولف این کتاب را به سال ۱۱۸۷ هـ ق. تالیف نموده است.

**۷۱ـ محک شعراء(۳):**

اسم مولف محمد صالح شاملوی خراسان است. در سال ۱۲۵۲ هـ ق. تالیف نموده. این کتاب مشتمل بر ذکر ۱۸۱ تن سخنگو. شامل فتح علی شاه شاهزادگان و امراء و شعرای زمان وی با میرزا وصال شیرازی تمام می‌شود.

**۷۲ـ معراج الخیال(۴):**

اسم مولف این کتاب وزیر علی متخلص به عبرتی است. در سال ۱۲۵۷ تالیف نموده این تذکره مشتمل بر ذکر ۲۰۵ شاعر متقدم و متوسط و متأخر.

**۷۳ـ مقالات الشعراء(۵):**

اسم مولف میر غلام علی شیر متخلص به قانع است. در سال ۱۱۶۹ـ ۱۱۷۴ باتمام رسیده. این تذکره مشتمل بر ذکر هفتصد و نوزده شاعر در بیست و هشت باب.

---

(۱)- : ر.ك. به : تاریخ تذکره، ج/۱، ص ۱۷۰، تذکره نویسی، ص ۱۰۹، پاکستان و هند، ج/۴، ص ۶۰۵.

(۲) -: ر.ك. به : تاریخ تذکره، ج/۲، ص ۱۶۸، تذکره نویسی، ص ۴۴۷، پاکستان و هند، ج/۵، ص ۲۰۱

(۳)- : ر.ك. به : تاریخ تذکره، ج/۲، ص ۱۶۹، تذکره نویسی، ص ۵۲۹، پاکستان و هند، ج/۵، ص ۲۰۹

(٤) : ر. ك. به : استوری، ص ۹۰۰، مشترك، ج/۱۱، ص ۷۷۲، ←

## ۷٤ـ مقالات الشعراء[1] :

اسم مولف این کتاب شیخ قیام الدین متخلص به حیرت است ، در سال ۱۱۷۳ هـ ق تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر صد و پنجاه شاعر متاخر به ترتیب الفبائی که از زمان اورنگ زیب شاه عالمگیر ثانی میزیسته اند •

## ۷۵ـ مخزن الغرایب[2] :

اسم مولف این کتاب شیخ احمد علی هاشمی سندیلوی است • در سال ۱۲۱۸ هـ ق تالیف نموده • این کتاب مشتمل بر ذکر ۳۱٤۸ شاعر متقدم و متآخر ، و از حیث تعداد شعراء دومین وجامع ترین تذکره فارسی است •

## ۷٦ـ منتخب الاشعار[3] :

نویسنده آن میرزا کاظم ملقب به مردان علی خان و متخلص به مبتلا است • در سال ۱۱٦۱ هـ ق تالیف نموده • این تذکره مشتمل براحوال و اشعار منتخب از ۷۱۱ شاعر متقدم و متآخر، با اهلی شیرازی شروع شده بایکتا ( تارا چند ) تمام می شود •

---

→ فرهنگ نویسی ، ص ٤۹، ایوانف ، ص ٦۰•

(۵) : ر•ك •به : مشترك ، ج ۵/، ص ۳۳٤ ، استوری ، ج ۱/ ، ص ۸۵٤، فرهنگ نویسی ، ص٤۹ •

---

(۱) . : ر•ك •به : فرهنگ نویسی، ص ٤۹ ، پاکستان و هند ، ج ۵/ ، ص۱۹۵، استوری ، ۸۵۵ ، تذکره نویسی، ص ۲۳٦ •

(۲) . : ر•ك •به : استوری ، ص ۸۸۱ ، مشترك ، ج ۱۱/، ص ۷٦٦، تذکره نویسی ، ص ٤۹٤• این کتاب به تصحیح دکتر باقر[illegible] چاپ شده.

(۳) . : ر•ك •به : استوری ، ص ۸۲۹ ، تذکره نویسی ص ۳۱۱ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤۹ •

۷۷ــ منتخب حاکم[1] :

مولف این کتاب ملا عبدالحکیم متخلص به حاکم لاهوری است • در سال ۱۱۶۱ هـ ترتیب داده • این کتاب مختصریست در ذکر احوال و نمونه اشعار آخرین و آزاد و امید و آرزو که همه آنها از معاصرین حاکم بودند •

۷۸ــ میخانه ( عشاق )[2] :

اسم و لقب مولف عبدالنبی خان فخر الزمانی و تخلص وی عزتی و نبی است • در سال ۱۰۲۸ هـ ق به پایان رسانیده • این تذکره از حیث اشعار شعراء از بهترین تذکره های فارسی است و مشتمل بر ذکر ۹۰ شاعر است •

۷۹ــ نتایج الافکار[3] :

اسم مولف محمد قدرت الله خان متخلص به قدرت است • در سال ۱۲۵۶ ــ ۱۲۵۸ هـ ق به پایان رسانیده • این کتاب با امیر الهی اسد آبادی ( همدانی ) شروع شده با میر یوسف بلگرامی تمام می شود •

۸۰ ــ نشتر عشق[4] :

مولف این کتاب آقا حسین قلی خان متخلص به عاشق عظیم آبادی است • در سال

---

(۱) - : ر•ك •به : استوری، ص ۸۲۹ ، پاکستان وهند ، ج ۵/ ، ص ۱۸۸، تاریخ تذکره ،ج ۲/، ص ۲٦۸ •

(۲) - : ر•ك •به : استوری ، ص ۸۱۳ ، مشترك، ج ۱۱/، ص ۷۳۹ ، تذکره نویسی ، ص۱٦۹ •

(۳) - : ر•ك •به : مشترك ، ج ۱۱/، ص ۷۷۳ ، استوری ، ص ۹۰۰ ، تذکره نویسی ، ص۵۵۲ ، فرهنگ نویسی ، ص ٤۹•

(۴) - : ر•ك •به : مشترك ، ج ۱۱/، ص ۷٦۸ ، ذریعه ،ج ۲٤/ ، ص ۱۵۸ ، پاکستان و هند، ج ۵/ ، ص ۲۵۸•

۱۲۲۴ـ ۱۲۳۳ هـ ق تالیف گردیده . این تذکره مشتمل بر ذکر ۱۴۸۰ شاعر متقدم و متوسط و متآخر به ترتیب الفبای از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر و یا شیخ ابواسماعیل عبدالله انصاری شروع شده با "یوسف بلگرامی" تمام می شود .

۸۱ ـ نغمه عندلیب[۱] :

اسم مولف محمد رضا متخلص به نجم طباطبائی است . در سال ۱۲۶۱ هـ ق ـ تالیف نموده . دارای شرح حال مختصر قریب به ۴۵۰ شاعر است .

۸۲ ـ نفایس المآثر[۲] :

مولف این کتاب میر علاء الدوله متخلص به کافی است . در سال ۹۷۳ـ ۹۸۲ هـ ق تالیف گردیده . برای ادراک ذوق ادبی و علمی خاندان تیموری هند و امرای دربار آنها از زمان بابر تا زمان اکبر هیچ مآخذی بهتر و مفصل تر از این کتاب وجود ندارد .

۸۳ ـ نگارستان سخن[۳] :

اسم مولف سید نور الحسن خان نور است . در سال ۱۲۹۲ هـ ق تالیف کرده . این تذکره مشتمل بر ذکر ۶۵۱ شاعر متآخر و معاصر مولف .

---

(۱) : ر.ك . به : مشترك , ج/۱۰, ص ۱۳۴ , استوری , ص ۹۰۱ , تذکره نویسی , ص ۵۵۹, پاکستان و هند , ج/۵ , ص ۱۴۴ .

(۲) : ر.ك . به : استوری , ص ۸۰۱ ذریعه , ج/۲۴, ص ۲۴۲ , فرهنگ نویسی , ص ۴۹ .

(۳) : ر.ك . به : استوری , ص۹۱۴ , تذکره نویسی , ص۶۰۲ , مشار, ج/۱, ص ۱۲۵۷ , پاکستان و هند , ج/۵ , ص ۵۴۵ .

**۸٤ ـ هفت آسمان[1] :**

مولف آقا احمد علی متخلص به احمد است • مولف این کتاب را در ۱۲۸۵ هـ ق تالیف گردیده •

**۸۵ ـ هفت اقلیم[2] :**

اسم مولف امین بن احمد رازی است • در سال ۱۰۰۲ هـ ق تالیف نموده • این کتاب مشتمل بر مطالب جغرافی و تاریخی و در ذیل بلاد مختلف مولف ذکر هزار و پانصد و شصت تن از شعراء و عرفاء و فضلا • و امراء و ملوکی راکه شعر سروده اند آورده است •

**۸٦ ـ همیشه بهار[3] :**

مولف این کتاب کشن چند متخلص به اخلاص است این تذکره در سال ۱۱۳٦ هـ ق تالیف گردیده • مشتمل بر شرح حال و نمونه آثار سیصد و هفت شاعر که از زمان جهانگیر شاه تا جلوس محمد شاه می زیسته اند •

**۸۷ ـ ید بیضا[4] :**

نویسنده آن میر غلام علی متخلص به آزاد است در سال (۱۱٤۵ ـ ۱۱٤۸ هـ ق) • تالیف گردیده • این تذکره مشتمل بر ذکر ۵۳۲ شاعر متقدم و متأخر •

---

(۱) ـ : ر•ك •به : تاریخ تذکره ,ج/۲, ص ٤۰۸ , استوری , ص ۹۰٦, تذکره نویسی , ص۵۸۵•

(۲) ـ : ر•ك •به : مشترك ,ج/۱۱, ص ۷۳۸ , استوری , ص ۸۰۵ , فرهنگ نویسی , ص ۵۰•

(۳) ـ : ر•ك •به : مشترك ,ج/۱۱, ص ۷٤۸ , استوری , ص ۸۲٦ , تاریخ تذکره ها ,ج/۲, ص ٤۱٤, هندون کا حصه , ص ۱۰٦ , ۱۷۰, ٦۵۸•

(٤) ـ : ر•ك •به : مشترك ,ج/۱۱, ص ۷۵۸, ۹٦٦, تذکره نویسی , ص ۲۵۵ , استوری , ص۸٦۳ علمای هند, ص۱۵٤ •

## سوّم : فرهنگ لغت نویسی در شبه قاره.

با توجه به نیاز روز افزون دانستن معانی لغات فارسی برای مردمی که زبان فارسی زبان دوم آنها محسوب می‌شد، فرهنگ نویسی در شبه قاره رواج یافت، اما آنچه که از لحاظ قواعد دستوری بسیار مهم است، اینست که، در مقدّمه یا مؤخّرهٔ این کتابهای لغت، بنا به ضرورت صفحاتی چند دربارهٔ دستورزبان فارسی درج گردیده، گرچه مطالب آن بسیار فشرده ولی در عین حال گویا و بیان کننده برخی از موضوعات دستوری است، و لذا می بینیم که مآخذ مهم دستورنویسان اوّلیه، همین کتابهای لغت بوده، بطوریکه به دلیل عدم وجود دستورهای مستقل، و نیاز فراوان طالب علمان و فارسی آموزان، مقدّمه یا مؤخّره‌ٔ این کتابهای لغت را به صورت رساله‌هائی مجزا، توسط نسخه برداران، کتابت شده و در اختیار آنان قرار گرفته بوده است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

تدوین این کتابهای لغت را براساس تاریخی به سه دوره تقسیم می‌کنند:

۱ــ دوره پیش از بابریان، که از قرن هفتم تا نهم هجری را شامل می‌شود.

۲ــ دوره بابریان
که از قرن دهم تا قرن سیزدهم هجری

۳ــ دوره جدید
که قرن چهاردهم را شامل می‌شود

در دوره پیش از بابریان ده فرهنگ فارسی معتبر سراغ داریم که بیشتر آنها شرح واژه های اشعار بوده و به لغات محاوره و مکاتبه توجهی جدی نشده بود و در مقابل لغات، معانی الفاظ مترادف نوشته شده است، اینها عبارتند از:

| | |
|---|---|
| ۱ــ فرهنگ قواسی | محمد فخرالدین مبارك شاه |
| ۲ــ دستور الافاضل | مولانا رفیع دهلوی |
| ۳ــ بحرالفضائل | مولانا فضل‌الدین محمد بن قوام |

| | |
|---|---|
| ٤ــ ادات الفضلاء | قاضی بدر الدین دهلوی |
| ٥ــ مفتاح الفضلاء | محمد بن داود بن محمود |
| ٦ــ شرفنامه منیری | شیخ ابراهیم قوام |
| ٧ــ مجمل العجم | عاصم شعیب عدوسی |
| ٨ ــ تحفه السعادت | محمود بن شیخ ضیا ء |
| ٩ــ موید الفضلا ء | مولانا محمد ابن لاد |
| ١٠ــ فرهنگ ابراهیم شاهی | مجهول المولف |

دوره دوم فرهنگ نویسی از سال ۹۳۲ هـ ق شروع شده و در سال ۱۲۷٤ هـ ق پایان می‌پذیرد ، مهمترین آثار تالیف شده را در این دوره می‌توان یافت مانند فرهنگ جهانگیری ، فرهنگ رشیدی ، برهان قاطع ، درباره نقد فرهنگهای لغت در این دوره نیز کتابهای نگاشته گردید ، مانند سراج‌الدین علی خان آرزو ( متوفی به سال ۱۱٦۹ هـ ) که سراج اللغات راتدوین کرد که عبارت‌بود از ــ ایراد های وی بر " برهان قاطع " چندین نصاب نامه نیز متعلق به این دوره است .

مهمترین کتابهای این دوره عبارتست از :

| | |
|---|---|
| ١ــ فرهنگ فتح الکتاب | ابوالخیربن سعد الانصاری |
| ٢ــ مجموع اللغات | ابوالفضل |
| ٣ــ فرهنگ شیر خانی | شیر خان سور |
| ٤ــ انیس الشعراء | عبد الکریم |
| ٥ــ مدار الافاضل | اله داد فیضی |
| ٦ــ فرهنگ جهانگیری | جمال الدین حسین انجو |
| ٧ــ دردری | علی یوسفی شیروانی |
| ٨ــ جمع الجوامع | علی محمد بن شیخ |
| ٩ــ چهار عنصر دانش | امان اله حسینی |
| ١٠ــ لغت علمی | محمود ابن شیخ ضیا ء |

| | |
|---|---|
| ۱۱ــ برهان قاطع | محمد حسین برهان تبریزی |
| ۱۲ــ فرهنگ رشیدی | عبد الرشید تتوی |
| ۱۳ــ بحر اللغات | مجهول المولف |
| ۱۴ــ اشهر اللغات | غلام اله بهکن صدیقی |
| ۱۵ــ لغات عالمگیر | فاضل محمد دهلوی |
| ۱۶ــ لغات فارسی | مجهول المولف |
| ۱۷ــ سراج اللغات | سراج الدین علی خان آرزو |
| ۱۸ــ چراغ هدایت | سراج الدین علی خان آرزو |
| ۱۹ــ آئین عطا یا آب حیات | عطاء الله دانشور خان ندرت |
| ۲۰ــ فرهنگ تالیف اللغات | محمد قاسم منشی |
| ۲۱ــ فرهنگ مجملی | حافظ ملك قمر الدین |
| ۲۲ــ کتاب ابواب اللغات | مجهول المولف |
| ۲۳ــ نصاب البلغاء | میر شیر علی قانع تتوی |
| ۲۴ــ تالیف یوسفی | غلام یوسف |
| ۲۵ــ منتخب اللغات دلکیلی | محمد صادق |
| ۲۶ــ شرف اللغات | میر حسن دهلوی |
| ۲۷ــ قسطاس اللغات | شیخ نور الدین یوسف |
| ۲۸ــ فرهنگ حسینی | سید غلام حسین رضوی |
| ۲۹ــ فرهنگ جعفری | جعفر علی خان |
| ۳۰ــ فوائد الصبیان | مجهول المولف |
| ۳۱ــ دری کشا | مولوی نجف علی جهجری |
| ۳۲ــ فرهنگ وزیر خانی | غضنفر علی |
| ۳۳ــ قاطع برهان و کتبی در رد و تائید آن | اسد الله الغالب و دیگران |

دوره سوم فرهنگ نویسی که به دوره جدید معروف می‌باشد ، زمانی است که بساط حکومت پادشاهان بابری در حال برچیده شدن بوده و استیلای انگلیسیان شـــروع می‌شود ، وزبان فارسی رو به اضمحلال می‌رود ، اما در این عهد نیز فرهنگهای معتبر وارزشمندی سراغ داریم ، زیرا انگلیسی ها نتوانستند نفوذ عجیب زبان فارســـی را نادیده انگارند و برای تحبیب قلوب و یا برقراری ارتباط با دانشمندان و فارسی دانان کم و بیش کارهائی را هر چند به صورت نمایشی هم بود انجام دادند و حتی کتابهـای لغتی راتالیف نموده و دستور فارسی نیز تدوین کردند . (۱)

به هر حال در این دوره نیز کتابهای با ارزش در زمینه لغت فارســـی تدوین گردید که معروفترین آنها عبارتست از :

| | |
|---|---|
| ۱ــ جامع اللغات | منشی غلام سرور لاهوری |
| ۲ــ گلشن الفاظ | منشی منظور احمد اذفر |
| ۳ــ محیط اعظم | جان محمد اعظم خان |
| ٤ــ قسطاس الاطبا ء | ؟ |
| ٥ــ قسطاس اللغات | شیخ نورالدین حکیم |
| ٦ــ زبدة اللغات | منشی غلام سرور لاهوری |
| ۷ــ لغت کشوری | سید تصدق حسین رضوی |
| ۸ ــ آصف اللغات | نواب عزیز جنگ بهادر |

---

(۱) : مانند کتاب شمس اللغات که محتوی لغات عربی و فارسی و ترکی و پهلوی است و به دستور جوزف برتهوجئز انگلیســی تالیف شده است . و یا ترجمه کتابهای فارسی مانند گلستان و بوستان و کریما و .... به زبان انگلیسی .
( رک . به : پرشین منشی فرانسیس گلیدوین ، ترجمه کریما و گلستان سعدی، چاپ کلکته ، ۱۸۰۱ م ) .

۹ـ مختصر اللغات — مولوی محمد جعفر
۱۰ـ فرهنگ فارسی جدید — راجه راجیسور راو اصغر
۱۱ـ نقش بدیع — دکتر و ـ ح عدلیت شادانی
۱۲ـ فرهنگ نظام — محمد علی داعی الاسلام
۱۳ـ فرهنگ آداب — حسین بن سید شاه عبدالرزاق
۱۴ـ لغات فیروزی — مولوی محمد فیروز الدین
۱۵ـ فیروز اللغات فارسی — الحاج مولوی فیروز الدین
۱۶ـ فرهنگنامه جدید — فیروز الدین رازی
۱۷ـ ضرور المبتدی — مولوی سیف الله
۱۸ـ شمس اللغات — باستصلاح مستر جوزف
۱۹ـ هفت قلزم — غازی الدین حیدر پادشاه اود
۲۰ـ غیاث اللغات — محمد غیاث الدین
۲۱ـ فرهنگ فرخی — محی الدین نایطی پتور
۲۲ـ نفایس اللغات — اوحد الدین بلگرامی
۲۳ـ تسهیل اللغات — شیخ احمد حسرت
۲۴ـ گلدسته گفتار — آنندی پرشاد
۲۵ـ مفتاح اللغات — سید اولاد احمد سهسوانی
۲۶ـ کریم اللغات — مولوی کریم الدین
۲۷ـ ارمغان آصفی — محمد عبدالغنی خان غنی
۲۸ـ ملاذ الکلمات — واجد علی شاه پادشاه اود
۲۹ـ لغت شاهجهانی — مولوی محمد حسن بلگرامی
۳۰ـ اربع عناصر — محمد ناصر علی غیاث پوری
۳۱ـ دانش افزا — منشی محمد حسین

۳۲ـ خزانه اللغات — نواب شاهجهان بیگم

۳۳ـ فرهنگ آنند راج — منشی محمد بادشاه

۳٤ـ فرهنگ محمودی — خواجه محمود علی

در اینجا فهرست معروفترین ومهمترین کتابهای لغت فارسی که در شبه‌قاره تالیف‌شده به همراه توضیحی مختصر، وذکر منابع وماخذ لازم ذیلاً آورده‌ـ می شود.

فهرست زیر به ترتیب الفبائی تنظیم شده است:

۱ـ آئین عطا[۱]: آئین عطا یا به قول سراج الدین علی‌خان آرزو "آب حیات" تالیف عطا الله دانشورخان قدرت کشمیری است و به بزرگی "بهار عجم" می‌باشد. سال تالیف آن نیمه دوم قرن دوازدهم است.

۲ـ آصف اللغات[۲]: تالیف نواب عزیز جنگ بهادر، در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در عزیز المطابع حیدرآباد دکن بطبع رسیده. فرهنگ بسیار بزرگ فارسی که تا حرف جیم به هفده جلد رسیده و مجموع تعداد صفحات آن ۱۰۳۰۰ می‌باشد.

۳ـ اجیچند نامه[۳]: تالیف اجیچند نامه بهتناگر پسر دیب چند سکندرآبادی (دکن) سال تالیف این رساله ۹٦۰ هجری قمری است. دارای ۱۸ صفحه که شامل ۵۷٦ شعر می‌باشد.

---

(۱): ر. ك. به: تذکره هند، ص ۲۷۳، فرهنگ نویسی، ص ۱۱۸.

(۲): ر. ك. آصفیه ج ۲/ ص ۱٤۵۰ و ج ۳/ ص ٦۱٤، فرهنگ نویسی، ص ۲٤۸.

(۳): ر.ك. به: فرهنگ نویسی، ص ۲۰۱

٤ـ ادات الفضلاء[1] : تالیف قاضی بدرالدین دهلوی معروف به دهاریوال است که سال ۸۲۲ هجری قمری صورت گرفته است و به گفته ریو سال ۸۱۲ هجری تالیف گردیده • فرهنگ مزبور منقسم بر دو قسمت میباشد• قسمت اول محتوی لغات مفرد که با رعایت صرف اول و دوم گرد آوری شده و در قسمت دوم الفاظ مرکب با همان ترتیب قسمت اول معنی گردیده است •

٥ـ اربع عناصر[2]: نویسنده آن محمد ناصر علی غیاث پوری ، در سال ۱۲۹۸ هـ ق در مطبعه نولکشور به چاپ رسیده • رساله مشتمل بر ٥۲ صفحه و محتوی برخی از لغات فارسی ، عربی ، اردو و انگلیسی را فراهم نموده است •

٦ـ ارمغان آصفی[3]: نویسنده آن محمد عبدالغنی خان متخلص به غنی ، در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در مطبعه قادر آگره در هشت مجلد و ۱۳۱۷ صفحه انتشار یافته است • دارای حدود ٤۰ هزار بیت میباشد •

۷ـ اصطلاحات الشعرا[4] : نویسنده آن رحیم الدین بن کریم الدین میباشد در سال قرن سیزدهم هجری قمری معرفی نموده است فرهنگ مزبور کمیاب است و در کتابخانههای بزرگ دیده نمیشود •

---

(۱) : ر• ک •به : استوری گرامر ، ص۱۲ ، بادلیان ج/٥ ص ۱۰۰٥ پاکستان و هند ، ج /۳ ص ۳۹۱•

(۲) : ر• ک به : پاکستان و هند ، ج/٥ ، ص ٥۸٤ ، فرهنگ نویسی ص۲۳۲•

(۳) : ر• ک • به : تذکره هند ، ٦٤۳ ، فهرست چاپی ، ص ۲۸۹ : استوری ، گرامر ، ص ٥۸ •

(٤) : ر•ك •به آصفیه ج/۲ ص ۱٤٥۰ و استوری گرامر ، ص ٥۹ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۷۷

۸ـ اصطلاحات نامه [۱] : نویسنده آل شیخ محمد عبد الکریم این فرهنگ را در زمان اورنگ زیب شهنشاه مغل هند بسال ۱۰۷۱ هجری قمری تهیه کرده. اصطلاحات نامه که رساله ۱۸ صفحه ای بیش نیست بدین ترتیب کار ساده ای می‌باشد و دارای اهمیت خاصی نیست.

۹ـ اشهر اللغات [۲] : تالیف اشهر اللغات تالیف غلام الله بهکن صدیقی الهانسوی الغزنوی که به نام اورنگ زیب امپراطور مغل هندوستان است و تاریخ اتمامش ۱۰۸۱ هجری می‌باشد. از نظر ترتیب کلمات، باب و فصل مبتنی بر حرف اول و آخر آن است.

۱۰ـ انیس الشعراء [۳] : نویسنده آن عبد الکریم بن قاضی راجن همیار پوری، و در سال ۹۹۸ هجری تالیف گردید. فرهنگ مزبور بیشتر شبیه به صورت اسامی بنظر می رسد دارای ۲۶۰ عنوان میباشد و زیر هر عنوان، تعداری اسم نوشته شده است.

۱۱ـ بحر عجم [۴] : نویسنده آن خان بهادر مولوی محمد حسین راقم مخاطب به افضل الشعراء و در سال ۱۲۶۸ هجری قمری آغاز نمود، این کتاب بسال ۱۲۷۷ هجری قمری در مطبعه غوثیه مدرس (هند) در ۳۸۵ صفحه بچاپ رسیده است.

۱۲ـ بحر الفضائل فی منافع الافاضل : نویسنده آن مولانا فضل الدین محمد بن قوام بن رستم بن احمد بن محمود بدر خزانه البلخی معروف به کری. دارای حدود هفت هزار لغت مفرد داده شده. در شرح مخزن الاسرار تالیف دیگر

---

(۲) : ر. ک. به : فرهنگ نویسی، ص ۱۸۵

(۳) : ر.ک. به : پاکستان و هند، ج ۴/ ص ۸۵٤، فرهنگ نویسی، ص ۱۰٦، مرآت العلوم، ج ۱/ ص ۱۱۷.

(٤) : ر.ک. به : فرهنگ نویسی، ص ۷۷، استوری گرامر، ص ۲۰، پاکستان و هند، ج ٤/، ص ۸٤٥.

(٥) : ر. ک به : فرهنگ نویسی، ص ۱۷۰، آصفیه، ج ٤/، ص ۱٤۰٤.

محمد بن قوام اشاره شده فرهنگ مزبور در سال ۷۹۵ هجری نوشته شده است .[1]

۱۳- بحر اللغات[2] : در دیباچه تالیف خود نوشته که بحر اللغات در سال جلوس اورنگ زیب امپراطور مغل هندوستان ( ۱۰۶۹ هجری قمری ) به خواهش شیخ حسین چشتی ملقب به مقرب خان تالیف شد . کتاب فوق مجهول المولف است .

۱٤- برهان قاطع : نویسنده آن محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان است . که فرهنگ مزبور بسال ۱۰٦۲ هجری قمری که در حیدرآباد دکن نگاشته شد و این تالیف پرارزش را بنام سلطان عبدالله قطب شاه پادشاه گولکند اس . صاحب برهان اغلب کتب فرهنگ قبل از خود را در نظر داشته و سعی کرده است. کتابش محتوی کلیه لغات مندرج در آن فرهنگها باشد . بهمین علت تالیف او از حیث تعداد لغت بر همه کتب لغت پیشین رجحان دارد.[3]

۱٥- بهار عجم : نویسنده آن " رای لاله تیک چند بهار " است در سال ۱۱٦۲ هجری قمری تالیف گردید . بلاخمین بهار عجم را یکی از بزرگترین فرهنگهای جهان می‌شمارد . ترتیب . حرف اول لغات باب است . حروف دوم و سوم کلمات و اصطلاحات نیز در ترتیب ملحوظ گردیده است .[4]

---

(۱) -: ر . ك به : پاکستان و هند ، ج /۳ ، ص ۳۹۰ ، فهرست مشترك ، ج /۳ ، ص ۱٦٥۷ ، استوری گرامر ، ص ۹۳ ، شیرانی ، ص ۳۰ .

(۲) -: ر . ك . به : پاکستان و هند ، ج /٤ ، ص ۸٥٤ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۰٥ ، افغانستان موزه کابل ، ص ۱۰۷ .

(۳): ر.ك . به : آصفیه ، ج /۲ ص ۱٤٦۲ ، پاکستان و هند : ج /٤ ص ۸٤۹ ونیز: مُقدّمهٔ محمدعباسی برنسخه‌چاپ تهران .

(٤) -: ر . ك . به : استوری گرامر ، ص ٥۱ ، پاکستان و هند ، ج /٥ ، ص ۲۹ ، مرآت العلوم ، ج /۳ ، ص ۱۳۱ ، مشاهیر مولفین ، ج /۲ ، ص ۱۸۰ .

۱۶ــ تالیف یوسفی[1] : تالیف غلام یوسف بن غلام پیر ساکن ارکات میباشد و او آن را به سال ۱۲۰۰ هجری قمری بانجام رسانیده . نسخه خطی که در کتابخانه حیدرآباد دکن موجود است . شامل ۴۴۰ صفحه است .

۱۷ــ تحفه السعادت[2] : نویسنده آن مولانا محمود بن شیخ ضیاء الدین محمد در زمان سلطان اسکندر لودهی پادشاه دهلی بسال ۹۱۶ هجری تالیف نموده آن مشتمل بر ۵۵۸ صفحه و ۲۸ باب و محتوی ۱۳۹۵۰ لغت میباشد .

۱۸ــ تحقیق الاصطلاحات[3] : نویسنده آن میر امیر حیدر حسینی واسطی بلگرامی است که فرهنگ مزبور را در سال ۱۱۸۵ هجری قمری تالیف کرد . مفردات و مرکبات فارسی را جمع نموده حیف است که چاپ نشده باقیمانده است.

۱۹ــ تسهیل اللغات[4] : تالیف شیخ احمد متخلص بحسرت پسر شیخ عبدالصانع صدیقی ، بسال ۱۲۵۹ هجری قمری باتمام رسیده . دارای حدود ۲۷۰۰۰ لغت عربی و فارسی است .

۲۰ــ جامع اللغات[5] : تالیف منشی غلام سرور لاهوری ، در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در مطبعه نولکشور در دو مجلد انتشار یافته ، مجموعا ۳۳ باب در آن وجود دارد و هر باب بر پنج فصل تقسیم شده است .

---

(۱): ر . ک . به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۲۴ .

(۲):- ر.ک . به : استوری گرامر ، ص ۱۶ ، پاکستان و هند ، ج ۳/ ، ص ۳۹۴ ، فرهنگ نویسی ص ۶۵ ، نفیسی ، ج ۱/ ، ص ۲۵۸ .

(۳):- ر . ک . به : استوری گرامر ، ص ۴۵ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۶۳ : مجلس ، ج ۱۰/ ص ۱۵۵۴ .

(۴):- ر.ک . به : آصفیه ، ج ۴/ ، ص ۵۷۰ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۲۷ .

(۵):- ر . ک . به : پاکستان و هند ، ج ۵/ ، ص ۲۹ ، آصفیه ، ج ۴/ ، ص ۵۷۰ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۴۲ .

٢١ــ جمع الجوامع[١] : نویسنده آن علی محمد بن شیخ عبد الحق دهلوی • فرهنگ مزبور را در سال ١٠٤٦ هجری قمری تالیف کرد • دارای لغات عربی و ترکی می‌باشد و در آن از صراح و موید الفضلاء استفاده شده است •

٢٢ــ جواهر المصادر[٢] : تالیف مولوی محمد مهدی واصف می‌باشد سال تالیف نامعلوم • این کتاب یک مرتبه در مدرس ( جنوب هند ) انتشار یافته ولی اکنون نایاب است •

٢٣ــ چراغ هدایت[٣] : نویسنده آن سراج الدین علی خان آرزو که شرح حالش ضمن کتاب سراج اللغات مرقوم گردید به نام محمد شاه پادشاه دهلی ١١٤٧ هجری تالیف کرده است • چراغ هدایت دارای مفرده و مرکبه و اصلاحاتی است که شعرای عصر صفوی آن را بکار می‌بردند •

٢٤ــ چهار عنصر دانش[٤] : نویسنده آن امام الله حسینی ملقب به خان‌زاد فیروز جنگ ( پسر مهابت خان ملقب به خان خانان سپه سالار محمد غیوریکی از صاحب منصبان جهانگیر می‌باشد که در سالهای ١٠١٤ تا ١٠٣٧ هجری قمری صورت گرفته است • فرهنگ مزبور محتوی لغات فارسی و غزل است •

---

(١)-: ر• ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ٩٠

(٢)-: ر•ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ١٧٩

(٣)-: ر• ك •به : آصفیه ، ج ٢/ ، ص ٨٩٦ ، پاکستان و هند ، ج ٥/ ، ص ٣٨٥ ، فرهنگ نویسی ، ص ١١٥ ، مرآت العلوم ، ج ٣/ ، ص ١٣٢ •

(٤)-: ر•ك • به : ، پاکستان و هند ، ج ٤/ ، ص ٨٤٨ ونیز، تاریخ ادبیات صفا ج/١ ص٣٨٩

۲۵ـ خزانه اللغات[1] : تالیف نواب شاهجهان بیگم ، در سال ۱۳۰٤ هجری قمری در مطبعه شاهجهانی بهوپال به زیور طبع آراسته . فرهنگ مزبور محتوی لغات از شش زبان اردو ، فارسی ، عربی ، سانسکریت ، انگلیسی و ترکی است .

۲٦ـ خزینه الامثال[2] : نویسنده آن سید محسن علی پسر بزرگ مولانا سید حسین شاه حقیقت میر منشی ، در سال ۱۲۷۰ هجری قمری تالیف گردیده است دارای ۳۰ "خزینه" میباشد و هر خزینه بر سه گنجینه مشتمل است .

۲۷ـ خیابان گلشن[3] : تالیف شیخ محمد علی محمد است که به سال ۱۲۸۰ هـ ق انجام یافته و بار دوم در سال ۱۳۰٤ هجری قمری در مطبعه نولکشور به چاپ رسیده . دارای ۷۱ صفحه و مشتمل برچند قطعه ای میباشد کـه در بحرهای مختلف گفته شده است .

۲۸ـ دانش افزا[4] : تالیف منشی محمد حسین و در سال ۱۳۵۵ هجری قمری تالیف گردیده است .

۲۹ـ دستور الافاضل[5] : نویسنده آن مولانا رفیع دهلوی معروف به حاجب خیرات در عهد سلطان محمد تغلق شاه دهلی به سال ۷٤۳ هجری تالیف گردیده . ترتیب لغات براساس حرف اول آن بوده و در شرح معانی نهایت اختصار بکار برده شده و غالبا در مقابل کلمات مترادف آن نوشته شده است .

---

(۱) -: ر . ك . به : پاکستان و هند ، ج ۵/ ، ص ۵۷۲ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۳٤ .

(۲) -: ر . ك . به : آصفیه ، ج ۳/ ، ص ٦۱٦ ، اکادمی علوم چاپی ، ج ۲/ ص ۵٦ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۷۱ .

(۳) -: ر . ك . به : استوری گرامر ، ص ۱۰٤ ، فرهنگنامه هـا ، ص ۱۱۷ .

(٤) -: ر . ك . به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۳٤ .

(۵) -: ر . ك . به : استوری گرامر ، ص ۹ ، پاکستان و هند ، ج ۳/ ، ص ۳۸۹ ، فرهنگ نویسی ، ص ۵۷ .

۳۰ـ رساله تحقیق الاوزان[1] : نویسنده آن عبدالله پسر اشرف صدیقی به سال ۱۲٦٤ هجری قمری تالیف نموده و در آن در حدود ۲۵۰ وزن را توضیح داده است.

۳۱ـ زبده اللغات[2] : زبده اللغات که به نام سروری نیز معروف میباشد. تالیف منشی غلام سرور لاهوری میباشد و در سال ۱۳۱٦ هجری قمری در مطبعه نولکشور چاپ گردیده است.

۳۲ـ سراج اللغات[3] : تالیف ادیب سهیر محقق نامور شاعر معروف سراج الدین علیخان متخلص به آرزو است و به سال ۱۱٤۷ هجری با تمام رسیده است.

۳۳ـ شرف اللغات[4] : تالیف میر حسن که در زمان آصف الدوله شاه اود (لکهنو) به سال ۱۲۱۱ هجری قمری تهیه شده است این کتاب مشتمل بر ۳۵۳ صفحه و حاوی در حدود ۳۰ هزار لغت عربی و فارسی و ترکی و ماوراءالنهری میباشد.

۳٤ـ شرفنامه منیری[5] : نویسنده آن شیخ ابراهیم قوام فاروقی، فرهنگ فارسی شرفنامه منیری را که آنرا فرهنگ ابراهیمی نیز خوانده اند در حدود ۸۷۷ هجری قمری تالیف کرد.

---

(۱)-: ر. ك. به : فرهنگ نویسی، ص ۱٦۹

(۲)-: ر. ك. به : همان، ص ۲٤٦

(۳)-: ر. ك. به : آصفیه، ج/۲، ص ۱٤٥٤، فهرست مشترك، ج/٦، ص ۱٤۱، صفاه، ج/۱، ص ۳۸۸، هندون کا حصه، ص ۱٤۷.

(٤): ر. ك. به : استوری گرامر، ص ۹۰، فرهنگ نویسی، ص ۱۲۵

(۵): ر. ك. به : سپهسالار، ج/۸، ص ۱۳۹، فرهنگ نویسی، ص ٦۲.

۳۵ـ شمس اللغات[1] : نویسنده آن " جوزف بریتوبیز " است • تالیف این فرهنگ به سال ۱۲۱۹ هجری قمری صورت گرفته است • فرهنگ مزبور در هندوستان چنین مرتبه به چاپ رسیده است دارای حدود ۴۵۰۰۰ لغت می‌باشد •

۳۶ـ ظهور المبتدی[2] : نویسنده آن مولوی سید سیف الله پسر قاسم الله است • در سال ۱۲۱۱ هجری قمری تالیف کرده • فرهنگ مزبور از نظر ترتیب در آن حرف اول لغات باب و حرف آخر آن فصل را تشکیل می‌دهد در ۵۱۵ صفحه به سال ۱۲۸۸ هجری قمری در مطبعه نولکشور به چاپ رسیده است •

۳۷ـ عصر چهارم[3] : مجهول المولف است سال تالیف هم مشخص نیست • این کتاب محتوی اصطلاحات فنی مربوط به علم طب می‌باشد •

۳۸ـ غیاث اللغات[4] : نویسنده آن محمد غیاث رام پوری است که به سال ۱۲۴۲ هجری قمری کتاب خود را به پایان رسانیده است • غیاث اللغات به سال ۱۲۶۴ هجری قمری به تصحیح خود مولف و سپس به سال ۱۲۹۱ هجری قمری در مطبعه نولکشور کانپور با چراغ هدایت با تعداد زیادی به چاپ رسیده است •

۳۹ـ فرهنگ آداب[5] : نویسنده آن حسین پسر سید شاه عبد الرزاق قادری است سال تالیف معلوم نیست • نسخه خطی آن ۹۶ صفحه دارد •

---

**(۱) -: ر • ك • : آصفیه ، ج ۳/ ، ص ۶۱۶ ، استوری گرامر ، ص ۴۶ ، مشار، مولفین ، ج ۱/ ، ص ۱۰۰ •**

**(۲) -: ر • ك • به : فرهنگ نویسی** ، ص ۲۱۳

**(۳) -: ر • ك • به : فهرست مشترك ، ج ۱/ ، ص ۶۵۳ ، بشیر حسین ، ج ۲/ ، ص ۳۱۵ ،**

**(۴) -: ر • ك • به : آصفیه ، ج ۲/ ، ص ۱۴۵۴ ، استوری گرامر ، ص ۴۸ ، پاکستان و هند ، ج ۵/ ، ص ۵۸۲ ، نوشاهی چاپی ، ص ۳۰۰ •**

**(۵) -: ر • ك • به : آصفیه ، ج ۴/ ، ص ۵۷۰ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۶۱ •**

۴۰- فرهنگ آنند راج[1] : نویسنده آن منشی محمد پادشاه متخلص به شاد می‌باشد . در سال ۱۳۰۶ هجری قمری باتمام رسیده و در سه جلد در مطبعه منشی نولکشور لکهنو چاپ رسیده است . فرهنگ آنند راج کتاب بزرگیست و مشتمل بر ۳۱۰۷ صفحه و محتوی لغات عربی و فارسی و ترکی می‌باشد که از چندین کتاب لغت عربی و فارسی گردآوری شده است .

۴۱- فرهنگ ابراهیم شاهی[2] : نویسنده آن ناشناخته است . مولف این کتاب ابدا از خود اسمی نبرده اما نتیجه سعی خویش را به ابراهیم شاه دوم که در اوائل قرن شانزدهم میلادی در ردهای فرمانروا بود تقدیم کرده است . ترتیب فرهنگ ابراهیم شاهی براساس حرف اول و آخر لغت می‌باشد .

۴۲- فرهنگ ایمای ظفر[3] : نویسنده آن محمد صالح بنا به فرمان فتح علی‌خان بهادر است که برای پسرش به عهد نصیرالدین پادشاه غازی ( حاکم اوده ) با ترتیب جدید به سال ۱۲۵۲ هجری قمری تالیف کرده است . دارای حدود ۵۰۰۰ لغت طبی می‌باشد .

۴۳- فرهنگ بحر الجواهر[4] : نویسنده آن لاله جنگلی مل دهلوی است، سال تالیف آن معلوم نیست . دارای ۴۴۱ لغت مربوط به پزشکی می‌باشد .

---

**(۱)-: ر . ک . به : آصفیه ، ج/۳ ، ص ۶۱۶ ، استوری گرامر ، ص۵۲ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۳۷ پاکستان و هند ، ج /۵ ، ص ۵۷۹ ، نوشاهی چاپی ، ص۳۰۲ .**

**(۲)-: ر . ک . به : پاکستان و هند ، ج/۳ ، ص ۳۹۶ ، فرهنگ نویسی ، ص ۶۹ ، ریحانه ، ج/۳ ، ص ۴۵۶ .**

**(۳)-: ر . ک . به : آصفیه ، ج/۳ ، ص ۶۱۶ ، استوری گرامر ، ص۵۰ ، مشار ، ج /۱ ، ص ۶۳۴ .**

**(۴)-: ر . ک . به : فرهنگ فارسی ص**

۴۹- فرهنگ دری کشا[1] : تالیف مولوی محمد نجف علی جهجهری است در سال ۱۲۸۵ هجری قمری تهیه شده است .

۵۰- فرهنگ دستور الصبیان[2] : نویسنده آن منشی گرد هاری لعل فرخ آبادی در سال ۱۱۷۶ هجری قمری تالیف گردیده . مشتمل بر ۳۶ صفحه می‌باشد .

۵۱- فرهنگ رشیدی[3] : نویسنده آن ملا عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی است . فرهنگ مزبور را در سال ۱۰۶۴ هجری قمری به اتمام رسانیده .

۵۲- فرهنگ سکندرنامه[4] : تالیف سید ابن حسن، رساله کوچکی و در ۵۰ صفحه به چاپ رسیده . سال تالیف آن معلوم نیست .

۵۳- فرهنگ شیرخانی[5] : نویسنده آن شیرخان سور می‌باشد و آنرا در سال ۹۵۵ هجری قمری به اتمام رسانیده و مشتمل بر ۵۹۰ صفحه و شامل در حدود ۸۸۵۰ لغت می‌باشد .

---

(۱)-: ر . ک . به : همان ، ص ۱۲۹

(۲) : ر . ک . به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۸۸

(۳) : ر . ک . به : آصفیه ، ج/۴ ، ص ۱۴۰۶ ، استوری گرامر ص ۳۵ ، بادلیان ، ج/۵ ، ص ۱۰۱۶ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۰۲ .

(۴) : ر . ک . به : اکادمی علوم ، چاپی ، ج/۱ ، ص ۳۹۴ ، نوشاهی چاپی ، ص ۶۴۳ .

(۵)-: ر . ک . به : بادلیان ، ج/۵ ، ص ۱۰۰۸ ، پاکستان و هند ، ج/۴ ، ص ۸۴۵ ، فرهنگ نویسی ، ص ۷۵

۴۴ـ فرهنگ تالیف اللغه[1]: تالیف محمد قاسم منشی است و به عهد محمد شاه پادشاه دهلی به سال ۲۶ جلوس در ۱۱۵۹ هجری قمری تهیه گردیده است این فرهنگ مشتمل بر ۳۱۵ صفحه بوده و کلمات مفرد فارسی و عربی در آن در نهایت اختصار معنی شده است •

۴۵ـ فرهنگ جعفری[2]: تالیف جعفر علی خان بن نواب معین الدوله انتظام الملک عنایت علیخان اهل اوداشت • زمان تالیف این فرهنگ ۱۲۵۹ هجری قمری است • نسخه خطی فرهنگ در کتابخانه آصفیه حیدرآباد موجود بوده و مشتمل بر ۳۶۷ صفحه است و هر صفحه دارای ۲۱ سطر است •

۴۶ـ فرهنگ جهانگیری[3]: نویسنده آن امیر جمال الدین حسین انجو پسر فخر الدین حسن در چهارمین سال سلطنت جهانگیر شاه پسر اکبر شاه در سال ۱۰۱۷ هجری قمری به اتمام رسانیده است • متن فرهنگ جهانگیری شامل ۲۴ باب است •

۴۷ـ فرهنگ حسینی[4]: نویسنده آن سید غلام حسین شیخ پسر فتح علی جالیسی رضوی است در سال ۱۲۳۷ هجری قمری به پایان رسیده است •

۴۸ـ فرهنگ دردری[5]: نویسنده آن علی یوسفی شیروانی است آن را در سال ۱۵۱۸ هجری قمری تالیف و به نام خسرو خان ( پسر جهانگیر شاه ) نموده است •

---

(۱): ر • ک • به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۱۸

(۲) : ر • ک • به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۲۷ ، آصفیه ، ج ۲/ ، ص ۳۹۳ ، استوری گرامر ، ص ۲۹ •

(۳) : ر • ک • به : پاکستان وهند ج ۴/ ، ص ۸۴۶ ، آصفیه ، ج ۲/ ، ص ۱۴۵۶ ، نوشاهی چاپی ، ص ۳۵۴ •

(۴) : ر • ک • به : استوری گرامر ، ص ۴۸ ، ذریعه ، ج ۱۶/ ، ص ۱۹۹ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۲۶ •

(۵) : ر • ک • به : فرهنگ نویسی ، ص ۸۸

٥٤ـ فرهنگ فارسی[1] : مجهول المولف بوده • سال تالیف هم نامعلوم می‌باشد • فرهنگ فارسی مشتمل بر ۷۰ صفحه موجود است که قسمت آخر آن ناقص و نام مولفش نیز معلوم نیست شاید دارای ۱۰ هزار لغت بوده است •

٥٥ـ فرهنگ فارسی جدید[2] : نویسنده آن راجه راجیسور راؤ اصغر است سال تالیف آن ۱۳۳۹ هجری قمری است • هزار لغت درین فرهنگ به شیوه جدید مرتب ساخته و آنرا معنی کرده است •

٥٦ـ فرهنگ فتح الکتاب[3] : نویسنده آن ابوالخیر سعد الانصاری شاگرد الیاس بن اسرائیل الحسینی بوده ، فتح الکتاب در سال ۹۹۱ هجری در زمان سلطنت اکبر شاه تالیف گردیده است •

٥۷ـ فرهنگ فرخی[4] : نویسنده آن محی الدین نایطقی پتور است در سال ۱۲٤٥ هجری قمری تالیف گردیده است• فرهنگ فرخی تاکنون چاپ نشده است •

٥۸ ـ فرهنگ قواسی[5] : نویسنده آن محمد فخرالدین مبارك شاه غزنوی معروف به گمانگر یا قواس • دارای حدود بیست هزار لغت می‌باشد • و در سالهای ٦۹٥ ـ ۷۱٥ هجری تالیف گردیده است •

---

(۱) -: ر• ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ۲٦۹ ، ذریعه ، ج ١٦/، ص۲٥۹ ، نوشاهی ، ص ۳۳۸ •

(۲) -: ر• ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ۲٥٤ ،

(۳) :ر• ك •به : فرهنگ نویسی ص۷۲

(٤)-: ر• ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۲٥

(٥)-: ر• ك • به : بهوپال حمیدیه ، ص ۱۸۹ ، پاکستان و هند ، ج ۳/ ، ص ۳۸۸ ، فرهنگ نویسی ، ص ٥٥ •

۵۹ـ فرهنگ گلستان[1] : تالیف جنید عبدالله الموسوی رساله کوچکی مشتمل بر ۲۰ صفحه است و در آن الفاظ و مرکبات فارسی و لغات و جملات ... در رساله معنی شده ۲۵۰۰ لغت می‌باشد . در سال ۱۲۹۸ هجری قمری تالیف گردیده است .

۶۰ـ فرهنگ لغات دساتیر[2] : مجهول المولف است . تاریخ نگارش ۱۲۳۱ هجری قمری ذکر شده است در فرهنگ مزبور از ابتدا تا انتها ، بدون تقسیم بندی در ابواب و فصول است .

۶۱ـ فرهنگ مجمل[3] : نویسنده آن حافظ ملک قمر الدین این فرهنگ در سال ۱۱۸۰ هجری قمری به پایان رسیده ولی طبع نشده است نسخه خطی این کتاب مشتمل بر ۳۹۴ صفحه است .

۶۲ـ فرهنگ محمودی[4] : تالیف خواجه محمود علی پسر خواجه اسدالله که در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در مطبعه نظامی کانپور به چاپ رسیده است . دارای ۱۹۶ صفحه و متضمن چهار باب و یک خاتمه می‌باشد .

۶۳ـ فرهنگ نامه جدید[5] : تالیف فیروز الدین رازی در سال ۱۹۵۲ میلادی در چاپخانه رین (لاهور) طبع گردیده است . دارای حدود بیست هزار واژه نو و لغت عامیانه فارسی بوده تعداد صفحات این کتاب ۲۴۰ صفحه می‌باشد .

---

(۱) : ر . ک . به : آصفیه ، ج ۲ : ص ۱۴۵۶ ، مرآت العلوم ، ج ۱۲/ ، ص ۱۳۹ ، موزه سالار ، ج ۴/ ، ص ۱۴۶ .

(۲) : ر . ک . به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۸۹ ،

(۳) : ر . ک . به : آصفیه ، ج ۲/ ، ص ۱۴۰۶ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۱۹ .

(۴) : ر . ک . به : آصفیه ، ج ۲/ ، ص ۱۴۵۶ ، استوری گرامر : ص ۵۸ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۴

(۵) : ر . ک . به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۶۳ ، ذریعه ، ج ۱۶/ ، ص ۲۱۸ .

٦٤- فرهنگ نایاب[1] : تالیف محمد هادی علی است , تاریخ تالیف این رساله ۱۲٦٥ هجری قمری است • دارای ۳۲ صفحه است •

٦٥- فرهنگ نظام[2] : تالیف سید محمد علی داعی الاسلام است • در سال ۱۲۵۸ هجری قمری در مطبعه اعظم استیم پریس حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است• فرهنگ مزبور در پنج جلد (با قطع بزرگ) که مجموع تعداد صفحات آن ۲٤٦۹- صفحه می باشد •

٦٦- فرهنگ و تعلیقات حاجی بابا[3] : نویسنده آن مولانا سید اولاد حسین شادان بلگرامی است• سال تالیف ۱۹۲٤ میلادی است • دارای ٦ هزار واژه اصطلاحی که در کتاب حاجی بابا بکار رفته است تالیف نمود •

٦٧- فرهنگ وزیرخانی[4] : تالیف غضنفر علی پسر مولوی نجف علی خان میباشد که به عهد نواب امیرالملك وزیرالدوله محمد وزیرخان ولی ترنك (هند) صورت گرفته است • مولف مزبور در این کتاب لغت در حدود ۲٤۰۰ واژه زبان دری را به زبان ساده فارسی معنی کرده و در ذکر معانی از هرگونه تشریح و توضیح زاهد خودداری بعمل آورده است (سال تالیف اواخر قرن سیزدهم است).

---

(۱) -: ر• ك •به : فرهنگ نویسی , ص ۱۹۲

(۲) -: ر• ك •به : پاکستان و هند , ج/ ۳ , ص ۳۸۷, فرهنگ نویسی, ص ۲۵٦ , استوری گرامر , ص ٥٤, نوشاهی چاپی, ج/ ٤ :ص ۳۰٥•

(۳) -: ر• ك •به : فرهنگ نویسی, ص ۱۹۷ , نوشاهی چاپی , ص ٥٥۹•

(٤) -: ر• ك •به : فرهنگ نویسی , ص ۱۲۹ •

۶۸ـ فوائد الصبیان[1] : مجهول المؤلف ، این فرهنگ که مشتمل بر لغـات عربی و فارسی است در سال ۱۸۵۳ میلادی ( ۱۲۷۰ هجری قمری ) تالیف شده است •

۶۹ـ فیروز اللغات فارسی[2] : نویسنده آن الحاج مولوی فیروز الدین است • در سال ۱۹۵۲ میلادی بوسیله چاپخانه معروف " فیروز سنز " لاهـور در ۱۱۵۰ صفحه منتشر ساخته است •

۷۰ـ قادرنامه غالب[3] : تالیف میرزا اسد الله خان است • فرهنگ مـزبور بار اول در سال ۱۲۸۵ هجری قمری از چاپخانه مجلس دهلی به چاپ رسیده است • ( در کتاب مکاتیب غالب به زبان اردو ) در صفحات ۳۶ و ۳۷ راجع می‌باشد •

۷۱ـ قاطع برهـان[4] : تالیف نجم الدوله میرزا اسد الله خان دهلوی است • در سال ۱۲۷۸ هجری قمری بصورت یك کتاب ۹۷ صفحه ای در مطبعه نولکشـور باهتمام فخر الدین به چاپ رسیده است •

۷۲ـ قسطاس الاطباء[5] : مولف آن نامعلوم بوده و تاریخ تالیف آن نیـز نامشخص است •

---

(۱) :- ر • ك • به : آصفیه ، ج/۱ ، ص ۱۳۰ ، استوری گرامـر ، ص ۵۸ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۲۸ ، مرآت العلوم ، ج/۳ ، ص ۱۳۳ •

(۲) :- ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۶۲ ، نوشاهی چاپی ، ص ۳۰۶ •

(۳) :- ر • ك • به : اندیا آفس ، ۱۵۲ـ ۴۰۷ •

(٤) :- ر • ك • به : پاکستان و هند ، ج/٤ ، ص ۸۵۱ ، فهرست مشترك ، ج/۸ ، ص ۱۲۲۶ • ریحانه ، ج /٤ ، ص ۸۱ •

(۵) :- ر • ك • به : پاکستان و هند ، ج/٤ ، ص ۷۲۵ ، فهرست مشترك ، ج/۱ ، ص ۴۸۹ •

۷۳ـ قسطاس اللغات[1]: تالیف شیخ نور الدین محمد معروف به محمد یوسف متخلص به حکیم است • در سال ۱۳۱٤ هجری قمری به اتمام رسیده است در متن هر صفحه دو ستون دارد و در آن در حدود ۸۵ لغت گنجانیده شده است •

۷٤ـ کتاب ابواب اللغات[2]: مجهول المولف ، که در یازدهمین سال جلوس شاه عالم پادشاه دهلی به سال ۱۱۸۵ هجری قمری نوشته شده است این تالیف مشتمل بر ۵۱۱ صفحه و محتوی لغات عربی و فارسی می باشد •

۷۵ـ کریم اللغات[3]: نویسنده آن مولوی کریم الدین است • در سال ۱۲۷۷ هجری قمری در مطبعه نامی کریمی بمبئی منتشر گردیده است • در حدود ۱۵ هزار لغت فارسی و عربی را در آن بارد و معنی کرده است •

۷٦ـ کشف اللغات والمصطلات[4]: نویسنده آن عبد الرحیم بن احمد سور بهاری است و در اول قرن دهم تالیف شد ، روی کلمات اعراب گذاشته شده و از بیان شواهد صرفنظر گردیده • کتاب بزرگی است و شامل لغات و اصطلاحات صوفیه نیز می باشد •

۷۷ـ گلدسته گفتار[5]: نویسنده آن آنندی پرشاد است • در سال ۱۲٦۸ هـ ق در ۳۵ برگ نوشته شده •

---

(۱)-: ر• ک • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲٤٤ •

(۲)-: ر• ک • به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۲۰ ،

(۳)-: ر• ک • به : پاکستان و هند ، ج/۵ ، ص ٤۳۳ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۳۰ ، نوشاهی چاپی ، ص ۳۰۷ •

(٤)-: ر• ک • به : نوشاهی چاپی ، ص۳۵۷ ، آصفیه ، ج/۲ ، ص۱٤۵۸ ، آستان قدس ، ج/۲ ، ص ۳۷٦ •

(۵)-: ر• ک • به : آصفیه ، ج/۳ ، ص ٦۱۸ ، استوری گرامر ، ص۱۲۲ ، فرهنگ نویسی ، ۲۲۸ •

۷۸ـ گلشن الفاظ[۱]: نویسنده آن منشی منظور احمد اذفرا اکبرآبادی و آن در مطبعه کریم المطابع بحضور در سال ۱۳۱۲ هجری قمری به چاپ رسیده • دارای چهارباب می‌باشد •

۷۹ـ گنج اللغـــات[۲]: نویسنده آن گردهاری لعل گنج اللغات کتاب بزرگی نیست در سال ۱۱۷٦ هجری قمری تالیف شده است •

۸۰ ـ گنجنامـــه[۳]: نویسنده آن علی بن تیفور بسطامی می‌باشد گنج نامه بتاریخ ٤ جمادی الثانی ۱۰٦۹ هجری قمری به پایان رسیده است • نسخه خطی ایـن فرهنگ که در ٤۰٥ صفحه بقلم خود مولف می‌باشد موجود است •

۸۱ ـ گنجینهٔ مصادر و سرچشمهٔ نوادر[٤]: نویسنده آن مولوی سید ابوالحسن پسر محمد منصور علی تقوی شکارپوری است آنرا در سال ۱۳٤۲ هجری قمری به انجـام رسانیده است• در حدود ٤۰۰٤ مصدر فارسی با مرادفات آن به زبان اردو و فارسی معنی شده و درضمن توضیح معنی از کلام سخنگویان فارسی شاهد مثـال آورده است •

۸۲ ـ گوهر منـــظوم[٥]: تالیف شیخ محمد علی محمد است , فرهنگ مـزبور در سال ۱۲٦۷ هجری قمری چاپ شده • دارای ٤٤ مثنوی در بحرهای مختـلف می‌باشد • جمعا ۲۲٦ شعر هم دارد •

---

(۱) -: ر• ك •به : فرهنگ نویسی , ص ۲٤۲ •

(۲) -: ر• ك •به : آصفیه , ج/۲ , ص ۱٤٥۸ , استوری گرامـــر : ص٥۸ , فرهنگ نویسی , ص ۱۸۸ •

(۳)- : ر• ك •به : استوری گرامر , ص ٥۹ , فرهنگ نویسی , ص ۱۸٤•

(٤)- : ر• ك به : آصفیه , ج/٤ , ص ٥۷۲ , فرهنگ نویســـــی , ص۱۸٥ •

(٥)- : ر• ك به : استوری گرامر , ص ۱۰٤ , فرهنگ نویسی , ص ۲۰٤, علمای هند , ص ۲۰٤ •

۸۳ ـ لطائف اللغات[1] : تالیف مولوی عبداللطیف پسر مولوی عبدالله الکبیر می‌باشد در سال ۱۰۳۱ هجری قمری ترتیب داده شده ، مولف در حدود شش هزار لغت را در این فرهنگ با دقت خاصی شرح داده است .

۸۴ ـ لغات زند و پازند و اوستا[2] : مجهول المولف است سال تالیف هم معلوم نیست . دارای ۲۴ باب بدون فصل دارد .

۸۵ ـ لغات شاهجهانی[3] : تالیف حکیم مولوی محمد احسن بلگرامی است در سال ۱۲۹۵ هجری قمری تالیف گردیده . فرهنگ مزبور مشتمل بر برخی از اسامی و اصطلاحات فارسی می‌باشد که به اردو معنی شده است . نسخه خطی آن ۵۰ صفحه دارد .

۸۶ ـ لغات عالمگیر[4] : تالیف فاضل محمد دهلوی است و در زمان سلطنت شهنشاه اورنگ زیب امپراطور بزرگ مغل هندوستان ( ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ هـ ق ) پایان یافته است . مشتمل بر ۶۳۶ صفحه می‌باشد .

۸۷ ـ لغات فارسی[5] : مولف مجهول الاسم ـ تاریخ تالیف این کتاب ( ۱۱۳۰ هـ ق ) قید شده است . مشتمل بر ۱۵۹ صفحه و ۵۴۰۰ لغت می‌باشد .

---

**(۱) -: ر . ک به : آصفیه ، ج /۲ ، ص ۱۴۸۶ ، تذکره هند ، ص ۱۴۳ ، استوری گرامر ، ص ۳۰ ، بادلیان ، ج /۵ ، ص ۱۰۱۴ ـ ۱۰۱۵ .**

**(۲) -: ر . ک . به : سپهسالار ، ج /۲ ، ص ۲۵۹ .**

**(۳) -: ر . ک . به : آصفیه ، ج /۲ ، ص ۶۱۸ ، مشاهیر مولفین ، ج /۱ ، ص ۳۱۸ .**

**(۴) -: ر . ک . به : آصفیه ، ج /۲ ، ص ۱۴۶۰ ، پاکستان و هند ، ج /۴ ، ص ۸۵۴ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۰۷ .**

**(۵) : ر . ک . به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۰۸ .**

۸۸ ـ لغات فیروزی[1] : نویسنده آن مولوی محمد فیروز الدین است • این کتاب که از مطبعه مفید عام (آگرا) انتشار یافته است • فرهنگ مزبور شامل کلمات مفرده و مرکبه زبانهای فارسی ، عربی ، ترکی ، هندی ، سریانی ، انگلیسی ، پرتغال ، فرانسه و عبرانی می باشد •

۸۹ ـ لغت علمی[2]: تالیف محمود پسر شیخ ضیاء است که در زمان شاهجهان امپراطور مغل (۱۰۳۷ـ۱۰۶۹) هجری قمری در زمینه فرهنگ فارسی صورت گرفته است • مشتمل بر ۳۱۵ صفحه می باشد •

۹۰ ـ لغت کشوری[3] : نویسنده آن سید تصدق حسین رضوی در سال ۱۳۲۲ هجری قمری مطبعه نولکشور به چاپ رسیده است • دارای ۵۸٤ صفحهاست •

۹۱ ـ مجمل العجم[4] : نویسنده آن عاصم شعیب عدوسی فرهنگ مزبور را در سال ۸۹۹ هجری قمری به نام داود خان پسر عماد الملك ملقب به علی اکبر یکی از وزرای عصر نموده است • این کتاب بر دو قسمت منقسم گردیده و قسمت اول دارای لغات مفرد و قسمت دوم شامل کلمات مرکب می باشد و در آن حرف اول و آخر کلمات برای ترتیب لغات در نظر گرفته شده است •

۹۲ ـ مجمع الجوامع[5] : تالیف سید محمد حسین پسر محمد هادی کتاب بزرگیست که در زمینه طب قدیم در اواخر قرن دوازدهم هجری صورت گرفته و در ۱٤٦٦ صفحه در دو مجلد با تقطیع بزرگ در آخر نیمه اول قرن سیزدهم هجری با چاپ سربی در هند به چاپ رسیده است •

---

(۱)- : ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص

(۲) : ر • ك • به : آصفیه ، ج /ص۱٤٥۸ ، فرهنگ نویسی ، ص ۹۲ •

(۳) : ر • ك • به : استوری گرامر ، ص ۱۲۱ •

(٤) : ر • ك • : پاکستان و هند ، ج /۳ ، ص ۳۹٤ ، فرهنگ نویسی ، ص ٦٤ •

(۵) : ر • ك • به : پاکستان وهند ، ج /۵ ، ص ۳٤٤ ، آصفیه ، ج /۲ ، ص ۹۷۰ ، فهرست مشترك ، ج /۱ ، ص ٤۹٤ •

۹۳ــ مجموع اللغات[1] : نویسنده آن دانشمند و سیاستمدار نامدار ابوالفضل بن شیخ مبارک وزیر فاضل جلال الدین اکبر شاه ، می‌باشد که به سال ۹۹۴ هجری قمری تالیف گردید ۰

۹۴ــ مجموعه مرادفات[2] : تالیف منشی محمد پادشاه متخلص بشاد پسر غلام محی الدین عرف کنم صاحب است ۰ فرهنگ مزبور در سال ۱۲۹۱ هجری قمری به پایان رسید ۰ محتوی الفاظ مترادف و مصطلحات و کنایات و تشبیهات می‌باشد ۰

۹۵ــ محمود اللغات[3] : تالیف محمود بن شیخ عبدالواحد می‌باشد ۰ در زمان تالیف محمود اللغات (۱۱۵۵ هجری قمری) کتاب درسی زبان فارسی بوده است ۰ به ترتیب حرف اول لغت باب و حرف آخر آن فصل است ۰

۹۶ــ محیط اعظم[4] : نویسنده آن محمد اعظم خان رامپوری است و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در مطبعه نظامی هند به چاپ رسیده است ۰

۹۷ــ مختصر اللغات[5] : نویسنده آن مولوی محمد جعفر است در سال ۱۳۳۶ هجری قمری تالیف گردیده است ۰ رساله مختصریست که ۳۴ صفحه دارد ۰

---

(۱) : ر۰ ک ۰ به : آصفیه ، ج/۲ ، ص ۱۴۶۰ ، فرهنگ نویسی ، ص۷۳ ، پاکستان و هند ، ج/۴ ، ص ۸۴۵ ۰

(۲) : ر۰ ک ۰ به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۷۷ ۰

(۳) : ر۰ ک ۰ به : استوری گرامر ، ص۹۰ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۸۷ ، نوشاهی ، ص۶۷۳ ۰

(۴) : ر۰ ک ۰ به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۴۳ ۰

(۵) : ر۰ ک ۰ به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۵۳ ، نوشاهی چاپی ، ص ۳۱۲ ۰

۹۸ـ مخزن الادویه[1] : تالیف سید محمد حسین پسر محمد هادی می‌باشد و در اواخر قرن دوازدهم یا اوایل قرن سیزدهم هجری در زمینه طب یونانی فراهم گشته و پس از چاپهای کلکته و دهلی، بار سوم ۱۲۷۳ هجری قمری در شهر بمبئی در یکجا ٦٥٦ صفحه بطبع رسیده است • مخزن الادویه دارای مقدمه ای مشتمل بر چهارده فصل است • متن کتاب ٥٨٢ صفحه بوده و متعاقب آن جدول ۷۰ صفحه ای قرار دارد •

۹۹ـ مدار الافاضل[2] : تالیف الله داد فیضی پسر اسد العلماء علی شیر سرهندی است که در زمان جلال الدین اکبرشاه به سال ۱۰۰۱ هجری باتمام رسید • مشتمل بر ٤٥۰ صفحه می‌باشد و در هر صفحه آن در حدود ۳۰ تا ۳٥ لغت داده شده است ، این کتاب با تصحیح استاد دکتر محمد باقر در لاهور در سال ۱۳۲۷ شمسی چاپ شده است •

۱۰۰ـ مرآت الاصطلاح[3] : نویسنده آن آنند رام مخلص است و او آن را در سال ۱۱٥۸ هجری قمری تالیف کرده • ترتیب این فرهنگ براساس حروف تهجی است •

۱۰۱ـ مرغوب الصبیان[4] : نویسنده آن زین الدین پسر شیخ محمود بریلوی است • در سال ۱۱۷۹ هجری قمری تالیف شده ، مشتمل بر ٤٤ صفحه و محتوی مفتاح الافواه است •

---

(۱)- : ر • ك • به : آصفیه ، ج/۲ ، ص۹۷۲ ، پاکستان و هند ، ج/٥ ، ص ٦٥۱ ، استوری پزشکی ، ص ۲۸۱ •

(۲)- : ر • ك • به : ، پاکستان و هند ، ج/٤ ، ص ٨٤٥ ، فرهنگ نویسی ، ص ۷۸ ، بادلیان ، ص ۱۰۰۸ـ۱۰۰۹ •

(۳)- : ر • ك • به : استوری گرامر ، ص٤۳ ، پاکستان و هند ، ج/٥ ، ص۳۹۱ ، فرهنگ نویسی ، ص۱٤۹ •

(٤)- : ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۰۲ •

۱۰۲- مرکبات جهانگیری[1]: مجهول المولف است سال تالیف هم ندارد . دارای اصطلاحات زبان فارسی می‌باشد . ظاهرا اسم این کتاب دلالت بر این کند که شاید در زمان سلطنت شاهنشاه جهانگیر (۱۰۱٤ - ۱۰۳۷ هجری قمری) تالیف شده است .

۱۰۳- مصطلحات الشعراء[2]: نویسنده آن ملا وارسته سیالکوتی است . چاپ اول فرهنگ مزبور در سال ۱۲۷۰ هجری قمری در ٤۰٤ صفحه در حاشیه خلاصه بهار عجم توسط محبوب علی در لکهنو صورت گرفته است . فرهنگ مشتمل بر تقریباً دو هزار اصطلاح فارسی است .

۱۰٤- مطبوع الصبیان[3]: نویسنده آن امیر خسرو دهلوی است در سال (٦٥۱ - ۷۲٥ هجری قمری) تالیف گردیده است این رساله متضمن ۲۳۲ شعر می‌باشد ودر آن لغات غزل و فارسی با ترجمه به زبان هندوستانی به نظم درآورده شده وبه پنجاه و شش فصل تقسیم گردیده و هر فصل شامل چهار بیت می‌باشد .

۱۰٥- مظهر العجائب[4]: تالیف میرزا محمد حسن قتیل است در سال ۱۲٦۲ هـ ق تهیه شده و در کتابخانه آصفیه حیدرآباد (دکن) موجود است ۲٥٦ صفحه دارد .

۱۰٦- مفتاح الفضلاء[5]: نویسنده آن مولانا محمد بن داود بن محمود شادی آبادی در زمان ابوالمظفر محمود شاه خلجی والی مالوه (۸۳۹ - ۸۷۳) هجری قمری فرهنگ مفتاح الفضلاء را تالیف کرد . وبه ترتیب حرف اول هر لغت باب و حرف آخر آن فصل را تشکیل میدهد و تمام کتاب شامل ۲۲ باب است .

---

**(۱)-: ر. ك . همان ، ص ۱۷۹**

**(۲)-: ر. ك . به : استوری گرامر ، ص ٤٤۰ ، فهرست مشترك ، ج / ۸ ، ص ۱۱۲۰ . فرهنگ نویسی ، ص ۱۰۸ .**

**(۳)-: ر. ك . به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۹۹ .**

**(٤)-: ر. ك . به : همان ص ۱۷۲،۳**

**(٥)-: ر. ك . به : پاکستان و هند ، ج / ۳ ، ص ۳۹۲ ، فرهنگ نویسی ، ص ٦۱ .**

۱۰۷- مفتاح گلستان[1] : تالیف خواجه ابوالفیض معین الدین شاه محمد حسینی که در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن موجود است • مشتمل بر ۱۰۹ صفحه است تاریخ و محل تالیف مشخص نیست ولی شخص به نام شیخ محمد علی آن را در سال ۱۳۳۵ هجری قمری بهخط شکسته کتابت کرده است •

۱۰۸- مفتاح اللغات[2]: نویسنده آن مولوی سید اولاد احمد سهسوانی است در سال ۱۲۷۳ هجری قمری در مطبعه انوری (آگرا) در ۲۴ صفحه انتشار یافته است •

۱۰۹- ملاذاللمعات[3] : نویسنده آن نواب واجد علی شاه پسر امجد علی شاه است • در سال ۱۲۹۵ هجری قمری تالیف گردیده است •

۱۱۰- منتخب بهار عجم[4] : تالیف اندرمن شاگرد لاله تیک چند بهار مولف " بهار عجم " است • در سال ۱۱۸۰ هجری قمری تالیف گردیده است •

۱۱۱- منتخب اللغات دکنی[5] : نویسنده آن محمد صادق کاتب بهبهانی کتابش را برای امین الملک ممتاز الدوله و جان دکن بهادر غضنفر جنگ مقیم بنارس در سال ( ۱۲۰۵/۹ هجری قمری) به رشته تحریر درآورده است •

۱۱۲- موارد المصادر[6] : تالیف ابوالنصر سید علی حسن خان سایم است • در سال اوائل قرن سیزدهم هجری قمری تالیف گردیده • این رساله محتوی بر مصادر فارسی و عربی و شرح معانی مجازی و حقیقی آنها و تنقیح مراتب متعلقه آنها و مبوّب کرده شده بر دو فصل •

---

(۱)- : ر• ک •به : آصفیه ، ج/۲ ، ص ۱٤٦۰ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۸٦ •

(۲)- : ر• ک •به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۲۹ •

(۳)- : ر• ک •به : همان، ص

(۴)- : ر• ک •به : فرهنگ نویسی ، ص ۱٦۳

(۵)- : ر• ک به : همان ، ص ۱۲٤،۵

(٦)- : ر• ک •به ، فرهنگ فارسی ، ص ۱۷٤

۱۱۳ــ مؤیّد الفضـــلاء[1] : تالیف مولانا محمد بن شیخ لاد دهلوی است، طبق تحقیقات بلاخمن به سال ۹۲۵ هجری قمری به اتمام رسیده است • ترتیـــــب براساس حروف تهجی تنظیم شده و بر حرف اول است، و هر باب بر سه فصل تقسیم می شود •

۱۱٤ــ نصــاب بی نظیر[۲] : نویسنده آن غلام احمد فروغی می باشد سال تالیف آن سال ۱۳۱٦ هجری قمری است • مجموع ابیات اشعار ٥٠٥ بیت می باشد •

۱۱٥ــ نصاب حیات عزیزی[۳] : تالیف حافظ غلام احمد فروغی است تاریخ تالیـف آن سال ۱۳۰۹ هجری قمری نوشته شده و دارای ٤٠ صفحه و حاوی ٤٠٠ بیت است •

۱۱٦ــ نصاب ضــــروری[٤] : تالیف خدابخش در سال ۱۲۸۹ هجری قمـــری در مطبعه دامن گیر لاهور چاپ شده است • این نصاب شامل ۳۰ مثنوی بود •

۱۱۷ــ نصاب فیض شاهجهانی[٥] : تالیف حافظ غلام احمد فروغی تاریخ تالیـف این رساله ۱۳۰۸ هجری است و دارای ٤۱۱٥ لغت فارسی ، عربی و اردو در ٤۲۰ شعر مثنوی در آن گنجانیده است •

---

(۱) -: ر • ك • به : آصفیه ، ج/۲ ، ص ۳۹۷ ، استوری گرامر ، ص۱٦ ، بادلیان ، ج /٥ ، ص ۱۰۰٦ • فرهنگ نویسی ، ص ٦٦

(۲) -: ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۰۹

(۳) -: ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۰۸

(٤) -: ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۰٤ ، فهرست مشترك ، ج / ۸ ، ص ۱۱۹۲ ، نوشاهی چاپی ، ص ۲۲۰ •

(٥)-: ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۰۸

۱۱۸ـ نصاب البلغاء[۱]: نویسنده آن میر علی‌شیر قانع تتوی متوفی ۱۲۰۳ هجری قمری باکمال و در به سال ۱۱٦۸ هجری قمری آنرا تالیف نموده • نسخه خطـــی منفرد آن موجود بوده و دارای ۱۸۵ صفحه و مقدمه ای متضمن بر پنج مذکور اســت و مشتمل بر ۲۰ باب و ٦۰ فصل می‌باشد •

۱۱۹ـ نصاب نادر الترتیب[۲]: تالیف عزیزالدین احمد نظر جلیسری می‌باشد و او آن را بصورت مثنوی به سال ۱۲۹٤ هجری قمری تهیه کرده است دارای ٤۰ صفحه و مشتمل بر ٦۷۰ بیت و شامل دو باب و ۱۳ فصل می‌باشد •

۱۲۰ـ نصاب نذر سلطانی[۳]: تالیف حافظ غلام احمد فروغی است و در سال ۱۳۲۲ هجری قمری در مطبعه مفید عام آگرا هند در ۲۸ صفحه به چاپ رسیده و آن مشتمل به مثنوی‌های چند در بحرهای مختلف و حاوی ۳۷۸٤ لغت، عربی، فارســی و اردو می‌باشد •

۱۲۱ـ نفس اللغات[٤]: نویسنده آن اوحدالدین بلگرامی در زمان محمد علی پادشاه اود به سال ۱۲۵۳ هجری قمری بصورت گرفت در فرهنگ مزبور الفاظ و اصطلاحات زبان اردو که اقلاً ٦۰ درصد کلمات آن فارسی می‌باشد به فارسی معنی شـــده است (باردوم ۱۳۱۵ هـ ق در مطبعه نولکشور لکهنو در ٦۳٦ صفحه انتشاریافت) •

---

(۱) -: ر • ك • به : تذکره هند، ص ٤۰٦ ، فرهنگ نویسی ، ص ۱۳۱، فهرست مشترك ، ج ۱/ ص ۸۳۷•

(۲) -: ر • ك • به فرهنگ نویسی ، ص ۲۰۷

(۳) -: ر • ك • به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۱۰

(٤) -: ر • ك • به : همان ص ٦، ۲۲۵

۱۲۲ـ نقش بدیع[1] : نویسنده آن پروفسور دکتر وجاهت حسین عندلیب شادانی است • در سال ۱۳۴۲ هجری قمری توسط مطبعه کریمی در لاهور در ۲۱۷ صفحه انتشار یافته است و تا صفحه ۱۷۶ در حدود شش هزار لغت جدید ( مفرد و مرکب ) فارسی به زبان اردو معنی شده است •

۱۲۳ـ نوادر المصادر[2] : تالیف "لاله تیك چند بهار" است • مشتمل بر ۲۰۶ صفحه است و در آن مصادر فارسی به فارسی معنی شده است • فرهنگ مزبور در سال ۱۱۶۶ هجری قمری به زمان احمد شاه پادشاه دهلی تألیف گردیده است •

۱۲۴ـ هفت قلزم[3] : تالیف بزرگ و معروف غازی الدین حیدر می‌باشد و در سال ۱۲۲۹ هجری قمری تالیف گردیده • این کتاب اول به سال ۱۲۳۷ هـ قمری در مطبعه سلطانی لکهنو در سه مجلد به زیور طبع آراسته گردید • ترتیب لغات هفت قلزم براساس حرف اول و آخر آن است •

---

(۱) - : ر• ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۰۰ ، پاکستان و هند ، ج / ۵ ، ص ۵۷۳ •

(۲) - : ر• ك •به : فرهنگ نویسی ، ص ۱۵۷ ، هندوون کا حصه ، ص ۱۶۴ ، مرآت العلوم ، ص ۱۴۱ •

(۳) - : ر• ك •به آصفیه ، ج /۲ ، ص ۱۴۶۲ ، فرهنگ نویسی ، ص ۲۱۷ ، پاکستان و هند ، ج /۵ ، ص ۵۸۱ •

## فصل اوّل :دستور چیست و سابقه تاریخی دستورنویسی فارسی

معنی لغوی دستور :

دستور بر وزن مستور در اصل دست ور بود ، حرف تا مضموم کرده دستور خواندند • و در کتب لغت معانی گوناگونی درج شده است از جمله :

صاحب غیاث اللغات گوید: این لفظ مرکب است از لفظ "دست" که به معنی مسند و قدرت باشد و از لفظ "ور" که به معنی صاحب آید بجهت تخفیف ما قبل واو را ساکن کردند چنانکه در گنجور و رنجور ، و دستور بالضم معرب این است چرا که وزن فعلول (بالفتح) در عربی نیامده است •( غیاث اللغات ) •

وزیر و مشیر دولت ووزیر شورا • ( ناظم الاطباء )• وزیر اول و صدر اعظم • ( ناظم الاطباء )•

* شخص مقتدر و توانا ( ناظم الاطباء )•
* مدیر امور جمهور • ( ناظم الاطباء)•
* منشی •( ناظم الاطباء )•
* پیشوای ملت زردشت که بمنزله وزیر معنوی باشد • ( آنند راج ) • پیشوای امت زردشت رانامند مانند هیربد وموبد •( جهانگیری) (برهان)• پیشوای زردشتیان و خادم بزرگ آتشکده •( ناظم الاطباء)• رئیس مذهبی زردشتیان روحانی زرتشتی • عالم دین زرتشتی مانند کشیشان نصاری و فقهای اسلام و این لقب عام در زرتشتیان ایران و زرتشتیان مهاجر هندوستان هنوز متداول است•
* نسخه طبیب •نسخه که پزشك بیمار را دهد • نسخه طبیب که برای مریض نویسد • صفه • دفتر و سررشته و نسخه طبیب •( ناظم الاطباء )•

ولی د ر بین معانی آن معنی ذیل قابل توجه است :

* هر قاعده و قانون که اصل و حسابی باشد و از آن قاعده قواعد اقتباس نمایند و استنباط کنند و از این جهت دستور گویند • ( آنند راج ) • طرز و روش •( جهانگیری) (برهان) • قاعده • ضابطه •( برهان)• قاعده و قانون و طرز و آئین • (غیاث)• اساس و بنیاد واصل و پایه و ستون و قانون و طریقه و روش •( ناظم الاطباء)•

براساس معنای فوق دستور زبان فارسی یعنی :
قاعده و ضابطه و قانون زبان فارسی یا به عبارت دیگر همان مجموع صرف و نحو زبان فارسی محسوب می گردد • (۱)

زیرا حرف در زبان عربی عبارتست از :

* معرفت اصولی است که در آن کمیت ابنیه کلمات عرب و کیفیت اوزان و تغیرات لاحقه بدان را بدون اعتبار اعراب و بنا معلوم کنند و مقصود از ابنیه صیغ کلمات عربست و کلمه هرچند اسماء و افعال و حروف را شامل است اما بجهت قلت تغییر و تصوف در حروف بابنیه اسم ، ثلاثی و رباعی و خماسی است• (۲)
و ابنیه فعل ثلاثی و رباعی بود و فعل خماسی نیامده است بخاطر نقل آن •

---

۱) به همین دلیل است که برخی از دانشمندان متأخر نام کتاب دستور فارسی خود را صرف و نحو زبان فارسی نامیده اند ، مانند مرحوم حسین سمیعی ادیب السلطنه رئیس سابق فرهنگستان ایران که کتاب وی به نام " صرف و نحو فارسی " در سال ۱۳۲۲ شمسی در چاپخانه مجلس چاپ شده است•

( نفائس الفنون ) :

و نحو در زبان عربی بنا بر نظر جرجانی عبارت از :

علم بقوانینی است که بوسیله آن احوال ترکیبات عربی از قبیل اعراب و بناء و جز آن شناخته می‌شود . و گفته اند : نحو علمی است که بدان احوال کلام از جهت اعلال شناخته شود و گفته‌اند علم به اصولی است که بدان صحت و فساد کلام شناخته آید . ( از تعریفات ) تر از وی سخن . زمخشری گوید علم به اصولی است که بدان احوال آخر کلمه از جهت اعراب و بنا شناخته شود (۲) .

پس صرف و نحو فارسی را دستور می گویند :

تعریف دستور :

" دستور زبان فارسی قواعدی است که بدان درست گفتن و درست نوشتن را بیاموزند "(۳).

---

(۱) و (۲) در مورد تعریف صرف و نحو مطالب مختلف با آراء گوناگون وجود دارد . اما معروفترین آن عبارتست از کلام جرجانی، در تعریفات :
الصرف علم باصول تعرف بها احوال ابنیة الکلم من حیث صحة والاعتلال، النحو علم باصول تعصم مراعاتها الذهن عن الخطافی المقال .

(۳) : دستور زبان فارسی (پنج استاد) به کوشش امیر اشرف الکتابی ، چاپ پنجم : ۱۳۶۷، تهران / ص ۱۱ و نیز همایونفرخ ، دستور جامع ص ۳۲

## اجزاء شامل دستور :

" آنچه بدان مقاصد خود را بیان کنند کلام و سخن نامند و کلام مرکب است از کلمات و کلمه مرکب از حروف ۰( ۱)

و اجزاء سخن عبارتست از : نه بخش که آنرا اجزاء نه گانه می گویند :

اسم ، صفت ، کنایه ، عدد ، فعل ، قید ، حرف اضافه ، حرف ربط ، صوت، برخی از دانشمندان اجزاء نه گانه را در شش بخش دسته بندی نموده اند :(۲)

اسم ، صفت ، ضمیر ، فعل ، ظرف و قید ، حروف ۰

بنابر این اجزاء شامل دستور فارسی موضوعات فوق می باشد که با تعریفات گوناگون در کتاب های دستور در شبه قاره درج شده ، در پایان این کتاب به آنان اشاره خواهیم نمود ۰

## سابقه تاریخی دستور نویسی فارسی :

هر زبان قواعدی دارد برای درست گفتن و صحیح نوشتن ، در گذر زمان چه بسیاری از زبانها قواعد و قوانین مربوطه را در میان خود تالیف کرده و یا نیازی به نگارش آن احساس نکرده اند ، همچون شخص فهیم که برای موضوعی بحث می کند و دلائلی مدون ارائه می نماید بدون اینکه اطلاعی از قواعد و قوانین منطق و اصول قیاس داشته باشد ، بیشتر کسانی که به زبان مادری خود سخن می گویند و می نویسند نیازی به دانستن دستور زبان خود نمی بینند

---

(۱):- دستور پنج استاد ص ۲۳

(۲):- همایون فرخ دستور جامع ص ٤۲

و بر این اساس دستور فارسی در کشور ایران مرکزی تالیف نگردید • توجه ایرانیان به زبان عربی بود و آنان تمام تلاش و توانائی خویش را برای اصول و قواعد وصرف و نحو و لغت عربی بکار می بردند ، و گوئیا از زبان مادری خویش غافل بودند (۱) • قدیمترین کتابی که نگاهی به دستور زبان فارسی دارد ، کتاب : " المعجم فی معاییر الاشعار العجم تالیف شمس الدین محمد بن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تالیف شده و چون موضوع آن عروض و بدیع و قافیه است ، در ضمن بحث مربوط به فن قافیه ، فصلی نیز درباره علامت مصدر ، صفت فاعلی و مفعولی و صیغه تفصیلی و حرف رابطه و تصغیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و و تعظیم و مانند آن آورده است (۲)•

در قرن هشتم هجری ، فقط از کتابی به نام " منطق الخُرس فی لسان الفرس " ذکر می شود که نویسنده آن ابوحیان نحوی ( ٦٥٤ـ ٧٤٥) است، این کتاب که به زبان عربی نوشته شده تاکنون بدست نیامده است ( ۳)•

---

(۱):- ایرانیان دهها کتاب " صرف و نحو " و لغت عربی نوشته اند •
ر• ك • به شهید مرتضی مطهری ، خدمات متقابل ایران و اسلام بخش ادبیات عرب •

ونیز ر• ك به
تویسرگانی قاسم ،عددمن بلغا ،ایران فی لُغَة العرب دانشگاه تهران ١٣٣٦ﻫ.ش ونیز
حریرچی ،فیروز ،پارسیان عربی نویس ،تهران ١٣٤٥ﻫ.ش

(۲):- المعجم به تصحیح ، مدرس رضوی ، تهران ص ۱٥٥

(۳) -: کتاب فوق در فوات الوفیات ابن شاکر کتبی ( ج ۲/ ص ۲۸۲ ــ ۲۸٥)• درج گردیده است •

(٤)-: ر• ك • به استاد همائی ، دستور زبان فارسی ، مجله فرهنگستان شماره ــ۱

کتاب معروف دیگر این عصر، کتاب :

حلیة الانسان فی حلبه اللسان است که توسط شخصی به نام ابن مهنا که در دوره مغول زندگی می‌کرده نگاشته وی در این کتاب قواعد ترکی و عربی را نیز ذکر کرده است، کتاب حلیه الانسان نیز به عربی است (۱) و اطلاع بیشتری از آن در دسترس نیست •

از قرن یازدهم هجری دستورنویسی علی‌القاعده در شبه قاره هندو پاکستان شروع شد و دانشمندان آن سرزمین کاری را که مرتبت مردم ایران انجام می‌دادند به عهده گرفتند واین خدمات بسیار شایسته راانجام دادند و این بود که ابتدا در مقدمه کتابهای لغت مطالبی درباره قواعد فارسی نوشته شد و این را می‌توان نخستین و مهمترین گام برای تدوین دستور فارسی محسوب نمود و سپس در قرون بعد مردم شبه قاره نگاشتن دستور را به صورتی مستقل ادامه دادند که در ادامه این بحث به آن خواهیم پرداخت •

در ایران نخستین دستوری که نوشته شده براساس تحقیق استاد جلال همائی عبارتست از :

قواعد صرف و نحو فارسی : تالیف عبدالکریم بن ابی‌القاسم ایروانی، این کتاب در آذربایجان در عهد سلطنت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ه/۱۸۳۴م) و حکومت بهمن شاه نوشته شده و مُؤلف ذکر می‌کند که آنرا بخاطر فرزند خود میرزا محمد علی تالیف کرده، کتاب در چهارده فائده تقسیم شده و به خط نستعلیق به صورت چاپ سنگی منتشر گردیده است، ترقیمه کتاب سال ۱۲۶۲ ه.ق رانشان می‌دهد •

---

(۱)ـ مرجع سابق ص ۲

٢ــ صرف و نحو فارسی تالیف حاج محمد کریمخان کرمانی ، هدف اصلی نویسنده مدرس صرف و نحو عربی بوده که ضمنا صرف و نحو فارسی را هم نوشته است ، کتاب در سال ١٢٧٥ هـ ق ، یعنی یازده سال بعد از کتاب ایروانی تالیف شده است •

٣ــ تنبیه الصبیان : کتاب مختصری است که مولف آن در زمان ناصر الدین شاه قاجار (١٢٦٤ - ١٣١٤م/ ١٨٤٨ - ١٩٠٦ م) می زیسته و نام وی محمد حسین بن مسعود بن عبد الرحیم انصاری است ، نامبرده در سال ١٢٩٨ هـ مدتی در طرابزون اقامت داشته و شغل وی کارپرداز دولت بوده و چون میخواسته زبان فرانسه بیاموزد ، احساس نیاز به تدوین قواعد زبان فارسی کرده و لذا کتاب فوق را تالیف نموده است • از قرن سیزدهم در ایران فقط سه کتاب فوق را سراغ داریم (1) در اواخر قرن سیزدهم و اوائل چهاردهم هـ نیز کتاب مهم در دستور زبان فارسی توسط یك ایرانی تالیف شده که به نامهای ذیل می باشد •

١ــ دستور سخن

٢ــ دبستان فارسی

مولف آن میرزا حبیب اصفهانی است که سالها در مدارس استانبول معلم زبان فارسی بوده است ، کتاب دبستان پارسی را در سال ١٣٠٨ هـ ق برابر ١٨٩٠ میلادی در استانبول به چاپ رسانده است در مقدمه کتاب می نویسد :

---

(1)ــ ر•ك به مُقدّمه لغتنامه دهخدا ، ص ١٢٦

من بنده شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب دستور سخن و چاپ کردن آن به اهتمام بندگان جناب مستطاب اجل اکرم حسن‌علی خان امیر نظام مد ظله العالی چون دیدم که نسخه آن در کار انجام پذیرفتن است و به نظر پاره ئی نسخه آن‌قدری مطول می‌نماید، خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را باهمان زبان‌در کتابچه‌ئی سازم که پارسی‌زبانان عموما از آن بهره اندوزند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند، در عبارت قدری از نسخه پیش مختصر ولی در معنی بسیار مکمل‌تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین ساله تعلیم خود را مسمی به اسم "دبستان پارسی" گردانیدم.

همانطور که گذشت میرزا حبیب، اصفهانی، در مقدمه دبستان پارسی، اسم دیگر تالیف خود را که به نام دستور سخن هست ذکر می‌کند.
استاد جلال همائی به استناد همان مطلب مقدمه ذکر می‌کند:

نخستین کسی که کلمه دستور را برای نام کتاب قواعد زبان فارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته وازدائره ترجمه وتقلید عرب قدم بیرون نهاده وبالجمله برای زبان فارسی مستقلا تا آنجا که می‌توانسته اصول و قواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است "(۱)

اما با مطالعه کتابهای دستورکه در شبه قاره هند و پاکستان نوشته شده مشخص می‌شود که نخستین کسی که دستور فارسی را به صورت مستقل نوشته حدود دو قرن قبل از میرزا حبیب اصفهانی در ملتان زیسته و نام وی عبدالصمد زنده طاهر ملتانی، صاحب کتاب "اصول فارسی" است، و در طول دویست

---

(۱)- همان، ص ۱۲۷

سال چندین کتاب دستور فارسی نوشته شده است که ما در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد ، ولی نخستین کسی که واژه دستور را در کتاب خویش آورده است ، سنجر قزوینی است که کتاب وی نیز دستور سخن نام دارد و در سال ١٢٩٦ هـ ق برابر ١٨٧٩ م چاپ شده است[1] .

جهت مزید اطلاع فهرست کلیه کتابها و رسائل دستور نوشته شده در این منطقه را که در فهارس مختلف بویژه فهرست مشترک و فهرستواره آمده است به ترتیب حروف تهجی درج می‌کنیم[1] .

---

(١): ر. ك به فصل پایانی این کتاب آغاز و ارتقاء بخش نامهای دستورها .

(٢) : این فهرست شامل تمام کتابهائی است در موضوع دستور فارسی، که به نظر اینجانب رسیده است، ممکن است دستورهای دیگری هم باشد، که از آن مطلع نشدیم ، و شامل تمام دستورها است که تا زمان معاصر در شبه قاره تالیف گردیده ، برخی از آنان رساله هائی کوچك فقط چند ورقه ئی است که آنها را نیز شامل کرده ایم .

١ـ آ ، ب ، نامه [١]

مولف : ناشناس

٢ـ آرسی پارسی [٢]

تالیف : رفعت ، محمد عباس

٣ـ آغاز فارسی [٣]

تالیف : مولوی عبدالحکیم ، رساله ئی درباره فعل فارسی

٤ـ آمد نامه [٤]

تالیف : بیجاپوری لکهنوی ، خرم شاه عاشق الله

تا سال ١١٣٧ هـ ق زنده بوده است ، رساله ئی درباره
روش علی صرف زبان[٤] تالیف شده در قرن دوازدهم هجری .

٥ـ آمدنامه [٥]

خیرآبادی ، محمد فضل امام محمدارشد ، متوفی به سال ١٢٤٣/
١٨٢٨م (رساله تی درباره صرف) ، تالیف شده در قرن سیزدهم هجری .

---

(١) -: مشترک ج ١٣ ، ص ٢٥١١

(٢) -: حمیدیه ، ص ١٩٢

(٣) -: مشارج /١ ص ٧٨

(٤) -: مشترک ج /٣ ص ٢٠٤٧

(٥) -: علمای هند ١٦٢ و ٢٥٧ ، تذکره مصنفین ١٩٠

**٦ـ آمد نامه** (1)

تاليف : محمد مخدوم , نگارنده جامع العلوم , رساله ئی در صرف زبان فارسی •

**٧ـ آمد نامه** (2)

تاليف حيات علی صاحب دهلوی , نگارنده " هدايه الاتراك " رساله ای دربحث اثبات فعل ماضی •

**٨ـ آمد نامه** (3)

تاليف فضل الله خان دهلوی , در قرن ١١ـ ١٢ هـ است , رساله ای در صرف تركی به فارسی •

**٩ـ آمد نامه** (4)

تاليف محمد حسين شيرازی , رساله ای درباره صرف •

**١٠ـ آمد نامه** (5)

تاليف ميان عزيز الله جيو , رساله ای درباره صرف •

**١١ـ آمد نامه** (6)

تاليف علاء الدين حافظ بن بهاول دين , ( ن ١٢ ق )•

---

(1) - : فهرست چاپی ص ٣٢٩

(2) - : ذريعه , ج/ ١٧ , ص ١٨٥ , عباسی , ج /١ , ص ٢٥٨

(3) - : ر . ك به فهرستواره

(4) - : مشترك , ج/ ١٣ , ص ٢٥١١

(5) - : حميديه , ص ١٩٢

(6) - : مشترك , ج/ ١٣ , ٢٤٧٢

١٢ـ آمده نامه (١)

تاليف فتح محمـــد ٠

١٣ـ آمد نامه (٢)

تاليف كيول رام بن تيج سنگه، رساله اى با ترجمه اردو ٠

١٤ـ آمد نامه (٣)

تاليف محمد مصطفى خان ٠

١٥ـ آمد نامه (٤)

تاليف عبد الحكيم ملتانى، تاليف شده در قرن سيزدهم هجرى ٠

١٦ـ آمد نامه (٥)

تاليف غلام حيدر ملتانى ٠

١٧ـ آمد نامه (٦)

تاليف هدايت الله ٠

---

(١) -: مشترك، ج/ ١٣، ص ٢٥٠٣، ، همدرد، ص ٩٠

(٢) -: مشترك، ج/ ١٣، ص ٢٤٨٧، شيرانى، ج/ ٣، ص ٦٠٢

(٣) -: ر٠ ك به فهرستواره

(٤) -: مشترك، ج/ ١٣، ص ١٥٠٧، نوشاهى، موزه، ص ٣٥٣

(٥) -: ر٠ ك به فهرستواره

(٦) -: مشترك، ج/ ١٣، ص ٢٥١٢

۱۸_آمد نامه (۱)

مولف ناشناس، در قرن سیزدهم هجری تالیف شد.

۱۹_آمد نامه (۲)

مولف ناشناس.

۲۰_آمدن نامه (۳)

مولف ناشناس، رساله ای درباره صرف کبیر و صرف صغیر زبان فارسی.

۲۱_آمدن نامه (٤)

مولف ناشناس، درباره صرف زبان فارسی با ترجمه اردو.

۲۲_آمد نامه (٥)

مولف ناشناس، رساله ای درباره صرف زبان فارسی با ترجمه پنجابی.

۲۳_آمد نامه (٦)

مولف ناشناس، درباره صرف زبان فارسی با ترجمه ترکی.

---

(۱) -: مشترک، ج/۱۳، ص ۲٤۸۸

(۲) -: مشترک، ج/۱۳، ص ۲۵۱۲، آصفیه، ج/۲، ص ۸۹٦

(۳) -: فهرست چاپی، ص ۲۳۰

(٤) -: مشترک، ج/۱۳، ص ۲۵۱۵، پاکستان و هند، ج/٥، ص ۵۸۷

(٥) -: مشترک، ج/۱۳، ص ۲۵۱٦

(٦) -: مشترک، ج/۱۳، ص ۲٦۱٦

۲٤ـ آمد نامه [1]

مولف ناشناس، رساله ای درباره صرف زبان فارسی به زبان ملتانی •

۲۵ـ آمد نامه بدیع [2]

مولف ناشناس،

۲٦ـ آمد نامه بدیع [3]

تالیف سکهرام داس بن نیلکنته ، در قرن ۱۳ هجری تالیف گردیــــده درباره دستور زبان فارسی با گواه از سروده ها •

۲۷ـ آمدن‌سی لغظی [4]

مولف ناشناس، رساله ای درباره دستور زبان فارسی با ترجمه اردو •

۲۸ـ ابتدایی قواعد فارسی [5]

تالیف سید محمد ،

۲۹ـ ابطال ضرورت [6]

تالیف تیک چند ، بهار دهلوی ، متوفی بسال ۱۱۸۰/۱۷٦۸م ، رساله ای درباره دستور و واژه نامه زبان فارسی در قرن ۱۲ هجری تالیف شد •

---

(۱) -: فهرست چاپی ، ص۳۲۹

(۲) -: ایوانف، ص ۳۸۹

(۳) -: هندون کا حصه ، ص ۱۲۲

(٤) -: فهرست چاپی ، ص ۳۳۰

(۵) -: ر.ک ۲۸ ؛ فهرست نوادری

(٦) :مشترک ، ج/۱۳ ، ص ۲٤٦۹

۳۰ـ احسن القواعد (۱)

تالیف محمد نجف علی‌خان ، مراد آبادی تا قرن سیزدهم هجری زنده بوده است ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی به اردو •

۳۱ـ اشرف القوانین (۲)

تالیف عبدالفتاح ، گلشن آباد مرعو به : سید اشرف علی ، در قرن ۱۲ — ۱٤ هـ ق زنده بوده است ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۳۲ـ اصول برخاسته (۳)

تالیف عبدالحق ، دهلوی رساله ای درباره دستور زبان فارسی نظم و نثر •

۳۳ـ اصول عجیبه (٤)

تالیف محمد جمال الدین خان صاحب قرن سیزدهم هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی به اردو •

۳٤ـ اصول فارسی ملتانی (٥)

تالیف عبدالصمد طاهر ملتانی ، قرن ۱۲ هـ ق رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

---

(۱) -: فهرست چاپی ، ص ۳۳۱
(۲) -: مشترك ، ج ٤/ ، ص ۲٤۱۷
(۳) -: اندیا آفیس چاپی ، ج ٤/ ، ص ٥٤۹
(٤) -: فهرست چاپی ، ص ۳۳۲
(٥) -: مشترك ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤٦۱

۳۵ــ اضافت : رساله اضافت (١)

تالیف منشی سید مظفر علی خان ، امیر بن مدد علی متوفی قرن سیزدهم هجری •

۳٦ــ الفاظ املا (٢)

مولف ناشناس در قرن سیزدهم ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۳۷ــ الفبای فارسی (٣)

تالیف محمد عبد الحکیم •

۳۸ــ الفبای ناصری (٤)

تالیف ناصر علی بن حیدر علی ، غیاپ پوری •

۳۹ــ الف کثرت (٥)

مولف ناشناس ، رساله ای درباره قواعد زبان فارسی ، منظوم •

٤٠ــ امتیاز الکلمات (٦)

تالیف رحیم خان بن مبارز خان در قرن سده سیزدهم ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی و اصطلاحات •

٤١ــ انتخاب فارسی جدید (٧)

تالیف قدرت الله بیگ ، رساله ای درباره دستور گفتگوی زبان •

(١) -: مشترک ، ج/١٣ ، ص ٢٥٠٦ ، استوری گرامر ، ص ١٢٨
(٢) -: ایوانف ، ص ٣٨٩
(٣) -: پاکستان و هند ، ج/٥ ، ص٥٨٨
(٤) -: استوری ، گرامر ، ص ١٣٩
(٥) -: مشترک ، ج/١٣ ، ص ٢٥١٧
(٦) -: مشترک ، ج/١٣ ، ص ٢٤٨٣
(٧) -: مشار ، ج/١ ، ص٥١٥

## ۴۲ـ ایضاح المعانی (۱)

تالیف عبدالکریم خان ، در قرن سیزدهم هجری زنده بوده است ، رساله ای درباره درست نویسی کلمات املا .

## ۴۳ـ باغ افکار (۲)

تالیف آبرو ، سید اصغر علی تونك ، در آغاز قرن چهارده هجری رساله ای درباره دستور زبان فارسی ، چهار چمن .

## ۴۴ـ بحث میزان افعال (۳)

مولف ناشناس رساله ای درباره فعل‌های فارسی .

## ۴۵ـ بحر العبارت (۴)

تالیف واحد علی ، رساله ای دربارهٔ مصرع یکم کریمای سعدی .

## ۴۶ـ بحر الفوائد (۵)

تالیف اعظم ، منور علی ، در قرن سیزدهم هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

---

(۱) - : داکا ، ج/۱ ص ۱۷۷

(۲) - : مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲۵۰۹

(۳) - : ایوانف ، ج/۴ ، ص ۸۹۵

(۴) - : اندیا آفس چاپی ، ص ۲۸۵

(۵) - : مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲۴۸۴

۴۷ــ بدای فارسی (۱)

تالیف حافظ علاء الدین بن بهاء الدین فتح پوری ، • قرن دوازدهم هجری رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۴۸ــ پارسی نامه (۲)

تالیف کرتارام ، رساله ای درباره آموزش زبان فارسی •

۴۹ــ پرشین منشی ، (۳)

تالیف اف گلیدون ، رساله دارای چند بخش ، بخش یکم درباره دستور زبان فارسی است در قرن ۱۲ هـ ق تالیف گردیده است •

۵۰ــ پنج آهنگ (۴)

تالیف غالب دهلوی •

۵۱ــ تاج القواعد (۵)

تالیف تاج الدین محمد بهجت ، درسده سیزدهم ، رساله ای درباره صرف و نحو فارسی •

---

(۱) - : مشترک ، ج/۱۳ ، ص ۲۴۶۷
(۲) - : مشار ، ج/۱ ص ۸۹۵
(۳) -- : فهرست چاپی ، ص ۵۶۰
(۴) — : مشترک ، ج/۵ ، ص ۶۰۷
(۵) - : مشترک ، ج/۳ ، ص ۲۰۴۹

۵۲ـ تبصره الاطفال (۱)

تالیف اختر، عبدالحق نصیرآبادی، رساله ای برای آموزش فارسی گفتگویی.

۵۳ـ تحصیل فارسی (۲)

تالیف فاضل دهلوی.

۵٤ـ تحفه العجم (۳)

تالیف سید حسین شاه بن عربشاه، در سده ۱۲، رساله ای درباره زبان فارسی و بلاغت.

۵۵ـ تحفه المصادر (٤)

تالیف ناشناس، رساله ای درباره مصدرها و فعل های فارسی.

۵٦ـ تحفه الهند (۵)

تالیف میرزا خان.

۵۷ـ تحقیقات الاصطلاحات (٦)

تالیف امیر بلگرامی، امیر حیدر بن میر نور حسین، در قرن ۱۲ هـ ق.

---

۱) - : ثلاثه، ۱۵

۲) - : ر. ك به فهرستواره

۳) - : مشترك، ج/ ۱۳، ص ۲٤۳٦

٤) - : استوری گرامی، ص ۱٤٤

۵) - : ر. ك به فهرستواره.

٦) : ثلاثه، ص ۵۱، مشترك، ج/ ۱۳

۵۸ـ تحقیق القوانین (۱)

تالیف حیران کربوال ، حاجی محمد محیی الدین بن محمد (قرن سیزدهم ه‍.ق .) رساله ای درباره دستور زبان فارسی ، در ۲ تقریر .

۵۹ـ تذکره خوشنویسان (۲)

تالیف آنند رام مخلص متوفی در قرن دوازدهم هجری .

۶۰ـ ترتیب القواعد (۳)

تالیف صادق علی المخاطب به فضل علی ، قرن سیزدهم هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

۶۱ـ ترجمان پارس (٤)

تالیف عبدالروف . رساله ای درباره صرف و نحو فارسی .

۶۲ـ ترجمان فارسی (۵) ، یعنی فارسی بول چال

تالیف عبدالله بسمل .

---

(۱) -: مشترك ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤۹٦، استوری گرامر ، ص ۱۳٦

(۲) -: شفیع ، ص ۱۰۷

(۳) - : آصفیه ، ج ۲/ ، ص ۸۹٦

(٤) - : لاهور پبلك لائبریری ، ص ۱۲

(۵) - : لاهور پبلك لائبریری ، ص ۱۲

٦٣ـ تشریح الحروف (١)

تالیف حفظ الله ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی و گذارش حروف

٦٤ـ تشریح الحروف (٢)

تالیف سید عبدالفتاح ، گلشن آبادی در قرن ١٣ـ ١٤ هجری زنده بوده است .

٦٥ـ تشریح الحروف (٣)

تالیف ناشناس ، منظوم .

٦٦ـ تشریح الحروف (٤)

مولف ناشناس .

٦٧ـ تشریح الحروف (٥)

مولف ناشناس ، منظوم .

---

(١) -: مشترک ، ج/٤ ، ص ٢٤١٧
(٢) -: مشترک ، ج/٤ ، ص ٢٤١٧
(٣) -: مشار ، ج/١ ، ص ١٢٤٩ ، مشترک ، ج/١٢ ، ص ٢٥١٨
(٤) -: مشترک ، ج/١٢ ، ص ٢٥١٨
(٥) -: آصفیه ، ج/١ ، ص ١٢٠

## ٦٨ـ تشریح نادر [1]

تالیف میر حسین دوست حسیلی , در قرن ١٢ هـ ق زنده بوده است رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

## ٦٩ـ تعریف عربی و فارسی [2]

تالیف خیر الدین محمد

## ٧٠ـ تعریفات دهلوی [3]

تالیف سده رای ,     آغاز قرن سیزدهم , رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

## ٧١ـ تعلیم اشرف [4]

تالیف محمد اشرف خان , رساله ای برای آموزش زبان فارسی •

## ٧٢ـ تعلیم الحروف [5]

تالیف وجیه الدین احمد •

## ٧٣ـ تعلیم الصبیان [6]

تالیف بشیر الدین , رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

---

(١) - : تذکره نویسی , ص ٣١٧

(٢) - : مشترك , ج ١/ , ص ٨٣٥

(٣) - : مشترك , ج ١٣/, ص ٢٤٧٧

(٤) - : ثلاثه , ص ٢٢

(٥) - : مشار , ج ١/, ص ١٣٧١

(٦) - : مشار , ج ١/, ص ١٣٧١

۷۴ـ تعلیم الصبیان [۱]

تالیف ماد هورام ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

۷۵ـ تعلیم الصبیان [۲]

تالیف ناشناس ، رساله ای برای آموزش زبان فارسی .

۷۶ـ تعلیم نامه کوهاتی [۳]

تالیف غلام علی‌شاه ، در قرن سیزدهم هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

۷۷ـ تکمله وهابی [٤]

تالیف غلام احمد صدیقی در سده ۱۲ هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

۷۸ـ تنقیح المصادر [٥]

مولف ناشناس ، رساله ای درباره دستور زبان ، در سده ۱۳ هـ ق .

---

(۱) -: مشار ، ج/۱ ص ۱۳۷۹

(۲) -: مشار ، ج/٤ ، ص ٤٥٥٤

(۳) -: مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲۵۰۳

(٤) -: استوری گرامر ، ص ۱۲۷

(٥) -: مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲٤۹۸

### ۷۹ـ جامع الفواید (۱)

تالیف نوازش علی‌خان شیدا, هندی, رساله ای درباره دستور زبان فارسی, در سده دوازدهم هجری •

### ۸۰ ـ جامع الفواید (۲)

مولف ناشناس • رساله ای درباره دستور زبان •

### ۸۱ ـ جامع القواعد (۳)

تالیف فایر قلعه داری, نجم‌الدین بن‌احمد متوفی به سال ۱۳۳۲ هـ رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

### ۸۲ ـ جامع القواعد (٤)

تالیف محمد قلی‌خان محب, رساله ای درباره دستور زبان فارسی در ٦ مقاله, در قرن ۱۲ هجری•

---

۱) -: آصفیه, ج/ ۲, ص ۸٦٦
۲) -: آصفیه, ج/ ۲, ص ۱٦٦۲
۳) -: مشترك, ج/ ۱۳, ص ۱۵۰۹
٤) -: استوری گرامر, ص ۱۲٦

۸۳ ــ جامع القوانین (۱)

تالیف ناشناس ، رساله ای درباره دستور زبان •

۸٤ ــ جامع المصادر (۲)

تالیف ناشناس •

۸۵ ــ جامع النصایح (۳)

تالیف پسروری ، احمد بن شمس الدین متوفی در سده سیزدهم هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۸٦ ــ جدید فارسی گرامر (٤)

تالیف محمد نذیر رانجها ، معاصر ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی در زبان اردو •

۸۷ ــ جدید قواعد فارسی (۵)

تالیف عبد المنان بیدل •

۸۸ ــ جواهر الترکیب فارسی (٦)

تالیف نذر محمد سیال •

---

(۱) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٦۵۹
(۲) - : ر • ك به فهرستواره
(۳) - : مشترک ، ص ۲۵۰۵
(٤) - : مجله نور اسلام ، اوت ، ۱۹۹۰
(۵) - : ر • ك به فهرستواره
(٦) - : ر • ك به همان

۸۹- جواهر الحروف (۱)

تالیف تیك چند بهار دهلوی متوفی در قرن دوازدهم هجری رساله ای درباره حروف در دستور زبان فارسی •

۹۰- جواهر خانه پارس (۲)

تالیف عبدالقادر همراز ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی ، عروض •

۹۱- جواهر العلوم (۳)

تالیف خواجه قاسم علی خان ، رساله ای درباره دستور زبان ، بدیع و عروض •

۹۲- جواهر المصادر (٤)

تالیف محمد مهدی •

۹۳- جواهر الترکیب (٥)

تالیف شیوارام جهان پوری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی به نظم، سرود در سده ۱۳ هجری •

---

(۱)-: ر • ك به فهرستوا ره
(۲)-: مشترك ، ج ۱۳/ ، ص ۲۵۱۸
(۳)-: استوری گرامر ، ص ۱۲۵
(٤)-: اندیا آفس چاپی ، ص ۲۳٤
(٥)-: مشترك ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤۸۹

۹۴- جوهر التركيب (۱)

تاليف شيوارام , ن در سده ۱۳ هجری •

۹۵- جوهر التركيب فارسی (۲)

تاليف ناشناس •

۹۶- چمن فارسی (۳)

تاليف معين الدين احقر

۹۷- چار (چهار) چمن قانون (٤)

تاليف غلام محيی الدين نحيف , رساله ای درباره دستورزبان فارسی وبيان و بديع , ن در سده ۱۳ هجری •

۹۸- چار (چهار) دانش (٥)

تاليف جمال الدين , رساله ای درباره دستور زبان فارسی به اردو •

۹۹- چار ( چهار) ديوار (٦)

تاليف اشرف الدين احمد خان بهادر رساله ای برای آموزش زبان فارسی •

۱۰۰- حل تركيب كريما (۷)

تاليف سعدی , پسروری , احمد بن شمس الدين متوفی در سيزدهم هـ ق •

---

(۱) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٤۹٥

(۲) - : لاهور پبلك لائبريری , ص ۱۲

(۳) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٥۱۹

(٤) - : مشترك , ج ۳/ , ص ۲٤۹٤

(٥) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٥۱۹

(٦) - : مشار , ج ۲/ ص ۱٦۳٦

(۷) - : عباس , ج ۱/ , ص ٤۳۱

۱۰۱ ــ حل ترکیب کریمـا [۱]

تالیف سعدی شیرازی

۱۰۲ــ خزینه آدب [۲]

تالیف جلال الدین احمد جعفری •

۱۰۳ــ خلاصه القوانین [۳]

تالیف نثار محمد جان بن عبد القادر فاروقی ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۱۰۴ــ خلاصه المصادر [٤]

تالیف عبد العزیز آوری رساله ای درباره نمونه مصدر و فعل‌های فارسی •

۱۰۵ــ دانش افزا [٥]

تالیف خلیق رضوی ، سید محسن ، رساله ای درباره دستور زبان •

۱۰٦ــ دبستان دانش [٦]

تالیف ذوقی بنگال ، ابوالمکارم محمد عبد المنعم ، رساله ای برای آموزش زبان فارسی •

---

(۱) -: مشار ، ج/۲ ، ص ۱۸۰۰

(۲) -: مشار ، ج/۲ ، ص ۱۸۸٤

(۳) -: بهوپال ، حمیدیه ، ص ۱۹۳

(٤) -: مشترك ، ج/٥ ، ص ٤۳۳

(٥) -: مشار ، ج/۲ ، ص ۲۰۲۳

(٦) -: ثلاثه ، ص ۳۱

١٠٧ـ دبستان زبان (١)

تاليف جعفری زينبی ، جلال الدين احمد

١٠٨ـ دريای عقل گانگا (كنگا) (٢)

تاليف پرشاد بن دولا چند ، رساله ای درباره فعل در زبان فارسی .

١٠٩ـ دستور املا (٣)

تاليف خليق رضوی، سيد محسن .

١١٠ـ دستور پارسی آموز (٤)

تاليف عبيد الله سهروردی .

١١١ـ دستور پارسی آموز (٥)

تاليف قطب الدين احمد .

١١٢ـ دستور پهلوی (٦)

تاليف دين محمد جی هندی .

---

(١) -: مولفين ، ج/١ ، ص ٣٨١
(٢) -: ر . ك به فهرستواره
(٣) -: ذريعه ، ج/٨ ، ص ١٥١
(٤) -: مشار ، ج/٢ ، ص ٢١٢٨
(٥) -: آصفيه ، ج/١ ، ص ١٢٢
(٦) -: ذريعه ، ج/٨ ، ص ١٥١

١١٣ـ دستور زبان فارسی (١)

تالیف عبد الحق بیتاب •

١١٤ـ دستور زبان فارسی (٢)

تالیف غلام نقشبند بن علیم‌الله ، رساله درباره مصادر جالندهـــری
در سده دوازدهم هجری زنده بوده است •

١١٥ـ دستور زبان فارسی (٣)

تالیف جعفری زینبی ، جلال الدین احمد

١١٦ـ دستور زبان فارسی (٤)

تالیف رئیس جلال الدین احمد جعفر

١١٧ـ دستور زبان فارسی (٥)

تالیف صفت الله •

١١٨ـ دستور زبان فارسی (٦)

تالیف عبد الفتاح گلشن آبادی ، در سده ١٤ قرن زنده بوده است•

---

(١) - : مشار ، ج/٢، ص ٢١٣٣ (تمام اسامی دستور از فهرست عویمر است )
(٢) - : مشترك ، ج/١٣، ص ٢٥٢٠
(٣) - : مشار ، ج/٢ ، ص ٢١٣٢
(٤) - : ر • ك به فهرستواره
(٥) - : مشترك ، ج/١٣ ، ص ٢٥٢٠
(٦) - : مشترك ، ج/٤ ، ص ٢٤١٧

١١٩ـــ دستور زبان فارسی [(١)]

تالیف مشهدی احمد آبادی ، امیر علی چشتی ن درسده ١٣ هـ ق.

١٢٠ـــ دستور زبان فارسی [(٢)]

تالیف نظام الدین احمد ،قرن ١٢ هـ ق.

١٢١ـــ دستور زبان فارسی [(٣)]

تالیف سید شاه ولی‌بن ابوالقاسم المحسنی الحسیلی ، در قرن ١٢ هـ ق.

١٢٢ـــ دستور زبان فارسی [(٤)]

تالیف ناشناس .

---

(١) - - : فهرست چاپی ، ص ٣٧١
(٢) - : ریو ، ج ٢/ ، ص ٥٢١
(٣) - : مشترک ، ج ١٣/ ، ص ٢٤٦٩
(٤) - : مشترک ، ج ١٣/ ، ص ٢٥٢٠

١٢٣ــ دستور زبان فارسی (١)

مولف ناشناس •

١٢٤ــ دستور فارسی (٢)

تالیف تصدق حسین خلاق ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

١٢٥ــ دستور قدسی (٣)

تالیف عبدالواسع هانسوی ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی و عروض •

١٢٦ــ دستور مختصر زبان درسی (٤)

تالیف محمد سرفراز ظفر ، معاصر •

١٢٧ ــ دستورنامه فارسی : (٥)

تالیف : منشی محمد عبدالله الحسین الخلیل ( صدر مدرس مدرسهٔ اسلامیه )

---

(١) - : ذریعه ، ج/ ٨ ، ص ١٥٥ ، مشترک ، ج/ ١٢ ص ٢٥١٦

(٢) - : مرآت العلوم ، ج/ ٢ ، ص ١٥

(٣) - : مشترک : ذریعه ، ج/ ٩ ، ص ٢٨٤

(٤) - : دانش ، ج/ ٤ ، ص ٢٣٤

(٥) : در مطبع مجتبائی دهلی در سال ١٣١٨ چاپ شده است •

١٢٨ـ دیباچه فرهنگ جهانگیری (١)

تالیف جمال الدین حسین انجوی شیرازی در قرن ١١ هـ ق.
رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

١٢٩ـ راشد الصبیان (٢)

تالیف شیخ احمد سروده ١٣ هـ ق رساله ای درباره دستور زبان
فارسی به نظم .

١٣٠ـ رساله تحقیق رسم خط (٣)

تالیف احمد علی بن سجاعت علی

١٣١ـ رساله عبدالواسع (٤)

تالیف عبدالواسع هانسوی ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی
و عروض .

١٣٢ـ رساله عبدالواسع (٥)

تالیف هانسوی شرح آن به اردو از انعام الله .

---

(١) - : مشترك ، ج/ ١٣ ، ص ٢٤٥٩
(٢) - : مشترك ، ج/ ٧ ، ص ٨٥٨
(٣) - : استوری گرامر ، ص ١٣٧
(٤) - : استوری گرامر ، ص ١٢٤
(٥) - : استور گرامر ، ص ١٢٤

۱۳۳- رساله فارسیه (۱)

تالیف فضل اله آبادی ,         در قرن ۱۳ هـ ق , رساله ای درباره دستور کوتاه زبان فارسی •

۱۳٤- رساله مختصر القواعد (۲)

تالیف سیتارام •

۱۳۵- روح افزا (۳)

تالیف روح الامین حسینی بخارایی , رساله ای درباره دستور زبان فارسی و نامه نگاری •

۱۳٦- زبده القواعد (٤)

تالیف میر مهدی هلال • رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۱۳۷- زبده القوانین (۵)

تالیف ادوارد سل (انگلیسی)

---

(۱) -: استوری گرامر , ص ۱۲۷

(۲) -: لاهور پبلك لائبریری : ۱۲

(۳) -: مشترك , ج/۵ , ص ٤۹۹

(٤) -: مشترك , ج/۱۳ , ص ۲٤۷۸

(۵) -: مشار , ج/۲ , ص ۷۵۸

۱۳۸ــ ستیند رد پرشین گرامر و کمپوزیشن (۱)

تالیف صوفی نذر محمد سیال ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی برای مدارس •

۱۳۹ــ شجره الاضافه (۲)

تالیف سید واحد علی ، رساله ای درباره اضافه در زبان فارسی •

۱٤۰ــ شرح صفوت المصادر (۳)

تالیف ناشناس ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۱٤۱ــ شرف القوانین (٤)

تالیف شریف ، محمد صادق چشتی ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۱٤۲ــ شرح مفاتیح الدرایه فی اثبات (بیان) القوانین الدریه (٥)

(۱) - : فهرست چاپی ، ص ۳۲٤
(۲) - : اندیا آفس چاپی ، ص ۲۸۵
(۳) - : دهلی ، ذاکر حسین ، ۲ : ٤ ش ٤۱۳
(٤) - : اندیا آفس چاپی ، ص ٤۵۸
(٥) - : ر ۰ ک به فهرستواره

۱٤۳ـ شوارد النحو (۱)

تالیف شوارام شاهجهان‌پوری ، در سال ۱۲۳۵ هجری زنده بوده است ، رساله ای درباره نحو و جمله بندی زبان فارسی .

۱٤٤ـ صرف پارسی (۲)

تالیف محمد مخدوم ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

۱٤٥ـ صرف زبان فارسی (۳)

تالیف سید جلال الدین برهان‌پوری متوفی در قرن سیزدهم هجری .

۱٤٦ـ صرف زبان فارسی (٤)

مولف ناشناس .

۱٤۷ـ صرف زبان فارسی (٥)

مولف ناشناس .

---

(۱)- : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤۹۱
(۲)- : مشترک، ج ۱۳/ ، ص ۲٥۲۲
(۳)- : ر ۰ ک به فهرستواره
(٤) : مشترک ، گنج ۳ ، ص ۱٥٤
(٥)- : ر ۰ ک به فهرستواره

۱٤۸ــ صرف فارسی (۱)

تالیف پندت داتا رام برهمن کشمیری ، در سده سیزدهم هجری •

۱٤۹ــ صرف فارسی (۲)

تالیف قاسم سندی ، محمد قاسم بن محمود در سده ۱۲ هـ ق بـــه پایان رسید •

۱۵۰ــ صرف و نحو فارسی (۳)

تالیف شیو پرشاد •

۱۵۱ــ صفوة المصادر (٤)

تالیف عبدالله •

۱۵۲ــ صفوة المصادر (۵)

تالیف محمد مصطفی خان بن محمد روشن خان •

---

(۱) - : ثلاثه ، ص ٦۱

(۲) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤۷٦

(۳) - : لاهور لائبریری : ۱۲

(٤) - : فهرست چاپی ، ص ۳٤٤

(۵) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲۵۱۲

۱۵۳ــ ضوابط فارسی [1]

تالیف عبدالحق دهلوی , رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۱۵٤ــ عزیز التربیه [2]

تالیف عبدالعزیز آروی , رساله ای درباره صرف زبان فارسی با ترجمه اردو •

۱۵۵ــ عزیز الصبیان [3]

تالیف عبدالعزیز آروی , رساله ای درباره محاوره زبان فارسی •

۱۵٦ــ عزیز المصادر [4]

تالیف محمد عبدالعزیز , رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۱۵۷ــ فارسی آموز [5]

تالیف اله آبادی , محمد محیی الدین

---

۱ــ : ر•ك به: ذریعه , ج/۱۵, ص ۱۲, مشار, ج/۳ , ص ۳٤۲۲, ثلاثه , ص ٦۳

۲ــ : ر•ك •به : مشار, ص ۳

۳ــ : ر•ك به : مشترك , ج/۵ , ص ٤۳۳, مشار, ج/۳ , ص ۳۵۱۳

٤ــ : ر•ك به : ذریعه , ج/۱۵, ص ۲٦۲ , پاکستان و هند , ج/۵ , ص۵۸۸

۵ــ : ر•ك به : مشار, ج/۳ , ص ۳٦۳۸

۱۵۸ــ فارسی آموز [1]

تالیف نورانی ، ابو طارق ، رساله ای برای مدارس پاکستان .

۱۵۹ــ فارسی آموز [2]

تالیف رای سوهان لال ( هندو ) .

۱٦۰ــ فارسی آموز [3]

تالیف عبد الفتاح گلشن آبادی ، در سده ۱٤ هجری زنده بوده است .

۱٦۱ــ فارسی آموز [4]

تالیف مولوی ممتاز علی .

۱٦۲ــ فارسی بول چال [5]

تالیف هرناتهـ دی ( هندو ) متوفی در سده ۱٤ هـ ق . رساله ای درباره راهنمای گفتگوی زبان فارسی اردو .

---

(۱) - : ر.ك به : فهرست چاپی ، ص ۳٤۸ حصه یکم ، ص ۳٤۹ حصه دوم

(۲) - : ر.ك به : مشار ، ج ۳/ ، ص ۳٦۳۸

(۳) - : علمای هند ، ص ۱۲۷

(٤) - : چاپ شده

(۵) - : " "

۱۶۳ـ فارسی بول چال (۱)

تالیف محمد بشیر، محمد نذیر.

۱۶۴ـ فارسی بول چاپ فارسی نصاب (۲)

تالیف مشتاق احمد چرتهاول، در سال ۱۲۴۶ هجری.

۱۶۵ـ فارسی زبان کا آسان قاعده (۳)

تالیف مشتاق احمد چرتهاول، رساله ای درباره دستور زبان فارسی در سده ۱۳ هجری. زنده بوده است.

۱۶۶ـ فرهنگ دبستان (۴)

تالیف گورکهپوری، مولوی عبدالرحیم، پیش از سده ۱۳ هجری تالیف گردید.

۱۶۷ـ فواید مبتدی (۵)

تالیف ابراهیم بن نور محمد، رساله ای برای آموزش زبان فارسی.

---

(۱) - : چاپ شده

(۲) - : ر.ك به : فهرست چاپی، ص ۳۴۹

(۳) - : رك. به : فهرست چاپی، ص ۳۵۰

(۴) - : ر.ك.به : ر. ك .به فهرستواره،

(۵) - : ر.ك .به: مشار، ج/۳، ص ۳۷۹۶

۱٦۸ــ فیض بخش (۱)

تالیف الهی بخش مفتی , فیض آبادی , رساله‌ای درباره دستور زبان فارسی •

۱٦۹ــ قاعده روشن علی (۲)

تالیف جونپوری روشن علی •

۱۷۰ــ قانون فارسی (۳)

مولف ناشناس , منظوم •

۱۷۱ــ قند پارسی (٤)

تالیف محمد حسین آزاد , رساله ای درباره دستوروگفتگوی زبان فارسی •

۱۷۲ــ قواعد زبان فارسی (٥)

تالیف ناشناس , منظوم •

---

(۱) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٤۹۲
(۲) - : چاپ شده
(۳) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٥۲۳
(٤) - : ر•ك •به : استوری , ص ۱٤٤ , مشار, ج ۳/ , ص ۲۹٤۸
(٥) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٤٦۳

۱۷۳ـ قواعد فارسی [۱]

تالیف پندت سورج بهان ( هندو ) .

۱۷٤ـ قواعد فارسی [۲]

تالیف روشن علی جونپوری متوفی در سده ۱۳ هجری

۱۷۵ـ قواعد فارسی [۳]

تالیف قاری عبدالله ، رساله ای برای دبیرستان .

۱۷٦ـ قواعد فارسی [٤]

تالیف کامتاپرشاد ( هندو )

۱۷۷ـ قواعد فارسی [۵]

تالیف میر محمد حسین اصفهانی ، لندنی رساله ای درباره قوانین زبان فارسی .

---

(۱) - : ر.ك به : داکا ، ج/ ۱ ، ص ۲۱۳

(۲) - : ر.ك به : مشترك ، ج/ ۱ ، ص ۱۹۵ ، مشار ، ج/ ۳ ، ص ۳۹۵۳

(۳) - : ر.ك به : مشار ، ج/ ۳ ، ص ۳۹۵۳

(٤) - : ر.ك به : مشار ، ج/ ۳ ، ص ۳۹۵٤

(۵) - : ر.ك به : پاکستان و هند ، ج/ ۵ ، ص ٤۰۱ ، مشار ، ج/ ۳ ، ص ۳۹۵۱

۱۷۸ــ قواعد قاسمی (۱)

تالیف قاسمی سندی ، سید قاسم نوحی بالکندی ، درسده ۱۳ هجری تالیف گردید ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی به اردو .

۱۷۹ــ قواعد المصدرین (۲)

تالیف احمد الله بن محمد وحید قریشی ، نگاشته درســـال ۱۲٦۱ هـ ق.

۱۸۰ــ قواعد نظم (۳)

تالیف خدابخش تونسه ، صابر ، درسده ۱۲ هـ ق تالیف گردید .

۱۸۱ــ قواعد وضوابط زبان فارسی (٤)

تالیف تتوی ، سندی عبدالرشید خان .

۱۸۲ــ قوانین دستگیری (۵)

تالیف غلام دستگیر حیدرآبادی . درسده ۱۳ هـ ق ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی و بلاغت و منطق و دائره المعارف .

---

(۱) - : ر.ك به : مشترك ، ج/۱۳، ص ۲٤۹۲

(۲) - : ر.ك به : فهرستواره

(۳) - : مشترك ، ج/۱۳، ص ۲٤۷۵

(٤) - : ر.ك به : مشاره ج/۳ ، ص ۳۹۵۵

(۵) - : ر.ك به : فهرست چاپی ، ص ۳۵۲ ، پاکستان و هند ، ج/۵ ، ص ٤۰۱

۱۸۳ـ قوانین فارسی (۱)

تالیف نوده رای در سده ۱۲ هـ ق نگاشته شد •

۱۸٤ـ قوانین فارسی قوانین زبان فارسی (۲)

تالیف سید تراب علی آرزو

۱۸٥ـ قوانین فارسی (۳)

مولف ناشناس •

۱۸٦ـ قول مکشوف در عدد معروف (٤)

تالیف تاج محمد بن عثمـــان

۱۸۷ـ کثیر الفواید (٥)

تالیف نارنوالی , سلام الله بن محمد مقیم , در سده ۱۲ هجری ,
رساله ای درباره صرف زبان فارسی •

---

(۱) - : گنج , ج/۲ , ص ۱۱۷۷
(۲) - : مشترك , ج/۱۳ , ص ۲٥٦٦
(۳) - : ایوانف , ج/۲ , ص ۸۹٥
(٤) - : چاپ شده
(٥) - : مشترك , ج/۱۳, ص ۲٤٦۷

۱۸۸ـ کلید دانش فارسی (۱)

تالیف عبد الفتاح گلشن آبادی در سده ۱٤ هجری زنده بوده است.

۱۸۹ـ کلید دانش هندی (۲)

تالیف عبد الفتاح گلشن آبادی در سده ۱٤ هجری زنده بوده است.

۱۹۰ـ کنز الفواید (۳)

تالیف ظهور علی سرهندی، در سده ۱۳ هجری، رساله ای درباره دستور و صرف زبان فارسی به هندی.

۱۹۱ـ کنز المبتدی (٤)

تالیف غلام حیدر ملتانی رساله ای درباره دستور زبان فارسی با ترجمه هندی و اردو.

---

(۱): تذکرهٔ علمای هند، ص ۱۲٦
(۲) -: ر.ك به: مشترك، ج/٤، ص ۲٤۱۷، علمای هند، ص ۱۲٦
(۳) -: مشترك، ج/۱۳، ص ۲٥۰۱
(٤): ر.ك به: مشار، ج/٤، ص ٤۱٥۲

۱۹۲ـ گلبن اکبر (۱)

تالیف محمد عثمان قیس رامپوری ، مصطفی آبادی ، ن در سده ۱۲ هجری •

۱۹۳ـ گلدسته عجم (۲)

تالیف مجیب الله خان رساله ای درباره صرف و نحو زبان

۱۹۴ـ گلدسته قوانین (۳)

تالیف غلام قادر قادری در سده ۱۱ هـ ق تالیف گردید رساله ای درباره دستور نامه نگاری دستور زبان و صنایع و بدایع و قافیه و عروض نیز دارد •

۱۹۵ـ گلزار دانش (٤)

تالیف نوازش خان ن پیش از سده ۱۲ هجری •

۱۹٦ـ گلزار دبستان کامل (٥)

مولف ناشناس ، رساله ای درباره برنامه درسی در دو قسمت : دستور زبان فارسی به اردو •

---

(۱) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٥۰۱
(۲) : ر•ك به : لاهور پبلك لائبريری ، ص ۱۲
(۳) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤٦۱ ، گنج ، ج ۳/ ، ص ۱۱۹٦
(٤) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٤٦۸
(٥) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲٥۲٦

۱۹۷ـ گلشن صبیان (۱)

تالیف سید تفضل حسین ، رساله ای برای آموزش زبان فارسی .

۱۹۸ـ لطائف کوائف (۲)

تالیف کشن جستین بوس ( هندو ) رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

۱۹۹ـ شمـــر (۳)

تالیف سراج الدین علی‌خان آرزو ، متوفی در سده ۱۲ هـ ق رساله ای درباره اصول واژه شناسی و دستور زبان فارسی .

۲۰۰ـ مجمع الفواید (٤)

تالیف جمال علی ، در سده ۱۳ هجری ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی برای تعلیم

۲۰۱ـ مجمع الفواید (۵)

تالیف محمد فایق لکهنوی ، رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

---

(۱) - : ر.ك به : ثلاثه ، ص ٩٦

(۲) - : مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲۵۲۷

(۳) - : استوری گرامر ، ص ۱۲٤

(٤) - : ر.ك به : مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲٤۷۸

(۵) - : ر.ك به : مشاره ج/٤ ، ص ٤۵۳۸ ، مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲٤۸٤

۲۰۲ــ مجمع القوانین (۱)

تالیف امیر اسد الله در سده ۱۲ نگاشته شد رساله ای درباره دستور زبان فارسی در قانون •

۲۰۳ــ مجموعه سلیس فارسی (۲)

تالیف ادوارد سیل (انگلیسی) کتاب درسی برای آموزش •

۲۰٤ــ محاورات فارسی (۳)

تالیف ادوارد سیل (انگلیسی) با ترجمه هندی و اردو •

۲۰٥ــ محاورات فارسی جدید و قدیم (٤)

تالیف ثاقب دهلوی خراسان , شهاب الدین •

۲۰٦ــ مختصر الاشتقاق (٥)

تالیف احمد علی, در سده ۱۳ هجری تالیف گردید •

---

(۱) - : گنج , ج/۳ , ص ۱۱۳٥
(۲) - : ر٠ك به : مشار, ج/٤ , ص ٤٥۷۸
(۳) - : ر٠ك به : اندیا آفیس چاپی , ص ۳٥٥٠
(٤) - : ر٠ك به : مشار, ج/٤ , ص ٤٦۱٦
(٥) - : ثلاثه , ج/۳ , ص ۱٤٥

**۲۰۷- مختصر قاعده فارسی** (۱)

تالیف محمد ابراهیم مورس رساله ای درباره صرف و نحو .

**۲۰۸- مختصر القواعد** (۲)

تالیف سیتارام .

**۲۰۹- مصباح الصبیان** (۳)

تالیف محمد رحیم علی خان فرخ آبادی در سده ۱۳ هجری زنده بوده است . رساله‌ای درباره دستور زبان فارسی و صنایع شعری ، عروض و قافیه .

**۲۱۰- مصباح المبتدی** (٤)

تالیف محمد رحیم علی خان فرخ آبادی در سده ۱۳ هجری زنده بوده است .

**۲۱۱- مصدر الافعال : مصادر الافعال** (٥)

تالیف سید عبد الفتاح گلشن آبادی .

---

(۱) - : ر . ك به فهرستواره

(۲) -: ر .ك به : چ لکهنو ۱۸۸۰م .

(۳) - : مشترك ، ج/۱۳ ، ص ۲٤۸۲

(٤) - :ر.ك به : استوری ، ص ۱٤٤ ، آصفیه ، ج/٤ ، ص ۳۹٦

(٥) - : ر.ك به : مشار ، ج/٤ ، ص ٤۷۷۹

## ۲۱۲ــ مصدر الفیوض (۱)

تالیف شایق بریلوی ، نذیر الدین حسن قریشی ، در سده ۱۳ هـ
رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

## ۲۱۳ــ مصدرنامه هندی (۲)

مولف ناشناس ، رساله ای درباره فعل های فارسی و برابر آنها از
هندی •

## ۲۱٤ــ مصدرنامه اصطلاحی (۳)

تالیف سید ابوالحسن شکارپوری •

## ۲۱۵ــ معرض قواعد و منظر فواید (٤)

تالیف گوبندلال منشی ( هندو) رساله ای درباره صرف و نحو فارسی •

## ۲۱٦ــ معیار الافکار (۵)

تالیف سراج الدین علی خان آرزو ، رساله ای درباره دستور صرف
و نحو زبان فارسی •

---

(۱) - : ر•ك به : ذریعه ، ج/ ۲۱، ص ۱۲٦ ، مشار، ج/ ٤ ، ص ٤۷۷۹
(۲) - : ریو ، ج/ ۲ ، ص ۸۱۹
(۳) - : استوری گرامر ، ص ۵۳
(٤) - : ر•ك به : لاهور پبلك لائبریری ، ص ۱۲
(۵) - : تذکره نویسی ، ص ۳۲٤

۲۱۷ـ مفتاح التهجی [(۱)]

تالیف میدلی پوری ، دستور علی متوفی در سده ۱٤ هجـــــری
رساله ای برای آموزش زبان فارسی به کودکان •

۲۱۸ـ مفتاح فارسی [(۲)]

تالیف سلام الله نارنوالی رساله‌ای درباره دستور زبان فارس

۲۱۹ـ مفتاح الکلام [(۳)]

تالیف ابراهیم در سده ۱۲ هجری ، رساله ای درباره دستور
زبان فارسی •

۲۲۰ـ مفید الصبیان [(٤)]

تالیف محمد فقیر الدین ( فخرالدین ) در سده ۱۳ هجری•

۲۲۱ـ مفید المبتدی : فرهنگ اعظم [(٥)]

تالیف محمد اعظم مهاجر بلوکهری ، در آغاز سده ۱۳ هجری •

---

(۱) - : ثلاثه ، ص ۱۱۱
(۲) - : مشترك ، ج /۱۳ ، ص ۲٤٦۸
(۳) - : مشترك ، ج /۱۳ ، ص ۲٤٦۲
(٤) - : مشترك ، ج /۱۳ ، ص ۲٤۹۳
(٥) - : مشترك ، ج /۱۳ ، ص ۲٦۲٥

۲۲۲ـ مفید نامه [۱]

تالیف زاهد هانسوی , شاه محمد , در سده ۱۳ زنده بوده است•

۲۲۳ـ مفیض فارسی [۲]

تالیف حافظ محمد عبدالله بلگرامی , رساله ای درباره دستور زبان فارسی , ( بخش یکم)•

۲۲٤ـ موارد المصادر [۳]

تالیف سلیم ابوالنصر سید علی حسن در سده ۱۳ هجری تالیف گردید •

۲۲٥ـ میزان فارسی [٤]

مولف ناشناس •

۲۲٦ـ میزان جرس [٥]

تالیف شیخ پیر بن شیخ حبیب الله انصاری , رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

---

(۱) - : مشترك , ج ۱۳/ , ص ۲٤۸۳ (چاپ شده )

(۲) - : ر•ك به : علمای هند , ص ۱۰٤

(۳) - : ر•ك به : استوری , ص ٥٤ , تذکره نویسی , ص ٦۰۸

(٤) - : نسخه خطی در موزه بریتانیا است

(٥) - : همدرد , کراچی ص ۲٤٦

۲۲۷ـ باز نو روز (۱)

تالیف میان محمد اسحاق بهوپالی، در سده ۱۳ـ ۱٤ هجری زنده بوده است، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۲۲۸ـ ناصر الصبیان : مصادر ناصری (۲)

تالیف ناصر علی غیاث پوری، رساله ای درباره فعل‌های فارسی •

۲۲۹ـ نجم السعادت (۳)

تالیف محمد اشرف خان بنگال، رساله ای برای آموزش زبان فارسی •

۲۳۰ـ نحو فارسی (٤)

تالیف صهبیایی دهلوی، امام بخش، متوفی در سده ۱۳ هجری، رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

۲۳۱ـ نحو وحیدی (۵)

تالیف محمد عبد الروف وحید در سده ۱۳ هجری زنده بوده است • رساله ای درباره دستور زبان فارسی •

---

(۱) - : مشترك، ج/ ۱۳ ، ص ۲۵۰۸
(۲) : ر•ك •به : مشار، ج/ ۵ ، ص ۵۱۲۳ ، استوری، ص ۱۳۹
(۳) - : ر•ك •به : مشار، ج/ ۵ ، ص ۵۱۶۹
(٤) - : ر•ك •به : مشترك، ج/ ۵ ، ص ۸۵ ، ذریعه ، ج/ ۲٤ ص ۸۷
(۵) - : پاکستان و هند، ج/ ۵، ص ۵۸۷ ، ۵۸۸

## ۲۳۲ـ نسخه تعلیمیه (۱)

تالیف عبد العزیز آروی ، در سده ۱۳ هجری رساله ای درباره آموزش زبان فارسی .

## ۲۳۳ـ نوادر المصادر (۲)

تالیف تیک چند دهلوی ( هندو) متوفی در سده ۱۲ هجری رساله ای درباره دستور واژه نامه مصدر و فعل های فارسی در ۲٤ باب .

## ۲۳٤ ـ نونوا (۳)

تالیف میان محمد اسحاق بهوپال ، در سده ۱۳ـ۱٤ هجری زنده بوده است . رساله ای درباره دستور زبان فارسی .

## ۲۳۵ـ نهج الادب (٤)

تالیف جغتائی ، رامپوری ، محمد نجم‌الدین خان در سده ۱۲ـ۱٤ ه ق زنده بوده است. رساله ای درباره دستور زبان فارسی به تفصیل .

## ۲۳٦ـ هدایت الصبیان (۵)

تالیف سید تفضل حسین .

---

(۱)- : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲۵۰۳

(۲) - : مشترک، ج ۱۳/ ، ص ۲٤۷۱

(۳) - : مشترک، ج ۱۳/ ، ص ۲۵۰۸

(٤) - : مشترک ، ج ۱۳/ ، ص ۲۵۱۰ ، نسخه چاپی در گنج بخش است .

(۵) - : ر.ك به : ثلاثه ، ص ۱۸۹، مشار، ج ۵/ ، ص ۵٤٦۰

۲۳۷ــ هفت قلزوم (۱)

تالیف قبول محمد ، حیدر خان شاه زمان پادشاه اوده ،
رساله ای درباره دستور زبان فارسی و واژه نامه •

۲۳۸ــ هفت گل (۲)

تالیف منشی کامتا پرشاد ( هندو) ن در سده ۱۲ هجری
رساله ای درباره دستور واژه نامه نظم •

۲۳۹ــ یمن اظفری (۳)

تالیف عبدالعلیم نصرالله ، رساله درباره صرف و نحو
فارسی •

---

(۱) ـ ر•ك به : فرهنگ نویسی ، ص ۲۱۷ ، مشار، ج/۵، ص ۵۵۰۰

(۲) ـ : ر•ك به : هندوون کا حصه ، ص ۲۲۳

(۳) ـ : لاهور پبلك لائبریری : ۱۲

معرفی مهمترین کتابهای تالیف‌شده درادوار تاریخی «قرن به قرن

کتابها ورسائل دستور زبان فارسی‌که به زبانهای فارسی واردونوشته‌شده‌»
درچهار فصل دربارهٔ آن توضیح خواهیم داد کُلاً به ترتیب ذیل‌خواهد بود :

اوّل : معرفی‌کهن‌ترین دستور فارسی که در هند وپاکستان نوشته شده تا
پایان قرن دوازدهم •

این معرفی به ترتیب تاریخی درج می‌گردد که شامل توضیحی درباره ۱۲ جلد
کتاب نوشته شده از ۱۰۳۲ هـ تا پایان قرن دوازدهم می‌باشد •

۱ـ دیباچه فرهنگ جهانگیری ـ نوشته : عضدالدوله جمال الدین حسین
انجوی شیرازی •

فرهنگ جهانگیری و دیباچه آن در ۸ ـ ۱۰۱۷ هـ برابر ۱۶۰۹ میلادی
نوشته شده و مولف در ۱۰۳۲ هـ و ۱۶۲۳ م تغییراتی درآن داده و نسخه
نوینی ساخته است •

۲ـ اصول فارسی ـ نوشته : عبدالصمد ملتانی

این کتاب در سال ۱۱۱۱ هـ نگاشته شده و در مورد آن در فصل ششم مفصلاً
بحث خواهیم کرد •

۳ـ رساله عبدالواسع نوشته : عبدالواسع هانسوی حسینی متخلص به "خالص"
رساله وی به نام دستور العمل قواعد زبان فارسی نامیده شده است •

٤ـ کثیر الفوائد ـ نوشته : سلا الله بن محمد مقیم نارنولی کتاب پیش از ۱۱۳۷

هجری برابر ۱۷۲۳ میلادی نوشته شده است •

۵ـ مفتاح فارسی ـ نوشته : نارنولی , نویسنده سابق الذکر تاریخ نگارش آن ۱۱۳۷ هـ است •

۶ـ گلزار دانش ـ نوشته : نوازش خان • در روزگار اورنگ زیب (۱۰۶۸ ــ ۱۱۱۸ هـ ق ) بوده است •

۷ـ جواهر الحروف ـ نوشته : منشی تیک چندبهار

ذکر آن در فوق گذشت این کتاب در بیان حروف فارسی است •

۸ ـ نوادر المصادر ـ نوشته • دانشمندی به نام " بهار " می باشد و در سال ۱۱۶۶ هـ / ۱۷۵۳ م نگاشته شده , در مقدمه مصدر را تعریف کرده و به شرح حاصل مصدر و مضارع پرداخته و به دنبال هر مصدر اشتقاقات آن را آورده است •

۹ـ تکمله فارسی ـ نگارش : قطب علی بریلوی در ۱۱۷۵/۱۷۶۱م نوشته شده کتاب در ۷ باب در دستور فارسی , صرف و نحو , عروض و قافیه است •

۱۰ـ جامع الفوائد ـ نوشته : نوازش علی خان متخلص به " شیدا " که پس از ۱۲۱۲ هـ / ۱۸۹۸ م زنده بوده است • کتاب در یک مقدمه پنج فایده , وسه قانون و یک خاتمه است •

۱۱ـ مجمع القوانین ـ اثر : امیر اسد الله است که ظاهرا در پایان قرن دوازدهم در شبه قاره نوشته شده است •

۱۲ـ قواعد زبان فارسی که نام دیگر آن میزان فارسی است , توسط محمد قاسم بن محمود متخلص به " قاسم " از خاندان " ساونی " می باشد وی پس از ۱۱۷۲ هـ ق

و ۱۷۵۸ م درگذشته است، کتاب ظاهرا درپایان قرن دوازدهم نگاشته گردیده و در تعریف اسم مصدر، فعل ماضی، فعل مضارع، حال، بنای مستقبل، بنای مخاطب، جمع، اسم فاعل، اسم مفعول و ... میباشد.

دوم : معرفی کتابهای دستور زبان فارسی نوشته شده در شبه قاره هند و پاکستان در قرن سیزدهم هجری.

در این باب به معرفی کتابهای چهل گانه ذیل میپردازیم.

۱ــ تعریفات ــ اثر : سده رای دهلوی که در ۱۲۰۰ هـ/۵ــ۱۷۸٦ م نوشته شده است.

۲ــ چهار گلزار ــ اثر : نثاری نثار علی دهلوی، در ۱۲۷۲ هـ نوشته شده است.

۳ــ زبده القواعد ــ نوشته : میر مهدی متخلص به هلال.

٤ــ مجمع الفوائد ــ نوشته جمال علی در ۱۲۰۲ هـ /۷ــ ۱۷۸۸م نگاشته شده است.

۵ــ قوانین زبان فارسی ــ نوشته میر محمد حسین لندنی حسینی اصفهانی متوفی سال ۱۲۰۵ هـ / ۱ــ ۱۷۹۰ م است.

٦ــ تحفه المعجم ــ نوشته حسین شاه حقیقت، فرزند عرشاه این کتاب در سال ۱۲۲۵ هـ / ۱۸۱۰م نگاشته شده.

۷ــ مصباح المهتدی ــ از حکیم محمد رحیم علی خان بن بهرمند خان فرخ آبادی در ۱۲۱۳ هـ / ۱۷۹۹م نوشته شده است.

۸ ــ نهر فصاحت ــ اثر میرزا محمد حسن قتیل لاهوری ( ۱۲۳۳ هـ /۱۸۱۸م ) در این کتاب از دستورزبان فارسی هم گفتاری آمده است.

۹ــ امتیاز الکلمات ــ اثر رحیمخان بن مبارز خان است. در ۱۲۱۹ هـ نوشته شده :

۱۰- بحر الفوائد - اثر مور علی اعظم در ۱۲۲۲ هـ / ۱۸۰۷ م نوشته شده است .

۱۱- مخزن الفوائد ، اثر محمد فایق لکهنوی ، این کتاب به نام خزینه الاصول هم خوانده شده است در سال ۱۲۲۵ هـ / ۱۸۱۰ م نوشته شده است .

۱۲- قواعد فارسی - اثر روشن علی انصاری جونپوری ، متوفی ۱۲۲۵ هـ / ۱۷۱۰م می باشد .

۱۳- جوهر الترکیب - نوشته شاهجهانپوری ، شیوا رام ، نوشته شده به سال ۱۲۳۵ هـ ق - ۱۸۲۰ م است .

۱٤- شرح جوهر الترکیب - از لطیف پوری به سال ۱۲۳٦ هـ ق / ۲۰- ۱۸۲۱م است .

۱۵- صفوه المصادر - نوشته محمد مصطفی خان به نام "آمد نامه" هم ذکر شده در سال ۱۲٦۳ هـ نگاشته گردیده است .

۱٦- قوانین دستگیری - از غلام دستگیر حیدرآبادی است و در ۱۲٦۵ هـ / ۱۸۳۹ م نوشته شده است .

۱۷- گلبدن اکبر - از محمد عثمان متخلص به قیس نوشته شده در ۱۲٦٦ هـ است .

۱۸- تعلیم نامه - از غلام علی شاه کوهاتی عثمانی در ۱۲۷۷ هـ / ۱۸٦۱م .

۱۹- نسخه تعلیمیه - از مولوی عبد العزیز آوری است که در ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۷۷م زنده بوده است .

۲۰- بهار علوم - میدول ، متخلص به "زار" در ۱۲۸۵ هـ / ۸- ۱۸٦۹ م نوشته شده است .

۲۱ــتشریح الحروف ، مولف و گرد آورنده آن : محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان می‌باشد که به صورتی منظوم قواعد فارسی را آورده است .

۲۲ــتجربه و ترکیب کریما ــ اثر : شیخ احمد بن میان شمس الدین نوشته شده در ۱۲۹۲ هـ ق.

۲۳ــدستور سخن ــ نوشته محمد تقی سنجر ، در ۱۲۹٦ هـ / ۱۸۷۹ م به انجام رسیده است .

سوّم :

معرفی رساله های مهم دستور نوشته شده در شبه قاره هند و پاکستان که تاریخ تالیف آنها دقیقا مشخص نیست ولی عموما در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری تالیف شده اند .

۱ــآمدن نامه ، فارسی ، نثر
۲ــآمد نامه
۳ــرساله در تشریح حروف مفرده
٤ــمقالاتی درباره قواعد فارسی
٥ــقانون فارسی ( منظوم ).
٦ــقواعد زبان فارسی

تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۷۲ می‌باشد .

چهارم: معرفی برخی از رساله هائی که به زبان اردو و انگلیسی در مورد قواعد و دستور زبان فارسی نوشته شده است .

۱ــبنای فارسی اثر حافظ علاء الدین بن حافظ بهاءالدین است که در سال

۱۲٦۱ هـ ق برابر ۱۸۳۵ میلادی تالیف شده است •

۲ــ مصدر فیوض : اثر نذیر الدین حسن شایق قریشی معروف به شــــایق می‌باشد که در سال ۱۲۳۰ در بریلی هندوستان تالیف شده است کتاب مبسوط و مهمی در موضوع خویش می‌باشد •

۳ــ کثره الفوائد : اثر شیخ ظهور علی ابن حکیم عنایت علی سروهی که در تاریخ ۱۲۷۵ هـ ق تالیف شده است •

٤ــ چهار دانش : اثر جمال الدین , تاریخ تالیف ندارد , اما در حدود قرن سیزدهم کتابت شده است •

۵ــ رساله‌ئی درباره الفاظ و حروف فارسی به زبان اردو و مولف آن شخص نیست •

٦ــ آمد نامه : به فارسی و اردو اثر ایزد بخش •

۷ــ آمدن نامه : چاپ شده در سال ۱۳۰٤ هـ ق •

۸ ــ "پر شین مُنشی" نوشتهٔ فرانسیس گلیدوین که درکلکته ابتدا چاپ‌شده و چاپ دوّم آن در لندن به تاریخ ۱۸۰۱ م است •

ذکر نکته بسیار مهمی در اینجا ضروری است، همانطور که در فصل گذشته اشاره شد مجمـــوع و کلّیهٔ کتابها و رسائلی که تا پایان قرن سیزدهم هـ ق در شبه قاره هند و پاکستان نوشته شده محصر به کتابهای فوق نمی‌شوند بلکه تعداد آن بسیار بیشتر از آنچه که در این فصل توضیح می‌دهیم می‌باشد تعدادی از آنها به صورت نسخه ـ هائی خطی در کتابخانه های خصوصی نگهداری می‌شود و یا برخی از آنهـــــا در فهرست ها هم آمده اما دسترسی به آنها مقدور و میسر نیست و امکان لازم فراهم نیامد، و از طرفی دیگر معرّفی همین تعداد جهت بررسی آغاز و ارتقاء دستور نویسی در شبه قاره کافی است •

## فصل دوم : معرفی کهن ترین دستور فارسی که در شبه قاره هند و پاکستان نوشته شده تا پایان قرن دوازدهم هجری .

### فرهنگ جهانگیری

۲۴ ص . ( آیین دوم از فرهنگ جهانگیری در بیان چگونگی زبان فارسی)

کاتب : احمدالدین بن سلطان علی

تاریخ کتابت : ۱۲۵۶ هـ ق .

این نسخه انتخابی است از مقدمه فرهنگ جهانگیری تالیف میر جمال ـ

---

نسخه های خطی فراوان از مقدمه فرهنگ جهانگیری وجود دارد مانند :

اسلام آباد ، گنج بخش ۲۸۳۵ نستعلیق پخته سده ۱۱-۱۲ق . آغاز مقدمه مشتمل بر دوازده آیین . آیین اول .... ۵۰ ص ( گنج ۳ ۱۰۹۶ ) .

اسلام آباد ، گنج بخش ۹۲ نستعلیق پخته سده ۱۲ ق ، . دیباچه و خاتمه است ، آغاز برابر .

اسلام آباد ، گنج بخش ۱۱۲۷۱ . نستعلیق تحریری سده ۱۲ هـ ، آغاز برابر ، ٤٤ ص .

لاهور ، دانشگاه ، آذر ۵۰۰۵/۵۲۵ . نستعلیق خوش سده ۱۲-۱۳ق . آغاز . مقدمه مشتمل بر دوازده آیین . آیین اول در بیان اطلاق اسم پارس بر ملک ایران ۱٦ ص .

کراچی ، موزه ۱-۲٦/۹۰۹-M۰۱۹۵۷ نستعلیق ، جهانیان ، (۱۲٤۷ق) ، ( گ ۱- ۲٤) . آغاز . مقدمه مشتمل بر دوازده آیین . آیین اول ... ( در فهرست موزه ۲ . ٤۰ بنام " آیین زبان فارسی " آمده (نوشاهی . ۳۷۰) .

اسلام آباد ، گنج بخش ۷۰۸۱ . نستعلیق شکسته آمیز ، احمدالدین ، پیرامون ۱۲۵٦ق . آغاز . بدان ایدك الله تعالی که کلمه مرکب بود از حروف هجا ، ٤ ص . این کتاب مورد مطالعه قرار گرفته است و معرفی فوق از این کتاب می باشد .

الدین حسین انجو.[1] ظاهراکاتب ( احمدالدین‌بن سلطان علی ) برای اینکه دستور زبان فارسی ، فرابگیرد ، آنرا برای خودش کتابت کرده‌است وابنگونه آغاز می شود :

آغاز: " بدان ایدک‌الله که کلمه مرکبی(؟) بود از حروف تهجی که‌گوینده وشنونده ازآن معانی ادراک نماید واقل کلمه دوحرفی بوده نخستین متحرک تاابتداء توان کرد دومین ساکن تا به آن وقف‌توان نمود وخاموش‌توان شد چه ابتداء کلام جز به حرف متحرک امکان نپذیرد ".

این مقدمه به قرار زیر است -

آیین ۱- در بیان اطلاق اسم پارس بر ایران زمین و مرز و بوم ایـــران ، و برتری زبان فارسی ، ۲- چگونگی زبان فارسی ، ۳- تعداد حروف تهجی فارســی ، ۴- ترتیب این کتاب ( فرهنگ جهانگیری) ، ۵- تفرقه میان حروف منشیـــان و شعـراء ، ۶- تبدیل حروف به یکدیگر ، ۷- ضمایر ، ۸- حروف زیبایی در فارســی که معنایی بر کلمه نمی افزایند ، ۹- پسوندها ، ۱۰- حروفی که در اوایل و اواخر بیفزایند و معانی تازه دریافت کنند ، ۱۱- املا ، ۱۲- عقد انامل .

تقسیمات این رساله بر اساس حروف الفبا می باشد و می‌گوید: " بدان که علمای عرب‌بنای علوم را بر بیست و هشت حروف نهاده‌اند وآنرا بر سه قسم ساخته‌اند :

قسم اول را سروری نامند ، و سروری دوحرفی است واین دوازده حـرف است : با،تا،ثا،حا،خا،را،زا ، طاء ظاء فا ، ها، یا .

قسم دوم را ملفوظی گویند وملفوظی حروفی بـود که آخرش از قسم اول نباشد واین سیزده حروف‌است : الف جیم دال ذال سین شین صاد ضاد عیـن غین قاف کاف لام .

---

(۱)- :

عضدالدوله جمال‌الدین حسین انجوی شیرازی ، فخرالدین حسن از مردم شیراز که از آنجا به هند آمده و در ۹۴-۹۹۳ و ۶/۱۵۸۵م به دربار اکبرشاه بادشاه / ۹۶۳-۱۰۱۴ق) راه یافت . و فرهنگ جهانگیری را در ۱۷ ۸/۱-۱۶۰۹م نگاشته و سپس در ۱۰۳۲/۱۶۲۳م در آن دست‌برده نسخه نوینی ساخته اســت - ر.ك به فرهنگ جهانگیری،مشهد ۱۳۵۱

قسم سیوم را مکتوبی و ملبوبی نیز خوانند، وملبوبی سه حرفی باشد که آخرش از قسم اول بود : این سه حرف است: میم و نون و واو."

پس از این تقسیمات، درباره حروف فارسی وعربی و فرق آنها گفت وگو می کند وبرای شاهد مثال از اشعار فارسی استفاده میکند ومیگوید برای "لغات پارسی که در آن از این حروف هشتگانه آمده در جلوه چهارم ازخاتمه مرقوم خواهد شد".

این رساله اینگونه پایان مییابد. انجام "شستن و شیست می شوید بشوی پیراستن و شیر است و می پیراید پذیرای آراستن و آراست می آید بیارای تم " شدند آیین ده فرهنگ میرجمال الدین حسین انجو بعون الله... من ید فقیر حقیر خادم العلما واحقر عباد گناهکار بی دست و پا احمد الدین در روز یکشنبه ......".(۱)

---

(۱) -.فرهنگ جهانگیری و دیباچه آن توسط آقای رحیم عفیفی در ۳ مجلد توسط دانشگاه مشهد ،ایران ۱۳۵۱ش/۱۹۷۲م به چاپ رسیده است.

## اصــول فــارسی[1]

مولف : عبدالصمد زنده طاهر ملتانی

تاریخ تالیف : ۱۱۱۱ هجری قمری ، برابر ۱۶۹۹ میلادی

۵۲ صفحه :

تاریخ کتابت : ندارد

کاتب : سید بودهن شاه

این کتاب به عنوان اولین کتاب مستقل که درباره دستور فارسی نوشته شده است محسوب می گردد.

دارای یک مقدمه و هشت باب، می باشد :

باب یکم : در اسامی حروف هجا.

باب دوم : ابدال.

باب سوم : وضع حروف تهجی.

باب چهارم : تعریف کلمات.

باب پنجم : فعلها و مشتقات از آنها.

باب ششم : اسم.

باب هفتم : انواع لغات.

باب هشتم : در مسائل متفرقه.

تمام متن کتاب با حواشی لازم در فصول آینده خواهد آمد و درباره آن بحث خواهیم کرد.

اضافه می نماید تنها نسخه خطی باقیمانده از این کتاب در کتابخانه گنج بخش به شماره ۲۸۳۹ نگهداری می شود.

بنابه نوشته آقای نعیم اختر مجددی پاکستانی[2] نسخه دومی هم از این کتاب در ملتان روستائی نزد شخصی به نام اسد نظامی زمانی بوده است که با مراجعات مکرر

---

(۱)و(۲) ـ ر.ك به فهرستواره و فهرست مشترك.

نامبرده اظهار داشتند که این کتاب در نزد من نیست، بهرحال هرچه تلاش شد نتیجه نداد، شاید نوشته آقای نعیم اختر اشتباهی صورت گرفته باشد. در مورد مولف نیز اطلاع چندانی در دسترس نیست، فقط در مقدمه خود را شاگرد مولوی محمد مسعود نویسنده کتاب نغزک[1] می داند.

مُولف، کتاب اصول فارسی را بر اساس منابع و مآخذی که در دست داشته است تالیف نموده، مآخذ اصلی کتاب وی، مقدمه با موخره و واژه های کتابهای لغت می باشد مانند مؤیّد الفضلا، فرهنگ رشیدی، شرفنامه ابراهیمی، تحفه السعاده اسکندری، مجمع الفرس سروری و...، او با اطلاعی که از ادبیات عرب داشته است، بر اساس صرف و نحو عربی کتاب خود را تدوین نموده و مطالبی از شروح کافیه ابن حاجب و دیگر کتب ادبیات عرب آورده است.

در جای جای اصول فارسی، شعر شعرای گرانقدر به عنوان شاهد مثال ذکر شده مانند ابیاتی از فردوسی، حافظ، سعدی، امیرخسرو دهلوی، جامی خود نیز بعضا" ابیاتی را که سروده، درج می نماید که البته از قدرت و استحکام شعری چندانی برخوردار نیست.

---

(۱) جهت اطلاع از نغزک مراجعه شود به ص ۴۲۶ همین کتاب آغاز و ارتقاء

## رساله عبدالواسع هانسوی[1]

۸۶ ص ( از ص ۱۴۷ تا ۲۳۳ ) ، خط نستعلیق ، مجدول ، همه عناوین شنگرف
از : عبدالواسع هانسوی[2]

این رساله نسخه خطی فراوان دارد ، و اینگونه آغاز می شود :

" بسم الله الرحمن الرحیم ، رب یسر وتمم با لخیر رب اغفر وارحم وانت خیرالراحمین وصل علی نبیک ورسولک محمد وآله و اصحابه اجمعین اما بعداین رساله چند ورقی است محدود مشتمل برقواعد و ضوابط کلیه زبان فارسی که فقیرسراپای تقصیر عبدالواسع هانسوی به استدعاء بعضی دوستان واشق الاخلاص صادق الاختصاص ازکتب لغت مثل فرهنگ

---

(۱) - برخی از نسخه‌های خطی رساله عبدالواسع به قرار زیر است .
لاهور ، آذر B۰۱۹/۸٤٤۳ نستعلیق ، امین الدین حیدر نکهوی ( چنین) ، با س خاطر جمعدار نبی بخش خان ، ۲۳ شعبان ۱۲۵۱ق .
لاهو
لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۳۱۹٤/۱۸۹/٤ نوشته مراد ، ٥ صفر ۱۲٦۰ ه(۱۸٤٤م) آغاز برابر ، درفهرست ها " دستور العمل فارسی " آمده ( بشیر حسین ۳۰ ٦۰۷) .

اسلام آباد ، گنج بخش ۹۹۱۱ . نستعلیق پخته ۲۷ رجب ۱۲٦۱ه . از روی نسخه چاپی مطبع مصطفایی لکهنو ، آغاز برابر ، ۷٤ص .

اسلام آباد ، همانجا ۳۲۰٤ نستعلیق شکسته آمیز پخته ، ابراهیم ولد عبدالهادی ، ۱۲٦۲ق ، ( ص ۸۳ـ ۱٤۲) ، درپایان بنام " دستور العمل فارسی" نامیده شده .
اسلام آباد ، همانجا ۵۱۳۱ ـ نستعلیق پخته ، سده ۱۳ق . آغاز برابر ، (۱٤۷ـ ۲۲٤) ( گنج ۳ـ ۱۱۲٤) . توضیح متن ازروی این نسخه خطی است .
اسلام آباد ، همانجا ۱۱۱۵۵ـ نستعلیق تحریری پخته ، سده ۱۲ق . ( آغاز در مقدمه " و انجام در باب سوم افتاده ، ۱۰۸ص .

←

جهانگیری و رشیدی و سروری و مدارالافاضل و موید الفضلا و کتب معانی وغیره مثل شروح بعضی لغات متاخرین انتخاب نموده ....."

رساله عبدالواسع هانسوی ، چون براساس یک نوع نظم منطقی وقابل درک و فهم تنظیم شده است و مولف آن تا اندازه یی برزبان فارسی آگاهی داشته ، ازهمان آغاز تصنیف مورد قبول طبقه درس خوانده خاصه فارسی زبانان واقع شده است ،وبارها چاپ شده است ونسخه‌های خطی آن نیز بسیار است . تقسیمات آن بر مقدمه ( چند مقدمه ) و سه باب و خاتمه " است و ازهمان آغاز می گوید :" چون منصب مولف درسن جمع و تالیف غیراز نقل ضوابط و قواعد ازکلام اعزه و اجلد عظام برای نفع گرفتن مبتدیان امری دیگر نیست". بنابراین هرگان اشتباهی و تحریف وتصحیف در رساله اوباشد، برعهده مآخذ و منابع مورد استفاده اوست .

۱- مقدمه : مشتمل برچند مقدمات . حروف رابه مفرده مبسوطه موضوع‌بر ۲۹ حرف است وهرحرف رااسمی است جداگانه و معین (ص ۱۴۸)

تقریبا " یک صفحه درباره حروف الفبایی بحث‌کرده است ، همانگونه که همه دستورنویسان نگاشته‌اند، حروف فارسی را هشت حرف نباشد ،چنانکه شرف الدین گوید :

هشت حرف است آن که اندرفارسی  ناید همه/تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف،و نیزحروف مخصوص فارسی نیز چهار است ، شاعر گوید :

حرف مخصوص پارسی هرچار    پ و چ ژ و گ‌ای مختار

---

اسلام آباد ،گنج بخش ۹۲۸٤ ـ نستعلیق سده ۱۲هـ و شاید روزگار نگارنده ، آغاز افتاده ٥٤ص ۱۹ س .

(۲)- عبدالواسع هانسوی حسینی از روزگار اورنگ زیب ( ۱۰٦۸ـ ۱۱۱۸ق) که ازکارهایش برمی آید که معلم بوده است . تخلص شعری او " خالص" بوده است ( ذریعه ۹ـ ۲۸٤) . برای کارهایش ر.ك. به گنج ج/۷ ص ۱۳۷ ، ۲۸٤ ونیز ر.ك به :

تذکره روز روشن ـ ۱۹٥ " خالص ... در علم فارسی مهارتی کامل داشت رساله دستور القدسی ،در صرف و نحو و بلاغت و عروض فارسی از وی بیادگار است " بایستی همین کتاب باشد و نام تحریف " دستورفارسی " باشد.

در کلام عرب به عیر بدل      نشود هیچ گاه مستعمل

۲- باب اول در بیان معنی الفاظ مشتمل بردو فصل ، فصل اول در بیان معانی مفرده مبسوطه ، درباره چگونگی تلفظ و حرکات حروف این الفاظ بحث می کند ، مانند: اگر ، ابر ، ابا ، اکا که در اصل : اگلرو بر وبا وبی "بود. فردوسی گوید :

ابر باره جنگ جویی سوار      برون رفت ازقلعه دیوسار

و همین طور درباره دیگر حروف بحث می کند و شواهد شعری می آورد. این فصل برحسب حروف الفبایی مرتب شده است از الف تا یا " و در آخر این فصل می گوید: " باید دانست اگر ما قبل یاء کسره خالص داشته باشد یاء معروف گویند ، چون : پیروبیر ، و گرنه یاء مجهول چون دیروشیر ،والله اعلم" ( ص ۱۵۲ - ۱۷۴ )

۳- فصل دربیان معانی واحکام الفاظ مرکبه، مثلا" "با" کلمه ای است که افاء معنی مصاحبت والصاق کند، مانند: "این با آن چنین گفت " در باره حروف مرکبه یا الفاظ مرکبه نیز برحسب حروف الفبایی بحث میکند چنانچه حروف در آغاز وانجام و اواسط الفاظ را بیان می کند که امروز، آنها را به پیشاوند وپساوند و میانوند و غیره مورد بحث قرار داده - اند. مثلا" "بیان کلماتی که افاده معنی خداوند کند. "مند" چون مستمند وارجمند. یعنی "گست" که غم و گله باشد. به همین ترتیب. پساوند: " کار" درخدمتکار. " ور" در تاجور وهنرور" و همانندآن ، گر، آن ، آر " مانند: خدمتکار، شیشه‌گر ، خندان ، خریدار". (ص۱۷۴-۱۸۱)

۴- باب دوم در بیان قواعد کلیه و فواید جمه. این "باب" در باره تبدیل و اشباع و تخفیف و جرح و تعدیل حروف ترتیب داده است و آن را بر چند " قاعده " تقسیم شده است. مثلا" "قاعده : هرگاه برا ول لغتی که مصدر به الف باشد ، باء زائده و میم نهی و نون نفی درآرند.

الف چون بیفکن و میفکن و بیند و خت " (ص ۱۸۲) برای هریک از این قواعد - به دست می دهد.

۵- باب سیوم دراصلاحات پارسیه وصنایع شعریه . دراین باب از عروض و بدیع وقافیه و انواع شعر و مخصوصا" "بحور نوزده‌گانه " گفت و گو می- کند و حتی راجع به صنایعی که در نثر به کاربرده می شود، نیز سخن می گوید، مانند: " کلام مقفی راکه بروزن بحری از بحور نباشد، نثر خوانند" (ص ۲۰۲) ، رباعی ، قصیده ، مثنوی ، قطعه و ... را مورد بحث قرا می دهد وبرای همه آنها شواهدشعر می آورد. مثلا" درباره "براعه الاستهلال " می گوید :

" براعه الاستهلال عبارت است از آن که متکلم در اول مثنوی یا قصیده یا غیرآن الفاظی ذکر نماید که بدان الفاظ اشارت شود، بدانچه درآن مثنوی و قصیده مذکور خواهد شد چنان که " غنیمت " در اول " نیرنگ عشق " که در میان عشق عزیز و شاهد است ،می گوید ،بیت : به نام شاهد نازک خیالان عزیز خاطر آشفته خالان " ( ص ۲۰۸)

این رساله تاصفحه ۲۲۴ ادامه دارد و ظاهرا " افتادگی دارد واینگونه پایان می یابد:

" صنعت فوقانیه" : کلامی است که هیچ حرفش نقطه پایین ندارد و مولف گوید :

قطعه : دل مؤمن که عرش رحمان است/هرکه دست آورد مسلمان است/و آنکه زوخلق منتفع نشوند/گاو وخردان که شکل انسان است .

صنعت تحتانیه : کلامی که هیچ حرف از حروفش نقطه بالا ندارد ، چنانچه ، مثنوی :

دل آرام در بردل آرامجو دویده ....... (افتادگی دارد " .

دراینجا رساله عبدالواسع‌پایان می‌پذیرد اما از آنجائی‌که دربرخی از فهارس بنام دستورالعمل(۱) نامیده شده توضیح مختصری‌درباره‌نسخهٔ دستورالعمل می آوریم:

دستورالعمل (= رساله عبدالواسع )(۲)

۸۸ ص .

مولف : عبدالواسع هانسوی

کاتب : حسن محمد وارمیان محمداسلم . تاریخ کتابت ندارد .

آغاز : بسم الله الرحمن الرحیم رب اغفروارحم وانت خیرالرحمن وصل علی بنیک ورسولک محمدوآله واصحابه اجمعین امابعداین رساله چندورقی است معدود مشتمل برقواعد و ضوابط فارسی کلیه که فقیرسراپا تقصیر عبد - الواسع هانسوی باستدعا و بعضی دوستان واثق الاخلاص .... برمقدمه مشتمل برچند مقدمات‌سه باب‌و خاتمه مرتّب ساخت.

انجام : " واگر جزء ثانی قیداول نباشد مرکب امتزاجی خوانند چنانچه درخانه وبربام تمت‌بعون الملک العلام والسلام، تمام شد نسخهٔ میمونهٔ متبرّکه، دستورالعمل فارسی، تصنیفٌ ، مِنْ مصنّف ملاعبدالواسع هانسوی دستخط فقیر حقیر سراپا تقصیرحسن محمدولدمیان محمداسلم ساکن موضع کالیواله چیمه عمله پرگنه سیالکوت‌در مسجد خودجهت میان نظام الدین صاحب ..... "

این نسخه نیز از لحاظ موضوع وابواب‌و فصل و مقدمهٔ خاتمه و ... کلیهٔ آن با نسخه شماره ۵۱۳۱ برابر است‌ولیکن از لحاظ خط شکسته وتحریر و عناوین شنگرف اندکس‌با آن فرق دارد، ضمنا " معلوم می دارد، کاتب این نسخه آن را برای خود کتابت‌کرده است .

---

(۱) - شهرانی ج/۳ ص۶۰۷ (۲)- رساله عبدالواسع ،گنج بخش‌شماره خطی ۵۰۸۷

همانطورکه ملاحظه شد سه نسخه از رساله عبدالواسع را توضیح دادیم اما درپایان باید اضافه کرد که تاریخ نگارش کتاب بدست نیامده است اما یقینا قبل از سال ۱۱۵۰هـ . ق بوده است زیرا یکی از کهن ترین نسخه خطی موجود آن مربوط به این سال است و بنابراین تاریخ تالیف رساله عبدالواسع متعلق به قبل از سال ۱۱۵۰ هـ . ق است .

رساله عبدالواسع به دلیل اهمیتی که داشته درشبه قاره چاپ شده است (۱)

---

(۱)ـ: مشخصات آن به قرار زیر است :

چاپ کانپور ، ، مطبع منشی نول کشور ، سال چاپ ۱۸۷۹ هـ ق .

۸۴ص . موضوع رسالهٔ عبدالواسع دستور زبان فارسی وبا بەقول خودش " ضوابط کلیّهٔ لغت فرس " .

درصفحه عنوان اینگونه آمده " برحسن توفیق خدای جهان درین زمان یمن اقتران رسالهٔ عبدالواسع در مطبع منشهی نول کشور واقع کانپور رونق گزین طبق گردید " .

وچاپ این رسالهٔ عبدالواسع اینگونه پایان می گیرد :

| | |
|---|---|
| " نظم شمسد پی قفریح طبع دوستان | نسخه‌دلکش ترا زصدبوستان |
| جامه‌صد گونه فیض ازل | نسخهٔ مقبول دستور العمل |
| نی غلط گفتم مضامین بلند | کردم اندرقیدلفظ پوچ چند |
| منشا فخر خودش انگاشتم | خودغلط بود آنچه من پنداشتم |
| این عمل کامروزشایان من است | روزمحشر آفت جان من است |
| من به‌خواب افتاده‌ماندم‌مستورفت | وقت فرصت ای دریغا زدست رفت |
| خالص ای مست سخن هشیار شو | خواب غفلت تا بەکی بیدارشو " |

و بالاخره تاریخ طبع آن درسال ۱۸۷۹ م به اهتمام و کوشش لاله بشیشردیال در کانپور درمطبع منشی نول کشور پایان می گرد .

## کثیـــر الفـوائــد (۱)

مؤلف : فیاض، نارنولی سلام الله بن محمد مقیم

تاریخ نگارش : قبل از سال ۱۱۳۷ه/۱۷۲۳م

صفحهٔ اوّل آن اینگونه آغاز می شود :

بعد حمد واحد ومنقبت ومدح واضح ولایح باد که این چند مصادر ضروریه جهت افادهٔ مبتدیان قلیل الفهم وغبـی الطبع مرقوم نموده شد امید کـه از مطالعه این زود بهره مراد یابند ومایه استعداد اندوزند. مثنوی/ چو ترتیب این نسخه ام رو نمود/ مسمّیٰ: کثیـر الفوائد، نمود.

هر آنکس که گردد ازیـن بهره یاب　　بفیاض الحمد خواند شتاب .

بحث حرف صغیر معروف ، مصدر آمدن ، نیامدن ، آمد ، نیامد ، میآمد ، می آید ، نمیآید ، نه آمدی، آمده بود ، نه آمده بود ، آمده است ه نامده اســـت ، آمده باشد ، نه آمده باشد ، خواهد آمد ، نخواهد آمد ، آید ، نیاید ، گو آیـــد ، گو نیاید ، آمیده ، نه آمیده .

فایده اینهمه که گفته شده سخت معروف بود چون خواهی که مجهول بنا کنی لفظ شد در وی بیافزای ، به ترتیبی که به زیر قلم آید :....

بحث حرف صغیر مجهول - آمده شدن ، نامده شدن، آمده شد ، نه آمده شد ،

---

(۱) : مشخصات نسخه خطی آن به قرار زیر می باشد ؛

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ٤/ ۳۳۲۳ - از سده ۱۳ق ؛ آغاز برابر نمونه ، نام نگارنده را کاتب فیاض نوشته است .

میآمده‌شد ، نمی‌آمده‌شد ، آمده‌شدی،نامده‌شدی، آمده‌شده‌بود ، نامده‌شده‌بود ،
آمده‌شده‌است نامده‌شده‌است ، آمده‌شده‌باشد ، نامده‌شده‌باشد ، آمده‌خواهد شد ،
نامده خواهدشد ، آمده‌شود ، نامده‌شود ، آمده‌می‌شود ، نامده می‌شود ، آمده‌شود ،
آمده‌مشود ، گوآمده‌شود ، گونامده‌شود ، آمده‌شده ، نامده‌شده ،.

صفحه آخر آن عبارتست از :

در مضارع منقوط باید یای تحتانی مفتوح شود، بجهت آنکه درمضارع همیشه‌دال ساکن ماقبلش مفتوح میباشد ودرمضارع افگندن وافگندن شدن و آگندن وآگنده‌شدن وآغندن وآغندن شدن نون مفتوح شود وافگند وافگنده‌شود وآگند وآگنده‌شود وآغندوآغنده‌شود، آید.

گفته شد در مضارع آشفتن وآشوفتن فاء بر بای موحده بدل شود و آشوبد، آید ازآشفته شدن، و آشوفته شدن، آشفته شود وآشفته‌شود آید ودر افتادن واوفتادن الف‌دور شود و فقط افتد واوفتد آید وازافتاده شدن واوفتاده شدن افتاده‌شود واوفتاده شود آید و درانگاشتن وانباشتن، شین معجمه به‌رای مهمله بدل شود، وانگارد وانبارد آید وازانگاشته شدن و انباشته شدن انگاشته شدن وانگاشته شود وانباشته شود آید ، خلاف افراشتن که در او شین معجمه برای معجمه بدل شود وافرازد آید وازافراشته شدن افراشته شود آید و در افشاندن، نون مفتوح گردد، وافشاند آید. و هرمصدر که‌برین وزن آید: یعنی ماقبل دال ماضی او نون باشد ، آن نون همیشه در مضارع مفتوح شود.

...راندن وازراندن وافزاندن، بسین مهمله وافشراندن به‌شین معجمه وازماندن وآمرزاندن وآویزاندن وآمرزاندن به‌فتح اوّل و سکون رای‌مهمله وآزاراندن بالمّد وآویزاندن وآشوباندن وآرنجاندن ورنجاندن به‌جیم عربی واندیشاندن وافروزاندن واندوزاندن وانگاراندن، واوباراندن آشامیدن وآماراندن وافروزاندن وانبازاندن به‌رای‌معجمه وانباراندن به‌رای مهمله وآمیزاندن وآموزاندن‌واندوزاندن و گراندن .

## مفتاح فارسی[1]

مولف : نارنولی سلام الله بن محمد مقیم[2]

تاریخ : ۱۱۳۷ هـ ی برابر ۱۷۲۳ م

صفحه اول : الحمدلله المعبود والصلوة علی صاحب المقام المحمود وآله المسعود الی یوم الموعود اما بعد می گوید: اضعف عباد الله نبی دستگاه سلام الله، حنفی النسب، قادری المشرب، ابن محمد مقیم غفرالله الکریم.... بغفرانه النعیم متوطن بلدهٔ پاک نارنول، حرسها الله تعالیٰ عن الفتنة و الهول، که از مدت مدید و عهد بعید برادر کراچی قبلهٔ صوری ومعنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی، سالک مسالک شریعت، واقف مواقف طریقت، ناسک مناسک دین قویم، قایم صراط مستقیم، محیط نقطهٔ صدق ویقین، مرکز دایرهٔ توکل و

---

(۱)_ نسخه خطی این کتاب در لاهور می باشد و مشخصات آن:

لاهور ، دانشگاه شیرانی ۲۰۴۵/۵ /۵۰۵۷ _ ( از سده ۱۳ ق _( بشیرحسین ۳_ ۶۱۳)

(۲) _ مؤلف کتاب سایق الذکر "کثیر الفوائد"

تمکین، نقاوهٔ زهّادِ زمان، اسوهٔ عبّادِ جهان، حقایق و معارف آگاه شیخ حبیب الله غفرالله بغفرانه واسکنهٔ فی ریاض جنانه، می‌فرمودند: که تحصیل علم عربی میسور هرکس و مقدور هرمتنفّس نیست و بدون آن درفهم وتفهیم اشعار قصوری و افسح ودراملای انشاء فتوری شایع است ...

عناوین فصلها:

فصل اول: در بنای ماضی ؛

فصل دوم: در بنای حال ،

فصل سوم در بنای مستقبل ،

فصل چهارم: در بنای امر.

فصل پنجم: در بنای نهی.

فصل ششم: در بنای اسم فاعی.

صفحه آخر : صفت چنانچه برای بیانِ حالِ موصوف با لذات باشد، آنرا صفت به حال موصوف گویند، چون مرد خویش ، همچنین گاهی برای بیان حال موصوف به اعتبار متعلق آن باشد انرا صفت حال متعلّق موصوف خوانند مانند: مرد خوش روی، که لفظ خوش رو با لذات صفت روی است لیکن با عتبار آنکه روی، روی مرد است صفت مرد واقع شده واین صفت همیشه برموصوف حقیقی خود مقدّم باشد و آخر او موقوف باید خواند، چنانچه: جامهٔ سرخ رنگ واسبِ تیز رفتار و مردسلیم طبع، تمّت با لخیر، گاهی جائی که شهور واقع شد منقولٌ عنه غلط بود و نسخهٔ دیگر باهم نرسیده .

(۱)
گلـــزاد دانـــــــش :

مولف : نوازشخان (۲) .

تاریخ : قبل از ۱۱۳۵ هـ . ق

صفحه اول : بسم الله الرحمن الرحیم .

بعدتمهید مبدع مخلوقات و پس از صلوات بر خلاصهٔ موجودات، بدانکه: جملـــه حروف موضوعهٔ مسبوطهٔ متداولهٔ عرب و عجم سی و سه (۳۳) حرف ستاگـــر همزه را از الف متمیّزگردانندوالاّ سی ودوحرف، الف همیشه ساکن باشدوابتدا ساکن متعذّر است لهذا لام رابه مناسبت تباینی که، دال الف لام ودال لام الف است باالف آمیخته، لا نوشتند ولام الف خواندندو(عدا و حروف مُفرده بشمارنیاید اما حروف سی ودوگانه: ا، ب،پ،ت،ث،ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س،ش،ص،ض،ط،ظ،ع، غ ف،ق،ک،گ،ل،م،ن و ه ی . امّا حروف سه قسم است کلمه دو حرفـــی را مسروری وثنائی خوانند وآن پانزده حرف است ...... .

صفحه آخر : پانزدهم، یای تعجّب درمحل خطاب تعجّب آید ...... شانزدهم، عطفکه به به محّل تزوید، گویند، چنانچه: بیت :
که این استحال دهن زیر گل شکر خورده افگار یا خون دل
والله اعلم، تمام شد گلزار دانش، شم(؟) سنه ۱۹۰۰......

---

(۱)- مشخصات نسخه های خطّی گلزار دانش :

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۷/۱۱٦٤/٤٢١٧- نوشته شده در ۱۸٤۳م(۱۲۵۹هـ)-.
بشیر حسین ۳ ۲۱۲).
لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ٦/۱۱٦٤/٤٢١٧- تاریخ یاد نشده ، آغاز برابر (بشیر حسین ۳ - ٦۱۲).

(۲)- : نوازشخان ، دقیقا " مشخص نیست که کیست . شاید همان نوازشخان باشـــد که نام او را گلچین معانی " مختار " آورده است ( آستان قدس ۷-۷۹۰) واز روزگار اورنگ زیب ( ۱۰٦۸-۱۱۱۸ق) بوده است و نگارندهٔ " انشاء ، ر.ک به فهرست مشترک است .

بنا به نوشتهٔ بشیر حسین کتاب فوق قبل از سال ۱۱۳۵ه( ۱۸۲۲م) نوشته شده که تاریخ نگارش و قایق الانشاء می باشد که از این کتاب استفاده کرده است ر.ک به شیرانی ج /ص ٦۱۲

## جواهر الحروف[1]

مولف: «بهار» یا "ٹیکچندبهار"[2]

تاریخ:

در صفحهٔ عنوان اینگونه آمده است: "از حسن توفیق خدای سخن آفرین افزون فرمای جلال معینی و مضامین نسخه نادر روزگار خزینه گوهرآبدار دُرج لآلی خورشید جلاگنج لعل ویاقوت بی بها، رسالهٔ مفید هرذی وقوف، اعنی جواهر الحروف ریخته کلک نقّاد سخن حرف سنج جادوفن، مستند زمانه، زبان دان یگانه، مضمار تحقیق رایکه سوار نکته شناس ٹیکچندبهار، در مطبع خاص حاجی حرمین شریفین مولوی محمد حسین، رونق افزای انطباع شد". واقعا " ذوق وعشق مؤلف و مصحح و طابع را ملاحظه بفرمایید که چگونه

---

(۱)ــ: مشخصات دو نسخه خطی جواهر الحروف به قرار زیر است:
کراچی، موزه N.M.۱۹۵۸-۲۶۲/۷۲ ـ نستعلیق، مکهند لعل ۱۵، ذیحجه ۱۲۶۰ق،

کراچی، موزه N.M.۱۹۶۹-۲۱۵ ـ نستعلیق سده ۱۳ ق، انجام افتاده ۹۶، ق

(۲)ــ:
منشی تیک چند متخلص به بهار، از قوم کهتری (کایتهان)، از مردم دهلی، از شاگردان سراج الدین علیخان آرزو (م ۱۷۵۵/۱۱۶۹م)، ۱۱۵۲/۱۷۳۹م وفات ـ ۱۱۸۰/۶ ـ ۱۷۶۷م.

وی دارای تالیفات دیگری از موضوع دستور و زبان فارسی است مانند:
۱ـ بهارستان بوستان " درگزارش " بوستان ۲ـ نوادرالمصادر، واژه نامه مصدر های فارسی ۳، ۰ بهار عجم، واژه نامه ٤ـ ابطال ضروت ٥ـ جواهر الترکیب، (رک، به استوری، گرامر و نیز فهرست مشترک)

کوشیده که یک سجع مناسبی برای کتاب خود پیداکند که همراه با نام کتاب و مؤلف و خواننده و متن کتاب آهنگ دلنشین الفاظ را در ذهن کتاب دوست و فارسی دوست جای نشین کند.

این کتاب پس از "بسمله" چنین آغاز می گردد :

" این رساله ایست در بیان حروف فارسی مسمّیٰ به "جواهرالحروف" که فقیر حقیر هیچمدان کجمج زبان خاکسار "بهار" در اثنای تالیف "کتاب بهار عجم" از فرهنگنامه‌های متعارف و متداوله مثل: جهانگیری و سروری و رشیدی و برهان قاطع و سراج اللغة و بعضی از شروح سکندر نامه و قصاید اوحدالدین انوری و قصاید سیّدی محمّدعرفی و کتاب گلستان و حواشی قصاید حسین ثنایی (؟) و جز آن استنباط و استخراج نموده و به تقریب بعضی فواید و نکات که از زبان فیض‌تر جمان حضرات اساتذه کرام ارشاد شده و دقایق و غوامض که مخّط به القای غیب انکشاف یافته نیز در صحن آن درآورده و مشتمل بر مقدّمه و دوباب و خاتمه. و چون اکثر مطالب این مختصر موقوف برمعرفت استادان عظام از بلغای واجب الاعظام بوده، در اثنای تسویهٔ این رساله ، موجزی دربیان تصرفات مذکوره نوشته آمد مسمی به ابطال الضرورة و از این جهت که پیش از این هیچ یکی از علماء متعهد این امر فخیم و مُتصدّی این شغل ضخیم نگشته بود. و فرهنگ نامه‌ها برآن مساعدت نمی کرد. این هیچ مدان با وجود عدم اسباب از نایافت کتب قدیمه مخصوصه این زبان و به‌هم نرسیدن زبان دان صحیح ، حتی الوسع

والامکان به قدر فهم قاصر و دریافت ناقص خود، هرچه به قیاس و استدلال به قلت وکثرت استعمال اقوی و اقرب یافت، دراین مختصر درج کردوبرخی ازعمر گرانمایه برو خرج. از آنجا که غفلت و ذهول از لوازم بشری است، اگر سهوی و خطایی دریابند، اصلاح فرمایند، وزبان اعتراض نگشایند.
فرد: بپوش گر به خطایی رسی و طعنه مزن که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود."

این جملات مسجّع و مقفّی بیانگر این است که، مصنّف کتاب جواهرالحروف به زبان فارسی شبه قاره (هند وپاکستان) مسلط بوده و عربی می دانسته و به زبان های مادری یا محلی هم آگاهی کامل داشته، و نیز از آثار یادشده دراین مقدمه می رساند که کتابخانه هم داشته که مراجع تحقیق را درآن گردآورده و کتاب "بهار عجم" واین کتاب "جواهر الحروف" تالیف نموده است.

جواهر الحروف برا اساس یک مقدّمه و دوباب و یک مؤخّره تالیف شده است.
مقدّمه در باره حروف فارسی و عربی و اختلاف آنها. چنانکه هشت حرف ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، مخصوص زبان عربی است و در بارهٔ این حرف بحث و مثالهایی آورده است.

باب اوّل در بیان حروف مفرده: از الف تا ی. در ذیل هر حرف، خواص آن حرف و شواهد کلمات و نثر ونظم را آورده. مثلاً: "الف" حرفی است معروف که همیشه ساکن می باشد و: چنکه همزه رابه صورت الف مینویسد ،رسم خط است و فارسیان اطلاق الف برهمزه نیز کنند، مثل عرب. چنانکه

گویند: الف وصل ، و الف قطع و الف استفهام . و این برطریق توسع بود اما در حقیقت همان همزه است" . پس از الف در باره همزه بحث می کند و ۱۶ صفحه در باره الف و همزه است و تا ۷۶ صفحه در باره حروف دیگر است . اینک مثال از یای مجهول : " یای مجهول برای تنکیر و وحدت آید و تنکیر گاهی برای تکریم و تعظیم بود و گاهی برای تهویل و ترتیب و گاهی برای تذلیل و تحقیر ، چنان چه گویند: " فلان مردی است " یعنی " مردی بزرگ با هیبت و فلان غلامیست یعنی غلامی حقیر و ذلیل وگاهی برای تعجب در این بیت او حدالدین انوری . شعر :

مقدری نه به آلت به قدرت مطلق      کند به شکل بخاری جوگنبد ازرق

باب دوم در حروف صله ( حروف اضافه ) و غیره ، مانند: حرف "با" و "از" و "ز" . مثلا" " از ابتدائیه ، و از جزو صفت ، و این مخدوف هم آید ، مثلا" شعر :

ازین شعرتر و شیرین زشاهنشه عجب دارم      که سرتا پای حافظ را چرا درزر نمیگرد

یعنی" از سرتا پا " . مثال از حرف " در" : " در به معنی " فی " و این محذوف نیز آید ، میرز اصائب ، شعر :

با تیرگی بساز که ابروی عنبر      یک شب گشت زهنگ هلال را

یعنی " در یک شب .... "

درویش واله هروی (گوید )، شعر :

و اعظ سحری ازدرمیخانه درآمد      سرکردسخن ها که کندهرزه درایی

یعنی درمیخانه درآمدوشروع کردبه وعظ ونصیحت که پیش رندان هرزه درایی

است .

کتاب جواهرالحروف در پایان از اسماء الابشادات یا اسم اشارات مانند : "ام" در امشب و "امروز" و "این" و "آن" گفت و گو می کند ونیز از "حروف روابط" سخن به میان می آورد، و مثال آن را "است" و "هست" نوشته است ؛ چنان که شیخ شیراز (گوید) فرد :

برگ درختان سبزدرنظر هوشیار هرورقی دفتری است معرفت کردگار

ای دفتر معرفت و دقت می آشامیهاست .

و "است" به معنی "باشد،" خواجه نظامی (گوید)" مصراع :

زن سیمتن به که رویین تن است .

جواهر الحروف اینگونه پایان می یابد: " فرد :

به چارسوی سخن نقد رائجی دارم نه همچو ماه زر اندوده آفتاب عیار

ای "بلکه "آفتاب عیار" واین گویا "لابلکه" است و گاهی درموقع ظن مثلاً،" فرد :

در دست بُتی کشتن من گشته مقدر خنجربه کف ازخانه برآ بلکه توباشی"

## نوادر المصادر

از: بهار، منشی نیکچند          کاتب: مولوی حیات علی

تاریخ: در ۱۱۶۶ه‍ برابر ۱۷۵۳م نگاشته شده است.

آغاز: بعد ستایش خداوند حرز آفرین دانش المنور کار تعالی شانه عرض میدارد هستویی به عجز و ناتوانی و خستویی به جهل و نادانی خاکسار اعتبار «بهار» که این مختصریست در بیان مصادر فارسی که تا الآن هیچ یکی از دانشمندان بتدوین آن نپرداخته مُسمّی به: نوادرالمصادر و مبنی بر: مقدّمه و بیست و چهار باب و خاتمه، و هرچند منظور آن بوده که بعضی ابواب را که به زیادت و تخفیف و تبدیلِ بعضی حروف با بعضی دیگر استعمال یافته اند ، دریکجا ضبط نماید لیکن چون درینصورت برآوردن حکمات مطلوبه به سهولت دست نمی داد و ناچار هرکلمه با مُشتّقات آن رعایت حرف اوّل و ثانی درموقع خودنگاشته آمد و از اطناب میندیشید التماس از صاحبان سخن و استادان این فنّ آن است که به مقتضای بشریت ، بشریت کرده وجائیکه سهوی و خطائی به نظر درآید ، اغماض نمایند و تا توانند اصلاح فرمایند که هیچ نفس بشرخالی از خطا نبود (مقدّمه) در بیان معنی مصدر و اقسام آن و کلماتی که افادهٔ معنی حاصل بالمصدر کنند: باید دانست که مصدر: اسمی را گویند که دلالت داشته باشد برمعنی حدثی و آن معنی معلوم و متعارضست و اشتقاق کرده می شود از فعلِ ماضی و مستقبل و حال و امر و اسم فاعل و اسم مفعول. واخذ کرده شود بعضی اعلام و آخر او نون و پیش از نون دال یا یا باشد، واگر این نون را می اندازند آنچه باقی است صورت

---

(۱) - نسخه های خطی عبارتست از:

۱- کراچی ، موزه ، N.M.۱۰۶۹-۴۳۰ نستعلیق گویا توسط نویسنده کتابت شده ۱۲۷۶ موزه ج ۲/ ص ۸۶

۲- لاهور ، آذر - B ۰۲/۸۳۲۶ ، نستعلیق شکسته آمیز ، (ر- ک به نورستواره)

صیغه ماضی داشته باشد، چون آمدن و رفتن وخوردن و خفتن و ازین قید خارج شد آردن[1] بالفتح : کفگیرحلوائیان که شکر بدان صاف کنندو کرگدن بفتح کاف اوّل وفتح کاف فارسی، چارپای معروف ازخیل کوچکتر و از جاموس بزرگتر، که سختی دارد ........ دسته کارد و شصت وامثال آن ازآن سازند، زیراکه هرچند آخر اینها دال مع النونست لیکن هیچیکی دلالت برمعنی حدثی ندارد و نه مسموع، است و نه از اسقاط نمون آنچه باقیست، صورت صیغهٔ ماضی دارد.

فصل - مصدرونه قسم است یکی مصروف دان بر دوقسم: لازم، چون آمدن ورفتن و متعدّی، چون خوردن و بُردن و دیگر مجهول چون کُشته شدن و بسته شدن و برمبنی للفاء میباشد ومبنی للمفعول می باشد، اوّل چنانکه گفته شود - رزق دادن خدا، مُسلّم است، ای رزق دادن اوکائنات را، و چون تنبیه کردن دُزد را واجب است، ای واجب است که او را تنبیه کنند و چنانچه درین بیت که :

میخواهم از خدا وهمی خواهم از خدا دیدن حبیب را ونديدن حبیب را

دیدن حبیب را مبنی المفعول و ندیدن حبیت را مبنی الفاعل.

خاتمه - در ذکر بعضی مصادر ژند وپازند منقول از جهانگیری:

جهانگیری - باب الالف مع الجیم.

مع الراء المهمله، مع السین المهمله - مع الف مع النون مع الواو، مع السین المعجمه - مع الها - باب الباء الفارسی. الباء الفارسی مع السین المهمله - باب التاء مع الباء

---

(۱) - دربرهان قاطع نیز به همین معنی است.

الفارسی - مع القاف . مع الکاف ، باب الجیم . مع الألف
مع الفار مع الکاف ، مع الجیم ، مع الواو . باب الجیم
الفارق مع العین - باب الدال المهمله مع الألف - مع الدال المهمله .
باب الراء المهمله مع الباء الفارسی مع الباء .
مع الهما ، مع الدال المهمله ، مع الراء المهمله ، مع المیم .
باب السین المهمله مع الراء مع الواو . باب السین المهمله
مع الباء الفارسی ، مع الراء المهمله ، مع النون . باب الکاف العاری
باب الکاف الفارسی مع الحاء . مع الدال المهمله
مع السین المعجمه ، مع القاف ، مع الواو ، باب النون .
النون مع السین المهمله - مع الحاء ، مع الالف مع السین . باب
الهاء الجیم العارسی - باب الباء مع الزاء العارسی .

بعون الله تعالی نسخهٔ نوادر المصادر تألیف منشی تکچند بهار از
روی بوسه سرآمد خطاطان زمان مولوی حیات علی صاحب ...... به موجب امر
لا له صاحب و قبله ..... از دست عقیدت سمات بندهٔ دنیا غفرالله از شهر شوال ۱۳۴۶ هـ جلوس
محمد اکبرشاه پادشاه خلدملکه وسلطانه فی قلعهٔ دارالخلافه در کمال ...
تشویش وفات پدر بزرگوار به هر صورت اختتام یافت از ارباب
مطالعه ، داشت عفو است .

## تکملـــــه فارســـــی (۱)

مولف : قطبعلی (۲) ، بریلوی ، مرید علام محمدعمرحسینی قادری

تاریخ : ۱۱۷۵ هـ ق برابر ۱۷۶۱

صفحه‌اول : بسم الله الرحمن الرحیم .

پس از تمحید خدای جلّ و علیٰ ونعت سرور انبیاء محمّدمصطفی (ص) و - اصحابه وسلم، فقیر حقیربه گناه ممتلی، قطب علی، عرف نتهن بریلوی مریدو شاگردهاری سبل السلام، مهدی منها ج الاسلام، فخرالزمان، کهف الاما ن، معـــدن جود وسخا، مخزن برّوتقیٰ، خلاصهٔ خاندان مصطفوی، سلالهٔ دودمان مرتضـــــوی مولوی معنوی، سیّدی سندی، سید علام محمدعُمرالحسینی القادری، سطری چنـــد بهقوانین لابّدهٔ فارسی که مکتب معتبرین اخباری ازآن گرفته، نوشته، ایـــن

---

(۱)- نسخه های خطی کتاب فوق به قرار زیر است

لاهور ، دانشگاه مشیرانی ٥٦٦٦/٢٣٤٦ - نوشته احمد رضا ۱۱۷۷هـ (۱۷۶۳م)، آغاز برابر نمونه (بشیر حسین ۳- ٦١٨).

لاهور ، دانشگاه ، ٥٠٤٠/٢٠٢٨ - نوشته محمد عرفان ، تاریخ یاد نشده (بشیر حسین ۳- ٦١٩)

(۲)- :

ر.ك به استوری ، گرامر ۱۳۳۰

رابه تکملة الفارسی مُسمیٰ گردانیده،به هفت باب مُرّتب ساخت؛باب اول: دربیان حروف تهجّـی و آنـرا: حـروف مُقطّعـات و مُفردات و حروف جمل نیز گوینـد. و تبدیل حروف وضمیرکه اکثربه زبان فارسی می‌آید . باب دوم: در الفیا. معنی حروف مرکّب و داخلی و اضافی و ضمیر و شرط و اسم مصدر وآنچه بدو متعلّق است ، باب سوم: در ابراز المـجـاز؛اصطلاح متعلّق قد محبوبـان باب چهارم: در اظهار اقسام نظم و نثر. باب پنجم: در افتتاح صنعت شعری باب ششم: در اسفتـاح اسمهای بحور وهرچه به آن تعلّق دارد .

در باب اوّل،در بیان القاب و معنی حروف مقطّعات و تبدیل حروف،فایـده: بدانکه همزه همیشـه، مُتحرّک می باشد، و گاهی ساکن باضغطه که علامـت متحرّک شدن است برآیدو الف همیشه ساکن می باشد وابتداسکون متعذر، بنا. برآن ابتدای حروف هجـی به همراه کردند وآن به‌صورت الف است .

صفحه آخر : .......... بعون الملک العلیم در سنۀ یکهزار ویکصد وهفتاد و پنج هجری مقدّسه، تالیف رسالۀ تکملۀ الفارسی،اختنام پذیرفت امّیداز ـ دوستان فهیم و اُستادان صاحب تعلّم آن‌که بعد مطالعه این رساله، بشرط اطلّاع برتصنیفات سَلَف و تحقیق اقوال مسعی بکار برند ، مستحس و بجا بینند وبه دعای خـیر... یاد فرمایند.......

تمت........ بریلوی مؤلف این رساله احمد رضا روب پوری درسنۀ ۱۱۷۷

## جامع الفواید[1]

مولف : شیدا ،نوازش علیخان[2]

تاریخ ۱۱۸۵ برابر ۱۷۷۱ میلادی

صفحهٔ اوّل : بسم اللّه الرحمن الرحیم و تمّم بالخیر.

آبداری لآلی سخن سنجان،و رنگ افروزی جواهر معنی پروران ، تُبتابش خورشید ستایش پادشاهیست که منشی ارارت بالغاش بدایع امکانی را بیک جنبش کلک مُقنّع بر صفحه تکوین نقشی بسته و ناظم قدرت کاملهاش عقد دُرر عرفانی وسلک گرحقآنی دردامن خلعت بنی نوع انسان گسسته و مشّاطهٔ فضایش مُشاهد ان سمین بُن اوراق را جهت نظارهٔ نظارگیان حُسن لطافت ، خط وخال عبارات راآراسته، و خامهٔ عنایتش مداد نیزهٔ درون را برای سواد دیدهٔ دیده وران جمال استعارات رابه‌شعشعهٔ روشنایی افادت پیراسته اگر صفحه میل و نهاراست رقم پذیر ضابط، اوست واگرجریدهٔ ایام‌وروزگار است .....

---

(۱)ـ:به چند نسخه‌خطی کتاب فوق اشاره می شود :

کراچی ،موزه ۲ـ ۲۴۵/۳۴ـ ۱۹۵۸ N.M. نستعلیق بد سده ۱۳ ق (موزه ۲ـ۲۲۵ ـ

خیرپور ،کتابخانه عمومی ۴۹۱/۵۵۵۱ ن و ۱ـ نستعلیق سده ۱۳ ق. آغاز برابر ،۱۰۲ ص.

کراچی ،همانجا ۳ق ف۱۲۷ ـ نستعلیق ،سید . منشی عرف‌بابن صاحب ،سده ۱۳ق ۱۰۸،ص .

کراچی ،همانجا ۲ ق ف۱۲۸ ـ نستعلیق ،سده ۱۳ ق ،۹۰ ص.

(۲)ـ:نوازش علیخان شیدا متولد پس از ۱۲۱۲/۱۸۹۸م) . در دربار میرنظام علیخان آصفجاه دوم ( ۱۱۷۵ـ۱۲۱۸ق) متصب " میر سامان " را داشته و سراینده مثنویهای " اعجاز احمدی " روضه الاطهر " و " گلشن ایمان " می باشد.

مقدمه در ذکر فصاحت زبان فارسی و تفصیل آن بر دیگر زبانها مشتمل بر پنج فایده :

فایدهٔ اول : بعضی از علماء مورخین در پارسنامه چنین به قید تحریر آورده اندکه پارسی نام پسر پهلو بن شام بن نوح علیه السلام است واو درعهد خود مالک آن مرزبوم بوده و آن خطه به نام او اشتهار یافته از کنار رود جیحون تالب ، فرات و از باب الابواب تا کنار دریای عمان است.

فایدهٔ دوم : در چگونگی زبان فارسی: باید دانست که کلمه مرکب بوداز حروف تهجّی که گوینده و شنونده از آن معانی ادراک نماید واقلّ کلمه دو حرفی باشد .....

فایدهٔ سوم : باید دانست که بنای کلام عرب بر بیست و هشت حرف است آنرا سه قسم ساخته اند.....

فایده چهارم : بدانکه نزد عربیان چهارده صیغه متداول است وبه عجمیان به شش صیغه اختیار کرده شش صیغه مؤنث غایب و حاضر و دو صیغهٔ مؤنّثه را ترک داده اند .

فایدهٔ پنجم : بدانکه علامت دانستن مصدر آنست که آخر او تا ونون ویا دال ونون باشد چون گفتن شنیدن .

صحفه آخر : بر صاحبان کتاب واجب ولازم باشد که قواعد املا وضوابط تحریر از کتب معتبره که درین فن پرداخته اند استنباط نمایند، یا از شخصی استاد این علم باشد تحصیل کنند، حمداً بالغاً واهیاً ، نسخهٔ جامعهٔ فارسی چهاردهم ماه ربیع الثانی بود که به انیکورمان اتمام یافت از این مصرع چهار

فقره، علیحده علیحده، سال تاریخ برمی آید:

مثنوی، بیا شیدا که اتمام کتاب است / سخن را از اطالت اجتناب است

| | |
|---|---|
| همان به ختم کن برنام باری | که یابی مقصد دل هرچه داری |
| الهی رحم کن برحال زارم | که غیراز توکسی دیگر ندارم |
| سرتاسرگرچه گشتم شکل عصیان | چه غم دارم چو توغفار رحمان |
| رسان دائم زمن صلواة بیحد | به روح اقدس حضرت محمد |

وپایان رساله:

تمت، تمام شد، رسالهٔ جامع الفواید من تصنیف نوازش علیخان شیدا تاریخ بیست و چهارم ماه صفر المظفر ۱۳۶۰ هجری به دستور عامی پرمعانی میر تراب علیخان بهالد ولدمبرور علیخان غفرالله ذنبهما، بنابر تعلیم بر خوردار نور چشم میرفیاض علی، برفت.[1]

---

(۱)- در فهرست مشار (ج ۲/ص ۱۵۰۱) بدون ذکر مولف یاد شده و آمده که در هند سال ۱۲۶۲ ق چاپ سنگی شده است.

## مجمع القوانین(۱)

( فارسی ) - نثرونظم

دستور زبان فارسی ،

از : امیراسدالله(۲)

تاریخ کتابت: ۱۱۹۶ هـ ق

۱۲ ص .

این نسخه خطی به خط نستعلیق خوش با اندکی خط تحریر وشکسته همه عناوین با شنگرف کتابت شده است . نثر آن خوب و آمیخته با نظم است و بیشتر، این شواهد شعری‌ابرای اثبات مورد نظر مؤلف آورده است وابنگونه آغاز می گردد :

" بسم الله الرحمن الرحیم ربیسیر وتمّم بالخیر " .

حمد بیحّد وثنای بی عدّه قادری راکه‌اضافت‌خیروشر به مقتضای حکمت جامعه خویش‌مضاف‌به سوی ذات‌خود نموده چنانچه " و لِقدر خیرهِ و شّره من اللّه تعالی" مصداق این معنی خواهد بود " ( ص ۲ )

---

( ۱ ):مشخصات‌ـه نسخهٔ خطّی این کتاب:

اسلام آباد ،گنج بخش۲۸۳۸ـ نستعلیق پخته ۵۰ج۳/ ۱۹۱۱ (۱٦۹ق ؟) آغازبرابر ۱۳۵ ص

سرگودها ،مهری پور ،محمد رمضان ـ نستعلیق سده ۱۲ـ ۱۳ ق ،آغاز برابره ۲٤ص به‌نام "قواعد فارسی " خوانده شده است .

سرگودها ،همانجا ـ نستعلیق خوش ۱۲٤۱ق ،آغاز برابر ١٦٥ ص

(۲)ـ:امیر اسد الله،شناخته نشد ،سیاق عبارت و شیوه نگارش کتاب نشان می دهد که ظاهرا" باید از ایرانیانی باشد که در اواخر قرن دوازدهم در شبه قاره می زیسته است .

مؤلف خود را اینگونه معرفی می کند :

" اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله المترجی برحمت الله . امیر اسدالله ..."

سپس نام رساله را چنین می نویسد :

" این رساله‌یی است مُسَمّیٰ به " مجمع القوانین " که به استدعای بعضی تلامذه ارادت کیش که از حسن ظن خویش برقابلیت این درویش اعتماد تمام دارند اکثر قوانین به نظم ونثر که خواندن عبارات و فهمیدن معانی بر آن موقوف بود ، درحیّز قلم شکسته درآورد" .

اینگونه معلوم می شود که مؤلف ، استاد زبان فارسی بوده و شاگردانش از وی خواسته‌اند که این رساله را در موضوع دستورزبان فارسی بنویسد واوهم نوشته ونام آن را " مجمع القوانین" نهاده است و آن را چنانکه ازنام آن برمی آید ، بر "نه قانون " منقسم نموده است بدین ترتیب :

قانون اول : در بیان اضافت و آن نسبت کردن کلمه اولی است به جانب کلمه اخری به حیثی که مخاطب را فایدهٔ تمام و سکوت ما لا کلام حاصل آید "

دراین قانون اول ، انواع اضافات را با شواهد شعری به دست میدهد وحتی اندکی به زبان عربی نیز اشاره می کند که در عربی مضاف الیه ، مجرور می باشد ، درحالی که در زبان فارسی ، مضاف کسره دارد ، مانند :

بنات النعش پروین لب گشودند　　به‌نظم ونثرخودا ورا ستودند .

در این قانون ، انواع اضافه را به دست می دهد ، مانند :
اضافهٔ تخصیصی و توصیفی وبیانیّهٔ . برای هریک از این اضافات شواهد شعری می آورد و مفهوم و معنی هرنوع ازاین اضافات رابیان می دارد ، مثلاً :

۱- اضافه تخصیصی ، مانند : بنات النعش پروین در این بیت :
بنات النعش پروین لب گشودند به نظم و نثرخوداورا ستودند .

۲- اضافه توصیفی ، مانند : مرد مولاجو ، مرد عاقل .
در نظم و در نثر ، دراین بیت :
مرد مولاجو استدایم از حلاوت موج زن مثل دریایی که اوفارغ زخرج ومدخل است
و در نثر : چنانچه : مرد عاقل که حوادث روزگار را به خاطر نیارد .

۳- اضافه بیانّیه : آن که مُشبّه را به سوی مشبهٌ به اضافت کنند ، مانند این بیت ، باشاهد : متاع درد ، بازارجان ، جیب زبان ...
ای متاع درددربازارجان انداخته گوهرهرسود درجیب زبان انداخته
و در نثر : " چشمه آفتاب " و چراغ هدایت " ضرورت مقدم سازند . ودرباره فک اضافت هم گفت و گوکرده و ازنظامی گنجوی شاهد آورده است ،مانند : تن نازک ،
برنجید تن نازت ازدرد و داغ چه خوشیی بُوَد باد رابا چراغ

قانون دوم : در باره الف و انواع آن و نقش آن در زبان فارسی وانواع شواهد شعر و نثر . مانند : الف ندا در مهیمنا .
مهیمنا چوبه توحید توگشادم لب شد اوهدایت فضل توگفتمام مغلق

مثال دیگر ، مانند :

نگارا به غیر ازتویاری ندارم     به جزفکر وصل توکاری ندارم

مثال های دیگر هم به دست داده شده ،مانند: الف موضوع ازبهر ندا ، خود ، خدا . مانند : چون منادی خود شود گردد خدا

قانون سیوم در بیان " با " و آن برچند قسمت است :

اضافیه ، قسمیه ، ظرفیه ، مصاحبیه ، سببیّه ، زایده ، اتصالیّة .

برای هرکدام از این اقسام " با " شواهد شعر ونثر به دست داده شده است ، مثلا" :

اضافیه : آن که به معنی " بین " آید یعنی " از " درنظم ، مانند :

به طفیل همه قبولم کن     ای الّه من و الّه همه

و در نثر ، مانند : به کمال فضل و بلاغت .

قانون چهارم : در بیان " تا " و آن برچند گونه می آید، مانند :

شرطیّة ، علیّة ، ابتدائیة ، انتهائیه ، زنهاریه ،

مثلا" " تا " در شرطیه آن که جز طلب باشد ، مانند این بیت :

تا تو رفتی از دوچشمم ، چشم من فواره شد

طاعت صد ساله ام تاراج یک نظاره شد

و همچنین برای اقسام دیگر نیز ، شواهدنظم و نثربه دست داده‌شده‌است.

قانون پنجم : در بیان کاف وآن برچند طریق می آید، مانند :

بیانیه ، علیه ، کدامیه ، توصیفیه ، مفاجیه ، ترقیه .

مثلا" "تا " در علیه : آن که ماقبل او سبب باشد برای مابعد بشود ،مانند:

نیستم گل چین به رویم در مبندای باغان

می نشینم گوشه‌یی کتا و از بلبل بشنوم

و اقسام دیگر " تا " را به همین ترتیب مورد بحث قرار داده و برای هرکدام شواهد نثر و نظم به دست داده است .

قانون ششم : در بیان " وا " و آن برچند گونه است ، مانند:

واو عطف ، واو استیناف ، واو معدوله ، واو عمرو ، واو معروف ، واو مجهول ، واو ملفوظ .

و اما واو استیناف وآن است که مابعدش به ماقبل آن پیوند و بلکه در حکم دیگر باشد ، مانند: هردوخوبانند لیکن آن کجا واین کجا و برای هرکدام از اقسام دیگر ، تعریف های گوناگون دارد ومثال های نثر و نظم به دست داده است .

قانون هفتم : در بیان " ها " ،چنان که کرده و گفته و خوانده .واقسام بسیار دارد ، مانند: های خطاب ، های تالیفی ، های اتصالی ، مانند : این کارکرده بیا و آن کار ساخته برو .

البته درهنگام جمع این "ها " به گاف بدل شود ، مانند :خواجگان،بنده ، بندگان ، پیاده ، پیادگان .

قانون هشتم : دربیان همزه ، و آن برچند قسم است ، مانند :
مانند: همزه معه‌ها ( یعنی همزه و ها در مرده " و همزه وصل. مثلاً" :
به هندوستان پرّی از خرفتاد پدرمرده ای رابه‌چین گاو زاد
در این جانیز ، در باره همزه بحث‌کرده و اقسام آنرابه دست‌داده و
شواهد گوناگون نثر و نظم آورده است .

قانون نهم : دربیان " یا " و آن برچند گونه می باشد، مانند:وحدانیه
، نسبتیه ، خطابیه، مصدریه ، توصیفیه ، اختصاریه، لیاقیه، ملفوظیه .
مثلاً" یای وحدانیه آن است‌که ماقبل خودرا واحدگرداند، مانند: لاغری
و ابلهی دراین بیت :
آن شنیدی که لاغری دانا گفت روزی به ابلهی فربه
و در نثر ، مانند شخصی آمد و مردی رفت .
البته برای اقسام دیگر " یا " شرح و بحث‌کرده و شواهد شعری و نثری
به دست‌داده است .
خاتمه کتاب دربیان الفاظ زایده ( بنابر قول مولف ) و آن برای
بیت و تحسین کلام آیند وآن ها عبارتند از : بر، در ، خود ، فرا ،آخر
، باز ، همی ،و غیره . مثلاً" " بر " و " در "
دراین بیت :
شبی برنشست ازفلک در گذشت به تمکین وجاه ازملک در گذشت.
و درباره این حروف نیز ، مستوفی گفت و گوکرده ومطالب بسیارآورده است

و باخره این رساله اینگونه انجام می یابد :

" و حرف شین برای ضمیر غایب آید ، مانند:

محمد کش قلـم چون نامور ساخت　　　زمیمش حلقه طوق و قمر سـاخت

و ساکن چنانچه : گیسوش و بندگیش .... و قس علی ذلک والله اعلم بـالصواب تمت،تمام شد وقت ...... روز دوشنبه به تاریخ پنج شهرجمادی الآخر سنه ۱۱۹۶ " .

## میزان ( قواعد زبان فارسی )

۲۶ ص . کتابت : ۱۲۵۱ هـ ق ، خط شکسته و خط نستعلیق و عناوین شنگرف .

کاتب : محمد حسن

مولف : محمد قاسم ولد محمود.

این رساله از لحاظ بحث درباره افعال وصرف افعال زبان فارسی جالب است . و ظاهرا " مولف آن - محمد قاسم - برای شخصی به نام "قائم محمد" نوشته است که بنا برقول خودش " درعلم کلام فارسی چیست و چالاک گردد " .

و اینگونه آغاز می گردد : " بسم الله الرحمن الرحیم "

" رب یسر و تمم بالخیر .

بعد از حمد رب معبود جلّ شأنه و درود نامحدود برمحمّد محمودصلی الله

---

(۱)- فقط یک نسخه خطی از این کتاب وجود دارد که آنهم در کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۲۰۱۰ نگهداری می شود .

۲- محمد قاسم بن محمود ،متخلص به " قاسم " از خانواده " ساونی " که در هاله کندی سند پاکستان زندگی می کرده است پدرش آخوند محمود در ثصرپور مدرس بوده و پس از ۱۱۷۲ ق ۱۷۵۸ م وفات یافته و پس از مرگ پدر خود در همانجا به همان کار مشغول بوده " دیوان " فارسی او موجود است ولی بسیار کمیاب است (ر.ك به مشترك ۹ - ۲۲۱۷ تا ۲۱۱۹

و نیز به فهرستواره )

این کتاب در اواخر قرن دوازدهم تالیف شده است و ظاهراً نام مشخص از طرف نویسنده نداشته است ،کاتب آنرا به میزان فارسی و فهرست نگاران به قواعد فارسی یا صرف فارسی نام گذاری کرده اند .

تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم می گوید فقیر حقیر پرتقصیر راجی الی برحمةالله الکبیر محمد قاسم ولدمحمود سکنهٔ هاله کندی کهنه ... که این چند سطر دربیان معرفت مصدر وماضی ومضارع وحال و استقبال و مخاطب و متکلّم وفاعل و مفعول و امرونهی وتصریف بعضی مصادر و غیره برای خواندن برادر عزیز وافرتمیز برطریق هدایت قائم محمد دائم زید حیاته و توفیقه به قلم آمده تاهرکه بفهمیدگی آنرایاد کند و در تکلم کلام فارسی چیست و چالاک گردد".

چنان که ملاحظه می شود، این رساله "دربیان معرفت مصادر وماضی و مضارع و حال و ...." نام دارد، وتقسیمات آن رابر سه قسم دانسته است : اسم ، فعل ، حرف ، و این تقسیم بندی همانند عربی می باشد. اما در لابلای این رساله مطالب مورد نظر را برفصل ، قاعده، باب ، سوال و جواب نیز تقسیماتی به دست داده است. مثلا" :

۱- فصل در تعریف اسم مصدر . در این فصل از مصدر و مشتقات آن که فعل ماضی و مضارع و حال و امر و مستقبل است گفت وگو می کند و هربحث رابه قاعده ، و هرقاعده رابه سوال و جواب منقسم می کند و شواهد شعر و نثر به دست می دهد.

بدین ترتیب ،" فصل در فعل ماضی . چون حروف آخر از مصدر حذف کنی، ماضی مجرد حاصل آید، چنانچه از آمدن ، آمد " و همه صیغه‌های ماضی را دراین فصل آورده است. ( ص ۳ - ۴ )

۲- فصل در معرفت فعل مضارع و حال : دراین فصل هم براساس قاعده وسوال

و جواب ، فعل مضارع و حال ، مطابق عقیده خاص خودش تعریف می کند ،بدین گونه : " باید دانست که برای بنای مضارع و حال لفظ " ی " برماضی مجرد افزایند وآخر حرف ماضی اگر " تا " باشد حذف کنند و به جای آن " دال " نهند و حرفی که درماقبل " دال " باشد آنرا به حرفی دیگر بدل کنند ، چنانچه از آمد ، می آید ، " میم " را به " یا " بدل کردند واز " رفت " می رود ، " فا " را به واو بدل ساختند " خلاصه اینکه تعریف ها و قواعدی مطابق عقیده خودش به دست می دهد وبرای شواهد خود ،گاهی شعر یا بیت هم می آورد ، ( ص ۴ - ۱۰ )

۳- فصل در معرفت بنای استقبال : جهت بنای استقبال لفظ خواهدبرماضی مجرد افزایند ، مانند: خواهد آمد ، خواهد رفت ، خواهد کرد . ( ص۱۰)

۴- فصل در معرفت بنای مخاطب : برای بنای مخاطب یاء مجزوم ،درآخر ماضی " ها " و مضارع آرند ، وماقبل آن یائی مکسور سازند ، مانند : " آمدی ، آمده ، آمده بودی ، آمده باشی ، می آئی " پس از این تعریف قواعد و سوال دارد و شواهد گوناگون .

۵ - فصل در معرفت بنای متکلم : برای بنای متکلم میم ساکن ، مانند یای مخاطب در اواخر ماضی و حال و به جای دال لفظ استقبال آرند ، چنانچه : آمدم ، آمده ام ، آمده بودم ، آمده باشم ، می آیم ، خواهم آمد " در این فصل نیز قواعد را نشان می دهد . ( ص ۱۰ - ۱۱ )

۶- فصل در معرفت بنای جمع : باید دانستکه برای بنای جمع ماضی غایب و حال لفظ " اند " در اواخر ماضی و حال آرند ، مانند :آمدند ،

آمده‌اند ، آمده بودند ، آمده باشند ، می آیند . ( ص ۱۱ )

۷- فصل در معرفت بنای اسم فاعل و جمع آن : چون خواهند که اسم فاعل را از فعل مضارع بنا کنند ، لفظ نده در آخر مضارع - بعد از حذف دال - درآرند. مانند: " آینده " از آید ،" رونده " از رود - " گوینده " ازگوید ( ص ۱۱ )

۸- فصل در معرفت بنای اسم مفعول : جهت بنای اسم مفعول بر ماضی مجرد بعد الحاق‌ها ، و " ن " لفظ " شد " یا "شده " زیاده کنند ، چنانچه از " کرد" ، " کرده شده " و " کرده شده "و از "خود " ، "خورده شده " و برای جمع لفظ " اند " در آخر مفعول افزایند ، چنانچه : " خورده شدند و برده شدند " گویند . ( ص ۱۲- ۱۳ )

در این فصل از اسم مصدر و افعال نفی و نهی و فعل امر نیز گفت‌وگو می کند و چند" قاعده " به دست می دهد که با شواهد شعری همراه است .

۹- فصل دربیان معرفت مصادر : دراین فصل ، . مصدرهای فارسی را به صورت الفبایی گرد آوری و مرتب و منظم ساخته است از باب الالف . تا باب الیاء مثلا" " آسودن ، افزودن ، آلودن " در باب الالف ویافتن در"باب الیاء " آمده است و یک قاعده برای بنا کردن مصدر آورده است ومی گوید هرگاه درآخر " امر " ، " انیدن " در آوریم ، مصدربه وجود می آید ، چنان که از " میر " ،"میرانیدن " و از " کن " ، " کنانیدن" و از " خور " " خورانیدن " می آید ( ص ۱۹ )

۱۰- فصل در تفصیل ابواب مصادر : دراین فصل ، افعال بر اساس مصادرآنها

صرف می کند. و از مصدر "آراستن"، تمام صیغه‌های آنرا برای نمونه صرف کرده است: آراستن، آراست، آراسته است، آراسته بود ........ الخ. (ص ۲۰ - ۲۱)

۱۱- فصل در بیان نهی و نفی: برای نهی میم مفتوح در اول امر حاضر و در امر غایب بعد لفظ "گو" و "آ" و "کن" می آورند: مگر، نگو، میا، نیا، مکن، نکن، در این فصل در باره "اشخاص افعال" و مفرد و جمع و متکلم و حاضر و غایب و اسم فاعل و اسم مفعول و غیر هم بحث کرده است (ص ۲۱ - ۲۶)

این رساله اینگونه انجام می یابد: "از مصدر چشیدن مفرد غایب چشیده چشیده است ... نفی غایب نچشید نچشیده است نچشیده بود نچشیده باشد نمی چشد نخواهد چشید الی آخره باقی مصادر علی هذالقیاس صرف نماید که نفع کلی حاصل خواهد شد، تم .... نسخهٔ میزان فارسی از دست بنده جریم محمد حسن عفی عنه کسوت اختتام در برکشید تاریخ ۲۱ جمادی الاولی سنه ۱۲۵۴".

---

(۱)- به نام میزان فارسی، کتاب دیگری در دستور زبان فارسی چاپ شده که مشخصات فوق را ندارد.

(ر.ك. به فهرستواره و مشترك)

## فصل سوم: معرفی کتابهای دستور زبان فارسی نوشته شده در شبه قاره هند و پاکستان در قرن سیزدهم هجری.

### تحریفات

از : سده رای، دهلوی

تاریخ : ۱۲۰۰ هـ برابر ۶-۱۷۸۵ م

مقدمه : بعد از حمد و ستایش، علامه مفتح کلام بدان سرو مخفی و محتجب نماند که، برخی محاورهٔ، تلفظ و تحریر فارسی صرف از تعذر است و چون بیشتر اعزه، بر قواعد عربیه، اطلاع ندارند از اغلاط نمی باشد و بادراک صفحات صرف که فاعل و مفعول معلوم شود و توجیه نمی نمایند و به سبب وقت تکرار و لزوم بحث و استحضار سبک نمک قرار داده اند، حال آنکه نمک خوان سخن است، الغرض، در سنهٔ یک هزار و دوصد هجری که اضعف سده رای - دهلوی به مدد کاری مهاراجه عالیجاه بهار رسندم التزام داشت، چون گفتنده مختصری مفید در این باب تسوید می نماید که تا مبتدیان عرض پای سخن به سلاست مانند و از تعلم و تکلم به سیر کتب متداوله محتاج نشوند اگرچه این بضاعت قلیل الاستطاعت طاقت انصرام این همه نیست، لیکن به پاس ابرام و احکام آن بزرگوار ذوی احترام کمر همت بربست و تا عرض سه روز که به قدر هر روز مصروف

---

(۱) - :

نسخه خطی این کتاب در لاهور است با مشخصات :

لاهور ، آذر ۷۰۵/۸/۴۶ B نستعلیق سده ۱۳ق (ك ۱ ـ ۱۰۱) ، آغاز برابر

(۲) - :

در "هندوون کا حصه" ص ۲۶۲ از شخصی به نام سده رای قوم کایتوالله آباده یاد می کند که خوشنویس بوده و به جمع آوری آثار خوشنویسان علاقمند بوده است.

می باشد و با قاصد ربانی اهتمام این مرام صورت انجام پذیرفت به فارسی شکسته بسته تمام یافته به تعریفات موسوم گردید. از مستعلمان بصیر و معلّمان خبیر ملتمس به ریشخند، این بر معافی کوشند و همّت و عیب این مذهبی زاد را به ذیل کرم بپوشند. ربط ضبط و کتابت کلا" حیرتی و تمسخری دارد یا مکروه بوده است در عالم اینکه هر بار هر خوئی دارد.

صفحه آخر :

خصوصا" در مصدر تفاوت اعراب چندان نسازند و بر وزن مفعول آید و.... مثل حدوث و حصول و ظهور و جمع این اسماء فصیح باشد مگر مصادر را جمع می توان کرد و... و این هم که گفته شد احوال اسماء مشتق بود بعضی اسامی که جامد است ... وزن مختلف و متعدّد است در این مختصر گنجائش ندارد، بحر در کوزه نمیتوان کرد... [و سپس بحثی در زمینه جمع دارد مانند] ناموس و نوامیس، اقلیم و اقالیم و عفریت و عفاریت دکان و دکاکین و لؤلؤ ولآلی [تا] انجام کتاب پیرامون کلمات است که می گوید :

--واضح باد که جملهٔ کلمات بر دو قسم است یکی سماعی و دیگر قیاسی، لیکن جمله‌ئی را سماعی گویند و دانست که اطفال عرب و فارس و فرنگ خاصه که از ملکی به ملکی، از اقلیمی به اقلیمی سیرع روند هر زمانی که می شنوند گواه می شوند، لهذا منبع قدما در هر حال شرط است. بس سخن کوتاه باید. والسلام، تمام شد.

## چهار گلزار [1]

کتاب چهار گلزار تالیف : نثاری [2] که تخلص شعری مولف است . وی به امرو دستور " مستر کور اوزلی " که به زبان فارسی علاقه‌مند بوده به تالیف این کتاب پرداخته است .

چاپ ۱۲۷۵ هـ ق . چاپ کانپور ( هندوستان ) . مطبع نظامی . ۶۰ ص .

در صفحه آغاز اینگونه آمده است :

" ماشاءالله لاقوه الا بالله . به یمن تایید آفریننده هشت بهشت وخالق خزان و بهار رساله قوانین فارسی نافعه مبتدیان مسمی به :"چهارگلزار " به اهتمام هیچمدان محمد عبدالرحمن تربیت یافته خدمت برادر معظم مغفور محمد مصطفی خان مبرور در مطبع نظامی واقع کانپور - ۱۲۷۵ مطبوع گردید "

رساله چهار گلزار دارای حواشی و توضیحات مفید به زبان فارسی درکنار

---

(۱) - درکتابخانه گنج بخش دو نسخه خطی از کتاب چهار گلزار با مشخصات زیر وجود دارد :

اسلام آباد ،گنج ۳۲۰٤ - نستعلیق پخته ،ابراهیم ولد عبدالهادی تکواری ۹، ذیحجه ۱۲۷۹ ق . آغاز برابر ،(ص ۱٤۳-۲٤۳).

اسلام آباد همانجا ۳۷۲ - نستعلیق خوش ،۱۲۸۰/۱۹۲۸ بکرمی ،(ص ۱-۱۷۱)، آغاز برابر گنج ج/۳ص ۱۲۲۰)

(۲)- شاید نثاری همان نثار علی دهلوی فرزند عبدالله شاگرد امام‌بخش (۱۲۷۳/٦-۱۸۵۷) باشد ر - ک به مشترک ج/۵ ص ۸۵و۲۵۹ و ۲۹۱ .

صفحات است و متن آن اینگونه آغاز می گردد :

" بسم الله الرحمن الرحیم . بعد حمد بیحد ایزد صمد لم یلد ولم یولد ونعت سیّد امجد، اضعف بندگان باری "نثاری" چنین گوید: که روزی بنده را صاحب بلند اقبال دریا نوال روشن قیاس مردم شناس معنی رس دستگیر هر یتیم و بی کس گوهر درج فتوّت ، نیر برج مروّت ، قوت افزای مغز دانایی نوربخشای چشم بینائی .... فیض گستر گل گلزار معانی ، سرور جویبار قدردانی ... مظهر عنایات ستار مسترکور اوزلی صاحب والا اقتدار ..... ارشاد فرمودند .... "

همانگونه که در آغاز رساله چهارگلزار آمده ، سبب تالیف را دستور وزارت شخصی فارسی دوست و آشنا به فارسی دان قرار داده که " مستراود اوزلی " نام دارد وشاید از حکام انگلیسی هندوستان بوده است و اینگونه می نویسد: " .... مسترکوراوزلی ....( مولف را ) به حضور موفور السرور طلب فرموده ارشاد فرمودند که برای معلومات قواعد کلیه و ترکیب عبارت پارس از قبیل تعداد حروف تهجی و اسمای حرکات و سکنات و تقسیم حروف مفرده و مرکبه و قاعده اضافت و ایجاز و تبدیل حروف و انواع اسماء و افعال و اقسام صنایع و بدایع لفظی ومعنوی واستعاره و تشبیه و کنایه و قوافی و عروض و اماله و ترخیم مبتدیان را درتعلیم رساله های قدیم فرمان بسیار می شاید و عمر نوح و محنت ایوّب میباید پس کتابی متضمن قواعد کلیه به عبارت مختصر مرتب شود تا رفع انتشار خاطر ایشان گردد و هرکسی به تمنّای استفاده بخواندنش رغبت نماید ... "

مولف رساله چهارگلزار ، پس از بیان سبب تالیف خود ، وجه تسمیه کتاب و ابواب و تقسیمات آن را اینگونه بیان می دارد :

" .... چون این کلام شنیدم به دل پسندیدم و به‌جام برگزیدم و این کتاب را تالیف نموده مُسمیٰ به :" چهار گلزار " گردانیدم :

گلزار اول : مشتمل بر پنج گل .

- گل اول در بیان تقسیم اسمای حروف تهجی و تفصیل زبان پارسی .
- گل دوم در اقسام افعال و اسامی وحرکات و سکنات .
- گل سوم در تشریح انواع حروف مفرده و مرکبه و تغییروتبدیل بعضی از حروف .
- گل چهارم در تقسیم اضافت و قاعده محمول برقلب .
- گل پنجم در تفسیر اماله و ترخیم و قاعده متفرقات و غیره .

گلزار دوم : مشتمل بر دوگل :

- گل اول در صنایع لفظی .
- گل دوم در صنایع معنوی .

گلزار سوم : مشتمل بر دو گل :

- گل اول در اقسام نظم و ابتدای شعر .
- گل دوم در عروض .

گلزار چهارم : متضمن بر سه گل :

- گل اوّل درتشبیه .

- گل دوم در استعاره .
- گل سوم در قوافی . "

مولف چهار گلزار در بیان تقسیم اسمای حروف تهجی می گوید که: " بدان که اسمای حروف تهجی را استادان عجم برسه قسم منقسم ساخته اند: اول مسروری ، دوم ملفوظی ، سوم مکتوبی .

- مسروری آن بود که به دو حرف نوشته شود ،مانند : با وتا و ثا وحا و خا و غیره .
- ملفوظی آن را می گویند که به سه حرف مرقوم گردد وآخرش مانند اول به تلفظ نیاید ، مانند: الف و جیم و دال و ذال و غیره .
- مکتوبی آنرا نامند که نیز به سه حرف مرقوم شود وآخرش از قسم اول باشد ، مانند: میم و نون و واو .

در تضاسیف کتاب از افعال و اسماء و حروف در همه قسمت های کتاب بحث می کند و شواهد شعر و نثر از شاعران مشهور و ادبیات معروف می آورد . زمان های افعال را مانند : حال ( مضارع ) و گذشته و آینده و کلیه زمان های هریک را می آورد و در نفی و اثبات و سوالی شواهد گوناگون می آورد . در تغییر و تبدیل حروف ( ص ۷ ) بسیار بحث می کند وازشاعران مشهور سخن می گوید و مثلا" در الف مبالغه ( ص ۹ ) می گوید :

" الف مبالغه و آن معنی زیادتی پیدا نماید چون بسا به معنی سابرتر و خوشا به معنی خوشتر و بدا به معنی برتر . سعدی فرماید ، بیت :

ای بسا اسب تیزرو که بماند        که خرلنگ جان به منزل برد

خاقانی گوید ، بیت :

بدا سلطانیا کورا بود رنج دل آشوبی   خوشا درویشیا کورا بود گنج تن آسانی

در علوم ادبی ، مانند عروض و بدیع و قافیه و صنایع بدیع و صنایع معقولی و تجنیسات و ترصیحات و تشبیهات و کنایات و استعارات نیز گفت وگو می کنند وشواهد شوی و نثری فارسی از شاعران و ادیبان معروف به دست می دهد .

و بالاخره در بحث از نایره در علم قافیه اینگونه پایان می یابد :

" نائره حرفی است که به مزید پیوند د ، خواه یک حرف مانند : شین در این بیت : بیت :

دل که به دست تو سپرد ستمش   بازده ای جان که نبردستمش

خواه بیشتر مانند میم و شین درین بیت ، بیت :

آن دل که به دست تو سپردستیمش   ای جان بده اکنون که نبردستیمش

و رعایت این چهار حرف در قافیه از ضروریات است چراکه بی رعایت این ، قافیه صحیح نمی شود " .

سرانجام در باره چاپ آن و پایان چاپ نیز اینگونه می گوید که : " هزاران هزار شکر به درگاه آفریگار خزان وبهار که رساله نافعه فارسی خوانان مُسمّیٰ به چهار گلزار به اهتمام خاکسار امیدّوار رحمت پروردگار محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان ... بسنه ۱۲۷۵ هجری در مطبع نظامی واقع کانپور ، محله پنکاپور ، بار دیگر با آب و رنگ طبع رونق تازه پذیرفت " .

فهرست مطالب چهار گلزار در یک جدول زیبا در پایان کتاب آمده و ماده تاریخ طبع و نشر آن از سید اشرف علی اشرف خواندنی است :

شد طبع عجیب چهار گلزار    لفظش به کنار لاله زاری دارد.

اشرف بنوشت بهرسالش مصرع    ای دل چمن سخن بهاری دارد"

و بالاخره مهر و امضای محمد روشن خان، ۱۲۷۵[1] پایان طبع را اعلام دارد .

(۱)ـ در فهرست مشار و مؤلفین ج ۱، ص ۵۳۰، نام نگارنده و ناشر اشتباه درج شده است .

## زبـدة القواعـد (۱)

از: هلال ، میرمهدی (۲)

تاریخ: ۱۲۳۵ ه.ق ( لاهور )

صفحه اول این گونه آغاز می شود:

الحمد لله رب العالمین والصلوه علی رسوله محمد والسلام علی وصیه علی وعلی آله الطیبین واصحابه الطاهرین.

این رساله زبدة القواعد، قلیل الحجم، کثیر الفوائد جهت مبتدیان نادان و نوسبقان هیچمدان به اقل بیان و عبارت آسان سراسر حقیر سراپا تقصیر میرمهدی بی کمال متخلص به «هلال» مقدمه، ودوفصل وخاتمه منوب ومرتب گردانید.

فصل اول: در بیان قوانین، بدانکه علمای عرب بنای حروف بر بیست و هشت گذاشتند وآن منقسم است بر سه قسم، اول مسروری: وآن دوازده حرف دوحرفی است: با، تا، ثا، حا، خا، را، زا، طا، ظا، خا، ها، یا - دوم ملفوظی: و آن سیزده حرف سه حرفیست که آخرش از قسم اول نباشد- الف، جیم، دال، ذال سین، شین، صاد، ضاد، عین، غین، قاف، کاف، لام - سوم مکتوبی: وآن سه حرف سه حرفی است که آخرش از قسم اول باشد، میم، نون، واو - ازآنجمله هشت حرف در کلام فارسی نمی آید، چنانچه شرف الدین علی درسلک نظم آورده....

فصل اول در بیان حرف مفرد ، بدانکه الفی که در اول کلمه می آید دوقسم است - اول: الف حرفی و حرفی آنرا گویند که الف را از کلمه دور کنند، کلمه درست نماند مانند: است، دوم: الف زایده وزایده آنرا گویند

---

(۱)- اطلاعات مربوط به این کتاب از نسخه خطی گنجینهٔ آذر لاهور با مشخصات زیر نگاشته گردید:

لاهور، آذر ۰ ۰۵٤/۸٤۸ B - نستعلیق، دینا ناته مدن ۲۷، ذیحجه ۱۲۳۵ ق

(۲) - در تذکره ها و کتابهای مختلف نشانی ازوی بدست نیامد.

که اگر الف را از کلمه دور کنید کلمه درست ماند ــ بدانکه الفی که درمیان اند، پنج قسم است . اوّل: الف متّصله ، دوم: الف عاطفه ، سوّم: الف استفهامّیه ، چهارم الف دُعائّیه و پنجم الف زایده .

فصل دوم : در بیان حروف مرکب ــ بدانکه کلمه الف در حروف مرکب برای معنی نیامده یا کلمه ایست که معنی همراه آید .

صفحه آخر، (انجام) : بدانکه کلماتی که گاهی، جهت نسبت کلام بیاورند و آن کلّه، ده کلمه است . اوّل مولوی معنوی فرماید :

دل به وقت سماع بوی دلدار برد ــ جان را بدر پرده اسرار برد

وباید دانست که گاهی صفت را بر موصوف نیز تقدم می افتد ، پس در این صورت هم کسره توصیفی حذف بشود چون گرامی خدمت و آن را قلب توصیف گویند

الهم بارک وارحم ......

پایان نسخه :

این نسخه زبدة القواعد تاریخ بیست و هفتم ذی الحج سنهٔ جلوس اکبرشاه پادشاه ثانی، مطابق سنه ۱۲۳۵ عالمشاهی مرحوم به روز چهارشنبه ................ به دستخط خاکسار هیچکار اندک بضاعات رسانا تهه مسدن به خیر، به راحت تمام .

تقسیمات مجمع الفواید را این چنین بیان می دارد :" باید دانست که جمع الفاظ فارسی که مطابق عربی نام نهاده می شود برسه گونه است: اسم و فعل و حرف.

و اسم بردو گونه است : یکی اسم مصدر و علامت شناختن وی آن است که در آخر او دن و تن باشد ، چو : کردن ، و زدن و رفتن و گستن . دیگر اسم تمام چون : کتاب و کرسی و آدم و زمین و آسمان و سرو و گل .

فعل بر پنج قسم است : فعل ماضی و حال و مستقبل و امر و نهی ماضی، چون :کرد و فعل حال ، چون: می کند، فعل مستقبل چون خواهدکرد. فعل امر چون بکن ، وفعل نهی ، چون مکن ( نکن ) . "

بعد ازآن در باره افعال توضیحاتی می دهد وهرکدام راجداگانه تعریف می کند ومثال می آوردبه صورت نثر و نظم . ضمن اینکه مثال می آورد ، چون تصنیف مولف برای یک نفر جوان انگلیسی است ، ظاهرا " با جملات پند و اندرز ( نثر و نظم ) به اودرس ادب و اخلاق نیز می دهد وگاهی تطابق شوق آمیز می آورد. در آخر نسخه ازلطایف بدیع معنوی و لفظی(تشبیه واستعاره ) گفتگو می کند. داستان سلطان محمود وایازرا برای بیان مبتدا و خبر و حذف مبتدا وغیره آورده است ( ص ۲۸ نسخه ) وآنگونه که مولف می نویسد ، عباراتی برای شواهد از" شکرستان " انتخاب کرده ونقل نموده است ( ص ۲۹ ) بدین شرح :

" الحال در بیان کردن قواعد صرف و نحو قدری عبارت از نسخه شکرستان برآورده می نگارد که متعلم از آن چه که ازین قواعد صرف و نحوخوانده

است مطابق نماید تا قاعده آن خاطر نشین گردد و درزیر هرالفاظ آن چه درکتب واقع شده است از شنگرف به قلم باریک نوشته می دهد تا اول بر قانون مذکوره زود آگاه گردد تا بعد ازدریافت ازخود خواهدفهمید."
(ص ۲۹ - ۳۱)

پس ازبیان مطالبی ازشکرستان ، این نسخه بدین ترتیب پایان می یابد :
" باقضا کارزار نتوان کرد، چون قضای الهی نزول یابد، دیده بصیرت را روشنی نماند، ونه تدبر خبر و نفع رساند "
و بالاخره ترقیمهٔ کاتب اینگونه می آید :" تمّت تمام شد، نسخهٔ متبرکه مسمیٰ بمجمع الفواید، در شهر شوآل به تاریخ هشتم سنهٔ ۱۲۵۸ هجری مقدس از دست خط سعدالدین .
من نوشتم صرف کردم روزگار　　　من نمانم این بماند یادگار".

" قوانین زبان فارسی " (۱)

از : لندنی (۲) ، میر محمد حسین ( متوفی ۱۲۰۵ هـ .ق برابر ۱–۱۷۹۰ )

برای: مستر جانسن رچرد

تاریخ کتابت کتاب : ۱۸۹۳ میلادی ؟ به خط : مراد.

در مقدمهٔ کتاب می گوید :

انگلیسها در کشور هندوستان اکثرا" به آموختن زبان فارسی روی داشتند

---

(۱) - نسخه های خطی قوانین زبان فارسی به قرار زیر است .

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۳ /۳۱۹٤/۱۸۹ - نوشته مراد ، ۵ شعبان ۱۲٦۰ هـ (۱۸٤٤م) آغاز برابر نمونه درفهرست بنام "قواعد فارسی یا قوانین فارسی " آمده (بشیر حسین ۳ ۰ - ٦۱۰ ) توضیحات مربوط به کتاب از این نسخه اخذ شده است

کراچی ، موزه ٦٤٨/۲۵ - ۱۹۵۷ N.M. - نستعلیق ، الهی بخش ، برای میان فیض احمد ۱۷ ، شعبان ۱۲۷۲ ق ، بخشی از آن ۲۷ ، ص

شیخوپوره ، نارنگ مندی ، ماری کلان ، حکیم رحمتعلی قریشی - نستعلیق ، ۱۲۷٤ق . آغاز برابر ۲۲۶ ، ص

گوجرانواله ، سکهکی مندی ، نذیر احمد نقشبندی - نستعلیق ، ۱۲۷۷ ق ، آغاز برابر . . .

( ر . ک به فهرستواره )

(۲) : -

میر محمد حسین لندنی متوفی ۱۲۰۵/هـ ق - ۱۷۹۰ میلادی وی فرزند عبدالعظیم حسینی اصفهانی است وی ایرانی تبار بود و در اوده هند متولد شده چندی در لندن زیسته و سپس در بنارس در گذشته است ( ر . ک به فهرست مشترک )

## مجمع الفوایـد[1]

( مجموعه ۳۲ ص . )

رساله مجمع الفوایـد[2] در دستور زبان فارسی از صفحه ۶ تا صفحه ۳۲ کتابت شده است .

مولف رساله : جمال علی .

تاریخ تالیف : ۱۲۰۲ هـ ق .

تاریخ کتابت : ۱۲۵۸ هـ ق .

کاتب : سعدالدین .

این نسخه متاسفانه کرم خورده و پوسیده و بدون جلد است واینگونه آغاز می شود :

" بسمله ... الحمدالله که صرف ذات او حرف رانمی پذیرد و از ازل تا ابد نحوی که هست تغییر و تبدیل نمی گیرد وبیش و کمی که صفت مخلوق است خالق ما ازاین صفت مبرا است .

| | |
|---|---|
| خداوند گیتی خداوند دهـر | خداوند ماه و خداوند مهر |
| خداونـد قدرت بدایع نمـای | زادراک او خیره شدعقل و رای |
| که در هر زبان صرف ونحو آفرید | ازوهم زبان وی زبان آفریـد" |

---

(۱)ـ نسخه های خلی کتاب فوق عبارتست از :

اسلام آباد ،گنج بخش ۸ ـ نستعلیق سعد الدین ۸ شوال ۱۲۵۸ ق ، (ص۶ـ۳۱ ) ،برابر (گنج ۳ـ ۱۱۳ توضیع کتاب از این نسخه نوشته شده است

سیالکوت ،رنگپوره حسن علی مرحوم ـ نستعلیق پخته شکسته آمیز ،محمد غوث بن سلام الله ۱۲۶۸ ق ،آغاز برابر / ص ۱۳ـ۴۶)

اسلام آباد ،گنج بخش ۱۵۷۵ ـ نستعلیق سدهٔ ۱۳ق ،(ص ۶۲ـ ۸۳) ،آغاز برابر ر. ك به فرهـ فهرست مشترك .

(۲) ـ اطلاعاتی از جمال علی در دست نسبت.

نام مولف در صفحه آغاز نسخه اینگونه آمده است : "بنده جمال علی - هیچمدان که گاهی از سودای تهی دماغی خود را یکی از دانندگان میشمارد و گاهی چون بافاقت می آید سررشته انصاف را ازدست نمی دهد." و سپس علت تالیف را بیان می دارد بدین معنی که : "ازینجاست که برای تعلیم صاحب والا قدر عالی مرتبت صاحب شان و شوکت آقای ما ابررحمت و شفقت مسترولن صاحب که تعریف از خودنمی تواند کرد که چه نگارد". و معلوم می دارد که مولف برای کسی این رساله را نوشته که شخصی انگلیسی بوده و می خواسته فارسی بیاموزد وظاهرا " جوان بوده است چون مولف دعا می کند که " این جوان را ازفیض عام بهره مندگردان و درگیتی وی را شادکام نمای " .

بعد ازآن مولف می گوید : " آن چه که به یاد ناقص خود می داشت موجب و موده صاحب عالی مناقب افلاطون وارسطو عصر سکندر جاه خاقان کلاه مسترولن صاحب دام الطاف چند اوراق در حرف به قید تحریر درآورده بود ازباعث چند موجبات به اتمام نرسیده بود، الحال که سنهٔ یکهزار ودوصد و دوهجریست برای تحصیل زبان پارسی با قواعد و ضوابط صرف و نحو اراده صاحب عالی مرتبت ... براتمام این کتاب کمرسعی چست بسته وجهد بلیغ و کوشش ... به عمل آورده و همه الفاظ فارسی مطابق قانون اصلاحات ضروری و رقیمه تحریر آورده انشاءالله تعالی ازهریک مطالعه کنندگان و بینندگان این نسخه رافایده تمام حاصل خواهدشد ..." مولف بعدازآن می گویدکه : "نام این کتاب مجمع الفواید نهاده شد . "

تقسیمات مجمع الفواید را این چنین بیان می دارد : " باید دانست که جمع الفاظ فارسی که مطابق عربی نام نهاده می شود برسه گونه است: اسم و فعل و حرف .

و اسم بردو گونه است : یکی اسم مصدر و علامت شناختن وی آن است که در آخر او دن و تن باشد ، چو : کردن ، و زدن و رفتن و گستن . دیگر اسم تمام چون : کتاب و کرسی و آدم و زمین و آسمان و سرو و گل .

فعل بر پنج قسم است : فعل ماضی و حال و مستقبل و امر و نهی ماضی، چون :کرد و فعل حال ، جون: می کند، فعل مستقبل چون خواهدکرد. فعل امر چون بکن ، وفعل نهی ، چون مکن ( نکن ) . "

بعد ازآن در باره افعال توضیحاتی می دهد وهرکدام راجداگانه تعریف می کند ومثال می آورد به صورت نثر و نظم . ضمن اینکه مثال می آورد ، چون تصنیف مولف برای یک نفر جوان انگلیسی است ، ظاهرا " با جملات پند و اندرز ( نثر و نظم ) به اودرس ادب و اخلاق نیز می دهد وگاهی تطابق شوق آمیز می آورد. در آخر نسخه ازلطایف بدیع معنوی و لفظی(تشبیه واستعاره ) گفتگو می کند. داستان سلطان محمود وایازرا برای بیان مبتدا و خبر و حذف مبتدا وغیره آورده است ( ص ۲۸ نسخه ) وآنگونه که مولف می نویسد ، عباراتی برای شواهد از" شکرستان " انتخاب کرده ونقل نموده است ( ص ۲۹ ) بدین شرح :

" الحال در بیان کردن قواعد صرف و نحو قدری عبارت از نسخه شکرستان برآورده می نگارد که متعلم از آن چه که ازین قواعد صرف و نحوخوانده

چون این زبان رایج کشور و سازمانهای اداری بود و چون قواعد این زبان آنچنانکه باید نوشته شده بود ، من این را برای مستر جانسون رچرد تالیف گردم .
با سربندهای " باب " و هر باب در چند " فصل " .
- باب اول در بیان اقسام اسم .
باب دوم در بیان افعال .
، باب سوم در حروف .

آغاز : بعد حمد و سپاس حکیم سخن آفرین ، ودرود بر بنده‌های گزیده او ، برلوح برآن می نگارد ، که چون معرفت لغات مختلفه کلید دانش است ....
باب دوم " در حروف و آنچه مُشابه آن بُود است ، معنی ثُبوت بخشد و دو اسم را با هم چنان ربط دهد که کلام از آن ترکیب یابد و سکوت متکلّم ، برآن صحیح باشد ، چنانچه : زید عاقلست و عَمردیوانه است وگویا لفظ را ست در اصل " هست " بود که هاء به جهت تخفیف به همزه بدل شود و نیست دراصل نه است بودکه برای سبکی نیست گفته " را " اکثر علامت مفعول باشد چون زید عمر رازد و در غیر آن نیز آید همچو زید را دشمن بسیار است وکسی را که عقل نیست هیچ نیست و معنی برای آید ، نیست .

صفحه آخر : خط پیشانی ، بخت : طالع ، اقبال ادبار ، دولت : جاه و مال ، متاع : مایه ، سرمایه ، بضاعت ، خزانه : گنج ، نقد ، جنس خرج مصرف دخل : مداخل ، پرورش تربیت تعلیم و تعلّم ، خلق ، اخلاق ، خصلت خصال ، خوبی بدخوبی ، کج خلقی ، روش طور اطوار ، طریقه ، عادت ، دستور و تپره ، شیوهٔ تمکین و قار متانت بردباری سفاهت ، طیش بستگی عقل برای خردکیاست حدس ذهن ذکا سلیقه فهم ، شُعور هوش ادراک ، علم دانش ، تجربه : امتحان ، اطلاع : آگاهی ، وقوف ، جهل : نادانی ، بلاهت حماقت فراقت کوی بیخروی ، حسّ : محسوس ، حسّ محسوسات ، خواسّ خمسه : باصره ، سامعه شامّه ، ذایقه ، لامسه ، حال حالت حالات احوال ، سرور : مسرت ، رساله که برسبیل عجالت تحریر در آمد ......

پایان :

اختتام یافت و چون عرض توضیح مطالب وتفهیم مقاصد به طریق اسهلست اگر در بعضی مواقع تسایلی رفته باشد نزد اربا ب اطلاع معذور خواهد بود الحمد لله اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً .

تمّت تمام شد، کتاب قوانین فارسی تصنیف میرحسین لندنی تحریر ماه مارس ۲۲ — ۱۸۹۳ .

همانطوریکه مشاهده می شود کتاب میر محمد حسین لندنی بیشتر با عبارات مصنوع و نثری متکلفانه آمیخته شده و در عین حال مولف، می نویسد که با عجله این عبارات ثقیل را نوشته است.

# تُحفة العجم (۱)

از : حسین شاه ، حقیقت (۲)

تاریخ : در ۲۷ شوال ۱۷۹۷/۱۲۱۲ آغاز کرده و در سلخ محرم ۱۷۹۸/۱۲۱۳به پایان رسانیده است .

صفحهٔ اوّل این گونه آغاز می شود : آراستگی سخن به حمد سخن آفرینی است که رعنایی نگار ناطقه معاشر انسان را به حلیهٔ السنهٔ مختلفه آراسته و پیراستگی کلام به ثنای متکلّمی است که زیبا شاهدان هرولایتی را به زیور لغات جداگانه پیراسته جَلّت آلاؤه و عَمّت نعماؤه ، نظم قدیر و علیم و جهان آفرین کلیم و سخن برزبان آفرین " خدایی که بالاو پست آفرید / زبر دست هر دست دست آورید ، سخن سنجی که سخن سنجان معیار شناس در بیدای ناپیدا کنار ، دشوار گذار کبریائیتش "ما عرفناک" گویان وسخندانی که فارسان میدان سخندانی در عرصهٔ معرفتش گامی بر نداشته به چارسوی احصی پویان ، جَلّ جَلالُه و عَمّ نَوالُه ...

تُحفهٔ اول : در بیان چگونگی این زبان و مایتعلّق بها، مشتمل بردوسوغات

سوغات اول : در کیفیّت این زبان ، بدانکه آخر جمیع کلمات فارسی ساکن می باشد .

سوغات دوم : در بیان فصاحت و بلاغت کلمه و کلام .

---

(۱) ـ از تحفة العجم دو نسخه خطّی در کراچی وجود دارد با مشخصات :

کراچی ، انجمن ۳ ق ف ۱۲۵ ـ نستعلیق سدهٔ ۱۳ ق ۱۵۷ ص ( موزه ـ ۲۶۱ ـ نوشاهی ـ ۱۱۹ ) ـ

کراچی ، موزه ۱٤٦۹ ـ ۱۹٦۱ • N.M. ـ نستعلیق ، حافظ حسنعلی ۱٦ رمضان ۷ ۱۲ ق ، آغاز برابر ۲۷٤ ص ( نوشاهی ـ ٤٥۱ ) ـ فارسی ۱۲۱۳

(۲) ـ سید حسین شاه متخلص به حقیقت فرزند عرب شاه ، شاعر و نویسنده ای که به دوزبان فارسی و اردو آثاری دارد • زاده بریلی یا دهلی بوده و تا سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵م حیات داشته است استوری کارهایش را جز " دیوان " که گویا به دو زبان است چنین بر شمرده است ـ ۱ ـ جذبه عشق به اردو ساخته ای ۱۲۱۱/٦

به‌معنی صفت مشبّهاند همچو گریان و خندان ، وغیره ودرین پا جز  بازبان،
دهان  قافیه نتوان کردویا و نون نسبت، مثل آتشین وسیمین وغیره را نیزها....
(دراین قسمت صفحات کتاب تمام شده وافتادگی دارد).

نسخهٔ خطی موزه کراچی تا اینجا پایان می پذیرد ، اما درنسخه دیگر کراچی
( انجمن ) خاتمه ئی دارد دراختتام کتاب وعجز مولف و مادّه تاریخ اختتام
که عبارت از این بیت است:

تاریخ را به طرز دری داده‌ام طراز
کز تحفه عجم دوجهان بهره یاب‌شو

البته در مصراع « تحفه عجم دو جهان بهره باب‌شو » ۱۲۰۶ بدست می آید.(۱)

---

(۱):- استوری « کز تحفه عجم دو جهان بهره باب‌شو » را به عنوان مادّه تاریخ آورده
که ۱۲۳۳ می شود و درست نیست •

## مصباح المبتدی[1]

۲۵۷ ص- ( دستور زبان فارسی )

تالیف : محمد رحم علی خان بن بهره‌مند خان ابن نواب پُردل خان .

کاتب : غلام دستگیر .

تاریخ کتاب : ۱۲۵۸ ه ق .

نسخه مصباح المبتدی برای تدریس در مدرسه های اسلامی شبه قاره هند و پاکستان نوشته شده است و مؤلف آن ظاهرا " معلم . دروس فارسی بوده و کتاب هایی دیگر هم داشته[2] که اسامی آنها را در مقدمه مصباح المبتدی آورده است ، مانند : مصباح الصبیان ، منتخب اللطایف ، و خودا ینگونه بیان می دارد " می گویدراجی رحمت رب غفور محمد رحم علی خان بن بهره

---

(۱)- از مصباح المبتدی فقط یك نسخه خطی در کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۷۶۱ وجود دارد .

(۲). وی دارای تالیف دیگری به نام :
بدیع التحریر می باشد.
(ر . ك به مشترك ج ۱/ ص ۵۰۰)

مندخان ابن الابن نواب پردل خان مرحوم متوطن قصبه دارسرور سکندر پور مضاف صوبه فیض بنیاد مستقر الخلافه اکبر آباد که بعد تحریر نسخه مصباح الصبیان که مشتمل است بر قوانین صرف فارسی و پس از تسطیر تذکره الشعراء[1] مسمی به منتخب اللطایف و بعد اتمام مجموعه خلاصه علوم ومطلوب طالب که مقدمه این هردو متضمن بیان اصل پارسی و دیگر فواید مناسبه است ."

آغاز : " بسم الله الرحمن الرحیم ، بسم الله ابجد آموزان دبستان ابتدا وفاتحه فراغ طلبای مدرسه انتها حمد موجدی استکه خالق مفردات بسائط و آفریننده مرکبات ووسائط است صرف وقت درشکرش پسندیده اهل معنی که نعمایش بی وزن و عدد درجمیع از منه نصیب اقاصی و ادانی تعالی الله بنحوی حسن ترتیب در ترکیب عالم داشته .... "

تقسیمات نسخه "مصباح الهدی " برحسب " باب " است :

باب اول در بیان حروف مفرده و مرکبه و دیگر قواعد کلیه واکثریه ( ص ۴ - ۶۳ ) .

باب دوم در بیان قوانین صرف از اشتقاق افعال و آن چه که متعلق صرف است . ( ص ۶۳- ۶۴) .

باب سوم در بیان قواعد نحو که محتوی است براحوال مبتدا وخبر وفاعل و مفاعیل و حال و شرط و جزا و موصوف و صفت و اضافت و مرکب اعدادی و مرکب امتزاجی و دیگر مرکبات که در آنها تقدیم و تاخیر و حذف واقع است و ذکر ندا وتمیر و عطف به حرف و عطف بیان و بدل وتاکید وموصول

---

(۱)- این تذکره با پیشگفتار تاراچند و با کوشش محمد رضا جلالی نائینی و مهر حسن علا بدی در تهران سال ۱۳۴۹ چاپ شده است

و اسم فاعل و اسم مفعول وصف مشبهه و اسم تفضیل و مستثنی و قسم و اطلاع آخر کلمات از جهات حرکت که گاهی مفتوح و گاهی مکسور وگاهی مضموم می شود، به سلب عوارض . ( ص ۸۶ – ۱۲۲ ) .

باب چهارم : در ذکر علم بلاغت که مشتمل است بر فن معانی که حاوی است بر احوال اسناد و مسندٌ الیه ومسند ومتعلّقات آن و قصر وانشاء وصل و فصل و ایجاز اطناب و فن بیان که متضمن است بر تشبیه و مجاز وکفایت و برفن بدیع که مشتمل است بر صنایع معنوی و لفظی ( ص ۱۱۲ – ۱۵۳ )

باب پنجم : در شرح عروض و قافیه (ص ۱۵۳– ۱۸۰ )

خاتمه آن در ذکر بعضی اصطلاحات و بعد اتمام " مفتاح الاصطلاح " که مشتمل بر اصطلاح متقدّمین و متأخّرین است مثلا" در بیان فن معانی وبیان ازعلم بلاغت ( ص ۱۸۰ – ۲۵۷ ) .

آن گونه که از مقدمه مولف برمی آید ، " جناب امیرالدّولة دلیرهمت خان مظفر جنگ بهادر " از او درخواست می کند که رساله ئی مختصر و موجزبه زبان فارسی برای متبدیان بنویسد تا آنان بتوانند از آن بهره مند گردند دراین موقع مولف یعنی محمدرحم علی خان ساکن فرخ آباد بوده است . مولف نیز دستورنواب امیرالدوله را اجرا کرد واین کتاب مصباح المبتدی را تصنیف نموده است . خاتمهٔ مصباح المبتدی از همه ابواب آن بیشتر است و می گوید :

" خاتمه در بیان فن معانی و بیان از علم بلاغت " (ص ۱۸۰– ۲۵۷ )

این خاتمه را بر " فائده‌ها " تقسیم کرده و در مباحث معانی بیان از اشعار فارسی و عربی و حدیث نبوی و حتی آیات قرآنی استفاده کرده است

و در صفحه ۲۴۴ تحت عنوان تقسیم مصباح المتبدی در بیان قدری از مسائل صوفیه بحث کرده و اصطلاحات تصوف شرح و تفسیر کرده است از جمله در باره " هستی " بحث کرده و مخصوصا " از اشعار عرفانی و فلسفی) جامی شاهد آورده است .

انجام : " ... هرگاه غالب شود حال به فضل ایزد متعال پس نماند در تو مکر اثبات حق و وجود مطلق سبحانه تعالی ای طالب روزی کند ما را و ترا ، این مقام بحرمه النبی و آله الا مجاد . صلی الله علیه وآله وصحبه و .... تمت الرساله . اکثر نوشت و بعض نویسانید و صحیح نمودو باز تنها خادم العلما غلام دستگیر ابن غلام حسین بن محمد حبیب الله ،وفارغ شد به وقت نیم شب جمعه به تاریخ دوم شعبان سنه ۱۲۵۸ ه ق اللهم اغفرله ولوالدیه والجمیع المومنین و المومنات بتوسل النبی الکریم وآله وصحبه اجمعین علیه و علیهم الصلوه والتسلیم " .

نهرالفصاحت(۱)

کتاب نهرالفصاحت تالیف قتیل (۲) (میرزا محمدحسین متخلص به قتیل)

چاپ مطبع منشی نول کشور، کانپور، ۱۹۰۰م

۶۸ ص ۹

صفحهٔ عنوان چنین است : " به عون صناع مکین ومکان و فضل خلاق زمین و زمان نهرالفصاحت در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور به طبع مزین شد" .

رسالهٔ نهرالفصاحت اینگونه آغاز می گردد :

" بسم الله الرحمن الرحیم، ترانه سنجی عندلیب قلم دربهارستان صفحه برشاخ سطر به تمنای گل همیشه بهار حمد محمودی است برنوک گیاه نغمهٔ شکرانعامش زیب زبان دارد و کوکوزنی فاختگان فقرات دلاویز در چمن مضامین بلاغت مشحون به هوای سروقامتی است ...." سبب تالیف را چنین بیان میکند : اما بعد قتیل نادان هیچ میرز گوید که چون نور اقبال نشان سعید کونین میرمحمدحسین خلف مهین میرصاحب والامناقب میرامان علی صاحب را

---

(۱)ـ نهر الفصاحت داران نسخه های خطی فراوانی است که مشخصات برخی از آنان به قرار زیر است :

کراچی ۵ انجمن ۳ ق ف ۳۲ ـ نستعلیق ۱۱۵ج ۱/ ۱۲٤ ق ۰ از روی نسخه نوشته ی ۱۵ شوال ۱۲۳۸ق ۸۲۵ ص.

کراچی ۵ موزه ۱/ ۱٤۷ـ N.M.۱۹٦۱ ـ نستعلیق ٦۵ رجب ۱۲٤۸ ق ـ آغاز ـ ترانه سنجی عندلیب ۷۰۵ ص ـ

کراچی ۵ انجمن ۳ ق ف ۱۵٦ ـ نستعلیق ۱٤۵ صفر ۱۲٦٤ق ۸٤۵ ص

کراچی ۵ انجمن ۳ ق ف ۱۵۷ ـ نستعلیق ۵ چند میان ۲٤۵ رجب ۱۲٦۹ق ۱۳۱۵ ص

ر ۰ ك به فهرستواره

←

بعد دریافت مقدمات نسخهٔ شجرة الامانی که به ایمای والد ماجدش طراز تالیف پذیرفته، شوق انشاء هم رسید، روزی تکلیف بداین بی سروپا نمودکه: اگر رسالهٔ مختصری مشتمل بر ذکر فوایدی که شجرة الامانی پیرایهٔ تحریر نیافته، به اهتمام دست قلم ملازمان از قوه به فعل آید، هرآینه دور از لطف نباشد.

چون شغف آن سعادت سرمایه عرصه برمن تنگ کرد، سطری چند به طریق ارمغان برای شایقان رقم پذیرفت."

تقسیمات نهرالفصاحت به موج است و جمعا "ده موج" دارد:

"مخفی نماند که نسخهٔ مسطور منقسم به ده موج است وموج با نهر و بحرعلاقه دارد واسمی به از نهرالفصاحت که لائق مسمی باشد به خاطر نرسید و نیز ازاین سبب که غرض از تالیف آن آمادهٔ قرة العین سابق الذکرست اکثر منافع الحسنیه خوانند نیز روا باشد".

موج اول: در تعلین بعضی چیزها که ترک آن واجب و مستحسن است واما آنچه واجب الترک بود آن استکه مخالف محاوره زبانان باشد و هرچه مستحسن الترک است آن بود که فصحا مستعمل نفرموده اند.

مانند: کسی که برای ذوی العقول است: کسی نمی آید و به معنی "چیزی" غلط محض باشد. ومثال های بسیار دیگر، مانند: کدام، صاحبزاده، نورچشمی.

در این موج از اوزان عروضی وارکان وافاعیل عروضی و تقطیع اشعار باآوردن نمونه های شعری بحث شده و برخی از اشعار را نقد ادبی کرده است و حتی تفسیر ومعنی نموده است( ص ۳ - ۱۲)

---

(۲)_ میرزا محمد حسن قتیل لاهوری متوفی سال ۱۲۳۳ هـ ۰ ق / ۱۸۱۸ میلادی است ودارای تالیفات دیگری هم هست مانند ۱ - چهارشربت ۲ - عربه محمدیه ۲، - رقعات و مکاتیب ۳ ثمرات البدایع درعروض و قافیه ۳، - ضابطه هلالیه ۴ - شجره الامانی ۵ - مظهر العجایب ۵ واژه نامه ۶ - نهر الفصاحت ۷ - هفت تماشا - ر - ک ۰ به فهرستواره )

موج دوم : در بیان استعمال افعال گفتن و دوچار شدن و سروکار داشتن و مطلب ومرادف آن چون سروکار باشد و ملاقات کردن و آشنایی داشتن وبحث کردن و دورافتادن و مثال های بسیار به نظم و نثر.

(ص ١٢-١٥)

موج سوم : در بیان واجبات و مستحسنات واجب است که بعد چنان وهمچنان و به ازآن است و بهتر ازآن است و آنچه وهمان بهوچنان به وبرآنم وبرینم و درین فکرم واراده دارم وهمانند اینها باشواهد شعری ونثری .

(ص ١٥-٢٣)

موج چهارم : در زوائد واجبی ، بدان که چند چیز زائد برمطلوب است که ذکر آن واجببود در نثر وآن لفظی چنداست که برای مناسبت اول چیزها آرند، مثل : " سر"، و " راس " از برای اسب و "زنجیر" برای فیل شصت سال متغیر شود. و درهردوره ستّین،فصحا بههم رسند وتصرّفات تازه در آن به کار برند...... (ص ٤٢-٣).

موج پنجم : در بیان مرکّبات چنان در اصل چون آن بود و همچنین چنین چون این هردو لفظ را به فتحهٔ جیم فارسی یا کسرهٔ آن خواندن خطا است و همان و همین در اصل هم آن وهم این و مانند آن .( ص ٢٣-٢٥)

موج ششم : در بیان مقدرات و محذوفات ، در نشود چنان مقدرات مثال فلانی هرروز به بیت اللطف میرود نهشود که چندروزگارش به رسوایی کشد یعنی چنان نشود وماننده آن که پیرامون سئوال وجواب می باشد (ص٢٥-٣٦) .

موج هفتم: درعلم بیان ، بیان نزد اهل بلاغت عبارت است از ذکر لفظی

که دلالت بر معنی غیر وضع واضع بی واسطه. مثلا : مشیرالرماد. که به معنی مهمان دوست باشد و همانند آن دراین موج از انواع صنایع معنوی گفت وگو می‌کنند، مانند: تشبیه، استعاره، کنایه وغیره (ص۳۶-۴۱).

موج هشتم: درذکر زبان فارسی می‌گویم که برای مقلد شعر فارسی ایران وتوران هردو مستند است وازتورانیان زبان آذربایجان بهتر است واهل خراسان ازاهل آذربایجان فصیح نمانند و شیرازیان به از خراسان وصفاهانیان به‌ازهمه‌واشراف واجلاف وشهری وکوهی ایران‌صاحب زبان اند ومباحث دیگر، (ص ۴۱-۴۲).

موج نهم : دربیان فرق اشعار متقدمین ومتأخرین ونیز هندیان واهل زبان، برصاحب خرد مخفی نماید که روز مره ایران بعد از شصت‌سال متغیر شودو درهردوره ستین فصحا به هم رسند و تصرفات تازه در آن به‌کار برند و همانند ( ص ۴۲-۳).

موج دهم : در تعلیم طریق تحریر نثر و آن مشتمل است بردو فائده‌و چند چیز ضروری .

اما فایدهٔ اول اینکه‌اعتقاد باید کرد که هر لفظی که حرفی در آن ازاین هشت حرف باشد، آن لفظ فارسی نبود، بلکه عربی بود یعنی ثا و حا و صاد وضاد وطاء و ظاء و عین و قاف .

فایدهٔ دوم: تصحیح املا باشد که اکثر صاحبان را باوصف شاعری وانشاء- پردازی و مالکیت زبان ، خطا در املا اتفاق افتدد. وعجب تراینکه بعضی علما را باوصف معلومات در الفاظ عربیه مشهور وهمین حال او دهد.تصحیح

آن منحصر در تامل و مزاولت لغت است ، مولف نهرالفصاحت درباره املاء وغلط های املایی قواعد گوناگون به دست داده است و شواهد مختلف آورده است ومعتقداست فارسی ایران و فارسی ترکستان و فارسی هندوستان باهم فرق دارد ( ص ۴۶) و دراین باره دو رقعه بروضع هندیان و مغولان واهل زبان ( ایرانیان) آورده است و سخن را بسط داده است .

دراواخر این رساله ، مطالب گوناگون درباره ٔ القاب وآداب و پیشه ها و بازار و غیره آمده است .

مثلا " رقعه در تعریف قصار" یعنی گازر زهی قصارپسر ماه طلعت که ماه دوهفت محال که پیش او سفید شود وزهی گازربچه سرو قامت که داغ عشقش از دل نظارگیان بعد از هزار شست و شو نرود...".

واینک انجام کتاب نهرالفصاحت :

" دیگر برای پیداکردن فقره ازمشاهده ٔ جمال پری پیکران الفاظ نگارین نامه هوش از سرم رفت و بر زمین افتادم و به یاد صحبت های گرامی به نشتر نوک ریز وزیر حروفش رگ دیده را گشادم .

جواب نظاره ٔ مه طلعتان معانی نامه ٔ سامی که نگارخانه ٔ چین بود بیخود شده به خاک غلطیدم وبه خیال جلسه ها و خدمت ملازمان شریف دود دل پریشان رادرگنبد افلاک پیچیدم الفاظ مکتوب را با برگ درختان و ریاحین و بین - السطور رانهر وخیابان و معانی راباجواهر وزواهر پری زادان وهرچه مرادف آنها با مشبه نمایند تمت ".

مطالب خاتمه ٔ چاپ را " محمدانوارحسین" متخلص به " تسلیم" نگاشته

است : " شکر خدای راست که کتاب لاجواب بتفاوت نصاب تعویذ بازوی سخنوران درةالتاج معنی گستران عامل الصناعت کامل صناعت مقبول خاطر خاص و عام نهرالفصاحت نام تصنیف لطیف وترصیف نظیف ناظم شیرین مقال ... مرزا محمد حسین متخلص به قتیل در مطبع منشی نولکشور واقع شهرکان پور به سرپرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بهارگو، بار پنجم به ماه پیمبر سنه ۱۹۰۰ عیسوی رونق طبع وزینت اختتام پذیرفت ، فقط "(۱)

---

(۱) مشار می گوید : نهر الفصاحت چهار بار چاپ شده است :

ر • ك به مولفین ج ۲/ ص ٦٢٣

## امتیاز الکلمات (۱)

از: رحیم خان بن مبارزخان (۲)

تاریخ : ۱۲۱۹ هـ . ق برابر ۱۸۰۳ میلادی .

صفحه اول :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین.

اما بعد، این رساله ایست در دانستن کلمات فارسی و تمیز کردن در میان حروف و ضمایر واسم و فعل که مبتدی را به خواندنش در اندک زمانی واقل روزگاری برجمیع کلمات فارسی، خواطرخواه عبور، درخود حاصل شود، انشاالله تعالی، جون مولف این کتاب بندهٔ درگاه، ملتمس هیچمدان عرف، رحیم خان بن مبارزخان ساکن لکهنواست . جناب مدقّقان سرایر سُخن و مُحقّقان ضمایر نو و کهن مترجی و تمنّی آنکه، اگر درین رساله که مسمّی به امتیاز الکلمات است قصوری یا نقصان به مقتضای بشریت که انسان ضعیف خلقت را ازآن گریزنیست ملاحظه ومعاینه نموده به حسب فطرت ارجمند و طبع هنرپسند درمادّهٔ اصلاح البتّه مصروف توجّه خواهند بود.

بدانکه این رساله به چهار باب مُبوّب است ، باب اوّل: در بیان حروف مُفرد و مرکّب داخل ، باب دویم دربیان ضمیر متّصل و مُضمرومُنفصل وتبدیل حروف بعضی به بعضی، وبیان اسامی حروف ابجدومعنی حروف تهجّی و معنی ابجد، باب سوّم: در بیان مصادر لغوی واصطلاحی وترکیبی باب چهارم: در بیان فعل واضافات

---

(۱)- یک نسخه از این کتاب فقط در لاهور شناخته شده مشخصات آن به قرارزیر است -

لاهور ، دانشگاه شیرانی ۳۸٤٤/۸۱۱/۱ - تاریخ یاد شده ، آغاز برابر ، انجام افتاده ( بشیر حسین ) ( ٦۰٤ )-

(۲)- از رحیم خان بن مبارز خان اطلاعی در دست نیست -

واسم قطعه .

صفحات آخر این نسخه ،متأسفانه از بین رفته است ،درصفحه پایانی که برای جلد اضافه شده مصراعی چند ذکر شده است.(۱)

---

(۱)-:این چند مصراع عبارت است :

توبخاطر گذری هرکه مرا یادکنی ( شیخ سعدی)

همان بهتر که در پای تو باشد.

که بشمعی نرسیدم و سحرنزدیک است .

که نتوانم با و یکحرف درهیچ انجمن گویم .

یکبار خودکنند باور وبردمرا.

هرزمان کنند و هرنفسم می سوزد.

ازدل آزادگان گاهی صفیری میکشم .

زناامیدی من غیرا میدوارشود.

## بحرالفواید (۱)

از : منور علی ، اعظم (۲)

تاریخ : ۱۲۲۲ هـ.ق برابر ۱۸۰۷

صفحهٔ اول:

خطابش بود رحمت العالمین شفیع الورا شاه دنیا و دین
کنون گوهر نظم سازم نثار بمدح علی صاحب ذوالفقار
دراین عالم از قدرت ایزدی بود ذات او رحمت ایزدی

امّا بعد، چنین می گوید: منوّر علی، مملوک اهل بیت نبی، المُتخلّص باعظم «فعفی عن جرائمه» که این چند سطر یست در قواعد علم فارسی وضابطهٔ کلّیه آن به استناد اشعار اساتذه وصحاح لغات متعدّده، بنا بر تعلیم متعلمان این فنّ وطالبان اکمال سخن که به استدعای معدن ذهن وذکا، مخزن حلم و حیا محقّق اسرار معانی، مُدقّق غوامض نهانی، غوّاص مُحیط سُخن وری، واسطة العقد نُکتهٔ پروری، مخلص مونسی، شیخ انوری «ابلغه الله صراط المستقیم وارشده مسلکه القویم» از جلباب فضای فکر ناقص به صفحهٔ قرطاس به ظهور آمده ومُسمّی گردانیدم این را ، بحرالفواید ، اُمّید از ناظران این تحریر است که مؤلّف هیچمدان ژولیده بیان را که به کمال تشتّت بال واختلال احوال به حکم «المأمور معذور» تسویدش اتفّاق افتاده به اخفای خطا، وامن اصلاح را کوته نفرمایند.

بحث این رساله مُشتمل است بر یک مقدّمه وپنج باب وخاتمه :

---

(۱)ـ نسخه های خطی این کتاب در لاهور است :

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۳۰۲۶/۲۱ ـ از میانه سده ۱۳ق . آغاز کمی درخطبه افتاده . خطابش بود رحمت العالمین ، شفیع الورا دینا و دین ....

لاهور ، همانجا ۳/۶۴۰ / ۲۶۶۱ ـ از پایان سده ۱۲ ق . آغاز و انجام افتاده ( بشیر حسین ۳ ـ ۶۰۵).

(۲)ـ از مقدمه و شعر آخر کتاب معلوم می شود شیعی بوده است ، نام وی درکتب تراجم و فهارس دیده نشده است.

باب اول: در حروف.

باب دوم: در بحث اسم.

باب سوم: در بحث فعل.

باب چهارم: در بحث اصطلاحات وکنایات پارسیه.

باب پنجم: در ذکر صنایع شعری.

صفحه آخر:

یا رب به طفیل ذات پاکت | یا رب به کریمی وجلالت
حاجات مرا هردو عالم | برآر به بخش وجه بی کَنَم
امید که هست مومنین را | از لطف اتم روا......
کن اعظم زار رابه محشر | حاضر به شه لوای حیدر
صلوات وسلام از دل شاد | بر روح نبی و آل او باد

یلوح الخط فی قرطاس وکاتبه رمیمٌ فی التراب

تمام شد کتاب بحرالفوائد.

مخزن الفوائد[1]

کتاب مخزن الفواید تالیف محمدفایق[2] ولد مولوی غلام حسین ،تاریخ تالیف ۱۲۲۵ ه.ق

درموضوع دستور زبان فارسی و صنایع ادبی ومعنوی.

چاپ سلطان المطابع به اهتمام محمد مصطفی خان محمود نگری .

محل چاپ : لکهنو در ۱۲۶۷ ه.ق ۱۴۸ ص .

درصفحهٔ عنوان اینگونه آمده است :

"ومن یتوکل علی الله فهو حسبه‌جرالحکم، مهرذیل مطبع کثیرالمنافع المسمی مخزن الفواید، به‌اهتمام محمد مصطفی خان محمودنگری طبع شد".

کتاب مخزن الفواید اینگونه آغاز می‌گردد :

"بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. سخنورانی که اعجاز مسیحایی رالب تشنهٔ آب زلال انفاس خود می‌دارند پیوسته به تقریر حمدحمیدی مصروف‌اند که‌بهارپیرای ریاض الانشاء کائنات است و روشندلانی که ید بیضای موسوی ازجیب خامهٔ سحر کار برمی‌آرند مدام به تحریر ثنای وحیدی مشغول‌اند".

مولف مخزن الفواید محمدفائق است که علاوه بر نثر نویسی ، شاعرهم هست و شعر می‌گوید. پس‌ازنگارش دوصفحه درباره فارسی و نعت حضرت رسول اکرم - ص - مدح حضرت علی - ع - ، سبب تالیف کتاب خود را اینگونه بیان می کند :

"... چنین گوید خوشه چین ارباب تحقیق وزلّه رُبای خوان اهل تدقیق‌کمترین

---

(۱) - نسخه خطی این کتاب عبارتست از :

کراچی ،انجمن ۳ ق ن ۱۳۹ - نستعلیق ۲۲۶ زیحجه ۱۲۴۳ ق ،آغاز برابر ۱۲۸

(۲)- مولوی محمد فایق بن مولوی غلام حسین بن محمد عظیم بن محمد عرف بن عبدالرشید بن عبدالمجید ،لکهنوی ( م ۱۲٤۱ / ۱۸۲٦م) . او از فرزندان شیخ کبیر الدین اولیای ترمذی بوده و در لکهنوی می زیسته و کتاب محزن- ←

خلایق خادم الفقراء محمدفائق .... بعضی از تلامذهٔ صاحب ذکاء ومستفیدان طبع رسا دست اصرار بدامن این مقدار زدند که آن چه ازقوانین زبان فرس هنگام درس وتدریس به پای بیان می آیند اگرحوالهٔ قلم نموده آید طالبان این فن را نهایت مفید افتد".

مولف معذرت میخواهد. چون قبلا در عهد پدرش چند رساله دربارهٔ قواعد و دستور زبان فارسی تصنیف کرده بوده و لیکن خانه‌شان آتش گرفته وهمه آن رسایل به همراه اثاثهٔ خانواده‌شان سوخته‌است بدین جهت دیگرنمی تواند بنویسد، و در ضمن از بعضی از مصنفان هندی انتقاد میکند که سوادفارسی ندارند اما به زور زبان عربی، رسائلی نوشته‌اند که در آنها اختلاف بسیار یافته‌است. اما چون برخوردار عبدالاحد اصرار میورزد، میگوید :

" خواهی نخواهی آن چه درصفحهٔ خاطرفاتر مرتسم ومدام در مزاولت بودند به تالیف آن پرداختم و درهمان سال که یک هزاروددوصدوبست و پنج هجری بودند به اتمامش رسانیدم و نامش مخزن الفوائد ونام تاریخ تالیفش خزینة الاصول داشتم . قطعهٔ تاریخ: کردم

| | |
|---|---|
| جو شبی خیال تاریخ | از عالم غیب سال تاریخ |
| درگوش ضمیر من به تعجیل | فرموده جناب پاک جبریل |
| این نسخه که گوهرقبول است | تاریخ "خزینه الاصول" است |

۱۲۲۵ هـ . ق

بازهم وقفه‌یی درکار مولف رخ داد و سه سال طول کشید ودر عهد نواب

---

الفوائد را در۱۲۲۵/۱۸۱۰ م تالیف کرده است.

( ر . ك به فهرستواره ) و نیز ذریعه ج ۹/ص ۸۰۷ که دیگرآثار وی را ذکر می کند که عبارتند از:

دیوان انشای فائق - بهار معنی شکار معنی روضته الشهداء

سعادت علی خان بهادر مبارز جنگ درسال ۱۳۲۸ ه.ق اوراق کتاب خود را تجدید نظر کرده وبرای چاپ وانتشار آماده کرده است.

تقسیمات مخزن الفوائد بر یک مقدمه ودوازده باب تقسیم شده است بدین ترتیب :

مقدمه در تعریف اصول وقوانین حروف وشرح وتفسیر آنها با شواهدشعر ونثر، مانند شکل حروف مفرده مبسوط وجدول حروف ابجد وزبان فارسی را از لحاظ فصاحت وبلاغت، بعدا زبان عربی قرارداده وتعریف کرده است واین بیت را منسوب به حافظ شیرازی شاهد آورده است :

گرمطرب حریفان این فارسی بخوانند          دررقص وحالت آرد پیران پارسا را

ومولف می‌گوید : " نزدیک اهل عجم بهتراززبان دری سوای زبان عربی هیچ زبان نیست " و پس از آن یک لطیفه آورده است :

"لطیفه : ازاهل مطایبه مشهوراست که عربی لفظ است فارسی شکر است هندی نمک است ترکی هنر است باقی گوزخراست ".

ونیز می‌گوید : " چنان که تحریر یافته ونزدیک بعضی زبان عربی مقدم است برزبان فارسی ، ونزدیک بعضی زبان فارسی مقدم است برزبان عربی .
والله اعلم بالصواب " ( ص ۱ - ۹ ).

باب اول :در بیان حروف تهجی ومعانی وتبدیل آنها .(ص ۹ - ۳۳)

دراین باب ازحرف الف یا " ی" را مورد بحث قرار داده و برای هرکدام فواید لغوی وشعر ونثر آورده است .

باب دوم : در بیان قوانین صرف فارسی واستخراج افعال ازمصادر به همراه

شواهد شعر و نثر و بحث درباره آنها . (ص ۳۲-۳۹).

باب سوم : دربیان نحو فارسی که شامل ترکیبات و تحقیقات مسائل نحو فارسی می شود ( ص ۳۹-۴۹).

باب چهارم : در زیارت ومحذوفات ومقدرات والفاظ مخصوص اول وآخر کلمه به همراه شواهد شعر و نثر ( ص ۵۰-۵۴)

باب پنجم : در تشبیهات ومناسبات واستعارات ومبالغات ورعایات . دراین باب انواع تشبیهات را با الفاظ مناسب تشبیه با شواهد شعری آورده است و همچنان استعاره وکنایه ورعایات (ص ۵۴ - ۶۲).

باب ششم : در صنایع و بدایع کلام فارسی به قدر ضرورت مانند تجنیسات وترصیعات وسیاقة الاعداد وتوشیح ومتضاد ومقلوب ولفّ ونشر (ص ۶۲-۷۲).

باب هفتم : در بیان فضیلت شعری وشاعری وکیفیت و فضیلت شعروشاعری واقسام شعر وعیوب وحسنات آن (ص۷۲-۹۲).

باب هشتم :در بیان چندی ضرب المثل زبان فارسی براساس حروف الفبایی از حرف الف تا ی و ضرب المثل های گوناگون آورده (ص ۹۲-۱۰۱).

باب نهم : در بیان بعضی قوانین علم نجوم به طریق اختصار و اصطلاحات علم موسیقی . دراین باب انواع الفاظ موسیقی واصطلاحات نجوم وتعبیرات موسیقیونام گوشه‌ها واسامی آواز ها وغیره راآورده است (ص ۱۰۱-۱۱۱).

باب دهم : در تاریخ ولغز. دراین باب ، ازقوانین تاریخ گویی واقسام تاریخ ولغز یعنی چیستان گفت وگو شده ( ص ۱۱۱-۱۱۶).

باب یازدهم : در علم عروض ، که شامل اصول سه گانه وارکان سه‌گانه و ارکان هشتگانه واصول هشتگانه وهمچنین بحور عروضی را در فصول مختلف مورد بحث قرار داده ( ص ۱۱۶-۱۳۷).

باب دوازدهم : در علم قافیه . در این باب اشتقاق قافیه وحروف قافیه باشواهد شعری به دست داده شده است وهربحث را مشتمل برفصلی کرده است ، مثلا فصل ردیف را وفصل عیوب قوافی را مورد بحث قرار داده است .

وبالاخره مخزن الفواید اینگونه پایان می یابد : " ایطاء خفی آن بود که تکرار آن مخفی باشد مثل دانا و بینا و سیراب وشاداب وگلاب وآب وشاخسار و کوهسار و این چنین قافیه در یک شعر آوردن جایز داشته اند .

ایطا در لغت به معنی قدم برقدم دیگر نهادن است و در اصطلاح یک قافیه به جای قافیهٔ دیگر آوردن است" .

چه خوب است که ترقیمهٔ طبع آنرا هم بیاوریم : " الحمدالله که کتاب جامع الفواید . مخزن الفواید در مطبع بندهٔ امیدوار مغفرت ایزدمنان محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان غفرلهما الرحمان در بیت السلطنت لکهنو . محله محمود نگر بست و هفتم ربیع الاخر سنهٔ ۱۲٦۷ هجری طبع شد" .

در نسخهٔ خطّی کراچی ، با عبارت : بعون الله تعالی به تاریخ بیست و دوم شهر ذی الحجهٔ سال ۱۲۴۲ وقتیک پاس روز برآمده به روز سه شنبه باتمام رسید .

## قواعد فارسی (1)

چاپ کلکته، تاریخ چاپ ندارد.  ۱۸ ص . محل چاپ : کلکته .

مولف روشن علی خان انصاری (2)، ساکن جونپور .

مشتمل بر مقدمه و ابواب یازده‌گانه و یک خاتمه .

---

مشخصات سه نسخه خطی از این کتاب عبارتست :

اسلام آباد ، گنج بخش ۳۴۵۶ ـ نستعلیق ، فرخ حسین ۱۵ صفر ۱۲۳۲ق ، آغاز برابر ، ( ص ۱ـ۵۶ )

کراچی ، موزه N.M.1961/1465  نستعلیق ، ۲۵ رجب ۱۲۳۹ ق ، ۸۴ ص موزه ۲ ـ ۱۴ ـ

اسلام آباد ، گنج بخش ۷۰۸۲ ـ نستعلیق ریز پخته ، ( ۱۲۵۶ق ) ، آغاز برابر ، ( ص ۳ـ ۱۲ ) .

(۲)ـ روشنعلی جونپوری متوفی سال ۱۲۲۵ هـ قمری ۱۸۱۰ میلادی است ، دارای تالیفات دیگری مانند .

۱ـ رساله تخفیف همزه اعلال وادغام ( برای تجوید )

۲ ـ تعلیلات .

۳ ـ قواعد روشنعلی و " فصول اکبری " تصریف محسینی .

٤ ـ زبده الرمل .

۵ـ سراج الرمل .

٦ ـ خلاصه الحساب .

۷ ـ ترجمه و قواعد فارسی .

( ر . ك به مؤلفین مشار ج ۲ ص ۲۲۵ و استوری گرامر ـ ۱۶۶ )

صفحهٔ عنوان این کتاب بدین شرح است :

" برناظران رسالهٔ هذا مخفی مباد که قواعد فارسی روشن علی جونپوری که برای مبتدیان علم فارسی نهایت مفید وکارآمدنی است قبل ازین به‌فرمایش وصلاح صاحبان انگریز بهادر مرزا محمدعسکری متخلص فکرت اختصار " قواعد فارسی " نموده در کلکته طبع کنانیده‌وجای امثلهٔ متعدّده‌از مطالب کتاب فروگذاشت ننموده، حالا ناکارهٔ زمان مملوء جرایم وعصیان مسیح‌الزمان ولد مولوی نورمحمدمرحوم غفرالله لهما برای فوائد متعلّمان وخریداران طبع نمود ".

ازصفحهٔ عنوان معلوم می شود که :

۱- مؤلف : روشن علی انصاری جونپوری است ( جونپور در هنداست ).

۲- دستور دهنده برای تالیف وتدریس : " مرزا محمدعسکری متخلص به فکرت" استکه ازافسران عالی رتبه در دولت انگلیسی هندوستان بوده‌است .

۳- طابع وناشر : مسیح الزمان ولد مولوی نورمحمداست .

آغـــاز : پس‌از " بسمله " : " مخفی نماند که این رساله‌ایست موسوم به‌قواعد فارسی متضمن اکثر قواعد وضوابط اهل فارس‌تصنیف روشن علی انصاری متوطن جونپور ، مشتمل بر مقدمه‌وابواب یازده‌گانه وخاتمه . مقدمه

---

(۱)- برای منتخب آثار چاپی روشن علیخان ر ك به استوری

در بیان مفردات حروف تهجی وبعضی قواعد مرکبات و حقیقت مصدر ومشتقات سوای صیغهٔ مضارع که بعد ازین درابواب مذکور شود. ابواب یازده‌گانه در بیان مصادر واشتقاقات صیغهٔ مضارع وحقیقت لازم ومتعدی وامثلهٔ آن. خاتمه در بیان خواص حروف تهجی ومعانی اسمهای آنها وذکر بعضی کلمات که افاده بعضی معنی دهد.

همانگونه که در صفحهٔ آغاز آمده، این کتاب براساس "مقدمه" و "باب" و"خاتمه" تقسیم شده است و به‌طورکلی، قواعد فارسی را همانند زبان عربی بر سه قسم نموده است: "اسم و فعل وحرف" دراین زمان، این تقسیم‌بندی مورد قبول دستور نویسان وزبان شناسان نمی باشد. درمقدمه چندفایده‌وچند قاعده دارد ونیز صرف افعال ماضی، ماضی استمراری، فعل مستقبل، اسم مفعول، فعل مضارع، فعل حال، فعل امر، فعل نهی، فعل امرمدامی، اسم حالیه، واسم فاعل راآورده است.

باب اول دربارهٔ مصدر است و دوفصل دارد: فصل اول درباره حذف علامت مصدر و شرایط آن وافعالی که از مصدر می آیند باقاعده وترتیب خاص، مانند: افتادن که "ا" می افتد. فصل دوم درباره افعالی که ازمصدر می آید و در آنها تبدیلات وتغییراتی داده می شود، مانند: دادن ودهد که "ا" به "ه" بدل شده است.

باب دوم درباره مصادری که حرف "خ" به "ز" ن" تبدیل می شود، مانند: افراختن: افرازیدن. البته همواره این تبدیل در فصل مضارع می باشدو دارای سه فصل است. "خ به ز" وفصل دوم "خ" به "س" وفصل سوم

به‌طور قیاسی تبدیل می‌شود، مانند: سنجیدن وسختن.

باب سوم : درباره‌ٔ مصدرهایی که‌قبل ازعلامت مصدر " د " می آید،مانند: گستردن ودارای دوفصل است. فصل اول درباره‌ٔ مصدرهای باقاعده. وفصل دوم درباره‌ٔ مصدرهای بی قاعده یا شاذّه، مانند: کَندن که مضارع آن " کند" می شود و در هندوستان وشبه قاره به‌غلط، " کنانیدن" هم می گویند.

باب چهارم : درباره‌ٔ مصدرهایی استکه قبل از علامت مصدر، " ز " است، مانند زدن ومضارع آن " زند" می باشد.

باب پنجم: درباره‌ٔ مصدرهایی که‌قبل ازعلامت مصدر، " س " می باشد ومشتمل بر هفت فصل می باشد، فصل اول : ریختن ، ریزید. فصل دوم،مانند: کاستن ، کاهد. فصل سوم ، مانند : آراستن ، آراید. فصل چهارم، مانند: جستن ، جوید. فصل پنجم ، مانند: شکستن ، شکند. فصل ششم، مانند: بایستن، باید. فصل هفتم ، مانند: پیوستن ، پیوند.

باب ششم : درباره‌ٔ مصدرهایی ، قبل از علامت مصدر حرف " شین" باشد، وآن ، سه فصل دارد. فصل اول آن مصدری که " ش" به " ر" تبدیل می شود، مانند: کاشتن و کشتن ، کارد. فصل دوم، مانند: نوشتن ونبشتن، نویسد، کشتن، کشد، گشتن وگردیدن، گردد. فصل سیوم، مانند: سرشتن، سرشد؟ ).

باب هفتم: درباره‌ٔ مصدرهایی که پیش از علامت مصدر، حرف " ف " باشد، و پنج فصل دارد. فصل اول درباره‌ٔ مصدرهایی که حرف " ف" به حرف

" ب " تبدیل می شود، مانند: کوفتن ، کوبد. فصل دوم ، مانند: رفتن، رود. فصل سوم آن که حرف ، "ف" بدل نشود، مانند: "کافتن" و "کافد" فصل چهارم، مانند: خفتن ، خفتد، خوابد. فصل پنجم ، مانند: نهفتن که فعل مضارع از آن نیامده است.

باب هشتم، درباره مصدرهایی که، قبل از علامت مصدر، حرف "میم" است. مانند: آمدن ، آید. باید.

باب نهم :درباره مصادری که قبل از علامت مصدر " ن" ساکن است و در هنگام بنای مضارع ، مفتوح می‌شود، مانند: افکندن ، افکند.

باب دهم:درباره مصدرهایی ، قبل از علامت مصدر، حرف " دال" است ودوفصل دارد. فصل اول ، مانند: گشودن ، گشاید. فصل‌دوم، مانند:غنودن و شقودن، که " و" پیش از علامت مصدر تغییری نمی‌کند، مانند: غنود، شنود .

باب یازدهم : درباره مصدرهایی که پیش از علامت مصدر، حرف " ی " است وداراى دوفصل است . فصل اول ، مانند: بریدن ،برد. که حرف " ی " حذف شده است . فصل دوم ، مانند: دیدن ، بیند وگزیدن ، گزیند.

خاتمه: درباره اشکال حروف تهجی وخواص ومعانی آنها از " الف" تا " ی " .

مؤلف ، هر حرف را جداگانه مورد بحث قرار می دهد و نقش آن حرف را در نگارش نثر و نظم بیان می‌کند و باشواهد شعر ونثر، سخن خود را به اثبات می رساند، مث: حرف " گ " : این حرف خاصّه فرس است . در لغت عرب نیامده

ومردم فارس بعضی ازکلمات را به گاف ( گ ) فارسی خوانند و اهالی ماوراءالنهر به کاف " ک " تازی ، چون : گشاد ، کشاد ".

این کتاب " قواعد فارسی" با وجود اینکه حجم اندک دارد یعنی ۱۸صفحه . اما بسیار پر مطلب وغنی می باشد ، چنان که از فصول وابواب آن معلوم است واینگونه ترقیمهٔ آن انجام می یابد دربارهٔ مبحث " اماله ":

" فایده ، بدان که اماله در لغت فرس بسیار است ، چه درالفاظ فارسی وچه درالفاظی که از لغت تازی درکلام خود استعمال کنند ازآن جمله اسمای حروف تهجی است که در آخر آنها حرف است و آن دوازده حروف باشد " با ، تا ، ثا " وغیرآن وهمچنان است الفاظ حسیب وکتیب ورکیب ، وازین باب است ازیر یعنی ازار که با " سیر" قافیه کرده اند . تمام شد للهالحمد که این کتاب به موجب چهاپه کلکته به اهتمام احقرالعباد مسیحالزمان درمطبع مسیحائی به طبع رسید ." والسلام علی من التبع الهدی .

قصیده جوهر الترکیب[1]:

(دستور زبان فارسی منظوم)

۳۱ ص ۹

شاعر: منشی شیوا رام شاه جهان پوری المتخلص به "جوهر"[2].

سال سرودن: ۱۲۳۵ ه.ق در عهد اکبرشاه ثانی.

کاتب: میان سلطان محمد ولد میان محمد بخش.

---

(۱) - مشخصات برخی از نسخه های خطی آن به قرار زیر است:

پیشاور، دانشگاه پیشاور ۱۹۶ - نستعلیق شکسته آمیز خوش، عنایت علی ۱۲۴۵، ق، همراه شوارد النحو از ... ، آغاز برابر نمونه ۲۱، ص

دیره غازیخان، تونسه، کتابخانه محمودیه - نستعلیق پخته، سلطان بن نور الدین احمد، ۱۳ ج ۱۲۶۸/۲ ق، آغاز برابر، (ص ۱۲۳ - ۱۳۰)

فیصل آباد - چنیوت بازار کتابخانه چشتی سلیمانی - نستعلیق پخته، عبد الحق ملتانی، ۱۲۸۳ ق، آغاز برابر ۴۱، ص

اسلام آباد، گنج بخش ۶۱۳۷ - نستعلیق پخته سلطان محمد ولد میان محمد بخش ۱۹۳۴، ب (۱۲۹۴ق)، آغاز برابر ۲۰ ص (گنج ۳ - ۱۰۹۳).

(ر. ک. به فهرستواره)

(۲): شیوا رام شاهجهانپوری متخلص به جوهر، در بریلی سپس شاهجهانپور می زیسته است. وی فرزند لکهنن لال بن موهن لال قوم کایته. در روزگار اکبر

تاریخ کتابت : ۱۸۷۷ م

این نسخه شامل یک قصیده است که شاعر فقط دستور زبان فارسی و اصطلاحات دستوری را وگاهی صنایع ادبی را به رشته نظم کشیده است و اینگونه آغاز می‌گردد :

" بسم الله الرحمن الرحیم ".

| | |
|---|---|
| بعد حمد و نعت و مدح ظل سبحان کرام | خوان زجوهر این قصیده "جوهر الترکیب" نام |
| با همه تحقیق بهر مبتدی و منتهی | منتظم کردم اصول نحو در فارس کلام |
| گرکنی حفظش شود در بحر مغلوبت حریف | درجواب بیت بحثی هم شوی صائب مدام |
| مجمل این باشد مفصل دان کتاب من دلیل | کان غنی سازد زچندین نسخه‌هایت درانام |

تقسیمات این منظومه جالب دستوری براساس موضوعاتی است که شاعر برگزیده است اما به نظر می‌رسد که براساس تقسیمات صرف و نحو عربی می باشد، بدین ترتیب :

۱- تعریف کلمه و کلام و تقسیم آن به اقسام .

۲- در بیان معانی حروف و معانی .

۳- بیان حروف عطف و استثنا .....

۴- بحث اسماء .

۵- ضمایر .

۶- اسمای اشاره .

۷- بیان مرجع ضمیر .

۸- بیان اسم مصدر ذاتی .

۹- دربیان مظهر وصفی .

---

شاه دوم ( ۱۲۲۲-۱۲۵۳ ق ) به سال ۱۲۳۵ ق /۱۹ - ۱۸۲۰ م کتاب فوق را سروده است و اثر دیگرش به نامهای :

املای جوهری مجوهر التعلیم می باشد .

( ر . ک . به فهرست نوشاهی ص ۳۳۵)

۱۰- دربیان تصغیر وجمع اوزان مصدر وصفت

۱۱- اوزان مصادر عربی

۱۲- اوزان صفت مشبهه

۱۳- مسائل علم نحو .

۱٤- مرکب اضافی

۱۵- استثنا و مستثنی

۱٦ - اقسام و مرکبات

۱۷ - فعل و اقسام آن

۱۸- مصدر و حاصل مصدر

۱۹- اسما فاعل و مفعول ۲۰- لازم و متعدی ۲۱، - افعال ناقصه ۲۲، معرفه و نکره ،کلی و اجزای آن ،احکام جمله ۲٤- فرق جمله اسمیه و فعلیه ،زواید جمله ۲۵، - مقام اجزای جمله ۲٦- ترکیب اجزای جمله ،جمله خبری و نشابی ۲۷- اقسام جمل مرکبه ۲۸، - اقسام ۲۹- عبارات ۳۰، - خاتمه ( ۱)-

از انجائیکه این قصیده نخستین قصیده، ویا شعر برای آموزش دستور زبان فارسی محسوب می شود و در طول دهها سال در مدارس مورد استفاده دانشجویان و علاقمندان زبان فارسی قرار گرفته بوده است و نیز از نظر صناعت ادبی از استحکامی قوی برخور دار است و نیز به دلیل اهمیت فراوان آن، نیز شرح شده و . تحت عنوان شرح جواهر الترکیب موجود است و توضیح مختصر آن در پی این کتاب خواهد آمد سزاوار است این قصیده را بر پس اساس نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ٦۱۲۷ وشرح آن از نسخه گنجبخش ۸۸۳ آورده شود ای قصیده ،میمیة است و دارای ۳۷۵ بیت می باشد

---

قصیده جوهر الترکیب بعنوان کتاب درسی در شبه قاره مقبولیت تمام یافت و چند مرتبه چاپ شده است ولی نسخه چاپی آن دیده نشد

( ر. ك به مولفین ج /۳ ص ۳۸۸ و مشارج /۳ ص ۲۲۳٤

بعـــد حمد و نعت مدح ظل سبحان کرام

خوان ز جوهر این قصیده جوهر الترکیب نام

با همه تحقیق بهر مبتدی و منتهـــــی

منتظم کردم اصول نحو در فارســـی[1] کلام

گرکنی حفظش شود در بحث مغلوبت حریف

در جواب بیت[2] بحثی هم شوی غالب مدام

مجمل این باشد مفصل وان[3] کتاب من دلیل

کآن غنی سازد ز چندین نسخه[4] هایت درانام

## تعریف کلمه وکلام و تقسیم آن به اقسام

نظم الفاظ است صرف ، و نحو دان نظم سخن

پس سخن بی نحو باشد بی نمک گویا طعام

لفظ دارد معنی مفرد اگر خوان کلمه اش

حرف اسم و فعل اقسامش بود اندر عوام

کلمه نا مستقل هر جا ادات و حرف دان

معنیش چیزی نفهمی دائماً بی انضمام

می کند ربط سخن ضم می شود یا مستقل

نی شود مسند الیه و نی شود مسند مدام

## در بیان معانی حروف معانی ــ الف

الف کثرت چون بسا مصدر رد راز اتصال

مثل دو شادوش وعطف آمد شبا روزای شمام

---

(۱) : ش : پارس

(۲) : ش : پست

(۳) : نسخه : دان

(٤) : ش : سخنهایت

دان قسم حقا و متکلم ولا هم زایـــده
شد به رستاخیز و اشکم آشکارابی ظـــلام

هم ندا چون داورا نه به دریغا فاطی (۱)
مثل دانا پس د ط ماناد آنکس تاقیام

بای الصاق است بر مفعول چون گفتم بهتو
زائد ظرفی بیاجانان به بستانم به شـام (۲)

استعانت علت و صحبت طرف را چون که شد
او به پای خود به خوفی با پسر راهی به جام

هم قسم راهم به معنی برای و بربـدان
چون به جانت من به دیدارت همی آیم به بام

بهر بدل آید چو او اسبی به دیناری خرید
ابتدا را چون به نام کارساز خـاص و عـام

گه برای قدر و تشبیه و محاذات انحصار
هم لیاقت هم موافق تحت و از گیرد قیـام

گه برای اتصال و گاه حذفش جایز است
همچو خانهمی روم یعنی به خانه والسـلام

## تای فوقـــانی

تا به علت علم می‌خوان تا شناسی ذات حق
ابتدا تا رفته از هجـــر دارم اغتمـام

انتهـا از هند تا چین از عشی تا بامداد
زینهـاری تا مکن بخل و دوامـی تـا قیام

هستم تفسیری طبیبم گفت تا خوردم شراب (۳)
دان تجاهـل ظلم کردی تا چه خواندت عوام

---

(۱) : ش : داورا ند به
(۲) : ش : و ظرفی
(۳) : ش : تا است

## جیم فارسی ( چ )

جیم استفهام نامت چیست می آیی چرا
از چه قومی نیز تعظیمی چه خوبی ای وسام
بهر علت آمدم زانجا چه خوف د زد بود
بهر تفسیر او بود عاصی چه می نوشد مدام
بهر هرچه آید چه داری صرف کن تصغیر را
باغچه[1] دان تسویه فانی چه مولا چه غلام

## چون ، چو

چون به نظم و نثر گه بی نون برد مخصوص نظم
بهر تشبیه است قدش چون الف زلفش چولام
بهر استفهام او رفت و حیاتم چون بود
بهر شرط آید چو او آید روم از خود مدام

## حرف ، را

را ست مفعولی و را دیدم قضا را از قضا
هم اضافی زید را دل خسته شد کم کن ملام
فهم ما را بهر ما شب را به شب حق را به حق
بهر بدل آید خریدم ده درم را زا زیام

## زا ، ز

زا به نظم و از به نظم و نثر یکسان در عمل
هست تبعیضی چو مردی از همه مردان خام[2]

---

(۱) : ش : باغچه تسویه دان فانی
(۲) : ش : شام

انصراف از خود روم علت ز خوف حاسدان
پس تجاوز آصف الدوله به از حاتم بـه نام (۱)

هم بیان تخت از طلا تخصیص نیکی از حق است
ابتدا از هند تا چین از سحر تا وقت شـام

معنی بر چون فلان بُجلی (۲) کند از نفس خود
استعانت یافته از دسـت تو کارم نظـام

کاف تصغیر و کاف استفهـام

کاف تصغیر و برای فاعل و مفعول و رحـم
مردك است و گوزك و هم پیچك و طفلك به نام

بهـر استفهام یارت کیست بیمارت (۳) که کرد
بهر هر که آید بود نادان که خندد بی مقام

علتی چون آمـدم ز آنجا که خوف درد بود
بهر تا بخشش کنم دایم که باشـم نیـك نام

ربط را باشد به دل گفتم که بوسم پای او
از پی تفسیر دلداری که دوشم داد جـام

پس ترقی نیست آن منشی که ناظم نیز هست
معنی هم گرچه مسکینم که فیضـم هسـت عام

خوان مناجاتی به شب خفتم که لرزیده زمین
هست تردیدی روم یارم که باشـم در مقـام

بهر شرط آید شوم آید بیخود که بینم روی او
معنی از خامشی بهتر که گفتـــن کاف ولام

گه برای عطف و مصدر معنی هرگز بود
گه دعا (٤) را گاه گردد در سخـن تکیـه کلام

---

(۱) - : در نسخه این مصراع مشخص نیست
(۲) - : ش : بجلی
(۳) - : نسخه : بیمارت
(٤) - : ش : که دعا را که گردد

های نسبت چون زمانه شبه دندانه بدان
هم صفت خفته سواره زرینه جام

حصر و تشخیص است یك روزه به عطف و اتصال
د رمیان فعل‌ها چون آمده خوردم طعام

یای معروف است نسبت را چو هندی فارسی
هم خطابی رفتی و دل برده خوبی و سام

فاعلی ورزی[1] و مصدر دو سستی متکلمی[2]
نور چشمی لائقی چون دادنی زرهای وام

یای مجهول است تعظیمی چو آن کس فاضلی
وحدت و تنکیر چون شخصی بود حسب مقام

وصفی و موصوله ابرویی که محراب دل است
پس تمنا[3] نیز استمرار بودندی به کام

از حروف فاعلی و نسبتی و شرکتی
هم تکفل هم لیاقت ظرف و انبوهی و فام

اتصافی هم خداوندی و تصغیر و شبه
مرهن در بحث اسما برتو خواهد شد تمام

بیان حروف عاطفه و استدراك و تشبیه و استفهام و شرط و علت وندا

---

از حروف عاطفه واو و الف‌ها پس سپس
نیز هم دیگر دگر یا بلکه بل چون روم و شام

این[4] حروف اکثر کند یکجا به حکمی چند چیز
یاکند تردید آن‌کس پخته باشد یا که خام

بلکه بل اضراب دارد چون امیرم بل فقیر
یا ترقی چون برو زین پیش گامی بل دوگام

---

(۱) - : نسخه : درزی

(۲) - : ش : متکلمی

(۳) - : وش : تمنی

(٤) - : ش : زین

حرف استثنا بدان الا مگر غیر و سوای
جزو رای و دون برون چون هرکس الا غلام
حرف استدراك لیکن[1] لیك لاکن هم ولی
هم و لیك آن ماهرو رفته ولی آید به شام
حرف تشبیهی بجمله چون چنانچه همچنین
همچو مثل و همچنان مانند پنـ[2]ـداری مدام
حرف استفهام جیم و کاف لفظ چیست کیست[3]
پس چرا چون کی کجا و کو چگونه هم کدام
چون اگر گر ار چو هرگه تا حروف شرط دان
گرچه هم هر چند ورنه هم والا ای همام
جیم و کاف و زین مرو زین سبب زیرا چرا
هم بنا بر هم لهذا بهر علت خوان تمام
خوان الف یا ای ایا حرف ندا ای جان من
دلنوازا هم ایا سلطان یا خیر الوسام

## بحث اسماء

اسم باشد کلمه ای در معنی خود مستقل
بی[4] زمانی مثل وحش وطیر و بخشش اهتمام
هم شود مسند به جمله هم شود مسند الیه
جز و زائد هم مرکب صرفی و ناقص مدام
ماده و نر واحد و مجموع و کلی جزیی است
معرفه نکره مصغر نیز معدول ای همام
گاه مصدر گاه مشتق گاه جامد در بنا
اسم جامد آن که نی مصدر نه مشتق چون لجام

---

(۱) - : ش : لاکن
(۲) - : ش : و پنداری
(۳) - : ش : کیست و چیست
(٤) - : ش : بی

لیک مقصور است برد وجدی موصوف و صفت

آن که موصوفش توان کرد او بود ذاتی به نام

## ضمـــــائر

هست مضمر یا که مظهر اسم مضمرد ان ضمیر

منفصل یا متصـــل با فعل ای خیر الکلام

مستتر بارز چو گفت و گفتم آنگه هـــر یکی

فاعلی مفعولی و دیگر اضـــــافی برد وام

واحد و مجموع و متکلم مخاطب غایب است

مثل گفتم گفتی و گفتــــا و گفتیم ای امــــام

فاعلی متصل رفتم روی و رفته اســــت

رفته ایم و رفته اید و رفته انــــد از خاص و عام[1]

فاعلی منفصل چون تو شمـــا ایشان و او

هم من و ما یافتیــــم از ذات بیچون انفصام

متصل[2] مفعولی آمد گفتمــــش گفتیمشان

گفتیم من گفتمــــت ماییم عیــــن اندر غمام

منفصل مفعولی او را نیز او شان را تـــرا

هم شما را هم مرا مارا دهــــد آب و طعام

صورت دیگر ورا بابای الصاق این چنیــن

من بدو گفتم به تو گفتــــم به من گفتی سلام

ثالث اینها اضافی متصّـــل نذرش دلــم

سر به پایت دست تان در دست شان یا ذوالکرم

زان اضافی منفصل چون کار ایشان کار او

فرق من پای شمــــا رای تو رای مـا مـدام

---

(۱) -: ش : از عوام

(۲) -: ش : مصدر

## اسمای اشاره

از ضمایر هست اسمای اشاره این و آن
جمع اینان نیز آنان نیز آنها[1] در عوام

این اشارت بر قریب و آن اشارت بر بعید
خاص در محسوس اکثر شاذ در ذهنی مرام

ذره و خورشید یکجا آن دهان این روی تو
طرفه این کز ذره شد شهد و نمك با همه کام

## بیان مرجع ضمیر

از ضمایر هر یکی راجع به اسم مظهر است
مرجع خود راز تکرار است صاین در کلام

منفصل در ابتدا و هم جواب و عطف خاص
من غریبم کیست جز من تو و دشمن به کام

## بیان اسم مظهر ذاتی

ذاتی مظهر یکی مصدر[2] که گویم بر محل
دویمی مشتق یکی آلت دگر ظرف است عام

اسم آلت در عرب چون مسطر و مفتاح دان
در عجم آنرا ز حرف استعانت هست کام

ظرف در تازی محل و مکتب و ملجا معاد
در عجم بهر مکان با این اداتش انضمام

---

(۱) : نسخه : با

سنگ لاخ و گلستان گلزار دیگر کوهسار

رود بار و گلبن و نزهتکده عشرت مقام

خانمان میخانه آوند و نمکدان خوابگاه

در زمانی دان سحرگاه و سحرگه وقت شام

سیومش جامد یکی مبهم ز اعداد است و وزن

چون دو اسپ و چارکس هم نیم رطل از سیم خام

نیز ده گز صوف و یك شیشه ز می یك چمچه دوغ

چند کس دیگر فلانکس داشت چیزی از حطام

ثانیش اسم ممیز رفع ابهامش کند

هست مفرد مثل اسب و کس دیگر سیم و مدام

یا مرکب لیك ترکیبات ذاتی هست چند

هست تمییز که در مبهم بخواندی ای همام

ثانیش بالفظ تعیین مثل امشب دیشب است

نیز امسال آن لعین زین دار شد سوی اثام

ثالث آن بهر کثرت با عدد یا ذات خود

یك جهان یکسر سراسر عالم عالم فام فام

رابعش باشد اضافی همچو سررشته گلاب

خامسش توصیفی آمد شوربا[1] شیرین ادام

سادسش آن ممتزج از دو علم احمد علی

سابعش مبدل بدل مانند مولانا نظام

ثامنش عطفی و دیگر اتصالی این چنین

بود باش، دم، قدم، هم یك بیك، خاطر بکام

## مظهر وصفی

جنس ذاتی چون مفصل گفتمت اکنون شنو
جنس وصفی کآن ز اعراض وصفت باشد مدام
نیست مضمر لیک مظهر زان یکی مشتق بدان
مشتقات فارسی در فصل گویم بر مقام
مشتقات اندر عرب از فاعل و مفعول دان
چون علیم و عالم و مهدی و مقصود و مرام
هم بود صفت مشبه کآن بیاید عنقریب
دویمی جامد بود مفرد مرکب بالدوام
عرضی از اعراض تسعه نیك و بد کوچك دراز
راست چپ هم پیرو کودك نو کهن شاه و غلام
هست ترکیبش کثیر و زآن یکی از اسم و امر
چون قلمزن دلپذیر و جلد روگیتی خرام

فاعلی دانا خریدار است و درزی تیرگر
پس یکم دویم سیوم چارم همین سان ای کرام
نسبتی هندی و مردانه دگر دستانه است
لائقی چون دادنی و شایگان قهواز جام
با حروف شبه مثل خاکسار و آسمان
دسته و درویش[1] و مهوش[2] ماهپهلوان تمام
بهر متکفل محافظ کاروان دربان بدان
آبدار و توپچی باشی و مشعلچی صدام[3]
شد خداوندی خرد و ریختمند و کامکار
شرکتی هم بزم و یکدل خواجه تاش ان کرام

---

(۱) - : نسخه : دریش مهوش
(۲) - : ش : پلوان
(۳) - : ش : ندام

سبزه وزرده سواره خرابناك و شرمگیـــن
عنبرین مشکین طرب آگین و پر می پر قتـــام
طیب و آکنده از آن پس فرحت آیا شرمسار
با حروف اتصالی یافت یك ســــر التیـام
همچنین شبرنگ و گلگون وسیه چرده بـدان
نیست چرده بی سیه پس سبز فام و زرد(۱) فام
ژرف دریا تنگدل باشد زترکیب صفـــت
هست تمییزی از این چون کم قدر والا مقـــام
سرو قامت(۲) ماهرو ترکیب تشبیهـــــی بود
هم اضافی اهل خانه کد خدا حاصل کلام
حالیه چون دست بر دل سر به زانو سر به جیب
هست عطفی تنگ و چست و تار و مار و خاص و عام

## در بیان تصغیر و جمع و اوزان مصدر و صفت مشبهه

در عرب تصغیر چون لفظ حسین و در عجم
باغچه طفلك دگر مشکیزه و پسرو تمـــــام
جمع سالم دان به تازی ناظمون و ناظمین
ناظمات و در عجم جاندار و بیجان را دوام(۳)
عاشقان و نالها(٤) باشد گهی بالعکـــس دان
چون درختان نیز اژدرها به نزدیك عظـام
چند اوزان ضروری از عرب مــــــی آورم
اندرین ده بیت نظم فاضلی ذوالاحتـــرام

---

(۱) - : نسخه: زرد وام
(۲) - : ش : ببرد
(۳) - : نسخه: خوانا نیست
(٤) - : ش و م : نالهـا

## اوزان مصادر عربی

از ثلاثی مجرد مصدر آمد سی و پنج
قتل و فسق و شغل و لیان باز حرمان ورد ام
رحمت و نشدت صهوبت کدورت و غفران طلب
محمدت مسعات مرجع مدخل و دعوی حجام
هم زهاوت(۱) هم درایت هم بغایت هم و میض
هم کراهیت صغر قیلوله و بشری دوام
هم خلق ذکری ورهی(۲) و هم قطیعة(۳) هم دخول
غلبه و نزوان و سرقه خوان به حرکت عین ولام

## اوزان صفت مشبهه

داخل فاعل صفت باشد مشبه زاهل فن
چون حسن صعب و کریم و احمر و عریان کرام
جید و عطشان و عطشی صلب و صغراست و غیور
هم خشن دیگر ندس چون روز روشن بی غمام

## اوزان جمع و مصادر مزید وغیره

جمع بر دو قسم باشد جمع سالم وان گذشت
جمع تکسیر است دیگر چون بدر نوب و عوام
اذرع و اعاق و غلمه ارفقه خمر و حمیر
شهد و جهل و حملان و سلاطین و کرام
هم افاضل هم مساجد هم مصابیح و ذکور
هم صحایف هم فواصل هم قضاه است بی قیام
هم صحاری هم شکاری همچنین دان غیر آن
کاندر آن واحد شکستی یافته است و انحطام

---

(۱) ـ : نسخه : زهادت (۲) ـ : نسخه : هدی و هم ←

من بگویم آن چه رائج در عجم شد از مزید
هست اکرام و افاضت انصرام و احترام

استفاده نیز استکشاف و استغنا بدان
هم تعقل هم تشفی هم تجاهل ای همام

پس ملاقات و قتال و تذکره تکرار خوان
نیز تحریر و تزلزل و سوسه و سواس عام

فاعل و مفعول اینها مثل مکرم محترم
مستفیض و منصرف متساوی است و مستهام

هم ملاقی هم مقابل هم محرر متصل
نیز متزلزل مذبذب[1] هم مدبر هم مدام

مدعی مستدعی و محتاج و متمنی مقر
مستقر و مستوی و مرتضی مغضی مهام

فعل لفظ مستقل هم بر زمانی هست دال
بحث آن مشهور خواهم گفت موجز بر مقام

## در بیان مسائل علم نحو شروع از مرکبات ناقصه

اسم را تعریف و تخصیص و دگر توضیح و عطف
نیز استثنا بود ترکیب ناقص در کلام

پس مرکب ناقص افتد نیز جزو جمله ها
اسم مفرد را درین معنی بود قائم مقام

گاه جمله هم فتد جزوش مرکب یا بسیط
نیز اقسامش بسیط و ممتزج دان با دوام

(۳) - : ش : قطیعه

## مرکب اضافی

از بسائط قسم اول خوان اضافت کآن به لفظ
یافت ترکیبش به پارسی[1] پنج گونه انتظام

گاه با از گاه را گه یا و هـای نسبتی
مثل تخت از آبنوس واسب[2] را زین ولجام

طبل جنگی پارچه مردانه گه بی حرف دان
مثل روی[3] یارو زینها مستوی اکثر بنام

بهر تقدیم مضاف و لیک مقلوبش بخوان
در مثالم اسپ را زین کد خدا گیتی خرام

مستوی بی حرف راشد کسر دیای مضاف
در بواقی جمله اجزا ساکن الآخر مدام

گر بود در مستوی بی حرف عطف اندر مضاف
خوان مضاف آخرین را کسر در آخر مدام

چون دل و جان شما در شد توالی اندر آن
جمله اجزا را بخوان مکسور آخر در تمام

صیت فیض خسرو دهلی بدان آن را مثال
بعد از آن بشنو اضافت را به معنی انقسام

از حقیقی و مجازی منقسم شد برد و جلس
دان حقیقی نیز لفظی معنوی ای نیکنام

مصدر و مشتق مضاف فاعل و مفعولی را
نام لفظی شد چو قتل زید و مقبول غلام

کشته چشم بتان و خواهش دیدار یار
غیر لفظی معنوی دان چند گونه در کلام

---

(۱) -: ش : پارس
(۲) -: ش : اسپ
(۳) -: ش : رویهی

اولین تملیکی آمد اسپ زید و باغ مــــن

هست تخصیصی جو زین اسب و آماج سهام

ظرفی آمد سیومی چون خواب شب مکنون دل

پس بیانی تخت سیم و پیکر از سنـــگ رخام

جنس ثانی دان مجازی اصل آن تشبیه دان

کش مشبه به مضاف افتد مشبه را مــــدام

لیک مقصود از مشبه به مشبه با شـــدت

استعاره دان چو جلا داجل گنـــج[1] مــــرام

از مشبه به اگر متعلقی افتـــــد مضاف

فی المثل تیغ اجل دان ازکنایه والســــلام

## در بیان ترکیب توصیفی و حال و بـــدل

قسم ثانی دان صفت انواع آن چندین بود

عام موصوف و صفت باشد چو اســـب تیــزگام

اسب را موصوف دان در آخرش کسره بخوان

تیز گام آمد صفت پس مستوی این راســـت نام

لیک در مقلوب هر دو ساکن الآ خـــــر بود

هست درَوی[2] غالب از متعـــــــــلق موصوف کام

هم مثالش تیزگام وگه توالی صـــــفات

می شود چون شاهد رعنا و شــــــوخ سبز فام

گر به موصوف است شرح وضع ذوالحال خوان

هم صفت را حال چون اوزار و نالان پــــای دام

---

(۱)-: لش : کنج

(۲)-: ش : دروئی

وربود توضیح آن از جمله موصول دان
جمله اش میدان صله چون آن که آمد وقت شام

ژاژخایی را که گوید پوچ از محفل بران
هرکسی کوراست گو باشد به صدرش کن مقام

مبدل آمد اسم عام و هم بدل مشهور و خاص
چون رسول ما محمد نوح را فرزند حام

## ذکر مستثنی و مستثنی منه

قسم ثالث هست استثنا برآوردن زکل
هست مستثنی برآورده زجمعی ای همام

صد درم الا عشر هم شانزده الا چهار
قوم الا زید هرکس باوفا الا غلام

## بیان عطف و اجزای مقصوده جمله

قسم رابع عطف دان از بهر جمع ورد شی
مثل سال و ماه و روز و شب تردد یا قیام

هست موصوف و مضاف اعنی حقیقی همبدل
نیز معطوفین از این اقسام مقصود کلام

جمع اند راصل و مستثنی به صد مقصود دان
در مجازی از مشبه کار باشد بالدوام

غیر اینها سایر اجزا تابع و زائد شمر
جمله را موقوف بروی[1] نیست معنی و قوام

---

۱) -: ش : بروی

## در اقسام مرکبات ممتزجات

ممتزج میدان از این اقسام اربع مختلط
هست اضافش کثیر و در دلیلم خوان تمـــام
مثل تار زلف پیچان بت هبـــد ی‌نژاد[1]
عشوه و نازنگار تلخ رو شیـــــــرین کلام
ظالمی خنجر به دست و خیل خوبان پیش و پس
کام بخش خلق الاکام این ناشـــــاد کام
ژاژخای مغز جوهر پر گناهــــی جاهلی
آن که باشد هستی[2] او ننـــگ خلق و ننگ نام
ظاهرت گردد از اینجا جزو ناقص ناقصت[3]
نیز جمله هم مرکب ضـــرفی و مفرد مـدام

## دربیان فعل و اقسام آن

هرچه آید دفعه از ذات چیزی در ظهور
در زمانی نام آن فعل است ای عـــالی مقام
ماضی انواع حال آینده اقسام بـــود
هم مضارع امر و نهـــــی وقتی و دیگر مدام
کلمه تاکید هم بر فعل داخل مـــی‌شود
هم ضمیر متصل با فعـــــــل دارد التزام
بی‌ضمیری و زمانی صیغه اش خوانند نیـز[4]
ورنگیری معنیش تنهـــــا حد و شر هست نام

---

(۱)- : ش : مهدی
(۲)- : ش : مشتی
(۳)- : ش : ناقص است
(٤)- : ش : پی

## مصدر و حاصل مصدر

کلمه ای را گر بیابی دال تنهـــا بر حـــدوث

هم بود اصل صیغ مصدر بخوانندش عــوام

بر ثبوتی هم اگر دال است داخل صیغه نیست

حاصل بالمصدرش نام است ای خیر الوسـام

مصدر آمد آمدن دانستن و دیدن شـدن

حاصل بالمصدر آمد دانش و بینش خـــرام

هم بود رفتار و پهنا دید و گفت و سوز و ساز

نیز پوشاک و شناسایی قد و موس ای همـــام

## اسمـای مشتقـــه

اسم مشتق آن که از مصدر برآید چار قسم

اسم فاعل اسم مفعول و صفـــــت حالیه نام

اسم فاعل دال برفاعل چو داننده بـــود

اسم مفعول است بر مفعول دال ای شادکـام

همچو دانسته شده دیده شده آنرا مثال

دال وصف هردو را اسم صفت دان صبح و شام

مثل استاده نشسته دیده و دانسته دان

نیز انواعش بود بسیار گفتـــــــم بر مقـام

حالیه برحال هردو دال باشد در سخـن

همچو خندان و روان افتان و خیزان لا کـــلام

## اقسام فاعـل و مفعـــول

فاعل آن چیزی که فعل از ذات وی یابد ظهور
هست مفعول آن که یابد فعل بروی انصرام

فاعل و مفعول اسم مظهر(۱) و مضمـــر شود
هست مضمر غایب و حاضر و متکلم مســـدام

نیز مظهر هست مفرد یا مرکب رنـــگ رنـگ
خواه جامد خواه مصدر خواه مشتق فام فام

هم مذکر یا موئث خواه کلی خـــواه جزو
خواه مبهم یا ممیز واحد و مجموع عـــام

هم مرکب ناقص و جمله به اقسامـــات خود
فاعل و مفعول م افتنـــد برحسب مقام

جمله آن کزوی توان فهمید چیزی مطلبی
در عجم نام سخن اند ر عرب نامـش کـلام

ورنه فهمی مطلب از وی لایق ساکت شدن
جمله ناقص مرکب ناقصش گوینـــد عام

## در تعریف لازم و متعــدی

فعل در جمله اگر با فاعل تنهـــا بود
نی به مفعولش ضرورت لازمـــی دانیش نام

مثل می رفتیم و او برخاست دیوار اوفتـاد
بابلان گریند و گل خندد رسیـده وقت شـام

---

(۱)-: ش : اسم مضمر و مظهر

ور بود بافاعلش مفعول هم یکدو ضرور

نام آن فعل است متعدی نه نزد خاص و عام

مثل می‌خواندم ترا و تو مرا گفتی سخن

زید ظاهر می‌کند خورده طعامی را غلام

این دو قسم فعل دان معروف کآن‌بافاعل است

جمله اش بی‌فاعلش هرگز نمی‌گردد تمام

گر تواند بود با مفعول بی‌فاعل یقین

در کلام آن فعل را مجهول می‌خوانی مدام

چون که تو خوانده شدی من این‌سخن‌گفته شدم

یا شنیده می‌شود ای‌جان که خورده شد طعام

شد شود هرجا که با ماضی متعدی بود

این نشان فعل مجهول است در فارسی کلام

گاه با مفعول را باشد گهی‌یاگه نه هیچ

خواه در معروف جمله خواه مجهول ای همام

چون که ده دینار را دادم به فقرایاکه پنج

گفته شد با من سخن این طفل داده شد نیام

لازمی دارد نه مفعولی ولی فاعل ضرور

هم بود مجهول را پی[1] فاعل از مفعول کام

هست در متعدی معروف هر دو را ضرور

فاعل و مفعول گر نبود[2] نمی فهمی کلام

لازمی معروف باشد دائما مجهول نیست

فعل متعدی است هم معروف و مجهول از مقام

بعض‌مصدرگاه متعدی گهی لازم شود

بر مقام خویش مثل سوختن ای نیکنام

---

(۱)- : ش : پی

(۲)- : ش : اگر

لا له از رشك رخت خود سوخت تو سوزی دلم
سوخته شد گرد لم باشد ترا طالب کــــدام

## جمله فعلیـــه و اجزای اصـــلی آن

فقرهای امثـــله بالا به هر سه قسم فعـــل
جمله[1] فعلیــــه دان لیکن مجـــرد انضمام
فعل و فاعل فعل و مفعول است اصـل فعلیه
یاکه فعل و فاعـــل و مفعول یکـــد و لا کلام
نیز اصل جمله دو جزد ان به قول معتبـــــر
همچو سر مسند الیه و جسم مسندیه تمـــام
لازمی تام را فاعل بود مســــــند الیـــه
فعل مسند به ورا چون رستم آمد رفت ســـام
هم چنین متعدی معروف را باشـــد ولی
فعل با مفعول یك دو هســـت مسند به مدام
یك بود مفعول در فعل جوارح لیـــك دو
هست در فعل عطا و نطق و جعل و عقـــل عام
مثل او نان خورد من زرداد مر گفتمـــ زاژ
یا رشیدایم کنـــــ د فهمید مش مفتـــون ورام (٢)
گاه برجای دو مفعول است بر یك اکتفـا
چون که دل دادم خطا کردم نمـــودم کار خام
هست در مجهول مفعولش همین مسند الیه
فعل مسند به بود چون خورده شـــد چیزی طعام

---

(١)— : ش : حملیه
(٢)— : ش :
مثل او نان خورد من زرداد است گفتمش •
را زیارشید ایم کند فهمید ش مفتون د رام •

لیك گرفعل دو مفعول است مجهول ای اخی
دومی[1] مفعول با فعل است مسند به مدام

چون[2] که بد گفته شد و این کاربد دانسته شد
زر به فقرا داده شد یا گفته شد او را سلام

## افعـــال ناقصـــه

لازمی دو قسم دان یك تام کآن بالا گذشت
دیگری ناقص که رابط میشود اندر کلام

مصدر آن بودن و گشتن شدن گردیدن است
نیز هستن نزد بعضی نامی ذوالاحترام

است و هست و نیست و باشد نباشد زین سبب
فعل میفهمد کسی رابط کسی از خاص و عام

است[3] اند وای واید وام و ایم و نیستم
هست و هستم هستی امثالش چنین کن انفهام

فعل ناقص هم بلا مفعول با فاعل بود
لیك جمله بی حدیث فاعل او نیست تمام

چون که سلطان عادل است و بود حاتم اهل جود
شد زلیخا عاشق و گردید معشوقش غلام

حاتم و سلطان زلیخا نیز معشوقش بود
فاعل فعل و بواقی دان حدیث او تمام

معنی افعال ناقص را متمم شد حدیث
ورنه اش نا مستقل چون حرف دان بی انضمام

فاعل اینجا مبتدا خوان و حدیث اینجا خبر
هر دو را با فعل جمله اسمیه دان بالدوام

---

(۱)- : ش : دویمی

(۲)- : ش : چون او

(۳)- : ش : است داند

مبتدا هم شد به قول معتبر مسنـــد الیه

فعل ناقص باخبر مسند به آمـــد ای همـــام

تنبیـــــه

گه ضمیر متصـــل کافی ز فعل هست واست

گه مقدر هر دو باشـــد خاص در نظم و نظام

چون تویی دانا و تو فرزانه جانانه‌یـــی

هم تو خوبی من بـــد م ایشان بتان ماییـــم رام

از مصادر لازمی چون آمدن گشتن شـــدن

تام گاهی ناقص آید، ناقص آیـــد گاه تام

مویش آمد ظلمتســـتان رویش آمد کعبه ای

چون بگشت از هند تاجر شد سوی بیـــت الحرام

فاعل و مفعول افتد هر چه کآن گفتم به صدر

می‌شود هم مبتدا و هم خبـــــر حسب قوام

اسم ذاتی یا که اسم معرفه دان مبتـــدا

وصفی و نکره خبر گه برخـــلاف[1] و عکس کام

معـــرفه و نکـــره

معرفه اسم معین نا معیـــن نکره است

معرفه هفت است ز آنها یك علم چون نوح و حام

دومی[2] مضمر چـــو او ایشان و ما ومن شمـــا

تو سوم اسم اشـــاره همچو آن این ســـبز فام

---

(۱)- : ش : ظلاف

(۲)- : ش : دویمی

چارمین موصول چون مردی که دیشب دیدمش
پنجمین معهود ذهن و خارجی اندر عوام

هست ذهنی آن که متکلم مخاطب داندش
دیگران هرگز ندانندش برین بشنو کلام

از شهی گوید وزیری می رسد فوج عدو
قصد هر دو زان عدد مثلا بود سلطان شام

دیگران هم گر بدانندش بود آن خارجی
چون که معهود است یوسف زابن اعمی و غلام

سادسش نکره[1] که باشد سوی این خمسه مضاف
مثل ابن نوح و میرم[2] هادی این سبز فام

خادم مردی که دیشب دید من فوج عدو
نیز طفل اعمی ای عزیز باب و مام

پس منادی هفتمین گفتم مثال ای عزیز
هست نکره غیر اینها همچو مرد و زن کدام

بیشتر با اسم نکره یای تنکیری بود
چون عدوی یا غلامی یا زنی مردی ز عام

همزه گردد یای تنکیری چو افتد بعد ها
چون زنی مه پاره(ای) استاده (ای) بالای بام

## بیان کلی و جزئی

کلی آن اسمی که دارد اشتراکی بر کثیر
ورنه دارد اشتراکی فرد یا جزئی است نام

جنس آن کلی که باشد مشترک بر مختلف
همچو حیوان مشترک بر انس و طیر و دد و دام

---

(۱)- : ش : آن نکره
(۲)- : ش : سبزم

نوع آن کلی که باشد مشـــترک بر متفق

مثل انسان مشترک بر سعدی و مــلای جام

اشتراک و هم شمول و هم عموم ای جان یکی است

مشترک را عام دان[1] پس خاص باشد ضـد عام

معنی جزئی که گفتم آن حقیقی جزئی اســت

فردی از کلی اگر باشــد اضافی هست نام

چون که انسان فرد حیوان واضافی هست صرف

هم حقیقی و اضافی گیو و رستم زال و ســام

نحویان جزئی حقیقی را علم نامیده انــد

مثل چین و هنــد ودهلی و قنوج و بلگــرام

اسم کلی هست نکره نوع باشــد خواه جنس

در علم گیرد عمــومی نیز نکره دان مــدام

چون بود مــلا علی اسم دو فاضل مشتهر

مثل برجندی و دیگر قوشچــــی[2] ذوالکــرام

فرق از نکره میان جنس و نوع آمـد همین

زانکه اسم نکره بر کلی و جزئی هســت عـام

خواص اسم ذاتی و وصفــی

اسم ذاتی آن که موصوف توان کردن چواسب

اسم وصفی آن که او گردد صفت چون تیــزگام

اسم[3] ذاتی نیز عینی نام وصفی عرضــــی است

اسم در انگلس . . بر این دو جنس یابد انقسام

از خواص اسم وصفی هست تفضیــــل و عدول

اولین چون جاهل و اجهــــل بد و بدتر به فام

---

(۱) - : ش : مسترک را عام هم پس

(۲) - : ش : قوسجی

(۳) - : س : نام ذاتی

دومین چون نا خرد مد است و ناکس ناسپاس

نیز نامعقول نافرزانه و نا مستهـــــام

اسم ذاتی چون بود معـدول وصفی می‌شود

مثل بیـدل[1] غیر جدی و کم شعـور ولا دوام

اسم وصفی هم به حال مصـدریت ذاتی است

تیزگامی ناکسی و بیـدلی تمثیـل تام

معرفه گردد چو وصفی نیز ذاتی مـی‌شود

چون که شوخ ما و آن طفل حسین‌ای خوشخـرام

## احـکام جمـله

بعد از این تمهید بشنو شرح جمله این چنین

آب باشد سرد آتش گرم و دولـت بی قیام

آب و آتش نیز دولت اسم ذاتی مبتـدا

سرد و گرم و بی قیامـش دان خبر وصفی تمـام

از دو ذاتی جزئی آیـد مبتدا کلی خبـر

چون که انسان است حیوان گفتم اینهـا بر مقام

با مشبه مبتدا گردد مشبه به خبـر

چون رعیـت بیخ و سلطانش درخت[2] ای نیکنام

در تساوی از دو ذاتی کن یکی را مبتـدا

چون بشر حیوان ناطق نار آتـش اسـم نام

وصفی آن که مبتدا افتد که گردد معـرفه

مثل شوخ ما بود پرکار و آن طفل اسـت خام

---

(۱) - : ش : بدل

(۲) - : ش : درختان

معرفه گردد همیشه مبتدا نکره خبر

چون لب او باده[1] آمد نرگس او هست جام

درد و اسم معرفه هم اختیار و مبتدا است

سام باشد جد رستم، جد رستم هست سام

نکره ای دارد چو تخصیص توان شد مبتدا

چون که مرد جاهل از اعمی است بدتر لا کلام

نیز در بعضی قرائن مبتدایش ساختن

مثل مردی بود بی تو یا زنی[2] دیروز شام

درد و ذاتی هر قدر احکام گفتم عنقریب

درد و نکره می توان مرعی نمودن بر[3] مقام

## بیان فرق در جمله فعلیه واسمیه

فعل ناقص یا متمم لیك با مسند الیه

می دهد از جمله فعلیه ات بی شك پیام

فعل هر یك با ضمیر متصل فعلیه است

چون بیا و می بخور گر خورده شد گشتم به کام

حد مسند به که گفتم ما سبق در جمله ها

شد از این ره مصطلح نزدیك بعضی از کرام

از دلیل آن که جمله نیز مسند به شود

مثل من پایم به بند آن ماه[4] زلفش گیر دام

نزد ایشان دایما مسند به و مسند الیه

جمله اسمیه باشد در همه اقسام عام

بعد فعل افتد اگر بی فاصله مسند الیه

نزد شان آنگاه باشد جمله فعلیه نام

---

(۱) -: ش : یاده

(۲) -: ش : زنانی

(۳) -: ش : هر مقام

(٤) -: ش : ماده

چون شنیدم من که آمد زید و داد او این خبر
کشته شد یك بیگنه گردید شهــــرت در عوام

در چنین جمله ضمیر متصـــل بیـــکاردان
باوجود مرجع از نائب چه حاجـــت در مهام

لیك من گویم به علم نحو کار[1] از جمـــله است
از نزاع فعلیه اسمیه حاصل نیســــت کام

اصل جمله دان دو جزء مسند به و مسند الیه
هر دو مفرد یا مـــرکب خواه ناقص خواه تام

ارتباطی را که متحقق بود در مســـــندین
نسبت حکمیـــــه دان منفی و مثبت بالـــدوام

کمترین جمـــله ز دو اسمی است[2] یا اسم و فعل
خواه لفظاً خواه تقـــــــدیراً به اسلوب مقام

هست لفظا مثل عاشق ناصبور و رفت شوخ
هست تقدیرا اگر گویی بیـــــا از خاص و عـــام

این همه اقسام جمله را که خواندی بحث آن
دان مرکب تام کافی ســـــکوت اندر کلام

پس مجرد خوان نباشـــــد گرو را جز مسندین
ور[3] بود چیزی دو رو زاید مزید ش هـــــست نام

## در بیان زوایـــــد جمـــله

چند قسم آمد زواید در تمـــام جمله هـــا
این همه مثل توابع یا لواحــــــق در انام

اولین ظرف مکان راست چپ نزدیك و دور
زیر و بالا اندرون بیــــــرون دگر خلف و امام

---

**(۱) - : ش : کا**

**(۲) - : ش : زود اسم است**

**(۳) - : ش : دربود**

بای ابجد نیز بر د ر تابود برظرف د ال

چون روی د ر خانه تا حجره شوم صاعد به بام

د ومین[1] ظرف زمانی وقت و ساعت زود و دیر

روز و شب فرد اودی امروز و امشب صبح و شام

باو تاو د ر اداتش چون بمانی تا ابد

من به سال این کار کردم توکلی د ر چند عام

د ر عرب خوانند هر د و ظرف را مفعول فیه

گاه جمله بی‌خبر از ظرف می‌گرد د تمام

جمله ، ظرفیه ایشان خوانده اند آن جمله را

مثل من بود م به مصر او بود د ر بیت الحرام

هست سوم[2] علت و باعث میان جمله‌ها

د ر عرب مفعول له او را همی دانند نام

هم اد اتش را و با و بهر جهت و از برای

او به کاری رفت من از خوف تو ترسان به دام

چارمین مفعول معه آن چه با فاعل بود

همچو سلطان می‌رسد باخیل و خرگاه وخیام

پنجمین مفعول مطلق هست چون و چند فعل

چون که من پرورد مش پرورد ن خیر الکرام

د ان ششم تمییز کآن رافع بود ابهام را

مثل من خورد م طعامی را خصوصا[3] بی ادام

حال چیزی هفتمین د ر جمله د ان از مسند ین

همچو یار آمد سوار باد پای تیزگام

هشتمین تشبیه چیزی شد میان جمله ها

دارد آن خورشید رو د ر دست چون خورشید جام

---

(١)- : ش : دومین

(٢)- : ش : سیوم

(٣)- : ش : زا

هم نهم تاکید نسبت دان تو از اثبات و نفی

هست البته که دل هرگز نمی گیرد قیام

پس دهم متعلق جمله عموما بهر حصر

ماورای این همه اقسام نه گانه تمام

ازادات استعانت انصراف و ابتدا

نیز تبعیض و تجاوز هم بیانش التیام

غیر اینها همچنین می‌کن قیاس و خوان مثال

من به تیغش می‌کشم کآمد برون تیغ از نیام

آمدم از اصفهان از زید نشنیدم چنین

بی‌یکی از ناظمان این ملک کی گیرد نظام

علم شی بهتر ز جهل و عالم از جاهل نکو

مرد بی علم است مثل پیکر از سنگ رخام

گاه متعلق کند در جمله فارغ از خبر

کار ما از تست گو[1] کار تو شد با هرکدام

گاه در جمله شود چندین زواید مجتمع

چون به خوف البته او امشب بگیرد انهزام

چون گدا حیران چرا گردم به حاجت دربدر

به که از دامان اهل الله سازم اعتصام

## بیان تقدیر اجزای جمله

این همه از اجزای جمله زائد است

بعض جزو از اصل و زائد شد مقدر بر مقام

گه ز مسند به مقدر گاه از مسند الیه

گاه هردو گه زواید گه[2] زادوات و حطام

---

(۱) - ; ش : کو

(۲) - : ش : گاه

جمله ها چون یاخدا حقا به نام کارساز
هم بیا آری بلی نی هست تقدیری تمام
یا خدا خوانم خدا حقا خورم سوگند حق
جمله باشد در جواب آری بلی و نی مدام
در سوال از کارگر گویم بلی، دان کرده ام
وربگویم نی پس از فعلی[1] نکردم شد پیام
ابتدا سازم نهان ظاهر به نام کارساز
از بیا جانان بیا اینجا بیا دارد ختام

## بیان ترتیب اجزا

گه بود تقدیم و تاخیری به اجزا یکدیگر
فهم اگر حیران شود می فهم تعقید و سقام
چشم او صید افکن و صیدا فکن آمد چشم او
شد رهد چون دل به دام و چون رهد دل شد به دام
لیك دان اضمار قبل الذکر جائز بیشتر
کن حلالش یا خدا از هجر شد خوابم حرام

## بیان جمله خبریه و انشائیه

دان بسیط آن جمله کآن باشد مجرد یامزید
بردو جنس آید بسائط را به معنی انقسام
هست خبریه چو شد برصدق و کذب آن محتمل
مثل[2] دیدم زید را قائم میان ازدحام

---

(۱) - : ش : فعل
(۲) - : ش : مبل

ورنه انشائیه‌اش خوان چون بیا بشنو سخن (۱)
کاش کردی آن صنم از لعل نوشینم به کام

لیك استفهام دو گونه ز انشائیه است
یك حقیقی مثل نامت چه کجا داری قیام

دان مجازی آن که در جمله کنی قصد نقیض
کآن بود (۲) از جمله تحقیدات معنی در کلام

هست انکاری گر از اثبات باشد (۳) قصد نفی
هست اقراری اگر برعکس آن باشد مرام

کی بود از اهل ظالم و کژ بدان نیکی شنید
من نمی‌گویم که نیکو از بدان باشد نظام (٤)

هرچه در فاعل بیان شد می‌فتد جزو بسیط
خواه مفرد یا مرکب خواه ناقص خواه تام

## در ذکر اقسام جمله مرکب

دو بسیط ار هست بانوعی علاقه مجتمع
آن مرکب را بدان متشابهست اندر نظام

هم علائق را به نحو اجناس و انواع است چند
کز همه متشابهه گیرد به اسمی اتسام (۵)

گر بسیطی شد صفت (٦) از وی بدان موصوفه اش
حمد خالق را که سازد بی‌غرض کار انام

که به موصوفه مرکب ناقصی هم شد صفت
حمد خلاقی قدیمی حیّ باقی بالدوام

ورصله افتد بدان موصوله اش ای پر تمیز
خالق را حمد کش نعما بود برخلق عام

---

(۱) - : ش : نشنو     (۲) - : ش : کار
(۳) - : ش : شد     (٤) - : ش : قطام
(۵) - : ش : انقسام     (٦) - : ش : در وی

دان صله قسم صفت کآن نیست جز جمله گهی

زانکه می‌افتد صفت هم تام و هم ناقص مدام

گر بسیطی حال شد، متشابه حالیه است

کوفت در را نیمه شب آن شوخ بود مد رمنام

مبدله متشابهدان گر بسیط افتد به دل

مشکلی دارم عجب آرام جانم نیست رام

تو ممیز گیر نامش گر بسیط آری تمیز

قامتش سروی خصوصا سرو دارد گر قیام

خوان موکد گر به تاکیدی مکر رشد بسیط

پر گناهم پر گناهم هم قابل نارواشام

ثبت کن نامش مفسر هشت تفسیر از بسط

یك طبیعت گفت تا خوردم شراب اندر زکام

تسمیه باید به تشبیهی ز تشبیه دو جزو

گفت خوش نظمی نظامی سفت گوهر در نظام

عطف اگر دارد بسائط می‌شمر معطوفه اش

تلخ گشت و گفت رویا سر بنه زیر حسام(۱)

چشم جانان نیست فتان بلکه باشد آفتی

دل کند تاراج صدها بل هزاران صبح و شام

شد چو مستثنی بسیطی هست استثنائیه

هر دلی خندان چو گل الا دل این مستهام

رافع شك شد چو جزوی(۲) هست استد راکیه

یار بی پروا ولی دارد به کارم اهتمام

علت افتد از بسیطی شد معلل نام آن

شوخ کی آید بر ما زانکه دارد احتشام

---

(۱) - : ش : جسام

(۲) - : ش : جزو

شرط گر افتد یکی دیگر جزاوشرطیه خوان

یار آید چون به بزم از شیشه بردارم ختام (۱)

ضد شرطیه به شرطیه شود عائد گهی

روز باشد شمس گر طالع شود ورنه ظلام

ضد می‌گردد جزا (۲) راهم گهی نائب مناب

نیست تیرم بر نشان گر سعد می‌دارم سهام

قول سائل با جوابش هست استفهامیه

سلك گوهر چیست دندان نگار سبز فام

جمله مستانفه باشد جوابی بی سوال

من ندارم نفس دارد بر بدیها احتزام

غایتی با امر اگر باشد خطابیه بدان

یار من شو تا کنم اعدای (۳) دین را اصطلام

شد ندائیه چو باشد از منادی غایتی

بی نیازا رحم کن هستیم پابند غرام (٤)

قسمیه می‌دان اگر سوگند و غایت شد به هم

کار من والله نی جز کید و فسق و اجترام (۵)

خوان مبین گر بسیطی اوفتد نص و دلیل

نیست خوف عاقبت لا تقنطوا (۶) دارم عصام

زاید از قولی چو قولی هست منتج نام آن

برقیاس شکل منطق می پذیرد انتظام

چون منم عاصی و غوش طالب هر عاصی است

پس منم مطلوب و بر غوش همی نازم مدام

شد ادات هر علاقه مشرح در بحث حرف

جنس هر متشابه زآنها همی‌گیرد قوام

---

(۱) - : ش : دسام (۲) - : ش : خبر را

(۳) - : ش : آمدایی (٤) - : ش : خرام

(۵) - : م : اقزام (٦) - : ش : تقتلو

## تنبیـــــــه

عد ت اجناس مشهوره شمردم تا به نسبت

ما سوایش هم علایق هست دیــــگر در کلام

چون تقابل عکس و الفاظ شمار بیش و کم

هم معاذالله و حاشـــــا هم مبادا ای کرام

شاید و باید معهذا عــلاوه یک طرف

نی غلط قطع نظر امثـــــال آن در هر مقام

ربط می بخشند یکدیگر بسائط را بسی

نام متشابه مطلق بگیری یا کـــــه عــام

زین علایق هر یکی لاحق شود با هر یکی

عام تر عطف است در ترکیب ناقص هم تمـام

ربط اگر اصلا نباشد در بسائط یکدگـر

آن همه باشند مقطوع مبـــــاین بر دوام

## در اقســــام عبارت

چند از این اجناس یکجا متحد یا مختلط

دان عبارت کش بود منظوم یا منثـــــور نام

جمله معترضه آن حشوی است عارض در سخن

گر بر آری نیز در معنـــــــی نیفتد انصرام

یار شد مست مدام و یار از این باعث که هست

طبع او نازک به یک جرعه شـــــده مست مدام

گر عبارت بیشتر دارد زواید نیز حشو
دان طویلش ور بمیدان مختصر موجز تمام
مختصر را هم اگر باشد مقدر رابطات
منشیان هند آنرا لچ[1] همی دانند[2] نام
شد هر جز هم مسجع عاری از اقسام نثر
نظم هم اقسام دارد مشتهر اندر عوام
خوبی ذاتی سخن دارد اگر باشد فصیح
خوبی عرضی صنایع هم بدایع لا کلام
تابع الفاظ معنی را بسی آرند لیك
عکس آن مقبول و مستحسن[3] بود حسب مقام
بعد فن نحو خوان فن معانی و بیان
تا شوی بالغ به هر یك طرز اعلی مقام
جوهر التعلیم تصنیفم در آن دالی بود
زود می یابد به توفیق آلهی انصرام

## خاتمه

در قصیده جزئیات نحو گفتن مشکل[4] است
در کتاب خود دلیل آورده ام با بسط تام
حل ترکیبات نظم گر کلی حسب اصول
بر فروعاتش بسا ماهر توانی شد همام
کاملان اصلاح نقص و منصفان تحسین کنند
عرض دارد جوهر بی جوهر اکنون از کرام
طالبان را حق ز نظم کامیاب فیض کن
تا دعای شان مرا از رحمتت سازد بکام

---

(۱)- : ش : لج
(۲)- : ش : می دادند
(۳)- : ش : مستنز
(٤)- : ش : اشکل

ضبط و ربط نحو چون در نظم شد محسوب گشت
سیصد(۱) و هفتاد و پنج این گنج را گوهر تمام

سال هجرت یك هزار و دو صد افزون سی و پنج
عهد ظل الله اکبر شـــــاه کردم اختتام

---

(۱)- : ش : سه صد

## شرح جواهرالترکیب (۱)

۱۳۱ ص . خط نستعلیق خوش

کاتب : " قادر بخش " ، تاریخ کتابت : ۱۲۶۸ هـ ق .

شارح : شیخ حیدر علی ابن شجاع الدین محمد لطیف پوری .

نام شرح : " شرح قصیدهٔ جواهرالترکیب "

تاریخ شرح : ۱۲۳۶ هـ ق .

اصل متن : قصیده جوهرالترکیب در ۳۷۵ بیت .

تاریخ سرودن قصیده : ۱۲۲۵ هـ ق .

موضوع قصیده و شرح آن : دستور زبان فارسی .

آغاز : " بسم الله الرحمن الرحیم رب یسّر وتمّم بالخیر الحمدلله رب العالمین والعاقبه للمتقین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین هدا ن اسعدک اللّٰه تعالی فی الدارین که این شرح ضروری استبراکثر مقامات قصیدهٔ

---

(۱)- نسخه های خطی آن عبارتست از :

کراچی - موزه N.M. ۱۹۵۷_۲٤۷/۸ . نستعلیق خوش ، بنارسی داس ۲۰ رمضان ۱۲۵۹ ق ، آغاز برابر ۱۳۰ ص فهرست موزه ج ۲ ص ۲۱

اسلام آباد ، گنج بخش ۸۸۳ـ نستعلیق خوش ، قادر بخش ، بپاس میان نجم الدین ۲۷ ج ۱ /۱۲٦۸ ق . آغاز برابر ، نام در متن " جوهر " است نه " جواهر " ۱۳۱ص ( گنج ۳ ـ ۱۹٤ )

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۳۳۰۲/۲۹۷ ـ از سده ۱۳ ق انجام افتاده .

جوهرالترکیب تصنیف منشی شیوارام جوهر، تخلص متوطن بریلی وشاه جهان پور از احقرالعباد شیخ حیدرعلی ابن شجاع الدین محمد لطیف پوری که هنگام استفاده صحبت مصنف مذکور براکثر نکات وغوامض آن وارسیده، مُبَوّب ومفصّل ".

این نسخه در موضوع " دستور زبان فارسی وآیین جمله‌بندی زبان فارسی" است. اصل نسخه آن گونه که از متن نسخه ومطالب آغاز آن برمی‌آید، قصیده‌یی بوده در ۴۷۵ بیت در همین موضوع سروده " منشی شیوارام" متخلص به " جوهر" که درسال ۱۲۲۵ هجری قمری در زمان محمداکبرشاه بن عالم پادشاه غازی تصنیف شده است. درهمان عهد شاعر یعنی یکسال پس از سرودن قصیده به سال ۱۲۲۶ هجری قمری، شیخ حیدرعلی لطیف پوری آنرا شرح کرده است و" شرح جواهرالترکیب " نام داده است. این نسخه همان شرح است. تقسیمات آن براساس " باب " و " فصل " و " ترتیب ابیات قصیده" است.

" باب اول در بحث حرف" باب دوم در بحث اسم، باب سیوم در بحث مرکبات ناقص، باب چهارم در بحث فعل وجملهٔ بسیطه، باب پنجم در جمله های مرکب وعبارت " وهرباب برچند فصل است. این نسخه از لحاظ موضوع دستور زبان فارسی واقعا ارزنده است. درهنگام شرح به نکات دقیق ادبی، لغوی، اشتقاق صنایع بدیع وصنایع معنوی، صنایع لفظی، مخصوصا دستوری کاملا توجه شده است و تقریبا همه مباحث دستوری برپایهٔ صرف ونحو زبان عربی استوار است. شاعر قصیده، نسخه‌یی دیگر داشته به نام " جواهرالتعلیم" که دراین نسخه

از آن یادکرده است. در آغاز وانجام این نسخه یادداشت های ادبی واشعار پراکنده واسامی بروج دوازده‌گانه وماه های قمری وتعویذات ونسخه‌نویسی طبی آمده است .

اینک اندکی درباره هرباب آورده می شود:

این نسخه پنج باب وهرباب مشتمل برچندفصل ( ص ۳).

باب اول در بحث حرف وادات مشتمل بر دوفصل . حرف کلمهٔ نا مستقل است که بدون انضمام کلمهٔ مستقل یعنی اسم و فعل ، فایدهٔ معنی ندهد، مثلا"الف " در حقا فایدهٔ سوگند، ودر"دانا " فایدهٔ فاعلیت ، ودر"خوشا " و"بسا " فایدهٔ کثرت ودر" درازا " و" پهنا " فایدهٔ مصدریت دهد( ص ۴ – ۲۱)

باب دوم در بحث اسم مشتمل بر سه فصل . بدان که اسم آنرا گویند که بدون زمانه معنی مستقل داشته باشد، مثل: مرد وزن واسب از فارسی و وحش وطیر مستعمل از عربی ومصدر آن که اصل تمامی افعال وبعضی اسمای مشتقه باشد چون بخشیدن و نوشتن واهتمام وحاصل بالمصدر هم از مصدر حاصل آید چون بخشش و نوشت واقسام آن " . (ص ۲۱ – ۴۲).

باب سیوم : در طریق ترکیب مرکبات ناقص معه احکام از مبادی فن نحو مشتمل بردوفصل ......... بدان که اسم مفرد ومرکب صرفی که بالا مذکور شده ، همیشه جزو جمله می‌گردد. دربارهٔ اضافه ومضاف ومضاف الیه وعطف و معطوف وغیره بحث می‌کنند.

مثلا"غلام زید" را می‌گوید مرکب اضافی است ( ص ۴۲-۶۲).

باب چهارم : در جملهٔ بسیطهٔ مجرد ومزید جزئیه وانشائیه مشتمل بر ده فصل . مثلا فصل اول در بیان فعل واقسامش و بیان مصدر وحاصل بالمصدر .... وفعل کلمه‌یی است که معنی وی به یکی از سه زمانهٔ ماضی و مستقبل وحال متعلق باشد وانواع ماضی وگذشته هفت است . مطلق چون "کرد" ، قریب چون " کرده است " ، بعید " کرده بود " مظنون که آنرا مشکوک هم گویند : " کرده باشد " ، استمراری " میکرد " ، مظنون " میکرده باشد "، تمنایی که بر تمنای فعل دلالت کند : چون " کردی " به یای مجهول وگاهی به معنی" استمراری " آید ( ص ۶۳ ).

این باب چهارم ، ده فصل دارد و مخصوصا در بارهٔ صرف افعال (ص۸۶و ۸۷) بسیار بحث کرده است و در فصل دهم دربارهٔ جمله بسیط ومجرده بحث میکنند . (ص ۱۱۷ ) وجمله مرکبه سه قسم باشد : متشابه ، مختلفه ومختلطه (ص ۱۱۸) .

باب پنجم : دراقسام جمله های مرکّبه وعبارات مشتمل بردو فصل. فصل اول در متشابهات ( ص ۱۱۸) .

بدان که مجموع دو بسیطه مربوط به یک علاقه ، متشابه باشد یعنی یکسال... وعلایق درنحو اجناس و اصناف بسیار دارد که به هریکی ازآنها متشابه به اسمی موسوم شود (ص ۱۲۱) .

فصل دویم اقسام واحکام عبارت ( ص ۱۲۶) بدان که مجموع چند بسیطه مربوط به چند علاقه مختلفه باشد و مجموع مقطوعات ومتشابهات یا مختلفات مختلفه باشد وجمع اقسام بسایط ومرکبات جزو یکدیگر افتند و عبارت آن کهاین همه

اقسام جزو آن توانند شد چنانچه عبارت جزو سخن وآن دوقسم باشد: منظوم ومنثور (ص ۱۲۷).

این نسخهٔ ارزنده جواهرالترکیب ( = جوهرالترکیب ) اینگونه پایان‌می‌یابد: "تمام شد درسال یک هزاروددوسی وشش هجری بتوفیقه تعالی وبحمده حمدا کثیرا متواترا دایما قصیدهٔ جواهرالترکیب در فن صرف ونحو فارسی لُبِ لُباب اکثر رسائل مروّجهٔ عصر تصنیف شیوا رام منشی جوهر، تخلص تمّ تمّ تمّ تمّ[1]"

واینک ترقیمهٔ کاتب را نیز می‌آوریم: " تمام شد نسخه جواهرالترکیب به دستخط فقیر قادر بخش بپاس خاطر میان نجم الدین بروز پنجشنبه تاریخ ماه جمادی الاول سنهٔ ۱۲۶۵ هجری تمت تمام شد کارمن نظام شد.

الهی توبخشی نویسنده را بجنّت رسانی تو خواننده را

---

(۱)ـ در پایان این شرح ها ز کتاب دیگر صاحب قصیده جواهر الترکیب به نام دلیل الترکیب یاد می کند که " جواهر الترکیب " لب لباب آن است.

## صفوة المصادر(۱)

رساله‌ء صفوه المصادر تالیف محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان،
چاپ مطبع منشی نول کشور ،. محل چاپ : کانپور .
تاریخ چاپ ۱۸۸۷ م .          ۲۴ ص .
درصفحه‌ء عنوان این رساله اینگونه آمده است ،(در یک نقاشی زیبا):
" به عون خدای زبان گشای صبیان وترقی افزای نطق طفلان ، نسخه‌ء نادر صفوة المصادر تالیف محمد مصطفی خان مرحوم برای استعمال مکاتب و مدارس سررشته‌ء تعلیم ملک اود وتصحیح مصححان ذی استعداد وکتابت خطاطان مشکین سواد در مطبع نامی منشی نول کشور به سعی فراوان کارکنان مطبع طبع شد"
با وجود اینکه رساله‌ء صفوة المصادر مختصر است اما واقعا مفید و سودمند می باشد وبه‌طرزی جالب وآموزنده "مصادر" معروف فارسی را آورده وصرف

---

(۱) :

از این کتاب نسخه های خطی و چاپی فراوان وجود دارد ،(ر.ك به:الذریعه ج/۱۵ ص ۵۱)و مشخصات ـ هر نسخه خطی را ذیلاً می آوریم:

کراچی ،موزه ـ ۲۴ /۲٤٥ ـ N.M.۱۹۵۸ نستعلیق سده ۱۳ ق . آغاز برابر ۱۳گ موزه ج /۲ ـ ۳۵).

لاهور ،دانشگاه ،شیرانی ۲/۲۰۱۲/۵۰۲۲ ـ از پایان سدهٔ ۱۳ ق ،آغاز برابر، ( ر. ك ـ به فهرستواره )

یکی از نسخه‌های چاپی‌کتاب فوق تحت‌عنوان آمدنامه چاپ‌شده‌است با مشخصات:
←

کرده است .

مثلا : " آمدن " و مشتقات آن ، " آوردن" ومشتقات آن و .....

این رساله چنین آغاز می‌گردد : " بسم الله ....سبحانک لاعلم لنا .

بعد حمد ایزد غفار و صلوه وسلام بر سیدابرار وآل اطهار واصحاب اخیار می‌گوید امیدوار مغفرت یزدمنان محمد (ص) مصطفی خان خلف حاجی محمدروشن خان "اذاقهما الله حلاوة کمال الایمان" که چون خواندن کتب فارسیه وحصول استعداد ترجمه عبارات و خطوط نویسی موقوف بردانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغه ها بود ، لهذا چندمصادر مشهوره مع معانی متعارفه وصرف صغیر ضروری هریک به ترتیب حروف تهجی به‌طرز مرغوب درجداول خوش اسلوب جمع نموده " صفوه المصادر " نام نهادم ، و صرف کبیر یک مصدر لازم ودیگری متعدی هم به طریق نمونه بیان کردم تا طفلان را به‌آسانی تمام به سوی استخراج معانی واشتقاق صیغه‌ها ، رهبر شود به دست روزگار ازاین خاکسار ماند" والله المستعان....

رساله صفوه المصادر برحسب حروف الفبایی تقسیم شده و تحت عنوان" صرف کبیر" "وصرف صغیر" همه صیغه های افعال را صرف کرده است ودرجداول ۷ ستونی و ۱۰ ستونی آنها را تنظیم کرده است و در کناره‌ٔ صفحات نیز بعضی ازالفاظ و افعال ومصادر دیگر معنی کرده و یا اضافه نموده است .

مثلا " باب الف ، " صرف کبیر". مصدر لازم : آمدن. حاصل مصدر : آمد این مصدر آمدن را اینگونه صرف کرده است : هریک را به غایب وحاضر و جمع ومتکلم تقسیم کرده است .

---

→

آمدنامه معروف به صفوة المصادر

از : محمد مصطفی خان خلف حاجی محمدروشن خان .

چاپ کانپور ( هند ) ، مطبع قیومی .

ناشر : حاجی محمدعبدالقیوم تاجر کتب کلکته ( هند ).

تاریخ چاپ ۱۳۴۳ ه.ق ۲۴ص .

بەاهتمام : محمد قمرالدین ابن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب .

ماضی مطلق : آمد ، آمدند، آمدی ، آمدید، آمدم، آمدیم.

ماضی قریب ( نقلی) : آمده‌است ، آمده‌اند، آمده‌ای ، آمده‌اید، آمده‌ام، آمده‌ایم.

ماضی بعید :آمده‌بود، آمده‌بودند، آمده‌بودی، آمده‌بودید، آمده‌بودم، آمده‌بودیم.

ماضی ناتمام (استمراری):می آمد، می‌آمدند، می‌آمدی، می‌آمدید، می‌آمدم، می آمدیم.

ماضی احتمالی ( التزامی ): آمده‌باشد، آمده‌باشند، آمده‌باشی،آمده‌باشید، آمده‌باشم، آمده‌باشیم .

ماضی تمنایی : آمدی ، آمدند، آمدمی .

مضارع ( التزامی): آید، آیند، آیی ، آیید، آیم، آییم.

مضارع ( حال):می آید، می آیند، می‌آیی ، می‌آیید، می‌آیم، می‌آییم.

مستقبل ( آینده): خواهدآمد ، خواهندآمد، خواهی‌آمد، خواهیدآمد، خواهم آمد، خواهیم آمد.

امر: بیاید، بیایند، بیا ، بیایید، بیایم، بیاییم.

نهی: نیاید، نیایند، میا ، میایید، نیایم، نیاییم.

اسم فاعل: آینده، آیندگان.

" صرف کبیر" مصدر متعدی " آوردن" . حاصل مصدر: آورد وهریک از زمان ها را به غایب وحاضر وجمع ومتکلم ومفرد( واحد) تقسیم کرده‌است .

۱– ماضی مطلق معروف : آورد، آوردند، آوردی، آوردید، آوردم، آوردیم،

۲– ماضی مطلق مجهول: آورده‌شد ، آورده‌شدند، آورده‌شدی ، آورده‌شدید، آورده شدم،آورده‌شدیم.

۳– ماضی قریب معروف :آورده‌است ، آورده‌اند ، آورده‌ای، آورده‌اید آورده‌ام ،آورده‌ایم .

۴– ماضی‌قریب مجهول : آورده‌شده‌است ، آورده‌شده‌اند، آورده‌شده‌ای، آورده‌شده‌اید، آورده‌شده‌ام، آورده‌شده‌ایم ،

۵– ماضی بعید معروف : آورده‌بود، آورده‌بودند، آورده‌بودی، آورده‌بودید، آورده‌بودم، آورده‌بودیم .

۶– ماضی بعید مجهول: آورده‌شده‌بود، آورده‌شده‌بودند، آورده‌شده‌بودی،آورده شده‌بودند، آورده‌شده‌بودم ، آورده‌شده‌بودیم.

۷– ماضی ناتمام معروف: می آورد ،می‌آوردند می آوردی، می‌آوردید، می‌آوردم، می آوردیم.

۸– ماضی ناتمام مجهول : آورده‌می شد، آورده‌می شدند، آورده‌می‌شدی، آورده می شدید، آورده می شدم .

۹– ماضی احتمالی معروف : آورده باشد، آورده‌باشند، آورده‌باشی، آورده– شید، آورده باشم، آورده‌باشیم.

۱۰– ماضی احتمالی مجهول : آورده‌شده‌باشد، آورده‌شده‌باشند، آورده‌شده‌باشی، آورده‌شده‌باشید، آورده‌شده‌باشیم، آورده‌شده‌باشیم.

۱۱- ماضی تمنایی معروف: آوردی ، آوردندی ، آوردمی .

۱۲- ماضی تمنایی مجهول : آورده‌شدی ، آورده‌شدندی، آورده‌شدمی .

چنان که ملاحظه می شود در اینجا ۱۲ ماضی معرفی شده‌است .

۱- مضارع معروف : آورد ، آورند ، آوری ، آورید، آورم ، آوریم.

۲- مضارع مجهول : آورده‌شود، آورده‌شوند ،آورده‌شوی ، آورده‌شوید، آورده‌شوم آورده شویم.

۳- حال معروف : می‌آورد، می‌آورند، می‌آوری، می‌آورید، می‌آورم، می‌آوریم .

۴- حال مجهول:آورده‌می‌شود، آورده‌می‌شوند، آورده‌می‌شوی، آورده‌می‌شوید، آورده می شوم ،آورده می شویم.

مستقبل معروف : خواهد آورد، خواهند آورد، خواهی آورد، خواهیدآورد ، خواهم آورد، خواهیم آورد.

مستقبل مجهول : آورده‌خواهدشد، آورده‌خواهندشد، آورده‌خواهی‌شد، آورده خواهید شد، آورده خواهم شد، آورده خواهیم شد.

امر معروف : بیارد، بیارند، بیاری، بیارید، بیارم، بیاریم.

امرمجهول : بیاورده‌شود، بیاورده‌شوند، بیاورده شوی ، بیاورده شوند، بیاورده‌شوم، بیاورده شویم .

نهی معروف : نیارد، نیارند، میار، میارید، نیارم ، نیاریم .

نهی مجهول : نیاورده‌شود، نیاورده‌شوند، میاورده‌شو، میاورده‌شوید، نیاورده‌شوم، نیاورده‌شویم.

اسم فاعل : آورنده ( مانند: زورآور )، آورندگان( آورنده‌ها )

اسم مفعول: آورده ،آوردگان ( = آورده‌ها ) .

تنبیه : صیغه های نفی را با اثبات قیاس باید کرد . زیرا که برای نفی فقط حرف نون نفی و برای نهی ( میم نهی) در آغاز صیغه های اثبات در می‌آورند .

صرف صغیر

در این بخش مؤلف ، به‌طور خلاصه افعال را صرف کرده‌است بدین ترتیب که نخست مصدر را در یک ستون آورده به‌صورت الفبایی ، سپس معنی را به زبان " اردو" بیان نموده و همهٔ زمان های افعال را در ستون های دیگر به دست داده‌است ، مانند: مصدر ، معنی مصدر به اردو ، حاصل مصدر ، طریق تعدیه ، ماضی مطلق ، حال ، امر ، اسم فاعلی قیاسی ، اسم فاعل سماعی ، اسم‌مفعول. درحدود ۳۲۰ مصدر فارسی را در ۸ ستون به ترتیب حروف الفبایی وبه‌طرز ی ویژهٔ خودش صرف کرده‌است و این می‌رساند که مولف واقعا در عصر و زمان خودش برای تدریس دستور زبان فارسی کوشا بوده‌است .

این رساله اینگونه پایان می‌یابد :

" خاتمه‌هر مبتدی را لازم است که صرف کبیر تمامی مصادر لازم ومُتعدی را به طریق مرقوم الصدر محفوظ برزبان کند تا در چند روز قوّت استخراج مشتقات و ملکهٔ خواندن عبارات به‌هم‌رسد والله که مولف را ازدعای خیر محروم و منسی نسازند . مصرع :

" برکریمان کارها دشوار نیست ".

چاپ این کتاب هم اینگونه در پایان ذکر شده، که ۳۰ بار چاپ شده است.(1)

" به عون عنایت خدای قوی قادر نسخهٔ صفوة المصادر تالیف حاجی حرمین شریفین مجاور رحمت ایزدمنان جنات حاجی محمد مصطفی(2) خان مرحوم مطبع نامه جناب فیضمآب منشی نول کشور صاحب دام اقباله درواقع کانپور به‌کوشش لاله بهگوان دیان صاحب چاپ شد. این کتاب برای استفاده درمکاتب ومدارس سررشته آموزش و تعلیم اوده به صحت و درستی تمام برای سی‌امین بار (۳۰ بار) درماه دسامبر سال ۱۸۸۷ چاپ شد." والسلام.

---

(1):

در مشار ج/۳ ص ۳۳۹۹ مشخصات چاپی برخی از نسخه های آن آمده است

(۲)ـ ظاهرا" محمد مصطفی خان ناشر کتابهای فارسی بود و چاپخانه‌ئی داشته است.

## قوانین دستگیری (۱)

۸۰۲ص . ظاهرا این نسخه به خط " غلام دستگیر (۲) " است که مولف گردآورندهٔ مطالب است ، زیرا مطالب وموضوعات کتاب را از دیگر مآخذ جمع آوری نموده است . اگرچه از معانی و بیان بحث می‌کند اما دستورزبان را نیز شامل می شود ،

مولف : غلام دستگیر .

تاریخ تالیف : ۱۲۶۵ ه.ق. بنابراین قدمت تالیف حدود ۱۴۶ سال است .

این کتاب یکی از مفصلترین کتابهای دستور زبان فارسی است، که در شبه قاره هند و پاکستان تالیف شده است، و همانطور که گذشت، دارای هشتصد و دو صفحه می باشد ، کتاب در دو مجلد و هر جلد دارای چهار باب، و هر باب دارای چند فصل است،.

---

( ۱) ـ دو نسخه از قوانین دستگیری در کتابخانه گنج بخش وجود دارد ،با مشخصات :

اسلام آباد ،گنج بخش ۲۰۸۵ ـ نستعلیق پخته ،۱۲۵٦ ق به خامه نگارنده ۱۲٦۵،ق • جلد یکم ،آغاز برابر ۸۰۵ص •

توضیحات درباره کتاب از این نسخه می باشد •

اسلام آباد ،همانجا ۳۹٦۷ ـ همان نستعلیق ،نگاره ،۱۹ج ۱۲٦۵/۱ق ،مجلد دوم ،با فهرست باب پنجم آغاز می شود ،۷۱٤ ص ( گنج ۳ـ ۱۲۲۲)•

(۲)ـ

غلام دستگیر بن غلامحسین بن محمد حبیب الله حیدر آبادی که پس از ده ، دوازده سال که در حیدرآباد دکن زیسته است در سال ۱۸٤۹/۱۲٦۵ کتاب فوق را تالیف نموده است • در دیباچه ی آن می افزاید در ۱۲٦۹ ق فرزندی که سمی محمد مصطفی و حسین مجتبی "( محمد حسین ) بوده خداوند به او عطا کرده

آغاز : "بسم الله الرحمن الرحیم" کلمه ستایش ونیایش شایان شاهنشاهی که شاهی شاهان جهان نمی است ازیم جوداو، وسپاس بی قیاس سزاوار دارایی که دارای سکندر و دارا رشحه یی است از دریای بخشش او، و قوانین درود صرف دستگیری که به دستگیری نحو رافتش دشتگیران دشت گمراهی به شاهراه نجات شتافته، ورساله قواعد اهل عجم همجو کتاب ضوابط عرب به اصلاح هدایتش بلغه صحت وصواب یافته. وکلمات رضوان با نحاء رحمت رحمان لفیف ومقرون بجمله آل اطهار واصحاب اخیار واولیاء کبار اوباد"

مولف خود را در صفحه آغاز اینگونه معرفی می‌کند: "اما بعد می‌گوید خادم علماء دین وخاک پای فضلای شرع متین غلام دستگیر ابن غلام حسین بن محمدحبیب الله... اراده تالیف نموده پس بدان ایدک الله تعالی فی الدارین مضامینی که در عربی وفارسی اکثر مشترک اند اما باستقراء ناقص خودمدون آنها در پارسی نیافتم این چنین مفاهیم به سرخی " مخفی نماند" معنون نمودم. ومطالبی که بعض مصنفان فارسی در صدد بیان آن شده اند اما به اجمال چنین مقاصد به اندک تفصیل به سرخی " آگاه باش " نشان دار - گردانید. وکمتر فوائد فرائد که از اساتذه به سمع رسیده وبسیار زواید با عوائد که در خاطر فاطر سنوح یافته همچنین مفهومات به سرخی "پوشیده مباد" عنوان دارد. اما آن چه ازخاطر است علامتش " خاء " معجم بالای کلمه پوشیده نیز نوشتم . ومقامی که کلام نثر یا نظم، مشکل آمده، حل معنیش اگر ازشرح است به سرخی " یعنی " نوشتم . واگر توضیحش به سماعت از ماهر یا از خاطر فاطر به سرخی " اعنی " وامثله متعدد تحت بعض قواعد اگرچه تطویل لیکن برای توضیح وتقریب به فهم مبتدی یا قلت وقوع برضوابط تاییدا آوردم."

چنانکه ملاحظه می‌شود مولف برای مقاصد خود، اصطلاحاتی راانتخاب کرده،

مانند: مخفی نماند، آگاه باش، پوشیده مباد، خاء (= خاطر)، یعنی، اعنی . اما تقسیمات متن کتاب " قوانین دستگیری " بدین شرح است :

باب اول محتوی بر ۱۶ فصل : فصل (اول) در تعریف علم تصریف و امور متعلق به آن از مصادر و افعال لازم ومتعدی، وعلامت دو " تا " : تام وناقص وافعال قلوب مسمی به شک ویقین ومشترک ومترادف وافعال مشتق از مصدر که شش اند و هر یک از اینها معروف است ومجهول وصیغ اینها که چهارده اند در عربی مجاز و شش در فارسی حقیقه وتصریفات ماضی و مضارع عربی وامر ونهی اینها .

فصل (دوم) دربیان فعل ماضی و هشم قسم آن و صرف اینها .

فصل ( سوم) دربیان فعل مضارع وتبدیل حروف در نه قاعده و صرف آن .

فصل (چهارم)در بیان فعل حال واستقبال وصرف آن .

فصل(پنجم) در بیان فعل وصرف آن .

فصل ( ششم) در بیان امر و شرح تصریف قاعدهٔ پارسی ازامیرهندی وقاعدم خوشا سیف مشتمل بر هفت نوع و صرف آن .

فصل (هفتم) دربیان نهی وصرف آن .

فصل ( هشتم)دربیان افعال و شبه آنها و مصادر بااصل های مختلف .

فصل ( نهم) دربیان اماله و منسوب و مصغر .

فصل (دهم) در تعریف مثنی ومجموع و بیان اسم جنس و اسم جمع وعلم شخص وعلم جنس .و تبیان اسامی کتب وعلوم که ازکدام قسم است و تشنیه و جمع

ومفرد آوردن فعل وخبر وصفت وغیر آن و تنبیه بر این .
فصل (یازدهم) درفارسی یک لفظ گاهی مفرد آید و گاهی جمع واستعمال لفظ "صاحب ، وقبله وجناب ومن وبنده وفقیر ومخلص ومثلها ، وبیان بعضی الفاظ که در فارسی به معنی اضداد آیند.
فصل (دوازدهم) در بیان مخارج و صفات حروف .
فصل ( سیزدهم) در املا وتعریف خط .
فصل (چهاردهم) در الفاظ و حروف که برای اقتصاد عبارت مقرر کرده‌اند و ذکر صراح و صحاح و سئوال وجواب درحل قاموس از قابوس ونه اعتراض ازصاحب منتخب اللغات برقاموس ودفع آنها و ده اعتراض برمنتخب اللغات .
فصل (پانزدهم) در ترکیب دوکلمه و معنی ادغام لغوی واصطلاحی وتبدیل نون وباء موحد به میم وتقدیم یا برنون وقتی که مقارن شوند.
فصل( شانزدهم) دربیان چند قواعد وفوائد متعلق بهاملا واعراب ترکیاکثر به‌حروف وتعریف ممدود ومقصور در ضمن اینها .
باب دوم محتوی بر بیست و پنج فصل :
فصل (۱) در تعریف کلمه و بیان اختلاف در واضع بریک قول و پنج مذاهب وتعریف اسم و فعل که مشتمل است بر سه معانی و تعریف حرف و بیان آن که در عربی اسم و فعل از سه حروف تا هفت آید و در فارسی ازدو تا ده حرف آید ومعنی کلام واسناد وجمله که مرادف آن است بر چهار قسم باشد .
فصل (۲) در بیان جملهٔ اسمی وتعریف مبتدا وخبر وتقدیر بر ظرف به فعل وشبه آن.

فصل(١٨) در ملحقات به مفعول : یکی حال است . دوم تمیز . سوم مستثنی، متصل ومنفصل .

فصل(١٩) در بیان اضافت وتقسیمش به‌سوی معنوی ولفظی وتعریف وصف واقسام آن وفرق میان این وحال .

فصل(٢٠) در بیان مرکب غیر کلامی که شش قسم است : مرکب اضافی واقسام آن ومعنی استعارهٔ بالکنایه واستعارهٔ تخیلی با چندقواعد وفوائد مرکب توصیفی با قاعدهٔ عدم رعایت تانیث درفارسی مرکب صوتی مرکب تضمینی و تعریف حساب و موضوع آن و تعریف عدد و قانون تقدیم وتاخیر اسماء الوف ومآت وعشرات وآحاد مرکب اسنادی مرکب مزجی .

فصل(٢١) در بیان توابع که پنج هستند: نعت ومعطوف به حرف وتفصیل‌حروف عاطف تاکید: با دوقسم آن که لفظی ومعنوی است . بدل که چهار قسم است . و عطف بیان ".

فصل (٢٢) در بیان الفاظ تتابع .

فصل (٢٣) دربیان تعریف وتفریس وفایده‌از سراج اللغه .

فصل (٢٤) دربیان جنس‌هایی که علاقه‌به علم نحو دارد وفایده‌کثیرالافاده .

فصل (٢٥) دربیان مقدار زمان میان آدم ومحمدوانبیاء دیگر علیه‌وعلیهم الصلوه والسلام بیان کتب و صحف نازل بر انبیاء وتاریخ ظهور کیان وعمر ایشان و تعداد آیات قرآن وحروف وکلمات آن وذکر اثلاث قرآن وارباع آن و نصف آن .

باب سوم : مشتمل بر پنج فصل :

فصل(١) در بیان اطلاق اسم پارس بر ملک ایران و معنی عراق وتعداد زبان فارسی که هفت است : سه از آن مستعمل وچهار متروکه و در ضمنش تفضیل نثر بر نظم از پنج وجه. وزبان فارسی با عربی ازکدام وقت مخلوط شده.

فصل (٢) در بیان جواز شعر گفتن ، واول کسانی که شعر گفته و بیان شعراء عرب که چهار طبقه هستند وبعض شعراء پارس.

فصل(٣) در بیان ماهیت حرف در اصطلاح حکما وبیان حروف مفرد که بیست ونهاند.

فصل(۴) جمله حروف تهجی سه قسم اند یعنی،سروری،ملفوظی،مکتوبی،با وجه تسمیهٔ اینها وهشت حروف که در فارسی نیایند مگر بر سبیل قلّت وشرح نکته از عبدالواسع هانسوی ، وچهار حروف که مخصوص بفرس اند.

فصل (۵) در دوسه قاعده کل ومعنی زبر وبینه ابتداء وبیان حروف بیست و هشتگانه با شرح معانی وتبدیلات اینها و قوعد وفوائد در ضمن اینها و معنی حصر با دوقسم این تحت حرف الف ومعنی اقسامش زیر حرف با و فایدهٔ عجیب ازمفتی سعدالله تحت حرف لام. وبیان معنی ابجد وفواید آن ازمختصر شافی در فقه حنفی.

باب چهارم مبنی بر بیست و چهار فصل :

فصل (١) در بیان حروف وکلماتی که بلامعنی برای حسن کلام یا نه جهت ضرورت شعری آیند وگاه معنی نیز دهند.

فصل(٢) در بیان حروف وکلمات که دراواخر اسماء وافعال برای حصول معانی

گوناگون در آرند و بدون ترکیب افاده معنی نکنند مشتمل بردوازده قانون .
قانون اول در بیان کلماتی که معنی خداوندی و صاحبی از آن مستفاد می‌شود .
قانون دوم در بیان کلماتی که افادهٔ معنی بسیاری وانبوهی وجای انبوهی دهد .
قانون سوم در بیان کلماتی که افادهٔ معنی شبه ومانند بخشد .
قانون چهارم دربیان کلماتی که افادهٔ معنی تصغیر دهد .
قانون پنجم دربیان کلماتی که‌فایدهٔ معنی علت و دلیل دهد .
قانون ششم دربیان کلماتی که افاده‌معنی لیاقت‌بخشند .
قانون هفتم دربیان کلماتی که مفید معنی نسبت باشد .
قانون هشتم دربیان کلماتی که افادهٔ معنی محافظت دهد .
قانون نهم دربیان کلماتی که مفید معنی لون ورنگ باشد .
قانون دهم دربیان کلماتی که افادت اتصاف به‌چیزی دهد .
قانون یازدهم‌دربیان کلماتی که‌افادت معنی حاصل به مصدر دهد .
قانون دوازدهم دربیان کلماتی که افادهٔ معنی ظرفیت‌کند .

فصل (۳) در بیان الفاظ رابط .
فصل(۴) دربیان حروف نفی .
فصل (۵)دربیان حروف و کلمات متفرق که اکثر در عبارت پارسی آیند .
فصل(۶) دربیان اصوات‌که بر سه گونه آیند .

فصل(۲۱) دربیان الفاظی که اکثر اشیا را به‌آنها مصدر نموده نویسند.
فصل(۲۲) دربیان اوزان فلزات نه‌گانه.
فصل(۲۳) دربیان اسماء‌الله تعالی اکثر به زبان فارسی وغیرآن.
فصل(۲۴) دربیان اسماء مخصوص‌به پادشاهان ممالک خاص و بیان عالم که هشتده (هیجده) هزاراند و بیان قوم نالگا ونوائث (؟)

خلاصه‌اینکه، این نسخه‌قوانین دستگیری ازلحاظ دستور زبان فارسی و اصطلاحات گوناگون ادبی و دستوری، آگاهی های بسیار در اختیار خواننده وخواهنده‌ٔ نظم و نثر فارسی وعربی میگذارد. درهنگام بحث‌ازکلیه‌موضوعات دستوری - صرف و نحو(آیین جمله‌بندی) و بحث‌از حروف و صنایع‌لفظی ومعنوی عروض و بدیع وقافیه و غیره، شواهد شعر ونثر از بزرگان شعر وادب‌بسیار آورده‌است و همواره کوشیده‌است‌که مآخذ خود راذکر کند و مخصاصا سعی میکند که آن چه دیگران نگفته‌اند، بگوید و بالاخره نسخه خود باشجره‌نامه مغول هند پایان میدهد، از اورنگ زیب عالمگیرشاه:

انجام: "اورنگ زیب عالمگیرشاه بن شهاب‌الدین شاه جهان بن نورالدین جهانگیرشاه‌بن اکبرپادشاه بن نصیرالدین محمدهمایون پادشاه بن ظهی محمد بابرپادشاه ابن عمرشیخ‌میرزا ... ابن شیث‌بن آدم - علیه‌السلام. ازاکبرنامه. تمام شد نصف‌اول قوانین دستگیری به‌دست مولف رساله، غلام‌دستگیر[1] نوزدهم جمادی الاول سنه‌ٔ ۱۲۶۵ هجری".

---

(۱) غلام دستگیر دارای تالیفات دیگری نیز هست مانند تحفه دستگیریه (ر.ك به مشترك فهرستواره و نیز مدارج / ۳ ص۲۹۵۸).

کتاب قوانین دستگیری یکبار در مطبع مولائی ۱۲۷۱ ه ق چاپ شده. (ر.ك. به فهرستواره)

## گلبن اکبر (۱)

کتاب گلبن اکبر، تالیف محمدعثمان (۲) متخلص به "قیس" بهاهتمام مسیح الزمان
چاپ ۱۲۷۰ ه.ق ۶۹ ص. محل چاپ ندارد.
درصفحه عنوان اینگونه آمده:
" بعون الله جل جلاله که نسخهٔ گلبن اکبر، ۱۲۷۱، بهاهتمام فقیر فصیح الزمان طبع شد".
واینگونه آغاز می شود: " بسم الله الرحمن الرحیم، بلبلی که از شاخسار لسان رنگین بیانان بال پرواز گشاده نغمه سنج بوستان تحریر گردد و گلی که ازگلبن زبان شیرین کلامان گلبانگ شکفتگی کشیده رونق بخش کجکلاه شمشادقدان تقریر باشد...". وموجب تصنیف چنین آمده: اما بعد کمترین طلباء خوشه چین اذکیاء خاکسار بی دیس محمدعثمان قیس ولد حافظ غلام شاه خان نبیرهٔ محمدشرف الدین خان ...... ساکن بلده مصطفی آباد عرف رام پور به خدمت منصفان باالطاف چنین التماس می‌دارد که این ضوابط چند به‌باعث غلغلهٔ فضل وهنر صاحب بهادر والاگهر.... اعنی جناب خورشید رکاب عبدالله خان بهادر... در اول ماه ذی الحجه آخر سنهٔ یک هزارودوصدوشصت و شش هجری به موجب اصرار بسیار سعید ازلی میان اکبر علی خان صاحب که به

---

(۱)ـ با بررسی که بعمل آمد کتابهای خطی از این کتاب فعلاً " سراغ نداریم
(۲)ـ محمد عثمان صاحب تالیف دیگری به نام میزان الفرقان است.
(ر.ك. به استوری ۵۸)

کمترین قیس علاوه از نسبت شاگردی رابطهٔ اخلاص ومخلصی هم میدارد، از کتب لغات صاحبان تحقیق مثل برهان و هفت قلزم وفرهنگ جهانگیری که از تحریر اسامی آنها فائده متصور نمیشود فراهم آورده وقذف پاره چند معلومات خاطر خود را به طریق نیل رخسار در آن اندراج نموده مسمی به گلبن اکبر گردانیده، شامل بردو گلبن نمودم ."

بنابراین مولف این کتاب محمدعثمان قیس، برای عبداللهخان، این کتاب را نوشته واین کار بنابرامر یا خواهش اکبرعلیخان بوده که دوست وشاگرد مولف بوده است . تاریخ تالیف در سال ۱۲۶۶ ه.ق می باشد. وبه همین جهت گلبن اکبر نامیده شده .

اینک تقسیمات گلبن اکبر:

گلبن اول : مشتمل بر دو غنچه ، غنچهٔ اول در تحقیق زبان فارسی،ومعنی واستعمال حروف تهجی از اسم ومسمی وامثال آن. غنچهٔ دوم ، در تشریح علم صرف و نحو فارسی و تشریح آن .

از اقسام مصادر معروف و مجهول وحاصل بالمصدر معروف وحاصل بالمصدر مجهول ومصدر الفاعل ومصدر المفعول واقسام مصدر معروف که جعلی است یا اصلی که متعدی است یا لازم یا مشترک و بیان ماضی که چندقسم است واختلاف به تاویل حروف مضارع و تفصیل آن در چهارتخم و هشت میوه .

گلبن دوم : مشتمل است بر چهارشکوفه . شکوفهٔ اول درترکیب اسم با امر و غیره که چند قسم است . شکوفهٔ دوم دربیان اضافت که بر چند نوع است . شکوفهٔ چهارم مشتمل برچند فوائد وخاتمهٔ کتاب .

کتاب گلبن اکبررا ، علی محمد خوانده واز آغاز تا انجام به بهترین طریقه ، آنرا حاشیه نویسی کرده ولغات وترکیبات وتعبیراتآن را شرح و تفسیر نموده است واضافات وتصحیحات خود را براساس مراجع مهم یاد آوری کرده است . ونام خود را ، در جای جای نسخه گلبن اکبر" علی محمد عفی عنه" آورده است .

متن کتاب گلبن اکبر، آمیخته بااشعار فارسی باذکر نام شاعر است و نثر فارسی آن، سبک هندی دارد و فعل امر "بشنو" را برای تاکید و تصویب مقصد وهدف خود، همواره به‌کار می‌برد.

وسرانجام گلبن اکبر اینگونه پایان می یابد:

" خاتمه کتاب ، خداوندی که شاهد کحلی عذار شام را به دیبای زرکار فلک آراسته وناطورهٔ سیمین رخسار صُبح را به خلخال طلای خورشید پیراسته جناب صاحب بهادر، شمس فلک قدر ،مهرسپهر نوجوانی را به نقطهٔ اعتدال خط استوای راتب اقصی غایت سلطنت آفتاب وار فائز گردانیده ، ما حضیض افتادگان پستی پایه‌را به‌اوج مراد رساناد واز پرتو خورشید کرم........ کوی امکان را به‌روز بعث ونشر به‌زیر سایهٔ علم شفاعت خیرالبشر محشور گرداناد ."

قطعهٔ مادّه تاریخ تالیف آن چنین است ، بدینگونه :

| | |
|---|---|
| پی فکر تاریخ در بامداد | سرخودنها دم به‌درگاه باری |
| به‌گوشم چنین هاتف غیب گفت: | که‌ماناداین"منبع‌فیض جاری" |

وتاریخ چاپ آن[1] بدین گونه است :

الحمدلله والمنه که به ساعت سعید وایام حمید نسخهٔ گلبن اکبر من تصنیف جناب فضیلت مآب وحیدالزمان فرید الاوان جناب مولوی محمد عثمان خان متخلص به قیس به تاریخ یکم ماه شوال سنهٔ ١٢٧٠ هجری پیرایهٔ اختتام پوشید .

---

(١)- حداقل دوباره چاپ شده است :

(ر . ک به : مشار ٥١٩٤)

## تعلیم نامه (۱)

مولف - غلام علی شاه کوهاتی (۲)

این تعلیم نامه در موضوع زبان و ادب و دستور زبان فارسی می باشد ظاهرا " کاتب و مولف آن " غلام علی شاه کوهاتی عثمانی " نام دارد که در تاریخ ۱۲۷۷ هـ ق آنرا تالیف و کتابت کرده است و اینگونه آغاز می شود .

" ربیسر .. بسمله .... و تمّ بالخیر .....

بعد حمد بیحد ایزد صمد لم یلد و لم یولد و بعد نعت سید امجد (ص) اضعف عباد، خادم اله الا مجاد اعنی غلام علی شاه کوهاتی عثمانی چنین گوهر که روزی این اضعف را مستفیدان مقتبسان انجمن ضیعف ارشاد فرمودند که

---

(۱) - تعلیم نامه در ضمن مجموعه ئی است که در کتابخانه گنج بخش که ۱۸۰ صفحه است و جزوه شماره و آن ، تعلیم نامه است درسی صفحه - تعداد نسخه خطی از کتاب فرق در دست است -

۱- کتابخانه گنج بخش به شماره ۲۱۱۳ که توضیح آن درج گردید .

۲ - سیالکوت ، رنگپوره ، کتابخانه حسنعلی ، نستعلیق پخته شکسته آمیز - واجب علی ، ۱۳۷۹ ، ٤٣ ص ر . ک به فهرستواره

۲) - غلام علی شاه کوهاتی عثمانی ، از اولاد حاجی بهادر صاحب کوهاتی بوده است ، وی علاوه بر کتاب فوق کتابهای دیگری هم دارد .

۱- اباحت سماع

۲- فرهنگ بوستان

ر . ک به فهرست مشترک ج /۳ ص ١٥٦٥

برای ضبط قواعد کلیه و ترکیب عبارات فارسی و تبدیل حروف و انواع اسمای

و افعال و اضافت و صنایع و بدایع لفظی و معنوی و استفاده و تشبیه و

کنایه و تحفیف و ترخیم به عبارت مختصر مرتب شود تا طالبان بخوانند،

و تشبیه و کنایه و تخفیف و ترخیم به عبارت مختصر مرتب شود تا طالبان

بخوانند نش رغبت نمایند، و این را مُسَمّیٰ به تعلیم نامه کردم مشتمل

گشت بر پنج فصل ...."

همانگونه که گفته است تقسیمات این رساله تعلیم نامه پنج فصل است:

فصل اول: در اقسام کلمه، این سخن ثابت و یازده نوع تقسیم شده است و تحت

الفاظ و حروف تقسیمات دیگر دارد .

فصل دوّیم: در بیان فعل است که بر حسب زمان های افعال تقسیماتی دیگر دارد

مانند ـ ماضی مطلق، ماضی بعید، ماضی نقلی وغیر هم

و برای هر کدام شواهد می آورد .

فصل سوم ـ دربیان معنای لفظ و سخن؛ و این بر چند نوع است و حروف مفرده

را ـ مثلا، مانند، در .... " مورد بحث قرار داده و برای هر کدام شواهدی

آورد

فصل چهارم ه

در بیان صرف و نحو زبان فارسی، که در حقیقت صرف همان صرف

کردن افعال را ه گوید و نحو ترتیب یا آیین جمله بندی را در نظر دارد .

فصل پنجم :

در بیان حروف معانی، که برحسب الفبایی ترتیب یافته و برای هر

کدام مثال آورده است، مانند، چون، چو، بی، با، نا، وغیر هم، در این فصل

درباره کلمات گوناگون بر حسب معانی که در جملات فارسی دریافته ، آگاهی هایی به دست داده است و مطالبی مفید می توان از این فصل دریافت کرد مثلا درباره حروف " ندا " منادی " شواهد آورده و مطلب را خوب فهمانده است .

انجام " بی دوست زندگانی ذوق جهان ندارد . و این را مقلوب مستوفی خوانند و مقلوب مستوی آن است هر گاه آن پشت بگردانند همان شود .
تمام شد این رساله تعلیما نامه روز شنبه ، احقر العباد غلام علی شاه عرف عثمانی به تاریخ ۲۰ ماه شعبان سنه ۱۲۷۷ هجری .

## تعلیمیه [1]

نسخه تعلیمیه [2] ( در صنعت سوال و جواب ادبی )

مطبع منشی پرشاد سنت ، تاریخ چاپ ۱۲۸۳ هـ ق .
مولف : مولوی عبدالعزیز آروی .

۳۶ ص .

آغاز " بسمله ..... بعدحمد خالق کاینات و نعمت سرور موجودات صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم مخفی نماند که چون اکثری از متعلمان و مبتدیان پیش من هیچمدان شکایت آوردند کهزبان مایان ازگفت وگوی فارسی عاجز ودل پریشان است لهذا به پاس خاطر ایشان این رساله مختصر تالیف نموده موسوم به نسخه تعلمیه نموده شد " .

---

(۱)ـ متاسفانه نسخه خطی از این کتاب در دست نداریم .

(۲)ـ مولوی عبدالعزیز آوری تاسال ۱۲۹۳ هـ ق ۱۸۷۷ م ،زنده بوده است .

ر . ك به فهرست مشترك ج ۵/ص ۴۳۲

ازمطالعه متن رساله تعلمیه چنان معلوم می شود که :این کتاب سوال و جواب است به نثر و نظم فارسی به طریقه‌یی جالب ، مثلا" :
سوال : سلام ، علیکم . جواب : وعلیکم السلام .
سپس برای لفظ " سوال " ، " س " وبرای لفظ "جواب "، "ج " انتخاب کرده و اینگونه بیان می کند:

س : بیا و بنشین . ج : می آیم ومی نشینم .
س : چیست نام شما ؟ ج : غلام علی است نام ما .
س : اسم والدماجدتو چیست؟ ج :اسم پدرم غلام نبی است .

بسیار جالب این است که در کنار صفحات نسخه تعلیمیه ، معانی لغات و تعبیرات و اصطلاحات و نکات دستوری را نگاشته است واین حواشی را ظاهرا" ، سیدوارث علی شاه نوشته است .
انجام : "

"س : چراخاطر ازخانه برداشتی به صحرا چراآشیانه ساختی ؟
ج : زبان را شنوتاب گفتار نیست چه گویم که درخوردا ظهار نیست[۱]."

در خاتمه کتاب چند قطعه در باره شاعر و مؤلف و حاشیه نویس آمده است و سال تالیف را ۱۲۸۳ ه ق نوشته است :
داد نظم سال طبع این کتاب .........»
«سال هجرت یک هزار و دوصد و هشتاد و سه »

## بهار علوم[1] ( منظوم )

تالیف : منشی میندولال متخلص به "زار"[2].

چاپ : مطبع اوده، ۴+۸۸ ص . ۱۴×۲۲ س م .

تاریخ چاپ : ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ هـ ق = ۱۹۰۱ م ، مطابق ۱۹۴۲ بکرمی.

این کتاب دربارهٔ دستور زبان فارسی و بیان و شرح حروف فارسی باشواهد شعری سروده شده است و مصنف یا سرایندهٔ آن : " منشی میندولال " ، متخلص به " زار " یک هندو " است . در صفحه آغاز آمده که چاپ منشی نول کشور واقع در لکهنو می باشد ولیکن در انجام آمده که چاپ مطبع اوده است . درصفحهٔ عنوان چنین آمده است در یک کادر گل و بوته نگاری زیبا : بعون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین وزمان ، رسالهٔ رشیقه وعجالهٔ انیقه مشتمل برقواعد فارسی مفید حبیان کاشف سر مکتوم مسمی به بهاد رعلوم مصنفهٔ عالم اجل فاضل اکمل جناب منشی میندولال صاحب متخلص به زار ، حسب تحریک بخشی نوندرای صاحب ، در مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکهنو به حسن وخوبی طبع شد".

---

(۱)- با بررسیهای بعمل آمده متاسفانه از بهارعلوم نسخهٔ خطی بدست نیامد .

(۲)- " زار " شاگرد شاعری به نام بخشی نونده رای متخلص به " وقار " بوده است دارای تالیف دیگری به نام طلسم می باشد.

( ر . ك به گنج ج ۸/ ص ۱۳۲۸ )

فهرست مطالب بهارعلوم در ۴ صفحه در آغاز آن آمده و ۸۳ عنوان دارد . نخستین عنوان " بیان تقسیم اسمای حروف وتفضیل زبان فارسی "وآخرین عنوان " خاتمهٔ کتاب " است . هرعنوان را " مضمون" نامیده است . چون این کتاب منظوم است بر وزن هفت پیکر نظامی سروده شده است یعنی "مفعول مفاعلن فعولن ( مفاعیل) " واینگونه آغاز می‌گردد: "بسم الله الرحمن الرحیم"،

| | |
|---|---|
| بعد حمد خدای برتر و پاک | وزپس نعت صاحب لولاک |
| می‌کند زارچندشعر بیان | که بصبیان رسدفواید ازآن |
| نام اوکردهام بهارعلوم | تاکه‌گردد قواعدش مفهوم |

همانگونه که گفته آمد، این کتاب دربارهٔ الفاظ وکلمات ودستور زبان فارسی و صنایع بدیعی ومعنوی می باشد و مولف وشاعر آن می خواسته است به طریق آسان وساده، علوم ادبی را تحت عنوان " بهارعلوم" به‌فارسی زبانان وفارسی خواهان بیاموزاند، اینک تقسیمات این کتاب :

بیان تقسیم اسمای حروف وتفصیل زبان فارسی ، حرف سروری ، حرف ملفوظی حرف مکتوبی ، بیان حروف عربی ، بیان حروف فارسی ، بیان حرکات وسکنات واقسام افعال. بیان اسم و فعل وحرف . بیان صرف افعال . بیان صیغه‌های ماضی . صورت صیغه های ماضی مطلق ، صورت ماضی قریب وبیان صیغه های ماضی بعید . صورت صیغه های ماضی بعید، صورت صیغه های ماضی استمراری، صورت صیغه‌های ماضی مظنون ، صورت صیغه‌های ماضی تمنایی و بیان مستقبل، صورت صیغه‌های مستقبل، بیان مضارع ، صورتصیغه‌های مضارع ، بیان حال و

صورت صیغه های حال، بیان امر، صورت هرسه امر، صورت صیغه های امرحاضر، صورت صیغه‌های امرغایب، بیان نهی، صورت صیغه‌های نهی حاضر، صورت صیغه های نهی غایب. بیان اسم فاعل، بیان اسم مفعول، بیان مصدر متعدی به صرف معروف ومجهول، صورت صیغه های ماضی مطلق مجهول ازمصور متعدی . صورت صیغه های ماضی قریب مجهول . صورت صیغه های ماضی بعید مجهول، صورت صیغه های ماضی استمراری مجهول، صورت صیغه های ماضی مظنون، صورت صیغه های ماضی تمنایی که شمار آن در مفعول می‌شود. صورت صیغه های مستقبل مجهول . صورت صیغه های مضارع مجهول، صورت صیغه های حال مجهول، بیان توضیح، بیان الف، بیان بای موحده ، بیان تای فوقانی، بیان تای مثلثه بیان جیم تازی، بیان جیم فارسی، بیان حای حطی، بیان خای معجمه، بیان دال مهمله، بیان ذال معجمه، بیان رای مهمله، بیان زای معجمه، بیان سین مهمله، بیان شین معجمه، بیان صاد وضاد وطاء وظاء وعین، بیان غین معجمه، بیان حرف فاء ، بیان قاف، بیان کاف تازی، بیان لام، بیان میم بیان نون، بیان واو، بیان های هوز، بیان لام الف، بیان همزه، بیان یای تحتانی، بیان حروف مرکب، بیان با، بیان تا، بیان خا، بیان رای مهمله، بیان زای معجمه، بیان سین مهمله، بیان شین معجمه، بیان صاد مهمله، بیان ضاد معجمه، بیان عین مهمله، بیان فا، بیان قاف، بیان کاف بیان نون، بیان های هوز، بیان یای تحتانی، بیان حروف روابط، قطعه انصاب، بیان اسما، بیان قاعدهٔ ایجاز وبیان قاعدهٔ اماله وترخیم،

بیان هرچهار علته بیان عرض و جوهر، بیان سبعهٔ سیاره، بیان امهات سفلی یعنی اربعه عناصر، بیان موالید ثلثه، بیان بروج فلک، بیان زبان تازی و فارسی، بیان کیفیت اضافت، بیان محمول هرقلب، بیان ترکیب بدل مبتدل منه، بیان فک اضافت، بیان هفت اقلیم، بیان صنایع لفظی ومعنوی کلام، بیان صنایع لفظی، نام علی مرتضی ( - ع -) از سر حروف اول هرمصرع برمی آید، بیان صنایع معنوی، بیان شعر واقسام نظم، بیان علم تاریخ گویی، بیان قافیه، بیان قافیه ورزی، بیان حروف قافیه، بیان ردیف، بیان قید، بیان تاسیس، بیان دخیل، بیان وصل، بیان خروج، بیان مزید، بیان نائره، بیان اوصاف روی، بیان حرکات قافیه، بیان توجیه، بیان حذ فدء ، بیان اشباع، بیان مجری، بیان نفاذ، بیان القاب قافیه، القاب قافیه بحسب وزن، بیان عیوب قافیه، بیان علم عروض، خاتمه کتاب .

کتاب منظوم بهارعلوم را، همه ادیبان و سخنوران همزمان شاعر پسندیده اند و برای آن قطعات ماده تاریخ ساخته اند. ازجمله قطعه ماده تاریخختم سرودن کتاب بهارعلوم از "بخشی نونده رای وقار" بدین شرح :

| | |
|---|---|
| مرشد منجناب میدولال | در فن نظم و نثر اهل کمال |
| شاعر فارسی و هم اردو | زار باشد تخلص نیکو |
| کرد نادر رسالهیی مرقوم | نامزد گشت با بهار علوم |

ازپی سال هجریش ارشاد      شد به‌احقر خدا نمود امداد
تعمیه تخرجه چونیست پدید      مظهرعلم سال اوگردید

۱۲۸۵ ه.ق

پس " مظهرعلم = ۱۲۸۵ ه ق " سال سرودن این رساله مهم است .کسانی دیگر هم برای این‌رساله - چه دربارهٔ طبع وچه دربارهٔ سرودن آن - ماده تاریخ سروده‌اند، ازجمله : شاگرد منشی منیدولال( زار)، بخشی نونده رای متخلص‌به " وقار" ، ۳ ماده تاریخ، منشی گوبند پرشاد متخلص‌به فضا ۱ ماده تاریخ فارسی ، منشی منسبی دهر متخلص‌به همت ۱ ماده تاریخ فارسی . منشی کفور جی متخلص‌به مدهوش ۱ ماده تاریخ اردو .
منشی گورسهای خلف دیوان کشندیال متخلص‌به آشنا ۲ماده تاریخ فارسی، (سال هجری قمری وسال میلادی) .
میرذاکرحسین متخلص به‌یاس ( شاگرد میرزا امین علی متخلص به‌حلال) ۱ ماده تاریخ اردو .منشی بهگوان دیال متخلص‌به عاقل ۷ ماده تاریخ(۲ ماده تاریخ به سال میلادی، ۲ماده تاریخ به سال هجری قمری، ۲ماده تاریخ به سال فارسی (یعنی هجری شمسی )، ۱ ماده تاریخ به‌سال فصلی که همین سال فصلی به‌زبان اردو می باشد.
مولوی محمد ظهیراحسن متخلص‌به شوق نیموی عظیم‌آباد، شاگرد منشی امیرالله تسلیم ۱ ماده تاریخ فارسی، منشی اشرف علی متخلص‌به اشرف ، شاگرد میرزانسیم دهلوی ، ۱ ماده تاریخ‌فارسی ، منشی دهنپت رای متخلص‌به‌محقق

خلف منشی جیسکهرای فرمان نویس سلطانی متخلص به مقبول مختار سرکار فیض آثار نواب وحیدالدوله عضدالملک میرزا مهدی حسین خان بهادر اسک جنگ . این شاعر ماده تاریخ آغاز سرودن بهارعلوم را در صنعت غیرمنقوط به قاعده زبر وبینات در ۱۲ بیت سروده است : " کلام محمده علامهٔ دهر:۱۲۸۴ق" وماده تاریخ اختتام و پایان آن را در سه بیت وماده تاریخ چاپ ونشر آنرا در چهار بیت به سال هجری ومیلادی سروده است .

اینک اشعار پایان بهارعلوم :

| | |
|---|---|
| علم را شد ازاین رساله بهار | درجهان ماند یادگار ز زار |
| هست شاگرد ارشدم چو وقار | هندسه‌دان و شاعر و نثار |
| نام نونده رای بخشی هست | اوج گردون زاوج فکرش پست |
| بود گوپیشدست بخشی شاه | شکر او می نمود جمله سپاه |
| سال هجری چو ریخت از قلمش | واجب افتاد اندر این رقمش |

واین یادداشت از " کارپردازن مطبع منشی نول کشور" به‌زبان فارسی خواندنی است .

" خاتمه الطبع حال ازکارپردازان مطبع . اگرچه پیداست که آنچه نسبت به اوصاف خوبی مضامین انشاء بهارعلوم از دست مطبع او دهاخبارگزارده آید دیده در آن را به مضمون، مصراع : کس نگوید که دوغ من ترش است، خواهد آورد، ولیکن چون با وجود این خیال در اظهارحقایق کوته قلمی دلیل

بی خردی تواند بود، می‌گویم که : الحق این کتابی است محتوی قواعدمفید که ناظم را به حسن انتظامش چه قدر جگر خون شده باشد و باوصف اختصار در فراهمی قواعد نگهداشتن سلسلهٔ نظم چها دشوار آمده باشد؟! آفرین بر دل ودست منشی مندولال صاحب زار، تخلّص که آب ورنگ این بهار علوم به آبیاری خون او شان است الحمدلله که در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو به عالی همتی آقای نامدار جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف به ماه ۵ دسمبر سنهٔ ۱۹۰۱ ع کار طبعش به انجام رسید".

## تشریح الحروف (۱) ( منظوم )

چاپ ۱۲۹۲ هـ ق : ۱۶ ص .

مطبع نظامی، کانپور ( هند )

مولف وگرد آورنده : محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روش خان[۲] .

این منظومه زیبا و دلاویز در بارهٔ دستور زبان فارسی می باشدوبیشتر بر اساس حروف و معانی و مفاهیم آنها در دستور زبان فارسی بحث می کند . شاعر علاقه مندی ویژه به زبان فارسی داشته و همه حروف و مسائل دستوری را به نظم آورده و سپس حرف به حرف آن ها را شرح و تفسیر کرده است و اینگونه آغاز می شود :

" گوییم توحید خدا ، من بعد نعت مصطفی ( ص )

پس بهر نفع طالبان مقصود را سازم ادا "

| | |
|---|---|
| فاعل تکلم اتصال اشباع قسم مصدر دعا | مفعول زائد حسن نسبت لقب ندبه ، دعا ها |
| تصغیر استمرار تنوین جمع عطف و شکل یا | مبدل به حرف چار دال وا و یا من بعد |
| معها وجود آغاز از سو قدر بی تجرید در | زائد تقابل وفقر اقرب وسبب تشبیه بر |
| در معنی فاعل بود دگر آرآن ای دلربا | لائق وستا نوبا روسا روزا ر در معنی به جا |
| سا نوا ر آسا سار سوا ر ون دون ما نند و فش | وش دیس نحو چون یده مثل و ندید و هم چو یش |

......

(۱) این کتاب با تشریح الحروف نوشته میر حسین دوست سنبهلی حسینی که در سال ۱۱۷۳ هـ . ق - ۱۷٦۰ م نوشته فرق می کند ، کتاب همین دوست نیز در صرف زبان فارسی و صنایع و بدیع و عروض و قافیه است .

از کتاب تشریح الحروف محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد فقط یك نسخه خطی سراغ داریم: لاهور ، علما اکیدمی شاهی مسجد ، نستعلیق ، ۱۲۷۲ ، ۱۸ ض - ( ر . ك به فهرستواره )

(۲)- مولف ناشناس است ظاهرا " حنفی بوده است ، حاشیه در صفحه ۱٦ کتاب ذکر می کند .

کار عجیب و شگفت‌آور، شاعر اینست که از حرف الف به نظم آورده تا حرف یاء. بعد از آن همه این حروف را یک به یک با شواهد گوناگون و مفاهیم ادبی و شعری و معانی لغات و تعبیرات، شرح و تفسیر نموده است و از اشعار شاعران شاهد آورده است، مانند:

فاعل، متکلم، اتصال، اشباع، قسم، مصدر، دعا.

مفعول، زائد، حسن، بس، سبت، لقب، ندیم، یدا.

در حقیقت کلیه حروف اضافه را در زبان فارسی به صورت الفبایی منظوم کرده و سپس به شرح و تفسیر آنها پرداخته و برای هرکدام شاهد آورده است. مثلاً در مورد الف ندبه می گوید: دریغا، حسرتا، افسوس و آها.

رفیق ها ؟ کس در بلاها.

و در مورد الف ندا از سعدی شاهد آورده است:

الها، قادرا، پروردگارا ؟ کریما، منعما، آمرزگارا

و در مورد الف تنوین، مانند:

عملا"، یقینا"، مطلقا" قطعا"، اصلا".

تقسیمات این منظومه بدین ترتیب است: بحث الف (ص ۲)، بحث بای موحد، (ص ۳)، بحث تای مثناه فوقانی (ص ۴)، بحث جیم فارسی، بحث میم، بحث نون، بحث واو، بحث ها، بحث یا، بحث حروف زائده، بحث کلمات به معنی فاعل، کلمات به معنی جای و انبوهی، کلمات

تشبیه ، کلمات به معنی رنگ ، کلمات به معنی پر ، کلمات به معنی تمنا ، کلمات به معنی تنبیه ، کلمات استفهام ، کلمات شرط ، کلمات استدراک ، کلمات ایجاب ، کلمات تحسین ، کلمات استثنا ، کلمات به معنی نسبت ، کلمات به معنی صاحب ، کلمات شایستگی و دارنده ،کلمات تعلیلیه ، کلمات تشبیه ، مفاعیل خمسه ( ص ۱۵ ) .

مفعول پنج آمد بدان مطلق ، له ، مع ، فی ، و به

دانا مثال جمله درگوش جانت جای ده

در پایان تشریح الحروف دو غزل زیبا آمده است ، یکی : غزل عظیم نیشابوری در صنعت سوال و جواب :

قاصدآمد گفتمش آن ماه سیمین برچه گفت گفت با هجرم بساز و گفتش دیگر چه گفت

غزل دیگر از منشی رام سهای تخلص به رونق مشتمل بر چهار بحر :

ای رخ وابروی تو بدر و هلال شاهد خوبی تو حسن و جمال

تاریخ چاپ ۱۲۹۲ هـ ق . به اهتمام عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مرحوم .

---

(۱) کتاب تشریح الحروف چاپ دیگری در مطبع جعفری در ۱۲۶۹ هـ ق دارد منظومه کتاب تشریح الحروف دارای ۳۳ بیت می باشد .

شرح پند نامه شعدی شیرازی (۱) (تجزیه‌وترکیب کریما ) (۲)

فارسی ، خط تحریـن عنوان ها شنگــرف

۱۵۱ ص .

تالیف : شیخ احمدپسـروری خلف میان شمس‌الدین (۳)

کاتب : پسر مولف می باشد .

این شرح اگرچه ظاهرا " " دستور زبان فارسی " نمی باشد ، ولیکـن در هنگام شرح و توضیح اشعار " کریما "

( . کریما ببخشای بر حال ما         که هستیم اسیر کمند هوا "

همه حروف و کلمات را از لحاظ دستور زبان فارسی و لغات و معانـــی و مفاهیم آنها مورد توجه دارد و در ضمنا " از افعال واسما و صفات و قیود       و ضمایر و اسم اشاره و غیره سخن بمیان می آورد . مثلا" :

---

(۱) ـ مشخصات    نسخه خطی شرح کریما به قرار زیر است :

لاهور ،پنجاب پبلیك لائبریری ۵۳، ۸۷۱ کر ـ احمد ـ نستعلیق ،نظام الدین در مقام بهکر دیره اسماعیل‌خان ،سده ۱۳ ق ،آغاز برابر ۵۱۰ گ .

اسلام آباد ،گنج ۵۰۶۱ ـ نستعلیق ،نور محمد سده ۱۳ ق ،آغاز برابر ۱۵۱، ق ( ر.ك به فهرستواره )

(۲)ـ کریما منسوب به سعدی است ،( ر .ك به مقاله استاد منزوی " سعـدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان" در فهرست مشترك )

(۳) ـ ظاهرا " متوفی ۱۲۹۲ هـ ق برابر ۱۸۷۵م بوده و در همان شهر بسرور مدفون است ( ر . ك به فهرستواره )

کریما : الف برای ، کریم منادی ، ندا و منادی قائم مقام جمله فعلیه شد .

ببخشا : صیغه امر حاضر ضمیر " تو " در آن دایما " مستمر ( یعنی فعل با فاعل .

بر : جار ( مطابق زبان اردو ) یعنی " با " حرف ربط .

حال : مضاف .

ما : مضاف الیه . مضاف و مضاف الیه حکم یک کلمه پیدا کرده مجرور جار شد. و جار معه مجرور حکم یک حرف پیدا کرده متعلق به فعل شد .

بدین جهت باید این نسخه را مورد توجه قرار دهیم و از لحاظ زبان فارسی و مخصوصا " الفاظ اهمیت بدهیم .

آغاز : " بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر، بعد الحمد و الصّلوة بر ضمایر اولی الابصار روشن "

هویدا بادکه درین عصر و زمان به سبب قدردانی عظام وقت ترکیب عبارات فارسی رواج گرفته و کتابی شامل بر ترکیبات مختلفه متنوعه به نظر نیامد که مبتدیان بکار آید لذا اضعف عباد اللّه الصمد بنده، شیخ احمد سپروری، خلف میان شمس الدین عفی عَنهُما را مناسب نمود که سؤالات روزمرّهٔ طلباء مدرسه جمع نموده شود، فایده اش عامّ و نفعش تمامّ باشد ".

چنان که ملاحظه می شود ، این رساله برای دانشجویان ودانش‌آموزان و فارسی آموزان تدوین شده است . مولف می گوید "سوالات روزمره " را

گرد آوری نموده است و این مساله می رساند که مردم پیوسته از مولف یعنی شیخ احمد سپروری ، در باره فارسی سوالی می کرده اند و جواب می خواسته اند و این "شرح کریما" در پاسخ سوالهای آنان بوده است.

تقسیمات این شرح بر اساس "ابیات کریما" می باشد ، یعنی از همان آغاز پندنامه سعدی ، تا انجام آن ، شرح می دهد و تفسیر می کند و همه مطالب را به دست می دهد از لحاظ معنی و دستور زبان و صنایع بدیعی و معنوی و غیره و اینگونه پایان می یابد :

انجام : " منه دل براین دیرنا پایدار زسعدی همین یک سخن یادد ار " منه : فعل با فاعل . دل : مفعول . بر : جار . این : اسم اشاره. دیر ناپایدار : موصوف و صفت . مشارالیه "این" شد . پس اشاره معه مشارالیه مجرور جار شده ،متعلق به فعل شد . پس جمله فعلیه انشائیه شد . دار : فعل با فاعل همین رسم اشاره یک سخن . مشارالیه مفعول اول شد .یاد مفعول ثانی . ز : ربط . سعدی : مربوط متعلق را به فعل شد. جمله فعلیه انشائیه شد . "

خلاصه اینکه ،این نسخه از جمله شرحهایی است به زبان فارسی که در حال وزمانی به وجود آمده که زبان فارسی روی به افول داشته است بدین جهت اهمیت دارد . البته نثر این شرح به اصطلاح چنگی به دل نمی زند و مخصوص شبه قاره می باشد .

## دستـــــــور سخـــــــن (۱)

کتاب دستور سخن ، تالیف حاجی میرزا محمدتقی کمال الدیـــــــن المختلص به سنجر ایرانی

چاپ دارالطبـع سرکار عالی . به‌کوشش میرزا زین العابدین شیـرازی .
سال چاپ ۱۲۹۶ ه ق . محل چاپ : حیدرآباد دکن .

۸۴ ص .

کتاب دستور سخن به عنوان اولین کتابی که واژهٔ دستور را در عنوان خـــــود جای داده اهمیت، ویژه‌ئی دارد،
از لحاظ محتوی نیز در ارتقاء دستور نویسی زبان فارسی درجه اول ارزش را احراز کـــرده است،
اگر آغاز دستور نویسی فارسی اصول فارسی عبد الصمد ملتانی بدانیم باید ارتقـــاء دستور نویسی را در کتاب دستور سخن جستجو کرد.

- - -

در صفحهٔ عنوان اینگونه آمده است :

" ( دستور سخن ) تالیف حاجی میرزا محمد تقی کمال الدیـــــن المتخلص به سنجر ایرانی ، ( شعر ) :

دستورسخن کتاب خوش‌آیین است     این است مفید خلق عالم این است
جشن از پی تاریخ‌نوشت این مصرع     "قانون‌گهریز کمال الدین است "

---

(۱)_ازنسخه خطی این کتاب اطلاعی در دست نیست .

(۲) _ میرزا محمد تقی سنجر بن میرزا خسروخان زند قزوینی ظاهرا " از ایرانیان فرهیخته بوده که به حیدر آباد آمده و کتاب فوق را نوشتـــه است اطلاع بیشتری از شرح احوال وی نمی دانیم .

(۳) ر . ك به فصل پایانی این‌کتاب آغاز وارتقاء دستورنویسی.

در دارالطبع سرکار عالی به‌اهتمام میرزا زین العابدین شیرازی صورت انطباع پذیرفت" آن گونه که مولف دستور سخن می نویسد ، وی برای گردش و سیر و سیاحت به هندوستان آمده بود و در حیدرآباد رخت افکنده بود . چون مردم را مشغول تحصیل علوم و فنون به‌زبان فارسی بودند و لیکن از لحاظ طریقه و دستور ضعیف هستند برآن شده که دستور سخن را تالیف کند وچاپ و منتشر نماید و دراختیار دوستداران زبان فارسی قرار دهد و ازاین عهده خوب برآمده است .

کتاب "دستور سخن" اینگونه آغاز می گردد: " بسم الله الرحمن الرحیم، بنام خداوند بخشاینده بی نیاز که دانای آشکار و نهان و پیداکننده آدمان است از آخشیجان و آمرزنده خلقان است به شرط ایمان و درود نامعدود برروان پاک و خشور یزدانی که خاتم و برترین پیغمبران است یعنی برگزیده عالم و بهتر اولاد آدم سید عرب و عجم ، گوهر تابناک ، شایسته تاج لولاک ، گوینده کلام ، درر نظام ، عرفناک ، پادشاه سرمد ، ابوالقاسم محمد که دستور سخنش برتر از دساتیر جهان وقانون شریعتش ناسخ وقواعد شرایع همه پیغمبران است" .

سنجر ایرانی، مؤلف دستور سخن ، علت و تالیف کتاب خودرا اینگونه بیان می دارد :" .... پس از سخنگو را فصیح ندانند وهر ناطق را بلیغ نخوانند مگر بعداز آموختن و دانستن قواعد و قوانین مضبوط آن از اهل لغت چون خاکسار اقل خلیفه محمد عبدالعطوف زند- الملقب به‌کمال الدین المتخلص به "سنجر ایرانی" به جهت سیر

هندوستان و سیاحت آن ملک جنت بنیان از وطن مالوف برآمده روزگار زورگار شهر به شهر ودیار به دیارم دوانید، عاقبت عنان عزیمتم را به حیدرآباد فرخنده بنیاد دکن کشانید ، اهل آن ملک را به زبان پارسی طلب و آشنادیده برخود لازم شمردم که رساله‌یی در قواعد زبان دری به جهت ارباب درایت از روی اصطلاح و استعمال و قواعده مقرره مدونه مضبوط پارسیان عذب البیان نگاشته به یادگار بار گذارم بنابراین به ترقیم این رساله نیکو مقاله مبادرت رفت ... و این رساله را " دستورسخن " نام نهادیم ... " .

مؤلف دستور سخن را برای تقسیمات آن اینگونه می نویسد:

" و این رساله مشتمل است بریک مقدمه و چهارده دستور ویک خاتمه . اما مقدمه در بیان معنی پارسی و انواع آن است ،

دستور اول : در بیان چگونگی اصطلاح پارسی است .

دستور دوم : در بیان تعداد حروف تهجی آن چنان که پارسیان بدان تکلم کنند .

دستور سوم : در بیان تفرقه دال و ذال .

دستور چهارم : در بیان کلمه و کلام و مصدر و مشتق و جامدو علامت مصدر و متعدی و لازم و معروف و مجهول .

دستور پنجم : در بیان علامت های هریک از صیقه‌های ماضی ومضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی وجحد ونفی واستفهام .

دستور ششم : در بیان صیغه‌های افعال پارسی .

دستور هفتم : در بیان اسم مکان و زمان و حروف تشبیه وادوات اشاره در نزد پارسیان .

دستور هشتم : در بیان ضمایر است .

دستور نهم : در بیان جواز تبدیل بعضی از حروف مصادر و ماضی به بعضی دیگر در مضارع و امر در کلام پارسی .

دستور دهم : دربیان جواز تبدیل هریک از حروف بیست و چهارگانه به حروف دیگر از آن .

دستور یازدهم : در بیان حروف مفرده که در اوایل واواخر کلمات به جهت افاده کردن معانی گوناگون در آورند .

دستور دوازدهم : در بیان حروف و کلماتی که از برای حسن و زینت کلام در می آورند که به هیچ وجه به معانی دخلی ندارد .

دستور سیزدهم : در بیان معانی و حروف و کلماتی که به جهت حصول معانی گوناگون در آخر کلمات در آورند .

دستور چهاردهم : در بیان چگونگی املاء است که ارباب قلم و نویسنده‌گان را به‌کار است .

خاتمه : در بیان بعضی از حکایات و کلمات موعظه و نصیحت و لطافت حکمت انگیز پارسی از متقدمین نظما " و نثرا " .

و بالاخره دستور سخن اینگونه پایان می یابد :

" حکمت : رحم آوردن بربدان ستم است در حق نیکان و عفو کردن از ظالمان جوراست بر درویشان آری :

ترحّم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود برگوسفندان

تمام شد این رساله در روز بیستم شهر ذی حجه الحرام من شهور سنهٔ هزار و دویست و نودو شش ( ۱۲۹۶) من هجرت نبویه - صلی الله علیه وعلی و آله وسلم و اصحابه اجمعین به مقام بلدهٔ حیدرآباد فرخنده بنیاد کهن به یاری حضرت باری تعالی .... " .

در هنگام چاپ و نشر دستور سخن ، گروهی از ادیبان و شاعران برآن تقریظ و ماده تاریخ منظوم و منثور نگاشته و سروده اند واین می رساند که این رساله ارزنده مقبول و مطلوب فارسی دوستان واقع شده بوده است .

از جمله : تقریظ سید علی شوشتری در دو صفحه به نثر و نظم که سنجر ایرانی بسیار تشویق و ترغیب کرده و اورا ستوده وقطعه درماده تاریخ به عربی ساخته است : " من سهیل سار دستور الزمن = ۱۲۹۶ ه ق ) .

احمد عبدالعزیز متخلص به "ولا" قطعه ماده تاریخ سروده در ۵ بیت، دربارهٔ چاپ دستور سخن و اینک بیت آخر :

" به سال طبعش کلک ولا نموده رقم "پسندخاطر اهل کمال گردیده
۱۲۹۶ ه ق "

سید حسن جشن بلگرامی دو بیت ماده تاریخ سروده :

دستور سخن کتاب خوش آیین است          این است مفید خلق عالم این است
جشن از پی تاریخ نوشت این مصرع          قانون گهریز کمال الدین است
(۱۲۹۶)

میرزا ضیغم مازندرانی قطعه ماده تاریخ خود را در ۱۷ بیت سروده و از مولف دستور سخن سنجر ایرانی بسیار تعریف و تمحید نموده است از جمله :

منبع دانش جهان علم و فضل          سنجر سنجیده استاد سخن
عارف و کامل کمال الدین که هست          نکته سنجی واقف هر ریز و فن
الغرض چون بی مدّ غیر یافت          نسخه تالیف از آن فخر زمن
زد رقم ضیغم پی سالش که شد          بی ممد تاریخ دستور سخن
(۱۲۹۶هـ ق)

سرانجام پس از آماده شده کتاب برای چاپ ، آن را به نظر مقامات مسئول حیدرآباد دکن، فرستاده اند از جمله مولوی سید حسین بلگرامی معتمد مدارالمهام سرکار عالی ، میرزا قربان علی بیگ سالک ، مولوی عبدالعلی واله ، آنان هم آن را پسندیده و به تعریف و تمجید مؤلف پرداخته و در بارهٔ دستور سخن گفت و گو کرده اند و چند نکته را متذکّر شده اند که در پایان کتاب چاپ شده است .

مؤلف در آخر نسخه بار دیگر چنین می گوید :

" چنین گوید مولف این مختصر کمال الدین محمد تقی المُتخلّص به سنجر ابن میرزا خسروخان زند ایرانی قزوینی که بعد از ورود به

حیدرآباد فرخنده بنیاد دکـــن ..... بهترکیب و تالیفاین مختصـــــر
پرداختم .... امیّد که مطبوع طبع اولوا لأُلباب شده سودمند آیــــــــد
فقط " .

فصل چهارم :- معرفی دستورهای نوشته شده درشبه قاره که تاریخ تالیف آنها دقیقا مشخص نیست ولی عموما در قرن دوازدهم وسیزدهم هجری تالیف شده اند .

## آمدن نامه[1] ( فارسی ، نثر )

تعداد صفحات ـ ۲۱

مولف و کاتب و تاریخ تالیف و کتابت ندارد ، اما درمجموعهٔ بتاریخ ۱۱۳۳ هـ ق آمده است نسخه یی است که ظاهرا " برای تعلیم مبتدیان نوشته اند و تقسیمات آن از آمدن است تا هراسیدن . درکنارهٔ صفحات و در لا بلای الفاظ بعضی کلمات را به اردو یا هندی ترجمه کرده اند . همه مصادر آورده شده را تقریبا " مطابق تعریف افعال فارسی صرف کرده اند .

آغاز :- بسم الله الرحمن الرحیم .

آمدن ، آمد ، آمده است آمده بود ، می آمد ، خواهد آمد ، چه آمد ، چگونه آمدی ، بیا ، میا ، بیاید ، نیایدی

انجام ـ " هراسیدن ، هراسیده ، هراسیده است ، هراسیده بودی ، هراسد ، خواهد هراسید ، بهراس ، مهراس ، مهراسد ، بهراسد ، هراسیدن ، درنان "

صرف افعال برای یاد گرفتن و شناختن زمان های افعال در این نسخه بسیار سود مند است .

(۱) ـ از " آمدن نامه ها " یا " آمد نامه " ها چندین نسخهٔ خطی در سراسر پاکستان وجود دارد ، رجوع شود به بخش آمد نامه همین کتاب آغاز و ارتقاء دستور نویسی . آمدن نامه فوق از مجموعه ئی است که در کتابخانه گنج بخش به شماره ۳۳۳۹ می باشد از صفحه ۷۹ ـ ۱۰۰ آن را شامل شده است .

## آمد نامه (۱)

تعداد صفحات ـ ۸

مـولف ـ ؟

و بیشتر راجع به صرف افعال است و همچنین زمان های افعال را نشان مـی دهد . مولف یا کاتب و تاریخ تالیف و کتابت ندارد . خط نستعلیق خوانا و پخته دارد . تقسیمات آن از آمدن " آغاز " می شود و تا " آوردن " ادامه دارد ـ

آغاز: ـ بسم الله الرحمن الرحیم ـ آمدن شش صیغه " ماضی مثبت صرف دو صیغه غایب آمد، آمدند، دو صیغه حاضر آمدی آمدید و صیغهٔ متکلّم: آمدم آمدیم ...."

انجام ـ " .... امر معروف بیار بیارند امر مجهول باآورده شود نهی معروف نیارد نیارند نهی مجهول نیاآورده شود نیاآورده شوند اسم فاعل آورنده آورندگان "

این رساله فقط برای تمرین تهیه شده است . تقسیمات آن برحسب الفاظ و مصادری است که انتخاب شده است . در کنارهٔ صفحات و مخصوصا " بعضی توضیحات لغوی و دستوری آمده است . از مجموع افعال صرف شده چنین استنباط می شود که این رساله را آمد نامه یا آمدن نامه باید نامید

(۱) ـ این آمد نامه که مولف آن ناشناخته است ضمن مجموئی است در کتابخانه گنج بخش به شماره ۸۹۹٦ که از صفحه ۸۷ تا ۹۷ آن قرار گرفته است.

## رساله در تشریح حروف مفــرده (۱)

در این رساله بر اساس حروف الفبایی ، حروف را مورد بحث قرار داده . مثلا" درباره معنی و مفهوم الف می گوید : " بدان که الف بر سیزده نوع است : اول اصلی و آن عبارت است از نفس کلمه مثال: انفجار ، به معنی خشم و التجا یعنی امّید .واین الف خذف نشود مگر به ضرورت چند جا در فارسی حذف گردد . مثل در کلمه استخوان و افتادن و افتادن ( ستخوان و فتادن ) حذف کرده شود " وبه همین ترتیب بـــرای حرف ، مثالی می آورد تا " حرف یاء " و آنرا هم برسیزده نوع تقسیـــم کرده است و درباره هرنوع یک بیت می آورد ، اول تردید :

روبی اودیدم گفتم تازه گل درگلشن است

یا قمر یا مشتـری یا آفتاب روشن است

آغاز : " بسم الله الرحمن الرحیم ... رب یسر و تمم بالخیر ....

باب اول در تشریح حروف مفرده بدانکه الف بر سیزده نوع اســـت : اول : اصلی و آن عبارت است از نفس کلمه " .

انجام : " هشت حرف است آن که اندر پارسی نایــدهمی

تا نیاموزی نباشی اندراین معنی معـاف

بشنواکنون تاکدام است که حروف و یادگیـــر

شاء و حاء و صاد و ضاد وطاء وقاف وعین

---

(۱)_.

درباره تشریح حروف چند نسخه خطی وجود دارد که هرکدام بادیگری اختلافـــی را داراست ،نویسنده آنها نیز مشخص نیست ،توضیح فوق از رسالۀ خطـــــی شماره ۵۱۳۱ گنج بخش استخراج گردیده است ،نشانی یکی دیگر از این نوع :

کراچی ، انجمن ۳ ق ف ۱٤۲_ نستعلیق ،محمد علی ، بهادون ۱۲۵۷ ق ،۱۲ص در فهرست بنام "قواعد فارسی " آمده است .

دستور زبان فارسی[1] ( فارسی ، نثر )

(مقاله یی است درباره قواعد فارسی )

مولف و تاریخ تالیف - ناشناخته

بر حسب مطالب دستوری زبان فارسی ، مطالبی در بردارد و اینگونه آغاز می شود :

آغاز - " اسماء حروف تهجی بر سه قسم اند :

سروری ، ملفوظی ، مکتوبی

---

(۱) - چنین رساله های مختصر، با اندک اختلاف در فهرست کتابهای خطی کتابخانه فراوان به چشم میخورد ، به عنوان مثال :

- کراچی ، انجمن ۳ ق ف ۳۵۷ - نستعلیق سده ۱۲ ق آغاز - بدانکه بنای صیغه های مضارع اکثر قیاسی است ، یعنی برای آن قانونی مقرر است (۷ ص) در فهرست بنام " قواعد فارسی " آمده .

- اسلام آباد ، گنج بخش ۷۶۵٤ - نستعلیق شکسته آمیز، سدهٔ ۱۱-۱۲ ق - آغاز و انجام افتاده باسربندها " فایده " - فایده ۱ دربیان حروف مفرد که در اوایل و اواسط و اواخر کلمات بیاورند ، فایدهٔ ۲ در ضمایر ، فایدهٔ ۳ در تعداد حروف تهجّی و فرق میان دال و ذال ، فایده ٤ در تجویز تبدیل هر یک از حروف بیست و چهارگانه به حرف دیگر ۲٤ ، ص ( گنج ۳ - ۱۱۲٦ ) -

←

سروری آن است که به دو حرف نوشته شوند و آن دوازده حرف است - با ، تا ها ، خا ، را زا طا ظا ، قا ها ما "

ملفوظی آنرا گویند که بر سه حرف مرقوم گردند و آخرش مانند اول نباشد و آن سیزده حرف است - الف و جیم و دال و سین شین و صاد ضاد عین غین قاف و کاف لام ...."

مکتوبی آن است که بر سه حرف مرقوم شوند و آخرش مثل اول باشد و آن سه

---

کراچی ، انجمن ۳ ق ف ۱۳۲ - نستعلیق ۲۰ رمضان ۱۲٤۹ق ، آغاز بدانکه مضاف به معنی نسبت کرده شده ، و مضاف الیه ، ۸ ص.

کراچی ، ناظم آباد ، کتابخانه همدرد نستعلیق خوش ۵، رجب ۱۲۵۷ق /۵ جلوس محمد بهادر شاه)

اسلام آباد ، گنج بخش ۹۰۱۰ - نستعلیق سده ۱۳ه بی دیباچه . آغاز - اسمای حرف تهجی به سه قسم اند - سروری ، ملفوظی ، مکتوبی ، سروری آن است که بدو حرف نوشته شوند و آن دوازده حرف است - با ، تا .... سپس اسامی حرکات و سکنات با مبوب ، ۱٤ ص ۱۲-۱۵ س . ( توضیح در متن کتاب از این مقاله است ) -

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۵۲۱۳/۲۲۰۳- از سده ۱۳ق ، آغاز و انجام افتاده . در فهرست بنام : مسوده مشتمل بر دستور فارسی " با مطالبی درباره تاریخ و اقسام عروض و معمّا آمده است ( ر . ك به فهرستواره )

حرف است ـ میم و نون و واو ، و این چنین الفاظ در فن صنایع مقلوب ، مستوی خوانند "

انجام " و یکسوی به معنی برابر و به هام هور چون انها و نها ر و پاساو یاسه به معنی رسم و قاعده مغلان و به یاد کتابی چون ارمغان و برمعـــان افتاد و بیقداد تمام شد"

در این نسخه ، مطالب جالب دارد و نیز درصفحه ۳ صرف افعال فارسی را به دست داده است و تقسیمات آن را برجسب قواعد زبان عربی به اســت داده است .

البته بسیار مختصر است .

## قانون فارسی[1] ( منظوم )

سراینده یا شاعر این منظومهٔ جالب در لابلای اشعار و یا در آغاز و انجام آن نیامده است. همه حروف فارسی ( الفبا ) و همه حروف اضافه و مباحث مختلف دستوری را و حتی اعراب کلمات را مورد بحث و شرح قرار داده است و اینگونه آغاز می گردد:

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم -

بعد حمد مبدع طرز قوانین جهان   نعت خیر المرسلین کافزون است از حد بیان

بهر از برخواندن فرخنده سیر   گویم از قانون فارسی چند بیتی مختصر

هست الف بهر قسم تکمیلی و دیگر دعا   اتصال و عطف و کثرت فاعل و ندبه ندا "

چنان که دیده می شود در بیت دوم نام منظومه را " قانون فارسی " گفته است

انجام:

پس الف نون فاعلی آمد دگر راقیداتان   زاید و جمع و تعدّی تشبه را نشان

چند لفظی کامد اکثر بهر تحسین کلام   خود همی آرم به نظم اندر کنون برخوان تمام

مر، سر، ودر، بر، همی، خود، اندو زی، ورا   وافر، و باز، هست یك هشتم ای کجا دیگر فرا

---

(۱):-

فقط یك نسخه از قانون فارسی در کتابخانه گنج بخش به شمارهٔ ۸۹۹۶ به خط نستعلیق پخته وجود دارد که در مجموعه‌ئی با ۵ رساله آمده است. قانون فارسی رسالهٔ چهارم مجموعه فوق می باشد که از صفحه ۷۲-۸۶ را شامل می شود.

تمت تمام شد فی التاریخ بیست ونہم شہر صفر سنه ۱۲۵۵ هجری بوقت ظهر صوری تحریر یافت، این منظومه قانون فارسی " یکصد وبیست بیت دارد در قالب مثنوی بروزن " فاعلاتن فاعلاتن فاعلات " بحر رمل محذوف ، مقصور سروده شده است - در لابلای ابیات و کناره صفحات توضیحات فراوان دارد واز همه بالا تراینکه تمام دستور زبان فارسی را با نشان معلوم کرده است و بعضی را هم به شماره برشمرده است مثلا" در بیت انجام "۱۴ حرف " را نشان داده است اول " در " و آخر فرا " می باشد .

## قواعد زبان فارسی (۱)

تاریخ کتابت سنه ۱۲۷۲هـ ق

کاتب ـ تاج محمد

مولف ـ ناشناخته (نثرو نظم)

(ص ۱ـ ۸) (جزو ۱)

مؤلف از معلمان فارسی دوست و فارسی دان بوده است که بعضی " قواعد وکلیات "
فارسی " برای سه فرزندش تدوین و تالیف کرده است :

۱ ـ ابوالحسن حسام الدین محمد •

۲ـ ابوالفضل امام الدین احمد •

۳ ـ ابوالفرج نظام الدین محمود •

با وجود اینکه این مطالب که دراین رساله آمده است همگی مختصر است اما
می رساند که زبان فارسی تاچه اندازه مورد توجه بوده است و مردان مسلمان
و هند و درشبه قاره نیازمند بوده اند تا فارسی بخوانند و فارسی بدانند
و فارسی بگویند تا بتوانند در دستگاه های دولتی و شاید درمیان تاجران
و بازرگانان کاری بیابند ـ

بیشتر یادگیری از حروف فارسی بوده است و اینگونه آغاز می شود :

" بسم الله الرحمن الرحیم بعضی قواعد و کلیات فارسی برای فرزند بختمند

---

(۱)ـ این نسخه خطی فقط درکتابخانه گنج بخش به شماره ۴۹۷۵ وجود دارد اما
متاسفانه کرم خورده است

قواعد زبان فارسی در ضمن مجموعه ئی است که ۳ رساله را شامل می شود و
رساله اول می باشد •

ابوالحسن حسام الدین محمد و ابوالفضل امام الدین احمد و ابوالفضل نظام الدین محمود و دیگر سعود به قلم در آمده الف در آخر اسم باشد براند او ما قبل آخر مستقبل جهت دعا ....-.... "

انجام - تعدد اسم و تجرد فعل جایز شده عطار گوید:-

چهار خصلت بی برادر درجهان

با اسف آنرا ابی دارد زیان

باتمام رسید ازید عجز ماثر خاکپای علماء عامل و الطلباء تاج محمد برای پاس خاطر و خدمت گذاری گلمحمد فرزند مولوی صاحب .... (محوشده ) خاص است ای عزیز ارجمند ...... اند برای فارسی و عربی والله اعلم سنه ۱۲۷۲ "

نصف این نسخه به زبان شعر است که همه اشعار آن درباره حروف است و حروف آن نیز در معنی و مفهوم شعر داخل شده است. مثلاً -

هست مستعمل الف اندر کلام　　از برای چند معنی مستدام

فاعل و عطفو و دعا و اتصال　　جمع و تحسین ندای خوش مقال

کلیه اشعار این رساله درقالب مثنوی سروده شده است و در پایان منظومه آمده است.

هان نعم: آری هبلی ای خوش کلام

از حروف ایجاب آمد و السلام

بنای فارسی (۱) ( فارسی . نثر و نظم )

۶۸ ورق ( ۱۲۰ص)

کاتب و مولف ـ حافظ علاء الدین بن حافظ بهاء الیدین

کتابت و تالیف ـ ۱۸۳۵ م یا ۱۲۶۱ هـ . ق

این نسخه ظاهرا" به خط مولف است و مشتمل بر صرف افعال فارسی و بعضی از معانی آنها به زبان اردو می باشد . مولف در صفحه ۲ نسخه می گوید که ـ بدر الدین برادر حقیقی بنده مولوی الله داد و اخوان شیخ محمد حیات و شیخ عبدالله می خواستند که برای مبیان نسخه در ضوابط فارسی ترتیب نمایم .... و بنای فارسی این را نام نهادم "

مولف در عهد محمد شاه، پادشاه دهلی در سال ۱۱۳۷ هـ ق می زیسته و در شهر جلیز پرگنه رجپوته مشغول تدریس بوده است . مردم از او خواسته اند تا در آن عهد که اکثر مردمان چه مسلمان و چه هندوان که به زبان فارسی حرف می زنند اما او کتب سلف نمی توانند استفاده کنند و ضمنا" الفاظ درست هم ادا نمی کنند بنا بر این مُؤلف ( یعنی حافظ علاء الدین ابن حافظ بهاء الدین ) تصمیم می گیرد که برای زبان فارسی کتابی ترتیب دهد

---

(۱) ـ فقط یك نسخه خطی از بنای فارسی در فهارس ثبت شده است و آنهم متعلق است به کتابخانه گنج بخش با شماره ۸۹۲۲ .

(۲) ـ شرح احوال مولف ناشناخته است در مقدمه کتاب فوق از خود به عنوان خادم قدوة العارفین ،زبدة الواصلین،حضرت شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی یاد کرده است .

و ساکن دارالنور فتحپور بوده است .

و خصوصا " برای مبتدیان که زبان فارسی می خواهند درس بخوانند و پس از کوشش بسیار بالاخره این کتاب را نوشت و نام آنرا بنای فارسی نهاد و از همگان درخواست کرد که بخوانند و فایده برگیرند و نیز برای مثال حکایات زیبا و اشعار و منقولات پیشین هم شامل آن گردانید و روی هم رفته کتابی ارزند از خود به یادگار گذارد . و خود می گوید " .... بنیاد فارسی از سر بستم و بنای فارسی این را نام نهادم تا که این را بخواند به فضل الهی به مدت قلیل بهره ورگردد و به هر نوعی که فارسی که خواهد پیدا کند ...."

آغاز " رب یسر .... : .... و تمّم بالخیر ....

بعد از حمد ایزد جهان آفرین و پس از نعت سید المرسلین حافظ علاء الدین ابن حافظ بهاء الدین طالب اذ ام غفرالله ..... می گوید که بدر الدین برادر حقیقی بنده ..... در عهد محمد شاه پادشاه دهلی اوایل شروع ربیع سنه یک هزار و یک صد و هفت سی از حضرت نبوی به سبب تعلیم دادن محکم سنگها بن هربیب سنگه در موضع جکیز برکنه رجپوته که در بنده ..... تمام داشته استدعا می نمودند .... بنیاد فارسی از سر بستم و بنای فارسی این را نام نهادم تا که این را بخواند به فضل الهی به مدت قلیل بهره ورگردد......"

انجام - " فصل خریف باجر یکی یوم السبت روز شنبه سینچر یوم الاحد ...... روز جمعه سکر دار نسخه فارسی من تصنیف حافظ علاء الدین عفی الله عنه به تاریخ چهارم ماه اگست سنه ۱۸۳۵ عیسوی روز دو شنبه۲به وقت شام .......-

گر خطائی رفته باشد در کتاب

قاریا بر من مکن چندین خطاب

تقسیمات این نسخه برحسب فصل استوار ای مطالب گوناگون دستوری واملائی و صرف افعال و حروف و انشای فارسی و صنایع ادبی می باشد فصل اوّل درباره صرف افعال از آمدن تا حرف یا، بعد از فصل اوّل نشان فصل ندارد اما تمام کتاب صرف افعال است و از چند صفحه به آخر مانده اکثر مصادر و افعال را به زبان هندی بر می گرداند ۰

روی هم رفته این نسخه را باید شبیه "آمد نامه" و "مصادر فارسی" دانست چون تمام کتاب صرف یا گردان افعال فارسی می باشد و در اواخر نسخه به زبان هندی هم ترجمه شده است ۰

فصل پنجم - معرفی برخی از رساله هائی که به زبان اردو وانگلیسی درمورد دستور زبان فارسی نوشته شده است.

مصـــدر فیـــوض (۱)

مصدر فیوض به زبان اردو ۱۴۲ ص.

تاریخ چاپ (۲) : ۱۸۸۲ م ، محل چاپ : لاهور ، چاپخانه دولتی "بابوچندرا نانحو"

مولف : شایق (۳) (نـدیر الدین حسن شایق قریشی هاشمی ابن شاه غلام محی الدین اویسی.

تاریخ تالیف : مصدر فیوض : ۱۲۳۰ هـ ق.

باقی تالیف : احمد یارخان بهادر خلف نواب ذوالفقارالدین محمد ذوالفقارخان بهادر دلاور جنگ.

محل تالیف : بریلی ( هندوستان )

---

(۱) - تنها نسخه‌خطی مصدر الفیوض در کراچی است با مشخصات:

کراچی ،موزه ۶۵۵/۵۱ - ۱۹۵۷ . N.M . نستعلیق سده ۱۳ ق ،آغاز برابر ،انجام افتاده ۱۴۶ص ( موزه ۲ - ۱۲ - نوشاهی - ۳۶۹)

(۲) - حد اقل کتاب مصدر الفیوض ۵ مرتبه چاپ شده است.

( ر . ك به فهرست چاپ سنگی ،نوشاهی ص ۳۶۲).

(۳) - وی دارای تالیف دیگری به نام - " دوپیکر " است که در عروض و قافیه می باشد و مؤلف کتاب مصدر الفیوض را در سال ۱۲۳۰ هـ . ق ۱۸۱۵ م تالیف کرده است.

( ر . ك به فهرستواره )

سبب تألیف : فارسی یادگرفتن و فارسی آموختن

تقسیمات مصدر فیوض : شامل یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه .

بانی چاپ : اداره آموزش و پرورش استان پنجاب ( هندوستان ) بنابر دستور ریاست آموزش و پرورش . سرهنگ "هالرائد" که ظاهرا " یک نفر انگلیسی بوده است . چون مدارس و دانشکده نیازمند بوده اند که فارسی یاد بگیرند از طرف دولت ایالتی پنجاب چاپ می شود .

تعداد چاپ ( تیراژ ) ۵۰۰۰ جلد .

چاپ : بیست و یکم ( دفعه ۲۱ )

قیمت : ۵ پلیسه ( ؟ )

در مقدمه مصدر فیوض آمده است که به "زبان هندی" تالیف شده :

کرون بعد اُس کی بهندی زبان کی قاعد فارسی کے بیان

که هندی زبانون کو هو فائده لگی ها تهویه فَرَس کا ما ئده

یعنی : این را به زبان هندی می نویسم و چند قاعده فارسی بیان میکنم تا برای هندی زبان ها فایده بی باشد و بتوانند از خوان فارسی بهره مند شوند .

مصدر فیوض اینگونه آغاز می شود :

" مصدر فیوض ، بسمله "

کُرون پهلی اسم خدا وردجان کئی فعل اور حرف جس ئے عیان

کرون بعد اس کی بهندی زبان کئی قاعدے فارسی کے بیان

که هندی زبانون کو هو فائده لگی ها تهویه فرس کا مائده

جو اسکو پڑھے اس سے ھے التجا     چند فعل و حرف دراین باره می آورم،
بعد ازآن به زبان هندی ، چند قاعده بیان می کنم تا برای
هندی زبانان سودمند باشد و بتوانند به خوان زبان فراسی ، دست دراز
کنند .هرکس که آنرا می خواند، درخواست می کنم ، که در حق شایق
دعای نیک بنماید " .

سپس مولف می نویسد که در شهر" بریلی " بوده و دوست و رفیق
و کارمند نواب احمدیارخان بوده است . چون مردم را نیازمند یاد
گرفتن زبان فارسی دیده ، این رساله مصدر فیوض ( = ۱۲۳۰ ) به دستور
و همکاری همان نواب احمد یارخان تالیف کرده است . زبان تالیف را
بدان جهت " هندی " انتخاب کرده تا مبتدی ، مشکلات فارسی را به
آسانی وزودی واگیرد .

رساله دریک مقدمه و سه باب و یک خاتمه است .

امیدوارم مورد قبول واقع شود وبرای آنان که میخواهند، چیزی
بیاموزند ، سودمند باشد .

مقدمه مصدر فیوض  در بیان چند اصطلاح دستوری و لغوی می باشد
نقل این اصطلاحات سودمندبنظر می رسد ، چون که دراین وقت ،کسی آنها
رانمی شناسد و یا اگر می شناسد به مفهوم و معنی دیگر آنها رابه
کار می برد :

حرکت : پیش ، زبر ، زیر .

متحرک : آن حرف که ( پیش ، زبر ، زیر ) داشته باشد.

ضم ، ضمه : پیش .

فتح ، فتحه : زبر

کسره : زیر .

مضموم : آن حرف که " پیش " داشته باشد .

مفتوح : آن حرف که " زبر " داشته باشد .

مکسور : آن حرف که " زیر " داشته باشد .

سکون : جزم .

ساکن : زده ، آن حرف که جزم داشته باشد .

الف ممدوده : آن الف که با الف دیگر یکجا شده باشد ، مانند الف ممدود در " آ " ـــ آمد .

الف مقصوره : آن الف که با الف دیگر نباشد ، مانند الف " ا " در " اگر " .

تشدید : دو حرف هم جنس در یک جا ، مانند " حقا " که دو قاف در یک جا شده " " .

مشدد : آن حرف که روی آن تشدید باشد ، مانند : فرخ ، و "حقا "

ما قبل : آن حرف که پیش از حرف دیگر باشد ، مانند : "ر" پیش از حرف " ب " در کلمه " رب " .

ما بعد : آن حرف که بعد از حرف دیگر باشد ، مانند "ب" که بعد از حرف " آ " در کلمه " آب " است .

موقوف : آن حرف است که خود حرف و پیش از آن محترک نباشد، مانند: " د "در "زرد " و "ست" در " دوست " .

معجمه یا منقوطه : آن حرف که نقطه داشته باشد ، مانند : ب ، ت ، ث ، ج ، خ ، ذ ، چ ، ش ، ض ، ظ ، غ ، ف ، ق ، ن ، ی .

مهمله یا غیر منقوطه : آن حرف که نقطه نداشته باشد، مانند: ا ،ح ، د ، ر ، س، ص، ط ، ع ، ک ، ل ، م ، و ، ه .

فوقانی : آن حرف که روی آن نقطه باشد ، مانند: حرف " ت " که روی آن دو نقطه دارد .

تحتانی : آن جرف که زیر آن نقطه باشد ، مانند" ی " که زیر آن دو نقطه دارد . ( توضیح: امروزه ، زیر " ی " نقطه ندارد )

تازی : آن حرف که در زبان عربی می آید ، مانند: ث ، ح ، ص ، ض ، ظ ، ع ، ق .

عجمی : آن حرف که در زبان عربی نمی آید و مخصوص زبان فارسی می باشد، مانند: پ ، چ ، ژ ، گ . البته این حرف ها را ، "فارسی" نیز می گویند .

موحده : آن حرف که یک نقطه دارد ، مانند حرف " ب " که یک نقطه دارد

مثلثه : آن حرف که سه نقطه دارد ، مانند حرف " ث " که سه نقطه دارد .

واو معروف : آن حرف " واو " که ماقبل آن ضمه خالص ( کشیده ) باشد ، مانند: " واو " در " نور " .

واو مجهول : آن حرف " واو " که ما قبل آن ، ضمه غیر خالص ( کوتاه) باشد ، مانند " واو " در کلمه " کور " ( توضیح : در تلفظ اردو - زبانان ) .

یایی معروف : آن حرف که ماقبل آن ، کسره خالص ( کشیده ) باشد ،مانند " ی " ، " نبی " .

یای مجهول : آن حرف که ما قبل آن کسره غیر خالص ( کوتاه ) باشد ،مانند "ی " در " یکی " و" بسی " (توضیح:درتلفظ اردوزبانان ) .

حذف : اندوختن یا افتادن یک حرف .

محذوف : آن حرف که افتاده یا حذف شده باشد .

ملفوظ : آن حرف که خوانده شود یا تلفظ شود .

غیر ملفوظ : آن حرف که خوانده نشود یا تلفظ نشود، مانند حرف " واو " در"عمرو " .

واو معدول : آن " واو " که نوشته می شود ، اما خوانده نمی شود ، مانند : خود و خویش (که خوانده می شود خد و خیش ) .

های مختفی : آن حرف " ها " می باشد که برای بیان حرکت در آخر کلمه می آید، مانند : پروانه ( حرف ه = ـه در آخر پروانه )

متشابه : آن حرف که در صورت شبیه حرف دیگر باشد، مانند:" ب ، ت، ث ." که در صورت شبیه و در نقطه مختلف هستند.

مخفف : آن کلمه است که ممکن است از آن حرفی یا بیشترکم شده باشد، مانند: بد مخفف بود .

صیغه : شکل یا هیئت لفظ یا کلمه را می گویند .

مشتق : آن کلمه است که از کلمه دیگر جدا و یا ساخته شده باشد، مانند: آمد، آمده ، از:آمدن . و رفت ، رفته از رفتن .

غایب : آن است که در باره آن یا او حرف زده می شود .

مخاطب : آن شخص است که با او سخن می گویند ( ازروبرو یا مقابل ) .

متکلم : گوینده یا سخن گوینده ( آن شخص که خودش گوینده است ) .

مرادف : دو لفظ که هم معنی باشند و لیکن هم شکل نباشند، مانند: رخ ، مرادف " روی " و "چهره " مرادف " صورت " و بالعکس .

نکره : آن کلمه یی است که به چیزی یا کسی غیر معین گفته شود، چنان که " زن " یا "مرد " یا " کتاب " و "میز " .که شامل همه زنان و همه مردان و غیره می شود و ناشناخته ( نکره ) است .

معرفه : آن کلمه یی است که به چیزی یا کسی معین گفته می شود ،مانند: " زید " که به نام همان ذات " زید " معلوم و معروف است و به کسی دیگر گفتن " زید " درست نیست .

مقدر : آن حرف یا کلمه است که در عبارت یا جمله نیاید و درمعنی واضح و آشکار باشد، مثلا" " ابتدا می کنم " دراین مصراع، مقدراست: " به نام جهان دار، جان آفرین ." یعنی " ابتدا می کنم "به نام جهان دارجان آفرین ."

اشباع : پرکردن و پرشدن است ، اما در اصطلاح دراز کردن و کشیدن حرکت است ، مانند: ضمه که هرگاه اشباع گردد، " واو" می شود وفتحه

که هرگاه دراز گردد، الف می شود و کسره که هرگاه یای تحتانی اشباع گردد، "یاء" می شود، مانند: افتاده: اوفتاده، اجار: آزار، آتش: آتیش.

ترخیم: دورکردن و بریدن دنبال حرف است در کلمات از آخر، و آن کلمه را مرخم می گویند، یعنی دنبال بریده، مثلا": مان، مرخم مانند است. و "گوز" مرخم "گوزن" است. مثال ساده تر: جنگجوی مرخم جنگجوینده، آب رفت مرخم آب رفته (از آب رفتن).

تقسیمات مصدر فیوض بر حسب باب و جمعا" شه باب دارد:

باب اول: در ذکر الفاظ مفرده که بیان کلمه و تعریف افعال و معمولات افعال درآن است. در این باب چند فصل دارد.

فصل اول: در تعریف کلمه، که آن را مطابق زبان عربی به سه قسم منقسم کرده است: اسم، فعل و حرف.

اسم آن است که معنی داشته باشد، اما زمان نداشته باشد، ونشان آن: در، بر، برای و غیره می باشد، چنان که باغ و تخت و گل: زید در باغ برتخت برای گل.

فعل آن است که علاوه بر معنی زمان هم داشته باشد، مانند: پرورد، (فعل ماضی)، می پرورد، (فعل حال)، خواهد پرورد.

حرف: آن است که بدون کلمه دیگر معنی نداشته باشد، مانند: از، تا، مثلا": از این جا تا آنجا رفتم.

در همین فصل در باره جامد و مشتق نیز سخن رفته است.

فصل دوم در بیان مصدرهای کثیرالاستعمال یعنی آن مصدرهایی که در خواندن و نوشتن بسیار به کاربرده می شود. مولف این مصدرها را بر حسب حروف الفبایی ( از الف تا ی) ترتیب داده و مصدر ، معنی مصدر به اردو ( هندی ) و مضارع آنرا به دست داده است .مثلا" :(آرمیدن - آرام پانا ، آرمد ) ، ( آزمودن - آزمانا ، آزماید ) ،انجامیدن - آخرهونا ، انجامد ) ، ( پیراستن - سنوارنا ، پیراید)و این مصدرهای کثیرالاستعمال و مشتقات و معانی آنها به اردو از ص ۶ تا ۱۸ ادامه دارد . در ص ۱۸ تحت عنوان " فائده " می گوید گاهی از الفاظ عربی و علامت مصدر فارسی ، مصدر می سازند، مانند: فهمیدن ، رقصیدن ، طلبیدن . و گاهی لفظ هندی و علامت مصدر فارسی ، مصدر فارسی میسازند ، مانند : چلیدن که از " چلنا " ساخته شده است ، گاهی مصدر مرکب، ساخته می شود ، مانند: گوش‌کردن ، نقش‌کردن ، امید داشتن .

فصل سوم تصریف افعال و بنای آنها :

دراین فصل ، بنای افعال در زمان های سه‌گانه: گذشته ، حال و آینده مورد بحث قرار گرفته استو انواع آنها را در زمان های گذشته و حال و آینده به دست داده است ، مثلا" : ماضی مطلق ، ماضی قریب، ماضی بعید ، ماضی استمراری ، ماضی شکیّة ، ماضی تمنّی ، ماضی معطوفه ، ماضی مطلق ، مانند : خورد، از خوردن ، پرورد ،از پرورد،

ماضی قریب: مانند : پرورده است ، خورده است .

ماضی بعید : مانند : پرورده بود ، خورده بود .

از سخن وی " در فعل ماضی ، فعل مضارع به‌وجود می آید ، مانند :
افروخت : افروزد ، سوخت : سوزد ، هشت : هلد ، کوفت : کوبد ، کاشت :
کارد ، گماشت : گمارد . و دراین باره شواهد گوناگون به دست داده
است و جدول تعییر حروف را درهنگام تشکیل زمان های مختلف فعل به
دست داده است .
فعل حال : از فعل مضارع با اضافه کردن " می " ساخته می شود ، مانند :
می پرورد ، می خورد ، می چیند ، می شوزد ، می فروشد . ( ص ۳۶ )
فعل امر حاضر ، نهی حاضر ، امر غایب ، نهی غایب ، امر استمراری ،
نهی استمراری را با جداول مختلف نشان داده و محل استعمال هر یک
را به دست داده است و برای هریک قواعدی ترتیب داده است ( ص ۳۷-۴۱ )
اسم فاعل ، مانند : پرورند ، اسم مفعول ، مانند : پرورده ، و جمع
آنها پرورندگان ، و پروردگان می باشد ( ص ۴۱ ) .
اسم تفضیل ، مانند : پرورنده تر ، و جمع آن پرورنده تران و علامت
آن " تر " .
اسم ظرف ، مانند : پروردن گان ، و علامت آن ، " گاه " .
اسم حال ، مانند : پروران ، و علامت آن ، " ان " می باشد .
فصل چهارم در شناخت فعل لازم و متعدی ، و متعدی کردن لازم ، ومتعدی
کردن متعدی : زدن مصدر متعدی است که از آن افعال متعدی
در زمان های گوناگون ساخته می شود ، مثلاً " حسن اورا زد . دیگر پروردن
مصدر متعدی است ، پدر پسر را پرورد . اما فعل لازم ، مانند : رفتن ،

ماضی استمراری : می پرورده، می خورده .

ماضی شکیه : پرورده باشد ، خورده باشد .

ماضی تمنی : پرورده شدی ، پروردی ، خورده شدی ، خوردی .

ماضی معطوفه : ( = وجه وصفی ) : پرورده رفت ، خورده رفت . دراین ماضی راجع به حرف عطف " و " که در هندی یا اردو " اور " می شودو نیز در باره حروف اثبات و نفی نیز بحث شده است و ضمنا " تحت عنوان " پوشیده نرهی " یا " مخفی نرهی " نیز مطالبی در باره ضمایر افعال و حروف نفی و نهی آورده است . که برای هندی زبانان یا اردو زبانان مفید می باشد .

فعل مستقبل : مانند : خواهد پرورد، خواهد خورد .

جالب است که یک " نظم " در باره صرف افعال در صیغه‌های گوناگون و قانون ساختن انواع ماضی را به زبان اردوبه دست داده‌است و این کوشش که برای یادگرفتن زبان فارسی انجام می شده است .

فارسی ( ورهندی اورتازی مین یار جز هی سب فعلون کی مصدر آشکار سپس جدول افعال و صرف آنها به‌زبان فارسی و هندی یا اردو (ص ۲۶-۳۱) آمده است اصل مصدر را پروردن ( پالانا یا پالِنا ) قرارداده و درنفی و اثبات و معروف و مجهول و غیره آنها را در جدول هفت‌ستونی صرف کرده است .

فعل مضارع ، مانند : چیند ، افروز ، سوزد ، شناسد ، فروشد .

دراین بحث ، مولف مصدر فیوض می گوید از تغییر حروف "شرفم

از سخن وی " در فعل ماضی ، ، فعل مضارع به‌وجود می آید ، مانند :
افروخت : افروزد ، سوخت : سوزد ، هشت : هلد ، کوفت : کوبد ، کاشت:
کارد ، گماشت : گمارد . و دراین باره شواهد گوناگون به دست داده
است و جدول تعبیر حروف را درهنگام تشکیل زمان های مختلف فعل به
دست داده است .

فعل حال : از فعل مضارع با اضافه کردن " می " ساخته می شود ،مانند :
می پرورد ، می خورد ، می چیند ، می شوزد ، می فروشد . ( ص ۳۶ )
فعل امر حاضر ، نهی حاضر ، امر غایب ، نهی غایب ، امر استمراری ،
نهی استمراری را با جداول مختلف نشان داده و محل استعمال هر یک
را به دست داده است و برای هریک قواعدی ترتیب داده است ( ص ۳۷-۴۱)
اسم فاعل ،،مانند : پرورند ، اسم مفعول ، مانند : پرورده ، وآمع
آنها پرورندگان ، و پروردگان می باشد ( ص ۴۱) .
اسم تفضیل ، مانند : پرورنده تر ، و جمع آن پرورنده تران و علامت
آن " تر " .
اسم ظرف ، مانند : پروردن گان ، و علامت آن ، " گاه " .
اسم حال ، مانند : پروران ، و علامت آن ، " ان " می باشد .
فصل چهارم در شناخت فعل لازم و متعدی ، و متعدی کردن لازم ،ومتعدی
کردن متعدی : زدن مصدر متعدی است که از آن افعال متعدی
در زمان های گوناگون ساخته می شود ، مثلا" حسن اورا زد . دیگر پروردن
مصدر متعدی است ، پدر پسر را پرورد . اما فعل لازم ، مانند : رفتن ،

مصدر لازم است که از آن افعال لازم در زمان های مختلف ساخته می شود مانند : حسن رفت ، حسین خفت . در زبان فارسی علامت شناخت فعل متعدی " را " می باشد و در زبان اردو ، علامت شناخت فعل متعدی "نی" می باشد . نشان دیگر فعل متعدی در زبان فارسی آن است که جمله ، از فاعل و مفعول و فعل تشکیل می شود و فعل لازم ، فقط از فعل و فاعل تشکیل می گردد ( مانند مثال های فوق الذکر ) .

گاهی با اضافه کردن " ان ی " در فاصله ریشه مصدر و علامت مصدر ، مصدر متعدی ساخته می شود ، مثلا" از مصدر لازم " ترسیدن " ، ترسانیدن ، ترساندن می آید . گاهی از مصدر متعدی نیز ، به همین طریقه ، مُتعدی بنا می شود ، مانند : سرایيدن : سرایانیدن ، شستم : شویانیدن ، شویاندن ، پوشیدن ، دوختن ، دوزیدن : دوزا - نیدن ، دوزاندن ، دوزانیدن .

فصل پنجم در شناختن فاعل هرفعل .. شاخت فاعل هرجمله از صیغه های مختلف در هنگام صرف افعال به همراه ضمایر متصل به فعل ، معلوم می شود ، مثلا" : " رفتم " ، صیغه متکلم وحده ، فاعل آن " م " . "رفتی" فاعل آن " ی " است و به همین ترتیب درهمه صیغه‌های افعال . البته ضمایر متصل به فعل ، " م ، می " د ، ت ، یم ، ید ، ند " می باشد که همه آنها فاعل واقع می شود درحالی که کلمات دیگر هم فاعل واقع می شوند که شناخت آنها آسان است . مانند : حسن رفت ، حسین شنید ، و یا ضمایر منفصل : اورفت ، ماآمدیم ...الخ ." ( ص ۴۶ )

فصل ششم در شناختن مفعول هر فعل متعدی که در عبارت واقع می شود آن گونه که مولف مصدر فیوض می گوید ، فعل متعدی همیشه در جواب چه چیزی و چون و چرا " (کیا ، کس کو ) واقع می شود و همیین راه شناختن ، فعل متعدی می باشد ، مثلا" : " زید غذا خورد "، " زید چه چیزی را خورد ؟ "

جواب : طعام را ( غذا را )." زید یکی را زد ."،"زید چه کسی را زد؟"

جواب : یکی را ( مفعول ). این مساله را بایدتوجه داشته باشیم، که برخی از افعال ، دومفعول می گیرند، مثلا" :"دانستم زید را دانا " . مولف مصدر فیوض عقیده دارد که :دانستم ، فعل و فاعل ، "زیدرا " مفعول به و دانا مفعول ثانی می باشد. سپس این مصدر راشامل دو مفعولی می داند ، دانستن ، یافتن ، انگاشتن ، نگریستن ، دادن ، بخشیدن ، گردانیدن ، البته انواع مفعول ها رابیان می دارد ومیگوید ،علاوه بر مفعول به ، مفعول فیه ،مفعول معه ، معفول له ، مفعول مطلق . و مقوله هم از جمله متعلقات جمله سازی می باشد. دربا ره مفعول های گوناگون تحت عنوان " یه بهی یا در هی " " این نیز به یادتان باشد " و یا " مخفی نرهی " ، " پوشیده نباشد " مفصلا" بحث کرده است ، یک جدول نیز در معانی مفعول ها ومعانی آنها به هندی، به دست داده است .

فصل هفتم افعال ناقصه: در افعال ناقصه ، فاعل یا مفعول وجود ندارد، و آنها عبارتند از : بودن ، شدن ، گردیدن ، گشتن ، هستن ، استن

( هست ، است ، نیست ) در افعال ناقصه ، به قول مولف مصدر فیوض، اسم و خبر است ، مثلا" : زید دانا هست . " زید " اسم و "دانا " خبر است .

فصل هشتم در بیان حال : در باره " حال " می توان گفت که همان وجه وصفی است : زید رازدم ایستاده . مولف مصدر فیوض در باره "حال" عقیده دارد که نوعی مفعول است و شاید بتوان گفت که همان " مفعول به " است . اینک یک جمله دیگر در بیان حال که " واو حالیه " دارد ، مثلا" : دیدم زید و پدرش ایستاده .( ص ٥١-٥٢).

فصل نهم در بیان ضمیر : در باره ضمیر می گوید که یک نوع اسم است که به جای حاضر و غایب می نشیند و به حاضر و غایب و متکلم وحده و متکلم مع الغیر تقسیم می شود و هرکدام یا متصل است و یا منفصل . و درحالت های فاعلی و مفعولی و اضافی نقش دارد . مولف مصدر فیوض برای ضمیر ، دو جدول ترتیب داده است ( ص ٥٢- ٥٣ )

باب دوم در ترکیب و مرکب : از دو کلمه و بیشتر راکه با هم بیاید ، ترکیب می گویند و مرکب ، دو کلمه با هم راکه در یک جمله می گویند .

مرکب بر دو قسم است ( ترکیب و مرکب ، در حقیقت جمله و جمله بندی می باشد ) :

قسم اول آن مرکب استکه هنگام ترکیب معنی آن کامل و تمام باشد ، مانند: زید آمد ، بکر نیک است ( هردو یک مرکب کامل است ) .

قسم دوم آن مرکب است که در هنگام ترکیب ، معنی آن کامل و تمام نباشد ، مرد نیک غلام زید ( صفت و موصوف و مضاف ومضافٌ الیه ) .

مولف مصدر فیوض می گوید ، مرکب که کلام تام یا جمله کامل است بر دو قسم است : اول جمله فعلیه ، دوم جمله اسمیه ( ص ۵۴ ) جمله فعلیه آن است که از فاعل و مفعول و فعل ( یا از فعل و است ) ترکیب شده باشد . و جمله اسمیه ، آن است که فقط از اسم ترکیب یافته باشد . در باره این جمله‌ها و ترکیبات در سه صفحه بحث شده است و از شعر و نثر ، شواهدی به دست داده ؛ و جمله فعلیه انشائیه و جمله شرطیه و مقوله را نیز مورد بحث قرار داده است و جمله شرطیه همواره با " اگر " و یا الفاظی به همین معنی می آید . مثلا" این بیت از غنیمت کنجاهی :

مرا خود عرصهٔ اندیشه تنگ است    ترا گر با قضا یا رای جنگ است .

و حروف شرط را نیز برشمرده است . مانند : اگر ، گر ، ار ، چون ، چو ، وقتی که ، روزی که ، هنگامی که از آنها معنی شرط مفهوم می شود .

فصل دهم در بیان جمله اسمیه : جمله اسمیه از دو اسم تشکیل می شود و یا بیشتر و باید درآن معنی و فایده باشد و هرکس آن را میشنود مطلب را خوب دریافت کند . اسم اول را مبتدا و اسم دوم را خبر می گویند . مثلا" : زید نیک است و عمرو بد ، ودرباره جمله اسمیه و متعلقات مربوط به آن خبر می دهد و علامت جمله اسمیه است ، اند ، ی ،

یده ، م ، یم " که در جملات : خداکریم است ، جوانان خرم اند ، تو سروری ، شما سرورید ، من گنهکارم ، ما گنهکاریم " آمده است مولف مصدر یک جدول کامل برای اقسام مبتدا ، اقسام خبر و علامت جمله اسمیه ترسیم کرده است ( ص ۶۱)

جمله معترضیه : در باره جمله معترضه نوشته است که آنرا درمیان دو جمله می آورند ، مثلا" : " یارمن ـ چشم بد دور ـ خوب است . یا مثال دیگر :شکر فروش ـ که یادش بخیر ـ بارچرا

شکر فروش که یادش بخیرباد چراتفقدی نکند طوطی شکرخا را

گاهی مبتدا حذف می شود ، مانند : دزد! دزد!. یعنی : این دزداست و گاهی در پاسخ حذف می شود ، مانند: رستم پسرکیست ؟ پسرزال است. رستم ( مبتدا محذوف ) ، پسر زال ( خبر ) ، است ( علامت جمله اسمیه . ( ص ۶۲ )

جمله بیانیه : جمله بیانیه آن است که اسم را بیان کند، مثلا": کجا رفت؟ یاری که جان من است " یعنی کجا رفت یاری که ازجان من است " در هرجمله بیانیه یک " که " بیانیه می توان گفت . اینک مثال دیگر : " رفیق من سواری است که اسبش کمیت است "

در باره جمله بیانیه باز هم گفت وگو کرده است ( ص ۶۲ - ۶۳) .

فصل یازدهم در بیان مرکب اضافی : نسبت کردن یک اسم را به اسم دیگر ، اضافت می گویند و این دواسم را مرکب اضافی می گویند. اسم اول را مضاف و اسم دوم را ، مضاف الیه می گویند. علامت اضافه در فارسی

کسره ( ـِ ) است . علامت اضافه ( یعنی کسره ) نباید حذف شود ، اما در بعضی موارد ، خود به خود حذف می شود ، مانند: صاحب دل ، سرخیل علامت کسره در زبان هندی عبارت است از : را ، رت ، ری . نا ، نی ، نی . کا ، کی ، کی . بنابراین می توان گفت که اضافات بر نه قسم است و در مصدر فیوض ( ص ۶۶ ) یک جدول برای آنها ترتیب یافته است.

در سه جا ، علامت اضافه بالاجبار ، حذف می شود و آن سه جا این است : نخست: اضافت مقلوب ، مانند : " جهان شه " که اصل آن " شاه جهان " است .

دوم : مضاف الیه ، ضمیر متصل است ، مانند : غلامم . غلامت ،غلامش. در اینجا "م" و "ت" و "ش" مضاف الیه می باشند .

سوم : علامت " را " درآخر مضاف " الیه باشد ، مثلا" : زید را غلام" و یا " توغلام هستی زید را " یعنی : " غلام زید " ویا " تو غلام زید هستی " . در باره اضافات گوناگون در زبان فارسی و انواع اضافه مقلوب و نیز فک اضافه ، مولف مصدر فیوض ، بحث مستوفی کرده است و شواهد شعر و نثر به دست داده است و تحت عنوان " یا در کهو " و " پوشیده نرهیر " یعنی " به یاد بسپارید " و از شما پوشیده نباشد" مطالب ارزنده در باره اضافات نوشته است .(ص ۶۷-۶۹) ( مصدرفیوض )

اقسام اضافه : مولف مصدر فیوض در باره اضافه واقسام آن مینویسد که " اضافت به اعتبار معنی برچند قسم است :

۱- اضافت تجسیمی، ۲- اضافت تملیکی ،

۳- اضافت تشبهی، ۴- اضافت تبیینی ،

۵- اضافت تشبیهی، ۶- اضافت ابنی ،

۷- اضافت ظرفی ، ۸- اضافت استعاری ،

۹- اضافت حقیقی ۱۰- اضافت مجازی .

اینکه توضیحاتی چند در باره هر یک از این اضافات آن گونه که مولف مصدر فیوض نوشته است ،

۱- اضافه تخصیصی ، مانند : " سردار لشگر" یعنی سردار خاص لشگر .

۲- اضافه تملیکی ، مانند " باغ وزیر " و یعنی باغ که در ملکین امیر است .

۳- اضافه توضیحی ، مانند:"شهر بریلی " ، یعنی شهری که روشن می شود و واضح می شود نامش " بریلی " است و درهندوستان است.

۴- اضافه تبیینی ، مانند : " شیخ آهن " ، که‌نوع و جنس " سیخ " معلوم و مبین می کنند .

۵- اضافه تشبیهی ، مانند :" نرگس چشم " یعنی چشمی که مانند نرگس است . در اضافه تشبیهی ، مضاف را مشبه به و مضاف الیه مشبه است . مثال های دیگر : " مار زلف " ، " چاه غبغب " ، سیب زنخ ، لعل لب ، و غیر هم .

۶- اضافه ابنی ، مانند: " عباس علی " یعنی " عباس ابن علی" یا عباس پسر علی ، دیگر " خالدولید " یعنی خالد بن ولید ، یعنی ، یعنی خالد پسرولید و غیر هم .

۷- اضافه ظرفی : مانند: " آب دریا " اینگونه اضافت را ضـــرف زمان و یا ظرف مکان هم می گویند : مانند: " سردی زمستان" ، ضـــرف و مفهون زمان ، " ساکن شهر ، ظرف و مظروف مکان . لفظ ساکن مغرو ف مضاف ، شهر ضرف مکان مضاف الیه است . در باره این اضافه ، درمصدر فیوض بیشتر بحث شده است ( ص ۷۱ ) .

۸- اضافه حقیقی : اضافه های ملکی ، تخصیصی ، ابنی ، تشبیهی ، ظرفیت ، توضیحی و اضافه بیانی راکه در مصاف و مضاف الیه حقیقـت داشته باشد ، همه آنها رااضافه حقیقی می گویند .

۹- اضافه مجازی : هرگاه مضاف و مضاف الیه در حالت اضافه ، حقیقت نداشته باشد ، آنها را مجازی می گویند، مانند سرپوش ، - پای فکر ،

۱۰- اضافه استعاری : همان اضافه مجازی را ، اضافه استعـاری نیز می گویند، مانند: بازوی علم ، ید نعمت . ( ص ۶۹ - ۷۲ )

فصل دوازدهم : مرکب وصفی ، مانند: مرددا ، زن بینا .و این را - ترکیب وصفی نیز می گویند . این حالت را در زبان فارسی صفت و موصوف می گویند . اما هرگاه الفاظ اسم فاعل و اسم مفعول کلمات تشبیهـی و استعاری و غیره مضاف الیه واقع شوند، دراین صورت ، مرکب اضافـی یا ترکیب اضافی می گویند. گاهی ممکن است ، تتابع صفات و اضافـات واقع شود ، مانند : مرد دانای خردمند شیردل ... یا : مرد میـدان اسلام ( مصور فیوض ، ص ۷۵- ۷۶ ) .

فصل سیزدهم در بدل و مبدل منه : مانند : " زید برادر تو آمد " در اینجا " زید " مبدل منه " و " برادر تو" بدل است ، وگاهی آنرا عطف بیان می گویند ، مانند : امام من علی اسدالله است که " اسدالله " عطف بیان از " اسدالله " است ، یعنی " علی " و"اسد-الله " هردو یکی هستند .( مصدر فیوض ، ۷۷ )

فصل چهاردهم در بیان مستثنی و مستثنی منه : ، مانند : " آمدند همه دوستان مگر علی " . الفاظ : " مگر ، جز ، الا ، ماسوا ، سوا " در جمله استثنا می آیند . مثلا" : همه دشمنان را زدم مگر زید را " مستثنی آن چیز یا آن شخص است که از میان چیزها و اشخاص دیگر جدا بشود و آن چیزها و اشخاص را "مستثنی منه " می گویند و آن جمله را " استثنا " و آن کلمات را که برای استثنا کردن می آیند ، " حروف استثنا ، می نامند ، ( مصدر فیوض ، ص ۷۷ ـ ۷۸ )( مانند : کسی پیش من نیامد جز زید ) .

فصل پانزدهم در بیان اسمای اشارت : مانند :"آن ، این " این دو کلمه را " اسم اشاره " می گویند ( آن چه و آن که بدان اشاره میکنند ، مشاراله می نامند ، مانند : این مرد ، آن مرد ( مصدر فیوض ، ص ۷۹ )

فصل شانزدهم در بیان جار و مجرور : ( = حروف اضافه ) . مولف مصدر فیوض در باره جار و مجرور بحث می کند ( جر و جار و مجرور در

عربی ) اما در حقیقت همان حروف اضافه است در زبان فارسی ، مانند: برای ، بهر ، پی ، از برای ، جز ، بجز ، چو ، چون ، با چ به چ در ، اندر ، بر ، از ، تا " یا ، را . در باره همه این حروف ، مولف مصدر فیوض ، داد سخن داده و تحت عنوان : " فایده " و " به یادداشته باشند " و " پوشیده نباشد " ، جملات و شواهد گوناگون که در آنها حروف اضافه ذکر شده ، برحسب معنی و مفهوم آورده است ، مثلا" :

" بنام جهان دار جان آفرین " که حرف " به " را در نظر دارد ، اما می گوید : " ابتدا می کنم " در "بنام " مقدر است .

فصل در بیان موصول و صله : بعد او هر اسم موصول ، هرجمله که بیاید ، صله نام دارد . اسم های موصول عبارتند از : آن که ، آنان که ، هرآنکه ، هرکه ، کسی که ، کسانی که ، شخصی که ، امری که ، چیزی که . مولف مصدر فیوض می گوید ، هر جمله و لفظ که پس " آن که " بیاید ، صله نام دارد .

در باره " موصول " مثال های گوناگون آورده و بعضی از مثالهای منظوم را " تجزیه و ترکیب " کرده است . مثلا :

۱ـ مثال ضمیر صله که مبتدا و مخدوف است ، مانند " آنکه ستمکار است گنهکار است ." (ص ۸۴ )

۲ـ مثال ضمیر صله که مفعول است و مخدوف ، مانند: " آن را که فلک به مسند عشق نشاند ." ( ص ۸۵ ) یعنی : " آن که اورا فلک بر مسند عشق نشاند " .

۳- مثال ضمیر در صله که مضاف الیه است و مخدوف ، مانند : " کسی راکه اقبال باشد غلام " ( ص ۸۵ ) یعنی " کسی که اقبال غلام او باشد . " . " کسی " موصول ، ( که " برای صله است . دراینجا ضمیر " او " حذف شده است . در اینجا مولف مصدر فیوض در باره موصول وصله جواب صله ، مثال های گوناگون آورده است . مانند : " ایر آن است که دیدی . " " یار " مبتدا ، " آن " موصول ، " که " برای صله ،دیدی ، فعل بافاعل ، صله برای موصول است .

فصل در بیان عدد و معدود : مانند : صدروپیه . "صد" عدد است و " روپیه " معدود است . به عبارت دیگر " عدد" صفت معدود است یعنی لفظ " روپیه " با لفظ " عدد " توصیف شده است . در صفحه ۸۸ تا ۹۰ جدول اعداد فارسی وهندی آمده است و تمام اعداد را به نوزده طبقه منقسم کرده است از " آحاد " تا " عشرات سنکهر " . ودر تقسیم اجزاء اعداد از " یک = ایک " تا " صد = سو " .

فصل در بیان عطف و معطوف و معطوف علیه : معطوف را کلمه بعد از حرف می گویند و کلمه پیش از حرف عطف را ، معطوف علیه می نامند ، حروف عطف عبارتند از : واو ، نیز ، یا ، هم ، نون نفی ، مانند : " آن که ذاتش کریم است و و لطفش عمیم ، خداوند ماست . " مثال دیگر : " زید آمد عمر و نیز ، بکرهم آمد " .

باب سوم ، در ذکر معانی حروف مفرده و حروف مرکبه و معنی بعضی از کلمات . این باب چند فصل دارد . فصل اول : از " الف " آغاز می کند تا حرف " ی " . معانی حروف مفرده را به ترتیب شماره بیان می دارد و برای هرکدام معنی و شاهد می آورد . البته بعضی از اقوال او درباره حروف قابل قبول نمی باشد . مثلا" می گوید : " همزه " در آغاز " امزه " بوده است . زیرا که به " همزه " ، الف نیز میگویند برای حروف مفرده برحسب الفبایی چند جدول ترتیب داده است ، برای حرف " الف " ، هشت معنی به دست داده است ، مانند : الف ندا :جنابا ، الف دعا : گُناد ، الف فاعل : دانا ، الف عطف : تکاپو ، الف کثرت : خوشا ، الف دعا :بادا ، الف صدا : رستاخیز ، الف در ماضی مطلق گفتا . الف در آخر اسماء : ، مخدومنا " الف در اول اسماء : اسکندر ( = سکندر ) . الف در آغاز حروف : ابا ، ابی ، ابر ( = با ، بی ، بر ) . برای معانی " ب " ۲۵ معنی ، برای معانی " ت " ، ۳ معنی ، برای معانی " چ چ ، ۶ معنی ، برای معنی " د " ، یک معنی ، ۳ معنی برای معنی " ک " ، ۱۴ معنی ، برای معانی " م "، ۴ معنی . برای معانی " ن " ، ۲ معنی . برای معانی " ن " ۶ معنی .

برای معانی " یای " معروف ۵ معنی . برای " یای "مجهول ۵ معنی . برای این معانی حروف ، مثال ها و شواهد گوناگون آورده است .که البته برخی از آن معانی ، در این روزگار قابل نیست و ارزش علمی و ادبی ندارد و بیشتر می توان آنها را " توجیهات عامیانه" نامید ( ص ۹۱ - ۱۱۱ ) .

فصل دوم : در ذکر تبدیل حرف مفرد به حرف دیگر : برای تبدیل حروف به یکدیگر ، جدولهای گوناگون ترتیب داده است ، مثلاً" : بای موحده به فا : زبان : زفان ، بای موحده به م : غژب : غژم (دانه انگور ) . " یا " ، جیم در سریانی و انگلیسی : یوسف : جوسف . یونس : جونس البته مولف مصدر فیوض خود تذکر داده است که بعضی از این تبدیلات حروف را ، استادان و زبان شناسان قبول ندارند (ص ۱۱۱– ۱۱۵ ) .

فصل سوم : در ذکر معانی حروف مرکب : در این فصل نیز جدول های مختلف ترتیب داده و حروف اضافه مرکب را از آغاز تا انجام برحسب حروف الفبایی آورده و برای هرکدام معنی و شاهد به دست داده است، مثلاً" از : برای ابتدای زمان : " از صبح حاضرم " . یعنی از ابتدای صبح و چهار معنی برای آن و آورده است .

در : برای ظرفیت . " مال در کیسه دارم و نظر در کتاب " ." مال و نظر " هردو مظروف اند و کیسه و کتاب هردو ظرف . برای " در "سه معنی و مفهوم به دست داده است .به همین ترتیب برای دیگر حروف مرکبه اضافه ، معانی و شواهد گوناگون آورده و جدول هایی ترتیب داده است .

فصل در اصناف کلمات که هرصنف برای معنی خاص مقرر است .: به عقیده مولف مصدر فیوض ، کلمات و الفاظ و جملاتی وجود دارد که برای

زینت کلام و سخن می آیند و در معنی کلام دخالت ندارند، مثلا "" منت بر خدای را " یعنی منت خدا را " اینگونه کلمات را دسته بندی نموده و به صورت الفبایی در جدولهایی جای داده است. واقعا " درگرد آوری و ترتیب این کلمات کوشش های فراوان نموده است، البته شاید برای بعضی از استادان ادب اینگونه مطالب قابل قبول نباشد، امروزه این کلمات را تحت عنوان: پیشاوند (پیشوند)، پساوند ( پسوند)، و میانوند ( وقایه ) دسته بندی کرده و به کار می برند، مانند: کلمات معنی فاعلیت ( به عقیده مصدر فیوض ) : گر : شیشه گر ، کاسه گر : سازنده شیشه و سازنده کار .

- آن : خندان ، گریان : خنده‌کننده ، گریه کننده .

- ار : خریدار ، فروختار : خرید کننده ، فروخت کننده .

( رک : ص ۱۲۱ - ۱۲۶ ، مصدر فیوض ) .

این پساوندها راکه مولف مصدر فیوض گردآوری کرده است، واقعا " ارزنده و جالب است اگرچه تعدادی از آنها رادر مباحث دستوری و زبان شناسی امروزه نمی پذیرد . مثلا" می گوید: " کلمات معنی پیوستگی ، مانند : ناک . در غمناک ، دردناک . گین : اندوهگین و خشمگین . یعنی پیوسته به غم ، و پیوسته به درد و پیوسته به اندوه و پیوسته به خشم " در حالی که امروزه " ناک و گین ، را پسوند صفتی می گویند . ولیکن در پساوند " یویه " درست می گوید: " کلمات معنی نسبت ، مانند: راهویه و سیبویه یعنی منسوب به راه و منسوب به سیب که رخساره اش چون سیب بود .

خاتمه مصدر فیوض: مشتمل بر چند فائده فارسی است که دانستن آن لازم است:

فایده اول: اماله: مانند: جساب: حسیب که الف به یاء مجهول مایل شده و یا تبدیل شده است. رکاب: رکیب، اعتماد: اعتمیل.

فایده دوم: تبدیل الف به "ی" مانند: افکند: بیفکند، افکن: نیفکن و در مواقع لزوم همین "یا" حذف می شود، مانند: بفکن، مفکن.

فایده سوم: ادغام، و آن دو حرف هم جنس است در یک کلمه وروی آن تشدید گذاشتن، مانند: شب‌پر، یا شب‌پره که در حالت ادغام شپر و شپره می شود. ودیگر حالت ممکن است از دو حرف هم جنس، یک حرف بیفتد، مانند: "نیم من" که "نیمن" و "سپید یو" که "سپیدیو" می شود.

فایده چهارم: در زبان فارسی، حرف مشدّد، اصلاً نمی آید و بعضی الفاظ مشدّد هستند بسیار نادر است، مانند: فرّخ، زرّ، وخرّم

فایده پنجم: در زبان فارسی، "ه" عربی مدوّر را، به صورت کشیده می نویسند، مانند: نعمة: نعمت، رحمة: رحمت. اما گاهی همین "ه" عربی به صورت مدور، باقی می ماند، مانند: صَلوة، زکوة.

فایده ششم: در زبان عربی، لفظ "ان شاءالله" جدا

می نویسند ، و حال آن که در زبان فارسی ، یکجا می نویسند: انشاءالله

فایده هفتم : در زبان فارسی ، ضمیر " او " و " وی " برای انسان است اما گاهی برای غیر انسان نیز استعمال می شود، وآن بیشتر در شعر و نظم می آید .

فایده هشتم : در زبان فارسی ، اگر " نون " و " ب " در یک کلمه نزدیک و متصل به هم باشند، هردو رابه میم مشدد یا میم مخفف تبدیل می کنند، مانند: خنب : خم ، سنب : سم ، دنبل : دمل و غیره

فایده نهم : در زبان فارسی ، گاهی الفاظی بدل از یکدگیر می آیند، مانند: کارومار یا "تال و مال" به معنی پریشان .و اینگونه الفاظ در زبان عربی نیز مورد استعمال دارد ، مانند: حسن بسن،یعنی حیران!(؟)

فایده‌دهم : حرف نون بعد از حروف ، مانند : الف ، واو ، یاء " در کلمات : جان ، جنون و دین به صورت غنه تلفظ می شوند. اما همین الفاظ هرگاه در حالت اضافت بیایند ، تلفظ می شوند، مانند: جان من ، جنون تو ، دین حق .

فایده یازدهم : صیغه فعل ماضی یا صیغه فعل امر ، گاهی به معنی مصدری می آید، مانند: گفت عالم به گوش جان بشنو ، یعنی گفتن عالم . صیغه امر ، مانند : سوز دل پروانه مگس را ندهند. یعنی سوختن دل پروانه . دراین دو مثال ؛ "گفت" صیغه ماضی است

و "سوز" صیغه امر است .

فایده دوازدهم : گاهی صیغه فعل امر بعداز اسم می آید و مضاف الیه واقع می شود ، مثلا" : غریب پرور ، بنده نواز . یعنی پرورنده غریب ، و نوازنده بنده . در اینجا مضاف اسم فاعل و مضاف الیه اسم است . گاهی هم اسم فاعل ، معنی اسم مفعول می دهد ، مانند : دست پرور ، پرورده دست . خدابخش یعنی : بخشنده خدا . هندوستان زا ، یعنی : زاده هندوستان .

فایده سیزدهم : گاهی فعل ماضی با اسم ترکیب می شود و معنی و مفهوم اسم مفعول می دهد ، مانند : خانه زاد ، یعنی زاده خانه.و دل نهاد یعنی نهاده دل .

فایده چهاردهم : هرگاه در زبان فارسی ، دو حرف قریب المخرج جمع شوند ، حرف اول به حرف دوم تبدیل می شود و در حرف دوم ادغام می گردد و روی حرف تشدید می گذارند مانند : بدتر : بتّر . ولیکن گاهی حرف اول را حذف می کنند ، مانند : بتر ( بدون تشدید )"زوتر ، که در اصل ، زودتر ، آوند ، در اصل ، آب وند ، فروتر ، در اصل ، فرودتر ، یگان ، در اصل : یک گان ، و غیره .

فایده پانزدهم : در زبان فارسی ، کلمات عربی ، مانند : فضلاء وعلماء و شعراء و همانند آنرا بدون همره نیز می آورند و هنگام اضافه شدن ، به جای همره ه ، یا اضافه می شود ، مانند :

علمای عصر و فضلای دهر ، و شعرای ایران و امرای پاکستان .

فایده شانزدهم : کلمه "کس" برای اشخاص و دو کلمه "چه"

و چیز برای "اشیاء" است و در این مورد سعدی فرماید :

نباید بستن اند و چیز و کس دل    که دل برداشتن کاری است مشکل

فایده هفدهم : هرگاه در آخر الفاظ و کلمات حروف : ( الف ،

ه ، ی ) باشد در هنگام نسبت ، آن الف و هاء و یاء ، به "واو" -

تبدیل می شود ، مانند : مصطفی : مصطفوی ، آنوله : آنولوی (جایی

در هند ) ، دهلی : دهلوی ، میانوالی : میانوالوی " جایی درپاکستان)

فایده هیجدهم : در بعضی الفاظ و کلمات فارسی ، تخفیف قائل

می شوند ، مانند نوز : هنوز ، گوز : گوزن ، بغداد : باغ داد .

گفته می شوند ، باغ داد ( = بغداد ) جایی بوده که نوشیروان در

آن جا برای داد دادن و انصاف دادن وارد می گشت و روز هشتم از هرماه

این دادگاه در باغ داد تشکیل می شود .

فایده نوزدهم : بعضی مصدرها در زبان فارسی یافته می شود که

هم لازم و هم متعدی می باشد ، مانند سوختن ، افروختن ، آموختن ،

پختن ، شکستن .

فایده بیستم : گاه در آغاز حروف و کلمات ، حرف الف حذف

می شود ، مانند : "اوست" در "او است" ، ازو : از او ،مصراع :

اوست اقرب ، من از و دورم حیف .

فایده بیست و یکم : در پایان بعضی کلمات در هنگام نوشتن ، گاهی " ی " را حذف می کنند ، مانند : خدا : خدایی ، پارسایی،بگشا : بگشایی ، بیفزا بیفزایی .

مولف مصدر فیوض می گوید : صرف و نحو قواعد دستوری هرزبان بسیار است . خواندن و نوشتن و یادگرفتن همه آنها ملال آور است ، بدین جهت چند قاعده مختصر در باره دستور زبان فارسی به زبان اردو گرد آوری کرده ام که برای فارسی آموزان سودمند باشد .

در پایان مصدر فیوض ، قطعه ماده تاریخ اردو آمده که تاریخ ( ۱۲۳۰ = مصدر فیوض ) است :

هزار شکر هوا مصدر فیوض تمام / خدا کرے ،کہ ،ہو مصدر فیوض انام

مصدر فیوض تمام شد : ۲۴ - مئی سنه ۱۸۸۲ م .

کثرة الفوايد(۱) ( = مصدرنامه) ( فارسی واردو ، نثر)

۵ ص .

از : شیخ ظهورعلی ابن حکیم عنایت علی سروهی .

تاریخ تالیف وکتابت : ۱۲۷۵ ه.ق

این رساله که می‌توان آنرا " صرف افعال فارسی " گفت به‌زبان هندی می‌باشد . ولیکن می‌توان از آن برای دستور زبان فارسی وصرف افعال فارسی ، فایده گرفت .

واینگونه آغاز می‌گردد :

" یا فتاح ، بسم‌الله ... بعدحمد بیحد فاعلی که تصاریف خلایق را از قوه به‌فعل آورده یکی را مذکر ودیگری را مونث گردانیده مخاطب به خطاب خلقهٔ ....... ....حاضر آورده انسانرا به امر و نهی به تاکید خطاب فرمود بیت :

فرستادی به ما روشن کتابی به‌امر و نهی فرمودی خطابی "

تقسیمات این رساله برحسب " سئوال و جواب " است که به زبان هندی می باشد ومولف اینگونه می‌نویسد : " نسخه است به‌ کثرة الفواید من تالیف شیخ ظهورعلی ابن حکیم عنایت علی سروهی ازصرف فارسی به‌زبان هندی ریخته بحث مبتدیان به‌قاعده دانی نفع عام وبهره‌تمام بردارنده بسهولت یادگیرند توقع ازخوانندگان سعادتمندومبتدیان دانش‌پسند دعاءاست و از استادان هنرور وهنرمندان دانشور عفو سهو وخطا است .

---

(۱) ـ دونسخه خطی از این کتاب وجود دارد.

اسلام آباد ،گنج بخش ۶۸۵۵ ـ نستعلیق شکسته آمیز ،۴ شعبان ۱۲۷۵ ق آغاز برابر ،۵ ص / گنج ۳ . ۱۱۲۸)

کراچی ،موزه ۲ـ ۶۷ /۲۶۲ ـ ۱۹۵۸ . نستعلیق سده ۱۳ق ،آغاز برابر به نام کنزالفواید آغاز برابر ،انجام افتاده ( موزه ۲ ـ ۵۷)

سئوال : صاحب وقبله مجهکو بعضی بعضی هیچ مصادر تصاریف آمدنامه کی اشتباه هے جوآپکو دریافت هوتومیرے تئیں بتادیجے ؟

جواب : قبله وکعبه جومیرے تئیں معلوم هوگا تومین خدمت میں گزارش کرونگا .

سئوال : قبله آمدن کیا هی

جواب : آنا ."

در همه ۵ صفحهٔ این رساله همین گونه سئوال وجواب " دارد واز لحاظ یادگیری زبان فارسی ازطریق زبان هندی ارزنده است . واینگونه انجام می‌یابد .

سئوال : مفعول کسے کهتے هیں ؟

جواب : مفعول اُسے کهتے هیں جسیاکه وه کرتا هو اِس کام کومفعول کهتے هیں فقط تمت " وبالاخره کاتب نام مولف " شیخ ظهورعلی ولدحکیم عنایت علی " و تاریخ تحریر ۱۲۷۰ ه.ق مطابق با ۱۲۶۶ فصلی وتاریخ ۱۸۵۹ م " را آورده است .

## چهار دانش (۱) (فارسی و اردو)

دستور زبان فارسی و اردو - ۲۷۰ ص

از: جمال الدین

کتابت: حدود قرن ۱۳ هـ ق - عناوین همه شنگرف

این نسخه به زبان فارسی و اردو می باشد و تمام آن از جدول های مختلف ترتیب یافته است و مصادر فارسی را به شنگرف آورده است و در هر صفحه ۸ جدول دارد از حرف "آ" تا "ی" نخست مصدر را درستون اول جدول می نویسد و معنی آنرا به اردو در ستون دوم و مشتقات دیگر، مانند اسم مفعول و اسم مصدر و اسم فاعل و غیر هم به ترتیب در ستون دیگر به دست می دهد. مثلاً" (ص ۱۹):

درخشیده   چمکنا اور روشنی دینا   درخش بجلی   روشنی   درخشانیده   درخشنده

اگرچه این نسخه نیز آشفتگی دارد، اما در نوع خود برای تدریس و یاد گیری زبان اردو فارسی و قواعد آنها بسیار سود مند است

(۱) فقط یك نسخه از این کتاب دیده شد و آنهم متعلق است به کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۱۰۵۷

(۲)- مولف شناخته شده نیست ممکن است جمال الدین اسم فرزندش باشد، در مقدمه منظوم آن می گوید -

گوید این بنده فقیر حقیر   چار دانش ز بهر طفل صغیر

یاالهی به شرف روح امین   بهروزکن به آن جمال الدین

درخشان د درخشنده

نسخه یی جالب است و اینگونه آغاز می شود -

| بسمله | بیان اسماء | مصدر | حاصل مصدر | متعدیه | اسم فاعل | اسم مفعول |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | | آراستن | آرایش | | قیاسی | قیاسی |
| | | سنوارنا | آراستگی | | یاسماعی | وسماعی |
| | | آراستا | زیبایش | | آرانیده | آراسته |
| | | کرنا | کرنا | | آراجهان | زیبایش |
| | | آرایش | | | آرای | کیاهوا |
| | | | | | آرای | |

انجام - در انجام ظاهرا" همه مطالب ضرب المثل است به نثر و نظم و ترجمه آنها به زبان اردو - و بیشتر شواهد از گلستان سعدی شواهد آورده شده است "زنگ خورده نگردد مگر به سوهان پاك"........ مردان دلاور از کمین گاه بدر جستند کودی و دست یکان یکان بر کتف بستند (باندها) با مدادان به درگاه ملك حاضر آوردند ( نی .....)

این نسخه در حقیقت می کوشد تا دستور زبان فارسی از طریق زبان اردو به اردو زبانان بفهماند و همه شواهد آن از متون ادبی می باشد به نثر و نظم تقسیمات آن برحسب الفاظ وکلمات برگزیده حروف الفبایی شده (ص ٢ ) واعداد ترتیبی و اصطلاحات دستوری ،مثلا" ( ماضی مطلق ) ( ص ٨٧ ) ( فعل متعدی کے خواص ) ( ص ١١٥ ) ،(اسم مفعول ) ( ص ٩٩ ) ضمنا" با تورق نسخه اینگونه معلوم می شود که قواعد و زبان اردو را نیز یاد می دهد و در اینجا تحت عناوین " قاعده " و " فایده ".....

قواعد زبان اردو را می فهماند (ص ۹۸- ۹۹)

صرف (گردان) افعال (ص ۱۱۶-۱۳۵) مثال:

فعل ماضی، قریب مجهول ... :

کرده شده است - وه کیا گیا هے

کردهٔ شده ای - توکیا گیا هے

کردهٔ شده ام - میں کیا گیا هوں

کرده شده اند - وه کئیے گئے هیں

کرده شده اید - تم کئیے گئے هین

کرده شده ایم - هم کئیے گئے هین.

دستور زبان فارسی[1] ( بحث درباره الفاظ و حروف زبان فارسی )

فارسی و اردو )

نویسنده و سال تالیف: مشخص نیست ،          ۱۷٤ ص

خط نستعلیق خوانا و عناوین و نشانه های شنگرف .

از آغاز این نسخه ٤٤ صفحه افتادگی دارد هر صفحه ۱٦ تا ۱۸ سطر دارد در کناره صفحات یادداشت های مفید درباره قواعد دستوری آمده است زبان نسخه فارسی واردو می باشد و اینگونه می نمایاند که مؤلّف می خواسته از دو زبان فایده برگیرد و شواهد را بیشتر به شعر می آورد . اسامی شاعران را ذکر می کند . از نظامی و خاقانی و فردوسی و سعدی و حافظ شیرازی وعرفی غیر هم -

تقسیمات این نسخه بر حسب باب و بحث و اعداد ترتیبی و نشان های گوناگون است و علاوه بر قواعد دستوری و بیان قواعد حروف و تلفظ از علوم ادبی و بلاغی و بدیع و قافیه و صنایع گوناگون ادب سخن به میان آورد و می رساند که مولف بسیار مطالعه عمیق دراد ب فارسی داشته است-

آغاز نسخه ( ص ۳۵) - " .... دیده شد و در نثر به محل دعا به عبارت به عربی ملحوظ گردیده چنان چه بالنون و الصاد و بربالعباد معنی آن احتیاج شرح ندارد و در عبارت پارسی اکثر در آید مشترك با الصاق می شود چنان چه فلان به تیغ برید "

انجام نسخه ( آشفتگی دارد چند صفحه چاپ شده اضافه کرده اند ) و آخرین صفحه درباره " مجاز " گفت و گو می کند - " و تسمیة الشی باسم مکان چنانچه، یتیم گفتن را بعد بلوغ و تسمیة الشئ به اسم          چنانچه

---

( ۱ ) - اسم نسخه بر اساس موضوع قرار داده شده است در کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۱۰۵۸ نگهداری می شود .

تبغ را این گفتن و علی هذا القیاس و چون اقسام مجاز خالی از تطویل و
تکلف نبود برای مثال آن به همین قدر بسند نمود . "

در لابلای این نسخه بعضی اوراق چاپی اضافه کرده اند . مثلاً" درباره تبدیل
و بدل و مبدل منه و در بیان جار و مجرور بعضی صفحات چاپی ( حدود شش صفحه )
در صفحه ۸۳ " باب ،در بیان مصدر و در تعریف ذکر الفاظ مفرد که بیان کلمه
و تعریف افعال و محمولات افعال در آن هست " - مصدر اسمی است که دلالت
بود بر کردن و باشیدن کاری و او از چیزی مشتق شود و او از چیزها مشتق
شود " این جمله ها را به زبان اردو نیز آورده است و مثال آن " آمد " از
" آمدن " است ........ در چند سطر بعد می گوید - " جیسے ( همانطور )
گفتن اور ( یا ) پروردن چون آمدن ورفتن و خوردن ،و شکافت و نواخت و شتافت
که می توان گفت - می شگافد و شگافند و می نوازد و نوازند و می شتابد و
شتابید " جامد چون - نماز و نگار مثال آن که نمی توان گفت می نماز دومی
نگاردونگارید ....." ( ص ۸۳ )

خلاصه اینکه نسخه یی جالب و مباحث تازه درباره دستور زبان فارسی و مقایسه
آن با عربی همراه با بیان اردو در پیش می کشد .

## آمد نامه (فارسی و اردو) (۱)

مولف - ایزد بخش

صرف مصادر فارسی به ترتیب حروف الفبایی دارای جدولهای دو خطی و سه‌لوح ساده - جدولهای دو خطی شنگرف و عناوین و الفاظ اردو همه شنگرف - خط نستعلیق ظاهرا " ایزد بخش " مولف و کاتب است و همه این رساله جالب را در یك روز به سرعت در روز جمعه برای " برخوردار اقبال آثار نونهد به روز جمعه " نوشته و کتابت کرده است و اینگونه آغاز می شود :

" رب بسر ..... بسمله ..... و تمم بالخیر .

---

(۱) - از آمدنامه های که به زبان اردو ترجمه شده چندین نسخه خطی و چاپی وجود دارد که درفهارس مختلف درج گردیده است.

مانند :

کراچی ،انجمن ٤ ق ف ١٧٥ - نستعلیق ،میر قاهر علی ٨ رمضان ١٢٥٠ق . آغاز - باب الالف . آمدن . آمد . نیامد ،بیامد ،می آید ،٢٦ص

اسلام آباد ،گنج بخش ٣٥١٩ - نستعلیق پخته ،با تاریخ ١٢٥١ ق به همین خامه در دفتر ،ترجمه اردویی زیر نویس . آغاز - آمدن نامدن - آمد ،نیامد ... اونان ،نا اونان ،ایانیا ،ایای ،نه ایای / ص ٧٤-١٥٣)

اسلام آباد ،گنج بخش ٣٣٣٩ - نستعلیق خوش ،غلام محمد ،١٢٧٨ق . (ص ٢ - ٣٩) مبوب هر حرف در یك باب ،در برابر ،هرواژه ترجمه اردویی آن . آغاز - آمدن

آمدن نامدن آمد نیامد آمدند نیامدند

آونان ناونان آیانیا نه‌آیای آیای نه آیای

آمده است نیامده است آمده بود نیامده بود

آیای نیای آیاتها نیاتها ......"

انجام ه( یافتن نیافتن می یابد نمی یابد بیاب میاب

تمت به اتمام رسید و به اختتام انجامد آمدن نامه بسرعت نگاری خامه

نیاز شما      به دست بنده درگاه الهی ... ایزد بخش بجهت خاطر برخوردار

اقبال آثار نونهد بروز جمعه .... "

در لا بلای نسخه " آمدن نامه " مشتقات فارسی بخشیدن " را آورده است

و لیکن دیگر مشتقات اردو را نیاورده است ( ص ۱۲۳ _ ۱۲٤)

---



۰ آمد ، می آمد ، آمده است ۰ آمده بود ... آنا ، آیا ، آیاتها ، آیاهے ، آیاتها

کراچی ، ناظم آباد ، کتابخانه همدرد _ نستعلیق خوش ، فتح محمد ، برای خانصاحب

میر خان ۲۷ ، شعبان ۱۲۷۹ق با ترجمه اردو ۰ آغاز _ باب الالف ۰ آمدن آمد

آمده است ، نه آمده است ، آمده باشد ، نه آمده باشد ، می آید ، نمی آید ، خواهد

آید ، خواهد آمد ، نخواهد آمد ، خواهم آمد ، نخواهم آمد ۱۱۶ص

( ر.ك به فهرستواره و فهرست مشترك )

# آمدن نامه

چاپ مطبع محمد بمبئی ، ۱۳۰۴ هـ ق

۲۹ ص .

چزو مجموعه فارسی که شماره اول آن " آمدن نامه " است و اصل مجموعه : " صبیان " نامیده است که به اهتمام علی پهائی و شرف علی صاحب تاجر کتب و مالک مطبع محمدی در بمبئی چاپ شده است و اینگونه آغاز می گردد :

" بسم الله الرحمن الرحیم ، عارفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف اند ......"

آمدن نامه ...... باب الالف .

| مصدر | ماضی مطلق | ماضی استمراری | ماضی قریب | ماضی بعید | مستقبل |
|---|---|---|---|---|---|
| آمدن | آمد | می آمد | آمده است | آمده بود | خواهد آمد |
| آنا | آیا | آتا تها | آیا هے | آیا تها | آئیگا |
| مضارع | حال | امر | نهی | اسم فاعل | اسم مفعول |
| بیاید | می آید | بیا | میا | آینده | آمده |
| آئے | آتا هے | آ | مت آ | آنیوالا | آیا هوا |

چنان که ملاحظه می شود ، این رساله در صرف افعال فارسی از حرف "آ" آغاز می گردد و صیغه‌های مختلف افعال را بیان می دارد و آنها را به زبان اردو هم ترجمه می کند .

انجام :"فعل امر | امر جمع مخاطب | فعل نهی

| واحد امر مخاطب | امر جمع مخاطب | نهی واحد مخاطب | نهی جمع مخاطب |
|---|---|---|---|
| گویی | گویید | مگوی | مگویید |
| کهه تو | کهوتم | مت کهه تو | مت کهوتم |

| واحد اسم فاعل | جمع اسم فاعل |
|---|---|
| گوینده | گویندگان |
| کهنے والا | کهنے والے |

از این رساله ارزنده در می یابیم که برای یاد گرفتن و رواج آن در میان مدارس و طبقات مختلف جامعه چه قدر کوشش می شده است .

پرشین منشی [۱] ( فارسی ، انگلیسی ) •

مولف : فرانسیس (اف) گلید وین (۲)

تاریخ تالیف : در قرن سیزدهم هجری ( قرن نوزدهم میلادی ) •

جهت تکمیل بحث مربوط به کتابهای دستور ، سزاوار است ذکری هم از دستور فارسی که توسط فرانسیس گلید وین [۳] در کتابی تحت عنوان "پرشین منشی" (۴) که در هندوستان و سپس در سال ۱۸۰۱م در لندن چاپ شده بعمل آوریم ، کتاب مذکور ، بخشی ، از دستور زبان فارسی را در خود جای داده است که عبارت از: معرّفی حروف فارسی و آمدنامه‌هائی با ترجمه انگلیسی می‌باشد و از صفحه ۱تا صفحه ۷۷ را شامل شده است، و در پایان آن اسامی ماهها و هفته‌های ایرانی و اعداد عربی ، فارسی درج شده و سپس ترجمه کریمای منسوب به سعدی به نثر انگلیسی آورده (ص ۷۹) در این بخش نمونه هائی از خوشنویسی شکسته و نستعلیق و خط نسخ عربی را آورده است که تا صفحه ۱۰۵ می‌شود • بخش دوم :

۱ـ حکایات لطیف ، به نثر انگلیسی •

۲ـ احوال حکما ، تعداد از فیلسوفان • انتخاب از خلاصه الاخبار خواند میر (ص۳) •

۳ـ قواعد السطه شاه جهان ، قوانین جاریه در عهد شاه جهان . و بخش سوم :

۱ـ عبارات و محاورات ، زیر نظر دبلیو چیمبرز •

۲ـ باب های ۵ تا ۷ انجیل تالیف و گرد آوری سینت ماتوز گوسپال • که به وسیله دبلیو چیمبر به زبان فارسی برگردانیده شده است ( ص ۵۷ ) •

در بخش دستور فارسی وی ابتدا کلمه را به سه قسمت اسم و فعل و حرف تقسیم می‌کند (ص ۲۱) و سپس ترجمهٔ چند اسم را می آورد و بعد حدود ۵ صفحه ئی دربارهٔ ضمیر ، اسم اشاره گفتگو می‌نماید ، و سپس صرف افعال را با ترجمه انگلیسی به صورتی کامل و جامع می‌آورد ، و از فعل ماضی و ماضی استمراری و فعل مستقبل ، اسم مفعول ، فعل مضارع فعل حال ، امر ، نهی ، امر مدامی ( با صرف میگوی ، میگفته باشی •••• ) وی مصادر ، گفتن ، بودن ، سوختن ، کردن ، شدن ، هستن ، و از این قبیل را صرف کرده و ترجمهٔ حالات مختلفه زمانی آنرا به انگلیسی آورده است •

---

(1) : Persian Moonshee, By F, Gladwin

۲ـ فرانسیس گلید وین ، دارای تالیفات مختلفی است مانند : ترجمه گلستان سعدی ، که در سال ۱۸۰۶ در لندن چاپ شده است و یکی از قدیمترین و بهترین ترجمه های گلستان می‌باشد •

ر•ك به : اندیا آفیس ج ۱۱ بخش ششم ص ۳۹۹ و فهرست چاپی نوشاهی ص ۵۶۰

## فصل ششم - متن نخستین کتاب دستورزبان فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

" الحمدلله الذی [أنزَلَ] علی عَبدِهِ الکتاب ولم یَجْعَل له عِوجاً" * واصلّی وَأسلّم علی مُحبّی(۱) مَضامِرالشریعة الغرّاء " العروة الوثقی لا انفصام لها ** " " محمدٌ رسول الله والذینَ مَعهُ أشدّاء علی الکُفّار رُحماءُ بینهم تریٰهُم رُکّعاً سُجّداً ***" امّا بعد چنین گوید:

عبدالصمد زنده طاهر ملتانی(۲) که مدّت مدیدوبرهت مزید، طایفهٔ اصحاب رای دانش

---

* آیه ۱ سوره ۱۸

** قسمتی از آیه ۲۵٦ سوره ۲

*** آیه ۲۹ سوره ٤۸

(۱) — درمتن : واصلی مصلیا علی محلی مضامر ....

(۲) — ملتان( MULTAN -- ) یکی از شهرهای معروف و قدیمی استان پنجاب پاکستان، مدفن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (متوفی به سال ٦٦٦ هـ) . عراقی مدتی در ملتان زیسته و داماد شیخ زکریا بود(ر.ک.به شمیم زیدی ، احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا مقدّمه )، ملتان زمانی مرکز زبان فارسی محسوب می‌گردید (ر. ک . به فصل اول این کتاب آغاز دستورنویسی) . ملتان را دارالاسلام ، دیار عارفان ، جنت اعلا و " مشهد صوفیان " نامیده اند، مشاهد متبرکه ، مزارات تاریخی ، مساجد قدیمه و مدارس دینی فراوان دارد . ملتان ما به جنت اعلا برابر است .

آهسته پابنه که ملك سجده می‌کند

(ر.ك . به میراث جاویدان ، اثر نگارنده این سطور بخش ملتان ) .

شهر ملتان از مشرق به ساهیوال ( SAHIWAL - ) از شمال به جهنگ ( JHANG ) از مغرب به مظفر گره( MUZAFFARGARH ) و از جنوب به بهاولپور ( BAHAWALPUR ) محدود می‌شود و دارای سه رودخانه بزرگ به نامهای

←

نمای بلکه قاطبهٔ احباب ، استدعا نموده که چندقوانین فارسیه مع براهین

---

ستلج ( SUTLEG -- ) ، چناب ( CHANAB ) و راوی ( RAVI ) است .

( دایره المعارف اردو اسلامیه ).

در زمانی که این کتاب نوشته شده سال ۱۱۱۱ هجری مقارن با عصر اورنگ زیب عالمگیر ( ۱۰۶۹ ــ ۱۱۱۸ هـ / ۱۶۵۹ ــ ۱۷۰۷ م ) است وی قبل از اینکه به مسند پادشاهی بنشیند . حاکم ملتان بود ، بنابر این توجهی خاصی به ملتان داشت ، برادرانش مراد بخش و داراشکو نیز مدتی حاکم ملتان بودند ، وقتیکه اورنگ زیب در حکومت خود قدرت یافت ، موسی خان را حاکم ملتان نمود و بعد از وی حکومت را به لشکر خان سپرد ، وی فرزند زبردست خان بود که در حیات پدرش نزد شاهجهان مقبولیت تامی یافته و از نزدیکان صاحب منصب وی محسوب می شد ، او به مدت سه سال حاکم بود و سپس وی را به تته فرستاد وی در سال ۱۵۸۱ م رحلت کرد ، ( مآثر الامرا ، ج ۳/ ص ۱۴۵ ) بعد از لشکر خان تربیت خان حاکمیت یافت و بعد از وی طاهر خان حکم شد وی در جنگ با داراشکوه شرکت کرد و مورد توجه فراوان اورنگ زیب قرار گرفت . بعد از وی مجددا لشکر خان به مدت ۲ سال حاکم شد و سپس مبارزخان بدخشانی را اورنگ زیب مبارز خان بدخشانی را حکومت ملتان داد ، سپس خواجه عابد خان که سلسله نسبش به شیخ شهاب الدین سهروردی می رسید ، در چهاردهمین سال پادشاهی اورنگ زیب ، حکم حاکمیت ملتان را گرفت ، وی از علماء و فضلای سمرقند بود و به قلیچ خان معروف بود ، در زمان وی چگونگی اداره ملتان بسیار خوب بود و این شهر پیشرفت شایانی کرد و ملتان مرکز علم و دانش گردید ، بعد از وی دلیر خان معروف به جلال خان ، حکومت ملتان را به مدت دو سال در دست داشت ، و بعد از وی اورنگ زیب ، شاهزاده معظم علی را حاکم ملتان کرد و منطقه ملتان مقام یافت و به عنوان "جاگیر ملتان" نام گرفت ، وی بلندرتبه خوش رفتاری می نمود ، بعد از وی شاهزاده معزالدین در سال ۱۱۱۱ حاکم ملتان گردید ( سال تالیف کتاب ) ولی در عهد وی بلوچها به ملتان حمله کردند و مشکلاتی را به وجود آوردند که

جلیّه‌که‌درکوا نین صدوربُرّیه‌چون افحام[1] افهام منجلی با شندودرا جسا مطلبه

شئون گوناگون واجرام عنقه قنون بوقلمون ، قوت افکار وابصار افزایند، و

درساله‌ئی که‌شامل دقایق صحاح[2] وحامل روایق[3] صراح[1] ازدفاترکبهره استجماع

---

نویسنده عبدالصمد ملتانی به صورت تلویحی در ضمن اشعار ص۲۴ به این وضعیت نا بسامان اشاره می‌نماید . شاهزاده معزالدین سرانجام توانست بلوچهــــا را سرکوب نماید . همانطورکه ملاحظه شد در عهد اورنگ زیب تعدادی در حدود ۱۲ نفر حاکم برای ملتان تعیین شدند و این تغییرات مشکلاتی را دربی داشت اما بدترین روزگار ملتان در آن عصر زمان حمله بلوچها می‌باشد . ( ر. ك . بــه مآثر الامرا ، ج ۳/ ص ۸۰۵ و نیز تحقیق فکری نقش ملتان ج ۲/ ص ۱۹۰ — ۱۹۵ ) .

- - - - - - - - - - - - - - - - - - - -

(۱)- افحام : فحم : سیاهی ( منتهی الارب ) .

(۳)- روائق : ج رائق : خوب روی و چیز خوب ( منتهی الارب ) .

(۲)- و(۴) : اشاره به دوکتاب لغت : صحاح اللغه و " الصراح مــن الصحاح " ، درمتن: روایق صحاح .

یا بندکه جملهٔ عامّه ازونفع بردارند، هرچند طبیعت این سکیت[1]، نادی بیان وسلیقت این صمیّت[2]، بادی[3] تبیان، را مقتضای: «مَنْ صَنَّفَ فَقَدِ اسْتَهْدَفَ مُنکَرًا» شدی اقتضای «العَمَلُ مِنَ العَبْدِ والقَوْلُ مِنَ اللّهِ» برآن داشتی که «قُلِ الحَقُّ من رَبِّکُم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر*» واحدی را از تعنّت حاسدان و متعاندان خلاصی نیست؛

قیل اَنَّ الاِلٰهَ ذُو وَلَدٍ — قیل اَنَّ الرسول قدکهنا

ما نجی اللّٰهُ والرسول مَعاً — مِنْ لسان الوَرٰی فَکیفَ اُنا[4]

بناءً علیه، چنداُصول فارسی وما یتعلّقُ به وغیره جمع نموده اصول فارسی نام نهاده، اگرچه از ارتکاب مصایب[5] مصاعب[6]، وازدحام متاعب نوائبه که بحکم منطوقهٔ

---

* قسمتی از آیه ۲۹ سوره ۱۸ (در متن اشتباه نوشته شده بود، تصحیح گردید).

(۱) — سکّیت : مرد پیوسته خاموش (منتهی الارب).

(۲) — صمّیت : کثیر الصمت (المنجد) : بسیار ساکت.

(۳) — بادی : آغازکننده، شروع کننده (دهخدا).

(۴) — معلوم می‌شود که نویسنده از سخن حاسدان و معاندان و بدگوئی آنان در رنج بوده است، این دو بیت شعر را شاهد می‌آورد که بنا به گفتهٔ نصاری خدا صاحب پسر است و به قول مشرکین مکه رسول خدا کاهن است، خدا و رسول از زبان مردم در امان نبودند و نجات نیافتند، پس من چگونه نجات یابم؟

(۵) — مصائب : ج مصیبه، مکروهات و شدائد و رنجها (منتهی الارب، آنند راج).

(۶) — مصاعب : سختیها، شدائد (منتهی الارب).

کریمه، ومنظومهٔ عظیمه: " لَقَدخَلقنَا الِانسا ن في كَبَد*" قا رُوره[1] مقدُورهٔ[2] وجود انسان، ازسنگ حوادث، لخته لخته وا زننگ بواعث[3]، تخته تخته خصوصا "در این ایام نافرجام، حاکم محکمهٔ جان، هادم بنیهٔ مهوشان سعادت نشان، جان جهان انس وجان،

بیت لموٴلفه:

زبردن دست طاعت او، ملائک را حیا آمد.

زحسن نازپرورا وزنیکان مرحبا آمد

ازجام جهان نمای جم، اجل باده فنا چشیده به باغ لقا رسیده وا قعهٔ موعود" إنّ زلزلة الساعة**" وسانحهٔ غیرمحدود " ما ادریک ماالحاقة***" روی نموده:

قصیدهٔ لموٴلفه:

| | |
|---|---|
| آسمان درماتمش مدهوش وجوشان آمده | طیلسان نیلگون بردوش پوشان آمده |
| ازندامت ظلم خودداغ ازکواکب داشته | زاشک خونین ازشفق جانش پریشان آمده |
| دلباس لیلهٔ لیلاء[4] کیهان شدسیاه | گرچه ازبهرنمونه روزدوشان آمده |
| "یَجعل الوِلدان شیبا****" ازلب طفل هلال | روزمرگ وماتمش را ست برهان آمده |

---

* آیهٔ ٤ سوره ٩٠

** قسمتی ازآیهٔ ١ سوره ٢٢

*** آیهٔ ٣ سوره ٦٩

**** قسمتی ازآیه ١٧ سوره ٧٣

---

(۱)ــ قاروره : شیشه طبیبان که درآن مرض معلوم نمایند و مطلق شیشه نیز و نیزنام سلاحی و نیزشیشه نفت و قندیل و نوعی ازتیروپیکان . (مدارالافاضل).

(۲)ــ مقدوره : مونث مقدور، مقدور به معنی: تقدیر شده ، اندازه گرفته (معین).

(۳)ــ بواعث : باعث و باعثه : انگیزه ها ، برانگیزنده ها (معین ).

(۴)ــ لیلهٔ لیلاء : لیلاء به فتح اول ، شب تاریک و نام معشوقه مجنون . (مدارالافاضل).

خامه‌تیرا زموافق[1] درسیاهی رونهاد — زهره[2] باصوت مغنی، رخ خراشان آمده
چشمه‌آتش فشان درزرگهرریزی فتاد — زان سبب دررَعشهٔجان پیچ‌ونوشان‌آمده
سنگ خارا با دل چون موم‌سوزان وچکان — آتش اندردل خروشان آمده
بادبا آه‌جگرتاب ازمزارپاک او — خاک‌ریزان برسرخود همچوقفان[3] آمده
چشم‌میکائیل خالی‌آب ریزاندر مدام — برسرمستسقیان وآبجویان، آمده
نالهٔ‌بلبل بهر شاخی‌دگرگون برفزود — کوی‌کوی‌قمری ازهربیدِ بستان‌آمده[4]
بهرقطع‌جان شیرین بندخنجربرکشید. — مردن فرهاد وشیرین مرگ‌ایشان‌آمده
نرگس شهلا زگریه‌چشم‌خودبی‌نوریافت — سیل خون دیدهٔ‌لاله‌بدامان آمده
غنچه‌را دل پاره‌ها وبردهان مهرسکوت — خودشکیبائی‌زبهرد ردرمان[5] آمده
کوژی[6] قدبنفشه‌زیراین بارگران — ناربن‌ازآتش‌گلنار سوزان آمده
سرو، باآزادی خودبرزمین افتی‌به‌خور[7] — لیک درقیدرسنها باغبانان آمده
حالت عبدالصمد[8] برزیرکان مخفی‌نماند — کاشف حال‌آشنا، غیرآشنایان آمده

برعلماءِعظام وفُضلاء کرام مختفی ومستحجب[9] نماندکه‌اگرچه‌مصنّفانِ متقدّمین و مؤلّفان متأخّرین‌دقایق این قواعدرا لغزبایل[10] افکار بیخته[11] توتیا دار به‌مکاحیل[12] اقلام‌درابصارانام‌به‌دورریختند،لیکن درنسخاتِ مصحّحات‌لغات شگرف صفت به ریگ‌ربیابان[13] آمیختند،پس‌این ضعیفِ شکسته‌حال ذرّه‌مثال به‌صدمِحن واثقال دیده‌به‌آب[14] زلال عباراتِ‌صفا خلط نمودوگلاب اشعارفصحا وبلغا برآن افزوده شربت نوشین به‌کام‌لب تشنگان ریخته[15]، باید اگرخطا یابند عطا فرمایند. واگر

---

(۱)ـ موافق: درمتن:مرافق، موافق به معنی:استوارگردید واستوارکاری(منتهی‌الارب)
(۲)ـ زهره : ستاره معروف به نام ناهید (برهان قاطع)•
(۳)ـ قفان درمتن قهان، قفان به‌معنی:پایان ونهایت کاری (منتهی‌الارب)
(٤)ـ: درمتن : کوی کوی قمری زهربیدا وبستان آمده...
(٥)ـ : درمتن : دردمان (٦)ـ درمتن : کوزی (٧)ـ درمتن : به خو
(٨)ـ : عبدالصمد اسم نویسنده است (٩)ـ مستحجب : ازحجاب : پرده (غیاث)•
(۱۰)ـ مکاییل : ازکیل و مکیال ـ اندازه گرفتن چیزی را پیمایش درمتن: غرابیل ؟•
(۱۱)ـ بیخته : از، بیختن : چیزی را ازغربال گذراندن (دهخدا)•
(۱۲)ـ مکاحیل : ازکحل : سرمه (منتهی الارب)• (۱۳)ـ درمتن : بیسان •
(۱٤)ـ : درمتن : ممکن است " چیده " خوانده شود •
(۱٥)ـ : درمتن : ریزید •

سهو بینند محو کنند؟

مزدکارنیکوان ضایع نباشدنزدحق  لایضیع الله فی الدارین اجرالمحسنین *

والله الموفق بالاتمام ومنهُ الانعام والاکرام .

باب اول : دربیان اسامی حروف هجا

الهجاء : حروف مقطعات خواندن،" هجوت الحروف وهجّیتُها وتهجّیتُها بمعنی، کذا فی الصحاح [1]"، بدانکه جمله حروف بیست ونه است واسماء ایشان برسه نوع، یکی، مسروری [2]، یعنی دوحرفی که ثانی ایشان الف باشدوآن دوازده است :با ، تا ، ثا ، حا ، خا ، را ، زا ، طا ، ظا ، فا ، ها ، یا ، کذافی الرشیدی [3] واین

---

* اشاره به آیهٔ شریفهٔ

ان الله لا یضیع اجرالمحسنین (قسمتی از آیه ۹۰ سوره ۱۲)

(۱)- : صحاح : صحاح اللغه نام کتاب لغت معتبری است در زبان عربی تالیف اسماعیل بن حماد جوهری مکنی به ابی نصر فارابی ( متوفی ۳۹۲ هـ . ق ) . کتاب صحاح بارها چاپ شده است . ( جهت اطلاع تهیه ر.ك . به اعلام زرکلی ج ۱ ص۱۰۵ و تاریخ گزیده ج -۱ ص ۸۰۵ ) .

(۲)- : مسروری : در لغت پس ناف بریده را گویند و این حروف را بدین مناسبت مسروری گویند که غالبا اسماء کم از سه حرفی نمی‌شود و این حروف به سبب دو حرفی بودن از برادران خود بریده و بی علاقه شده اند و یا آنکه اینها بالنسبه به اسماء سه حرفی ناف بریده هستند در نقصان . ر.ك به کمال الدین محمد تقی دستور سخن ص ۹ .

---

(۳)- رشیدی : فرهنگ رشیدی ، به وسیله عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی ، در سال ١٠٦٤ ق ، به دوران پادشاهی شاه جهان به پایان رسیده این کتاب لغت به سال ۱۲۹۲ ق برابر با سال ۱۸۷۵ میلادی درکلکته به چاپ رسیده است .

حکم به غیر ترکیب است ودر ترکیب همزه ئی زیاده کنند کذا فی نغزک[1] محمد مسعود
ـ طال عمره ـ "ولایکتب الابیای بعدالالف" . کذا فی الصراح[2] ومعنی ترکیب :
در فارسی آنست که : مضاف شود مُؤیّد:

یا که دهد یا دزیای ندا ، میزندت بانگ که این سو بیا

یا معطوفٌ علیه شود به حرف عطف ، مُؤیّد:

بای وتای وکاف ولام واو مُنذ ومُذ خلا

رُبّ ، حاشا ، في، عدا ،مِن،عُن، علیٰ ، حتّیٰ ، الی[3]

یا موصوف شود مقدم برصفت ، مُوّید:

بایی که به بخت برنگاریم زیرلب تست گربیابیم

---

(۱)ـ : نغزك :

ـ کتاب نغزك یا زیرك ، شرح زردای در صرف و نحو به زبان فارسی است
که بعضاً اشارتی به دستور زبان فارسی دارد نویسندهٔ آن "محمد مسعود بن محمد
یعقوب است و بنا بر آنچه که در مقدمه کتاب مذکور درج گردیده ، محمد مسعود
متوطن دارالخلافت بلده ملتان بوده است • ر• ك به نغزك ، ص ٥ ، از عبارت
" طال عمره " معلوم می‌شود که عبدالصمد شاگرد محمد مسعود بوده است
و در زمان وی زندگی می‌کرده است ، در همین کتاب به استادی وی اذعان دارد
( ر• ك به ص همین کتاب ، اصول فارسی ) کتاب نغزك در سال ١٣٢٠هـ /
١٩١٢ توسط مولوی غلام رسول در مطبع اسلامیه لاهور چاپ شده است •

(۲)ـ : الصراح من الصحاح خلاصه مشهوری است از صحاح جوهری که ابوالفضل محمدبن عمر المدعو
بجمال القرشی آنرا تالیف نموده است ودرسال ٦٨١هـ درکاشغر به پایان رسانده.(مقدمه دهخدا )

(۳)ـ : حروف جرّ یا جارّه در عربی عبارتند از :
با و تا و کاف و لام و واو ، ومنذ و مذ ، خلا ـ رب ، حاشا ، من ، عدا ، فی ،
عن ، علی ، حتی ، الی ( بیت از عوامل منظوم ابن حسام هروی ) ، حروف جاره همان
حروف اضافه هستند که در فارسی فراوانند مانند به ، با ، از ، بر ، تا ، در ،
اندر ، نزد ، نزدیك ، پیش ، پس وبالا و ••••

ویا ضرورتی دیگرباعث شودوبه‌تحرّک وهمین حکم‌داردهرکلمهٔ‌مقصوره، مؤیّد :

| | |
|---|---|
| نرگس‌بی دست وپا تکیه زده برعصا | بهرگدای حسن کاسه‌نهاده به سر |
| فقیهان طریق جدل ساختند | لم‌ولانسلّم درانداختند |
| عصای کلیم‌اندبسیار خوار | به‌ظاهرچنین زردروی ونزار.[1] |

واین قول اصحّ است'ولهذا به‌وقت نسبت به‌سوی عیسی ، عیسائی گویندبه‌همزه.
وجمع ترسا ترساء آن به‌همزهٔ‌آمده‌ودرسکندی[2] ومؤ[3]یدوشرفنا[4]مه جمع ترسا -

---

(۱)-: در اینجا یك بیت نا مفهوم در متن دیده می‌شود.

| | |
|---|---|
| لای ولالب لای لاولالا شش‌مه‌است | لل کسط وکط لل شهورکوته‌است[1] |

(۲)- : سکندری : تحفه السعاده اسکندری , لغت‌نامه ایست از فارسی به فارسی , شامل کلیه لغات عمده که در شعر فارسی به کار می‌رود اعم ازکلمات اصیل فارسی یا دری و پهلوی سغدی و عربی و ترکی . مولف آن محمود بن شیخ ضیاء یا(ضیاء الدین محمد ) است که کارلغتنامه را در سال ۹۱٦ هجری ( ۱۵۱۰ میلادی ) به پایان رسانیده و آن را به نام اسکندرشاه یا سکندرلودی تالیف نموده است . اسکندرشاه از ۸۹٤ تا ۹۲۳ هجری ( ۱٤۸۹ تا ۱۵۱۷ میلادی ) سلطنت کرده است . ترتیب لغات در این کتاب برحسب الفبا ء و با توجه به حروف اول و آخر کلمات است . لغت‌نامه دارای ۲۹ باب می‌باشد که هربابی نیز دو فصل دارد یکی شامل‌کلمات ساده یا مفردات و دیگری شامل عبارات و کلمات مرکبه یا مرکبات . مدارالافاضل , چاپ لاهور , ص ۵ و نیز ر. ك . به دهخدا .

(۳)-:مؤیّد :

مؤیّد الفُضلاء = این کتاب لغتنامه بسیارنفیسی است‌که شیخ محمدبن شیخ لاد دهلوی آن را گرد آورده وبنا به قول بلوخمان , درسال ۹۲۵ هجری ( ۱۵۱۹ میلادی) به پایان رسانیده است . در این لغتنامه معانی کلیه لغات و عبارات شاهنامه وخمسه نظامی‌وشش قطعه ازاشعارسنایی ودیوان خاقانی‌و انوری و ظهیرو عمری و حافظ و سلمان و سعدی وغیرهم شرح داده شده است. مدارالافاضل , چاپ دانشگاه پنجاب , مقدمه . این کتاب به سال ۱۸۹۹ برای باردوم در مطبعه نولکشور.

←

ترسایان به یا نوشتن، غلط گفته با زصاحب مؤید به قیاس ثابت می کند و می‌گوید: که یا بدل از همزه است، کذا فی مدار الافاضل[1] و بعضی درین محل یا افزایند به دلیل "لاهمزه فی کلام العجم، الّافی الابتداء" برایشان است که این حکم در اصل درلغت است و اکثر لغات فارسیان که به الف مقصوره است به یا درآخر نیز آمده است، چنانچه درمدار الافاضل درفصل یا نیز آمده است، چنانچه درمدار الافاضل درفصل یا درلفظ جدا ذکر کرده و گفته که جدای پالضّم همان جدا، چنانچه خدای و خدا، وجویای وجویا و به یای ثانی به غیریا واین همزه ویا، بین بین خوانند.

---

(۴) ــ شرفنامه: شرفنامه ابراهیمی، لغتنامه‌ایست از ابراهیم قوام (قوای) ناروقی که آن را فرهنگ ابراهیمی و شرفنامه احمد منیری نیز خوانده اند. (از لحاظ نسبت دادن آن به عارف وصوفی معروف شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری) . این کتاب بین سنه ۸۶۲ و ۸۷۹ هجری (۱۴۵۸ تا ۱۴۷۵ میلادی) در زمان ابوالمظفر باربك شاه از امرای بنگال تالیف شده است. در این لغتنامه معانی کلمات به تفصیل بیان شده و در شعرای معروف شواهد کافی ذکر گردیده است. کتاب شرفنامه دارای چندین باب و هر باب شامل مفصول است و در ان کلمات را به ترتیب حروف اول و آخر آنها تنظیم نموده اند. معانی کلمات ترکی نیز در آخر هر فصل داده شده است. (مدار الافاضل، ج اول، ص ۵).

---

(۱) ــ مدار الافاضل، کتاب لغت بسیار ذیقیمتی از الله داد فیضی دکنی، فرزند اسد العلماء علی شیر سرهندی که در روزگار اکبر شاه (۹۶۳ ــ ۱۰۱۴ هـ ق) در سال ۱۰۰۱ هـ / ۲ ــ ۱۵۹۳ م، نوشته شده است. این فرهنگ واژه های عربی، فارسی و ترکی را توضیح داده و معنی کرده است. این کتاب به اهتمام دکتر محمد باقر در لاهور، توسط دانشگاه پنجاب چاپ شده است.

دویم : ملفوظی[۱]، یعنی: سه‌حرفی، که‌حرف سیوم از نوع حرف اوّل نباشد و آن سیزده است : الف ، جیم، دال ، ذال ، سین ، شین ، صاد، وضاد، وعین وغین،قاف کاف ، لام.

سیوم ، مکتوبی[۲] یعنی: سه‌حرفی که‌حرف سیوم از نوع حرف اوّل باشد و آن سه است : میم ، نون، واو، . اسم بیست ونهم ایشان همزه است .

ونوع چهارم از اسماء گفته‌نشد برای ندرت .

وهمزه الف متحرّک است به‌حرکتی چنانچه : آن ، این ، او. یا ساکن منضغط[۳] چنانچه : موء منون، واین مثال به‌لفظ عربی برای این است که‌همزه‌در کلام عجم جزبه‌ابتداء نیامده‌است چنانچه‌در بعضی شروح شافیه[۴] ذکرکرده‌که" لاهمزة فی کلام العجم الاّ في ابتداء والضادقی[۵] العربيّة، ولذلک قال النبی علیه السّلام

---

(۱)ـ ملفوظی : ملفوظی آنرا می‌گویند که به سه حرف مرقوم گردد و آخرش مانند اولش به تلفظ نیاید .(ر.ك . چهار گلزار ص ۲) ویا به تعبیر " دستور سخن " ملفوظی سه حرفی بود و حرف آخرش غیر حرف اولش باشد .(ر.ك . به کتاب فوق ص ۹).

(۲)ـ مکتوبی را مقلوبی هم خوانده اند , دستور سخن ص۹ . از این جهت مکتوبی گویند که مکتوب اسم مفعول است از کتابت به معنی نوشتن گویا آنکه حرف اول و آخرش از یك جنس نوشته شود و حکم نیز از برای اعم و اغلب است . لهذا مکتوبی نامیده اند و مقلوبی گویند از جهت آنکه به معنی واژه گونه است , اگر این حرف را واژگون کنند فرق نکند لهذا مقلوبی گویند .

←

علیه‌وآله‌وسلم : " انا افصح مَنْ نَطَقَ بالضّاد" . ومیانهٔ چا ووما وورا ه الف است فقط. وبدان که‌درجمیع اسامی حروف اول ازنفس مسمّای وی است[1] مگردرالف[2] کداولوی همزه است،همزه‌کهاول وی هاء است والف به‌کسرلام‌دراصل این نام ، برای همزه‌بودبه‌دلیل گذشته‌وچون آوردن الف دراول کلام‌متعذربود ،ضرورتاً همزه‌را برای وی عاریه‌گرفتند ، برای قرب مخرج ولهذا بدل ازهمزه‌شوددر رأس وهمزه‌بدل ازالف شود ، درولاالضّالین. وهمچنین است در"همزه"و"ها" "چنانچه ایّاک وهیّاک،واین قول علماء عامّه است که‌اصل حروف عربیه بیست ونه است و

---

(۳)ـ : مضغط : از ضغط : فشردن , تنگ کردن , ( منتهی الارب غیاث ) .

(۴)ـ : شروح شافیه .

ابن حاجب ( جمال الدین ابو عمر عثمان بن عمر نحوی‌مالکی (۵۷۰ـ۶٤٦ هـ/ ۱۱۷٤ـ۱۲٤۹ م )دراثر بسیار معروف دارد , یکی در صرف عربی که عبارتست از شافیه و دیگری در نحو که آن کافیه است . شروح مختلف بر شافیه ابن‌حاجب نوشته شده که شرح شافیه زیب النساء دختر اورنگ زیب معروف است که توسط ابوالفتح مدرس ملتانی نوشته شده و دیگری شرح شیرازی است , دیگری شرح شافیه ملا محمد صالح مازندرانی است که در سال ۱۲۲۸ چاپ شده است . چاربردی هم در شرح شافیه است متن فوق را از جاربردی نقل کرده است(ص۱۳۹) اما در متن اندك اختلافی دارد :

لا همزه فی کلام العجم الا فی الابتداء
ولاضاد الا فی العربیه ولذلك

قال(ع) انا افصح من تکلم بالضاد
(جاربردی در شافیه چاپ سنگی سال ۱۲۷۱)

(۵)ـ : درمتن : ولاالضاد فی العربیه

---

(۱)ـ : مُسمّایی ; منسوب به مُسمّیٰ ; نامیده شده ( معین )

(۲)ـ : درمتن : مگرددرالف

قول مبرّد[۱] به‌بیست وهشت است ، زیرا نکه "آ" وهمزه ، را درشمار نیاورد ، ازاختلاط صورت گاهی به‌واو . چنانچه‌سوال گاهی به‌یا چنانچه‌سایل‌وگاهی به‌الف چنانچه سال[۲] به‌حروفی که‌لیّن اند ازخط ، صورةً ولفظاً وکامل نشده است عـــدد ایشان مگردرلغت عرب کذا فی چاربردی[۳]. هشت ، حرف‌ازین معدودها به‌فارسی نیامده‌است چنانچه‌در "فرهنگ سروری[۴]" بدین عبارت مبیّن اند :

---

(۱)ـ : مبرّد

مبرد ـ محمد بن یزید بن عبد الاکبر الازدی بصری مشهور به مبرد ، کنیٰ به ابوالعباس . وی نحو را از جرمی و مازنی و غیرآن‌در فرا گرفت و برخی او را بصری و عینی گفته‌اند . تولد او به سال ۲۰۷ یا ۲۱۰ بود . در سن ۷۷ سالگی بسال ۲۸۵ در بغداد در گذشت . در گورستان دارالکوفه مدفون است . ادب را بر مازنی و ابو حاتم سبجستانی آموخت ..... ( الآعلام ، زرکلی ).

(۲)ـ در متن : سال

(۳)ـ: جاربردی

ابوالمکارم فخر الدین احمد بن حسن بن یوسف ، دانشمند معروف قرن هشتم ( ف . تبریز ٧٤٦ هـ ق ). وی پیوسته مواظبت بر تحصیل علوم می‌کرد و به افاده طالبان علم ممارست داشت . ساکن تبریز بود و همانجا در گذشت . جاربردی نزد قاضی بیضاوی صاحب تفسیر معروف تلمّذ کرده و با قاضی عضد الدین ایجـــی معارضات و مناقضات داشته . وی تألیفات بسیار دارد از جمله : شرح شافیـــه ابن الحاجب در علم صرف ، کتاب السراج الوهّاج که شرح بر کتاب منهاج استاد ش قاضی ناصر الدین بیضاوی است در علم اصول ، تعلیقات برکشاف ، المغنی کـه رساله ایست در نحو ، جاربردی در شرح کافیه همانطورکه گذشت چاپ شـده است .( الاعلام و نیز ر.ك . به کشف الظنون ).

(۴)ـ : ســـروری :

فرهنگ سروری به نام مجمع الفرس می‌باشد ، نویسنده آن محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی است ، کتاب مجمع الفرس در ایران به امر شاه عباس اوّل نوشته شده اما وی در حدود سال ۱۰۳۲ به هندوستان رفته و در دربار شاهجهان زیســته است ، یکی از مآخذ فرهنگ جهانگیری ، فرهنگ سروری است . این کتاب به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی منتشر شده است ، (ر.ك . مقدمه کتاب و نیز به ص ۳).

هشت حرفست آنکه اندر فارسی نآید همی | تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدام است حرفها را یادگیر | ثا[1] و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

یعنی ثا مثلثه و حا مهمله و صاد مهمله و ضاد معجمه و عین مهمله و قاف معجمه امّا به طریق ندرت آمده، چنانکه مولانا عبدالعلا گفته: که عقعق به فارسی عقعق را گویند اما ظاهر مراد ایشان آنست که در اصل فرس نیامده و بعضی کلمات که آمده اند از استعمال متاخرین عجم است که به عرب مخلوط شده اند یا در اصل حرف دیگر بوده و متاخرین به یکی ازین حروف هشتگانه بدل[2] کرده اند و بعضی متتبعین گفته اند که باء تازی وجیم فارسی و فا نیز در اصل لغت فرس نیامده، و هر کلمه که یکی ازینها در و باشد در اصل لفظ دیگر بوده و حق آنست که در معجمه نیز نیامده بلکه مهمله بود که معجمه خوانند کذا فی "الرشیدی". "و در" مؤیّد الفضلا" علّه را به فضل عربی شمرده در سکندری است که به دال مهمله که در فارسی آید معجمه نیز خوانند مگر در لفظ خداوند[3] و "مؤیّد الفضلا" ذکر کرده هر دال در فارسی که بعد مدّه آید ذال خوانند چنانچه بغداذ، و بداین دو بود به مهمله و معجمه در "مدار الافاضل" ذکر کرده بود.[4]
باذ و داذ در فارسی ضد تازی و قیل به باء تازی و دال معجمه نیز و در لغت "پرهوذ"[5] نیز گفته که برهوذ به فتح بای فارسی و های مضموم جامه ئی که از تف آتش زرد نماید و هر چه به نزدیک بسوختن رسد زرد (تر) گردد. و به بای تازی و دال معجمه نیز، و مؤیّد این قول است از نظم ابن یمین:

تعیین دال و ذال که در مفرد او فتد | ز الفاظ فارسی بشنو از آنکه مبهم است[6]

---

۱ـ: در متن:

بشنو از من تا کدام است آن حرفها را یاد گیر
حا و صاد و ضاد ........ (ثا، ندارد)

(۲)ـ: در بالای این کلمه در متن نوشته شده: متبدل کرده.

(۳)ـ: مؤیّد ج ۱/ ص ۱۲۸

(۴)ـ: مدارالافاضل ج ۱/ ص ۲۳۰

(۵)ـ پرهوذ ـــ به فتح بای پارسی و های مضموم، جامه که از تف آتش زرد نماید و هرچه به نزدیک سوختن ای زرد گردد و به بای تازی و ذال معجمه نیز، کسائی فرماید، نخواهم سوختن دانم که هم اینجا به پرهود م ( مدارالافاضل ).

(۶)ـ فرهنگ رشیدی مقدمه ص ۲۰

حرفی صحیح ساکن اگرپیش از وبود | دال است هرچه هست ، از ین دال معجم است

وشرف الدین علی[1] :

درمیان فارسی فرقی میان دال وذال | با توگویم زانکه نزدیک افاضل مبهم است

پیش از ودرلفظ مفرد گرصحیح ساکن است | دال باشد ورنه باقی[2] جمله دال معجم است

اما بعدازتتبع وتفحص معلوم شدکه این حکم کلیه نیست ، کذا فی " الرشیدی"

واستادی مولوی محمدمسعوددر "نغزک"[3]، لفظ " گذاشته" ذکرکرده که ازبعضی

اساتذه به" دال " مسموعست ، واظهرآنست که به" دال " مهمله باشدزیرا که،

دال معجمه درزبان فارسی واقع نمی شودچنانچه اهل لغت تصریح فرموده است.

درفرهنگ سروری گفته که اگرچه حرف " حا " درفرس نیامده اما لغتی چندبه ندرت

واقع شده نوشته شده چنانچه حوض ترسا وحصار نام شهریست حسن خیزوحرف گیرو

حقه کاوس وحزیران که نام ماه اول تابستان از سال رومیان وحمدان بمعنی

قضبت وحمونه به وزن مجموعه، میمون راگویند وحال آن دومیل که برطرف میدان

وضع کنندکه گوی ازآن بگذرانندوحیری بکسرحا ورای مهمله درنسخه وفا به معنی

رواق والوان باشدوحق گوی وحوض ماهی وحلقچی[4] ، اقوال این حکم مفرداتست.

امادرمرکبات تمامی حروف واقع شوندچنانچه شناگوشناگستربه معنی مداح و

حاجب باریعنی جبرئیل علیه السلام، وحجت استوار[5] ، یعنی قران مجید. و

صاحب جوزا یعنی " تیر" که به تازیش " عطارد" گویندوصاحب کف بیضاء

یعنی مهترموسی علیه السلام وامثله این قسم بی حد وبی عد است امادوشصت[6] در

---

(۱)ــ: شرف الدین علی یزدی ــ فرهنگ رشیدی ص ۲۰

(۲)ــ: درمتن " باقی " ندارد .

(۳)ــ عین عبارت نغزک ص ۲۳ به قرار زیر است :

بدانکه لفظ گذاشته از لفظ اساتذه جزاهم الله خیر الجزاء بذال به دال مهمله مسموعست، و اظهر آنست که به دال باشد زیرآنچه دال معجمه در زبان فارسی واقع نمی شود، و چنانچه اهل لغت تصریح فرموده اند الا آنکه دال مهمله در آخر کلمه بعد مده واقع شود که حینئذٍ ابدال او بمعجمه درست است چون بغداذ علی مافی الشامل، در این باب استادی فرموده ....

(۴)ــ: حلقچی : نوعی شیرینی ، زولبیا

(۵)ــ: درمتن " عرم " است .

(۶)ــ: درمتن : " سرخ " ؟

اصل سین است وصاد غلط عوام است که مشهور شده است کذا فی "کفایة الصرف"[1].

وچهار حرف دیگر مخصوص است به فارسی وغیره از عجمی که به عربی درنیاید، "پ" پیر به معنی ضعیف و "چ" چنبر به معنی حلقه و "ژ" کژدم بمعنی عقرب و "گ" گور به معنی قبر.

درکفایة الصرف[2] است که ده حرف مخصوص است به فارسی که به عربی نیاید: "پ"، پنبه، وپیر و "تا"ی جست وتاک و"چ"[3] چندو "خ" خبوش وخوشی و "ف" فرنج[4] و "ژ" دوژخ و ژاژ وکاژ و "گاف" گزوگُربه و"واو" شو و"ی" شیر[5] یعنی[6] اسدو "دال" دسته ومانند آن.

اقول: برطبع وقّاد وخاطر نقّاد ارباب استعداد مخفی نماند که درعبارت صاحب "کفایة الصرف" تسامح است به لفظ مخصوص، زیراکه درزبان عجم از ترکی و هندی و غیرهما نیز بسیار واقع شوند وعجب تر آنکه خود به الفاظ هندی، چنانچه جست[7] که هندی مضارعست وتاک که علم بلده است تلفظ فرموده اند، وبه تعداد خای خوش وخوشی وفای فرحج ودال دسته زیرا آنکه این سماع از غلطیان[8] فارس است که "چ" را چنان تلفظ کنندکه کاف مهمله به اشمامه های هدایت معلوم شود و "ف" را چنان که "پ"[9] فارسی به اشمام ها، ودال را چنان که سرزبان به نزد بن شنایای زیرینه بساید، چنانچه احدی از غلطیان فارس پرسید[10] که آیا هرجا که به فارسی عین معجمه است شما به قاف معجمه تلفظ می کنید؟ گفت: که نی، کسی قلط گفته است یعنی غلط گفته است به قاف معجمه تلفظ کرد وبه غین معجمه نکرد وشش

---

(۱)- بکفایة الصرف :

کتاب درسی بوده به شیوه سؤال و جواب، و برای مبتدیان مولف آن ناشناخته است. (۲)- : درمتن : پای (۳)- : درمتن : چیم

(٤)- فرحج یا فرحح بفتحین : کفل اسب ( مؤیّد ج ۲ ص ٥٠)

(٥)- : درمتن : ژای (٦)- : همان دوزخ

(۷)- : جست : از جستن ، درمدارالافاضل ذکرنکرده که هندی است

(۸)- : غلطیان : از واژه هائی که ظاهرا ساخته مردم شبه قاره بوده درمتون ادبی فارسی ... دیده نشده است.

(۹)- : درمتن : پای (۱۰)- : درمتن : ازشخصی پرسید.

حرف درترکی ، نمی آیدثا مثلّه‌وحا وعین مهملتین وذا ل وضا دمُعجمتین وفا کذا،فی الشرفنا مه[1]

باب دوم : فی الابدال

براصحاب فطنت وارباب خُبرت ، مبرهن با دکه‌ابدال حرف به‌لغت عرب موقوف برعلم‌صرف است که‌کاتّه[2] پارسی خوانان[3] را کافی ووافی است ودررسائل صرف مقتنّان[4] کلان ومستفیدان[5] مهان چندان مبالغه‌نموده‌که‌طایفه‌صرف دانان را کافی[6] ووافی‌بنابر آن عنان فَرَس تازی قلم‌بدست‌براست به‌مضمار فارس‌صرف کرده‌که‌عامّهٔ فارسیان را شافی وصافی .

الف به‌دال مهمله‌چنانچه‌باین وبدین وبآن وبدان وبه‌یای شنویه‌تحتانیّه چون اکدش ویکدش وارمغان ویرمغان[7].

بای تازی به" واو " چون بخواب وخواو ونهیب ولهیووبزرگ ووزرگ[8] وبسر ووسر[9].

وبه" ف ": چون زبان وزفان[10] وبه‌"میم": چون غژب وغژم[11]،

"پ"فارسی به‌فاء، چون سپید وسفید .

وتا به‌دال مهمله ،چون: دستاس[12] وچداس[13].

جیم تازی به‌"راء" تازی،چون: رجه ورزه و [به‌زای] فارسی چون کج وکژولجن ولژن وهجیروهژیر ، بلکه‌مشهورآنست که‌رژ به‌زاء فارسی است .

وبه"کاف"عجمی چون آخشیج وآخشیگ وبه‌تاء فوقانیه چون تاراج وتارات ،

---

۱ـ: شرفنامه رك به ص ٤٢٨ ۲ـ: درمتن : کاف

۳ـ درمتن : خانان ٤ـ: مُقتّان : از تقتین : وضع قانون کردن ( دهخدا )

٥ـ: درمتن : مستفیدان ٦ـ درمتن : جافی

۷ـ : درمتن : العقان

یرمغان : ـ بروزن و معنای ارمغان است , وآن تحفه و چیزی باشد که چون از جایی بجایی آیند بطریق سوغات بجهت بزرگان و دوستان آورند ( برهان قاطع ) .

۸ ـ : بزرك : دانه روغنی است .

۹ـ درمتن بسر و سر

۱۰ـ زفان : به ضمّ , زبان : درتبخسری است معرب زبان و نام فرهنگ زفان گویا ازینجاست . ( مدارالافاضل ) .

←

خاقانی گوید[1] :

هم‌برسرخاک‌شا زکرامات      تاتارهمی رودبه‌تارات

لیکن درین مثال لغز[2]است زیراآنکه : تارات درین بیت جمع تاره است یعنی به‌کرآت ومرآت، تاتار برسرآن خاک می گذردوبه‌جهت تیمن وتبرک .

"جیم" فارسی به"شین منقوطه" چون: لخچه ولخشه[3] وکاچی وکاشی . وبه"ژفارسی چون کاچ وکاژ[4].

"خا" به"ها"چون خجیر[5] وهجیروبه‌غین چون ستیخ وستیغ .

"دال"به"تاء فوقانیة"، چون: دُرّاج وتُراج، وگفتنیدوگفتنیت وزردشت وزرتشت .

وبه ذال منقوطه: چون آدروآذر .

"ر" به "لام"، چون: سوروسول وکاچاروکاچال .

---

(۱)ـ غژب : همان غژم است : دانه انگور از خوشه جدا شده شیره دار تازه باشد ، وبه معنی خشم و کینه (برهان قاطع ).

(۲)ـ: درمتن : وسداس

(۳)ـ: درمتن : وسلاش

---

(۱)ـ ر. ك به مقدمه فرهنگ رشیدی ص ۱۱

(۲)ـ : درمتن رشیدی ص ۱۱ : "نظر" آمده است .

(۳)ـ لخچه ولخشه (لخ) به ضم گیاهی‌است که درآب روید عرب حمیر وهندش پلیرا خوانند وخوشه که درشب برات و روغن به جای مشعل افروزند و در نهخترپست وآن‌لختی است درلیخ وآنرا دخ نیز گویند (مدارالافاضل ).

(۴)ـ : درمتن : خایها چون کاچ وکاژخانها چون ....

(۵)ـ: خجیر : پسر گودرز که سهراب وقتی که بایران میرفت درپای قلعه سفید دژکه درسبزوار است درجنگ زنده گرفت . خجیر و هجیر هردو یکی است . (مدارالافاضل ).

"ز" منقوطه به "جیم" تازی چون سوز وسوج وپوزش وپوجش وآویز وآویج[1] وبه "چ" فارسی، چون پزشک وپچشک.

وبه "غین" چون گریز وگریغ.

وبه "سین مهمله" چون ایاز وایاس وآنکز وآنکس وسین معجمه[2] چون پالوس و پالوش.

وبه "ها" چون آماس وآماه وخروس وخروه.

وبه "جیم فارسی" چون خروچ درخروس، رودکی گوید[3]:

سگالیده ئی جنگ ماننده قوچ تبربرده برسرچوتاج خروج

وسین معجمه به مهمله چون شاروسار وشارک وسارک[4].

وبه جیم فارسی، چون پاشان وپاچان[5].

عین معجمه به کاف فارسی چون لغام[6] ولگام وغوچی وگوچی.

فا به واو، چون فام ووام.

کاف تازی به خاء معجمه، چون: شاماکچه وشاماخچه[7].

---

(۱) ـــ : آویچ : بروزن و معنی آویز است که از آویختن باشد (برهان قاطع).

(۲) ـــ : درمتن : سین مهمله

(۳) ـــ : ر. ك. رشیدی ص ۱۱

(۴) ـــ : شارك یا سارك : پرنده ایست کوچك و خوش آواز (جهانگیری) او را هزاردستان هم گویند (فرهنگ سروری).

(۵) ـــ : پاشان یا پاچان : پاچیدن (برهان)

(۶) ـــ : درمتن : دام

(۷) ـــ : شاماکچه یا شاماخچه : سینه بند زنان و مخفف آن شاماك است (جهانگیری، آنندراج، برهان قاطع) همان ساماخچه (جهانگیری).

وبه عین معجمه چون کژگا و غژگاو[1] ، لیکن مشهوبه‌کاف فارسی است .

کاف فارسی به‌عین معجمه‌چون گلوله‌وغلوله وگلیواج وغلیواج[2] وامثال آن

ومهمله، چون: آ ونگ وآ وندوکیا رنگ وکیارند[3] وارنگ واورنگ واورند ودنگ و[4] دندو

امثال آن.

لام‌برای راء مهمله، چون: زلو وزرو.[5]

---

(۱) —: کژگا و غژگاو :

— غژغا و غژگاو هردو برای پارسی قلاده پرچم که آنرا کژگاو گویند باغین نقطه دار بروزن مسداو ، بمعنی غژغا است که گاو تتا باشد وبعضی دم آن گاو را فطاس میگویند بجهت آنکه اصل این لغت کثرگاو است یعنی ابریشم گاو — چه کثر بمعنی ابریشم هم آمده است . و چون در لغت و زبان فارسی تبدیل گاف بغین و برعکس جایز است همچونگام و لغام و گلوله و غلوله و امثال اینها و زین لغت نیز کاف کثر به غین تبدیل یافته است و کثرگاو غژگاو شده است ( برهان قاطع ) .

(۲)— کلیواج و غلیواج :

جانور گوشت ربای و آن را طیو از نیز گویند . و این معرّب او ست .

( مدارالافاضل ) .

(۳) — : کیارنگ و کنارند : در رشید ی ، کنارنگ وکنارند آمده ص ۲ اما کیارنگ ( کیارنگ ) — باکاف فارسی در آخر بروزن دماوند ، رنگ لطیف و پاکیزه را گویند و بمعنی سفید هم آمده است . ( برهان قاطع ) .

در متن : کیارند ، اوریك و اورنگ و دنگ ود ( که از متن رشیدی است ص ۲٦) .

(۴)— دنك ( دنگ ) بهفتح وکاف فارسی ، نقطهٔ دائرهٔ پرکار و نشان و گویند دیوانگی و بیهوشی و دیوانه و بیهوش . ( مدارالافاضل ) .

ودند به فتح همان‌دنگ : ابله ، ونام گیاهی ( مدارالافاضل ) .

(۵)—: زلو یا زرو : یا زولو : جلو همان زالو است : کرمی‌دراز که در آب پیدا شود و چون او را به عضوی به چسبانند خون را بمکد . ( جهانگیری : ناظم الاطبا ء ) .

ن به‌میم‌چون بان وبام، وا وبه پای تازی،چون: نوشته‌نبشته‌چون وام وبام وبعضا " چون یاوه ویافه‌وبه‌حاء معجمه‌،چون: هیزوحیز وبه جیم تازی چون ماه وماج وناگاه وناگاج[1] کذا فی الرشیدی.[2]

ابدال حروف عربیه‌ازفارسیه به‌تعریب.

التعریب : سخن عجمی عربی کردن کذا فی الصحاح[3]

الف : ازواوفارسی،چنانچه بوریا وباریا عندالعامّةوامّا اقول عندالعامّة لأنّ أصمعی قول هوفارسی وهوبالعربیّة باری وبوری وباریةعلی ما فی‌الصحاح وباء تازی ازفارسی چنانچه کپان وقپان[4] ، وشپوروشبور[5]وپرتاس وپرطاس[6] واز

---

(۱)ــ: در متن : ناگاه

(۲)ــ: رشیدی ص ۲۶

(۳)ــ: ونیز ر. ك . ماده " عجم " در صحاح اللغه جوهری ص ٤٦٧

(٤)ــ:

کپان وقپان : به فتح وبای پارسی، ترازوی نیك پله که ازان بارها سنجند به تشدید نیزبتازیش قسطاس‌خوانند . ( مدارالافاضل ).

(۵)ــ: شپور وشیپور به بای پارسی مشدد وبغیر بانیز ــ کذا فی السکندری ودر مؤید است شیپور بروزن تنور نوعی از مزامیر طمخانه پادشاه که در وقت سواری نوازند . شیپور نیز خوانند وبمعنی بوق وقیل صهره ترسایان وآن یکی از سازهاست ( مدارالافاضل ).

(۶)ــ: پرتاس یا برطاس :

پرتاس‌نام شهریست ، جامه ای که از پوست روباه وپرطاس دوزند ، نوعی از پوستین روباه که از ملك پرطاس خیزد ( فرهنگ معین ).

پرتاس : نام ولایت ترکان ( مدارالافاضل ).

میم چنانچه‌خم‌وخپ وباء[1] مثلثه‌ازتاء فوقانیه‌چنانچه‌تريد[2]وثريد "وقيل أنـــه ليس بمُعَرّب ثـريدبل هواتفاق معنى".

به‌جيم[3] تازى ازراچنانچه‌ارغوان وارجوان.وازكاف تازى،چنانچه:كريز.وازكاف فارسى به‌جيم‌چنانچه:[4]گوهروجوهروگورب وجورب وسرگين وسرجين وكيگ وقيــج. وهمچنين،هركلمه‌كه‌دروقاف وجيم اجتماع‌كنند."لأنّهما لايجتمعان في كلمةمـن كلام العرب وكذا اجتماع الجيم مع الضاد والجَصّ مُعَرّبٌ ومع التاء والجبت ليس بِعربى ومع الطاء والطاجن لغةمُوَلّدَة على مافي الصِحاح،فان قيـــل و قول الجبت في قوله تعالى:" بالجبت والطاغوت*" يلزم اجتماع الجيـــم مع التاء بدليل:إنّا انزلناه قُرآناً عربياً**" فجوابُنا لوجهين : الأوّل وقــوع[5] الكلمات عَلىٰ طَريقِ كلام العَرَبُ مِنْ دُخول الألف واللام،في أوّلِ الاسم وطــوقِ التنوين في آخِرِه والآيُنْقَضُ بلفظِ فارسيِ كجبل وهندى كمشكوة،وروُمى[6] كَقِسطاس والثّاني مَحْمُولٌ علىٰ قِسْمَيّة الجزء،كقولهِ تعالى" يجعلون اصابعهمفـــــى اذانهم*** أى أنامِلَهُمْ[7].

---

* قسمتی از آیه ۵۱ سوره ۴

** قسمتی از آیه ۲ سوره ۱۲

*** قسمتی از آیه ۱۹ سوره ۲

(۱)ـ: درمتن : فا

(۲)ـ: تريد يا ثريد : نام طعامى و قيل معرب ثريد است به معنى‌شوربا ( برهان قاطع، مدارالافاضل)٠

(۳)ـ درمتن:به ميم

(۴)ـ: درمتن : و حمبريثر و فارسى چنانچه

(۵)ـ: الاول وقوع الكلمات و قوع الكلمات ٠

(۶)ـ: درمتن : وروى

(۷)ـ: متن:فالمراد من القرآن سورة واحدة ولغة هذه الآية فيها هذا....

هذا عَلىٰ مٰا قالَ الحَسَنُ فی حاشیة المطوّل[۷] . ودرمکارمی[۸] ذکرکرده‌که‌جیم وتا دریک کلمه جمع نمی شوندمگردرتجارت ومراد ازین اجتماع ممنوع ازحروف اصلی است پس درتجنّب[۹] منع نیست .

وازبا چنانچه :ساده‌وساذج وکوسه وکوسج وشبه وشبج .

حاء مهمله‌ازخای معجمه‌وحای[۱] معجمه‌ازکاف تازی چنانچه کامه‌وکامخ ، ودال مهمله‌ازتاچنانچه رسته ورسد[۲] وبت وبد؛و معجمه ازمهمله‌چنانچه:ستاد و ستاذ وباده‌وباذق وساده وساذج ، راء معجمه ازجیم تازی:چنانچه‌جره و زره[۳] . . وسین مهمله‌ازمعجمه‌چنانچه:ابریشم

وابریسم وگاومیس وگاومیش وبنفشه‌وبنفسج[۴] معجمه‌ازجیم تازی،چنانچه: جاروب وشاروب[۵] . وصادمهمله‌ازجیم فارسی چنانچه: چین وصین وچنگ وصنج و چرم وصرم.و ازسین مهمله اسپهان واصفهان ، وازمعجمه‌چنانچه.شمن وصنم بالقلب ، طای مهمله ازتاوتیلسان وطیلسان وتاک وطاق[۶] . عین مهمله ازها چنانچه سکرکه وسقرقه[۷].

وفا ازبای فارسی چنانچه پیل وفیل وپاشیدوفاشیدوپرگاروفرجار عربی چنانچه جاروب وشاروف ، قاف ازکاف عربی چنانچه تریاک وتریاق وکپان

---

۷ــ: مطول : کتابی است معروف درادبیات عرب از سعدالدین تفتازانی متوفی ۷۹۲ هجری قمری ، که به عنوان کتاب درسی استفاده شده است .بارها چاپ شده و شروح و ترجمه های آن موجود است .

۸ــ: مکارمی :
کتابی به این نام نیافتیم .

۹ــ : درمتن : تجب

۱ــ درمتن : جناحم وحب (؟) حای معجمه

۲ــ: درمتن : رزق ؟

۳ــ درمتن : حیوه و زرق و از سین مهمله چنانچه رسته و زرق (؟).

٤ــ: درمتن : خاومیش

٥ــ: درمتن : شاروف

٦ــ درمتن: وطابه و طایق

۷ــ : درمتن : سقرقع

وقپا ن،کربزوقربز ،وا زها چنا نچه‌دله‌ودلق وبا ده‌وبا دق وبره وبرق ،"وفي تعريب البرق دليل آخرُوهُوَما ذُكِرَفي الصِحاح أنّه لَيْسَ في كَلَامِهِمْا سمٌ عَلى فَعْل بِتَكْرِيرِالعَين إلّاعَمّ ،"

فمعرّب[1] کاف ا زخا،چنا نچه خسرووکسری فی الصحاح کسْری بالفتح جمع کسر کمرضی جمع مریض ولقب پادشاهان فارس وهوبالکسروهومعرب خسرو وفی شرح القصیده[2] کسری بکسرالکاف وفتحها ، اسم جنس ملوک الفرس وهومعرب خسروو درشرح قصیده‌بُردَة" ازعصام[3]، کِسریٰ"بکسرکاف وفتحتین"اسم جنس است ملوک

---

(۱) ـ : درا ینجا درمتن اضافاتی‌دارد :

خصم نام مردی و نضم و شلم موضعی بشام و بدرابی‌در عرب و عسرد اهم ؟

(۲) ـ: شرح قصیده برده :

قصیده " الکواکب الدُّرّیة في مدح خیر البریّة " از شرف الدین ابوعبدالله محمدبن سعید بوصیری شاعر مصری ( ۶۰۸ـ۶۹۴ هـ ) بسیار معروف است : دهها شرح برآن نوشته شده است • رك • به‌کشف الظنون چلبی ، زیر عنوان قصیده البرده‌ونیززکی مبارك ، المدایح النبویّة ، فی الادب العربی ، ص ۱۹۶ ـ ۲۰۸

(۳) ـ:عصام : شاید ، عصام اسفراینی‌باشد ، ابراهیم بن محمدبن عربشاه اسفراینی ملقب به عصام الدین • وی به سال ۸۷۳ ق در سفراین ازقراء خراسان متولد شد • پدرش از قضات آنجا بود و او به آموختن علم پرداخت و در اواخر عمر به سمرقند رفت و به سال ۹۴۵ ق درین شهر درگذشت • او راست : الاطول : در شرح تلخیص المفتاح قزوینی ، در علوم بلاغت و میزان الادب • و نیز شرحها و حواشی در منطق و توحید و نحو دارد ( رك.به: اعلام زرکلی ج ۱/ ص ۶۵ )

فرس را چنانچه قیصر ملوک روم را وفرعون ملوک مصر را پس از این جهت نوشیروان را کسری وولید را فرعون خوانند ودرصحاح گفته فرعون لقب کافری معروف و اسمه ولیدبن مصعب . فی الکشاف[1] اسمه قابوس وقیل ولیدبن المصعب بن الرمان .

لام از دال، چنانچه: خلنج وخدنگ ، درصحاح است خلنج درختی، وهی مُعّرب خدنگ خلانج جماعة ودرمدارالافاضل گفته[2] خدنگ فتحتین وکاف فارسی چوبی ودرختی است که از وی حنای زین وتیروترکش سازند[3] واز خدنگ تیرمطلق نیزاراده کرده اند فردوسی فرماید:

| | |
|---|---|
| بهپیراهنش پشتهای خدنگ | بهم برشده شاخ درشاخ تنگ |
| گرانمایه اسپان بزین پلنگ | فشانده گهردرحناء خدنگ[4] |

. واز نون چنانچه چندل وصندل ، واوعربی از فارسی چنانچه :

موزه وموزج وبوسه وبوسج وکوسه وکوسج، یا از الف چنانچه: ازبا زار وبیزار وا زوا وچنانچه: نوروزونیروز واز های فارسی چنانچه: فیروزه وفیروزج.

---

(١)ـ: کشاف : (شرح)کشاف اثر زمخشری کتاب مفصل و معروفی در ادب عربی

(٢)ـ: مدارالافاضل ج ٢/ ص ١٢٠

(٣)ـ : در متن جمله : درمدارالافاضل گفته ... چوبی ودرختی است که از وی تکرار شده است .

(٤)ـ: در شاهنامه چاپ دبیرسیاقی ج ٢/ ص ٩٨٣ این بیت بدین گونه ذکر شده است :

گرانمایه اسبان به زین خدنگ

فشانده گهر در جناق پلنگ

بدا نکه‌بدل دربعضی مواضع به‌اتفاق وزن درمعنی شناخته شودودربعضی مواضع به‌معنی فقط چنانچه گوهروجوهروچوگان وصوجان[2]،لمؤلفه:

با دقبول اروزدا زدهن مقبلی گرخا رشودخنده‌زنم چون گلی[3]

باب سیوم : دربیان وضع‌حروف تهجّی

الالف الفرد من الرجال وبه‌حساب جمل:یکی والف ساکن به‌معنی ملازمت[4] آیدچنانچه،درین مصراع :

تا رسیدندهرچه دوشادوش[5] ، ای،تا رسیدهردوبه‌ملازمت دوش یکدیگر

ونیزچیزی را به‌معنی (فاعل) آن چیزگردا ندچنانچه‌درین مصراع:

درهم‌آمیختندخنداخند. یعنی دریکدیگرآمیختند ، خندنده‌وخنداخند[6] . همین حکم دارد . نیوشا وکوشا وجویا وپویا ازاین قبیل است ومعنی ایشان‌نیوشنده

---

(۱) ـ: درمتن : وغیر المذکوران کرات الامثله فکثیر والا قادربدانکه

(۲) ـ : درمتن صوبجان

(۳) ـ این بیت ارتباطی به متن ندارد .

(۴) ـ درمتن : ملازت

(۵) ـ درمؤید : دو . (مؤید ج ۱/ ص۳)

(۶) ـ : درمؤید : خنداخند شاید دراصل خندا بوده است(ج ۱/ ص ۳)

وکوشنده وجوینده وپوینده ونیزبه‌معنی به وبرآید که‌ترجمه‌مَع وعلیٰ است چنانچه:"درهلاکم‌بکوش زودازود "[1]، ای‌زودبروزودبرزود‌ونیزبه‌معنی‌ازینجا تا ازآنجا آیدچنانچه سراپا وسراسر، ای‌ازسرتا پلوازیک‌سرتا[3] سرودم سعدی راست:[2]

بخدای وبه‌سراپای توکزدوستیت	خبرازدشمن واندیشهٔ دشنامنیست

ونیزبدل حرف ندا، محذوف آید‌سعدی راست:[4]

خدایابه‌حقّ بنی فاطمه	که‌برقول ایمان کنی خاتمه.

دراصل خدا بودحرف ندا را حذف کرده‌درآخرمنادی الف عوض درآوردندوالاّتقدیم منادی برحرف ندا شود این ممنوع است.

وهمچنین است اللهمّ، دراصل یاالله بودویا را حذف کرده درآخرالله میم مشدّده‌درآوردندواجتماع مُعوضٌ منه‌جایزنیست وقول اقول القائلین: خاقانی، خاقانیا:محمولست برتصغیرویاالف معجماست وبعید نیست کمااشارت‌به‌سوی اصل کرده‌باشدفی الصحاح،ربّما جُمعَ بَیْنَ البَدَلِ والمبدلُ منهُ في ضَرورَةِ الشعرِ، لِأنّ الشاعِرَیَرُدُّالشَّيءَ إلی أصْلِه.[5]

وعجب نیست که‌خطا افتاده‌باشدزیرا خطا ازمجتهدطاریاست. پس‌چه‌جای

---

(۱)ـ: درمؤیّد: مصراع قبل را نیزآورده است:

شه زگرمی سیاستم فرمود

درهلاکم بکوش زود ازود

(ر.ک. به مقدمه مؤیّد ج ۱/ ص۳)

(۲)ـ: درمتن: کم سر

(۳)ـ: کُلیات سعدی، چاپ فروغی ص

(٤)ـ کُلیّات سعدی، چاپ فروغی ص

(۵)ـ: درمتن: فی ضروره الشعر الراجز عربت رغبت بالا هما لان الشاعر یراالشی الی اهله. (؟).

شاعر است واین چها را احتمال است درهر جا چنانچه،

ای قاریا چنان بشنو بی نحو محو کرد دصد سال گربخوانی

ونیز مفخم آید چنانچه خاقانی راست:[1]

بدا سلطانیا کورا بود رنج دل آشوبی

خوشا درویشیا کورا بود گنج تن آسانی[2]

ونیز برای دوام و استمرار در آخر جمله دعائیه افتد حافظ راست:[3]

عمرتا باد مرادای ساقیان بزم جم

گرچه جام ما نشد پرمی زدوران شما

این همه نقل مسایل از شرف نامه و دلائل از صاحب مؤید الفضلاء فرموده است، هر الف ساکن که میان دو کلمه متجانس واقع شود آن الف بر مقارنت بود یعنی دلالت می کند براین که هردو به یکدیگر پیوسته اند، وهم از بهراین الف به معنی بای اتصال آید و یا به معنی بای الصاق آید و یا به معنی مع آید و آن هردو کلمه که متجانس اند در بعضی مواضع مفید معنی حالیه نیز باشد چنانچه در نظایر مذکوره از دوشادوش و خنداخند و زودازود یعنی تا رسیدند هردو درین حال که دوش یکی ملصق بود به دوش دیگر و در هم آمیختند درین حال که خندیدن یکی مقارب بود به خندیدن دیگر و درین حال که یک شتابی ملصق بود به شتابی دیگر یعنی قدری تأخیر نبود و هم ازین قبیل است رودررو گفتم و پیاپی رفتم، ای گفتم درین حال که روی من ملاقی بود به روی او رفتم درین حال که پای من متصل بود به پای او. وهمچنین است که شباشب تاختم و سراسر یافتم ای تاختم درین حال که یک شب ملصق

---

(۱)ـ: خاقانی

(۲)ـ: در مؤید بعد از این بیت آمده است:

بدا و خوشا در اصل ای بد و ای خوش بوده است و الف ـ سلطانیا و درویشیا مفخم است و نیز برای دوام و استمرار در میانه و آخر دارند چنانچه بمانا دوبادا و به معنی واو عطف نیز آمده کذا فی الشرفنامه منیری ۰۰ ج۱ ص ٤

(۳)ـ در دیوان حافظ

عمرتان باد امرادای ۰۰۰۰ تصحیح قزوینی و غنی ص

(٤)ـ در مؤید: لفظ دوشادوش (ج۱ ص ٤)

به‌شب دیگربوداینجا ازشب جزء شب مراداست که یک شب ملحق به‌شب دیگربود وازقبیل[1] ذکرکل واراده‌جزءاست‌چنانچه‌گوئی بسیارشب رفته‌است واندک‌مانده یعنی بسیارجزء رفته‌است واندک مانده‌است،موءیداین معنی رااستعمال‌ایشان درمحل سراسروسربه‌سرباظهاربادرمقام الف ودرمثل این ترکیب الف امتدادیّة[2] نیزمی تواندبودای اریک سرتاسردوم وقوله‌سراپاهم، ازین قبیل است (به یک معنی[3]) ونظائردیگرازآن متجانس‌کاینجا معنی حالیه‌نیست بلکه‌مقارنه است بسیاراست چنانچه پیچاپیچ وحجاحج[4].

اماآنچه مرکّب است به‌دومتجانس به توسط الف ساکن به‌معنی مع است آن الف متوسط چنانچه سه شبانروز[5] ای سه شب باسه‌روزرواست کاینجا الف را به‌معنی وا و بگویی هم‌با رعایت معنی مقارنه به‌دلیل آنکه سه‌شبانروزترجمه ثلاثة‌ایام ولیالیها است وسراپانیزازین قبیل است[6] باجوازاحتمال مذکور،

---

(۱)ـ : درمتن، عبارت "اینجا از شب جزء شب مراد است تکرار شده" • توضیح صاحب مؤیّد بعد از جملات فوق به قرار زیر است :
آنچنان اینجا هم یعنی تاختم درین حال که یك خبروشب متّصل بود به خبرو دیگراز بهر این حاصل معنی می گوئیم که همین در شب تافتیم یعنی روز بکردیم و بافتیم درین حال که یك سرمتصل به سر دیگرای یك طرف متصل بود به طرف دیگریعنی تمام یافتیم •(ج ۱/ ص ٤)

(۲)ـ : درمتن : امدادیه

(۳)ـ : به یك معنی از موید است(ج ۱/ ص ٤)

(٤)ـ : درمتن چقاچق آمده اما،
درمؤیّد آمده : ای یك جحیدن ملصق به جحیدن دیگری وآواز زهازه ای آواز زه گفتن یکی ملصق به زه گفتن دیگری و جقاچق ای یك چق ملصق به چق دیگرو همضین چکاچک (ج/۱ ص ٤)

(٥)ـ : درمتن : شبانروز

(٦)ـ درمؤید آمده : وی تواند الف امتدادیه باشد •

وهر الف ساکن که در آخر کلمه آید برای تصغیر بود و این روایت در قنیة[1] مذکور است در لغت با زاریا بدین عبارت با زار یا با تصغیر بازاری است و تصغیر برای تحقیر و تقلیل باشد و اندکی است که برای تعظیم آید[2] و برای شفقة و تلطف و ملاحت چنانچه در عربی مشهور و مسطور است.

و در فارسی، الف سلطانیا و درویشیا که در بیت مذکور است هم از این قبیل است یعنی: الف سلطانیا برای تحقیر و تقلیل است و الف درویشیا برای تعظیم و شفقت است و سیاق کلام نیز موید این معنی است و مفخم جائی گویند که هیچ معنی نتوانند و نیز الف ندا استمراری است یعنی همیشا است[3] و شیخ ابراهیم،[4] این الف را بدل حرف ندا گفته است و محل ندا نیست و لفظ بد و خوش صلاحیت ندارد که منادی شود زیرا آنچه نه علم است نه صفت. و نیز الف مذکور برای فاعل بود اگر در آخر امر لاحق شود چنانچه گویا و شنوا و این کلیه[5] نیست زیرا که نمی گوئی از زدن، زنا و از کردن، کُنا، و بعد الف فاعل در بعضی مواضع نون نیز گویند چنانچه خندان و گریان.

---

(۱) ـ قنیه : قنیه الفتیان : این کتاب را شیخ صدرالدین بن بدرالدین بنا به تقاضای خواهر زاده خود تالیف نموده است • این کتاب دارای ۲۱۳ بیت شعر است • مدار الافاضل , چاپ دانشگاه پنجاب , چ اول , ص ذ مقدمه •

(۲) ـ : در موید اضافاتی دارد :

بر وجه استعاره و برای مدح ••• ج /۱ ص ٤

(۳) ـ : از موید اخذ شده ج /۱ ص ٤

(۴) ـ : شیخ ابراهیم که در موید هم آمده صاحب فرهنگی یعنی است که به نام فرهنگ شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی معروف است مولف آن شیخ ابراهیم ابن قوام فاروقی است , ر• ك • به مقدمه کشف اللغات ص ٤•

(۵) ـ : در متن : فا

ونیز الف مذکور به علامت جمع آید گردر آخر اسم مفردها باشد چنانچه بادها و جامها[1] ونیز در آخر کلمه برای استقامت وزن قافیه بر طریق اشباع افتد چنانچه:

[پیاده شود دشمن از اسب دولت][3] چوگردی برا سب سعادت سوار

برا سب سعادت سواری وداری بدست اندرون از سعادت سوارا

وازین قبیل است که ابوحفض حکیم سمرقندی[4] گفته است:

آهوی کوهی دردشت چگونه بوذا چون ندارد یار (بی یار) چگونه دوزا •

قول الف ساکن برای وقف کلمه نیز زیاده کرده شود در آخر کلمه چنانچه صاحب موءید الفضلاء در لغت اصل او ذکر کرده که اطلا" بالفتح قطعا " والف وقف است و نظایر دیگر بسیار است در کلام فصحاء، چنانچه حافظ فرماید[5]:

گرد وروز ه دورگردون برمرا دما برفت دا ئما "یکسان نباشد کار دوران غم مخور

والف متحرّک که اورا همزه خوانند دو اند (یکی) متحرک صورتاً ومعناً وآن همزه استفهام است واین همزه استفهام درفارسی مضموم باشد کذا فی موءید الفضلاء

---

(۱)ــ: در متن : جایها

(۲) ــ: در متن : بیت

(۳) ــ: در متن : مصراع اول این رباعی در مطرع چهارم آمده از موید ص ۵ تصحیح شد و در موید ذکر گردیده چنانچه " قطران " راست ص ۵ و در موید اضافه می‌کند که :

چون ازین معانی مذکور هیچ یافت نشود مفخم باشد , این بود بیان الف ساکن • ص۵

بهرحال بیت از قطران تبریزی است , دیوان قطران , تصحیح محمد نخجوانی ص ۲۶

(۴) ــ: ر•ك • به تاریخ ادبیات دکتر صفا , ج اول , ص ۱۷۵

(۵) ــ: در دیوان حافظ , تصحیح قزوینی و غنی : حال دوران • ص ۱۷۳

ودرشرفنامه‌است که‌دربعضی نسخ به‌خط محققان بعدهمزه استفهام (فارسی) واومعدوله نبشته‌اند‌دوم[1] متحرک است صورتا " وساکن است معنا " وآن الف وصل است واین همزه‌وصل درفارسی جائی مضموم‌خوانندبرای متابعت تابعد چنانچه شتروشتروسطرلاب واسطرلاب وجای مفتوح برای‌خفت ، " لِأَنّ الفتحه اخفّ الحرکات " چنانچه‌فسون وافسون وجای مکسوربرای موافقت یابرای‌آنکه "اَنَّ الساکن اذاحرک حرک بالکسر" چنانچه‌شکم‌واشکم‌وسکندرواسکندروروا ست که همزه‌وصل را حذف‌کنندوما بعدا ورا حرکت دهندفقط چنانچه: درنظا یرمذکوره‌ویا بما قبل وصل کننده‌بدادن آخرما قبل حرکت آن همزه وصل که"نقل عن موءید الفضلاء بالابچاز ".[2]

البا:مردبسیارشهوت ودرجمل:دوعددوحرفی است ازحروف تهّجی برمعانی‌مختلفه: برای الصاق است‌چنانچه:گذشتم‌بزیدای به‌مقامی که‌نزدیک بودازآن مقام‌زید وبرای استعانت فاعل به‌صدورفعل ازآن ، چنانچه‌نوشتم‌به‌قلم ومثال اول ترجمه "مَرَرتُ بزیدٍاست ودرثانی ترجمهٔ‌کتبت بالقلمِ"است وبرای مصاحبت‌چنانچه‌گرفتم اسب رابه‌زین اوکه‌ترجمه" اشتریت الفَرَسَ بِسَرْجِهِ " است یعنی مصاحبت سرج واشتراک اومع الفَرَسْ درخریدن وفرق فیما بین الصاق ومصاحبت آنست که لاچارگی است الصاق راازلزوق وسوق به‌خلاف مصاحبت وبرای مقابله‌چنانچه:

عروس‌عدن دُربه‌دینا رداد

ودرعربی مثالش" بعتُ هذا بذالک " است وبرای ظرفیت اگرمتصل شودبه‌چیزی

---

۱ـ: درمؤیّد آمده است :(ج ۱/ ص ٥)

معانیه گشته است , وهمزه استفهام درفارسی کسانی مفتوح خوانند که تحقیق ندارند •

۲ـ: (مؤیّد ج ۱/ ص ٥)

که صلاحیت ظرفیت دارد چنانچه نشستم به مسجد که ترجمهٔ " جَلستُ بالمسجد " است، و
برای تعلیل ومعنی او از بها ست چنانچه مال به نزید است که ترجمه " المال
بزید " است ودرعربی درین مقام اکثرلام است ولهذا گفته اند که حروف جارّه
بدل از یکدیگر می شوند واز ینجاست که به معنی مَن آمده است" فی قوله تعالی
" سأل سائلٌ بعذاب واقع، للکافرین-"* وبرای قَسَم چنانچه به خدا که ترجمهٔ
باللّه است وچون به الف نویسند به جزمعنی مصاحبت ندارد وچون به یا نویسند
بجز معنی غیرندارد واز ،که به معنی علی آمده است از مسئلهٔ بدل است وبرین
معانی مذکوره مشتمل است قول صاحب مؤیّد الفضلا که: با،با لفتح ترجمهٔ یا
مکسوره است درتازی وآنچه زائده برفعل در آید مکسوره آید اگر ما بعدا ومفتوح
ویا مکسوراست.چنانچه بِببین ، وزن مضمومه آید. اگر ما بعد مضموم، چنانچه
بگو بعضی که درا ین مقام مکسورخوانند غیرفسیح است . واندکی است که با
زائده مفتوح آید چنانچه سعدی فرماید:(۱)

بچه کار آیدت زگل طبقی　　　　از گلستان من ببرورقی

وموءیّد این معنی است قول بنده که مسئول به برخورداری قرّة عینی است:(۲)

باء معنی را به جزفتحش نخوانی ای جوان
باء زایدرا متابعت حرکتِ ما بعددان
لیک گرما بعدا ومفتوح باشد کسرخوان
وآنکه زاید هم بود مفتوح قلّت را بدان

---

* آیه اول و قسمتی از آیه دوم سورهٔ - ۷۰

(۱)ـ: کلیات سعدی ، فروغی ، ص۳۲
(۲)ـ: ظاهرا مؤلف فرزندی داشته و میخواسته به وی زبان فارسی بیاموزد .

وچون به‌معنی دروبَرآیدبازدرآن کلام بعداودروبرافتندبعضی گویندکه آن به‌معنی دروبراست که‌مفسّرواقع شودبرای‌ا متیازا زمعانی دیگروچون لفظ می برمضارع داخل شوددرکلام فصحابارا نیا رندواگرعلی سبیل الضروره‌بیارند[1] با را مقدم‌کنندچون می بشکندموءیدسعدی است[2]:

اینهمه‌هیچ است‌چون می بگذرد    بخت وتخت وامرونهی وگیرودار

واگرنون نفی برفعل داخل شودا ولی آنست که‌با را داخل نکنندوعوام نون[3] وبا را جمع کنندوگویندنه بزد، کذافی نفزک وشیخ ابراهیم فرموده‌که‌با را برنون مقدم‌باید آوردواگرعوام عکس می کنندا قول باظرفیت مقدره‌نیزمی‌باشد، اگراسمی مضاف باشدبه‌ظرف خودمثالش : جامی فرماید[4]:

سنگ به‌بطحاش گهروارهمه    ابربصحراش گهربارهمه

یعنی سنگ به‌بطحاش ابربه صحراش، یانباشد، مثالش سعدی فرماید[5]:

[وقت ضرورت چونماندگریز]

دست بگیردسرشمشیرتیز    یعنی دست بگیردوتعلیله‌نیزمقدره‌می باشد،اگر اسمی مضاف باشدبه‌غیرظرف خودیابه‌غیراصل خود، مثالش، جامی فرماید:

نام توعدل بودکارتوعدل    آشکارا شده‌زآثارتوعدل

وبا ملفوظ[6] به‌معنی بیش [    مثالش سعدی فرماید    ][7]

شکایت‌کندنوعروسی جوان

به پیری زدامادنامهربان

وبه‌معنی مقدارنیز آمده‌است‌اگرداخل شودبرمقادیرومکاییل،مثالش خسرو

---

[1] : درمتن : دا

(۲) : کلیات سعدی ، فروغی ص ۷۲٤

(۳) : درمتن : یا

(٤) : جامی ، مثنوی هفت اورنگ ، مدرسی گیلانی ، ص ٦۸۰

(۵) : کلیات سعدی ، فروغی ، ص ۳۵

(٦) : درمتن : ای نام برای تو وی کاربرای تو

(۷) : کلیات سعدی ، فروغی ص

فرماید[1]

مست بخمها کند آشام می　　　پاک هما زبوی وی افتد به قی

یعنی به مقدار خمها وبه معنی سبوی[2] ، جامی فرماید[3]

روی همت به صفا کیشان کرد　　　کسب علما زکتب ایشان کرد

یعنی سوی صفا کیشان وبرای انتهای غایت ، شرف الدین بخاری فرماید :

پس دگربار پنجه زن درحال

هردو ساعد به مفرقین بمال

یعنی تا آرنج ، لیک احق واصح آنست که درین معنی با بدل است از الی .

التاء[4] البَقَرَةُ التي تُحْلَبُ دائِماً ، وبه حساب ابجدچهارصد ونیز درآخر کلمه متحرک به حرکت عارضیة وساکن به معنی تووترا آید وماقبل اونیز ساکن باشد تا متحرک ، خسروفرماید[5] :

ناوک بی دینیت شدکفرگاه　　　هندی محرابیت ایمان پناه .

ونیز به معنی خود بود واگربا الف نویسند ترجمهٔ حتّی بود چنانچه خواندم وردرا تا صباح ، که ترجمهٔ "قَرَأْتُ وِردِي حَتَّى الصَّباح" است درانتهاء غایت ، سعدی فرماید[6] :

به هندآمدم بعدازآن رستخیز　　　وزآنجا به راه یمن تا حجیز

وبه معنی تو[7] ودرین حالت به نون معروف ترا ست ، جامی فرماید :

ورنه تا جان بود اندرتنت آن　　　درتن از نیزه کنم روزنتان

ونیز برای تاکید آرند ، خسروفرماید[8] :

---

(1) : خمسه امیرخسرو ، امیراحمد اشرفی ، ص ٦٢

(2) : درمتن : سوی

(3) : مثنوی هفت اورنگ ، مدرسی گیلانی ، ص ٥٥٨

(4) : این حرف درلغت به معنی خمیرسرجوش است .( فائق محمد ، مخزن الفوائد ص ١٤).

(5) : خمسه امیرخسرو ، امیراحمد اشرفی ص ٣٧

(6) : کلیات سعدی ، فروغی : ص ٣٧٧

(7) : جامی ، مثنوی هفت اورنگ مدرسی گیلانی ص ٥٤

(8) : خمسه امیرخسرو ، ص ٤٠٣

تا به‌نمی ترنکنی[1] پای خویش [ بیشترک رو که چه دریاست پیش]

وتای علّت[2]؛[ خسرو فرماید ][3]

خسرومیکوش به‌راه صواب

تات شودترک خطای خطاب

این مسائل منقولست ازمؤیدالفضلاء ، ودرعددنیززیاده‌آرندچنانچه‌چندتا جامه‌وکاغذ وامثال آن،کذافی مدارالافاضل.

الثاء[4] :چشم زخم[5]ازهرچیزی وبه‌حساب جمل پانصدکذافی مدارالافاضل درمؤید است‌الثاء آنچه‌زندگانی کنندازهرچیزی.[6] درفارسی نیاید.

الجیم :شُتر مست،کذافی مدارالافاضل،ودرسکندری است:زلف به‌رخسار رها فکنـــد.

غالباً " تشبیه‌را داده‌کرده‌باشند،نه‌ازروی اصل لغت وبه‌حساب جمل سه‌عددوجیم فارسی مکسور وباهای مکتوب‌برای تعجّب آید ، سعدی فرماید:[7]

چه‌خوش گفت فردوسی پاک زاد که‌رحمت‌برآن تربت پاک بـــاد،

وبرای استفهام آید،سعدی فرماید:[8]

---

(۱)ـ: درمتن : رق

(۲)ـ: متن : رای

(۳)ـ: خمسه امیرخسرو ، ص ۶۰

(٤)ـ: این حرف درلغت به معنی چیزی نرم باشد وآنچه بدان زندگانی کنند وبه معنی چشم زخم نیز ــ فائق ، محمد ــ مخزن الفوائد ص ۱٦

(۵)ـ: درمتن : چشم زخ ، درمدارالافاضل نیز چشم زخ است ، ۱٤ مؤید ص ۲۷۸

(٦)ـ: ازجمله ، هشت حرف است‌که درفارسی نمی‌آیند ومخصوص عرب هستند:

درزبان فرس ناید هشت حرف
می‌شوند آنهـــا به تازی حرف حرف
ثا وحا وصاد وضاد است‌ای عزیز
طا وظا وعیـــن وهشتم قاف نیـــز

(۷)ـ: کلیات سعدی ، فروغی ص ۲٦٤

(۸)ـ: درکلیات سعدی دیده نشد.

چه‌دیدی درین کشورا زخوب وزشت　　　　بگوای نکونا م‌نیکوسرشــــت.

وبرای نفی[1] اگرما بعدا وکلام مثبت[1] با شد[1] [ سعدی فرماید ][2]

چه کم‌گرددای صدرفرخنده پی　　　　که‌با شندمشتی گدا یا ن حـــی

وبرای ثبوت[1] اگرما بعدا وکلام منفی‌با شد، [ سعدی فرماید ][3]

چونعمت‌ندیدی زیزدان خویش　　　　چرا نا سپا سی گرفتی‌به پیـــش

یعنی همه‌نعمت ودولت دیدی . وبرای استحضار، حافظ فرماید[4] :

مرا درمنزل جا نا ن چه‌ا من وعیش‌چون هردم　　　　جرس‌فریا دم دا ردکه‌بربندید محطها

واگربه‌کلمه‌پیونددبه‌یا نویسندبعدیا را ساکن کنندومتحرّک نیزدا رند[،]حا فـــظ فرماید[5] :

دوش از مسجدسوی میخا نه‌آ مدپیرما　　　　چیست یا ران طریقت بعدازآ ن تدبیرما

وهمچنین هرالف متحرک ما قبل اومکسوربه‌یا نوشته‌وخوانده شودچنانچه‌بیاید، ونیا یدوامثال آن بسیا راست[،]ونیزبه‌معنی بسیا رآید[،]سعدی فرماید[6] :

چه‌شبها نشستم درین دیرگُم　　　　که‌حیرت گرفت آستینم‌که‌قُــــم

ونیزبه‌معنی : زیرا که‌درآ وقت ما بعد اودلیل اوبا شدوبه‌معنی خبر،مثالش

آنچه‌درسزدا شتم، بگذا شتم　　　　غم‌مخورشیخا که من بردا شتم.

ودرین مقا م‌بعیدنیست که‌لفظ آن اشارت به‌سوی معهودذهنی با شدوبه‌جای کاف

---

(۱) ــ : درمتن : هشت

(۲) ــ : کلیات سعدی ، فروغی ص ۲۰٤

(۳) ــ همـــان ص

(٤) ــ : حافظ ، قزوینی ص۲

(۵) ــ : همان ص ۸

(۶) ــ : سعدی ، فروغی ص ۲۰۳

باشدپس معنی آنچه، آن چیزکه باشد. وبه‌معنی کاف ابتدائیه‌آید، که‌چنانچه وچنانکه‌واگرمکررافتدیعنی مساوات بخشد، سعدی فرمايد[1]

چومردانگی آیدازرهزنان    چه‌مردان لشکرچه‌خیل زنـــان.

وبه ضمّ بودومکتوبهٔ حرف تشبیه است، سعدی فرمايد[2]:

دوپاکیزه گوهرچوحوری، پری    چوخورشیدومه‌زهره‌ومشتــری

وحرف شرط است، سعدی فرمايد[3]:

چودردوستی مُخلصم یافتی    عنانم زصحبت چراتافتی؟.

وهمین، بردومعنی داردبه واوملفوظ ونون، سعدی فرمايد[4]:

به‌قدرهنرجست‌بایدمحل    بلندی ونحسی مکن چون زُحل

ومثال شرطیّه، جامی فرمايد[5]:

چون سوی‌خشکی سفرافتادشان    برسرجمعی گذرافتادشان

وقولهم‌چنان وچُنین به‌ضمّ‌جیم[6] (فارسی) این‌جا مُرکّب است به‌اسماء اشارت واصل این هر دوکلمه‌چون آن وچون این است واورا حذف کردندبعدحرکت همزه‌نقل کرده‌بمـــا قبل دادندچنان وچنین شدّصرح بهذافي کشف اللغات[7]، وشارح "قران السعدین"[8]

---

(1) :ـــ : همـان ٢١٣

(٢):ـــ : سعدی، فروغی ص ٢١٦

(٣)ـــ : همـان ص

(٤) ـــ کلیات سعدی، فروغی ص٣٠٣

(٥) ـــ : جامی، مثنوی هفت اورنگ، مدرسی گیلانی ص ٤١٥

(٦) ـــ : درمتن : چم

(٧) ـــ : کشف اللغات والاصطلاحات :

کتاب لغتی است از عبدالرحیم بن احمد سور در ٦ مجلد، کتاب مذکور در مطبعهٔ ثمر هند توسط پدت بخباته در سال ١٢٩٢ برابر ١٨٢٦ چاپ شده است (ر. ك. به همین کتاب آغاز و ارتفاد ستورمقدّمه.).

(٨) ـــ قران السعدین :

مثنوی امیر خسرو دهلوی است، با قصیده ئی که هر بیت آن را "عنوان" موضوعی کرده و توضیح داده است.



نیزدرشرح این بیت :

صفت مسجدجامع کەچنان راست درو　　　شجرەطیبەهرسوی چوطوبی بەجنان

گفتەکەلفظ چنانراکە درمصرع اول است بەضمجیم فارسی خواندە،
لفظ چرا مرّکب است ازچەاستفهامیەوراکەبەمعنی ازبهراست یعنی ازبهرچە و
این معنی را موءیّداست قول شیخ ابراهیم کەگفتەچرا بەکسربەمعنی مذکور
ومشهورامآنچەدرمدارالافاضل مذکوراست : کەچرا بالفتح جیم[۱] فارسی معروف
بەمعنی چریدن وچراگاە مخالف این ترکیب است وموءیدآنست کەلفظ مفرد
است موضوع برای معنی.

الحا:مردنیکوکارووزن بلندآواز ونامقبیلەکذافی مدارالافاضل ، درموءیّد
الفضلا،است زن زبان آور[۲]ودرحساب جمل هشت عدد، ودرفارسی نیامدەاست .
الخاء : شعرالا[۳] است،ودرحساب جمل ششصد .

---

شکر گویم کە بە توفیق خداوند جهان
بر سر نامە ز توحید نوشتم عنوان
........
صفت مسجد جامع کە خیال است دراو ....
(ر ٠ ك ٠ بە قران السعدین , بە تنقید مولوی محمد اسماعیل : مطبع
استی سوطی کدهکالج ١٩١٨ ص ٧٠ و ص ٣)

---

(۱) ــ : درمتن چیم
(۲) ــ : درمتن زن و زبان آور
(۳) ــ درلغت موی‌گردن است و بعضی موی سرین نوشتە اند , (مخزن الفوائد
ص ١٧) شعرالاست بە معنی موی زهار(موٴید ج ١/ ص ٣٤٥ ٠)

دال[1]، درحساب جمل چهار عدد وبه تشدید لام به معنی: راهنما .

ذال، درحساب جمل هفتصد وعرف الدیک یعنی[2]: تاج خروس کذا فی المؤید

رابه حساب جمل دوصد، درلغت کفچه خُرد، کذا فی مدارالافاضل ، وراء[3] مفتوحه ممدوده، برای علامت مفعولیّت آید یعنی واقع شود بعد اسمی که مفعول است، چنانچه حافظ فرماید: [4]

من از آن[5] حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق ازپرده عصمت[6] برون آرد زلیخا را

وچون مفعول مضاف شود یا موصوف مُقدم برصفت ، بعد مضاف الیه وبعد صفت آرند، [ حافظ فرماید ] :[7]

غزل گفتی ودرسفتی بیا وُخوش بخوان حافظ

که برنظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

زعشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب ورنگ وخال وخط چه حاجت روی زیبا را

ومحذوف شود اگرچه نچه درین بیت قول حافظ که، غزل گفتی ودُرسفتی یعنی گفتی غزل را، وسُفتی دررا ، ولهذا یافته نمی شود درکلامی که محتاج مفعول نیست چنانچه : [ حافظ فرماید ][8]

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست.

وکلامی که مفعول می طلبد فعل مُتعّدی واسم فاعل ومصدر متعدیین لفظاً باشند

---

(۱)ـ: دال درلغت به معنی زن فربه است ، (همان ص ۱۷)

(۲)ـ به معنی بانك زدن خروس هم آمده است ، (همان ص ۱۷۰، درمؤید عرف الدیك آمده (ج ۱/ ص ٤١٩).

(۳)ـ: درحاشیه نوشته شده است زاء

(٤)ـ: حافظ ، قزوینی ص۳

(٥)ـ: درمتن : منثر زان

(٦)ـ ، " " : یوسف عصمت

(۷)ـ: حافظ ، قزوینی ص ٤

(۸)ـ: همان ص ٥٦

یا تقدیرا " مُقدّم باشند از مفعول یا مؤخرچنانچه :

دل مستمندما را به شکنج زلف بردی  مشکن[1] دل ضعیفم بنواز این گدا را

وبه معنی " از بهر " نیز اکثر می آید چنانچه :

زرقیب دیوسیرت به خدا همی پناهم  مگر آن شهاب ثاقب مددی کند خدا را ،

زاء[2] درحساب جمل هفت عدد و در لغت مرد بسیار خوار ، زاء مکسور ترجمه " مِن " و "عَن " آید و به حرکت عارضه مفتوح ومضموم نیز می شود و بررأی دانشوران[3] وبینش پروران مخفی نماند که ، درقول زا مکسور ترجمهٔ مِن وعَن که دأب اکثر مُتقدّمین است فساد کثیراست درحق کسی که حال من وعن نداند بنا براین بدین عبارت اکتفا نبایدکرد پس بگوئیم که زا مکسوره برای ابتدای غایت آید ، چنانچه :سیر کردم از بصره تا کوفه و برای تبعیض آید ، چنانچه گرفتم از درا همای بعض درا هم مؤیدا وّل سعدی فرماید[4] :

به هند آمدم بعد از آن رستخیز  وز آنجا به راه یمن تا حجیز .

ای ابتدا از هند وانتها تا به حجیز وثانی خسروفرماید[5] :

راه نوردی زبزرگان راه  درطرف دشت شد از جلوه گاه

ای ، راه نوردی که بعض بزرگان راه بود .

آنکه بگوییدکه درینجا زا بیانیه است ، خطای بی انتها است زیرا که بیان به منزلهٔ بَدل است پس لاچارگی است از مواقفت واگر گفته شودکه درقول سبحانه و تعالی " فاجتنبوا الرجس من الاوثان* " اتفاق است که من بیانیه است و

---

* قسمتی از آیه ۳۰ سوره ۲۲

(۱)ـ : در متن : مسکیلم

(۲)ـ : الزابه معنی زن بدخو و مرد بسیار خوار است ، (مخزن الفوائد ص ۱۹)
الزاء الرجل الالوك یعنی مردی که بسیار خوار باشد (مؤیّد ج ۱/ ص ٤٤٧)

(۳)ـ : در متن : دانشوران

(٤)ـ : کلیات سعدی ، فروغی ص ۳۷۷

(٥)ـ خمسه امیر خسرو ، امیر احمد اشرفی ، ص ٨٤

موافقت متروک است جواب داده شودکه: رُجس جنس است که دلالت برقلّت وکثرت می کندوبرای بیان می آیدمثالش:

آنچه برمن می رودگربرشتررفتی زغم / می زدندیکافران درجنت المأوی علم

وبرای تعلیل می آیدمثالش:

زفریب چشم جادودل مستمندخون شد / نظری فکن بحالش مه دلبرا خدا را

وبرای تفریق شئ ازشئ دیگر، مثالش:

دل می رودزدستم صاحبدلان خدا را[1] / دردا که رازپنهان خواهدشدآشکارا

وبرای تفضیل یعنی ماقبل را، فضیلت برمابعدادارد، مثالش جامی فرماید:[2]

حبذاقصری که ایوانش زکیوان برتراست / قُبّه والای اوبالای چرخ خضراست

وبرای ظرفیت فیضی فرماید:

زهرجانب زسطوت غلغل افتاد / شتربانان حدی کردندآغاز

ای درهرجانب واین راب منزله من است که درقول باریتعالی دارد"أرونی ماذا خلقوا من الارض"*

برای ظرفیت واقع است واین نیزازقبیل بدل است فی الصحاح وجای " مِن " به معنی " علی " کقوله تعالی : " ونصرناه من القوم**" ای علی القوم و قوله " ... مِنْ انفسهم***" مِنْ بدل ما ، ... وُ وضعت موضع الباء هنا لأنّ حروف الجرّ تنوبُ بعضاً منابُ بعضٍ اذالَمْ یلتبس المعنی. وزایده می آیدچنانچه:

برحذرباش وبه طاعت گری یزدان کوش / تا به بخشدزگناهانت وهرآهن پوش[3]

واین راترجمه" مِن " است که درقول باریتعالی " یغفرلکم مِنْ ذنوبکم****"

---

* قسمتی ازآیه ٤٠ سوره ٣٥

** قسمتی ازآیه ٧٧ سوره ٢١

*** قسمتی ازآیه ٣٦ سوره ٣٦

**** قسمتی ازآیه ٤ سوره ٧١ .

(١)ــ : حافظ ، قزوینی ص ٥

(٢)ــ : جامی ، دیوان کامل جامی ، هاشم رضی ، ص ١٦

(٣)ــ : درمتن : آهو

زایده واقع است ولفظ برای وبهروجهت وپی وآنچه معنی این الفاظ را رداگر زایده واقع شودقیاساً ومنفرداً[1] والف وصل مفتوح بها ولش داخل شوددرین حال حقّ زا سکون است ومتحرّک شودبه حرکت عارضی.

سین[2]،درلغت مردبسیار تنحنح[3] کننده ودرحساب جمل شست عددودرقول باریتعالی "یس*" معنی اویا انسان.

شین[4]،مردبسیار نکاح کننده،ودرحساب جمل سیصد،وشین ساکن ومتحرک به حرکت عارضی، ضمیرمفعول واقع شودموءیدسعدی راست[5]:

| | |
|---|---|
| چه خوش گفت خرمهره ئی درگلی | چوبرداشتش پرطمع جاهلی |

ومضاف الیه، نظامی فرماید:

| | |
|---|---|
| درکنج بگشادروزی بداد | دلش پرزکین وسرش پرزباد |

ودرین جا ماقبل مفتوح باشدچنانچه درنظایرمذکوره ومکسورنیزمی باشدچنانچه کسی[6] که اورا ساکن نیزمی باشدموءیدسعدی فرماید[7]:

---

* آیه اول سوره ٣٦

(۱)ـ : در متن مسطرداً

(۲)ـ : به معنی فربه است و مردی که بسیار سرفه کند ( مخزن الفوائد ) ص ۲۰

(۳)ـ : تنحنح : سرفه ( دهخدا ) ، آواز سینه برآوردن برای صاف کردن گلو تا صدا را نیکو گرداند ( معین ).

(٤)ـ : در لغت به معنی مرد دونده است و بالفتح زشتی و عیب و بالکسر مردی که زنان بسیار کند( مخزن الفوائد ص ۲۰)

(٥)ـ : کلیات سعدی ، فروغی ص ۳۰۲

(٦)ـ در متن کسی ای

(۷)ـ : در کلیات سعدی ، فروغی دیده نشد .

جمالش گرو برده از آفتاب — زشوخیش بنیاد تقوی خراب

واگر شین مصدریه باشد ما قبل او مکسور، مگر به ضرورت قافیه در مؤید الفضلا[1] مذکور است که شین ساکن ومتحرک به معنی او ورا به معنی خود آید بدین عبارت دلالت است که شین ضمیر فاعل نیز واقع است.

الصاد[2]: الدیک المتمرغ في التراب کذا فی مؤید الفضلا[3] ودرحساب جمل نود عدد درزبان فارسی واقع نشود.

الضاد[4] درحساب جمل، هشتصد عدد وتشدید الدال اسم الفاعل من الضد.

الطاء[5]: آنکه صحبت با زن بسیار کند ودرحساب جمل نه عدد.

الظاء[6]: ثدی المرأة، درحساب جمل نهصد عدد.

العین[7]: چشم وچشمه ونقش هرچیزی دورکذا فی مؤید الفضلا، ودرحساب جمل هفتاد عدد واین چهار حروف نیز درفارسی واقع نشود.

---

(۱) ـ: مؤید (ج ۱/ ص ۵۱۹)، واضافه می‌کند که:

ونیز ساکن اگر برای مصدریت آید اگر ماقبل او مکسور باشد چنانچه دانش وبینش.

(۲) ـ: درلغت به معنی مرغیست که برخاک مراغه کند (مخزن الفوائد ص ۲۱)

(۳) ـ ونیز درمؤید ج ۱/ ۱ ص ۵۵۱، آمده یعنی خروسی که درخاک مراغه کند، مراغه به معنی: غلتیدن خر واسب وجز آن، (مؤید ج ۱ ص ۲۰۹)

(۴) ـ: درلغت به معنی خروس است که بر ماکیان آواز کند وبه معنی خصومت کردن، قائم مقام صاد است، مخزن الفوائد ص ۲۱، درمؤید آمده: [illegible] که بردارد سر خویش را وآواز کند: (ج ۱ ص ۵۶۲).

(۵) ـ: به معنی مرد حریص هم گفته شده، همان ص ۲۱، درمؤید آمده: الرجل لکثیر الجماع ج ۲/ ص ۲

(۶) ـ به معنی زن بزرگ پستان است ونیز پستان زال را گویند، (همان ص ۲۱)

(۷) ـ درمخزن ابتدا آنرا به معنی "ناف شتر" ذکر کرده وسپس بیش از بیست معنی آنرا آورده است. (ر. ك. به ص ۲۱) درمؤید (ج ۲/ ص ۱۵)، کرهان نیز آمده است.

الغین[1] : "الابل الوارد علی الماء" وابری که همه روی آسمان پوشد و در حساب جمل هزار عدد.

الفاء[2]: کف دریا، و در حساب جمل هشتاد عدد.

القاف[3]: المستغنی من الرحال، و در حساب جمل صد[4] عدد.

[الکاف[5]: المصلح من الامور یعنی: به اصلاح آرنده کارها و در حساب جمل: بیست عدد و آن] دو قسم است: ابتدائیه یعنی: در ابتدای کلام واقع شود مکسور به های هدایة نوشته شود برای رابط میان صفت و موصوف خسرو فرماید[6]:

بذل که خورشید منوّر کند دامن کهسار پرا ززر کند،

وبرای صله به موصولات، و معنی موصولات پیوند خواه و معنی صله: پیوند موید سعدی راست[7]:

چنان ماند قاضی به جور اسیر که گفت اِنَّ هَذا الیوم عسیر[8]

وازین قبیل است چنانکه، زیرانکه، وتاکه، وبدانکه، وآنکه وا ینکه، و اوکه، وغیر هذا وجایز است که هر دو احتمال دارد حافظ فرماید :

---

(۱) ـ موید ج ۲/ ص ٣٤ .

(۲) ـ موید ج ۲/ ص ٤٧

(۳) ـ: در متن الکاف ، و در مؤیّد (ج ۲/ ص ٦٨) آمده یعنی توانگر از مردمان و در مخزن الفوائد : به معنی مرد خشمناك است ، (مخزن ص ۲۲)

(۴) ـ: در متن سیست

(۵) ـ: از مؤیّد (ج ۲/ ص ۹۰) آورده شد .

(۶) ـ: خمسه : امیر احمد اشرفی ص ۲۷

(۷) ـ: کلیات سعدی ، فروغی ، ۳۰۳

(۸) ـ: اشاره به آیهٔ :

یوماً علی الکافرین عسیرا ، سوره ۲۵ آیه ۲٦

آنان‌که خاک را به‌نظرکیمیا کنند    آیا بودکه‌گوشه‌چشمی به‌ما کنند.[1]

وبه‌معنی‌هرکه، لموٴلفه:

کرا خندهٔ‌شکرّی درلب است    هزارآدمی زوبه‌تاب وتب است

وزیراکه، سعدی فرماید:[2]

همه‌وقت بردارمشک وسبوی    که‌درده همیشه روان نیست جوی

وبلکه، خسروفرماید:[3]

عدل توچون موی زراه‌دلیل    نه‌رسنی شیرکه‌زنجیرپیل

وکدام، سعدی فرماید:[4]

که‌حاصل کندنیکبختی به زور    به‌سرمه‌که‌بینا کندچشم کور

دلالت برکاف محذوف کندوکاف بیانیّه‌باشد،سعدی فرماید:[5]

زنخدان فروبردچندی‌به‌جیب    که‌بخشنده‌روزی‌رساندزغیب

وبه‌معنی نه‌سعدی فرماید:[6]

زوربایدنه‌زرکه‌بانورا    گذری دوست ترکه‌ده‌من گوشت

وبه‌معنی چه نیزآمده‌است ونیزکه‌چه یعنی برای‌چه کذا فی‌«کشف اللغات» و

زایده نیزباشد،خسروفرماید:[7]

گل نبودگرچه‌که‌زیبا به‌چشم    باک نباشدگل بینا به چشم

بدان‌که،کاف کُدامیّه‌رااستعمال نماینداستفهامیّة نیزگویندواستفهام از

ذوی العقول به‌کاف است چنانچه ازغیرذوی العقول به‌چه‌است واین کـــــاف-

---

(۱)ــ: در متن "چشم"

دیران حافظ، قزوینی، ص ۱۳۲

(۲)ــ: کایات سعدی، فروغی، ص ۲۵۸

(۳)ــ: خمسه امیرخسرو، امیراحمداشرفی، ص۲۸

(٤)ــ: کایات سعدی، فروغی، ص ۳۲۷

(٥)ــ: همان ص۲٦٥

(٦)ــ همان ۱٥۲

(۷)ــ خمسه امیرخسرو، امیراحمد اشرفی ص ۳٤

استفهامیه باشدوگاهی خبریه ولفظ کدام، مشترک است درذوی العقول ودرغیر ذوی العقول، چنانچه سعدی فرماید [1] :

چو انسان نداندبجزخوردوخواب    کدامش فضیلت بودبردواب.

وانتهائیه، یعنی: درانتهای کلمه واقع شودبرای تصغیروساکن بوددراصل و متحرک بودبه حرکت عارضی چنانچه مردک ونغزک وکنیزک ، وکاف ابتدائیه به کسراست ، ومفتوح ومضموم شودبه حرکت عارضیه چنانچه: کان وکودراصل که آن وکه او بوده است. [2]

لام [3]، جمع لام است ولام زره را گویندوبه حساب ابجدسی عدد کذا فی "کشف اللغات".

بدان که جملۀ حروف مذکوره چون اسماء ایشان را تلفّظ کنند دربعضی مواضع دال مسمیٰ خودا ندوبرمعانی [4] مذکوره نیز ، پس درین حالت لغات مشترک دارند ، و اجتماع هردومعنی برارتفاع یکی ازایشان ممنوع است ، ولهذا گفته اند: که عبدالله درحالت عَلَمیّة ، مفرداست ودرحالت غیرعَلَمیّه مُرکّب است . ولهذا بیت الله، گفتن مرکّبست ، کعبه را، وابن الله وروح الله گفتن ، عیسی (ع) را، روا داشته اند. پس درین کلام که لام جمع لام است وبه حساب ابجدسی استدراک باید کرد ، که چون جمع لامه مرادداد رند مجموع حروف را یک کلمه گویند چون: زید که "زا" و "یا" و" دال " مجموع را یک کلمه گویند، پس درین حالت اعداد لام هفتادویک میشوند چون سی عددمرادداد رند ازجزاول که مسمی لام است اراده کنند وهمچنین اسماء دیگر.

---

(۱)ــ: کلیات سعدی ، فروغی ص ۲۳۲

(۲)ــ: درمتن که برده است .

(۳)ــ این حرف درلغت به معنی شتروزره آمده است ، مخزن الفوائد ص۲٤ ، درموید آمده : اللام شجرة الناضره ج ۲/ ص ۱۵۷ .

(٤)ــ درمتن : مهمانی

المیم[1] الخمرا لصافی، ودهن محبوب ا زروی تشبیه ودرحساب چهل عدد وبه آخرکلمه لاحق شودبرای متکلم واحدفاعل باشدویا مفعول. موءید[2] حافظ فرماید:

بدم گفتی وخرسندم عفاک الله نکوگفتی جواب تلخ می زیبدلب لعل شکرخارا.

اگرا زکلمه منفصل واقع شودمفتوح به نون ساکن باشدویا برای چنانچه، من به ابتداء ومرا به مفعول مدلول درین هرسه حالت مفردباشد، موءید[3] خسروفرماید:

من که بدین گفته مددیافتم گرم روی کردم وبشتافتم

سعدی[4] :

مرا برتلف حرص دانی چراست چوا وهست گرمن نباشم رواست

وحق میم ونون سکون است.ومتحرک شوندبه حرکت عارضی وچون به شین ویا میم که ضمیرغایب ومخاطب ومتکلم اندا تصال[5] مفتوح یابندچون گفتمش ومنش وگفتمت ومنت واگرمنفصل ومتصّل جمع شوند، بهرا مگورفرماید[6]:

منم آن پیل دمان ومنم آن شیریله نام من بهرا مگوروکنیتم بوجبله "بالفتح الجیم"[7]، وچون مدلول اوتثنیه ویاجمع باشدیاء فارسی "بماقبل میم" زیاده کنندومنفصل برای تثنیه وجمع میم مفتوح با الف باشد، موءید حافظ فرماید[8]:

ما مریدان روبه سوی کعبه چون آریم چون زوبه سوی خانهٔ خمّار دارد پیرما

واکثرآنست که مدلول این هردومفرباشدبه خلاف قسم اول که برای جمع تثنیه نیامده است ومنفصل ومتصل جمع شوندبه مثل خود، موءید :

---

(1)ـ: المیم به معنی خرمای دراز است و هم به معنی شراب و شعرا به دهان محبوب نسبت کنند و نیز به کمر ــ مخزن الفوائد ص ٢٤ , و موید ج ٢/ ص ١٧٠.

(2)ـ: در حافظ , قزوینی ص ٤ :

اگر دشنام فرمائی وگر نفرین دعا گویم
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا

(3)ـ: خمسه امیر خسرو , امیر احمد اشرفی ص ٣٤

(4)ـ کلیات سعدی , فروغی , ص ٢٩٤

(5)ـ : در متن : اتصال یابند مفتوح یا بند .

(6)ـ : ر . ك . به تاریخ ادبیات در ایران , دکتر صفا /ج اول , ص ١٧١

(7)ـ: در متن بالفتح النون (8)ـ : دیوان حافظ , قزوینی ص ٨ , به سوی قبله

ما ئیم پرگناه ، تو دریای رحمتی      جائی که فضل تست چه باشد گناه ما

وبه مثل خود برای این گفته شد که نگویند میم و ما[1] وجمع شوند به شین وتاء که ضمیر غایب ومخاطب[2] اند چنانچه گفتمش وگفتمت ، میمرش ومیمرت[3] ، وبرای نهی مفتوح آمده است در اول امر غایب وچنانچه : میزند آن یکمرد ویا یکس زن ، ونزنند مردان ویا دوزن یا همه مردان وهمه زنان ومزن ومزنید ومی وهمی هردو زاید به یا به اول فعل ماضی درآیند بلاتغییر معنی ، موید حافظ فرماید[5] :

می شد آنکس که جزء اوچاره کار منشناخت      من همی دیدم واز کالبدم جان میرفت

وبه اول فعل مضارع در آیند وعلامت حال باشند موید حافظ فرماید[6] :

دل میرود زدستم صاحب دلان خدا را      دردا که راز پنهان خواهد شد آشکا را

سعدی راست[7] :

همی مردت عیسی ازلاغری      تو در بند آنی که خرپروری

واز فعل موخر نیز واقع شود

سعدی فرماید[8] :

الا تا نگرید که عرش عظیم      بگرید همی چون بگرید یتیم

وبرمی نون نفی درآید ، حافظ راست[9] :

درکوی نیک نامی ما را گذر ندادند      گرتو نمی پسندی تغییر کن قضا را

به خلاف همی واین اصح ، اگرچه عکس نیز جایز است یعنی دخول نون برفعل

---

(١)ـ : در متن : نگویند مقیم و مام ٠

(٢)ـ متن : مخاطبه ٠

(٣)ـ : متن : ماس و مات

(٤)ـ : متن : کوکه میزند

(٥)ـ : در دیوان حافظ ، قزوینی دیده نشد ٠

(٦)ـ : حافظ ، قزوینی ص ٥

(٧)ـ : کلیات سعدی ، فروغی ص ٢٣٤

(٨)ـ : همان ص ٢٥٥

(٩)ـ : دیوان حافظ ، فروغی ، ص٥

با شدنه‌برَمی.

سعدی فرماید[1] :

| | |
|---|---|
| منه‌پای بیرون زراه‌وفا | که‌ازدوستان می نیــــرزدجفـــا |

وچون ازمعدودکثیر، یکی ارا ده‌کنندمیم ساکن ومتحّرک به‌حرکت عارضی بـــه ضّم ما قبل درآخرعدددرآرندٌکذافی نغزک[2]"ولهذا به‌عددیک فصحا داخل نکنندچرا که برعددکثیردلالت نمی کند، موٌیدسعدی فرماید[3] :

| | |
|---|---|
| یکی؛باب عدل است وتدبیرورای | نگهبانی خلق وترس خـدای |
| دوم:باب احسان نهادم اســاس | که‌مُنعم‌کندفضل حق راسپاس |
| سوم:باب عشق است ومستی وشور | نه‌عشقی که‌برخودببنددبه‌زور |
| چهارم:تواضع ، رضا، پنجمیــن | ششم:ذکرمردقناعت‌گـــزین |
| به‌هفتم درازعالم تربیـــــت | به‌هشتم درازشکربرعافیت |
| نهم‌باب توبه است وراه صواب | دهم‌درمناجات وختم کتــاب |

تابیستم‌بعدازآن بیست ویکم تابیست. ونهم بعدازآن سی ام بعدازآن سی و یکم بعدازآن سی ونهم وعلیهذاالقیاس‌وازین قبیل است سه‌یک وچهاریک و پنج یک وغیره سیوم وچهارم وپنجم ، سعدی فرماید[4] :

| | |
|---|---|
| چودشمن خرروستائی برد | ملک باج وده‌یک چرامی خورد |

ای:دهم حصّه،

نون[5]: ماهی ودوات وابروی محبوب‌رازروی تشبیه‌ودرحساب جمل پنجاه، و

---

(۱)ــ : درکلیات سعدی فروغی دیده نشد •

(۲)ــ : ر• ك • به نغزك ص۱۳

(۳)ــ سعدی ، فروغی ص۲۰۵

(٤)ــ همان ص۲۲۲

(۵)ــ: درتشبیه به چاه نخدان هم گفته شده ، (مخزن الفوائد ص۲۵،نیز مؤید ج/۲ ص ۲۱٦) •

نون مفتوح، برای نفی آمده است بر سوای صیغهٔ نفی که بر آن میم آرند چنانچه: نگفت و نکند و چون جدا نویسند به " های " هدایه ما بعدا و نویسند چنانچه با وجیم[1] فارسی استقها میّه وغیر آن، و کاف ابتدائیّه و مکسوره به یای فارسی ، جامی فرماید :[2]

نی بشما قوت هم پائیم    نی زشما طاقت تنها ئیم

و بعضی درین حالت یا را حذف کرده به ها نویسند و چون بعدا و کلمهٔ مفتوح "مهموز الابتداء" افتد همزه را حذف کرده و حرکت او به " یا " دهند، یا حذف کنند چنانچه: نیفتد و نیست که در اصل افتاد است ، به فتح همزه بودند چون کلمه نی به اول ایشان متصل شد حرکت همزه اول نقل کرده بما قبل دادند و همزه را حذف کردند و همزه ثانی مع حرکت حذف کردند و از ینجا است بیاید و نیاید لیکن در اوّل یا بدل از همزه است برای کسر ما قبل و در ثانی هردو احتمال است ، یعنی یک احتمال است که در اصل آمده بود چون کلمه نی به اول او متصل شد حرکت همزه نقل کرده بما قبل داد پس التقاء ساکنین شد میان هردو الف یکی را حذف کردند ، و احتمال ثانی آنست که مجرّد نون نفی به غیر یا در اوّل آمد متّصل کرده همزهٔ مفتوحه را به یاء مفتوحه بدل کردند برای کسر ما قبل کما هو القانون.

و نون مفتوحه، به الف نیز برای نفی آمده است چنانچه نالایق و نابکار و ناسزا و ناتراشیده ، و مثله و نون ساکن و متحرّک به حرکت عارضی برای مصدر باشد اگر ما قبل او تا و یا دال مفتوحتین باشند ، خلاف کردن و مثله و تمامیّت این سوءال

---

(1)ـ : در متن چیم

(2)ـ : مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی ، ص ٤١٥

وجواب درباب مصدر گفته آید انشاءالله تعالی.

واو[1] کونهای آبی وا ایل[2] الکثیر و به حساب جمل: شش عدد وا و مفتوح از حروف عاطفه است ونیز متروک به معنی عطف ومختصراً وکذا فی موید الفضلاء لیکن این سه حالت به عربی تعلق داردوا و عاطفه که در فارسی آید مکتوبهٔ غیر مفرده ما قبل مضمومه آید، سعدی فرماید[3]:

عبادت به اخلاص ونیّت نکوست | وگرنه چه آید زبی مغز و پوست

واکثر است که در اشعار مکتوبهٔ مفرده ما قبل مضمومه آید، سعدی فرماید[4]:

من و چندیاران صحرانورد | برفتیم قاصد به دیدار مرد

زیرا که این واو در تقطیع به منزلهٔ واو کون وزور است ومتحرّک شود به فتح اگر در ابتدای اشعار واقع شود و گاه در غیر اشعار باشد و برای ضرورت شعری، چنانچه سیفی[5] فرماید:

گل و مل می باید و دیدار یار.

واین در تقطیع به منزلهٔ عین فاعلاتن است پس لاچار است از تحرّک او در موید الفضلاء مسطور هست که در نظم واو عطف را بنویسند ونخوانند وعوض آن حرف ما قبل را مضموم خوانند واگر واو عطف بعد مره آید خوانده شود.

بر عقلاء، وحکماء وفضلای فصحا مخفی نیست که استعمال شعراء وبلغاء مخالف این

---

(۱)ـ : حرف واو به معنی کوهان شتر است مخزن الفوائد ص ۲۵ ، دربوید ج/۲ ص ۲۴۶ وکون درختی است از بید که بار و میوه ندهد (برهان قاطع).

(۲)ـ: ایل : به کسر اول و سکون ثانی مردمان و جمعیت را گویند (برهان قاطع).

(۳)ـ: کلیات سعدی ، فروغی ص ۳۲۹

(۴)ـ: همان ص ۲۶۶

(۵)ـ: سیفی : سیفی بخارائی عروضی صاحب کتاب معروف "عروض سیفی" نیز شاعر هم بوده و تخلصش "سیفی" است این بیت از اوست :

سیفی، گوا از آن شد در شر آن پری رو
تا روزهای دوران آید به جانب او

(عروض سیفی ، ص ۳۶ چاپ مطبعه مصطفائی).

قاعده است و موافق آنست که این مؤلف در حروف مسروری ذکر کرده که هر لغت مقصورهٔ ممدوده شود به چند حالت: پس در قول قدوة المشایخین و صفوة العارفین شیخ سعدی شیرازی[1]:

سپهدار گردن کش و پیلتن　　　نکوروی دانا و شمشیرزن

و مثله و در آنکه مده یا باشد و مفتوح نیز صحیح است لیکن اشهر و اظهر آنست که ممدوده کنند، اگرچه در ذات خود بعد مده حرفی ندارند چنانچه مثلهٔ این قسم پیش مذکور شده است و در وا و و یا نیز مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

وُوا و شوررا اگر به معنی شور است عربی نامند و اگر به مانند[2] تلخ است فارسی نامند و وا و خود را که به معنی خویش است معدوله نامند و وا و شوررا که به عربی و فارسی مسمی اند صاحب قوافی معروف و مجهول گویند و حذف شود اکثر اگر ما قبل او مضموم است مثل بود و بُد با لضمّ" با چنانچه حذف سواد الف اگر ما قبل او مفتوح است مثل چه و مه وره که در اصل چاه و ماه و راه است و چنانچه حذف شود، یا اگر ما قبل او مکسور است مثل استاد که در اصل ایستاد بود و هر لغت که آخر او وُوا و یا" یا" است همان اختلاف زیادتی الف متحرّک و یا" دارد که در لغت به الف مقصوره ذکر یافته در حروف مسروری.

الها[3]: طپانچه ئی که بر روی کسی زنند و بیاض فی وجه الطیر و به حساب ابجد پنج عدد، و های لاحقه برای چند معنی آید برای نسبت[4]؛ خسرو فرماید[5]:

یکشبه رنج از تو که ما درکشید　　　با دو جهانش نتوان برکشید

و برای تعقیب، چون آخر ماضی لاحق شود، پس اگر بعد از مضارع افتد ماضی اول را نیز به معنی مضارع گرداند چنانچه گفته رود یعنی بگوید بعد برود اگر بعد از امر افتد اوّل را نیز به معنی امر گرداند چنانچه گفته رود به معنی: بگو بعد برو و اگر

---

(۱) ـ : کلیات سعدی، فروغی، ص ۲۳۰

(۲) ـ در متن : معنی

(۳) ـ مؤید ج ۲/ ص ۲۵۹

(۴) ـ در مؤید : برای اضافت و نسبت چنانچه، رایت هر روز و حساب همه عمر و همه سال یعنی هر روز از آن و همه عمر از آن و همه سال. ص ۲۵۹.

(۵) ـ : خمسه امیر خسرو، امیر احمد اشرفی ص ۸۷.

بعدا زا وما ضیا فتد معنی تعقیب نبخشدلاکن لفظ شدّت درآ نجا محذوف هست ،
چنا نچه : گفته ، گفت . وشنیده ، شنید . وگفته‌کردوشنیده‌کرد یعنی :گفته
شده‌گفت ، وشنیده‌شده‌شنید . وگفته‌شده‌کرد ، وشنیده‌شده‌کرد . وهرا زین قبیل
است اگرمضاف شودبه‌فاعل خودیعنی لفظ شده‌محذوف است ومحذوف مجهول باشد
اگرما بعدا وشدباشد،چنا نچه‌گفته‌شدومضارع مجهول باشداگرما بعدا ومضارع"شد"
باشد ، چنا نچه‌گفته‌میشودوگفته‌خواهدشد ، وامثله این کثیراست .
واگراوّل ما ضی به"ها"واقع شود ، بعدمضارع نیزلفظ"شد"محذوف می باشدچنا نچه
گفته دا ندیعنی گفته‌شده‌دا ندونیزمعجمه‌آید ، چنا نچه‌گفته‌است ونیزما قبل
ها را چنان اشباع که‌یا معلوم شودواگرآن کلمه‌مضاف باشدویا موصوف مقدّم
باشندبرمُضافٌ الیه وصفت یا وقف باعث شود ، چنا نچه‌خنده‌من وگریه‌ا ووخندهٔ
شکرصفتش وبرای چه‌به‌خلاف برای چه‌آمده‌است،ودرین مقام این کلام تقطیع"یاء
شما رندوچون یاء خطاب راا را ده‌کنند"ها"را فراشتا " به کتابت یا دکرده‌وما قبل
اوهمزهٔقرائت وکتابت زیاده کندسعدی فرماید[1] :

اگرنا طقی طبل پریا وه‌ئی          وگرخاموشی نقش گرما به‌ئی

این بیت از مُثمّن متقارب محذوف است،تقطیعش : اگرنا / فعولن ، طقی طب /
فعولن ، ل پریا / فعولن ، وه/ فعلن ، وگرخا / فعولن ، مشی نق /فعولن
شکر/ فعولن،ما به ئی/فعل .
پس همزه‌به‌جای "عین" و"ها"که‌یای خطاب است درقرائت به‌جای لام است وهمین حکم

---

(1)ـ : کلیات سعدی ، فروغی ص ۳٦۱

است درجائی که ارادهٔ وحدت ویا نکرهٔ موصوف دارند .

جامی فرماید[1] :

شحنه‌ئی گفت که عیاری را / مانده درقید گرفتاری را

واین بیت از "رمل مسدّس مجنون معطوفست"[2] ، وهمین مقطوع است . وهمین حکم دارده دربعضی مواضع اضافت وغیرآن که واضح است برکسی که ادنئ دخل عروضی داردودر" عروض سیفی[3] " گفته که‌ها برای بیان حرکت است وآن هائی است که به آخرکلمه پیوندد تا دلالت کند برآنکه ماقبل او متحرّک است وآن حرکت یا بود همچوخنده وگریه ویا کسره بود همچوکه وچه وسه پس درمواضع ماقبل او مفتوح باشد ویا مکسورباشدفقط ودرآن زمان درتقطیع ساقط شودچنانچه درامثلهٔ مذکوره ودربعضی مواضع ماقبل " ها " اگرمفتوح است چنانی تلفظ کند ، که‌گوئی به جای " ها " الف است مثالش خسروفرماید[4] :

هاخته شیخانه دم ازحقّ زده / گردگربیان ره ازرق زده

واگرمکسوراست چنان تلفظ کنندکه‌گوئی یا است نه ها چنانچه، مذکورشد درمثال وقف،چنانچه جامی فرماید[5] :

با تن رومی دل زنگی که‌چه؟ / رنگ یکی گرددزنگی که چه؟

لِمُولفّه :

شکر[6] های هدایه‌چشمه بگشاد / به‌آن قّد الف دارم صلا داد

الیاء[7] : گوشهٔ کمان و (به‌حساب ابجده‌باشد) یای ساکن تازی برای نسبت آید

---

(١)ـ : مثنوی هفت اورنگ : مدرس گیلانی ، ص ٤٩٨

(٢)ـ : رمل مسدس مجنون محطوف • (ر•ك به عروض سیفی ص٣٠و ٣١)

(٣)ـ : عروض سیفی : قبلا در " سیفی " توضیح داده شده کتاب مختصری در عروض که بارها در شبه قاره چاپ شده است •

(٤)ـ : خمسه امیر خسرو : امیر احمد اشرفی ، ص ٣٦

(٥)ـ : در مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی ص ٤١٨ آمده
با دل رومی ، تن زنگی که چه ••••

(٦)ـ : در متن : شکرکان‌های هدایه چشمه بگشاد
ورنه آن قد الف دارم صلا کوراب داد

(٧)ـ : به معنی شیری است که بعد از دوشیدن یا خوردن طفل در پستان باقی می‌ماند •(مخزن الفوائد ص ٣٠ ـ و مؤید چ/٢ ص ٢٧٧)

چنانچه‌حبشی ، رومی وزنگی ودرعربی یاء نسبت مشدّده آید ، مگردریمانی وشامی که‌الف مبدّل از یای است ویک ساکن مانده است درین دوکلمه‌وآنچه‌ماننداین باشدوبرای مصدرّیت درآخراسم‌فاعل واسم‌مفعول چنانچه:ظالمی ، ومظلومی و پرهیزگاری ، وبرای متکلّم‌چون:الهی ، لیکن این قسم‌ازعربی است ودرفارسی نیزمستعمل شود، جامی فرماید [1] :

الهی غنچه امیّدبگشای گلی ازروضهٔجاویدبنمای

ودرمناجات واستدعاءاگراین نوع راگرفته‌اندبه‌حکم‌حدیث که "الدعاء بلسان العربی مقرون بالاستجابه" وبرای خطاب‌کردی وگفتی.ویای فارسی برای‌تنکیر چنانچه‌مردی یعنی یک‌مرد، عینهٔ مُعیّن واین راپای وحدت‌نیزگویند. ودر- بعضی مواضع کسرهٔآخرموصوف ومضاف راداراشعارچنان اشباع کنندکه‌یای فارسی متلفّظ شود، مثالش ، نظامی فرماید :

پنجه گشاداست درخت بله غرقه‌به‌خون ناخن شیریله

وبه‌آخرموصوفی،که‌میان آن موصوف وصفت کاف‌مفارق باشدپیونددوزایده‌می باشد، مثال هردو، خسروفرماید [2] :

کی سخن اوبه‌حدّمردماست زین نفسی کوبه‌بروتی کماست

ویااوّل‌به‌منزلهٔاسم‌اشارت است که‌بدان اشاره‌کنندبسوی عهدذهنی ومعنای آن نفس‌که‌به‌بروت‌کماست وبرای استغراق نیزمی باشدخسروفرماید [3] :

بروگران همشدازآن خم‌نمی تابه‌نمی شیفته‌شدعالمی

---

(۱)ــ : مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی ص ٥۲۸

(۲)ــ : خمسه امیرخسرو ، امیراحمداشرفی ص ۱۳

(۳)ــ : یاهمان ص ۲۲

یعنی تمامی عالم، وهرکلمه‌که‌آخرش یا با شداگر یاء خطاب با اوپیونددویا اصلی را همزه‌خوانندبلکه‌بین بین ، جامی فرماید [۱] :

کافی آری این که‌پنهان نیست ‌‌ ‌‌ کزکفایت ده‌توگشت دویست

تا برعقلامخفی نماندکه‌این بیت به‌منزلهٔ‌اقدامست پس به‌عون کلام‌شرح پاید کردکه‌عروس معنی چهره‌نماید [۲]. باید‌دانست‌که‌از "ده" مراد" یا" داشته که‌درجمل ده‌عدداز‌دواز‌دویست راکه‌دوصدعدددارد‌پس معنی چنین باشدکه‌کفایت تومرپادشاه را چندان فایده‌داده‌که‌از هرجاکه‌ده‌یافتنی داری [۳] دوصدکردند، که این کفایت ترابه‌کفررسانده‌است واشاره‌درکافی آنست‌که به‌جای نا اصلی که ده‌عدددردا شته‌که‌دوصدعدددارد‌یعنی کافری.

واکثرکلماتی که‌آخرشان یای فارسی است به‌حذف یانیزبه‌طریق اختصارچنانچه: یکی وگاهی وگاه ونظایراین بسیاراست‌ودرحساب جمل دوعدددارد‌که‌قبل ازین نیزدرمعنی بیت مذکورشده‌است‌واگردرآخرفعل ماضی پیونددلالت می کندکه این فعل ازفاعل به‌کرآت ومرات صدوریافته، چنانچه‌کردی وزدی وگفتی‌وگشتی.

بدان‌که حساب‌جمل علمی کامل است وبسیارفنون راشامل ازمعما [۴] چنانچه‌درین بیت به‌نام خسرو:

دوشین ودولام ودوقاف ودوجیم ‌‌ ‌‌ کس این رانفهمدبه‌جزکس‌فهیم [۵]

وازتاریخ سعدی فرماید [۶]:

بسی‌دیده‌دوران وشاهان وامر ‌‌ ‌‌ سرآورده‌عمرش به‌تاریخ عمر

---

(۱)ـ : مثنوی هفت اورنگ درس گیلانی ، ص۵۵۹

(۲)ـ : درمتن : چهره نمایند

(۳)ـ : درمتن : داری

(٤)ـ : درمتن : معمی

(۵)ـ : دوسین ودولام ودوقاف ودوجیم به حساب ابجد می‌شود ۸٦٦ و خسرونیزبه حساب ابجد می‌شود ، ۸٦٦

(٦)ـ : کلیات سعدی ، فروغی ص ۳٤۱ •

وا زفنون دیگرپس با یدکه‌درآموختن آن جدّوجهدبسیا ربا یدکردوکلیّدٔا وا یــــن است،که‌مرا مُرنا م[1] شخصی بودخطّ نبشتن او، بیرون آورده‌است ا زعدم‌وهشت پسـر داشت مسمی به‌این هشت اسم :

ابجد، هوز، حُطّی ، کلمن ، سعفص ، قرشت ، ثخذ، ضظغ، طالب را با یدکه‌اول این اسامی یاددا ردبعدا زآن برین رباعی که‌صاحب‌نصاب صبیان[2] ،فرموده‌است عمل نما یدبه‌مقصودخوا هدرسید :

یکان فزای زابجدحروف تا حطی | چنانچه‌ا زکلمن عشرعشرتا سعفص
ولیکن ا زقرشت تا ضظغ شمرصدصد | دل ا زحساب جمل شدتمام‌مستخلص

وضابطهٔ دیگرا ین حساب آنست که‌:ایقع ، بکر ، جلش ، دمت ، هنك، وسخ، زعذ حفظ، طضظ.[3] ودرهرکلمه‌حرف اوّل به‌مرتبهٔ آحـــا دوثانی اعشاروثالث مآت ورابع الآف است لیکن این ضا بطه‌موقوف به‌علم‌هندسات است‌پس وی را نیزبا یددانست کاصول هندسه‌نه‌است ، بدین صورت : ١-٢-٣-۴-۵-۶-٧-٨-٩وصورت چهارم‌بدیـن صورت ۴ نیزنویسندبعدا زآن اگرکسره‌اراده‌دا رندترکیب دهندومقام آحـــا دو اعشارومآت وآلاف ملاحظه نما یندهرهندسه کهاوّل نویسندآحا دشما رندیعنی،اگر خط کشندیک گیرندوا زدودووا زسه‌تا نه که‌نه‌نه گیرندوهرهندسه که‌به‌مقـــام دوم نویسندا زآن اعشارشما رندیعنی اگرخط کشندعُشرگیرندوا زدوعشرین وا زسه سه‌اعشارتا نه‌کها زنه‌، نه‌اعشا رگیرندوهر هندسه‌که‌بمقا م‌سیوم نویسندمآت شمارند یعنی،اگرخط کشندما ئه‌گیرندوا زدومأتآن وا زسه‌سه‌مآت تا نه‌کها زنه‌نه مـــآت

---

(١)ـــ : مرامر

مردی است از قبیله " طی "که می‌گویند خط عربی ، را وضع کرده است، وابجد ، هوز و ۰۰۰۰ نام فرزندان اوست و آنان را آل " مرامر " گویند بهار ـــ سبك شناسی ج ۱/ ص ۰۹۲

(٢)ـــ نصاب صبیان ، منظومه ئی از ابو نصر فراهی ، کتاب آموزشی بوده و تا بحال بارها چاپ شده است ۰ ( ر۰ ك ۰ به مشترك ج ٥/ ص ٢٠٤ و گنج ج / ٣ ص ١٠٦٦ و مقدمه دهخدا )۰

(٣)ـــ ایقع = ۱، ی ، ق ، ع = ۱۰۰۰، ۱۰۰، ۱۰، ۱
بکر = ب، ك، ر = ۲۰۰ ، ۲۰ ، ۲
جلش = ج ، ل ، ش = ۳۰۰ ، ۳۰، ۳
دمت = د ، م، ت = ٤٠٠ ، ٤٠، ٤

←

گیرندوهرهندسه‌که‌به‌مقام چهارم نویسندآلاف شمارند ، علی‌هذا القیاس، مثلاً "
اگرچهار خط کشندبدین صورت ۱۱۱۱ ازاول یک گیرندوازثانی عشروازثالث
مائه وازرابع الف پس جمله یازده صدویازده شمارندواگریازده صد وده
مراددارندبه‌مقام خط اول نقطه نویسندواگریازده صدبه‌مقام دوم‌نیزنقطه
نویسندواگرهزاربه‌مقام سیوم نیزنقطه نویسندوعلی هذا القیاس ،هرمقام
رابه‌نقطه‌ردکنندوالله‌اعلم بالصواب .

باب چهارم درتعریف کلمات :

بدان‌که‌کلمات برسه‌قسم‌است ؛ قسم‌اول ، اسم است : وآن کلمه‌ئی‌است
که‌دلالت کندبرمعنی بنفسه وآن معنی مقترن به‌یکی ازازمنهٔ‌ثلاثه‌نباشد .
چون تیروتیغ وشیر . قسم‌دوم : فعل‌است ، وآن کلمه ئی است که‌دلالت کندبر
معنی بنفسه‌مع اقتران به‌یکی‌ازازمنهٔ‌ثلاثه ، وضعاً " ومحتاج باشدبه‌فاعل
درصدور . چون کردوخواهدکردومی کندومراداز ازمنهٔ‌ثلاثه : ماضی ومستقبل
وحال است وماضی زمانه‌ئی است که‌باشدپیش‌اززمانه ئی که‌تودرآن هستی . و
مستقبل زمانه‌ئی است که‌منتظرباشدآمدن او . وحال زمانه‌ئی است که‌جزو
آخرش‌اول مستقبل است وجزء اولش‌آخرماضی است . به‌غیرمهلت وتراخی و
وضعاً " گفته‌شد ، زیراکه‌درین ازمنهٔ‌ثلاثه به‌قرینه‌خارجیه . اسم نیزدلالت
می کندچنانچه زیدزننده‌است‌اکنون یافردایادبه‌روزبه‌خلاف فعل که‌آن‌دلالت
به‌غیراحتیاج به‌سوی قرینه‌می کند"هکذاذکرفی مختصرالمعانی[1] .

| | | | |
|---|---|---|---|
| هلث | = هـ ، ن ، ث | = | ٥٠٠ ، ٥٠ ، ٥ |
| وسخ | = و ، س ، خ | = | ٦٠٠ ، ٦٠ ، ٦ |
| زعذ | = ز ، ع ، ذ | = | ٧٠٠ ، ٧٠ ، ٧ |
| حفض | = ح ، ف ، ض | = | ٨٠٠ ، ٨٠ ، ٨ |
| طصظ | = ط ، ص ، ظ | = | ٩٠٠ ، ٩٠ ، ٩ |

(۱): مختصرالمعانی کتاب معروفی است‌درمعانی وبیان عربی از تفتازانی
بارهاچاپ‌شده است ه‌ر. ک‌به چاپ مطبع محمدی کانپور هند .

قسم سیوم ، حرف است وآن کلمه است که دلالت می کند به معنی بنفسه لیکن فایده نمی دهد تا ضمّ نیابد به کلمهٔ دیگر ، ولهذا گفته اند که معنی حرف آخر با ید کرد از معنی که بدان حرف ضم یافته است اگرچه لفظاً مقدّم افتد چون از و.

باب پنجم فی الأفعال وما اشتقّ منه

ودرین باب هفت فصل است :

فصل اول ، درماضی معروف[1] : وآن آنست که فاعل او پیدا بود وآنرا شش صیغه است، دو برای غایب ودو برای حاضر ودو برای متکلّم ودرین شش میان مذکّر و مؤنّث فرقی نیست وآخر ماضی مفرد ، غایت نباشد مگر ما قبل ساکن چنانچه : کُشت که ترجمهٔ قتل وقتلت است .ومگر دال که ما قبل او مفتوح نباشد چنانچه کرد که ترجمهٔ فعل وفعلت وزد وآمد ومثله شاذّ است برای تثنیه وجمع غائب ، لفظ اند به وزن "چند" افزایند لیکن الف در درج کلام به نقل حرکت ما قبل ساقط کنند چنانچه کشتند که ترجمهٔ قتلا وقتلوا وقتلن است وکردند که ترجمه فعلا وفعلوا وفعلن است وبرای مخاطب واحد یا خطاب به دادن کسره ما قبلش افزایند ، چنانچه : کشتی وکردی که ترجمه قتلت قتلت وفعلت وفعلت است وبرای تثنیه وجمع حاضر لفظ ایدبوزن بیدا فزایند لیکن الف در درج کلام[2] به نقل حرکت الی ما قبل آن[3] ساقط کنند چنانچه کشتید وکردید که ترجمه قَتَلتُمَا وقَتَلْتُم وقَتَلْتُما وقتلتُنّ و وفَعَلْتُما وفَعَلْتُم وفعلتُنّ است وبرای متکلّم واحد ، میم به دادن فتح الی ما قبلش افزایند ، چنانچه: کُشتم وکردم که ترجمهٔ قتلت وفعلت . وبرای تثنیه و جمع متکلّم لفظ "ایم" به یای فارسی افزایند لیکن الف در درج کلام به نقل حرکت الی ما قبلش ساقط کنند چنانچه کشتیم وکردیم که ترجمه قتلنا وفعلنا است وبرای جحد ، نون مصدّریه[4] افزایند چنانچه: نکشت ونکشتند ومثله الی آخره چون خواهند که ماضی از مصدر بنا کنند از آخر مصدر نون را بیفکنند پس بنگرند اگر ما قبل نون تا با شد وقف کنند.

---

(۱)ـ : ماضی معروف :
فعل ماضی که نسبت به فاعل داشته باشد (غیاث) در اصطلاح نحویان معروف را معلوم هم می گویند (کشّاف اصطلاحات الفنون).

(۲)ـ : در متن : لیکن الف در درج کلام تکرار شده است.

(۳)ـ : در متن : ما قبلش.

(٤)ـ : در متن مصدره

چنانچه ، گفت : ازگفتن ، وکوفت : ازکوفتن ، وخست : ازخستن : واگر دال باشدساکن خوانند. واگرما قبل دال ساکن یا موقوف نباشد، چنانچه زد : اززدن ، وستد : ازستدن وآمد : ازآمدن وشد : ازشدن ، اما چون قبل دال ساکن ویا موقوف باشدموقوف خوانندچنانچه داد : ازدادن وگشاد : ازگشادن ، وافشار : ازافشاردن وگذارد : ازگذاردن وچون خواهندکه از مضارع بناکنند یا ساکن مده پیش ازدال بیفزایندچنانچه ازاندازد ، اندازید وازسوزد ، سوزیداگرچه ایشان را ماضی اصلی آمده است وآن انداخت وسوخت است واکثراست که «ها»[1] درآخرماضی معروف پیونددواگربعدهانون بود افتد، ماضی بعیدمرادبود، چنانچه کرده‌بود واگرلفظ است افتدماضی قریب ویا تحقیق مرادبودچنانچه‌گفته‌است وکرده‌است ، ومحذوف کنندچنانچه فلان چنین گفت وکرده‌درماضی مجهول وآن آنست که‌فاعل اوپیدا نبودازسبب خواسته‌[2]وباعظمت ویا شهرت کماهوالمذکورفی الصراح .

وصیغه‌ء ماضی مجهول نیزشش اند،بناء اوچنان است که‌براصل "ها"ماضیها فزایند و درآخرش لفظ شدالحاق کنندچنانچه‌کشته‌شد، وکرده‌شدکه‌ترجمه‌ء قُتِلَ وقُتِلَتْ وفُعِلَ وفُعِلَتْ است . وضمایرجمع ومخاطب ومتکلّم،چنانچه در ماضی معروف ذکریافته‌اند ، به‌کلمه‌شددرآرندچنانچه‌کشته‌شدندوکرده‌شدند که‌ترجمه‌ء قُتِلوا وقُتِلتا وقُتِلن وفُعِلا وفُعلوا وفُعِلْتا وفُعِلْن است .وکشته شدی وکرده‌شدی که‌ترجمه‌ء قُتِلتَ وقُتِلْتِ وفُعِلتَ وفُعِلتِ است وکشته‌شدیدوکرده

---

(۱)ـ در متن : مامعجمه

(۲)ـ : در متن :: خاسته

شدیدکه‌ترجمهٔ : قَتَلْتُما وقَتَلْتُمْ وقَتَلْتُنَّ وفَعَلْتُما وفَعَلْتُم‌وفَعَلْتُنَّ ،است وکشته شدم وکرده‌شدم که‌ترجمهٔ : قُتِلتُ وفعلتُ است وکشته‌شدیم‌وکرده‌شدیم‌که‌ترجمهٔ قُتِلنا وفُعِلنا است ،ودرماضی مجهول نون نفی برلفظ شد ، آید ، چنانچه‌کشته نشد وآنکه‌درعرف‌گویند نشکشته‌شده‌ونکرده‌شده‌خطای بی انتهاء است .

فصل سیوم، درمضارع[1]؛وآن آنست‌که‌دلالت اوگاهی مقترن‌به‌فرمان حال وگاهی به استقبال ووجه‌تسمیهٔ اواظهرمن الشمس است واین نیزمعروف ومجهول است وصیغهٔ مضارع نیزشش اندودرآخرمضارع نیایدمگردال ساکن ماقبل مفتوح،چنانچه‌شنودوزندکه‌ترجمهٔیسمَعُ وتَسمَعُ وَیضرب وتضرب است واُمّا مثل آمد و زدشاذاست وبرای تثنیه‌وجمع نون ساکن پیش‌ازدال افزاید چنانچه شنوندوزنندکه‌ترجمهٔ لِیَسمَعان ، لِیَسمَعون وتَسمَعان ویسمَعْنَ و یضربانِ ویضربون وتضربان ویضربْنَ است وبرای مخاطب واحدبه‌جای دال‌ یای خطاب ماقبلش مکسورزیاده‌شودچنانچه‌شنوی وزنی که‌ترجمهٔ تسمع وتسمعین وتضْرب وتضْربین است وبرای تثنیه‌وجمع پیش ازدال باء فارسی زیاده شود،چنانچه:شنویدوزنید که‌ترجمهٔ تَسمَعان وتَسْمَعون وتَضْرِبان وتضربُونَ است وبرای متکلّم واحدبه‌جای دال میم‌ماقبل مفتوح زیاده‌شود، چنانچه: شِنَوم وزنم که‌ترجمهٔ أسمَعُ واَضْرَبُ‌است . وبرای تثنیه‌وجمع یا فارسی ماقبل میم‌افزاید ، چنانچه:شنویم‌وزنیم‌که‌ترجمهٔ نَسمَعُ ونَضْرب است ، و برای نفی بودن،مفتوح است ،چنانچه نشنَودونزندکه‌ترجمهٔ لا یسمع ولا یضرب ، وچون فعل حکایت اززمانه‌آینده‌باشد ها شرط وجزاء باشدوها لفظ

---

(۱):به مبحث افعال درفصل شثم این کتاب آغاز وارثقا دستور مراجعه کنید .

خواهدو آنچه مشتق ، منه است بلافرق بدو متصل شود اگرچه دخول آن بر ماضی اغلب است یعنی مستقبل بخشد، إلّا بِنُدرتاً ، وچون لفظ می وهمی برمضارع داخل شوندو یالفظ بایدو شایدو تواندو دیگر مشتقات ایشان بلافرق به فعل متصل شوند اگرچه دخول ایشان بر ماضی اغلب است ، معنی حال بخشید .

ولفظ سرانجام برای تراخی[1] است ومضارع مجهول همچو ماضی مجهول است الّا آنکه به جای شد ، شود آید چنانچه گفته شود، وزده شود الّا آنکه به لفظ خواهد آید پس آن زمان نیز لفظ شد آرند چنانچه گفته خواهد شد و زده خواهد شد و تصرّفات کُلّی از نون نفی وضمائر به لفظ شود و خواهد در آرند چنانچه گفته نشود ،نشوند و مثله وگفته نخواهد شد و زده نخواهد شد و مثله .

بدان که مضارع در فارسی دو نوع است : قیاسی وسماعی قیاسی ، هر ماضی که با تا باشد دال ساکن زیاده گردد و چنانچه نهفت ونهفتد و سفت وسفتد و خفت و خفتد و خست و خستد و اکثر است که آن تا حذف شود چنانچه شکافت و شکافد و یافت و یافد[2] و شگفت و شگفد و کشت و کشد و اگر با تا تا سین ساکن باشد در مضارع بیفتند چنانچه دانست و داند و توانست و تواند و بایست و باید و شایست و شاید و در تلاقی مضموم الابتداء آن سین، یا شود و فارسی پیش وی متبّع بود چنانچه رست و روید و شست و شوید و جست و جوید و در مفتوح الابتداء بدل به ها شود و فتحه او کسره گردد چنانچه جست و جهد و رست و رهد اما خست را مضارع وضعی نیامده است وهمچنین ها گردد آن چون موقوف بعد الف آید چنانچه خواست و خواهد و کاست و

---

[1]- : تراخی : واپس انداختن عمل از اول وقت آن ، تا گاهی که ظن فوت آن رود ، ضد فور ( کشاف اصطلاحات الفنون ) .

[2]- یافد : این لغت استعمال نشده است .

کاهدا ماخواست وخیز ، شاذ است واگر بعد ها آید حذف گردد چنانچه زیست وزید اما نگریست ونگرد شاذ است واگر بالای تا، خا موقوف باشد درمضارع زا گردد چنانچه افراخت افرازد[1] وافروخت وافروزد وسوخت وسوزد ودوخت ودوزد وریخت و ریزد وانگیخت وانگیزد وپخت وپزد ، اما شناخت وشناسد وفروخت و فروشد و بگسیخت وبگسلد ، شاذ است واگر جای خا ، فا موقوف باشد درمضارع اغلب بدل به یای وحدانیه شود چنانچه کوفت وکوبد وآشفت[2] وآشوبد وشتافت وشتابد و یافت ویابد وفریفت ، فریبد ، کافت وکاود وفا را به وا وبدل می کنند به سبب قرب مخزن ، چنانچه : شنفت وشنود ورفت ورود واگر جای فا ، شین موقوف باشد درمضارع ، را گردد چنانچه داشت ودارد وکاشت وکارد اما افراشت و افرازد ، شاذ است .

وهرماضی که با دال موقوف آن دال درمضارع ساکن شود ما قبل او مفتوح بود چنانچه خورد وخورد وشمرد واگر پیش از دال الف یا آمده باشند درمضارع بیفتند از بهر اجتماع ساکنین چنانچه فرستاد وفرستد وافتاد وافتد ونهاد ونهد و رسید ورسد وخمید وخمد وحمید وحمد . اندکی است که بعد الف یا افزاید چنانچه زاد وزاید وگشاد وگشاید واگر مده مذکور واو باشد درمضارع یا گردد وبالای آن الف زاید وبیفزاید چنانچه نمود ونماید وگشود وگشاید وستود وستاید وربود و

کاهدا ماخواست وخیز، شاذ است واگربعدها آید حذف گردد وچنانچه زیست وزید اما نگریست ونگردشاذ است واگربالای "تا" خا موقوف باشددرمضارع زا گردد چنانچه افراخت افراز[1] وافروخت وافروز وسوخت وسوزدودوخت ودوزدوریخت و ریزدوانگیخت وانگیزدوپخت ونپزدا ماشناخت وشناسدوفروخت و فروشد و بگسیخت وبگسلد، شاذ است واگر جای خا، فاءموقوف باشددرمضارع اغلب بدل به یای وحدانیّه شودچنانچه کوفت وکوبدوآشفت[2] وآشوبدوشتافت وشتابدو یافت ویابدوفریفت، فریبد، کافت وکاودوفا رابه وا وبدل می کنندبه سبب قرب مخزن، چنانچه: شنفت وشنودورفت وروددواگر جای فا، شین موقوف باشد درمضارع، را گرددچنانچه داشت ودارددوکاشت وکاردامّا افراشت و افرازد، شاذاست.

وهرماضی که بادال موقوف آن دال درمضارع ساکن شودما قبل اومفتوح بود چنانچه خوردوخوارشمردواگرپیش ازدال الف یاآمده باشنددرمضارع بیفتند ازبهراجتماع ساکنین چنانچه فرستادوفرستدوافتادوافتدونهادونهد و رسیدورسدوخمیدوخمدوحمیدوحمد. اندکی است که بعد الف یا افزایدچنانچه زادوزایدوگشادوگشایدواگرمده مذکوروا وباشد درمضارع یا گرددوبالای آن الف زایده بیفزایدچنانچه نمودونمایدوگشودوگشایدوستودوستایدوربودو ربایدواگرپیش ازدال نون غنّه[3] بعدالف باشددرمضارع آن نوع مفتوح گرددچنانچه خواندوخواندوراندوراندوافشاندوافشاندوهمچنین به جای نون

---

(١)- : افراز، این لغت از افراخت استعمال نشده است.

(٢)- : درمتن : آشوفت

(٣)- : نون غنّه : غنه : آوازکردن درکام (منتهی الارب).

هرگاه نون ساکن یا تنوین به یکی از حروف چهارگانه "یمون" برسد ادغام مع الغنه است، ر. ك. به "تجوید آسان".

ونیز: دهخدا.

اکررای موقوف با شددرمضارع مفتوح گرددچنانچه‌گذارد و گُذارَدُو آزُرد وآزارَد [1]
وافشاندوافشاندوآنچه‌ورای مذکوراست سماعی است چنانچه‌گفت وگویدورفت
ورویدورفت ورودوزدوزندوآمدوآیدوادودهدوبودوشدوشودوآوردوآردوکردو
کندوکشت وکشدونشست ونویسدوشنیدوشنودوستدوستاندوگرفت وگیردوشنودو
شنودوشست وشوید .

فصل چهارم :

درمصدرو آن اسم حَدث است یعنی معنی که‌قائم است به‌غیر ،ذکرفی شرح المراح : [2]
المصدرفی اللغة : هُوَالموضع الذی یَصدرعنه الإبل ، أی تخرج منه بعد
شرب الماء وله اسم المصدر [3]
وقبول البصریّین مِن أن یکونَ المَصدرُ اُصْلاً والفِعلُ فَرعًا " .
واداة مصدّریه، درفارسی بسیاراست واصلی به‌نون است چنانچه‌گفتن وشنیدن و
بعضی گویندمصدرماخوذازفعل است چون خواهندکه‌مصدربناءکننددرآخرماضی
نون ساکن بیفزایندوماقبل اورافتح بدهندچنانچه‌گفتن ازگفت وشنیدن
ازشنید .
"واما وَقَعَ فی جامِعِ المسائِل،فی تعریف المصدرُهُوما یُزادُفی آخراصل معناهُ
الفارسیّ" نونٌ" وما قَبْلَ هٰذا النُون لایکونُ اِلّا التّاء اُوالدال واما الجُبنْ
فَالنّونُ مِنْ اَصْلِ معناهُ وَلازایدة یُؤیّدُ [دهذا] ان یَکونَ الفِعلُ اَصلا" والمَصْدَرُفَرعاً"

---

۱ــ درمتن : آزار و آزارد
۲ــ : شرح مُراح : مُراح الارواح کتاب معروفی است در صرف عربی از احمد بن علی بن مسعود ، چند نفرآن را شرح کرده اند مانند شرح عبدالحکیم سیالکوتی ( ۹۸۸ــ ۱۰۶۷ ق )، که نسخه‌هائی از آن در کتابخانه‌های شبه قاره وجود دارد ــ ر. ك . به مشترك ج ۱۳/ ص ۲۵۷۷ .
۳ــ : متن : الماء وله اسم المصدر ، مصدر المصدر الفعل وغیره من اسم الفاعل والمفعول؟ .

كما هو قول الكوفيين .

وازادوات مصدريه است ، شين ساكن درآخر امر ما قبل مكسور ، چنانچه دانش وبينش وآميزش واندكى است كه ما قبل شين مفتوح آيد براى استقامت قافيه ياى ساكن تازى درآخر اسم فاعل وآنچه به معنى اسم فاعل است چنانچه : عاشقى وصافى ودانائى و شنوائى وناچارى وغمگسارى وخوشى وشادى وغمى و همچنين درآخر اسم مفعول عربى چنانچه مكدرى ومظلومى .

لفظ آردرآخر ماضى چنانچه رفتار وگفتار وديدار اين نوع مصدر به معنى فاعل هم آيد چنانچه خريدار به معنى خرنده وبه معنى مفعول هم : چنانچه گفتار وگرفتار او است ، وهمچنين اگر ماضى ويا امر بعد ماضى واقع شود تابع ومتبوع هردو به معنى مصدر باشد چنانچه ، گفت وشنيد ونشست وخاست وگفت وگو وخفت وخيز از پنجا گفته اند قيل وقال وهمچنين ماضى وامر به اضافه مفيد معنى مصدر باشد چنانچه خريد[1] وفروخت تو ، وپندار فلان وانگيزه ايشان .ولفظ گى بالكسر با كاف وهاى تازى بعد حذف ها چنانچه بندگى وخواجگى[2] در بنده وخواجه خسرو را است[3] :

خانه خالى كه پر آلودگى است .

غول وجعل رازوى آسودگى است .

فصل پنجم :

اسم فاعل واسم مفعول .

---

(١)- : متن : خريدار تو و فروخت تو

(٢)- : متن : خوجگى

(٣)- : خمسه امير خسرو ، امير احمد اشرفى ، ص ٦١

اسم فاعل اسمی است که کشیده شود از فعل برای کسی که قیام فعل بدو باشد .
واسم مفعول اسمی است که کشیده شود از فعل برای کسی که وقوع فعل برا واست .
بدانکه اسم فاعل ماخوذ است از مضارع به حذف دال که علامت مضارع است وبه زیادتی لفظ انده بروزن زنده در آخر آن لیکن الف وصل دردرج کلام ساقط شود و لفظا " وخطا ، وکسرهٔ آن بما قبل دهند تا دلیل باشد بر حذف الف وصل ، چنانچه از گوید ، گوینده و از زند : زننده و از کشد ، : کشنده ، واندکی است که الف برای فاعلیّت آید ، در آخر مضارع بعد حذف دال ، چنانچه گویا وشنوا ودانا واین قیاسی نیست زیرا که از زند زنا واز گشاید گشایا نمی آید و همچنین الف ونون چنانچه گویان وتپان از تپد و چمان از چمد و کشان از کشد و روان از رود ، واین نوع بسیار است . اما از زند ، زنان واز شنود ، شنوان نمی آید ونیز ترکیب امر مقدّم بر مفعول ، مفید معنی فاعلیّت باشد چنانچه کارکن وخداترس وجان آفرین ، مگر یک لفظ خوانخوار ، اگرچه جزء دوّم امرنیست مفید معنی فاعلّیت است ، ای خورندهٔ خون ودرمثل این ترکیب فصل درست نیست زیرا آن که در معنی مضاف ومضاف الیه است ، لیکن مضاف الیه مُقدّم شده است بر مضاف یعنی کنندهٔ کار ، ترسندهٔ خدا و آفرینندهٔ جان اگر گفته شود که در قول شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره العزیز :[1]

حکیم سخن بر زبان آفرین

---

(۱) کلیات سعدی ، فروغی ، ص ۲۰۱

لفظ برزبان فصل است میان سخن وآفرین جواب داده شودکه اصل نسخه :

" چه‌گویم سخن برزبان آفرین" است[1] یعنی چه‌سخن گویم برآفریننده زبان وجائی که‌حکیم آمده است ، غلط است ، حال غلط آنست که‌پیش شیخ واحدی حکم خواندونسخه‌هائی که‌درآن استنساخ شدنددرآنها حکیم‌نبشتندا ما بعضی نسخه‌که‌قدیمی انددرآن چه‌گویم‌است ومعنی آن مستقیم‌است . اگرگفته‌شود که‌شیخ واحدی هم‌اهل لسان بودا وچگونه‌غلط کردجواب :

" المُجْتَهِدقَدیُخْطِئُ وقدیُصیب " . . بابگویم‌که‌فصل به‌ظرف وآن درعربی " دُرست " اما درفارسی ، جائی بنظرنیامده .

وهمچنین ترکیب امربه‌غیرمفعول هم‌مفیدمعنی فاعلّیت است چنانچه‌زودخیز وشتاب رو و دیربازوزودگذارا امّا آنچه‌مرکّب باشدبه‌غیرامرمفیدمعنی اضافت بود یاصفت اگرجزاول موقوف بودوآنچه‌مقدّم‌باشدیاصفت باشدیا مضافٌ الیه‌برحسب مقام ، چنانچه‌کهن دیر ، برای دیری که‌کهن است و کطی پرنده‌که‌پرنده‌ئی[2] کسیاه است وسپه‌سالار وقافله‌سالار ای سالارسپه و سالارقافله ، ومثل این ترکیب مفیدمعنی تشبیه‌هم‌باشدچنانچه‌ماه‌رووومشک بویعنی زوئی که‌همچوماه است وبوئی که‌همچومُشک است ومثل این ترکیب ذاتی موصوفی راتقاضامی کندای فلان ماهروفلان مشکیوومثله‌وقولهم ، فلان زشت‌خواست ونیک روی است ای خداوندخوئی که‌زشت است وصاحب روئی که‌نیک است واین قریب به‌معنی فاعلّیت است .

(۱)ـ : درنسخ قدیمی هم چنین نسبت .

(۲)ـ : درمتن " پرندی "

وهرلفظا که موصوف با شدمسکورخوانند اگرمُقدّم است برصفت مثالش سعدی فرماید: [1]

بده ساقیا آب آتش لباس،

که مستی کند اهل دل التماس .

والّا هردوموقوف مثالش سعدی فرماید: [2]

شبی زیت فکرت همی سوختم .

چراغ بلاغت برافروختم .

والا هردوموقف ، مثالش جامی فرماید [3]

که درمغرب زمین شاهی به ناموس

همیزدکوس هستی نام طیموس .

وسوای موصوف ومضاف مقدمین برصفت ومضافٌ الیه ، هرکلمه موقوف است که معطوفٌ علیه به حرف عطف که آن مضموم است ودرضرورت شعری فکّ اضافت لفظا " جایزاست سعدی فرماید: [4]

بماندسالها این نظم وترتیب .

زما هرذره خاک افتاده جائی

وکذا موصوف که کسرهٔ او اکثراً حذف شودوموقوف خوانند درضرورت شعری ، و طریق وقف آنست که اگرما قبل آخرمُتحرّک بودحرف آخررا ساکن کنندواگر ساکن بود [5] حرکت حرفی دهند که ما قبل ساکن باشد ، چنانچه: [6] ضمّه درتای "گُفت" وفَتحه دردال "کرد" وکسره درتای "نیست" .

---

(۱)ـ درکلیات سعدی ، فروغی ، دیده نشد .

(۲)ـ : کلیات سعدی ، فروغی ، ص ۳۲۲

(۳)ـ : مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی ، ص ۶۰۱

(٤)ـ کلیات سعدی ، فروغی ، ص ۳۵

(۵)ـ : متن : واگرساکن الما حرکت ....

(٦)ـ : متن : چنانچه اسام ضمه درتای

وهرلفظی که درآخرآن لفظ "کار" یا "کاف فارسی" یا لفظ بان به بای تازی، لاحق شود به معنی فاعل آن باشد چنانچه خدمتکار ونگاهبان و کشتی بان ، ای کننده خدمت ودارنده نگاه و کشتی ولفظ خداوند مترادف کار است لیکن خداوند به اول[1] آید وکار آخر واگر لفظ کار با خداوند مرکب گردد مفخمه بود یا تأکید باشد وصاحب وخداوند نیز مترادفند ولفظ وار اسم همچو کار است چنانچه امیدواری ، دارنده امید ما لفظ وار که درماننده وبنده وار وشاهوار است از ادات تشبیه است ای همچو بنده وهمچو شاه ولفظ ور نیز به معنی خداوند است وبرای فاعلیت آید چنانچه : پیشه ور ودانشور ولفظ گر به کاف فارسی مفتوح نیز برای فاعلیت آید . چنانچه کارگر وزرگر ای کارکننده وراست کننده زر .

بدان که لفظ گر اکثر درحرف است وهمچون "ور" است لفظ "ار" ور[2] با لضم به وزن دور ، لیکن الف وصل دردرج کلام ساقط شود به نقل ضمه ما قبل چنانچه :

رنجور وگنجور[3] ای خداوند رنج وزحمت وگنج ، وهمچنین لفظ "مند" چنانچه دانشمند وهنرمند وهمچنین است لفظ "گین" با کاف فارسی، چنانچه : اندوهگین وخشمگین ، وبه حذف کاف نیز آید چنانچه رنگین وشنگین[4] ای خداوند رنگ وشنگ ،وبرطریق ساکن آید چنانچه رشکن[5] ای خداوند رشک .

ودراعداد برای فاعلیت بهم ساکن آید چنانچه ترجمه رابع ؛ چهارم آید ودو ترجمه خامس پنجم آید وچهارمین وپنجمین به معنی چهارم وپنجم این .

ولفظ ناک نیز مفید معنی فاعلیت است چنانچه دردناک وخشمناک برای

---

(۱)- : درمتن : بالا

(۲)- : درمتن : ناور

(۳)- : درمتن : رنجور و زحمت ور

(۴)- : شنگین : از شنگ ، شوخ و ظریف و شیرین ( دهخدا ) .

(۵) - : رشکن : به فتح اول و کسر کاف و سکون ثانی و نون : متکبر و صاحب عجب و حسود باشد ( برهان قاطع ) .

صاحب دردوصاحب خشم .

ودرآخراسم مفعول بعداطلاق"ها"ئی درآخرماضی شده آیدچنانچه گفته شده وزده شده واندکی است که اکتفا به ها کنندچنانچه گفته است وشنیده ء اوست به اضافه "ها" دانند ، اکثراست که به غیراضافت هم به معنی مفعول آید چنانچه گوئی مرده دیدم وآکنده ، ای کرده شده وآکنده شده والله اعلم بالصواب .

فصل ششم :

درامرونهی .

امر: اسم فعلی است که طلب کرده شودبه آن فعل ازفاعل . ونهی: اسم فعلی است که طلب کرده شودبه آن ترک فعل ازفاعل.وآن بردوگونه است:غایب وحاضر امرغایب به زیادتی لفظ"گو"برمضارعست چنانچه گوکه میزندآن مردویازن ونهی غایب ، گوکه می زدآن مردویاآن زن ودر " شرح کافیه[1] " معنی لیضرب باید که بزندآن مردآورده است واز " شیخ محمدخضری " نیزهمچنین محقق است وصحیح همین است زهرآنکه لفظ گودرمتکلم درست نمی آیدوامرغایب از شش صیغهء مجهول وازچهارصیغهء معلوم آیدوازدوصیغهء مخاطب مضارع معلوم نمی آیدبلکه ازآن دوصیغهء امرحاضرمی آیدفقط .

بدا که امرحاضرماً خوذاست ازمضارع به حذف دال وآخراوموقوف باشداگر تلاقی ساکن بودچنانچه بگشای ازبگشایدوبگذارازبگذاردواگرنه ساکن بود چنانچه بزن ازبزندوبده ازبدهدواگرآخرامرباشدبعدالف یاواوساکن روا باشدکه نیفتندچنانچه بگشای وبنما وبگوودرماضی یای زایده اندک بود .

---

(۱)ــ : شرح کافیه : شرح کافیه ابن حاجب

فصـل هفتـم :

دربیان افعال عامّه وواقع کردن غیرواقع :

بدان‌که هرچه غیرمشتق است یعنی آنرا ماضی ومضارع نیامده است آنرا به‌فعـل عام بیان کنندچنانچه کردوکندوبودوشدوشودوباشدوگشت وگرددوافعال عامّـه[1] برای آن خوانندکه دراکثرمحال مقام یابند به‌خلاف افعال دیگرچنانکه گوئـی محال مقام یابند. خلاف افعال دیگرچنانکه گوئی فلان نیکی کردونیکی بکند واوچنین بودوچنین شدوهمچنین دیگرالفاظ . واگرخواهندکه غیرواقع راواقع کننددرمضارع پیش ازدال نون مفتوح به‌الف ساکن بیافزایندچنانچه درکُند، کنداندودرخور، خوراند ودرافروز، افروزاندوماضی راهم برین مضارع بنـا کنندبه‌زیادتی یاء مده‌پیش ازدال چنانچه‌گُشاینـدوخوراینداوافروزاینـد .

بدان‌که موافقهٔ فعل وفاعل دروحدات وتثنیه‌وجمع شرط است ، برابراست کـه فاعل درفعل مضمرباشدچنانچه‌درین اشعارسعدی[3] :

فقیهی کهن جامه‌وتنگدست ـ

درایوان قاضی به‌صف درنشست .

فقیهان طریق جدل ساختند ـ

لم‌ولانسلم دراندا ختند .

یامظهرباشد. چنانچه‌سعدی فرماید[4] :

مک فراخ روی درعمل اگرخواهی ـ

که‌وقت رفع توباشدمجال دشمن تنگ .

---

(۱)ـ متن : افعال عامه برای برای آن .

(۲)ـ : متن : کند .

(۳)ـ : کلیات سعدی : فروغی ، ص ۳۰۱

(٤)ـ : همان ص ٥٢

توپاک باش برادرمدار زکس باک
زنندجامهٔ ناپاک گازران برسنگ.
این همه مسایل که درین باب ذکریافته اندمنقول اندازمؤیدالفضلاء به تفریط وافراط عبارات واشارات الّا المؤیدات بالاشعار وتعاریف الکلمات.

باب ششم دراسماء، درین باب هفت فصل است :

فصل اوّل : درمضمرات وآن اسمائی است که وضع کرده شده اندبرای متکلم و مخاطب وغایب وآن دوقسم است منفصل ومتصل.
منفصل آنست که مستقل باشدبنفسه درتلفظ وغیرمحتاج باشدبه سوی کلمهٔ دیگرو متصل برعکس آنست. مخفی نماید، کهاکثرضمایرش ازین نیزذکریافته اند ضمناً " فرموده اند؛
سمندی گرچه سحرآمیزباشد
طبیعت راملال انگیزباشد.
لیکن، درتکرّرچون نکتهٔ لذیذحاصل شوداولیٰ است وازینجاست قول ایشان :[1]
"أَعِدْذِكْرَنُعْمَانٍ لَنَاإِنَّ ذِكْرَهُ هُوَالمِسْكُ مَاكَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ".
لهذا درفصلی علیٰحدّه ذکریابند، صریحاً ".
بدان که متکلّم، چون مبتداء یابندبرای واحد من بگویند، وبرای تثنیه و جمع ،"ما"واگرفاعل واحدباشدمیم ساکن درآخرفعل ماضی آرندچنانچه گفتم

---

(۱)ـ : متن :
اعد ذکر لقمان لنا ان ذکره هوا مسك ماکررته یتضرع •

وکردم ودرآخرفعل مضارع به‌حذف دال ، چنانچه‌گویم‌وشنوم‌واصل این اعم است ، لیکن الف‌وصل ساقط کنندلفظاً وخطا ازبهرکثرت استعمال ولهذا بعدالهاء براصل آیدچنانچه‌گفته‌اموشنیده‌ام ، ورواست که‌بعدمیم‌من آید چنانچه‌گفتم‌من وبگویم من واگرتثنیه‌وجمع باشدمیم‌موقوف بعدهای ساکن آرندچنانچه‌گفتم‌وبگویم‌واصل این " ایم " است . ولهذابعدالهای،براصل آرندچنانچه‌گفته‌ایم وشنیده‌ایم وبرای فاعل واحدغایب لفظ " ان " درو آرند، لیکن "او" برای عاقل آید ،زیراآنکه‌ترجمه‌هواست واگرچه‌ترجمه هی است لیکن درفارسی برمذّکر هم اطلاق کنندچنانچه‌گویندترجمه* " ضَرَبَ "[1] زدآن مردوضَرَبتَ زد آن زن ونگویندا وزن چنین کرد ، واواسب چنان دوید ، بلکه‌آن گویندکذا في مؤیّدالفضلا[2] وآنچه‌درین شعرفردوسی طوسی :[3]

زجوی خورا به‌چه‌کمتربگو ـ که‌بسپارگرددبه‌یکبار او .

وبرای تثنیه‌وجمع[4] ، لفظ ایشان آرندودرآخرلفظ " اند" زیاده‌کنندبه حذف الف‌وصل لیکن درمستقبل بعدحذف دال آرند، چنانچه‌گویندوزنند و الف به‌دال‌رها ساقط نشود.چنانچه‌گفته‌اندوشنوده‌اند، وبرای مخاطب واحد لفظ توآرنددرآخرفعل های ساکن تازی ماقبل مکسورآرندچنانچه‌گفتی ، و رواست که‌بعد " یا " تونیزآرندچنانچه‌گفتی تووکردی تووبرای تثنیه‌وجمع " بر[5] " و " تان " آرنددرآخرفعل لفظ آیدبه‌یای فارسی بعدحذف الف وصل آرندچنانچه‌گفتیدوکردید ، بعد " های " الف‌وصل ، ثابت مانند ،

---

(١)ــ : درمتن : اضرب

(٢)ــ: مؤید الفضلا ج ٢/ ص٢٩٤

(٣)ــ شاهنامه :

(٤)ــ : درمتن : واقع‌است, تساع‌است و

(٥)ــ: متن : شادتان

چنانچه : " گفته‌اید " وکرده‌اید .

وبرای مفعول،لفظ "را" آرندواگرمتکلّم مفعول بودمرابرای واحدوما رابـرای تثنیه‌وجمع گویندواگرضمیرمتکلّم مفعول متصلّ باشدمیم‌ساکن آرندچنانچــه گفتیم‌وگوید هم‌به‌غـیر حذف دال مستقبل ای گفت مرا وگویدمرا وگویـم ای گوی مرا واین میم ساکن برای فاعل نیزآرندلیکن درمحل متعیّن شودوبعــــد با میم‌موقوف آرندچنانچه‌گفتیم‌ای گفتی مرا برای مفعول غایب ضمیرمنفصــل " اورا " و " آنرا " برای واحدو " ایشان " رابرای تثنیه‌وجمع آرنـــدو متصل شین ساکن ماقبل مفتوح آرندچنانچه‌گفتش وگویدش وبگویش وبعدهـــا خطاب شین موقوف آرندچنانچه‌گفتیش ای گفتی اورا وبرای مفعول مخاطـــب منفصل برای واحدترا وبرای تثنیه‌وجمع شما را وتانرا ، ومتصل درآخرتــــا ساکن آرند ، برای واحدفقط چنانچه : گفتمت وکردمت .[۱]

کذافی " مؤیّد الفضلا[۲] " وتقدیم‌مرجع درضمیرغایب درفارسی شرط نیست و مؤیّداین معنی است قول سعدی :[۳]

چوبام بلندش بودوخودپرست ـ

کندبول خاشاک بربام پست .

وحافظ : [۴]

من ازآن حسن روزافزون که‌یوسف داشت دانستم ـ

که‌عشق ازپرده‌ٔ عصمت برون آردزلیخا را .

---

(۱)ــ : متن : کرامت وکت به کرکاف کذافی موید الفضلا .

(۲)ــ : مؤیّد الفضلا ج ۲/ ص ۲۹٤

(۳)ــ : کلیات سعدی ، فروغی ، ص ۲۳۹

(٤)ــ : دیوان حافظ ، قزوینی ، ص ٤

فصل دوم :

دراسماء اشارات .

وآن اسمائی است که وضع کرده شده اند برای مشارٌالیه به اشاره حسیّه به خلاف ضمیر غایب وآن واین برای قریب واحدوآن کنایه از جهات روزگار ونیز دنیا و آخرت وعبارت از: شکّرونمک چنانچه عزیزی فرماید ، : این شکّراست وآن نمک واشارت به قریب وبعید مؤیّدمعنی سیوم ، حافظ فرماید:[1]

آنکه می‌گویندآن بهترزحسن ـ

یارما این داردوآن نیزهم.

واستعمال اواندک است برای بعیدواحدوایشان واوشان وآنان واینان برای جمع وتثنیه لیکن ایشان واینان برای قریب وایشان وآنان برای بعیدواین کلمات اگرچه مشترکندمیان ضمایرغائبه واسماء اشارات لیکن مفترق اندبه وقت استعمال به اشاره ذهنیّه وحسّیه .

فصل سوم :

دراسم ظرف .

وآن اسمی است که موضوع است برای وقت فعل ویا محل فعل ، وصیغه آن چنان است که مصدرفعل مرکب کنندبالفظی که دلالت به زمان ویا مکان کنند چنانچه جای کشتن ووقت کشتن که هردوترجمه مقتل است وچون جزء دوم ازکلمه مرکب لفظ "دان" ویا"سار" "ستان" باشدمفید معنی مکان است اگرچه به غیرترکیب

---

(1)ـ دیوان حافظ ، قزوینی ، ص ۲۵۰

مفیداین معنی نبودچنانچه قلمدان وکوهساروکوهستان مؤیداوّل دوّم ،خسرو فرماید :[1]

ای غلّه را درغلّه دان کرده گور ـ

چندگره برشکم وتک چومور.

داشت شبانی رمه درکنوهسار ـ

پیروجوان گشته ازوشیرخوار.[2]

ومویدثالث سعدی فرماید:[3]

اگرباران به کوهستان نبارد ـ

بزودی خشک گرددرود نیلی .

فصل چهارم .

دراسم تفضیل ومبالغه

بدان که تفضیل ومبالغه هردوبه لفظ " تر " آیند . ازآخراسم فاعل وآنچه در معنی اسم فاعل باشدواین هردواگرچه مشترک اندلفظا " لیکن مفترن انـد استعمالا " ومعنا " ، امافرق استعمالا " آنست که اسم تفضیل مستعمل است به ازچنانچه زیدزننده تراست ازعمربه خلاف مبالغه و فرق معنی آنست کـه تفضیل فوقیه است درذاتی با ، ذات دیگرچنانچه درمثال مذکورکه زیدرا فوقیت است ازعمردرصدورضرب، به خلاف مبالغه که فوقیت آن بـه ازاء ذات دیگر نیست بلکه بنفسه ستوده شودبه زیادتی چنانچه مهمتروبهتر ، مؤیّدتفضیل

---

(1) : خمسه امیرخسرو ، امیراحمد اشرفی ، ص ۷۳

(2) : خمسه امیرخسرو . امیراحمد اشرفی ، ص ۱۰۸

(3) : کلیات سعدی ، فروغی ص ۱٥٦ ، واینگونه آمده است .

به سالی دجله گردد خشک رودی

(4) : درمتن : تواند .

عبدالرحمن جامی فرماید :[1]

حبّذا قصری که ایوان زکیوان برتر است          قبهٔ والدی او بالائی چرخ اخضر است .

ومؤیّد مبالغهٔ خسرو فرماید:[2]

تا صفتش پرده نشیننده تر-

کورتر آن چشم که بیننده تر ، والله اعلم .

فصل پنجم :

در اسم مُصغّر

بدان که تصغیر خاصّه ، علامت اسم است و معنی تصغیر در لغت : حقارت کردن و کوچک کردن و کوچک شمردن و در اصطلاح ، مفهوم این شعر است ،

چیست تصغیر؟ گویم ای دانا ،

کَثرَةُ اللّفظِ قِلّةُ المَعْنیٰ

وچون اصل تصغیر برای حقارت است به این تعریف معرّف شده است ، اگرچه در بعضی مواضع ، این تعریف صادق نمی آید چنانچه تصغیر برای تعظیم باشد چون قریش یا برای شفقت باشد ، چون بُنَیّ[3] که تصغیر این است برحسب اصل و این در فارسی به زیادتی الف باشد از آخر کلمه چنانچه به زاء یا و به زیادتی چه چنانچه : مورچه و طاسچه و باغچه و به زیادتی کاف ساکن چنانکه : مردک و مامک در مدار الافاضل گفته : مامک مُصغّر مام است به معنی مادر و نیز به معنی دختر.[4]

---

(۱)ـ : دیوان کامل جامی ، هاشم رضی ، ص ۱٦

(۲)ـ : خمسه امیرخسرو ، امیر احمد اشرفی ، ص ۱۳

(۳)ـ : متن : یا برای شفقت باشد چون قریش ، تکرار شده است .

(٤)ـ : و نیز به معنی مادر ، تکرار شده است .

فصل ششم:

دراسم منسوب، وآن اسمی است که آخر آن "یا" باشد که دلالت کند برا ینکه ذاتی نسبت یافته است بدین اسم ولهذا گفته اند که نسبت فایده صفت بخشد در عود عائد و نسبت تغییر می دهد اسم را لفظا " ومعنا " ، امّا لفظا " چنانچه زیادتی یا ، چون مکّی ومعنا " ، چنانچه پیش از نسبت مدلول مکّه شهر بود و به وقت نسبت ذاتی شود که به مکّه تعلق دارد کذا فی جاربردی.(۱)

بدان که چون خواهند که نسبت کنند ذاتی را به چیزی ، آخر اسم آن چیزی یای ساکن تازی آرند ، چنانچه: شهری ودهقانی وبعد "یا" چون "نون" آید مفید معنی نسبت باشد و برای تشبیه نیز آید چنانچه : سیمین ومشکین وسنگین یعنی از آن سیم واز آن مشک واز آن سنگ وهمچون سیم ومشک وسنگ وبعد یا ونون در بعضی مواضعهای موقوفه نیز آید چنانچه: چوبینه وپشمینه یعنی . از آن چوب واز آن پشم واندکی است که برای تسمیهٔ لفظ کی با کاف فارسی مع غیر کلمه "ذوالها" باشد چنانچه خریدگی وخانگی وجامگی وبندگی یعنی از آن خریده و خانه وجامه وبنده ،

واکثر است که های موقوفه برای نسبت آید چون علامت جمع در آخر اسم الف و نون باشد چنانچه گوئی : طرز فاضلانه وبچه گانه وپسرانه واندکی است که درغیر جمع نیز آید ، چنانچه یکروزه ویکماهه ویکشبه ، کذا فی مؤیّد الفضلا(۲) .

---

(۱)ـ : ر . ك . به جاربردی : مبحث " فی المنسوب " ، ص ۴۷

(۲)ـ مؤید الفضلا ، ج ۲/ ص ۲۹۵

فصل هفتم در جمع.

وجمع : اسمی است که دلالت کند بر آحاد مقصوده ، چون اسمی را جمع کنند بینند اگر مدلولش حیوان است آخر آن الف ونون زیاده کنند ، واگر ذوالها نباشد چون آدمیان وپریان وکروبیان وسروشان وروحانیان ومردان وزنان واسبان وگوسفندان وجاموسان وکرمان ، اما اگر ذوالها باشد در آخرش بعد حذف های لفظ کان به کاف فارسی بیفزایند ، چنانچه : فرشتگان وآیندگان وروندگان وبندگان وخواجگان وپیادگان . واگر مدلولش معدن ونبات ویا افلاک ویا اجزای حیوانات باشد، در آخر آن "ها" و"الف" زیاده کنند چنانچه کوهها ودریاها وآسمانها وگلّه ها ولعلها ومرواریدها ویاقوتها ودستها وپایها وچشمها وگوشها . واگر در آخر این همه ها باشد ها را مفتوح ساخته الف افزایند چنانچه جامها و پیالهها وآنچه بر خلاف این آید شاذ است چنانچه اسبها وکرمها ودرختان ولبان وچشمها کذا فی مؤیّد الفضلا.(۱)

وحرف را جمع نکنند وجمع فعل به اعتبار فاعل است که آن هم اسم است ، پس فعل نیز جمع نشود .

باب هفتم در انواع لغات

ودرین باب دو فصل است :

فصل اوّل – درحقیقت .(۲)

وحقیقت در اصل فعیل به معنی فاعل است از حَقَّقَه ، ای اَثْبَتَهُ بعد از آن

---

(۱)- : موید الفضلا ، ج ۱/ ص ۲۹۳

(۲)- : در متن : ۰۰۰۰ دو فصل است اللغه بالضم لوع سخنت ، کذا فی الصحاح ، فصل .

منقول است به‌سوی کلمهٔ ثابته‌ویا مشبه‌ودراصطلاح کلمه‌ئی راگویندکه‌مستعمل باشددرمعنی که‌موضوع است آن کلمه‌برای معنی دراصطلاح که‌به‌آن خطاب واقع است کلمه‌را به‌مستعمل قیدکرده‌احترازازغلط که‌آن نیزنه‌حقیقت است ونه مجاز، وازمجازمستعمل درمعنی که‌وضع نشده‌است. وآن کلمه‌برای آن معنی دراصطلاحی که‌به‌آن خطاب واقع است چنانچه‌اسد برای مردشجاع دراصطلاحی که‌به‌آن خطاب واقع است گفته‌شداحترازازمجازمستعمل درمعنی که‌وضع شده است. آن کلمه‌برای آن معنی دراصطلاح دیگرنه‌دراصطلاحی که‌به‌آن خطاب واقع است، چنانچه‌صلواةچون مستعمل شودبه‌عُرف شرع دردعاءپس آن نیزمجاز است برای استعمال آن درغیرمعنی که‌موضوعٌ له‌است درشرع یعنی ارکان مخصوصه‌اگرچه‌مستعمل است درمعنی که‌موضوع است، درلغت: اَلوضعُ تَعیینُ اَللَفْظِ لِلدَلَالَةِعَلیٰ مَعنیٰ بِنَفْسِهِ‌والاصطلاحُ اِتّفاقُ قَوْمٍ عَلیٰ شَیءٍمَخصوصٍ؛ و این حقیقت متنّوع است به‌انواع،نوع اول:اصلی است،درلغت منسوب به‌اصل ودراصطلاح لفظ مستعملی درهفت طایفه‌مخصوصه‌مشهوره‌ازمردم‌بیابانی که ایشان‌راا عراب وعرب وعرباء وعاربه‌گویندوعلوم‌ادبّیه‌وقواعدعربّیه‌راعلماء بصره‌ازکلام این قوم استنباط فرموده، نوع‌دوّم‌مولّددرلغت مشتق ازتولید چیزی راازاصل چیزی بیرون آوردن،ودراصطلاح لفظی که‌مولدون ازلغت اصلی اخذکرده‌باشندبه‌تصّرفی ، ودرکلام اعراب مستعمل نباشدمثلاً" بداشیه‌بیای تحتانّیه‌که‌ازبدأت اخذکرده‌باشندواین نوع‌راعامی ومستحدث نیزگویندو

نوع چهارم: مغرب است از تعریب. وتعریب کلمه‌ئی که، به‌عربی ساختن ودر اصطلاح: لفظی که آن عجمی باشد وعرب در وتصرف کرده‌نمود مثل "اقلید" که در عجم کلید بوده همزه مکتوبه را زیاده کردقاف را به‌کاف بدل کردند، یا آنکه بلاتغییر وتصرّف نقل کرده برمنهاج کلام خود استعمال نموده باشند مثل ابراهیم. پس درلفظ مجّرد اخذ لفظ باشد ما وضع از عجم بوده خواه هندی باشد چون شکوه، خواه فارسی چون سجّیل پس اگرعرب لفظ عجمی را وضع کنند از برای معنی مثل ابراهیم که نام فرزند سازند، مثلا" او را معّرب نگویند بلکه عجم گویند، چون عجمه اعّم است از مُعّرب، چنانکه از اشارت شرح زُبدة الفضلا قاضی عضد الدولة والدین وتصریح محقّق شریف درحاشیه شرح مذکور مفهوم گردد. بدان که چون معرب گشت از عجمه بدرآمد وما نند الفاظ عربی باشد وازاینجا است که درقرآن واحادیث ازین نوع بسیار است چنانچه علامهٔ زمخشری درکَشاّف مُکّرر به این معنی اشاره فرموده است.

نوع پنجم: مختلف است درلغت، مشتق از اختلاف، واختلاف با یکدیگرخلاف کردن ودراصطلاح لفظی که ائمهٔ لغت درو خلاف کرده باشند که دراصل لفظ عربی است یا عجمی، مثل: طست به‌سین مهمله.

نوع ششم: مُعجم درلغت مشتق از تعجیم. وتعجیم کلمه‌ئی که عجمی باشد به‌عجمی ساختن ودراصطلاح لفظی که عجم از کلام عرب به‌کلام خود نقل کرده باشند به‌اندک تغییری اصلی بود یا معرّب.

نوع هفتم: معروف، در لغت مُشتَقّ است از معرفت، ومعرفت، شناختن ودر -
اصطلاح لفظی که بهردوزبان عربی وعجمی موضوع باشد، بی تغییری چون مکّة
ومدینه وبصره واکثر اسماء مواضع وادویه واَعلام ازین قسم اندچنانچه در آخر
صَراح، مذکوراست. اما آنچه ازمختصر ابن حاجب وشروحش مستفاد می گردد آنست
که این نوع داخل معرّب است واتّفاق لغتین بعیداست.

نوع هشتم: کنایت است، کلمه ایست که دلالت کندبرلازم معنی مع احتمال
جواز ملزوم. وفارقا " اشتراک درکنایه نیست ویا دلالت حال برآنست به
خلاف مشترک که فارق او قرینهٔ معنوی است ومثال کنایه دربن قصّه واضح خواهد
بودکهٔ قبعثری، نام شخصی بوداز مشاهیر عرب روزی دروقت خورهٔ[1] انگوردرباغی
با جمعی از ظرفا نشسته بودگفت، «اللّهمّ سوّدوُجُوهَهُا قَلَعْ عُنُقَهُ واَشْقِ دَمَهُ» ودر آن
وقت ذکرحجّاج درمجلس بود، احدی از حرف گیران برخاسته واین سخن مسموع
حجّاج ساخت، چون ( حجاج )، قبعثری را طلبیده، به میدان سرزنش وخونریزی
کشانید[2]، قبعثری گفت که مرادمن ازین کلام این بودکه با رخدا یا سیاه گردان
این خوره را انگور، تا بشکنم خوشهٔ اورا، وبیاشامم شربت اورا، بعده
حجاج از سرغضب گفت: «وَلَاَحمِلَنَّکَ عَلی اَلادْهَمْ» مراد حجّاج از اَدهم قیدوبند
بود، قبعثری انتقال معنی اسب سیاه نمودگفت «مثل الامیرحملنی علی
الادهم» پس حجاج درسخن عاجزشد، برفطانت قبعثری تحسین بلیغ نموده خلقت
ونعمت ارزانی، فرمودکذا فی المطوّل، وادهم لغت مشترک است به معنی قید

---

(۱) الف : متن : خوره
(۲) الف : متن : استانید

واسب سیاه.

ومثل ثانی ازکنایه آنست که شخصی منکوحهٔ ئی را گوید جدا ئی، یعنی: مطلّقه ئی. مخفی نماندکنایه را ازحقیقت شمردن قول صاحب مفتاح[1] است، ونزدیک صاحب تلخیص[2] این قول فاسداست زیراکه کنایه مستعمل نیست نزدیک آن درآنچه موضوعٌ له است، بلکه مستعمل است درآنچه لازم موضوعٌ له است مع ارادهٔ جوازملزوم ومجردجوازملزوم واجب نمی کندا ستعمال آن درآن ملزوم.

فصل دوم:

درمجاز: ومجاز دراصل مفعل است از"جَازَ الْمَکَانَ یَجُوْزُهُ اِذَا تَعَدَّاهُ"، بعدا زآن منقول است به سوی کلمهٔ جایزه، إی مُتَعدیة مکان اصلی را، کذا فی"اسرار البلاغة"، وصاحب تلخیص فرموده که معنی مجاز زین قول صحیح است که "جَعَلْتُ کذاهٔ مَجَازاً اِلیٰ حَاجَتِي أی طریقاً لَهَا عَلیٰ أنَّ جَازَ الْمَکَانَ سَلَکَهُ" زیراکه مجاز طریق است به سوی تصوّرمعنی وهردومعنی راشامل است آنکه در"صراح" است مجاز راه وگذشتن ورفتن وضدحقیقت.

ومجاز دوقسم است: مفردومرکّب، امّا مفردکلمهٔ ئی است مستعمل، درغیرموضوعٌ له دراصطلاح که به آن خطاب واقع است بروجهی که صحیح باشد مع قرینه عدم اراده، موضوعٌ له، کلمه را مستعمل قیدکرده شدزیرا آنکه قبل استعمال، نه حقیقت است ونه مجاز، کمامَر، درغیرموضوعٌ له گفته شدتا حترازا زاحقیقت مرتجَل باشد یا مفعول یا غیرا یشان دراصطلاحی که به آن خطاب واقع است گفته شدتا داخل شودمجاز مستعمل درموضوعٌ له لیکن دراصطلاح دیگر، چنانچه لفظ صَلوٰة چون مستعمل کند ورا مخاطب شرع دردعا، پس آن مجازکلمه که برای آن موضوعٌ له زیراکه مستعمل نیست درموضوعٌ له، دراصطلاحی که به آن خطاب واقع است

---

(۱)- : صاحب مفتاح : مولف کتاب مفتاح العلوم که در معانی بیان و بلاغت عربی می باشد عبارتست از: یوسف بن ابی بکر خوارزمی معروف به سکاکی (۱۱۶۰- ۱۲۲۸ م).

(۲)- : منظور همان تلخیص المفتاح می باشد.

یعنی:شرع وتا خارج شودازمجازکلمه‌که‌برای آن موضوعُ له‌دیگراست دراصطلاح دیگر ، چنانچه‌لفظ صَلوٰة مستعمل است به‌حسب شرع درارکان مخصوصه ، پس تصدیق کرده‌می شودکه‌به‌درستی آن کلمه‌نیست مستعمل درغیرموضوعٌ له‌لیکن به‌حسب اصطلاح دیگریعنی لغت نه‌به‌حسب اصطلاحی که‌به‌آن خطاب واقع است یعنی شرع ولا چارگی است برای مجازازعلاقه‌تا تحقق شودا ستعمال اوبرصحت وخروج غلط ازتعریف مجازوهریکی ازحقیقت ومجازلغوی است وشرعی وعرفی خاص لغوی گویندچنانچه‌اسدبرای درنده‌ء مخصوص حقیقت لغویّة‌است وبرای مردشجاع مجازلغوی است واگرواضع اوواضع شرع مجازباشدشرعی گویندچنانچه؛ لفظ صَلوٰة‌برای عبادت مخصوصه‌ء حقیقیّه‌ء شرعیّة ، وبرای دعا مجازشرعی و عرفی خاص مجازی راگویندکه‌متعیّن شودناقل او ، نحوی باشدیا صرفی ، وغیر ذلک ، چنانچه‌لفظ فعل برای کلمه‌ئی که دلالت بنفسه‌کندواقتران احدازمنهٔ ثلاثه‌ء ، حقیقیّة ، وعُرفیّهٔ خاصّه‌است . یعنی نحویّه‌وبرای حدث مجاز ، عرفی خاص است یعنی:نحوی وعرفی عام مجازیست که‌ناقل اومتعیّن نباشد ،چنانچه لفظ دآبّة برای چارپا ، به‌حقیقیّه‌ء عُرفیّهٔ عامّة‌است‌وبرای انسان مجازعرفی عام است ومجازمرسل است اگرعلاقه‌ء اوغیرمشابهت است چنانچه : بلا، که‌موضع است برای جارحه‌ء مخصوصه ، چون مستعمل نشوددرنعمت زیراکه‌بمنزله‌ء علت فاعله‌است برای نعمت ، وصدورنعمت ازیدٌمی شود . سوی مقصودٌبها ،وچون مستعمل می شوددرقدرت زیراکه‌اکثراست که‌سلطان قدرت دریَدٌاست . وبه‌آن

صدوریا بنداعفال دالّه برقدرت ازبطش وضرب وقطع واخذوغیرذلک، وچنانچه مزاده[1] که موضوع است برای شترحامل مزاده، چون مستعمل شودرمزاده وعلاقه فیما بین آنست که شترحامل مزاده به منزلهٔ علت مادّیه است برای مزاده ای - توشه دان .

واز مجازمرسل است تسمیهٔ شئی به اسم جزو، وآن شئی، چنانچه عین که برای جارحهٔ مخصوصه چون مستعمل شوددررقیب، وواجب است که باشد آن جزء که معبر است ازکل فائق ازاجزاء دیگر، وتحصیل معنی که قصدکرده شده است بکلّ، فلهذا جایزنیست اطلاق یَد بررقیب ، وایضاً مجازمرسل است تسمیه جزء به اسم کُل ، چنانچه : اصابع که موضوع است برای انگشتان ، چون مستعمل شوددرانامل ، وازین قبیل است قول باریتعالی ، " یَجْعَلونَ اصابِعَهُم* " اِی انامِلَهُم ، وایضاً مجازمرسل است، تسمیهٔ مسبّب به اسم سَبَب چنانچه، غیث ، که موضوع است برای مَطَر، چون مشتمل شوددرنبات وازین قبیل است قول عرب " رعینا الغیث ای النبات " وایضا مجازمرسل است تسمه سبب به اسم مسبب ، چنانچه نبات که موضوع است برای گیاه چون مستعمل شوددرغیث وازین ای غیثا " وایضا مجازمرسل است تسمیهٔ شئی به اسمی که به آن اسم مسمی بوددرزمانه ماضی ءنه حال، چنانچه : یتیم، که موضوع است برای شخصی که پدرش مرده باشد لیکن قبل ازبلوغ، چون مستعمل شوددربالغ وازین قبیل است قوله تعالی "واتوا الیتامیٰ اموالهم**".

---

* قسمتی ازآیه ١٩ سوره ٢

** قسمتی ازآیه ٢ , سوره ٤

(١)- : مزاده : توشه دان فراخ یاطعام است ( منتهی الارب )

در متن " روایه " است .

وازینجا است قول شیخ عطّار:

اززمین خشک رویاند گیاه

آسمانرا ،بی ستون دارد نگاه.

وایضاً، مجازمرسل تسمیۀ شیئ باسم یاءلون ذلک الشیئ الیه چنانچه خمرکه موضوع است برای آب خام انگورچون بجوش آید وکف کند[1] ومستی دهد وچون مستعمل شود درعصیر وازین قبیل است ، قوله تعالی:

"ارانی اعصرخمرا"* ای عصیراً

وایضا "مجازمرسل است تسمیه شئی باسم محلّ آن شئی چنانچه: نادی که موضوع است برای مجلس، چون مستعمل شود دراهل نادی وازین قبیل است قوله تعالی:

"فلیدع نادیه"** ای اهل نادیی وایضا " مُجازمرسل است تسمیۀ محلّ اسم حال اوچنانچه: رحمت که موضوع است برای بخشش ومهربانی، چون مستعمل شود در بهشت که حلول رحمت درواست وازین قبیل است ، قوله تعالی:

"واُمّا الذین ابیضّت وُجوههم ففی رحمة الله"*** ای في الجنّة التي يحلّ فيها الرحمة

وایضا " مجازمرسل است تسمیۀ شئی باسم اله چنانچه: لسان که موضوع است برای زبان، چون مستعمل شود در ذکر، وازین قبیل است ، قوله تعالی:

"وَاَجْعل لي لِسانِ صِدقٍ فی الاخرین"**** ای ذکراحسن ، واستعارت ، است اگر

---

| | | | |
|---|---|---|---|
| * | قسمتی ازآیه | ٣٦ | سوره ١٢ |
| ** | " " " | ١٧ | سوره ٩٦ |
| *** | " " " | ١٠٧ | سوره ٣ |
| **** | " " " | ١٤ | سوره ٢٦ |

(1) : متن کنند

علاقهٔ او مشابهی ایست چنانچه اسد[1] چون اطلاق کرده شود بر مرد شجاع وسرو چون اطلاق کرده شود بر قد معشوق ، وماه چون اطلاق کرده شود بر روی معشوق وجایز است که در یک کلمه جمع شود مجاز مرسل و استعاره[2] چنانچه مشفر بالفتح، موضوع است برای لب شتر چون اطلاق کرده شود بر لب انسان ، پس اگر قصد کرده شود تشبیه به لب شتر از جهت فربهی، استعاره است واگر قصد کرده شود مقید بر معلق چنانچه اطلاق مرسل است بر انف به غیر قصد سوی تشبیه مرسل است واستعاره به اعتبار طرفین الی المستعار منه والمستعار له دو قسم است، زیرا که اجتماع طرفین در شئی واحد ممکن است یا نیست پس اگر ممکن است چنانچه حیات که موضوع است برای زندگانی، چون مستعمل شود در هدایتی که ممکن است بودن او در زندگانی در شئی واحد استعاره وفاقیه گویند واگر ممکن نیست چنانچه: استعارهٔ اسم معدوم، برای موجود از جهت عدم فایده و شک نیست که اجتماع وجود وعدم در شئی واحد ممکن نیست وچنانچه استعارهٔ اسم موجود برای شخصی که معدوم ومفقود شده است ، لیکن باقی مانده است آثار جمیله از وی که زنده دارند ذکر او را ، استعارهٔ عنادیه[3] گویند واز استعاره عنادیه است استعارهٔ تهکمیه وتلمیحیه[4] وآن آنست که مستعمل شود در ضد معنی حقیقی چنانچه شجاع گفتن جبان را واز این قبیل است قول باریتعالی :

« فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ »* - أی انذرهم[5]

---

* قسمتی از آیه ۲۱ سوره ۳

(۱)- : متن : در مرشجاع

(۲)- : متن : استعاره چشم چنانچه

(۳)- : استعاره عادیه

(٤)- : تهکیمیه و سملیقیه

(٥)- : ای انذرهم و قول خماسی اتانی من ان الممن وعید - فسل تغبطه الفحاك جسمی ؟

بدان‌که استیعاب این فنون واستیناف این شئون مخلّ مقصود ازین رساله اختصار است بناء برآن اکثرانواع استعاره ومجاز مرکب، فروگذاشته‌شده و اینقدراز تلخیص وشرحین او [1] نقل نموده‌که طالب راکافی است برای ترغیب بسوی علم بیان ونمونه‌است قسم سیوم، مفتاح العلوم [2] را:

خوبان دنیوی راچه‌رواجی [3] به‌پیش خود—

لیکن نمونه‌اند به‌اظهار حسن خود.

باب هشتم: درمسائل متفرقات المتصرفات

ودرین باب چهارفصل است: فصل اول

دربیان اضافه

الاضافه، نسبت شئی است به‌سوی شئی به‌تقدیرحرف جرّ وآن حرف جرّ باشد. اگر مضاف الیه ظرف مضاف باشدچنانچه: جلوس مسجد این را اضافه‌ظرفیه‌گویند ومن باشد اگر بنای مضاف از مضاف الیه باشدچنانچه: خاتم فضه، این را اضافه‌بیانیه‌گویند ولام باشدفیما عداالمذکورچنانچه‌غلام زید واین را اضافه، شئی به‌سوی نفس او ممتنع است، ومثل حق الیقین ومسجدالجامع مؤوّل است، وتأویل آنست که موصوف محذوف است یعنی حق الشئی الیقین ومسجداليوم الجامع.

واضافت عام به‌سوی خاص جایزاست چنانچه‌ماه رمضان وماه محرّم وروزجمعه

---

(۱) و(۲)— : شرح مفتاح: مفتاح العلوم از سکاکی، شروح و تلخیص گوناگون دارد، مانند شرح تلخیص المفتاح قزوینی و تلخیص المفتاح خطیب دمشقی (متوفی ۷۳۹ هـ ق) که درمعانی و بیان و ادبیات عرب است.

(۳)— : درمتن: چه رواج پیش

وغیرآن به‌خلاف عکس وتقدیم مضاف الیه درفارسی اکثراست به‌خلاف عربی وبه مثل: صحنِ میدان درین بین عبدالرحمن جامی[1]

یک چمن نارنج بن راصحن میدان.

به‌کف نارنج وشاخش گوی وچوکان.

اضافه نیست، بلکه تحکیم است ثانی را، صفت اوّل کردن، اگرچه صفت نیست از روی اصل، زیراکه هردواسم اندبرای مدلول واحدبرای تخصیص وتعمیم درکشف اللغات[2] آورده است میدان بالکسرصحرا ودرکنزاللغات[3] بالفتح نوشته وماعدا ازین مذکورمسطورشده است درفصل فاعل.

فصل دوم درلفّ ونشر

اللّفّ درلغت: پیچیدن درخت وغیرآن بایکدیگروالنشّر: پراکندگی ودراصطلاح لفّ ونشرآنست که‌دوکلمه‌یااکثرذکرکنندبه‌طریق ابتداء به‌غیراتمّال خبر بعدازآن دوکلمه، یااکثربرشمارا وذکرکنندبه‌طریق خبروآن دوقسم است مرتّب وغیرمرتّب، مرتّب آن است که: کلمات اخباریّه به‌ترتیب کلمات اوایل تلفّظ کنند، وغیرمرتّب آنست که‌کلمات اخباریّه به‌خلاف ترتیب کلمات اوایل تلفّظ کنند. مثال هردوصاحب نصاب صبیان دریک بیت فرماید:[4]

طعام خوردنی و فجل تزب ملح نمک ارز کرنج و مرق شوربا ، قلولا قاز

وازقسم اول است این بیت که‌خواجه‌عصمت اللّه‌بخاری ی فرماید:

رنگِ رُخسار ودُرگوش وخط وخدّوقدّوعارض وخال لبت ، ای سروپری، روی سمن بر شفق وکوکب وشام وسحری، طوبی گلزاربهشت است. هلال وطرف چشمهٔ کوثر.

---

(۱) : دردیوان کامل جامی دیده نشد.

(۲) : کشف اللغات ج ۲/ ص ۲۸۷

(۳) : فرهنگ عربی به فارسی مولف آن محمدبن عبدالخالق بن معروف از دانشمندان سده نهم بوده که کتاب را برای کارکیا، سلطان محمد پادشاه گیلانی تألیف نموده است وی متوفی ۸۸۳ هـ ق است. (ر.ك. به کنزاللغات چاپ تبریز، ۱۳۲۲ هـ ق)

(۴) : نصاب ص ۱۵ ، در متن مغلوط آمده: چراداست وحمل ملح دان لدی.

وازقسم ثانی/این بیت سوری شیرازی

سگ ودربان چویافتند غریب-

این گریبان بگیرد آن دامن.

وگاهی باشدکه از همه مفردات اول خبر یکی باشد چنانچه حافظ فرماید:[1]

دریای اخضروفلک وکشتی هلال-

هستندغرق نُجّهٔ حاجی قوام ما

وکذا العکس، مثالش حافظ فرماید:[2]

دردمندیم، خبرمیدهدازسوزدرون-

تن خشگ ولب تشنه وچشم ترما

فصل سیوم: دربیان جمله معترضه.

جمله دوکلمه ویااکثررا گویند ومعترضه ای: روگردان ودراصطلاح: جملهٔ معترضه آن جمله را گویندکه واقع شوددردوکلمه که اصل ایشان اتصال است وبه غیرذکر آن جمله نیزدرمبانی معانی خلل نیفتد، وگمان برده نشودازین تعریف که وقوع آن ازفایده عاریست بلکه فایده درمعانی ومتن می بخشد، لیکن اگر

---

(۱)ــ : دیوان حافظ، قزوینی، ص ۱۰

(۲)ــ : دردیوان حافظ دیده نشد.

واقع نشدی، کلام خلل نپذیرفتی، و آن درچند مواضع است، میان مُبتدا وخبر، چنانچهٔ عمرش دراز باد، درین بیت حافظ.[1]

شکّرفروش که عمرش دراز باد -

چرا تفقّدی نکند طوطی شکرخا را.

ومیان مضاف ومضافٌ الیه، چنانچه گویا دیده اند، درین بیت حافظ[2]

بوی گل برخاست گوئی درهمین‌ها روت بود

بلبلان مستندگویا دیده اندما روت را

ای، بلبلان ما، ای: چشمان ما، ومیان فعل وفاعل چنانچه یادخوش باد، درین بیت حافظ:[3]

بشدکه یادخوش یادروزگا وصال خودآن کرشمه کجا رفت وآن عتاب کجا

ومیان صفت وموصوف، چنانچه خدا یا درش شد، درین بیت مؤلّف:

شجاعت شما روتهوّرنشان -

خدا یا درش شد، بدیعُ الزمان.

بدیع الزمان اسم ممدوح است، واین انوروا ظهرا ست برکسی که معرفت درفنّ انشاء دارد، ومیان فاعل ومفعول چنانچه: کن، صفت ذوالجلال است درین رباعی مؤلّف:

دوش نماشیدیار، کن صفت ذوالجلال-

درشب دیجوروتار، دهبه‌ده وده هلال.

---

(۱)- : دیوان حافظ، قزوینی، ص ٤

(۲)- : درد یوان حافظ دیده نشد.

(۳)- : دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳

موی سیه‌مشکبار روی چولعل آبدار -
آتش وزیتون به‌دم، بیضای موسی مثال.

وچنانچه[۱]: بادعمرش دراز، درین رباعی مؤلف:

ساقی که‌بادعمر درازش به‌دست جام -
ازبام آسمان بنموده‌به‌من خرام.
کای خسته‌ٔحزین درمیخانه‌بازشد -
زآنجا ندای هل من وصدعزّواحترام.

ومیان ذوالجلال وحال،[۲]درایـن: به‌دست جام حال است از ساقی که‌ذوالجلال است کذا درکلمات دیگر.

بدان‌که‌صفت را نیزجملهٔ‌معترضه‌توان گفت،زیرا که‌موصوف به‌غیرصفت تمام شودو درمعنی خلل نیفتد، به‌غیرذکرصفت، ومخفی نماندکه‌اگرچه‌احق[۳] آنست که مؤیّدازکلام غیرباشدبرای ثبوت ادّعا،لیکن اکثرمتأخرین که‌ازاستقراء قاصرآمده‌اند، مؤیّدازکلام خوداختیارنموده،کماهوالمذکورفی مدارالافاضل.

فصل چهارم، دراختیارکلمه:

الاختصارکوتاه‌کردن سخن،ومراداز اختصاردرین فصل آنست حذف شوداز کلمه جزوی به‌لقای معانی،وآن حذف اول کلمه‌باشد،چنانچه‌فتادن که‌دراصل افتادن است چنانچه: سعدی فرماید[۴]:

---

(۱)ـ : متن : ومیان ذوالجلال وحال چنانچه ، باد عمر ....
(۲)ـ : ذی الجلال
(۳)ـ : احق
(٤)ـ : کلیات سعدی : فروغی ، ص ٦٨

افتاد است درجهان بسیار

بی تمیزا رجمندوعاقل خوار.

واکثر است که وا وحذف شود به غیر همزهٔ حذف وهم همزه به فتح بدل کنند ،
مثالش حافظ فرماید:[۱]

تا سرزلف تودردست نسیم افتاد است

دل سودازده از غصّه دونیم افتاد است.

چون هردوحذف شوند "فا" را به کسر خوانند ، مثالش حافظ فرماید:[۲]

ای که درزنجیرزلفت جان چندین آشنا است

خوش فِتاد آن خال مشکین برزُخ رنگین غریب.

وبعضی گفته اند که دراصل فتادن است پس همزهٔ زایده آورده اند بعده از اشباع
همزه وا ونویسند ، اقول: همزهٔ وصل را حرکت حرف اصلی دهند چنین کسرهٔ سین
وشین دراسکندروا شکم که دراصل سکندروشکم اند به کسره ، چنانچه ضمهٔ شین
وصاد دراشتروا ضطرلاب که دراصل شتروضطرلاب اند به ضم .وچنانچه نتیجه فاء در
افسون که دراصل فَسون است به فتح، پس قول ایشان ازتسامُح خالی نیست
زیراکه درافتادن ضم اصلی است وفتح غلط عوام است که آن نیزمنظوراست و
کسره هرگزمسموع نیست وحق آنست که درمدار الافاصل است اُفتادن به ضم ضد
برخاستن ودورشدن وبه معنی تواضع نیزوعدم خوانند.

درابراهیمی است که اشباع ا وفتادن دلیل است برختم همزه که پس معلوم

---

(۱)ـ : دیوان حافظ ، قزوینی ، ص ۲٦

(۲)ـ : همان ص ۱۲

شدکه‌در اصل افتادن است وهمزه‌حذف شده است ، وچنانچه: بوئیدن که در اصل انبوئیدن است . یا ازدرمیان کلمه‌چنانچه‌فِرِفتن "بکسرتین" که‌در اصل فریفتن است وفرودین که‌در اصل فروردین است .

یا ازآخرکلمه‌چنانچه: زمی که‌در اصل زمین است‌وچش[1] که‌در اصل چشم است ، وزَخ که‌در اصل زخم است‌وروش که‌در اصل روشن است . وازاینجا است قول شیخ سعدی شیرازی :[2]

پیرهفتادساله جوانی مکند / کورمغزی رچنین چش روشن

ای‌پیرهفتادساله‌جوانی نکندواگرکندکورمغزی است که‌به‌خواب می بیند ، چشم روشن ، وبه‌خواب دیدن کنایت ازمحال است ودرلفظ قلب است و همچنین لفظ زیاده‌نیزواقع شود.

ختم شدنامه‌دیده‌ام لایق، / سنِ تاریخ اوکنم«غایق»[3]

شکرباری که‌شاهدِ مقصود / رونما شدزقصرمشک اندود

گرچه‌چرخ کهن رقیبم بود / لیک دلاله‌وازخوش بنمود

گرچه‌درفرقتش نمودم رنج / ساختم ازوصال راحت گنج

یارب این شاهدرعونت کیش / راستی‌گوی وسرکشی اندیش

باددرچشم دوستان چوکُسیل / لیک درچشم ما[بُوَد]چون میل

چشم خفاش ، مهرعالمتاب / می نبیندگواه‌خطادریاب

که‌شعاع چراغ مصطفوی

گرنبینندکافران ، بروی

هیچ شک نیست گرعیوب بری

نیست کفّا روهست ، نورسری.

تمام شدبه‌دست خط بنده‌ٔ درگاه‌سیربودهن شاه‌سترعیوبه‌وغفرذنوبه.

---

(۱)ـ : چش : مخفف چشم است ( برهان قاطع )

(۲)ـ : درکلیات سعدی دیده نشد .

(۳)ـ : غایق : به حساب ابجد می شود ، هزار و صد و یازده که قمری تاریخ تالیف کتاب است و برابر است با ۱۶۹۹ میلادی .

## فصل هفتم بررسی کلّی دربارهٔ دستورها ،محاسن ومعایب .

### بخش اول ــ نام های دستورهای فارسی :

اسامی انتخابی ، مؤلفان دستورهای فارسی در شبه قاره به ۹ گروه تقسیم می شوند :

الف : نامگذاری براساس مصدر :

با توجه به اهمیت و نقش شناخت مصدر در دستور زبان ، برخی از نویسندگان ، اسم تألیف خود را متناسب با " مصدر"، نامیده اند، مانند :

اولاً : آمد نامه ها که تعداد آنها به ۲۷ جزوه می رسد .

ثانیاً : واژهٔ "مصدر" یا جمع آن : مصادر" در نامگذاری آمده است :

- تنقیح المصادر .
- جامع المصادر .
- جواهر المصادر .
- صفوه المصادر .
- موارد المصادر .
- مصدر نامه .
- مصدر نامه اصطلاحی .
- مصدر الفیوض .

ب : نامگذاری به صورت کلی و استفاده از واژگان قواعد و قوانین و از این قبیل ، که به همراه صفتی آورده شده ، بیش از ۲۰ رساله با این اسامی در دست است مانند :

- احسن القواعد
- تحقیق القوانین
- تاج القواعد

- ترتیب القواعد .
- اشرف القوانین .
- جامع القوائد (۳ رساله به این نام ) .
- مجمع القوائد .
- مختصر الفوائد .
- مختصر قاعده .
- قواعد زبان فارسی (حدود ۷ رساله به این نام ) .
- قوانین دستگیری .
- زبدة الفوائد .
- زبدة القوانین .
- شرف القوانین .

ج - نامگذاری براساس توجّه به زبان فارسی :

- فارسی آموز ( ۹ مورد ) .
- قانون فارسی .
- قند فارسی .
- کلید دانش فارسی .
- محاورات فارسی .
- مجموعه سلیس فارسی .
- مختصر قاعده فارسی .
- مفیض فارسی .
- پارسی نامه .
- تحصیل فارسی .

- چمن فارسی.

د - نامگذاری براساس اهداف آموزشی برای کودکان ، مانند :

- تبصرة الاطفال.
- ناصر الصبیان.
- هدایت الصبیان.
- نسخه تعلیمیّه.
- مصباح المبتدی.
- مصباح الصبیان.
- مفید الصبیان.
- تعلیم اشرف.
- تعلیم نامه.
- عزیز التربیه.
- فواید مبتدی.
- گلشن صبیان.

هـ - نامگذاری براساس توجه به حروف ، مانند :

- تشریح الحروف. ( ٥ مورد )
- تعلیم الحروف.
- الفبای فارسی.
- الفبای ناصری.
- الفاظ املا.
- مفتاح التهجی.

و ـ نامگذاری براساس واژگان صرف و نحو و ترکیب ، مانند :

ـ صرف فارسی ( ۵ مورد ) .

ـ موارد النحو .

ـ نحو وحیدی .

ـ صرف و نحو فارسی .

ـ جواهر الترکیب .

ـ جواهر الترکیب .

ز ـ اسامی توصیفی که جنبهٔ ادبی دارد و بیشتر از "گل" استفاده شده است مانند :

ـ چهار گلزار .

ـ گلزار دانش .

ـ گلدستهٔ قوانین .

ـ گلزار دبستان .

ـ هفت گل .

ـ هفت گلزار .

ـ پنج آهنگ .

ـ کلید دانش .

ح ـ نامگذاری براساس واژهٔ " اصول " مانند :

ـ اصول فارسی .

ـ اصول عجیبه .

ـ اصول برخاسته .

ط - نامگذاری براساس واژه دستور، در این مورد ، نخستین آن کنام "دستور" برای دستور فارسی آورده " سنجر قزوینی " است که کتاب وی " دستور سخن " نام دارد و در سال ١٢٩٦ هـ ق برابر ١٨٧٩ م چاپ شده است.

امّا واژه " دستور " قبل از وی در کتابهای دیگر که در شبه قاره چاپ شده است ، به کار گرفته شده :

نخستین آن کتابی است به نام " دستور الانشاء " از محمد فایق بن غلام حسین لکهنوی ( متوفی ١٢٤١ هـ ) این کتاب که به "انشای فایق " هم معروف است ، وی نویسنده کتاب دستور فارسی است به نام مخزن الفوائد که در این کتاب درباره آن توضیح دادیم.

کتاب " دستور الانشاء " مورد استقبال قرار گرفته و چندین مرتبه در کانپور چاپ شده فقط در مطبعه نولکشور چهار مرتبه تجدید چاپ گردیده است.(١)

در انشاء نویسی فارسی دو کتاب دیگر را ذکر می کنیم که واژه دستور را به کار گرفته اند . یکی کتاب " دستور الصبیان " است (٢) از نونده رای که بارها چاپ شده و دیگری کتاب دستور المکتوبات است که نویسنده آن معلوم نیست و کتاب وی نیز چاپ شده .

کتاب چهارم کتابی است به نام : " دستور المبتدی " (٣) به فارسی در صرف عربی و نویسنده آن ابن نصیر می باشد ، در صفحه دوم کتاب می نویسد :

---

(١) : در سال ١٨٧٧ م و ١٨٨٠ م و ١٨٨٤ م و ١٨٨٦ میلادی

(٢) : چاپ اول دستور الصبیان در سال ١٨٧٤ در کانپور مطبعه نولکشور است.

(٣) : کتاب فوق در مطبع نامی منشی نولکشور در سال ١٣٠٤ هـ ق برابر ١٨٨٦ چاپ شده است .

" خواستم که کتابی دیگر در علم صرف تعلیم کنم هیچ کتابی لائق تعلیم او (فرزندش به نام اسماعیل) نیافتم پس چند قوانین اعلال ... در این مختصر جمع کردم و نام او دستور المبتدی نهادم ... و در حاشیه آورده : "دستور به ضم دال دفتری که قوانین ملك در او جمع کرده باشند (نقل از صراح اللغه می نماید).

شاید استفاده از " واژۀ دستور " در کتاب دستور سخن تقلیدی از نام کتاب های فوق باشد.

بهرحال غیر از نام "دستور سخن" بقیۀ اسامی دستورها از فهرست نویسان است، مانند " دستور قدسی " که همان رساله عبدالواسع میباشد، البته برخی از نویسندگان شبه قاره بعد از چاپ و انتشار دستور سخن نام تالیف خود را نیز "دستور" گذاشته اند، مانند :

ـ دستور مختصر زبان دری
ـ دستور نامه فارسی

غیر از نامهای فوق که در درجۀ اول اهمیت قرار داشته دیگر نامهای دستور فارسی در شبه قاره به صورتی پراکنده و نادر آمده، نویسنده برای تالیف خود نام ویژه ئی قرار داده و دیگران از وی تقلید نکرده اند.

بهرحال بررسی اسامی دستورهای فارسی نشان می دهد که بیشترین توجّه نویسندگان در مرحلۀ نخست به " مصدر " بود، و سپس " قاعده و قانون " را برای نام دستور می پسندیدند و در مرحله بعد بکارگیری واژه "فارسی " برای کتاب اهمیت خاصی را حائز بوده است.

بخش دوم : تعداد صفحات :

اکثر دستورهای فارسی در شبه قاره دارای قطع معمولی بوده از لحاظ تعداد صفحات بسیار محدود و دارای حجم بسیار اندکی است، چند نمونۀ

نادر وجود دارد که تعداد صفحات آن از ۱۰۰ صفحه بیشتر است ،
به صفحات برخی از دستورها توجه می‌کنیم :

فرهنگ جهانگیری = ۲٤ صفحه
اصول فارسی = ۵۲ صفحه
رساله عبدالواسع = ۸٦ صفحه
مجمع القوانین = ۱۲ صفحه
میزان فارسی = ۲٦ صفحه
چهار گلزار = ٦۰ صفحه
مجمع الفوائد = ۳۲ صفحه
نهر الفصاحت = ٦۸ صفحه
قواعد فارسی = ۱۸ صفحه

- قصیده جواهر الترکیب = ۳۱ صفحه
- شرح قصیده جواهر الترکیب = ۱۳۱ صفحه ، در قطع کوچک است که در اندازه متوسط ٦۵ صفحه می‌شود .
- صفوه المصادر = ۲٤ صفحه
- تعلیم نامه = ۳۰ صفحه
- گلبن اکبر = ٦۰ صفحه
- بهار علوم = ۸۸ صفحه
- نشرع الحروف = ۱٦ صفحه
- دستور سخن = ۸٤ صفحه

ــ آمد نامه ها = به اندازه متوسط حدود ١٠ صفحه
نتیجه بدست آمده از اعداد فوق نشان می‌دهد که :

معدل متوسط صفحات دستورها در حدود <u>٤٥ صفحه</u> می‌باشد ٠

استثناء ها عبارتند از :

١ــ قوانین دستگیری که در قطع کوچك بوده و تعداد صفحات آن ٨٠٤ می‌باشد که به صورت متوسط حدود ٤٠٠ صفحه است ، قوانین دستگیری مفصل‌ترین کتاب دستور فارسی نوشته شده در شبه قاره محسوب می‌شود ٠

٢ــ مخزن الفوائد که در قطع متوسط و ١٤٨ صفحه را شامل می‌شود ٠ ناگفته نماند که بخش زیادی از هر دو کتاب فوق مخصوص بحث درباره عروض و بدیع و قافیه است که به دستور فارسی ارتباط مستقیم ندارد ٠

## بخش سوم : مشخصات کلی کتاب های دستور :

### الف : کیفیت خط

عموم کتابهای دستور چه خطی و چه چاپی آن به خط نستعلیق و بسیار اندك به خط شکسته نستعلیق نوشته شده که البته نمی‌توان این گروه را به درستی خط شکسته نستعلیق نامید بیشتر به خط تحریری نستعلیق شبیه هستند ٠

خوشنویسان و کاتب کتابها از هنر خوشنویسی بهره تی داشته اند و می‌بینیم که عوما به خط خوش نگاشته شده است ٠ نمونه هائی از هنر خوشنویس شبه قاره را نیز از رهگذر این کتب می‌توان دریافت که جهت ملاحظه صفحات آغاز و پایان برخی از این کتابها در پایان کتاب آورده شده است٠[1]

(١): جهت اطلاع از مشخصات کامل این کتابها به صفحات مربوطه در فصل ٦ ـ ٢ همین کتاب آغاز و ارتقاء دستور مراجعه شود٠

شیوهٔ خط نستعلیق در شبه قاره مخصوص به خود بوده و با شیوه همین خط در ایران تفاوتهائی را از لحاظ کشیده گی حروف ، کرسی حروف پهنای قلم ، ترکیب حروف و کیفیت نگارش حروف ، دارد اما در برخی از این مخطوطات و کتابهای چاپی نمونه های بسیار خوبی از خوشنویسی نستعلیق که به شیوه رائج در ایران شباهت های کلی دارد می‌توان یافت ، مانند خط نسخه چاپی کتاب دستور سخن که کاتب آن هم اسم خود را ننوشته است . اسامی پنج نفر از خوشنویسان کتابها را در اینجا می‌آوریم :

۱ــ احمد الدین بن سلطان علی ، کاتب مقدّمهٔ فرهنگ جهانگیری .

۲ــ سیر بود هن شاه ، کاتب ، اصول فارسی ( از لحاظ هنر خوشنویسی ضعیف است ) .

۳ــ محمد حسن ، کاتب قواعد فارسی .

٤ــ غلام دستگیر ، کاتب ، مصباح المبتدی .

۵ــ میان سلطان محمد ولد میان محمد بخش کاتب جواهر الترکیب ، و از نوشتن این کتاب نشان می‌دهد که وی خوشنویس ممتازی بوده است .

٦ــ قادر بخش ، کاتب ، شرح جواهر الترکیب ، وی نیز در هنر خوشنویسی توانا و دارای خطی ممتاز و قوی بوده است .

ب : وضعیت کتابهای خطی و چاپی :

کتابهای خطی دستور زبان فارسی خوشبختانه در کتابخانه های عمومی و خصوص نگهداری می‌شود و از وضعیت حفظ و نگهداشت نسبتا خوبی برخوردار هستند ، این کتابها در کتابخانه های مختلف مانند آنچه که در ذیل می‌آید قرار دادند .

- کتابخانه آصفیه در هند .
- کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور .
- بخش کتب خطی موزه کراچی .
- کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد .
- کتابخانه دانشگاه داکا، در بنگلادش .
- کتابخانه اندیا آفیس .

در مورد کتابهای چاپی دستور فارسی وضعیت در دسترس بودن و یافتن آنها به مراتب سخت تر از کتابهای خطی است، این کتابهای چاپی که در چاپخانه های مختلف شبه قاره که اسامی آنان در ادامه این بحث خواهد آمد در سالهای دور در تعدادی محدود چاپ شده است که متاسفانه به دلیل بی توجهی و عدم استقبال مردم از بین رفته و بدست نمی آید .

در کتابخانه های دولتی پاکستان و هند نیز امکان پیدا کردن آنها به سادگی میسور نیست و متاسفانه برگه دان منظمی که به توان، کتابها را یافت، ندارند . نگارنده برای یافتن این کتابها مرارت ها و رنج ها و زحمت های فراوان متحمل گردید، تا توانست تعدادی از آنان را برای بررسی در این تحقیق فراهم آورد .

این کتابها بیشتر مطبعه نولکشور به چاپ رسیده است، اسامی برخی از ناشران و چاپخانه ها به قرار زیر است :

- رساله عبدالواسع : چاپ کانپور، نولکشور، سال چاپ ۱۸۷۹ م /

- چهار گلزار - چاپ کانپور، مطبع نظامی، سال چاپ ۱۲۷۵ هجری

- نهر الفصاحت ، چاپ کانپور ، مطبع نولکشور سال چاپ ۱۹۰۰م

- قواعد فارسی ، چاپ کلکته ، تاریخ ندارد .
- صفوة المصادر ، چاپ کانپور ، نولکشور ، سال چاپ ۱۸۸۷م
ه.ق . ( در پایان نوشته که این کتاب چاپ سوم می‌باشد ، که نشان توجه وتقاضای مردم برای آموزش دستور فارسی بوده است ) .

- نسخه تعلیمیه ، مطبعه منشی پرشاد سنت ، سال چاپ ۱۲۸۳ ه.ق

- تشریح الحروف ، مطبعه نظامی ، کانپور هند ، سال ۱۲۹۲ ه.ق

- دستور سخن ، مطبعه سرکار عالی ، حیدرآباد دکن ، سال چاپ ۱۲۹۶ ه.ق

- مصدر فیوض - لاهور ، چاپخانه دولتی بابو حیدر ، سال چاپ ۱۸۸۲م

همانطورکه مشاهده می‌شود بیشترکتابهای در بین سنوات ۱۸۷۹ - ۱۹۰۰ میلادی درکانپوربه چاپ رسیده است .

جنس کاغذ کتابها نیز از کیفیت مناسب و خوبی برخوردار نمی‌باشد .

ج ـ مؤلفین کتب دستور :

اگر از شرح حال مؤلفین دستورها اطلاعاتی وجود داشت در جای خود آوردیم ولی نکته مهم است که عموماً آنها، در نگارش کتاب ، متواصفانه خود را : کمترین خلایق ، خادم الفقرا ( مانند مولف کتاب مخزن الفوائد ) .

ـ هیچمدان کجمع زبان خاکسار ( مانند مولف جواهر الحروف و نوادر المصادر ) .
ـ فقیر حقیر به گناه معتلی ( صاحب کتاب تکمله فارسی ) .

و از این قبیل نوشته اند و در عین حال برای شخصی که سفارش این تالیف را داده القاب و عناوین فراوانی درج کرده اند، مانند القابی که صاحب کتاب چهار گلزار برای یکی از حکآم انگلیسی به نام مسترکور اوزلی می‌نویسد که بیش از نیم صفحه را شامل شده است .

## بخش چهـارم :

### انواع دستورها :

این دستور ها به ۳ گروه متنوع می شوند :

اول : آمد نامه ها .

دوم : دستور هائی که در مقدّمه یا مؤخّره برخی از کتابهای لغت نوشته شده .

سوم : دستورهائی که به صورت مستقل تالیف گردیده است .

اینك درباره هر سه گروه توضیح می دهیم .

نوع اوّل دستورهای فارسی شبه قاره : آمد نامه

همانطور که در صفحات مختلف فصل اول ، دوم ، سوم و چهارم ، در مورد آمد نامه ها توضیح مختصری داده شد اینك نتیجه بررسی آنها به اطلاع می رسد :

آمد نامه یا آمدن نامه ، جزوه هائی هستند برای آموزش صرف افعال فارسی که در طول تاریخ ، نگارش دستور فارسی در شبه قاره رواج فراوان داشته است قدیمترین آنها آمد نامه بیجاپوری لکهنوی است که وی تا سال ۱۱۳۷ حیات داشته و معلوم می شود که قبل از این تاریخ تألیف شده و آمد نامه دیگری هم وجود دارد که در سال ۱۳۳۲ هـ در مطبع حمیدیه ستیم پرس لاهور ، بر حسب فرمایش شیخ محسن علی تاجر کتب کشمیری بازار چاپ شده است ، این نوع کتاب دستور مورد استقبال بسیار فراوان قرار گرفته و به عنوان روش موفّقی برای آموزش بخش از قواعد فارسی مطرح بوده است زیرا برخی از انواع آنان تا سی مرتبه تجدید چاپ شده است ، و بیش از ۲۰ جزوه آمد نامه توسط مؤلفان مختلف نوشته شده و چندین نسخه خطی و چاپی به یادگار مانده است .

بدون شك نگارش این نوع صرف افعال براساس توجّه به صرف افعال عربی

بوده است که در عموم کتابهای صرف عربی، افعال مختلف که از نظر معنی و زمان به : ماضی، مضارع، امر حاضر، امر غایب، نهی، حجد، نفی، استفهام، تقسیم می‌شوند، با توجه به شماره حروف فعل : ثلاثی، (مجرد و مزید فیه) رباعی (مجرد و مزید فیه) و صیغه‌های مخاطب مغایب، متکلم وحده، متکلم مع‌ـ الغیر و مذکّر و مؤنث و تثنیه و جمع صرف می‌شوند، (ضرب، ضربا، ضربوا، ضربت، ضربتا، ضربن، یضرب، یضربان، یضربون ....) [1]

این روش سنّتی تدریس صرف افعال عربی، برای زبان فارسی نیز به کار گرفته شد و چون صرف افعال فارسی را از "آمد" یا به صورت مصدری "آمدن"، شروع می‌کردند به نام "آمد نامه" یا "آمدن نامه" مشهور گردید، در عین حال در این رهگذر تعدادی از کلمه هائی که در فارسی فراوان به کار می‌رود و به ترتیب الفبائی با ترجمه معنی به زبان اردو یا زبان محلی به او یاد می‌دادند، در این مسیر با افعال مختلف نیز آشنا می‌شدند، از لحاظ سهولت و سختی آمد نامه ها به سه گروه تقسیم می‌شوند :

اول : آمد نامه‌هائی که فقط صرف فعل ماضی را آموزش می‌دهد.

دوم : آمد نامه هائی که مصدر، صرف، فعل ماضی، مضارع، حال، امر، نهی، اسم فاعل، اسم مفعول را آموزش می‌دهد.

سوم : آمد نامه هائی که علاوه بر موضوعات گروه دوم، مصدر لازم و متعدی، و اسامی مشتقات آن را نیز ذکر می‌کنند به بعضا به عنوان نوادر المصادر یا صفوة المصادر و از این قبیل نامیده اند و عموما در حاشیه کتابهای این گروه افعال مختلف تعریف شده است جهت روشن شدن موضوع به نمونه هائی از آنان توجه نمایند.

---

(۱) : ر.ك به : جامع المقدمات، امثله و شرح الامثله ص ۱ الی ۲۷

آمد نامه های گروه اول آ - ۱

| آمد | آمده است | آمده بود | می آید | خواهد آمد |
|---|---|---|---|---|
| آورد | آورده است | آورده بود | می آورد | خواهد آورد |
| آخت | آخته است | آخته بود | می آخت | خواهد آخت |
| آراست | آراسته است | آراسته بود | می آراید | خواهد آراست |
| آرامید | آرامیده است | آرامیده بود | می آرامد | خواهد آرامید |
| آزرد | آزرده است | آزرده بود | می آزارد | خواهد آزرد |
| آزمود | آزموده است | آزموده بود | می آزماید | خواهد آزمود |
| آسود | آسوده است | آسوده بود | می آساید | خواهد آسود |
| آشامید | آشامیده است | آشامیده بود | می آشامد | خواهد آشامید |
| آشفت | آشفته است | آشفته بود | می آشوبد | خواهد آشفت |
| آغازید | آغازیده است | آغازیده بود | می آغازد | خواهد آغازید |
| آغشت | آغشته است | آغشته بود | می آغشتد | خواهد آغشت |
| آفرید | آفریده است | آفریده بود | می آفریند | خواهد آفرید |
| آگاهید | آگاهیده است | آگاهیده بود | می آگاهد | خواهد آگاهید |
| آلود | آلوده است | آلوده بود | می آلاید | خواهد آلود |
| آماسید | آماسیده است | آماسیده بود | می آماسد | خواهد آماید |
| آمرزید | آمرزیده است | آمرزیده بود | می آمرزد | خواهد آمرزید |
| آموخت | آموخته است | آموخته بود | می آموزد | خواهد آموخت |
| آمیخت | آمیخته است | آمیخته بود | می آمیزد | خواهد آمیخت |
| آویخت | آویخته است | آویخته بود | می آویزد | خواهد آویخت |
| آرزید | آرزیده است | آرزیده بود | می آرزد | خواهد آرزد |
| استاد | استاده است | استاده بود | می استد | خواهد استاد |
| افتاد | افتاده است | افتاده بود | می افتد | خواهد افتاد |
| افراخت | افراهته است | افراخته بود | می افرازد | خواهد افراخت |

## الف ـ ب

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| افروخت | افروخته است | افروخته بود | می افروزد | خواهد افروخت |
| افشاند | افشانده است | افشانده بود | می افشاند | خواهد افشاند |
| افزود | افزوده است | افزوده بود | می افزاید | خواهد افزود |
| افشرد | افشرده است | افشرده بود | می افشرد | خواهد افشرد |
| افگند | افگنده است | افگنده بود | می افگند | خواهد افگند |
| انباشت | انباشته است | انباشته بود | می انبارد | خواهد انباشت |
| انجامید | انجامیده است | انجامیده بود | می انجامید | خواهد انجامید |
| انداخت | انداخته است | انداخته بود | می اندازد | خواهد انداخت |
| اندوخت | اندوخته است | اندوخته بود | می اندوزد | خواهد اندوخت |
| اندود | اندوده است | اندوده بود | می انداید | خواهد اندود |
| اندیشید | اندیشیده است | اندیشیده بود | می اندیشد | خواهد اندیشید |
| انگاشت | انگاشته است | انگاشته بود | می انگارد | خواهد انگاشت |
| انگیخت | انگیخته است | انگیخته بود | می انگیزد | خواهد انگیخت |
| باخت | باخته است | باخته بود | می بازد | خواهد باخت |
| بارید | باریده است | باریده بود | می بارد | خواهد بارید |
| بافت | بافته است | بافته بود | می بافد | خواهد بافت |
| بالید | بالیده است | بالیده بود | می بالد | خواهد بالید |
| بایست | بائسته است | بائسته بود | می باید | خواهد بائست |
| بخشید | بخشیده است | بخشیده بود | می بخت | خواهد بخشید |
| برد | برده است | برده بود | می برد | خواهد برید |
| برشت | برشته است | برشته بود | می برید | خواهد برشت |
| برید | بریده است | بریده بود | می برد | خواهد برید |
| بست | بسته است | بسته بود | می بندد | خواهد بست |
| بوسید | بوسیده است | بوسیده بود | می بوسد | خواهد بوسید |

ب - پ

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| بوئید | بوئید ه است | بوئید ه بود | می بوید | خواهد بوید |
| پارید | پارید ه است | پارید ه بود | می پارد | خواهد پارید |
| پاشید | پاشید ه است | پاشید ه بود | می پاشد | خواهد پاشید |
| پالود | پالود ه است | پالود ه بود | می پالاید | خواهد پالود |
| پائید | پائید ه است | پائید ه بود | می پاید | خواهد پائید |
| پخت | پخته است | پخته بود | می پزد | خواهد پخت |
| پذیرفت | پذیرفته است | پذیرفته بود | می پذیرد | خواهد پذیرفت |
| پرداخت | پرداخته است | پرداخته بود | می پردازد | خواهد پرداخت |
| پرستید | پرستید ه است | پرستید ه بود | می پرستد | خواهد پرستید |
| پرورد | پرورد ه است | پرورد ه بود | می پرورد | خواهد پرورد |
| پرهیزید | پرهیزید ه است | پرهیزید ه بود | می پرهیزد | خواهد پرهیزید |
| پرید | پرید ه است | پرید ه بود | می پرد | خواهد پرید |
| پرسید | پرسید ه است | پرسید ه بود | می پرسد | خواهد پرسید |
| پژمرد ه | پژمرد ه است | پژمرد ه بود | می پژمرد | خواهد پژمرد |
| پژوهید | پژوهید ه است | پژوهید ه بود | می پژوهد | خواهد پژوهید |
| پسندید | پسندید ه است | پسندید ه بود | می پسندد | خواهد پسندید |
| پنداشت | پنداشته است | پنداشته بود | می پندارد | خواهد پنداشت |
| پوشید | پوشید ه است | پوشید ه بود | می پوشاد | خواهد پوشید |
| پوئید | پوئید ه است | پوئید ه بود | می پوید | خواهد پوئید |
| پیچید | پیچید ه است | پیچید ه بود | می پیچد | خواهد پیچید |
| پیراست | پیراسته است | پیراسته بود | می پیراید | خواهد پیراست |
| پیمود | پیمود ه است | پیمود ه بود | می پیماید | خواهد پیمود |
| پیوست | پیوسته است | پیوسته بود | می پیوندد | خواهد پیوست |

ت ـ خ

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| تاخت | تاخته است | تاخته بود | می تازد | خواهد تاخت |
| تافت | تافته است | تافته بود | می تابد | خواهد تافت |
| تپید | تپیده است | تپیده بود | می تپد | خواهد تپید |
| تراشید | تراشیده است | تراشیده بود | می تراشد | خواهد تراشید |
| تراوید | تراویده است | تراویده بود | می تراد و | خواهد تراوید |
| ترسید | ترسیده است | ترسیده بود | می ترسد | خواهد ترسید |
| تفت | تفته است | تفته بود | می تفتد | خواهد تفت |
| تفید | تفیده است | تفیده بود | می تفد | خواهد تفید |
| تنید | تنیده است | تنیده بود | می تند | خواهد تنید |
| توانست | توانسته است | توانسته بود | می تواند | خواهد توانست |
| جست | جسته است | جسته بود | می جهد | خواهد جست |
| جنبید | جنبیده | جنبیده بود | می جنبد | خواهد جنبید |
| جوشید | جوشیده است | جوشیده بود | می جوشد | خواهد جوشید |
| چربید | چربیده است | چربیده بود | می چربد | خواهد چربید |
| چرید | چریده است | چریده بود | می چرد | خواهد چرید |
| چسپید | چسپیده است | چسپیده بود | می چسپد | خواهد چسپید |
| چشید | چشیده است | چشیده بود | می چشد | خواهد چشید |
| چکید | چکیده است | چکیده بود | می چکید | خواهد چکید |
| چمید | چمیده است | چمیده بود | می چمد | خواهد چمید |
| چید | چیده است | چیده بود | می چید | خواهد چید |
| خارید | خاریده است | خارید بود | می خارد | خواهد خارید |
| خاست | خاسته است | خاسته بود | می خیزد | خواهد خاست |
| خائید | خائیده است | خائیده بود | می خاید | خواهد خائید |
| خراشید | خراشیده است | خراشیده بود | می خراشد | خواهد خراشید |

خ - د

| خرامید | خرامیده است | خرامیده بود | می خرامد | خواهد خرامید |
|---|---|---|---|---|
| خروشید | خروشیده است | خروشیده بود | می خروشد | خواهد خروشید |
| خرید | خریده است | خریده بود | می خرد | خواهد خرید |
| خزید | خزیده است | خزیده بود | می خزد | خواهد خزید |
| خست | خسته است | خسته بود | می خستد | خواهد خست |
| خلید | خلیده است | خلیده بود | می خلد | خواهد خلید |
| خفت | خفته است | خفته بود | می خفتد | خواهد خفت |
| خموشید | خموشیده است | خموشیده بود | می خموشد | خواهد خموشید |
| خمید | خمیده است | خمیده بود | می خمد | خواهد خمید |
| خندید | خندیده است | خندیده بود | می خندد | خواهد خندید |
| خواند | خوانده است | خوانده بود | می خواند | خواهد خواند |
| خورد | خورده است | خورده بود | می خورد | خواهد خورد |
| خوشید | خوشید است | خوشیده بود | می خوشد | خواهد خوشید |
| خیسید | خیسیده است | خیسیده بود | می خیسد | خواهد خیسید |
| داد | داده است | داده بود | می دهد | خواهد داد |
| داشت | داشته است | داشته بود | می دارد | خواهد داشت |
| دانست | دانسته است | دانسته بود | می داند | خواهد دانست |
| درخشید | درخشیده است | درخشیده بود | می ف رخشد | خواهد درخشید |
| درفشید | درفشیده است | درفشیده بود | می د رفشید | خواهد درفشید |
| درود | دروده است | دروده بود | می درود | خواهد درود |
| درائید | درائیده است | درائیده بود | می دراید | خواهد درائید |
| درید | دریده است | دریده بود | می درد | خواهد درید |
| دزدید | دزدیده است | دزدیده بود | می دزدد | خواهد دزدید |
| دمید | دمیده است | دمیده بود | می دمد | خواهد دمید |

د - ز

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| دوخت | دوخته است | دوخته بود | می‌دوزد | خواهد دوخت |
| دوشید | دوشیده است | دوشیده بود | می‌دوشد | خواهد دوشید |
| دوید | دویده است | دویده بود | می‌دود | خواهد دوید |
| دید | دیده است | دیده بود | می‌بیند | خواهد دید |
| راند | رانده است | رانده بود | می راند | خواهد راند |
| ربود | ربوده است | ربوده بود | می رباید | خواهد ربود |
| رخشید | رخشیده است | رخشیده بود | می رخشد | خواهد رخشید |
| وزید | وزیده است | وزیده بود | می وزد | خواهد وزید |
| رست | رسته است | رسته بود | می رهد | خواهد رست |
| رُست | رسته است | رسته بود | می روید | خواهد رست |
| رفت | رفته است | رفته بود | می رود | خواهد رفت |
| رسید | رسیده است | رسیده بود | می رسد | خواهد رسید |
| رست | رسته است | رسته بود | می ریسد | خواهد رست |
| رفت | رفته است | رفته بود | می روبد | خواهد رفت |
| رقصید | رقصیده است | رقصیده بود | می رقصد | خواهد رقصید |
| رمید | رمیده است | رمیده بود | می رمد | خواهد رمید |
| رنجید | رنجیده است | رنجیده بود | می رنجد | خواهد رنجید |
| ریخت | ریخته است | ریخته بود | می ریزد | خواهد ریخت |
| زید | زیده است | زیده بود | می زید | خواهد زید |
| زاد | زاده است | زاده بود | می زاید | خواهد زاد |
| زارید | زاریده است | زاریده بود | می زارد | خواهد زارید |
| زد | زده است | زده بود | می زند | خواهد زد |
| زدود | زدوده است | زدوده بود | می‌زداید | خواهد زدود |

ز – ش

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| زیست | زیسته است | زیسته بود | می زید | خواهد زیست |
| ژولید | ژولیده است | ژولیده بود | می ژولد | خواهد ژولید |
| ساخت | ساخته است | ساخته بود | می سازد | خواهد ساخت |
| سود | سوده است | سوده بود | می ساید | خواهد سود |
| سپرد | سپرده است | سپرده بود | می سپرد | خواهد سپرد |
| سیوخت | سیوخته است | سیوخته بود | می سیوزد | خواهد سیوخت |
| ستاند | ستانده است | ستانده بود | می ستاند | خواهد ستاند |
| ستائید | ستائیده است | ستائیده بود | می ستاید | خواهد ستائید |
| سترد | سترده است | سترده بود | میی سترد | خواهد سترد |
| ستیزید | ستیزیده است | ستیزیده بود | می ستیزد | خواهد ستیزید |
| سرائید | سرائیده است | سرائیده بود | می سراید | خواهد سرائید |
| سفت | سفته است | سفته بود | می سفتد | خواهد سفت |
| سگالید | سگالیده است | سگالیده بود | می سگالد | خواهد سگالید |
| سنجید | سنجیده است | سنجیده بود | می سنجد | خواهد سنجید |
| سوخت | سوخته است | سوخته بود | می سوزد | خواهد سوخت |
| شپلید | شپلیده است | شپلیده بود | می شپلد | خواهد شپلید |
| شتافت | شتافته است | شتافته بود | می شتابد | خواهد شتافت |
| شد | شده است | شده بود | می شود | خواهد شد |
| شست | شسته است | شسته بود | می شوید | خواهد شست |
| شکست | شکسته است | شکسته بود | می شکند | خواهد شکست |
| شگافت | شگافته است | شگافته بود | می شگافد | خواهد شگافت |
| شگفت | شگفته است | شگفته بود | می شگفد | خواهد شگفت |

ش – ك

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| شمرد | شمرده است | شمرده بود | می شمرد | خواهد شمرد |
| شناخت | شناخته است | شناخته بود | می شناسد | خواهد شناخت |
| شنید | شنیده است | شنیده بود | می شنود | خواهد شنید |
| شورید | شوریده است | شوریده بود | می شورد | خواهد شورید |
| طپید | طپیده است | طپیده بود | می طپد | خواهد طپید |
| طرازید | طرازیده است | طرازیده بود | می طرازید | خواهد طرازید |
| طلبید | طلبیده است | طلبیده بود | می طلبد | خواهد طلبید |
| غارتید | غارتیده است | غارتیده بود | می غارتد | خواهد غارتید |
| غنود | غنوده است | غنوده بود | می غنود | خواهد غنود |
| غلطیده | غلطیده است | غلطیده بود | می غلطد | خواهد غلطید |
| فرستاد | فرستاده است | فرستاده بود | می فرستد | خواهد فرستاد |
| فرسود | فرسوده است | فرسوده بود | می فرساید | خواهد فرسود |
| فرمود | فرموده است | فرموده بود | می فرماید | خواهد فرمود |
| فروخت | فروخته است | فروخته بود | می فروشد | خواهد فروخت |
| فریفت | فریفته است | فریفته بود | می فریبد | خواهد فریفت |
| فزود | فزوده است | فزوده بود | می فزاید | خواهد فزود |
| فهمید | فهمیده است | فهمیده بود | می فهمد | خواهد فهمید |
| کاست | کاشته است | کاشته بود | می کارد | خواهد کاست |
| کاشت | کاشته است | کاشته بود | می کاشد | خواهد کاشت |
| کاوید | کاویده است | کاویده بود | می کاود | خواهد کاوید |
| کرد | کرده است | کرده بود | می کنـــد | خواهد کرد |
| گشاد | گشاده است | گشاده بود | می گشاید | خواهد گشاد |
| کشت | کشته است | کشته بود | می کشد | خواهد کشت |
| کشت | کشته است | کشته بود | می کارد | خواهد کشت |

ك ـ ل

| كشيده | كشيده است | كشيده بود | مى كشد | خواهد كشيد |
|---|---|---|---|---|
| كند يد | كنايده است | كنايده بود | مى كند د | خواهد كند يد |
| كوشيد | كوشيده است | كوشيده بود | مى كوشد | خواهد كوشيد |
| كوفت | كوفته است | كوفته بود | مى كوبد | خواهد كوفت |
| گداخت | گداخته است | گداخته بود | مى گدازد | خواهد گداخت |
| گذاشت | گذاشته است | گذاشته بود | مى گذارد | خواهد گذاشت |
| گذشت | گذشته است | گذشته بود | مى گذرد | خواهد گذشت |
| گرائيد | گرائيده است | گرائيده بود | مى گرايد | خواهد گرائيد |
| گرفت | گرفته است | گرفته بود | مى گيرد | خواهد گرفت |
| گرويد | گرويده است | گرويده بود | مى گرود | خواهد گرويد |
| گريخت | گريخته است | گريخته بود | مى گريزد | خواهد گريخت |
| گريست | گريسته است | گريسته بود | مى گريد | خواهد گريست |
| گزيد | گزيده است | گزيده بود | مى گزد | خواهد گزيد |
| گزيد | گزيده است | گزيده بود | مى گزيند | خواهد گزيد |
| گسترد | گسترده است | گسترده بود | مى گسترد | خواهد گسترد |
| گسسته | گسسته است | گسسته بود | مى گسلد | خواهد گسسته |
| گيخت | گيخته است | گيخته بود | مى گلد | خواهد گيخت |
| گشت | گشته است | گشته بود | ميگردد | خواهد گشت |
| گفت | گفته است | گفته بود | مى گويد | خواهد گفت |
| گماشت | گماشته است | گماشته بود | مى گمارد | خواهد گماشت |
| گنجيد | گنجيده است | گنجيده بود | مى گنجد | خواهد گنجيد |
| لائيد | لائيده است | لائيده بود | مى لايد | خواهد لائيد |
| لافيد | لافيده است | لافيده بود | مى لافد | خواهد لافيد |
| لرزيد | لرزيده است | لرزيده بود | مى لرزد | خواهد لرزيد |

ل ـ ی

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| لغزید | لغزیده است | لغزیده بود | می لغزد | خواهد لغزید |
| لیسید | لیسیده است | لیسیده بود | می لیسد | خواهد لیسید |
| مالید | مالیده است | مالیده بود | می مالد | خواهد مالید |
| ماند | مانده است | مانده بود | می ماند | خواهد ماند |
| مرد | مرده است | مرده بود | می میرد | خواهد مرد |
| مکید | مکیده است | مکیده بود | می مکد | خواهد مکید |
| نازید | نازیده است | نازیده بود | می نازد | خواهد نازید |
| نالید | نالیده است | نالیده بود | می نالد | خواهد نالید |
| نشست | نشسته است | نشسته بود | می نشیند | خواهد نشست |
| نکوهید | نکوهیده است | نکوهیده بود | می نکوهد | خواهد نکوهید |
| نگاشت | نگاشته است | نگاشته بود | می نگارد | خواهد نگاشت |
| نمود | نموده است | نموده بود | می نماید | خواهد نمود |
| نواخت | نواخته است | نواخته بود | می نوازد | خواهد نواخت |
| نوشت | نوشته است | نوشته بود | می نویسد | خواهد نوشت |
| نوشت | نوشته است | نوشته بود | می نورود | خواهد نوشت |
| نوشید | نوشیده است | نوشیده بود | می نوشد | خواهد نوشید |
| ورزید | ورزیده است | ورزیده بود | می ورزد | خواهد ورزید |
| وزید | وزیده است | وزیده بود | می وزد | خواهد وزید |
| هراسید | هراسیده است | هراسیده بود | می هراسد | خواهد هراسید |
| هشت | هشته است | هشته بود | می هلد | خواهد هشت |
| یارست | یارسته است | یارسته بود | می یارد | خواهد یارست |
| یافت | یافته است | یافته بود | می یابد | خواهد یافت |

گروه دوم آمدنامه ها : الف

| مصد ر | اند وختن | افراختن | آویختن | آراستن | آفرید ن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | اند وخت | افراخت | آویخت | آراست | آفرید |
| ماضی استمرای | می اند وخت | می افراخت | می آویخت | می آراست | می آفرید |
| ماضی قریب | اند اخته است | افراخته است | آویخته است | آراسته است | آفرید ه است |
| ماضی بعید | اند وخته بود | افراخته بود | آویخته بود | آراسته بود | آفرید ه بود |
| مستقبل | خواهد اند وخت | خواهد افراخت | خواهد آویخت | خواهد آراست | خواهد آفرید |
| مضارع | بیند وزد | بیفرازد | بیاویزد | بیا راید | بیافریند |
| حال | می اند وزد | می افرازد | می آویزد | می آراید | می آفریند |
| امـــر | بیند وز | بیفراز | بیاویز | بیا رای | بیافرین |
| نهـــی | میند وز | میفراز | میاویز | میا رای | میافرین |
| اسم فاعل | اند وزند ه | افرازند ه | آویزند ه | آرایند ه | آفرینند ه |
| اسم مفعول | اند وخته | افراخته | آویخته | آراسته | آفرید ه |

-الف-

| مصد ر | افگد ن | برد ن | بریـد ن | برخاستن | بستن |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ماضی مطلق | افگند | برد | برید | برخاست | بست |
| ماضی استمرای | می افگند | می برد | می برید | می برخاست | می بست |
| ماضی قریب | افگند ه است | برد ه است | برید ه است | برخاسته است | بسته است |
| ماضی بعید | افگند ه بود | برد ه بود | برید ه بود | برخاسته بود | بسته بود |
| مستقبل | خواهد افگند | خواهد برد | خواهد برید | خواهد برخاست | خواهد بست |
| مضارع | بیفگند | به برد | به برد | به برخیزد | به بند |
| حال | می افگند | می برد | می برد | می برخیزد | می بند د |
| امـــر | بیفگن | ببـــر | ببـــر | ببرخیز | به بند |
| نهـــی | میفگن | مبـــر | مبـــر | مبرخیز | مبند |
| اسم فاعل | افگند | برند ه | برند ه | برخیزند ه | بند ند ه |
| اسم مفعول | افگند ه | برد ه | برید ه | برخاسته | بســته |

- ب -

| مصد ر | بخشید ن | پیمود ن | پیراستن | پرد اختن | پند اشتن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | بخشید | پیمود | پیراست | پرد اخت | پند اشت |
| ماضی استمراری | می بخشید | می پیمود | می پیراست | می پرد اخت | می پند اشت |
| ماضی قریب | بخشید ه است | پیمود ه است | پیراسته است | پرد اخته است | پند اشته است |
| ماضی بعید | بخشید ه بود | پیمود ه بود | پیراسته بود | پرد اخته بود | پند اشته بود |
| مستقبل | خواهد بخشید | خواهد پیمود ه | خواهد پیراست | خواهد پرد اخت | خواهد پند اشت |
| مضارع | به بخشد | به پیماید | به پیراید | بپرد ازد | بپند ار |
| حال | می بخشد | می پیماید | می پیراید | می پرد ازد | می پند ار |
| امـــر | به بخش | به پیمای | به پیرای | بپرد از | به پند ار |
| نهـــی | می بخش | می پیمای | مپیرای | مپرد از | مپند ار |
| اسم فاعل | بخشند ه | پیمایند ه | پیرایند ه | پرد ازند ه | پند ارند ه |
| اسم مفعول | بخشید ه | پیمود ه | پیراسته | پرد اخته | پند اشته |

-پ-

| مصدر | پیوستن | تافتن | تاختن | توانستن | تپیدن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | پیوست | تافت | تاخت | توانست | تپید |
| ماضی استمراری | می‌پیوست | می‌تافت | می‌تاخت | می‌توانست | می‌تپید |
| ماضی قریب | پیوسته است | تافته است | تاخته است | توانسته است | تپیده است |
| ماضی بعید | پیوسته بود | تافته بود | تاخته بود | توانسته بود | تپیده بود |
| مستقبل | خواهد پیوست | خواهد تافت | خواهد تاخت | خواهد توانست | خواهد تپیده |
| مضارع | به پیوندد | بتاید | بتازد | بتواند | به تپد |
| حال | می‌پیوندد | می‌تابد | می‌تازد | می‌تواند | می‌تپد |
| امر | به پیوند | بتاب | بتاز | بتوان | به تپ |
| نهی | مپیوند | متاب | متاز | متوان | متپ |
| اسم فاعل | پیونده | تابنده | تازنده | توانند | تپنده |
| اسم مفعول | پیوسته | تافته | تاخته | توانسته | تپیده |

ت ـ

| مصد ر | تراشید ن | ثابت کرد ن | ثنا کرد ن | جستن | چید ن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | تراشید | ثابت کرد | ثناکرد | جست | چید |
| ماضی استمرای | می تراشید | ثابت می کرد | ثنای می کرد | می جست | می چید |
| ماضی قریب | تراشید ه است | ثابت کرد ه است | ثناکرد ه است | جسته است | چید ه است |
| ماضی بعید | تراشید ه بود | ثابت کرد ه بود | ثناکرد ه بود | جسته بود | چید ه بود |
| مستقبل | خواهد تراشید | ثابت خواهد کرد | ثنا خواهد کرد | خواهد جست | خواهد چید |
| مضارع | بتراشـــد | ثابت بکند | ثنا بکنـــد | بجهـــد | بچیند |
| حال | می تراشد | ثابت میکند | ثنا می کرد | می جهد | می چیند |
| امـــر | بتراش | ثابت بکن | ثنا بکن | بجهه | بچین |
| نهـــی | متراش | ثابت مکن | ثنا مکن | مجهه | مچین |
| اسم فاعل | تراشند ه | ثابت کنند ه | ثنا کنند ه | جهند ه | چلیند ه |
| اسم مفعول | تراشید ه | ثابت کرد ه | ثنا کرد ه | جسته | چید ه |

| مصدر | چسپیدن | چشیدن | چکیدن | حاصل کردن | حذر کردن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | چسپید | چشید | چکید | حاصل کرد | حذر کرد |
| ماضی استمراری | می چسپید | می چشید | می چکید | حاصل میکرد | حذر میکرد |
| ماضی قریب | چسپیده است | چشیده است | چکیده است | حاصل کرده است | حذر کرده است |
| ماضی بعید | چسپیده بود | چشیده بود | چکیده بود | حاصل کرده بود | حذر کرده بود |
| مستقبل | خواهد چسپید | خواهد چشید | خواهد چکید | حاصل خواهد کرد | حذر خواهد کرد |
| مضارع | بچسپد | بچشد | بچکد | حاصل بکند | حذر بکند |
| حال | می چسپد | می چشد | می چکد | حاصل میکند | حذر میکند |
| امر | بچشب | بچش | بچک | حاصل بکن | حذر بکن |
| نهی | مچسپ | مچش | مچک | حاصل مکن | حذر مکن |
| اسم فاعل | چسپنده | چشنده | چکنده | حاصل کننده | حذر کننده |
| اسم مفعول | چپیده | چشیده | چکیده | حاصل کرده | حذر کرده |

-ح-

| مصدر | حل کردن | حیران شدن | خواستن | خفتن | خواندن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | حل کرد | حیران شد | خواست | خفت | خواند |
| ماضی استمراری | حل میکرد | حیران می‌شد | می‌خواست | می‌خفت | می‌خواند |
| ماضی قریب | حل کرده است | حیران شده است | خواسته است | خفته است | خوانده است |
| ماضی بعید | حل کرده بود | حیران شده بود | خواسته بود | خفته بود | خوانده بود |
| مستقبل | حل خواهد کرد | حیران خواهد شد | خواهد خواست | خواهد خفت | خواهد خواند |
| مضارع | حل بکند | حیران بشود | بخواهد | بخسپد | بخواند |
| حال | حل میکند | حیران میشود | می‌خواهد | می خسپد | می‌خواند |
| امر | حل بکن | حیران بشو | بخواه | بخسپ | بخوان |
| نهی | حل مکن | حیران مشو | مخواه | مخسپ | مخوان |
| اسم فاعل | حل کننده | حیران شونده | خواهنده | خسپنده | خواننده |
| اسم مفعول | حل کرده | حیران شده | خواسته | خفته | خوانده |

| مصد ر | خورد ن | خراشید ن | خرامید ان | خروشید ن | خرید ن |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ماضی مطلق | خورد | خراشید | خرامید | خروشید | خرید |
| ماضی استمرای | می خورد | می خراشید | می خرامید | می خروشید | می خرید |
| ماضی قریب | خورده است | خراشیده است | خرامیده است | خروشیده است | خریده است |
| ماضی بعید | خورده بود | خراشیده بود | خرامیده بود | خروشیده بود | خریده بود |
| مستقبل | خواهد خورد | خواهد خراشید | خواهد خرامید | خواهد خروشید | خواهد خرید |
| مضارع | بخورد | بخراشد | بخرامد | بخرد شد | بخرد |
| حال | می خورد | می خراشد | می خرامد | می خروشد | می خرد |
| امــر | بخور | بخراش | بخرام | بخروش | بخر |
| نهــی | مخور | مخراش | مخرام | مخروش | مخر |
| اسم فاعل | خورنده | خراشنده | خرامنده | خروشنده | خرنده |
| اسم مفعول | خورده | خراشیده | خرامیده | خروشیده | خریده |

| مصدر | خزیدن | خلیدن | داشتن | دانستن | دریافتن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | خزید | خلید | داشت | دانست | دریافت |
| ماضی استمرای | می‌خزید | می‌خلید | می‌داشت | می‌دانست | می‌دریافت |
| ماضی قریب | خزیده است | خلیده است | داشته است | دانسته است | دریافته است |
| ماضی بعید | خزیده بود | خلیده بود | داشته بود | دانسته بود | دریافته بود |
| مستقبل | خواهد خزید | خواهد خلید | خواهد داشت | خواهد دانست | خواهد دریافت |
| مضارع | بخزد | بخلد | بدارد | بداند | بدریابد |
| حال | می خزد | می‌خلد | می‌دارد | می‌داند | می‌دریابد |
| امر | بخز | بخل | به دارد | بدان | بدریاب |
| نهی | مخز | مخل | می‌دارد | مدان | مدریاب |
| اسم فاعل | خزنده | خلنده | دارند | داننده | دریابنده |
| اسم مفعول | خزیده | خلیده | د اید | دانسته | دریافته |

| مصدر | دوختن | دیدن | ذبح کردن | ذکر کردن | ربودن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | دوخت | دید | ذبح کرد | ذکر کرد | ربود |
| ماضی استمراری | می دوخت | می دید | ذبح میکرد | ذکر میکرد | می ربود |
| ماضی قریب | دوخته است | دیده است | ذبح کرده است | ذکر کرده است | ربوده است |
| ماضی بعید | دوخته بود | دیده بود | ذبح کرده بود | ذکر کرده بود | ربوده بود |
| مستقبل | خواهد دوخت | خواهد دید | ذبح خواهد کرد | ذکر خواهد کرد | خواهد ربود |
| مضارع | بدوزد | به بیند | ذبح بکند | ذکر بکند | برباید |
| حال | می دوزد | می بیند | ذبح میکند | ذکر میکند | می رباید |
| امر | بدوز | ببین | ذبح بکن | ذکر بکن | بربائی |
| نهی | مدوز | مبین | ذبح مکن | ذکر مکن | مربائی |
| اسم فاعل | دوزنده | بیننده | ذبح کننده | ذکر کننده | رباینده |
| اسم مفعول | دوخته | دیده | ذبح کرده | ذکر کرده | ربوده |

- ر -

| مصدر | رستن | ریختن | رقصیدن | رنجیدن | دادن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | رست | ریخت | رقصید | رنجید | زاد |
| ماضی استمراری | می رست | می ریخت | می رقصید | می رنجید | می زاد |
| ماضی قریب | رسته است | ریخته است | رقصیده است | رنجیده است | زاده است |
| ماضی بعید | رسته بود | ریخته بود | رقصیده بود | رمیده بود | زاده بود |
| مستقبل | خواهد رست | خواهد ریخت | خواهد رقصید | خواهد رمید | خواهد زاد |
| مضارع | برهد | بریزد | برقصد | برنجد | بزاید |
| حال | می دهد | می ریزد | می رقصد | می رنجد | می زاید |
| امر | بره | بریز | برقص | برنج | بزای |
| نهی | مره | مریز | مرقص | مرنج | مزای |
| اسم فاعل | رهنده | ریزنده | رقصنده | رنجنده | زایده |
| اسم مفعول | رسته | ریخته | رقصیده | رنجیده | زاده |

— ز —

| مصدر | زیستن | زوود ن | زاریدن | ژاژخائیدن | ژولیدن |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ماضی مطلق | زیست | زوود | زارید | ژاژخائید | ژولید |
| ماضی استمراری | می زیست | می زوود | می زارید | ژاژمی خائید | می ژولید |
| ماضی قریب | زیسته است | زووده است | زاریده است | ژاژ خائیده است | ژولیده است |
| ماضی بعید | زیسته بود | زووده بود | زاریده بود | ژاژ خائیده بود | ژولیده بود |
| مستقبل | خواهد زیست | خواهد زوود | خواهد زاید | ژاژ خواهد خائید | خواهد ژولید |
| مضارع | بزید | بزواید | بزارد | ژاژ بخاید | بژولد |
| حال | می زید | می زواید | می زارد | ژاژ می خاید | می ژولد |
| امر | بزی | بزدای | بزار | ژاژ بخای | بژول |
| نهی | مزی | مزدای | مزار | ژاژ مخای | مژول |
| اسم فاعل | زینده | زوانیده | زارنده | ژاژ خاینده | ژولنده |
| اسم مفعول | زیسته | زووده | زاریده | ژاژ خائیده | ژولده |

- س -

| مصد ر | ستود ن | ستد ن | سا ختن | سوختن | سپرد ن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | ستود | ستد | ساخت | سوخت | سپرد |
| ماضی استمراری | می ستود | می ستد | می ساخت | می سوخت | می سپرد |
| ماضی قریب | ستود ه است | ستد ه است | ساخته است | سوخته است | سپرد ه است |
| ماضی بعید | ستود ه بود | ستد ه بود | ساخته بود | سوخته بود | سپرد ه بود |
| مستقبل | خوا هد ستود | خوا هد ستد | خوا هد ساخت | خوا هد سوخت | خوا هد سپرد |
| مضارع | بستاید | بستاند | به سازد | به سوزد | بسپرد |
| حال | می ستاید | می ستاند | می سا زد | می سوزد | می سپرد |
| امر | بستای | بستان | بساز | بسوز | بسپر |
| نهی | مستای | مستان | مساز | مسوز | مسپر |
| اسم فا عل | ستاینده | ستاننده | سا زند ه | سوزند ه | سپرند ه |
| اسم مفعول | ستود ه | ستد ه | ساخته | سوخته | سپرد ه |

| مصد ر | سنجید ن | شد ن | شکستن | شنید ن | شناختن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | سنجید | شد | شکست | شنید | شناخت |
| ماضی استمراری | می سنجید | می شد | می شکست | می شنید | می شناخت |
| ماضی قریب | سنجید ه است | شد ه است | شکسته است | شنید ه است | شناخته است |
| ماضی بعید | سنجید ه بود | شد ه بود | شکسته بود | شنید ه بود | شناخته بود |
| مستقبل | خواهد سنجید | خواهد شد | خواهد شکست | خواهد شنید | خواهد شناخت |
| مضارع | بسنجد | بشود | بشکند | بشنود | بشناسد |
| حال | می سنجد | می شود | می شکند | می شنود | می شناسد |
| امـــر | بسنج | بشو | بشکن | بشنو | بشناس |
| نهـــی | مسنج | مشو | مشکن | مشنو | مشناس |
| اسم فاعل | سنجند ه | شوند ه | شکنند ه | شنوند ه | شناسند ه |
| اسم مفعول | سنجید ه | شد ه | شکسته | شنید | شناخته |

| مصدر | شگفتن | صلح کردن | صلاح دادن | صبر کردن | ضائع کردن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | شگفت | صلح کرد | صلاح داد | صبر کرد | ضائع کرد |
| ماضی استمراری | می شگفت | صلح می کرد | صلاح میداد | صبر میکرد | ضائع میکرد |
| ماضی قریب | شگفته است | صلح کرده است | صلاح داده است | صبر کرده است | ضائع کرده است |
| ماضی بعید | شگفته بود | صلح کرده بود | صلاح داده بود | صبر کرده بود | ضائع کرده بود |
| مستقبل | خواهد شگفت | صلح خواهد کرد | صلاح خواهد کرد | صبر خواهد کرد | ضائع خواهد کرد |
| مضارع | بشگفد | صلح بکند | صلاح بدهد | صبر بکند | ضائع بکند |
| حال | می شگفد | صلح میکند | صلاح میدهد | صبر میکند | ضائع می کند |
| امر | بشگف | صلح بکن | صلاح بده | صبر بکن | ضائع بکن |
| نهی | مشگف | صلح مکن | صلاح مده | صبر مکن | ضائع مکن |
| اسم فاعل | شگفنده | صلح کننده | صلاح دهنده | صبر کننده | ضائع کننده |
| اسم مفعول | شگفت | صلح کرده | صلاح داده | صبر کرده | ضائع کرد |

| مصد ر | ضبط کرد ن | طپید ن | ظاهر شد ن | ظلم کرد ن | عد ل کرد ن |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ماضی مطلق | ضبط کرد | طپید | ظاهر شد | ظلم کرد | عد ل کرد |
| ماضی استمرای | ضبط میکرد | می طپید | ظاهر میشد | ظلم میکرد | عد ل میکرد |
| ماضی قریب | ضبط کرد ه است | طپید ه است | ظاهر شد ه است | ظلم کرد ه است | عد ل کرد ه است |
| ماضی بعید | ضبط کرد ه بود | طپید ه بود | ظاهر شد ه بود | ظلم کرد ه بود | عد ل کرد ه بود |
| مستقبل | ضبط خواهد کرد | خواهد طپید | ظاهر خواهد شد | ظلم خواهد کرد | عد ل خواهد کرد |
| مضارع | ضبط بکند | بطپد | ظاهر بشود | ظلم بکند | عد ل بکند |
| حال | ضبط میکند | می طپد | ظاهر می شود | ظلم میکند | عد ل میکند |
| امر | ضبط بکن | بطپ | ظاهر بشو | ظلم بکن | عد ل بکن |
| نهی | ضبط مکن | مطپ | ظاهر مشو | ظلم مکن | عد ل مکن |
| اسم فاعل | ضبط کنند ه | طپند ه | ظاهر شوند ه | ظلم کنند ه | عد ل کنند ه |
| اسم مفعول | ضبط کرد ه | طپید ه | ظاهر شد ه | ظلم کرد ه | عد ل کرد ه |

| مصد ر | غنود ن | غرید ن | غلطید ن | فرسود ن | فرمود ن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | غنود | غرید | غلطید | فرسود | فرمود |
| ماضی استمرای | می غنود | می غرید | می غلطید | می فرسود | می فرمود |
| ماضی قریب | غنوده است | غریده است | غلطید است | فرسوده است | فرموده است |
| ماضی بعید | غنوده بود | غریده بود | غلطید بود | فرسوده بود | فرموده بود |
| مستقبل | خواهد غنود | خواهد غرید | خواهد غلطید | خواهد فرسود | خواهد فرمود |
| مضارع | بغنود | بغرد | بغلطد | بفرساید | بفرماید |
| حال | می غنود | می غرد | می غلطد | می فرساید | می فرماید |
| امـــر | بغنو | بغر | بغلط | بفرسای | بفرمائی |
| نهـــی | مغنو | مغر | مغلط | مفرسای | مفرای |
| اسم فاعل | غنونده | غرنده | غلطنده | فرسانیده | فرماینده |
| اسم مفعول | غنوده | غریده | غلطیده | فرسوده | فرموده |

- ف -

| مصد ر | فریفتن | فروختن | قابل‌شد ن | قصد کرد ن | کشاد ن |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| ماضی مطلق | فریفت | فروخت | قابل شد | قصید کرد | کشاد |
| ماضی استمرای | می فریفت | می فروخت | قابل میشد | قصید میکرد | می کشاد |
| ماضی قریب | فریفته است | فروخته است | قابل‌شد ه است | قصید کرد ه است | کشاد ه است |
| ماضی بعید | فریفته بود | فروخته بود | قابل شد ه بود | قصید کرد ه بود | کشاد ه بود |
| مستقبل | خواهد فریفت | خواهد فروخت | قابل خواهد شد | قصید خواهد کرد | خواهد کشاد |
| مضارع | بفریبد | بفروشد | قابل‌بشود | قصد بکند | بکشاید |
| حال | می فریبد | می فروشد | قابل میشود | قصبد میکند | می کشاید |
| امـــر | بفریب | بفروش | قابل‌بشو | قصد بکن | بکشای |
| نهـــی | مفریب | مفروش | قابل‌مشو | قصد مکن | مکشای |
| اسم فاعل | فریند ه | فروشند ه | قابل‌شوند ه | قصد کنند ه | کشایند ه |
| اسم مفعول | فریفته | فروخته | قابل شد ه | قصد ه کرد ه | کشاد ه |

| مصد ر | کرد ن | کوفتن | کشید ن | کوشید ن | گفتن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | کرد | کوفت | کشید | کوشید | گفت |
| ماضی استمراری | می کرد | می کوفت | می کشید | می کوشید | می گفت |
| ماضی قریب | کرد ه است | کوفته است | کشید ه است | کوشید ه است | گفته است |
| ماضی بعید | کرد ه بود | کوفته بود | کشید ه بود | کوشید ه بود | گفته بود |
| مستقبل | خواهد کرد | خواهد کوفت | خواهد کشید | خواهد کوشید | خواهد گفت |
| مضارع | بکند | بکوبد | بکشد | بکوشد | بگوید |
| حال | می کند | می کوبد | می کشد | می کوشد | می گوید |
| امـــــر | بکن | بکوب | بکش | بکوش | بگو |
| نهـــی | مکن | مکوب | مکش | مکوش | مگو |
| اسم فاعل | کنند ه | کوبند ه | کشند ه | کوشند ه | گویند ه |
| اسم مفعول | کرد ه | کوفته | کشید ه | کوشید ه | گفته |

| مصدر | گرفتن | گذشتن | گماشتن | گستختن | گریستن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | گرفت | گذشت | گماشت | گستخت | گریست |
| ماضی استمراری | می گرفت | می گذشت | می گماشت | می گسیخت | می گریست |
| ماضی قریب | گرفته است | گشته است | گماشته است | گسیخته است | گریسته است |
| ماضی بعید | گرفته بود | گشته بود | گماشته بود | گسیخته بود | گریسته بود |
| مستقبل | خواهد گرفت | خواهد گذشت | خواهد گماشت | خواهد گسخت | خواهد گریست |
| مضارع | بگیرد | بگذرد | بگمارد | بگسلد | بگرید |
| حال | می گیرد | می گذرد | می گمارد | می گسلد | می گرید |
| امر | بگیر | بگذرد | بگمار | بگسل | بگری |
| نهی | مگیر | مگذر | مگمار | مگسل | مگری |
| اسم فاعل | گیرنده | گذرنده | گمارنده | گسلنده | گرینده |
| اسم مفعول | گرفته | گذشته | گماشته | گسخته | گریسته |

| مصدر | لرزیدن | لیسیدن | مردن | مالیدن | ماندن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | لزید | لیسید | مرد | مالید | ماند |
| ماضی استمراری | می لرزید | می لیسید | می مرد | می مالید | می ماند |
| ماضی قریب | لرزیده است | لیسیده است | مرده است | مالیده است | مانده است |
| ماضی بعید | لرزیده بود | لیسیده بود | مرده بود | مالیده بود | مانده بود |
| مستقبل | خواهد لرزید | خواهد لیسیده | خواهد مرد | خواهد مالید | خواهد ماند |
| مضارع | بلرزد | بلیسد | بمیرد | بمالد | بماند |
| حال | می لرزد | می لیسد | می میرد | می مالد | می ماند |
| امر | بلرز | بلیس | بمیر | بمال | بمان |
| نهی | ملز | ملیس | ممیر | ممال | ممان |
| اسم فاعل | لرزنده | لیسنده | میرنده | مالنده | ماننده |
| اسم مفعول | لرزیده | لیسیده | مرده | مالیده | مانده |

- م -

| مصدر | مکید ن | نمود ن | نهادن | یافتن | یاد کرد ن |
|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | نمود | نوشت | نهاد | یافت | یاد کرد |
| ماضی استمراری | می نمود | می نوشت | می نهاد | می یافت | یاد میکرد |
| ماضی قریب | نمود ه است | نوشته است | نهاد ه است | یافته است | یاد کرد ه است |
| ماضی بعید | نمود ه بود | نوشته بود | نهاد ه بود | یافته بود | یاد کرد ه بود |
| مستقبل | خواهد نمود | خواهد نوشت | خواهد نهاد | خواهد یافت | یاد خواهد کرد |
| مضارع | بنماید | به نویسد | بنهه | بیابد | یاد بکند |
| حال | می نماید | می نویسد | می نهد | می یابد | یاد میکند |
| امــــر | بنمای | بنویس | بنه | بیاب | یاد بکن |
| نهــــی | منمای | منویس | منه | میاب | یاد مکن |
| اسم فاعل | نماینده | نویسند ه | نهنده | یابند ه | یاد کنند ه |
| اسم مفعول | نمود ه | نوشته | نهاد ه | یافته | یاد کرد ه |

| | |
|---|---|
| مصدر | یاری کردن |
| ماضی مطلق | یاری کرد |
| ماضی استمراری | یاری میکرد |
| ماضی قریب | یاری کرده است |
| ماضی بعید | یاری کرده بود |
| مستقبل | یاری خواهد کرد |
| مضارع | یاری بکند |
| حال | یاری میکند |
| امر | یاری بکن |
| نهی | یاری مکن |
| اسم فاعل | یاری کننده |
| اسم مفعول | یاری کرده |

گروه سوم : آمدنامه ها :

مصدر لازم آمدن صرف کبیر حاصل مصدر آمد

| اسمای مشتقات | واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق | آمد | آمدند | آمدی | آمدید | آمدم | آمدیم |
| ماضی قریب | آمده است | آمده اند | آمده | آمده اید | آمده ام | آمده ایم |
| ماضی بعید | آمده بود | آمده بودند | آمده بودی | آمده بودید | آمده بودم | آمده بودیم |
| ماضی نا تمام | می آمد | می آمدند | می آمدی | می آمدید | می آمدم | می آمدیم |
| ماضی احتمالی | آمده باشد | آمده باشند | آمده باشی | آمده باشید | آمده باشم | آمده باشیم |
| ماضی تمائی | آمدی | آمدندی | | | آمدمی | |
| مضارع | آید | آیند | آئی | آئید | آیم | آییم |
| حال | می‌آید | می‌آیند | می‌آئی | می‌آیید | می‌آیم | می‌آئیم |
| مستقبل | خواهد آمد | خواهند آمد | خواهی آمد | خواهید آمد | خواهم آمد | خواهیم آمد |
| امر | بیاید | بیایند | بیا | بیایید | بیایم | بیاییم |
| نهی | نیاید | نیایند | میا | میایید | نیایم | نیاییم |
| اسم فاعل | آینده | آیندگان | | | | |

گروه سوم آمدنامه ها – صرف از آختن – آغشتن

| مصدر | حاصل مصدر | طریق تعدیه | ماضی مطلق | حال | امر | اسم فاعل قیاسی | اسم فاعل سماعی | اسم مفعول |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| آختن | | | آخت | | | | | آخته |
| آراستن | آرایش | | آراست | می آراید | بیارای | آراینده | جهان آرای | آراسته |
| آرامیدن | | | آرامید | می آرامد | بیارام | آرامنده | دلآرام | آرامیده |
| آرمیدن | | | آرمید | | | | | آرمیده |
| آروغیدن | آروغ | | آروغید | می آروغد | بیاروغ | آروغنده | | |
| آرزدن | آزردگی آزار | | آرزو | می آزارد | بیازار | آزارنده | دل آزار | آرزده |
| آزمودن | آزمایش | | آزمود | می آزماید | بیازمای | آزماینده | کارآزما | آزموده |
| آسودن | آسایش آسودگی | | آسود | می آساید | بیاسای | آساینده | | آسوده |
| آشامیدن | آشام | | آشامید | می آشامد | بیاشام | آشامنده | دردآشام | آشامیده |
| آشفتن | آشوب | | آشفت | می آشوبد | بیاشوب | آشوبنده | شهرآشوب | آشفته |
| آغازیدن | آغاز | | آغازید | می آغازد | بیاغاز | آغازنده | | آغازیده |
| آغشتن | | | آغشت | | | | | آغشته |

صرف فعل " آ ورد " در نوع سوم آمد نامه هـــا :

جدول اول

| اسمای مشتقات | واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ماضی مطلق معروف | آورد | آورد ند | آورد ی | آورد ید | آورد م | آورد یم |
| ماضی مطلق مجهول | آورد ه شد | آورد ه شد ند | آورد ه شد ی | آورد ه شد ید | آورد ه شد م | آورد ه شد یم |
| ماضی قریب معروف | آورد ه است | آورد ه اند | آورد ه | آورد ه اید | آورد ه ام | آورد ه ایم |
| ماضی قریب مجهول | آورد ه شد ه است | آورد ه شد ه اید | آورد ه شد ه | آورد ه شد ه اید | آورد ه شد ه ام | آورد ه شد ه ایم |
| ماضی بعید معروف | آورد ه بود | آورد ه بود ند | آورد ه بود ی | آورد ه بود ید | آورد ه بود م | آورد ه بود یم |
| ماضی بعید مجهول | آورد ه شد ه بود | آورد ه شد ه بود ند | آورد ه شد ه بود ی | آورد ه شد ه بود ید | آورد ه شد ه بود م | آورد ه شد ه بود یم |
| ماضی ناتمام معروف | می آورد | می آورند | می آورد ی | می آورد ید | می آورد م | مـــی آورد یم |
| ماضی ناتمام مجهول | آورد ه میشد | آورد ه میشد ند | آورد ه میشد ی | آورد ه میشد ید | آورد ه میشد م | آورد ه میشد یم |
| ماضی احتمالی معروف | آورد ه باشد | آورد ه باشند | آورد ه باشی | آورد ه باشند | آورد ه باشم | آورد ه باشیم |
| ماضی احتمالی مجهول | آورد ه شد ه باشد | آورد ه شد ه باشند | آورد ه شد ه باشی | آورد ه شد ه باشهد | آورد ه شد ه باشم | آورد ه شد ه باشیم |
| ماضی تمنائی معروف | آورد ی | آورد ند ی | | | آورد می | |
| ماضی تمنائی مجهول | آورد ه شد ی | آورد ه شد ند | | | آورد ه شد م | |

جدول دوم صرف " آورد "

| اسمای مشتقات | واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مضارع معروف | آورد | آورند | آوری | آورید | آورم | آوریم |
| مضارع مجهول | آورده شود | آورده شوند | آورده شوی | آورده شوید | آورده شوم | آورده شویم |
| حال معروف | می آورد | می آورم | می آوری | می آورید | می آورم | می آوریم |
| حال مجهول | آورد میشود | آورده میشوند | آورده میشوی | آورده میشوید | آورده میشوم | آورده میشویم |
| مستقبل معروف | خواهد آورد | خواهند آورد | خواهی آورد | خواهید آورد | خواهم آورد | خواهیم آورده |
| مستقبل مجهول | آورده خواهد شد | آورده خواهند شد | آورده خواهی شد | آورده خواهید شد | آورده خواهم شد | آورده خواهیم شد |
| امر معارف | بیارد | بیارند | بیار | بیارید | بیارم | بیاریم |
| امر مجهول | بیاورد شود | بیاورده شوند | بیاورده شو | بیاورده شوید | بیاورده شوم | بیاورده شویم |
| نهی معروف | نیارد | نیارند | میار | میارید | نیارم | نیاریم |
| نهی مجهول | نیاورده شود | نیاورده شوند | میاورده شو | میاورده شوید | نیاورده شوم | نیاورده شویم |
| اسم فاعل | آورنده | زورآور | آورند گان | | | آورند ها |
| اسم مفعول | آورده | | " | | | آورد ها |

مطالعهٔ نوع واژه های فراگیری صرف افعال بسیار اهمیت داشته، و بنابراین بررسی نوع اول آمدنامه ها نشان می‌دهد :

الف : اگر واژه "آب" و "رفت" را از نظر آوا شناسی یک بخشی بدانیم ، تعداد واژه های یک بخشی مورد استفاده در این آمدنامه ها از کل ۲۳۰ واژه بررسی شده ۳۰ یک بخشی است •

ب : اگر واژه "آمد" را دو بخشی بدانیم تعداد واژه های دو بخشی از کل ۱۷۵ واژه را شامل می‌شود •

ج : اگر واژه "انجامید" را ۳ بخشی بدانیم ، تعداد واژه های سه بخشی از کل ۲۵ واژه است ،

در این مجموعه آماری نشان می‌دهد که مؤلفین آمدنامه ها به این موضوع توجه داشتند • که لغات ساده ، قابل یادگیری و آسان را به ترتیب حروف الفباء به فارسی آموز ، یاد دهند ، زیرا واژه های بیشتر از ۳ بخشی را در آمدنامه نیاورده اند ، از طرفی دیگر به دلیل عدم ارتباط مستقیم بیانی و محاوره ئی با مردم ایران، واژه های متروک که فقط در کتابهای لغت می‌توان یافت تعدادی (البته محدود) آورده اند •

در آمدنامه های نوع دوم، همین موضوع صادق است ، البته واژگان مشکل‌تری انتخاب شده اند و در آمدنامه های نوع سوم ، توجه فقط به دانستن حالتهای مختلف کلمه به صورتی که بتواند فارسی‌آموز مشخصات و زمان فعل را دریابد ، در این آمدنامه ها ساختمان فعل شناخته می‌شود ، زیرا فقط معنی کلمه "آمد" یا "آمدم" کافی نیست که بداند "فعل است" زیرا به عنوان مثال از "آورد" در جدول صفحه ۵۷۳ و ۵۷٤ تعداد ۱۱٦ کلمه دیگر که "آورد" جزئی از آن است و آنها هم هر کدام فعل هستند و فرق دارد معنی و کاربرد این کلمات وقتی روشن

می‌شود که صیغه هر یك را بفهمند ، لذا توجه به آمدنامه های سوم فقط مخصوص آموزش مرتبه عالی صرف افعال می‌باشد • و دقیقاً برای فارسی آموز مشخص می‌شود که در زبان فارسی هر فعلی دو ماده دارد اول ماده ماضی و دیگری مادّهٔ مضارع ، تمام صیغه هائی که بر زمان گذشته دلالت می‌کند از ماده ماضی ساخته می‌شود جداول گروه اول و دوم و سوم آمدنامه نشان می‌دهد که چگونه در مشتقات ماضی از ماده "آمد" ساخته شده و صیغه ـ هائی که معنی حال و آینده از آنها بر می‌آید از ماده مضارع مشتق است ، بهمین‌ترتیب که در جداول گذشته از ماده مضارع "آید" مشتقات آن ساخته شده است •

یکی دیگر از دست آورد های آمدنامه ها آشنائی باوجود فعل و حالتهائی است که پذیرا شود البته در این موضوع به دلیل گستردگی صرف افعال از صرف وجه اخباری و التزامی صرف نظر کرده اند •

## نوع دوم : دستورنویسی در مقدمه فرهنگهای لغت

مهمترین فرهنگ لغتی که در دوره پیش از بابریان در مقدّمهٔ و مؤخره آن مطالبی پیرامون دستور زبان فارسی درج گردیده است مؤیّد الفضلاء است که مأخذ اولیه و اصلی برخی از دستورنویسان مانند صاحب کتاب اصول فارسی است (۱) مؤید الفضلاء در سال ۹۲۵ هـ ق به پایان پذیرفته است و سپس در فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۰۱۷هـ اتمام رسیده مطالبی درباره دستور می‌بینیم، در برهان قاطع و فرهنگ رشیدی نیز به همین ترتیب ، قبل از اینکه اصول فارسی نوشته شود ، تنها مأخذی که مورد استفاده دانش پژوهان قرار گرفت ، مقدمه فرهنگ جهانگیری بود که به صورتی مستقل از فرهنگ لغت توسط کاتبان نوشته شده بود ، اینك ببینیم در مؤید الفضلاء درباره دستور چه مطالبی درج شده است :

۱ــ بحث حروف مفصلی دارد ، معنای هر حرف و کاربرد آن را به صورتی جامع بیان می‌کند ، معنای "الف" در ابتدای کتاب و به همین ترتیب تمام حروف الفباء در پی هم در جای جای کتاب معنی شده است .

۲ــ پایان کتاب (۲) ، ۱۰ صفحه درباره دستور بحث می‌کند به این ترتیب :

ــ : فی الاعداد

ــ باب اول : در بیان عدد عربی

ــ باب دوم : در هندسه (که در مورد حساب است از ۱ تا ۱۰۰۰ سپس حروف ابجد) .

ــ باب سوم : در بیان معنی ابجد

ــ باب چهارم : در اعداد الترکی

---

(۱) در جای جای کتاب اصول فارسی به این موضوع اشاره شده است , ر.ك به ص "ص" همین کتاب آغاز .

(۲) موید الفضلاء ج/ ۲ ص ۲۸۶ الی ۲۹۶

همانطور که گذشت آنچه که در بالا آمد و فقط در ۱۰ صفحه اصول دستور را
در موضوع عدد ، فعل ، مصدر ، اسم فاعل ، لازم و متعدی ، به صورتی مختصر
بیان کرده است .

در فرهنگ جهانگیری مقدمه مختصر آن مبتنی بر یازده آئین است ، آئین اول و دوم بحث های کلی در مورد زبان فارسی است ، از آئین سوم بحث منقسیم در مورد دستور فارسی شروع می شود ٠

آئین سوم : در تعداد حروف تهجی

آئین چهارم و پنجم : مربوط به موضوع کتاب فرهنگ جهانگیری است و در ارتباط دستور

آئین ششم : در بیان تجویز تبدیل هر یك از حروف بست و چهارگانه به حرف دیگر ٠ این بحث با اندك تغییری در اصول فارسی (۲) ، برهان قاطع (۳) و فرهنگ رشیدی درج شده است و سپس به کتابهای دستور راه یافته و همواره مورد لحاظ بوده است ٠

آئین هفتم ، در ضمائر

آئین هشتم : در ذکر کلماتی که به جهت حسن و زیب کلام بیاورند و آنرا در معنی مدخلی نباشد ٠

آئین نهم : در بیان کلماتی که به اواخر اسماء و افعال به جهت حصول معانی گوناگون در آرند ٠

آئین دهم : در بیان حروف مفرده که اوائل و اواسط و اواخر کلمات بیاورند ٠

آئین یازدهم: در بیان و تعریف املاء.

---

(۱) ر٠ك به ص٤٤همین کتاب آغاز و ارتقاء

(۲) ص ۹، به تصحیح محمد عباسی

(۳) ص۲۵ ، به تصحیح محمد عباسی

(٤) در دستورهای جدید نیز آمده است ٠

مشکور، دستورنامه ص١٤٥ ، دستور پنج استاد ص۲۰ و ۲۱

همانطورکه ملاحظه می‌شود ، بیشترین توجه میر جمال الدین انجو به مباحث حروف و ضمائر وپیشوند و پسوند ها است که برای لغت شناسی و موضوع اصلی کتاب مهم است ، اما در موضوعات اصلی دستور مانند صاحب مؤید الفضلا مطلبی در خور ندارد .

اما در مقدمه فرهنگ رشیدی و برهان قاطع مطالب مختصر دیگری درباره دستور تحت عنوان : فائده درج گردیده مانند :

- تصرف و جامد .
- صیغه ماضی و مضارع .
- صفت و موصوف .
- اسم اشاره .

واین بود مجموع مطالبی که درباره دستور فارسی در مقدمه کتاب های لغت درج گردیده است .[1]

---

(۱) :

ر.ك به : جهانگیری از ص ۲۲ الی ٦٥

ر.ك به : برهان قاطع از ص ۸ الی ۱۸

ر.ك به : فرهنگ رشیدی از ص ١٤ الی ٤٢

## نوع سوم ، دستورهای فارســـــی مستقل :

این نوع نیز به سه گروه تقسیم می‌شوند :

اول : دستور های فارسی به نثر .

دوم : دستورهای فارسی به‌نظم .

سوم : دستورهای فارسی به اردو یاانگلیسی .

این دستورها عموماً درباره‌ٔ موضوعات ذیل گفتگو دارند ، منتهی برخســی در موضوعی کمتر و در دیگری بیشتر به آن موضوع پرداخته شده که در جای خود به آن اشاره گردید ، این مباحث عبارتند از :

۱ــ مبحث حرف ربط .
۲ــ مبحث حرف اضافه .
۳ــ مبحث فعل .
٤ــ مبحث اسم .
۵ــ مبحث صفت .
٦ــ مبحث صوت .
۷ــ مبحث کنایه .
۸ــ مبحث قیــد .
۹ــ مبحث عدد .

ملاحظه می‌شود که اجزاء شامل دستور که گونه‌های کلمات در فارسی اســـت مورد توجه بوده است .

د ر کتاب اصول فارسی ملتانی ، بعد از توضیح د ر مورد کلمه ، بحث افعال شروع می‌شود و سپس د ر مورد اسماء بحث می‌کند که ضمیر ، اسم اشاره قید واسم تفصیل و مبالغه واسم مصغره و منسوب و جمع و بخشی نیز د رباره اعد اد آورد ه است : اما د ر قوانین د ستگیری و مخزن الفوائد و د ستور سخن ، بحث ها مفصل‌تر و موضوعات د ستوری بیشتری بحث شد ه است •

بخش پنجـــم : - نقد و بررسی نظرات نویسند گان د ستور د ر شبه قاره :

زبانشناسی نوین ازآغاز نیمه اول قرن بیستم میلاد ی با نظرات "فرد یبان د وسو سور" (۱۹۱۳–۱۸۵۷) آغاز گرد ید وی مفاهیم علمی و تمایزهای زبان را د ر چهار چوب نظریه علمی بویژه د رباره زبانشناسی همزمانی و زبانشناسی تاریخی بیان نمود ه (۱).
تحولات تاریخی د ر ساخت بخش‌های مختلف د ستور زبان فارسی امری انکار ناپذیر است (۲) و گرایش‌هـای تازه د ر این زبان نیز اهمیت فراوانی د ارد ، که د ر طول تاریخ این زبان تا زمان معاصر وجود د اشته است (۳).
د ر زبانشناس مطالعه توصیفی و براساس شیوه های علمی انجام می‌گیرد ، •
بحث د ر مورد تاریخ د ستورنویسی فارسی نیز از دید گاه زبانشناسی بسیار مورد اهمیت قرار د ارد ، که متاسفانه تاکنون به آن به صورتی جد ی توجه نشد ه است بررسی این نظام تاریخی زبان نیاز به تحقیقات وسیع و همه جانبه د ارد که از چهار چوب این رساله خارج است و امید وار است ، د ر انجام گام اول آن که معرفی د ستورها براساس تاریخ د ستور نویسی فارسی است موفقیتی هر چند ناچیز د اشته باشیم •
بد یهی است بحث تطبیقی د ر موضوعات مختلف د ستور نویسی بسیار طولا نی خواهد بود ، و فقط برای نمونه و جهت اخذ نتیجه گیری و روشن شد ن به مبحث کلمه (اسم و فعل وحرف) توجه می نمائیم •

---

(۱) : ر•ك به مقاله مهد ی مشکوه الدینی آغاز زبانشناسی نوین د ر فرخند ه پیام، مشهد ۱۳٦۰ ص ٥٨٤–٥٨٥ ، و نیز ، خانلری ، پرویز ، زبان و زبان شناسی تهران ، ۱۳٦۱ ، ص ٥٣

(۲) : ر•ك به : خانلری ، پرویز ، تاریخ زبان فارسی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران سه مجلد ، تهران ، ۱۳٥٤•

(۳) : ر•ك به : عبد الشکور احسن (د کتر) ، گرایشهای تازه د ر زبان‌فارسی ، اسلام آباد ، پاکستان ، ۱۹۷٦/۱۳٥٦م •

## ۱ـ کلمه و اشتقاق آن :

در این دستورها به تقلید عربی، کلمات فارسی را بر سه قسم : اسم و فعـــل و حرف تقسیم کرده اند، [۱] در دستور سخن آمده است : کلمه آن لفظ را گوینـــد که از برای او معنائی باشد و آن بر سه قسم است، اسم است و فعل است و حرف. [۲]

این تقسیم بندی گرچه عقلی است اما با روح زبان فارسی سازگاری ندارد و عموم دانشمندان معاصر که در زمینه دستورنویسی کار کرده اند این تقسیم بندی را قبول ندارند، زیرا برخی از کلمات برزخی هستند بین اسم و فعل مانند کلماتی که به آن اصطلاحا "اسم فعل" گفته شده است هم چون آفرین، زینهار، دریغ [۳] و ...
به عبارت دیگر اولا قواعد صرفی در زبان فارسی در همه انواع اسم به یک نوع رعایت نمی گردد و اسمهای غیر متصرف تابع قواعد مخصوص خود هستند و دیگر اینکه حرف در فارسی بسیار متنوع است چنانکه گاهی تشخیص میان اسم و حرف مشکل است. [۴]

---

(۱) : ر.ك به اصول فارسی ص ۴۸۷ همین کتاب آغاز و ارتقاء و نیز ص ۳۹۵ مصدر فیوض و نیز بهار علوم ص ۵ :

کلمه دان زاسم و فعل و حرف با تو گوئیم بشنوای خوش ظرف

و نیز مخزن الفوائد ص ۳۲ می گوید کلمات فارسی مثل کلمات عربی نیز بر سه قسم است فعل، اسم، حرف. و نیز میزان فارسی، همین کتاب آغاز و ارتقاء ص ۲۲۴

۲) : دستور سخن، ص ۱۳

۳) : ر.ك به مقاله استاد جلال همائی، لغت نامه دهخدا ص ۱۳۵

۴) : خزائلی، محمد (دکتر) دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۱ ص ۳۸.

اما در مورد تقسیم کلمه به اقسام نه گانه در بین دانشمندان اختلاف نظر هست ، برخی معتقدند بخش عدد باید جزو کنایات بوده و بخش حرف اضافه و ربط را یک بخش بدانیم (١) ، برخی دیگر می گویند تقسیم بندی باید براساس :

اسم ، صفت ، فعل ، حرف ، صوت ، اسم فعل باشد (٢) برخی دیگر آن را هشت نوع می دانند .(٣)

اسم ، فعل ، صفت ، عدد ، کنایه ، قید ، حرف ، صوت .

در یکی از دستورهای زبان فارسی که در استانبول چاپ شده (٤) اقسام کلام را به ده قسم تفریق نموده است و آن را بخشهای ده گانه کلام نام داده به ترتیب ذیل :

اسم ، ضمیر ، کنایات ، فعل ، فروعات فعل ، ظروف ادوات ، ادوات عطف و اصوات .

بهرحال به نظر می رسد که تقسیم بندی نه گانه پنج استاد ، به واقعیت بیشتر نزدیک باشد .(٥)

٢- مصدر :

صاحب دستور سخن می نویسد :

بدانکه از مصدر در کلام عرب نه وجه بازگردد ، ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی و جحد و نفی و استفهام و همین از مصدر در پارسی نیز نه وجه باز می گردد .

---

(١) : همان ص ٣٩

(٢) : استاد همائی ، مقدمه دهخدا ص ١٢٥

(٣) : بصاری ، طلعت ( دکتر ) دستور مختصر زبان فارسی ، ص ١١

(٤) : کاشف ، غلام حسین ، دستور زبان فارسی ، استانبول ، ١٣٢٨ ، ص ١٦

(٥) : و نیز قریب ، عبدالعظیم ، دستور زبان فارسی ، تهران ٢٣٢٨ ص ٢٧ ص ١٩

در جوهر الترکیب آمده است :

کلمه‌ئی را گریابی دال بر تنها حدوث

هم بود اصل صیغ مصدر بخوانند ش‌عوام

پس اصل صیغه ها افعال مصدر می‌باشد [۱] و اضافه می‌کند :

" اسم مشتق آن که از مصدر بر آید چار قسم

اسم فاعل ، اسم مفعول و صفت حالیه نام "

هماطورکه ملاحظه نمودید و در دیگر کتب نیز به همین گونه آمده است ، به تقلید صرف عربی ، اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته اند و مشتقات فارسی با حذف و تبدیل و ... یرو اضافه از مصدر دانسته اند . دهها آمدنامه یا آمدن نامه و مصدر نامه ها نیز بر این اساس است برخی از نویسندگان معاصر نیز اصل مشتقات را از مصدر دانسته اند ، و برخی دیگر اضافاتی برآن نموده اند ، مانند دبستان سخن که این نظریه تا زمان معاصر ادامه داشته است .

در کتاب میرزا حبیب لنکرانی آمده است که :

جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق آمد یا از امر و آنچه از امر مشتق است پاره یی غیر قیاسی است ، [۲] و در دستور فارسی غلام حسین کاشف نیز همانطور آمده که :

" مآخذ افعال در ظاهر مصدر است ولی در باطن امر حاضر " [۳]

در دستور عبدالعظیم قریب نیز چنین درج شده که [۴] :

جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق اند یا از اسم مفعول یا از فعل امر اما صاحب کتاب اصول فارسی می‌گوید :

---

(۱) : همین کتاب آغاز وارتقاء ص ۳۰۲

(۲) : ص ۷۰ ، دبستان سخن

(۳) : ص ۱۲۵

(٤) : ص ۱۲۹ ، چاپ سال ۱۳۲۸

بعضی گویند مصدر مآخوذ از فعل است ، چون خواهند که مصدر بنـــا کنند در آخر ماضی نون ساکن بیفزایند و ما قبل او را فتح بدهند چنانچه گفتـــن از " گفت " و شنیدن از شنید (۱) .

و در مخزن الفوائد عکس این نظریه را می‌نویسد (۲) :

" فعل مشتق می‌شود از مصدر " و با نظریه دستور سخن مطابقت دارد ، در قواعد فارسی که هم همین نظریه را تایید کرده است و می‌گوید :

" از مصدر چهل صیغه مشتق می‌شود ، بیست صیغه بوسیله صیغه واحده : " در حال حاضر در مورد اصل مشتقات فارسی نظریه های گوناگونی وجود دارد که در صورتیکه برخی از استثنا‌ها را در نظر نگیریم اصل مشتقات فارسی از مصـــدر و اسم مصدر ساخته می‌شوند (۳) . توجه اکثر دستورنویسان شبه قاره به انشقاق کلمات از مصدر بوده است .

۳- مبحث فعل :

در کتاب اصول فارسی ، افعال را به گونه زیر بیان کرده است :

۱ــ ماضی معروف .
۲ــ ماضی مجهول .
۳ــ مضارع .
٤ــ امر و نهی .
٥ــ افعال عامّه .

در مورد ماضی از انواع آن ماضی بعید را ذکر می‌کند و در مضارع می‌گویـــد :

---

(۱) : همین کتاب آغاز و ارتقاء ص ٤۹۳

(۲) : مخزن الفوائد ص ۳۲

(۳) : ص ٤

(٤) : استاد همائی ، مقدمه دهخدا ص ۱۳۷

(٥) : ر.ك به همین کتاب آغاز و ارتقاء ص ٤۸۸ تا ٥۰۰

"بدان که مضارع در فارسی دو نوع است ، قیاسی و سماعی قیاسی"[1]
و اضافه می‌کند[2] :

"بدانکه هر غیر مشتق است بعضی آن را ماضی و مضارع نیامده است آنرا به فعل عام بیان کنند چنانچه کرد و کند و بود و نشد و شود و باشد و گشت و گردد و افعال عامه برای آن خوانند که در اکثر محال مقام یا بند بخلاف افعال دیگر چنانکه گوئی فلان نیکی کرد و نیکی بکند و او چنین بود و چنین شد و همچنین دیگر الفاظ ، و اگر خواهند که غیر واقع را واقع کنند در مضارع پیش از دال نون مفتوح به الف ساکن بیا خزایند چنانچه درکند ، کنداند و در خور ، خوراند و در افروز، افروزاند و ماضی را هم برین مضارع بنا کنند به زیادتی یاء مده پیش از دال چنانچه خورایند و افروزایند ... ".

خلاصه آنچه که صاحب اصول فارسی در مورد فعل آورده است ، بعد از وی در رساله عبدالواسع در مورد تقسیمات فعل به صورت لازم و متعدی و سپس صیغه‌های افعال آمده است :

"قاعده فعل دو قسم است لازم و متعدی لازم آنرا گویند که معنی آن بفاعل تمام شود و مفعول را نخواهد چون نشستن واستادن که میتوان گفت نشست زید و استاد عمرو و متعدی آنرا گویند که معنی آن از فاعل تجاوز کرد به مفعول تعلق گیرد چون زدن و خوردن که میتوان گفت زد فلان بهمان[؟]را و خورد بهمان نان را .

بعض افعال لازم و متعدی هر دو می آیند : چون سوختن و پیوستن و افروختن و پوشیدن و آمیختن و آموختن و پختن و شکستن و غیر ذلك فردوسی گوید: بیت/دریـد و برید و شکست و به بست / یلان را سر و سینه و پا دوست . فرخی گوید: بیت/شکست رنگ رخت حسن در رسید نهاست ./بلی چو پر شکند مرغ بر پرید نهاست.

(۱) : ر.ك به همین کتاب آغاز و ارتقاء ص ۴۹۱

(۲) : همان ص ۵۰۰

چون خواهند که فعل لازم را متعدی کنند صیغه حال را ازان فعل برآورده الف و نون ما قبل آخر او زیاده نمایند و بهمان دستور ماضی و مستقبل و امرو نهی ازو اشتقاق کنند چون: نشستن و نشاندن و سائیدن و سایاندن و خفتن و خسپاندن و رمیدن، درماندن و دانستن و داناندن و خواندن و خواناندن و نوشتن و نویساندن و پختن و پزاندن وروفتن وروباندن و غیر ذلك، اما، آوردن متعدّی، آمدن نیست برای خود فعل علیحده است. چهارده صیغه ماضی و مضارع که نزد عرب متداول و متعارف است شش صیغه، در کلام فارسی مقرر شده باین نمط: که شش صیغه و مؤنث غائب و حاضر بالتمام ترك شده، چه در فارسی مذکّر و مؤنّث یکسان است و از شش صیغه مذکّر غائب و حاضر دو صیغهٔ تثنیه ترك شده، چه در فارسی هر چه از واحد زیاده باشد در اعداد جمع است و دو صیغهٔ واحد متکلّم و متکلم مع الغیر بحال خود مانده. و آن شش صیغه این است: کرد و میکند و خواهد کرد واحد مذکر و مونث غائب کردند و میکنند و خواهند کرد تثنیه و جمع مذکّر و مونّث، غائب کردی و میکنی و خواهی کرد واحد مذکّر و مؤنّث حاضر کردید و میکنید و خواهید کرد، تثنیه و جمع مذکّر و مؤنث حاضر کردم و میکنم و خواهم کرد واحد متکلم مذکّر و مؤنث: کردیم و میکنیم و خواهیم کرد، تثنیه و جمع متکلّم مذکّر و مونث. پوشیده نماند که جمیع افعال متصرفه بر پنج گونه ست: ماضی و مستقبل و حال و امرو نهی، ماضی، آنرا گویند: که بزمانهٔ گذشته تعلّق دارد، چون: کرد یعنی در زمان گذشته و ما قبل آخر و همیشه ساکن باشد مگر در بعضی جا که متعدّ رست، چون: رود، مستقبل آنرا بزمان آینده تعلّق دارد • چون خواهد کرد یعنی در وقت آینده و علامت آن لفظ خواهد ست بر صیغه ماضی که مختلف میشود، بحسب اختلاف فاعل. و حال آنرا گویند: که، بوقت موجود تعلق دارد چون میکند، یعنی در همین وقت و علامت آن دال ساکن است ما قبل مفتوح، در آخر آن. و، این سه قسم فعل را اخبار گویند. و امر فرمودن باشد کسی را کاری چون بکن و نهی باز داشتن از کاری چون مکن و علامت آن میم ست در اول امر و این دو قسم را انشا گویند •[1]

---

(۱): رسالهٔ عبدالواسع ص۴۸ و ۴۹

با بررسیهائی که انجام گرفت برای نخستین بار تقسیمات و گونه‌های مختلف افعال بویژه فعل ماضی به وضوح در کتاب "چهار گلزار، نثاری" آمده است جهت روشن شدن موضوع و توجهی که از لحاظ یافتن مفاهیم افعال فارسی و انتخاب اسامی مناسب، نویسندهٔ "چهار گلزار" داشته است، مطلب وی را در اینجا می‌آوریم :

« فعل: کلمه ایست که، ازو یکی از ازمنهٔ ثلثه، یعنی: ماضی و حال و استقبال فهمیده شود، چون کرد و میکند و خواهد کرد، از کردن و گفت، میگوید و خواهد گفت از گفتن، اسم: کلمه ایست، که ازو زمان فهمیده نشود اما معنیش مستقل باشد، و اقسام اسماء بسیار است، بیانش شرح دارد، در گل پنجم آمده خواهد شد .

حرف: آنست که ازو زمانه هم مفهوم نشود و معنی او هم مستقل نباشد، یعنی: بدون انضمام اسم و فعل افادهٔ معنی ندهد، چون الف و الف قاطیعت، و بای مصاحبت و تای خطاب و غیر آن، و سوای آن که از روابط کلامست، چون: برود روگر و ازو مرو لیکن و غیر آن نیز حکم حرف دارند، چرا که ازین الفاظ تنها هیچ معنی پیدا نمی‌شود. حالا باید دانست که در پارسی مصدر دو قسمت است اول، متصرف دیگر، جامد، متصرف آنست که در آخرش "دن" یا "تن" باشد وجملهٔ افعال متفرقه ازو مشتق شود چون آمدن و رفتن و خفتن و خوردن، وجامد آنست که، به انضمام شدن یا کردن معنی مصدری پیدا نماید و صیغه‌های افعال متصرفه ازو مشتق نشود چون نماز کردن، و نگار شدن، و اگر نمازیدن و نگاریدن باستعمال درآمدی صیغه‌های افعال متصرفه ازو البته مشتق گشتی. و فعل، چهار قسم است، اول فعل معروف، آن است که ذکر فاعل در آن کرده شود چون، راون، سیتا را بُرده و رام راون را زد، فاعل بردن راون و فاعل زدن رام. و فعل مجهول آنست که: در آن ذکر فاعل نباشد چنانچه: کتاب نوشته شد، و عمرو زده شد، نوشتن و زدن فعلست، اما شخصی که کتاب نوشت و کسی که عمرو را زد، ذکر او نیامده. فعل لازمی آنست که: فاعل آن فعل را برای خود کند و برای دیگر نکند و مصدر فعل لازمی بسیار است در اینجا برای تعلیم نوآموزان چند مصدر نوشته میشود و آن اینست: خوردن و نوشیدن ونشستن و دیدن و غیر آن. فعل متعدی آنست:

که فاعل آن فعل را برای شخص دیگر کند، نه برای خود چون خورانیدن ونوشانیدن و دوانیدن، و غیر آن پیش ازمنهٔ ثلثه، یعنی ماضی و حال و استقبال که نوشته شده از آ جمله ماضی در پارسی پنج قسمت، اوّل: ماضی مطلق، دوّم: ماضی بعید، سوم: ماضی قریب، چهارم: ماضی استمراری، پنجم: ماضی مشکوک، و حال و استقبال غیر از یك قسم به استعمال د رنیاید. و هر فعل، شش قسمت واحد غائب جمع غائب واحد حاضر جمع حاضر واحد متکلّم جمع متکلم، و د ر پارسی هرچه از واحد تجاوز کند جمع است و صیغهٔ تثنیه، مستعمل نیست و تفریق مذکّر و مؤنّث هم نیست و اشتقاق صیغهای مذکور از مصد ر چنین است که صیغهٔ ماضی مطلق •

واحد غائب از اسقاط نون آخر مصد ر میگرد د ، چون گفت او، ضمیر واحد غائب و رو- پوشیده است یعنی او گفت از همان ماضی مطلق، واحد غائب بآورد ن ضمائر، پنج صیغه د یگر برمی آید، و تفصیل آن مع ضمائر اینست ضمیر جمع غائب نون ساکن با دال موقوف چون، گفتند و ضمیر واحد حاضر یای معروف چون: گفتی و ضمیر خاضر یای مجهول با دال موقوف، چون گفتید و ضمیر واحد متکلم میم ساکن چون: گفتم و ضمیر جمع متکلم یای مجهول با میم موقوف چون: گفتیم و تفصیل ضمائر ازین شش صیغه ماضی مطلق واضح خواهد گشت گفت، گفتند، گفتی گفتید، گفتم، گفتیم •

و هرگاه قصد بنای ماضی قریب سازند، د ر آخر ماضی مطلق واحد غائب "هائی مخفی بالفظ "است" زیاده کنند، تا ماضی قریب شود چون: گفته است یعنی او گفته است و د ر هر شش صیغه ماضی قریب برخلاف ضمائر، مرقوم همزهٔ زائد است چنانچه : گفته است، گفته اند گفتهای، گفته اید، گفته ام، گفته ایم •

و هرگاه، قصد بنای ماضی بعید کنند بآخر ماضی مطلق، واحد غائب "هائی مختفی بالفظ "بود" زیاده نمایند، تا ماضی بعید شود، چون: گفته بود یعنی او گفته بود. و تفصیل هر شش صیغه ماضی بعید، بهد ستور ضمائر مرقوم، اینست گفته بود، گفته بود ند، گفته بود ی گفته بود ند، گفته بود م، گفته بود یم، و اگر قصد بنای ماضی استمراری نمایند، د ر اوّل ماضی

مطلق لفظ می زیاده کنند تا ماضی استمراری شود، چون: می گفت، یعنی او میگفت تفصیل، هر شش صیغه ماضی استمراری بعد ستور ضمائر، مذکور اینست، میگفت، میگفتند میگفتی، میگفتید، میگفتم، می گفتیم •

و هرگاه ماضی مطلق واحد غائب را "ماضی تشکیک" کنند نیز "های مختفی" و لفظ باشد در آخرش زیاده کنند تا ماضی تشکیک شود چون گفته باشد یعنی او گفته باشد و تفصیل هر شش صیغه ماضی تشکیک بعد ستور، ضمائر اینست، گفته باشد، گفته باشند گفته باشی، گفته باشید، گفته باشم، گفته باشیم، و لفظ خواهد که صیغهٔ مضارع از مصدر خواستنست، چون ما قبل صیغهٔ ماضی مطلق، بعد ستور ضمائر مرقوم برخلاف صیغههای ماضی درآرند، مستقبل شود، چنانچه: خواهد گفت، خواهند گفت، خواهی گفت، خواهید گفت، خواهیم گفت، و لفظ "می" قبل صیغهٔ مضارع اگر زیاده کنند، حال شود و تفصیل هر شش صیغه حال بعد ستور ضمائر اینست: می گوید، میگویند، میگوئی، میگوئید، میگویم، میگوئیم •

و مضارع آنست که بحال و استقبال مشترک باشد، یعنی، گاهی معنی حال وگاهی معنی استقبال پیدا می کند • سعدی علیه الرحمه فرماید: بیت/ چنان پهن خوان کرم گسترد /+ که سیمرغ در قاف قسمت خورد +/ اگر درینجا معنی خورد و گسترد معنی استقبال گفته شود، سخت قباحت پیدا کند، و خلل بهم آید و اگر معنی حال بیان نموده شود، بسیار فصیح و ملیح میگردد، یعنی خوان کرم چنان گشاده، میگسترد که سیمرغ در قاف قسمت میخورد، بمعنی استقبال او نیز میفرماید :

بیت اگر باپدر جنگ جوید کسی + پدر بیگمان خشم گیرد بسی

معنیش، محتاج شرح نیست، نظامی گنجوی بمعنی استقبال فرماید :

بیت:/ نبارد هوا تا نگوئی ببار + زمین ناورد تانگوئی بیار

گسترد، و خورد، و جوید، و گیرد، بارد و آرد درین هر سه بیت، صیغهٔ مضارع واحد غائبست چون، گوید، و تفصیل هر شش صیغه مضارع بعد ستور ضمائر اینست، گوید، گویند، گوئی، گوئید، گویم، گوئیم، امر سه قسمست، اول امر مجرد، دوم، امر مدامی سوم امر حالیه است •

امر مجرد، آنست که بی علاقهٔ لفظ دیگر باستعمال در آید چون کن از کردن، و گو از گفتن، و رو از رفتن، و خور از خوردن و جمع حاضر آنها کنید و گوئید و روید و خورید بآوردن ضمیر جمع حاضر حاصل شد •

امر مدامی: آنست که قبل صیغه امر مجرد واحد لفظ می زیاده کرده شود چنانچه میکن و میگو و می رو و میخور و جمع آن: چونکه، مشترك بصیغهٔ حال، میشود بنا بر آن باستعمال در نیامده ه و امر حالیه آنست که بعد صیغهٔ امر مجرد واحد لفظ آن زیاده کرده شود چون روان، و دوان وغیره •

و علامت صیغهٔ نهی میم مفتوح اول صیغهٔ امر مجرد واحد و جمع در آن چون مکن و مکنید و مرو و مروید و اگر بآخر امر مجرد، نون ساکن و دال مفتوح و های مختفی زیاده کنند اسم فاعل شود، چون گوینده و خورنده و نیز بآخر ماضی مطلق های مختفی در آرند، اسم مفعول شود: چون گفته و خورده و هارا با کاف عجمی بدل کنند و الف و نون جمع در آخر او در آرند، تا جمع آنها حاصل شود • چون گوینده و گوینده گان و خورنده و خورنده گان و گذشته وگذشتگان و رفته و رفتگان و گاهی بزیادتی الف جمع شود چون گوینده و گوینده ها و گفته و گفتها ( در گل سوم تصریح می آید) و علامت نفی نون مفتوح چون نکرد، و نکرده است و نکرده بود و نمیکرد و نکرده باشد و نمی کند و نخواهد کرد و اثبات آنست که نون نفی در آن نباشد و ذکر آن بالا گذشت و ماضی به زمان گذشته تعلق دارد، و مستقبل بزمان آینده، و صیغهٔ حال در عربی نیست مگر پارسیان استعمال کرده اند •

و صیغهٔ مضارع مشترك میان حال و استقبال در عربی و فارسیست و امر فرمودن کسی را بکاری و نهی بازداشتن»[۱] •

همانطورکه ملاحظه نمودیم :

اولاً، هنوز نوعی از فعل ماضی که در شبه قاره به ماضی تمنائی معروف شده است را نیاورده و ثانیاً تعریف لازم و متعدی را نیز به صورت کامل بیان کرده است •

---

(۱) :- چهار گلزار ص ٥ و ٦

فعل لازم فعلیست که به فاعل تنها تمام شود و مفعول صریح نداشته باشد
و فعل متعدّی فعلیست که به مفعول صریح نیازمند باشد .(۱)

بعدها در کتب دیگر تالیف شده در شبه قاره موضوع صیغه های مختلف فعل به صورت کامل آن مطرح گردید(۲) که در صفوة المصادر، در بخش آمدنامه به آن اشاره کردیم ، در منظومهٔ بهار علوم در مورد صیغه های افعال اشعار زیبائی دارد که ذیلا درج میشود .

بیان صرف افعال :

| | |
|---|---|
| صرف افعال میکنم اظهر | که بود صرف آن زهر مصدر |
| بهر افعال فارسی یک دست | نه مذکر نه قید تأنیث است |
| مصدر آن میشود که آخر او | دن و تن آید ای مبارک تو |
| معنی با بهندیش آید | صاف مصدر بود که که میباید |
| وگر آنست قبل این دن و تن | یازده حرف میشود روشن |
| شد عیان از خوشا و رزم و نفیس | آن حروف ای بطالعت برجیس |
| میم درآمدن مثال بود | فابرفتن که در مقال بود |
| خاور ابین به ریختن کردن | از زدن زاست سین درجستن |
| از گشادن الف عیان گردید | یا میان رسیدنست پدید |
| نون ز افگندن آمده به نظر | شین درکاشتن بود بنگر |
| گر نشانی برا و میجوئی | از بودن مثال آن گوئی |
| همچنین قسم جمله مصدرهاست | یازده حرف قبل آن پیداست |

(۱) : این تعریف را صاحب مخزن الفوائد در ص ۳۸ کتاب خود آورد .
و نیز همانست که در دستور پنج استاد ص ۱۷٤ ، تعریف شده است .
(۲) : ر.ک به قواعد فارسی ص ٤ و ۵ و نیز

بر دو قسم آمده است این مصدر     متعدّی و لازمی بنظر

متعدّی بفاعل و مفعول     می‌شود همچو کردن ای مقبول

که کننده دگرده می آید     معنی آن اگر ترا باید

متعدّی ست هم بدو مفعول     چون کنانیدن ای بدل مقبول

امر آمر شود بدیگر کس     که بجا آرد امر دیگر بس

لازمی را فقط بود فاعل     آمدن دان مثالش ای غافل

که خود آمد فقط ندارد غیر     کن زرفتن دگر مثالش سیر

منصرف جمله مصدرست همین     که دن و تن در آخر آن بین

طرز پرداز مصدرست وگر     که نه صرفش در آمده بنظر

می‌کنم جمله رابه تو روشن     که شوی در زمانه کامل فن

آخر امر شین اگر آری     معنی مصدریش پنداری

کسره ما قبل شین چو واو خبر     باشد این شین حاصل مصدر

دانش و بینش است مثالش     همچنین طرز هست تکمیلش

نون مصدر اگر نمائی دور     فعل ماضی ترا شود منظور

فعل ماضی همین شود مصدر     کسره ده وقت شرك لفظ دگر

همچو آمد که فعل ماضی هست     گشت مصدر چو کسره دادش دست

لفظ آمد به کسر گر خوانی     آمد شد مثال او دانی

بی اضافت هم آمد آمده است     لفظ دیگر اگر بران پیوست

باید آمد و گر توان آمد     و آن مثالش مکن بمعنی کد

الف و را زآخر ماضی     هست مصدر شنیده شو راضی

همچو گفتار و دیگرش رفتار     دان مثال دی ای نکوکردار

ماضی و فاعل ارشود واصل     مصدر از وصل آن بکن حاصل

فاعل از امر می‌شود پیدا     لیک معروف لفظ امر نما

گفتگو جستجو مثالش گیر     صورت و معنیش بذهن پذیر

گر اضافت اخیر امر آید     هم دگر لفظ آخرش باید

معنی مصدری شود پیدا     سوزمن سازیش مثال نما

گرمیان دو امر و او آید     هست مصدر چنانکه می شاید

سوز و ساز از برای اوست مثال     از همین هر دو لفظ گیر خیال

آخر لفظ های مصدر دان     پادشاهی مثال او برخوان

بعض مصدر بمعنی و تمیز     متعدّی و لازم آمد نیز

سوختن بستن و کشادن را     هست دو معنی از پی دانا

وز نمودن نهفتن ست همان     همچو بسیار مصدر ست بیان

مثل افروختن گسیختن است     نیز پوشیدن ست و ریختن است

وآنکه مصدر گداختن آید     بر زبان معنیش دو می آید

چند مصدر نمود خامه رقم     مختصر اینکه مختصر بکنم

حال ماضی نوشتن است ضرور     که نماید بخاطر تو عبور

## بیان صیغه های ماضی

نوع ماضی شش است ای دلبر     مطلق اوّل، بعید هست دگر

هم قریب است و نیز استمرار     بعد مظنون بود بقید شمار

بعد ازآن ماضی تمنائی     که به سه صیغه است بنمائی

ماضی مطلق است از آمد     بود یك ماضی بعید بود

آخر آمدست اگر آید     چهره از قریب بنماید

لیک،ما قبل است و بود بود     های هوز بماضی آمد

آمده بود و نیز آمده است     شد مثالش که ازقلم برجست

اندر افعال شش طریق بدان     واحد غائب اوّلش برخوان

جمع غائب، دوّم بود مشهور     کن تو در آمد آمدند شعور

ازپی جمع و واخر حاضر     آمدی آمدید شد ناظر

متکلّم همین دو طرز شود     واحد و جمع گر ز دل شنود

آخر هر دو میم می باید     آمدم،آمدیم، می آید

قبل میم است، یا زیاده بجمع     متکلّم همی رسد، در سمع

## صورت صیغه های ماضی مطلق

| آمد | آمدند | آمدی | آمدید | آمدم | آمدیم |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |

جمله ماضی بود بدین عنوان　　هریکی راست صیغه شش ای جان

اوّل است در میان قریب　　حرف ها شد اگر بود ترتیب

## صورت ماضی قریب

| آمده است | آمده اند | آمده | آمده اید | آمده ام | آمده ایم |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاصر | واحد متکلم | جمع متکلم |

## بیان صیغه های ماضی بعید

ها چو ما قبل بودی آید　　ماضی از بعید بنماید

## صورت صیغه های ماضی بعید

| آمده بود | آمده بودند | آمده بودی | آمده بودید | آمده بودم | آمده بودیم |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جوع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |

گر تو پرسی که چیست استمرار　　لفظ می را به روی ماضی آر

مثل می آمد ای مبارک فال　　پی این ماضی آمدست مثال

## صورت صیغه های ماضی استمراری

| می آمد | می آمدند | می آمدی | می آمدید | می آمدم | می آمدیم |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |

هست مظنون کلی چو تحصیلش　　آمده باشدست تمثیلش

## صورت صیغه های ماضی مظنون

| آمده باشد | آمده باشند | آمده باشی | آمده باشید | آمده باشم | آمده باشیم |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |

آنکه شد ماضی تمنّائی اندران کن نظر به بینائی
واحد و جمع نیز متکلّم هست سه صیغه اندرآن قائم
متکلّم زیاده یاد آرد پیش میمی که رو بحرف آرد
آمدی، آمدندی ای دلبر دو بود این سوّم به باید اگر
آمده درنگاه آمد می که ندارد ازین سه صیغه رمی

## صورت صیغه های ماضی تمنائی

| آمدی | آمدندی | آمدی |
|---|---|---|
| واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم |

## بیان مستقبل

باز مستقبلت کنم بیان لفظ خواهد فراز ماضی دان
هست شش صیغه اندرآن بقیاس خواهد آمد یکی مثال شناس

## صورت صیغه های مستقبل

| خواهد آمد | خواهند آمد | خواهی آمد | خواهید آمد | خواهم آمد | خواهیم آمد |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |

## بیان مضارع

شد زماضی بدل چو حرف سوم شد مضارع پدید هست چو گم
نیست قیدش بحال و استقبال معنی هردو کن ازآن بخیال

آید آیند چار صیغه دگر که بماضی بگفته ام یکسر
در مضارع بود نماینده گویمت ای به بخت ارزنده

## صورت صیغه های مضارع

| آیم | آئیم | آئید | آئی | آیند | آید |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد متکلم | جمع متکلم | جمع حاضر | واحد حاضر | جمع غائب | واحد غائب |

## بیان حال

بر مضارع چو لفظ می آید معنی حال چهره بنماید
همچو می‌آید و همی آیند اندرین نیز صیغه شش زایند

## صورت صیغه های حال

| می‌آید | می‌آیند | می آئی | می‌آئید | می‌آیم | می‌آئیم |
|---|---|---|---|---|---|
| واحد غائب | جمع غائب | واحد حاضر | جمع حاضر | واحد متکلم | جمع متکلم |

## بیان امر

امر را بر سه قسم آر بدست که مجرّد مدا می‌حالیه است
آنکه بی لفظ دیگری آید شد مجرّد که چهره بنماید
همچو کن،کوز کردن ست عیان نیز از خوردن ست خور به‌زبان
گر برین امر می بیفزائی از مدا می قیاس بنمائی
همچو می‌کن که کرده باش مدام نیز می خور که خورده باش مدام
حالیه امرگاه‌تو نیز بدان الف ونون زبعد امربخوان
بعد امر مجّردان بنگار از کنان دردان مثالش آر

## صورت هر سه امـــر

کن مجّـــرد ، میکُن مدامـــی ، کُنان حالیـّــه

| | |
|---|---|
| نیز این امر راد و هست کلام | حاضر و غائب ای نکو فرجـام |
| از بیائید و هم بیا حاضـــر | جمع و واحد بدان و شو ناظر |
| گر برین صیغه گوگی افـزون | امر غائب ترا شود مقـــرون |
| گو بیـائیـد و گو بیـــاگوئی | گر ز غائب مثـــال می جوئی |
| دو دو صیغه برای هرد وبدان | کرده ام بر تو صاف صاف عیان |

## صورت صیغه های امر حاضر

بیـــا بیائیـد

## صورت صیغه های امر غائب

گوبیـــا گوبیا ئیـــد

## بیـــان نهـــی

| | |
|---|---|
| سر حاضر که دو بود یك جا | میم افزون به روی امـــرنمـــا |
| نهی گردد به دیده ات منظور | چون میائیـد وهم میا بحضور |
| الف مد که، اوّل اســت پدید | متبدّل به "یا" درین گردیـد |
| الف مدکه اولاً آیــــــد | در مصادر به امر باز آیــد |
| گو نیاید بغائـب از آیـــد | عوض میم نون همی شایـد |
| فعل منفی غائب است ای جـان | اندرین صیغه ها که گشتبیان |

## صورت صیغه های نهی حاضر

میـــا میائیـــــد

## صورت صیغه های نهی غائب

گو نیایـــــد گونیائیـــد

## انواع ماضی و مضارع :

همانطورکه ملاحظه می‌شود :
انواع فعل ماضی از نظرآنان[1] بر ۶ قسم بوده است :

۱- ماضی مطلق
۲- ماضی نقلی(که در شبه قاره به آن ماضی قریب گفته شده است).
۳- ماضی بعید .
۴- ماضی استمراری(که در شبه قاره به این ماضی ناتمام گفته شده است).
۵- ماضی التزامی.
۶- ماضی تمنائی .

علاوه بر ماضی تمنائی که کمتر ذکر می‌شود ماضی دیگری هم به نام "گذشته آینده گی" در دستورنامه[2] ذکرشده است که از نام گذاریهای جدید است .

فعل مضارع فقط دو نوع ، مضارع معروف و مضارع مجهول در صفوة المصادر و دیگران ذکرشده است[3] درصورتیکه دستورنویسان معاصر مضارع را به اقسام زیر تقسیم کرده اند[4] .

۱- مضارع ساده
۲- مضارع اخباری ( مثبت ، منفی )
۳- مضارع التزامی ( مثبت منفی ، هردو ).

---

(۱) : خزائلی ، دستور زبان فارسی ص ۱۱۱، پنج نوعی ماضی ذکر می‌کند .
(۲) : ص ۲۸۳
(۳) : صفوة المصادر،ص ۵
(۴) : ر.ك به بشیرحسین ، محمد( دکتر) فعل مضارع در زبان فارسی، لاهور ۱۹۷۵ م، ص ۶۹-۱۱۰ و نیز دستورنامه ص ۹۰ و دستورنامه از طلعت بصاری ص ۸۰ .

مرحوم استاد عبدالعظیم قریب به دو نوع مضارع ( اخباری و التزامی ) قائل است.(۱)

همانطورکه درمقدمه این بحث گذشت, نظریات درمورد اشتقاق افعال متفاوت است, برخی مانند مرحوم ملك الشعراء بهار در سبك شناسی دو نظریه مختلف را بیان کرده‌است: طریقهٔ اول آنرا از امیرخسرو دهلوی می‌داند که اشتقاق افعال بنا به سلیقهٔ امیرخسرو از فعل امر حاضر ساخته می‌شود, و دوّم اینکه افعال از دو ریشهٔ اصل یکی مصدر و دیگری اسم مصدر به وجود می‌آید.(۲) برخی معتقدند، بنای صیغه ماضی و مضارع مصدر است ولی با مطالعهٔ کتابهای جدید نتیجهٔ درست آن است که بگوئیم : جمیع مشتقات منجمله " فعل مضارع را باید از مصدر گرفت, یعنی فعل ماضی و اسم مفعول وغیره را از یك مصدر و فعل امر و فعل مضارع و اسم فاعل و اسم مصدر و اسم آلت و صفت مشبه وغیره "را از مصدر دوّم که هم ریشه و هم معنی مصدر اول است " (۳)

در هر حال بحث فعل در دستورهای شبه قاره بحثی مستوفی و کامل محسوب می‌شود.

---

(۱) : دستور زبان, ص ۷۸ و ۷۹

(۲) : سبك شناسی ج/ ۱ ص ۳۱۷

(۳) : بشیر حسین, فعل مضارع ص ۵٤
در دستور زبان دری تالیف عبدالحبیب حمیدی که در کابل چاپ شده همه افعال را از ریشه فعل امر می‌داند ( ص ۹٤ و ۹۵ ).

۴ـ مبحث حروف :

در کتابهای دستور شبه قاره مبحث حروف بسیار مفصل و در عین حاصل به عنوان یکی از اصلی‌ترین موضوعات دستوری به آن توجه فراوان شده است، و عموما از "الف" تا "ی" به صورت منظم توضیح داده شده است، منتهی این توضیح عموماً به صورت همه جانبه بود، حروف را باز هم در بحث مستقل نیاورده اند وی بیستم که حرف در انواع مختلف آن در ذیل هر حرف آمده و به صورت موضوعی هم بعضاً مورد مطالعه قرار گرفته است انواع حروف به در دستورنامه چنین است.[1] :

حرف استثناء .

حرف تعریف .

حرف ربط .

حرف ربط مرکب .

حرف شرط .

حرف نفی .

حرفهای پیوسته .

حرفهای جدا .

حرف وقایه .

حرف استدراک .

حروف اضافه .

حروف ندا .

---

(۱) : ر. ک به صفحات ۲۴۱، ۱۳۳، ۹۲، ۸٤ ، ۱۲، ۲۸٤ ، ۲۰٤، ۲۱٦، ۲۱۷ کتاب فوق الذکر .

در روش شبه قاره هنگامی‌که " الف " را توضیح می‌دهند ، یا با توجه به اصطلاح آنها " بیان الف " مطرح می‌شود ، کلیهٔ انواع حروف ذکر می‌گردد ، البته شیوهٔ معانی حروف بر عربی را نیز مورد توجه قرار داده اند ، بدون شک توجّه آنان از دستور نویسان ایرانی و حتی معاصرین نیز بیشتر بوده ، ظاهراً این روش از کتابهای لغت به کتابهای دستور راه یافته است ؛

در اصول فارسی ، باب سوّم آن درباره بیان وضع حروف تهجی بوده و از الف تا " یا " را توضیح داده است (۱)٠

اما در قصیده جواهر الترکیب نیز در بیان معانی حروف ، معانی الف ، ت ، جیم ، ر ، ز ، ك ، اشعاری نوشته است و حروف عاطفه و استدراك و تشبیه و استفهام و شرط و علت و ندا را به صورت مجزی توضیح داده است ، (۲) :

از حروف عاطفه واو والف ها پس سپس
نیز هم دیگر دگر یا بلکه بل چون روم و شام
این حروف اکثر کند یکجا به حکمی چند چیز
یا کند تردید آن‌کس پخته باشد یا که خام
بلکه بل اضراب دارد چون امیرم بل فقیر
یا ترّقی چون برو زین پیشترگامی بل دو گام
حرف استثناء بدان الّا مگر غیر وسوای
جزو رای ودون برون چون هرکسی الّا غلام
حرف استدراك لیکن‌لیك لاکن هم ولی
هم و لیك آن ماهرو رفته ولی آید به شام

---

(۱) : همین کتاب آغاز و ارتقاء از ص ٤٥٤ ــ ٤٨٣

(۲) : همان ، ص ۲۹٠

حرف تشبیهی بجمله چون چنانچه هم چنین

همچو مثل و همچنان مانند پنداری مدام

حرف استفهام جیم و کاف لفظ چیست کیست

پس چرا چون کی کجا و کو چگونه هم کدام

چون اگر گر ار چوهرگه تا حروف شـــرط دان

گرچه هم هر چند ورنه هم والا ای همـــام

جیم و کاف و زین ممرّ وزین سبب زیرا چــرا

هم بنا بر هم لهذا بهر علت خوان تمـــام

خوان الف یا ای ایا حرف ندا ای جان مــن

دلنوازا هم ایا سلطان یا خیـــر الوسـام

در بهار علوم حروف ربط را که به صورت " حروف روابط " آورده ۰ از قطعه نصاب ابو نصر فراهی فراهی یعنی، عیناً مانند زبان عربی نقل می‌کند (۱)۰

در قوانین دستگیری هم مبحث حروف در چند فصل آمده مانند، حروف ایجاب، حروف ردع، حروف شرطی، حروف تاکید، (۲) در مصدر فیوض، این موضوع بعنوان یك باب مستقل درج شده برای معانی ب، ت، چ، گ و ۰۰۰۰۰۰ مطالبی مفصّل آورده است(۳)۰ در گلبن اکبر این مطالب به صورتی مشروح و دقیق درج گردیده که به عنوان نمونه به خلاصه مبحث "الف" و "یای" آن توجـــه می‌کنیم :

---

(۱) : ص ۳۷

(۲) : ر۰ك به : همین کتاب آغاز و ارتقاء ص ۳٤۳

(۳) : ر۰ ك به : همان ص ٤١٠۰

## بیان الف (۱)

۱ــ الف اصلی، و وصلی ۲ــ برای ندا ۳ــ برای دعا ٤ــ الف اتصال مانند دو شادوش ۵ ــ الف عاطفه ، مانند رستاخیز ٦ــ الف فاعل مانند سیبا ۷ــ انحصار، چنانچه در سراپا • ۸ــ الف مفعول ۹ــ الف لیاقت (اسد الحکما) ۱۰ــ برای کثرت ۱۱ــ الف مصدری (پهنا و فراخا) ۱۲ــ الف تنوین ۱۳ــ الف مبالغه ۱٤ــ الف جمع ۱۵ــ الف وصل (چنانچه در لفظ ابا وابی و ابرو اسکندر که الف در معنی هیچ دخل ندارد)• ۱٦ــ الف تسمیه (نصیرا) •
۱۷ــ الف تحسین ۱۸ ــ الف تعظیم ۱۹ــ الف تصغیر ۲۰ــ الف اشباع ،
۲۱ــ الف ندبه ۲۲ــ الف قسمیه ۲۳ــ الف ممدوده (آرام) ۲٤ــ الف متکلم
۲۵ــ الف تفصیل ۲٦ــ الف که رفع اجتماع ساکنین آید ۲۷ــ الف وصلی ،
۲۸ــ الف برای نسبت ۲۹ــ الف ابدال ۳۰ــ الف تانیث ۳۱ــ الف مقصوره ۳۲ــ الف ملفوظ ، ساقط ۳۳ــ الف بمعنی جانب عطف ،
۳٤ــ الف اماله ۳۵ــ الف خطابی ۳٦ــ الف ربط ۳۷ــ الف زائد ،
۳۸ــ الف بدل ، • •

## بیـــان با

۱ــ بای کلمه چون کتاب ۲ــ به معنی در ۳ــ بمعنی برچنانچه شاعـــری ٤ــ به معنی مع (چنانچه در لفظ بصد طغرای مشهدی) ۵ــ به معنی از چنانکه : در لفظ بدهدن و بچیدن شاعری ٦ــ به معنی برای چنانکه: طواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند • ۷ــ به معنی مطابق چنانکه: بحکم سلطان رفتم ای مطابـــق حکم ۸ ــ به معنی طرف ۹ــ به معنی حرف ۱۰ــ به معنی سبب ، (بجرم عشق) ۱۱ــ برای استعانت ۱۲ــ به معنی موافق ۱۳ــ به معنی قریب و نزدیـــکی ،

---

(۱) : گلبن اکبر ص ۷ تا ۱۲

(۲) : گلبن اکبر ص ۱۲ تا ۱٤

او را بمن و مرا باو باز رسان ١٤ــ به معنی طفیل و توسل ١٥ــ به معنی قسم ١٦ــ برای آغاز به معنی همراه معنی خود معنی آغاز پیدا کند • و در صدر کلام آید ١٧ــ به معنی عوض ١٨ــ برای انحصار که معنی از اول تا آخر تمام دهد ١٩ــ بای اتصّال ٢٠ــ برای تشبیه و مانند ٢١ــ به معنی لایق ٢٢ــ بای مفسرّه ٢٣ــ به معنی زیر ، ٢٤ــ به معنی پیش ، ٢٥ــ بای اضافی ٢٦ــ به معنی مقدار ٢٧ــ به معنی باوجود ٢٨ــ به معنی صحبت و همراه ٢٩ــ برای غایت ای به معنی تا ٣٠ــ بای زائده و این با اگر بر کلمه مفتوح یا مکسور در آید مکسور باشد • ٣١ــ بای ابدال که از فا بدل گردد چون زبان ، و به میم چون لبالب •

برخی از این‌گونه بیان حروف در نظر برخی از دستور نویسان مورد انتقاد قرار گرفته بوده است ، صاحب دستور سخن در موضوع فوق اعتراضاتی بر قوانین دستگیری داشته و به عنوان مثال می‌گوید : (١)

" صاحب قوانین دستگیری الف پارسا را در هر دو بیت خواجه حافظ :

ترکان پارسی کو بخشندگان عمراند
ساقی بشارتی ده پیران پارسا را
گر مطرب حریفان این پارسی بخواند
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

به معنی زایده گرفته ، به معنی پارسا را به معنی پارس گرفته و بعد می‌گوید تکرار قافیه است و حال آنکه سهو فرموده •

---

(١) : ص ٤٠

و یا در " تا " اعتراض دیگری بر صاحب قوانین دستگیری دارد که مـــی گوید وی " تا " را در این دو بیت از برای انتهای زمان گرفته است و این دو بیت این است :

تا بقا در جهـــــان بود ممکن

ذات پاکت همیشـــه باقی بـــاد

فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست

تا آب ما که منبعش الله اکبر اســت

« صاحب قوانین سهو کرده ، زیرا شرطیّه بودن بلکه دائمی بودنِ "تا" در شعر اول اقویٰ است و در شعر دوّم از برای انتهای مسافت مکان است ».

پساوندها وپیشاوندها

(۱)

در این دستورها ، پساوند ها و پیشاوند ها هم به صورت مفرد و هم مـرکب ضمن توضیح در مورد حروف [۲] بحث شده است می‌دانیم که پسوند ها ، هـــر کدام معنی خاص به کلمه اصلی می‌افزاید و با هر دسته یك نوع حکم ســـاخته می‌شود . با افزودن پسوند از کلمه‌ئی که اسم است ، اسم دیگری می‌سازند که معنی دیگری به معنی کلمه اصلی اضافه می‌کند ، [۳] همین موضوع مورد توجه دســـتور نویسان شبه قاره بوده است و در دبستان فارسی تحت عنوان دستور سیزد هـــم آمده است [٤]:

"در بیان معانی و حروف و کلماتیکه در آخر اسماء و افعال تجهه حصول معانی گوناگون در آورند و آن کلماتی است که افاده معنی خداوند و صاحب نماید یکی کلمه "مند" است چون خردمند و دانشمند و ارجمند یعنی خداوند عقل و صاحب دانش و دیگری کلمهٔ " گار" است چون آموزگار و ستمگار و سازگار و به معنی فاعل هم آمده است یعنی یاد دهنده و ستم کننده و دیگر کلمه "وند" است مثل خداوند .

(۱) : جهت اطلاع بیشـــتر ر.ك به دستور نامه ص ۲۸٤

(۲) : ر.ك به مصدر فیوض ص ۱۲۱ الی ۱۲٦ و نیز به مجمع الفوائد ، قانون چهارم .

(۳) : ر.ك به خانلری ، دستور زبان فارسی ص ۱٦٤

(٤) :

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی بسیار کند یکی کلمه"بار" است چون رودبار و دریابار و جویبار و دیگر"زار" است مثل سبزه زار و گلزار و لاله زار، و دیگر لفظ"سار" است که گویند، خاکسار و کوهسار و چشمه‌سار و دیگری کلمهٔ"ستان" است چون گلستان و بوستان و دیگر کلمه"لاخ" است چون سنگلاخ •

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی"تشبیه" نماید چون"آسا"و"سان" و"وش"و مانند و چو و چون و غیر اینها چون ماه وش و عبرسا و روی بسان گل و قد سرو مانند چنانکه گفته شد و دیگر کلماتی است که افاده معنی فاعلیّت کند، یکی لفظ"گر" است چون سرگر و شمشیر گر وطشت گر، و دیگر لفظ"آر" است چون خریدار و پدیدار و بمعنی حاصل‌مصدر نیز آید •

و دیگری"الف و نون" چون اُفتان و خیزان و دیگری لفظ پز ودوز است چون آش‌پز و خیمه دوز، و دیگر حروفی است که افادهٔ معنی تصغیر نماید، یکی کاف عربی ساکنه است چون پسرك و دخترك و واو ساکن چون پسرو و دخترو، دیگری لفظ چه است چون باغچه و طاقچه و دیگر حروف و کلماتی است که مفید معنی نسبت باشد. یکی"یا" نسبت است چون فردوسی و انوری و سعدی و خاقانی و بغدادی و خراسانی و دیگر"های هوز" چون یکساله و یکماهه و یکروزه و زرّینه و سیمینه و پشمینه •

و دیگری"یا و نون" است چون تخت زرّین و گوی سیمین و رخت پشمین و صندوق آهنین •

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی تعلیل نماید یکی لفظ چه است بکسر جیم پارسی چنانکه، گویند نمی‌تواند بخواند چه آوازش گرفته است •

و دیگری لفظ"که" است بکسر کاف تازی گویند او رازدم که نماز نمی‌خواند •

و دیگری کلماتی است که افادهٔ معنی لیاقت کند یکی لفظ"وار"است چون: شاهوار و گوشوار و بمعنی مقدار نیز آمده است-همچو: جاموار و نامه وار و دیگری لفظ"آنه"، چون شاهانه وملوکانه و مردانه و امیرانه و بزرگانه و بچه گانه و کاسبانه و فقیرانه وغیر اینها •

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی حفاظت کند یکی لفظ"وار"است چون راهدار و جامه دار وکفش دار و بمعنی فاعل نیز آید چون زردار و مال دار •

و دیگری لفظ"بان" است چون باغبان و دربان و دیگری لفظ"دان" است چون شتردان و استردان و کاردان •

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی اتصاف نماید یکی لفظ"ناک" است چون تابناک و غمناک و خشمناک •

و دیگری لفظ"گین" است بکاف پارسی چون غمگین و خشمگین و شوگین و این کلمه در اصل آگین بوده یعنی پر از خشم و پر از غم.

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی رنگ و لون کند یکی لفظ"پام"است باپای فارسی چون مُشکپام و فام دوام نیز به همین معنی آمده است و دیگری لفظ گون است بضم کاف پارسی چون گندم گون و گلگون •

و دیگری لفظ"گونه"است نیز بضم کاف پارسی چون گلگونه و دیگری لفظ"چرده"است بفتح جیم پارسی چون"سیاه چرده"، و چرته نیز به همین معنی است چون سیه چرته •

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی حاصل مصدر کند یکی لفظ"آر"است چون گفتار و کردار •

و دیکر لفظ"گی"است بکسر کاف پارسی چون سازندگی و نوازندگی و بخشندگی و دیکر کلمه ئیست که افاده معنی ظرفیت کند و آن لفظ"دان"است چون قهوه دان و کیف-دان وامثال آنها و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی نفی کند یکی حرف نون مفتوحه است و مکسوره است چنانکه گفته شد •

و دیگری لفظ "هرگز" است که همواره بر سرفعل در آید و نفی را نفی ابد نماید چنانکه، گویند: هرگز نخواهم آمد و هرگز نمی‌گویم یعنی ابداً نمی‌آیم و نمیگویم و دیگر لفظ "حاشا" است و این لفظ هم برسرفصل منفی در آید هم بر سر فعل مثبت، یعنی هم بر جملهٔ منفیّه درآید هم بر جمله مثبته و در کلام عرب نیز بر هر دو جمله درمی‌آید و لیکن اگر بر جملهٔ مثبته در آید نفی کند، و جملهٔ منفیه رااثبات نماید. مثال عربی از برای اثبات، کقولهم: حاشا أن افعل کذا، یعنی لا افعل، مثال نفی حاشا، أن لا افعل کذا، یعنی افعل، اما در پارسی نه چنین است پس اگر بر جملهٔ مثبته در آید افادهٔ نفی کند چون فرمودهٔ حافظ علیه الرحمه: /من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا +/ چاکر معتقد و بندهٔ و دولتخواهم/ یعنی نمی‌نالم و نیز خواجه فرماید: /حاشا که من از جور و جفای تو بنالم +/ بیداد ظریفان همه لطف است و عنایت/ کمال الدین گوید: /حاشا که بنالم زجفای تو از ایراک +/ هرکس که شود کشته جور تو شهید است/ یعنی /حاشاکه من از جور و جفای تو بنالم/ یعنی: نمی‌نالم از این جهت، نمی‌نالم که کشته جور تو شهید است و خواجه حافظ علیه الرحمه فرماید: /حاشا که من بموسم گل ترک می کنم + /من لاف عقل میزنیم این کار کی کنم/ درین شعر، حاشا بر جملهٔ مثبته درآمده و نفی کرده است ./حاشا که من بموسم گل، ترک می کنم/ یعنی نمیکنم، من لاف عقل میزنم کی کنم نیز شاهد مدعاست و لیکن صاحب قوانین دستگیری شعر رامثال آورده است ازبرای آنکه حاشا بر جملهٔ منفیه درآمده و اثبات کرده است و این غلط است زیرا که ترک کردن فعل مثبت است و ترک نکردن فعل منفی پس بنابر این حاشا بر فعل مثبت آمده و افادهٔ نفی کند که ترک نمیکنم".

تعریف حاشا به عنوان " حرف انکار " در دیگر دستورهای فارسی نیز بحث شده و در دستورهای جدید نیز آمده و به عنوان کلمات عربی که در فارسی استفاده می‌شود . (۱)

مبحث حروف در دستور بسیار مفصّل بوده و به همین اندازه اکتفا گردید .

---

(۱) : ر.ک به دستورنامه ص ۳۳۷ و نیز دستور جامع ص ۸۲٤

بخش ششم: محاسن و معایب دستورهای فارسی شبه قاره به صورت موجز

در یک نگاه کلی به دستورهای تالیف شده در شبه قاره نتائج ذیل به دست می‌آید که به صورتی موجز بیان می‌شود :

الف ـ محاسن :

۱ـ پیش گامان دستور نویسی :

به مصداق " الفضل لمن سبق " حسن و اهمیت اول برای دستور نویسان شبه قاره است که سالهای سال پیش از دیگران به این مهم دست یازیده و در این مسیر پیش گام بوده اند .

۲ـ کاربُروی :

از آنجائیکه این دستورها براساس نیاز منطقه ، و یا به دلیل تقاضای شخص یا گروهی نگاشته گردیده ، کاربردی است و قابل استفاده و به زبانی ساده ، مطالب فراهم آمده و از مغلق گوئی و پیچیدگی در نثرنویسی که شیوه عموم نثرنویسان شبه قاره است ، دوری گزیده اند .

۳ـ بکارگیری روشهای نوین :

با توجه به این امر که " فارسی " بعضا زبان دوم ، فارسی آموز بوده معلمان و اساتید در پی روشهای جدید برای آموزش بوده اند که در کتاب بدان اشاره گردید و از نظر آموزش مصدر و افعال و نیز واژه های فارسی ، آمدنامه ها تدوین گردیده است که از لحاظ اسلوب کمك آموزشی بسیار اهمیت دارد و دانش آموز فارسی خوان با توجه و دقت لازم در مدت اندك ، افعال فارسی را می‌آموزد .

۴ـ خلاصه و موجز بودن دستورها :

یکی از مهمترین ویژگی دستورهای شبه قاره ، خلاصه و مختصر بودن آنها ، در عین حال از لحاظ بیان اصول کلی ، کامل بودن آنها است از حشو و زوائد و تکرار و مکررات خود داری شده و علیرغم روش نثرنویسی و انشاء نویسی شبه قاره به

اصل موضوع پرداخته و کتاب را قابل استفاده نموده است .

٥- با شواهد شعری و امثله همراه است :

برای روشن شدن موضوعات ، نویسندگان دستور تاکید داشتند که شاهد مثال لازم از اشعار شعرای معروف بیاورند و در این رابطه برخی بسیار حساسیت داشته و بعضاً افراط هم کرده اند بطوریکه مجبور شده اند از خود مصراعی هر چند ضعیف بسازند و ارائه کنند . انتخاب این شواهد شعری، بسیار سخت و توان فرسا بوده و نویسنده ناگزیر می‌بایست احاطه لازم به اشعار متقدّمین و معاصران خود داشته باشد و با تحقیق وتتبّع آنها را فراهم آورد و از دیگر کتابهای دستور تقلید ننماید و خوشختانه در این مهم موفق بوده اند بطوریکه بعدها ابیات انتخابی آنان در کتابهای دستور نگاشته شده در ایران راه یافت و مورد استفاده قرار گرفت .

٦- علمی است :

این دستورها براساس منابع و مآخذ موجود که در اختیار نویسنده بوده نوشته شده و به آن در محل مربوطه اشاره شده است مانند : کذا فی موید الفضلاء کذا فی ... ، و این امر بسیار اهمیت دارد .

از آنجائیکه ، نویسنده می‌دانسته که بعد از نوشتن و توزیع آن در بین فارسی دانان ممکن است مورد سئوال قرار گرد شیوه ئی که کم و بیش در شبه قاره در نقد شعر فارسی رواج داشته [1] لذا سعی فراوان بکار گرفته تا نوشته او خالی از سهو باشد ، در عین حال ملاحظه می‌کنیم که نویسنده ئی دیگر انتقاداتی در ضمن نوشتن کتاب خود به دیگر نویسندگان وارد می‌کند و اعتراضات خویش را بی‌پرده بیان می‌دارد ، مانند نقد صاحب دستور سخن ، بر برخی از نکته‌های قوانین دستگیری که قبلا به آن اشاره کردیم .

---

(١) : ر.ك به : تنبیه الغافلین ، تالیف سراج الدین علی خان آرزو با مقدمه و تصحیح و تحشیه ، دکتر سید محمد اکرم ( اکرام ) از انتشارات دانشگاه پنجاب ، لاهور ١٤٠١ هجری .

معایـــب :

۱ــ براساس صرف و نحو عربی نوشته شده است • الگوی مورد توجه دستور نویسان شبه قاره کتابهای صرف و نحو عربی که به فارسی و یا عربی نگاشته شده، بوده است ، این الگو برداری در دستور فارسی ضعف هائی را به وجـــود آورد که در جای خود در رساله به برخی از آنان اشاره گردید •

۲ــ توجّه به کتابهـــای لغت :

چون مأخذ اصلی ، کتابهای لغت فارسی بوده ، ناگزیر ، نویسنده بـــه مبحث حروف تهجّی و بدل توجّهی بیش از دیگر مباحث نموده و به صورتـــی افراط آمیز ، آنرا آورده اند که هیچگونه ضرورت خاصی نداشته است •

۳ــ عدم توجه به نثر فارسی :

متاسفانه ضعف جدی این کتابها در اینست که هیچگونه نگاهی به نثر فارسی نداشته اند و این موضوع اصولا فراموش شده ، برای بیان مطالب دستـــوری از نثرهای ممتاز و کهن فارسی هیچگاه بهره نگرفته و شاهد مثال نیاورده انـــد ، در کنار آن از دستور زبان گفتاری نیز هیچگونه مطلبی آورده نشده است ، البته این عیب عومی همه دستورهای معاصر نیز هست که به این موضوع توجّه نشـــده است •

٤ــ توجه به مباحث صناعات ادبی در دستور فارسی :

مباحث که ارتباط مستقیم با دستور ندارد مانند علم عروض بدیع و قافیـــه و از این قبیل را در کتابهای دستور مشاهده می‌کنیم که آنان از بحث اصلی جـــدا شده و به مسائل دیگر پرداخته اند که البته در این موضوعات دهها رساله قبـــلا تالیف شده و نیاز به اضافه مطالب تکراری نبوده است ، خوشبختانه در طول تکامل دستور نویسی ، نویسندگان متوجّه این مشکل شده و آرام آرام در تألیفات خود ایـــن مباحث را نیاورده اند •

۵- عدم توجه کافی به برخی از مباحث مهم دستوری :

این ضعف عمومی کتابهای دستور شبه قاره است که به ساختارهای دستوری به صورتی همه جانبه توجّه نگردیده و مباحثی از قبیل :

- کنایات .
- ضمیر و حالات آن .
- صفت و موصوف .
- ارکان جمله .

مورد لحاظ عمومی قرار نگرفته و به صورت اشاره و گذرا آمده است .

کلمهٔ پایانی ، خاتمه

در اینجا یکبار دیگر از همه اساتید مهربان ، دانشمندان معظّم واستادان زبان و ادبیات فارسی در پاکستان که راهنمائی های لازم را برای تهیّه و تدوین این رساله نمودند تشکر و قدردانی نموده ، سپاس خویش را ابراز می دارم ، و مجدداً از آقایان دکتر سید محمد اکرم (اکرام) استاد راهنمای شفیق و مهربان این تحقیق و دکتر ظهورالدین احمد ، متشکرم و برای عموم دوستداران زبان فارسی آرزوی توفیق دارم ، و تقاضا دارم از هرگونه سهو و لغزشی که روید اده پوزش مرا پذیرا باشند .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی (کمال)

۱۴۱۲ هجری قمری - ۱۹۹۱ میلادی

# فهرست اهم منابع و مآخذ

## بخش اوّل : به زبان فارسی :


۱- آخوند زاده ، حبیب الرحمن ( طبیب حکیم ) ، ثلاثهٔ غسّاله ، کتاب شناسی آثار تالیف شده در بنگال ، بخش فارسی و عربی ، ترجمه وتعلیق : عارف نوشاهی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، چاپ لاهور ۱۳۶۸هـ ش ۱۹۸۹ م.

۲- آرزو ، سراج الدین علی خان ، با مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر سید محمد اکرم ( اکرام ) ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ۱۴۰۱ هجری .

۳- آروی ، عبدالعزیز ( مولوی ) ، نسخهٔ تعلیقیه ، مطبع منشی برشاد ست سال ۱۲۸۳ هـ . ق.

٤- آزاد بلگرامی ، غلام علی ، مآثر الکرام ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۱۰ م.

۵- آزاد حسینی ، واسطی ، بلگرامی ، خزانهٔ عامره ، مطبع منشی نولکشور ، کانپور ۱۸۷۱ م .

٦- آفتاب اصغر ( دکتر ) تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، خانه فرهنگ ایران ، پاکستان ، ۱۳٦٤ هـ . ش.

۷- اکادمی علوم ، چاپی ، فهرست کتاب های چاپ سنگ به زبان فارسی ، جلد اول ، مسکو ۱۹۷۵م ، ۳۹۹ ص جلد دوم ( مسکو ) ، بی تاریخ ، از ص ٤۰۵ تا ۷۸۹ . برپایه شماره ی نسخه ها . به روسی .

۸- آستان قدس رضوی ، فهرست کتب خطی کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی ، بدون نام نگارنده ، مشهد ، ۱۳۰۵ هـ ش .

۹- ابوالبرکات ملا منیر لاهوری ، انشای منیر ، مطبع نولکشور ، کانپور ، ۱۸۸۳م .

۱۰- احمد بن میان شمس الدین ، تجزیه و ترکیب کریما ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه گنج بخش ، به شماره ۵۰٦۱ .

١١ـ احمد علی ( منشی ) ، منتخب التواریخ ، کالج پرس کلکته ، ١٨٦٩م .

١٢ـ احمد علی احمد ( مولوی )، تذکرهٔ هفت آسمان ، انجمن آسیائی بنگال ، کلکته ، ١٨٧٣م ، چاپ افست تهران ، ١٩٦٥م .

١٣ـ احمد علی خان هاشمی ، سندیلوی ، تذکرهٔ مخزن الغرائب ، به اهتمام دکتر محمد باقر ، لاهور .

١٤ـ احمد یاسین ، فرخاری ، دستور سخن ، افغانستان ، ١٣٦٩هـ . ش / ١٩٩٠م .

١٥ـ اختر راهی ، ترجمه های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی . از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، لاهور ، ١٣٦٥هـ .ش .

١٦ـ ادیب طوسی ، میرزا محمد امین خان ، دستور نوین ، تهران ، ١٣١٢ هـ ش .

١٧ـ اصفهانی ، میرزا حبیب ، دستور سخن ، چاپ استانبول ( ترکیه ) ، ١٢٨٩ هـ ق .

١٨ـ افشار ، ایرج ، فهرست مقالات فارسی ( فهرست موضوعی تحقیقات و مطالعات ایران شناسی ...)، تهران ١٣٤٨ هـ ش .

١٩ـ اکرم ، سید محمد ( دکتر ) ، فارسی در پاکستان ، لاهور ، ١٩٧١م

٢٠ـ اقبال ، عباس : تاریخ مغول ، از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری ، چاپ سوم ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ١٣٤٧ .

٢١ـ الله داد فیضی سرهندی ، مدارالافاضل ، به اهتمام دکترمحمد باقر ، لاهور ، ۱۳۳۷ هـ ش .

٢٢ـ امیر اسدالله ، مجمع القوانین ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش ، شماره ۲۸۳۸ .

٢٣ـ امیرخسرو دهلوی " خمسه امیرخسرو ، به کوشش امیر احمد اشرفی ، چاپ تهران .

٢٤ـ امیرخسرو ، دهلوی ، دیوان ، به کوشش استاد فقید سعیدنفیسی چاپ تهران ۲۳٤۳ هـ ش .

٢٥ـ امیرخسرو ، دهلوی ، مثنوی قران السعدین ، چاپ علی گر ، ۱۹۱۸م .

٢٦ـ امین احمد رازی ، هفت اقلیم ، انجمن آسیائی بنگال ، کلکته ، ۱۹٦۳م .

٢٧ـ انجو ، شیرازی ، میر جمال الدین حسین بن فخر الدین حسن انجو شیرازی ، فرهنگ جهانگیری ، ویراسته دکتر رحیم عفیفی انتشارات دانشگاه مشهد ۱۳۵۱ هـ ش

٢٨ـ انجو ، شیرازی میرجمال الدین حسینی ، انجوی شیرازی ، دیباچه فرهنگ جهانگیری ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش ، شماره ۷۰۸۱ .

٢٩ـ انور علی ( مولوی ) نحو میر ، مطبع نولکشور ، تاریخ ندارد .

٣٠ـ اهل ، جلال الدین یوسف : فرائد غیاثی ، به کوشش دکتر حشمت موید ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران . ۱۳۵٦

٣١ـ بابر ، ظهیرالدین محمد ، پادشاه ، تزک بابری ( به زبان ترکی ) ترجمه فارسی از عبدالرحیم خان خانان ، بمبئی ، ۱۳۰۸ هـ ق .

٣٢ـ بایزید ، بیات ، تذکره همایون واکبر ، به تصحیح محمد هدایت حسین ، کلکته ، ۱۹٤۹م .

٣٣- بداونی ، عبدالقادر بن ملوك شاه ، منتخب التواریخ ، کلکته ، ١٨٦٨م .

٣٤- برهان تبریزی ، محمد حسین ، برهان قاطع ( فرهنگ فارسی ) به تصحیح دکتر محمد معین ، ٥ مجلد ، کتابفروشی ابن سینا ، چاپ دوم ، تهران ١٣٤٢.

٣٥- بشیر حسین ، دکتر محمد : فهرست مخطوطات شفیع ، گرد آوری احمد ربانی ، انتشارات دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ١٩٧٢م .

٣٦- بصاری ، طلعت ، ( دکتر) دستور مختصر زبان فارسی ، کتابخانه ظهوری تهران ، ١٣٤٦ هـ. ش.

٣٧- بلاذری ، احمد بن یحیی : فتوح البدان ( بخش مربوط به ایران ) ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ١٣٤٦.

٣٨- بلعمی ، علی بن محمد ، تاریخ بلعمی ، به کوشش محمد پروین گنابادی ، چاپ تهران ، ١٣٤١ هـ ش .

٣٩- بهره مندخان فرخ آبادی ، حکیم محمد رحیم علی خان ، مصباح المهتدی ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ١٧٦١.

٤٠- بهار ، ملك الشعراء : سبك شناسی ، ٣ مجلد ، تهران ، ١٣٢١.

٤١- بهار ، ملك الشعراء ، مجمل التواریخ ( نویسنده ناشناخته ) به اهتمام ملك الشعراء بهار ، چاپ تهران ، ١٣١٨ هـ. ش.

٤٢- بیانی ، مهدی : احوال و آثار خوشنویسان ، انتشارات علمی ، چاپ دوم : تهران ١٣٥٨ .

٤٣- بیهقی ، ابو جعفر : تاج المصادر ، بمبئی ، ١٣٠٢ـ١٣٠٣هـ .

٤٤ــ پنج استاد ( عبدالعظیم قریب , بهار , فروزانفر , همائی , رشید یاسمی ), دستور زبان فارسی , به کوشش امیر اشرف الکتابی , تهران , چاپ پنجم ۱۳٦۷ هـ ش •

٤٥ــ تاج الحلاوی , علی بن محمد , دقایق الشعراء , انتشارات دانشگاه تهران , ۱۳٤۱ هـ • ش •

٤٦ــ تاریخ سیستان , ( مولف ناشناخته ) , به تصحیح ملک الشعراء بهار , چاپ تهران ؟

٤۷ــ تتوی , سید میر محمد بن سید جلال : ترخان نامه , به اهتمام سید حسام الدین راشدی , حیدرآباد سند , ۱۹٦٥ •

٤۸ــ تسبیحی , محمد حسین , فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی , اسلام آباد ۱۹۷۷م •

٤۹ــ تسبیحی , محمد حسین : فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش , مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان , از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان • ۱۳٥۱هـ.ش.

٥٠ــ تیکچند بهار , ( منشی ) , بهار عجم , چاپ کانپور , ۱۳۱٦ هـ ق •

٥۱ــ تیک چند , بهار ( منشی ) , جواهر الحروف , نسخه خطی موزه کراچــــی , شماره ۲۱٥ــ N.M•۱۹٦۹

٥۲ــ تیک , چند بهار ( منشی ) , نوادر المصادر , نسخه خطی موزه کراچی شمـــاره ٤۳۰ــ N.M•۱۹٦۹

٥۳ــ ثعالبی , شاهنامه , ترجمه محمود هدایت , چاپ تهران , ۱۳۱٤ هـ•ش•

٥٤ــ جامع المقدمات , (نویسندگان مختلف ) به خط میرزا طاهر خوشنویس , کتابفروشی علمیه اسلامیه , تهران ۱۳۸۹ هـ ق •

٥٥ـ جامی ، عبدالرحمن ( مولانا ) مثنوی هفت اورنگ ، به کوشش مدرسی گیلانی ، چاپ تهران .

٥٦ـ جامی ، عبدالرحمن ، نفحات الانس ، لکهنئو ، ١٩١٥م .

٥٧ـ جعفری ، امید علی ، پژوهشی تازه در دستور زبان فارسی ، انتشارات ثقفی اصفهان ، ١٣٦٢ هـ ش .

٥٨ـ جمال علی ، مجمع الفوائد ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ٨ .

٥٩ـ جواهر ، لعل نهرو ، روابط هند و ایران ، گرد آوری و ترجمه و تنظیم ، محمود تفضلی ، نشریه سفارت هندوستان ، تهران ، ١٣٣٧ هـ . ش .

٦٠ـ جوهری ، صحاح اللغه ، چاپ سنگی ایران ، ١٢٧٠ هـ . ق .

٦١ـ جهانشاهی ، ایرج ، راهنمای نویسنده و ویراستار ، انتشارات کتاب کودک تهران ، ١٣٦٠ هـ . ش .

٦٢ـ جهانگیر شاه ، تزک جهانگیری ، مطبوعه نولکشور ، ؟

٦٣ـ حائری ، عبدالحسین و .... : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، تهران چاپ مجلس ،١٣٥٢هـ. ش

٦٤ـ حافظ ، شمس الدین محمد : دیوان حافظ به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری ، انتشارات خوارزمی ، تهران ١٣٦٢ .

٦٥ـ حافظ ، خواجه شمس الدین محمد ، دیوان ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی زوار ـ چاپ سینا تهران ـ تاریخ ندارد .

٦٦ـ حافظ علاءالدین بن حافظ بهاء الدین ـ بنای فارسی ، نسخه خطی متعلق کتابخانه گنج بخش شماره ٨٩٢٢ .

٦٧- حاکمی ، اسماعیل ( دکتر) ، دستور زبان فارسی ( جلد اول) چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ ق.

٦٨- حریرچی ، فیروز ، پارسیان عربی نویس ، تهران ، ۱۳٤٥ هـ ش .

٦٩- حزین لاهیجی ، شیخ علی ، سفینه شیخ علی حزین ، دارالطبع جامعی عثمانیه ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۳۰م .

۷۰- حسین شاه حقیقت ، تحفة العجم ، نسخهٔ خطی موزه کراچی به شماره N.M ۱۹٦۱- ۱٤٦۹

۷۱- حسینی ، احمد و ... : فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی زیر نظر محمود مرعشی ۱۳ مجلد ، قم ، ۱۳٥٤ - ۱۳٦٤.

۷۲- حسینی تربتی ، ابوطالب : تزوکات تیموری ( تحریر ابوطالب ) ، با ترجمه انگلیسی ، کتابفروشی اسدی ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳٤۲ ، و نیز چاپ سنگی بمبئی .

۷۳- حکمت ، علی اصغر ، سرزمین هند ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ هـ . ش .

۷٤- حکمت ، علی اصغر ، نقش پارسی بر احجار هند ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ . ش .

۷٥- حمیدیه ، بهوپال : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مولانا آزاد یا حمیدیه بهوپال . تهیه و تنظیم : مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند ( دهلی نو) ، ۱۳٦٤خ ، ۲٤۰ ص .

۷٦- حیران ، حاجی محمد ، تحقیق القوانین ، مطبع مرغوب بردیار ، بمبئی ، ۱۲۹٤ هـ ق.

۷۷- خانلری ، پرویز ناتل ( دکتر) تاریخ زبان فارسی ، چاپ سوم تهران ۱۳٥٤ هـ . ش .

۷۸ــ خانلری ــ پرویز ناتل (دکتر)، زبان شناسی و زبان فارسی، انتشارات
طوس تهران، ۱۳۶۱ هـ ۰ ش ۰

۷۹ــ خزائلی، محمد (دکتر) و سید ضیاء الدین میر میرانی، دستور زبان فارسی،
انتشارات جاویدان، ۱۳۵۱ هـ ش ۰

۸۰ــ خضر، نوشاهی : فهرست نسخه های خطی فارسی دانشگاه پنجاب، گنجینه
آذر، لاهور، ۱۳۶۵ ۰ هـ ش ۰

۸۱ــ خیامپور، عبدالرسول (دکتر)، دستور زبان فارسی، چاپ اول، انتشارات
دانشگاه تبریز ۱۳۳۲ هـ ۰ ش ۰

۸۲ــ خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تبریز ۱۳۴۰ ۰

۸۳ــ داراشکوه، محمد، سفینة الاولیاء، آگره، ۱۸۸۳ م و به کوشش دکتر
تاراچند و سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۹۲۵ م ۰

۸۴ــ دانش پژوه، محمد تقی و دیگران، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه عالی
سپهسالار (شهید مرتضی مطهری) ۲۰ مجلد، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ــ ۱۳۵۴ ۰

۸۵ــ دانش پژوه، محمد تقی : فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران ۱۷ جلد،
انتشارات دانشگاه تهران، تهران، جلد ۱۷، ۱۳۶۴ ۰

۸۶ــ داعی الاسلام، سید محمد علی : فرهنگ نظام، ۵ مجلد، حیدرآباد دکن،
۱۳۴۶ ــ ۱۳۵۸ هـ ۰

۸۷ــ دوست سنبهلی، میر حسین، تذکره حسینی، لکهنئو، ۱۲۹۲ هـ ق ۰

۸۸ــ دولافوز، ث، ف، تاریخ هند، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی،
چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۱۶ هـ ش ۰

۸۹ــ دهخدا، علی اکبر : لغت نامه (۳۰ مجلد) انتشارات سازمان لغت نامه
دهخدا، تهران، ۱۳۲۵ ــ ۱۳۶۰ ۰

٩٠- دهخدا ، علی‌اکبر ، امثال و حکم ، چاپ تهران ، ١٣٣٩ ه‍ ش .

٩١- رحمان علی ، تذکره علمای هند ، مطبع نامی نولکشور ، لکهنئو ، ١٩١٤م .

٩٢- رحیم خان بن مبارز خان امتیاز الکلمات ، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، شیرانی ، ٣٨٤٤/٨١١/١ .

٩٣- رضا زاده شفق ( دکتر ) ، تاریخ ادبیات ایران ، چاپ تهران ، ١٣٤٢ ه‍ ش .

٩٤- رضوی ، سبط حسن ( دکتر ) فارسی گویان پاکستان ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ١٣٥٣ ه‍ . ش .

٩٥- وشن علی‌خان انصاری ، قواعد فارسی ، چاپ کلکته ، تاریخ ندارد .

٩٦- رومی ، ابوالفرج ، دیوان ، به اهتمام پروفسور چایکین ، چاپ تهران ، ١٣٠٤ ه‍ ش . ریاض ، محمد ( دکتر ) احوال و آثار میر سید علی همدانی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ دوم ، اسلام آباد ، ١٩٩١ .

٩٧- سده رای دهلوی ، تعریفات ، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، آذر ، B٠٤٦/٨٤٧٠ .

٩٨- سروری ، محمد قاسم حاجی محمد کاشانی ، مجمع الفرس یا فرهنگ سروری به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران .

٩٩- سرکشن ، پسر شاد بهادر ، ( مهاراجه ) شعر فارسی سلاطین و امراء ، مطبوعه اعظم استیم پرس ، حیدرآباد ، دکن ، ١٣٤٦ ه‍ ق .

١٠٠- سعدی ، مصلح الدین شیرازی ، کلیات سعدی ، به کوشش فروغی ، تهران .

١٠١- سلام الله بن محمد مقیم نارنولی ، کثیر الفوائد ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب ، شیرانی ، ٦٣٣٣/٤ .

١٠٢ـ سلام الدین محمد مقیم نارنولی، مفتاح فارسی، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب، شیرانی، ٠٥٧/٢٠٤٥/٥

١٠٣ـ سمیعی، حسین (ادیب السلطنه) صرف و نحو فارسی، انتشارات وزارت فرهنگ، سال ١٣٣٣ شمسی.

١٠٤ـ سنجر، محمد تقی، قزوینی، دستور سخن، چاپ دارالطبع سرکار عالی، حیدرآباد دکن سال ١٢٩٦ هـ ق.

١٠٥ـ سیفی، عروض سیفی، مطبع مصطفائی، دکن، سال ١٢٦٩ هـ ق.

١٠٦ـ شاهجهانپوری، جوهر الترکیب، نسخه خطی متعلق به کتابخانه گنج بخش به شماره ٦١٣٧.

١٠٧ـ شبلی نعمانی، (علامه)، شعر العجم، ترجمه فارسی از سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ١٣٣٤ هـ ش.

١٠٨ـ شمس سراج عفیف، تاریخ فیروز شاهی، کلکته، ١٨٩٠م.

١٠٩ـ شوشتری، قاضی نورالله: مجالس المومنین، ٢ مجلد، انتشارات اسلامیه تهران، ١٣٥٧ هـ ق.

١١٠ـ شمیم زیدی، احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ـ ١٣٥٣ هـ ش.

١١١ـ شهبازی، علی، دستور زبان فارسی نوین، تهران، افشار، ١٣٥٣ هـ ش.

١١٢ـ صدری افشار، غلام حسین: تاریخ در ایران، کتابخانه ابن سینا، تهران، ١٣٤٥.

١١٣ـ صدیق، عیسی (دکتر)، تاریخ فرهنگ ایران، تهران ١٣٣١ هـ ش.

١١٤ـ صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، چاپ سوم، تهران.

١١٥- صفا، ذبیح الله : گنج و گنجینه ، به انتخاب محمد ترابی، تهران ، ١٣٦٣.

١١٦- ضیاء برنی، تاریخ فیروز شاهی ، کلکته ، ١٨٦٠م .

١١٧- طباطبائی، غلام حسین ، سیر المتاخرین ، مطبع نولکشور، لکهنئو ، ١٨٩٧م .

١١٨- طباطبائی ، یزدی ، حاجی سید رضا ، بزم ایران ، چاپ بمبئی .

١١٩- عبد الحبیب "حمیدی" ، دستور زبان دری ، کابل ، ١٣٤٧ هـ.ش .

١٢٠- عبد الحق محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، چاپ دهلی ، ١٣٣٢ هـ ق .

١٢١- عبد الرحیم بن احمد سور، کشف اللغات ، مطبع ثمر هند ، ١٨٢٦م .

١٢٢- عبد الرشید بن عبد الغفور الحسینی المدنی ، التتوی ، فرهنگ رشیدی به تحقیق و تصحیح محمد عباسی ، کتابفروشی بارانی ، تهران ١٣٣٧ هـ ش .

١٢٣- عبد الشکور احسن ، گرایشهای تازه در زبان فارسی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ١٣٦٦ هـ ق / ١٩٧٦م .

١٢٤- عبد الغفور خان نساخ ، قند پارسی ، مطبوعه نولکشور ، ١٨٧٢م .

١٢٥- عبد الغنی خان ، مولانا ، حمد ، تذکره غنی (تذکره الشعراء) ، علیگره ، ١٩١٦م .

١٢٦- عبد الصمد ملتانی ، اصول فارسی ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ٢٨٣٩ .

١٢٧- عبد الواسع ، هانسوی حسینی ، رساله عبد الواسع ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ٥١٣١ .

١٢٨- عبد النبی الاحمد نگری : جامع الغموض ومنبع الفیوض ، المعروف به شرح کافیه فارسی مطبع نولکشور ، کانپور ، ١٨٨٦م .

١٢٩ــ عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی , تذکره میخانه , به تصحیح واهتمام احمد گلچین معانی تهران , ١٣٤٠ هـ • ش•

١٣٠ــ عتبی محمدبن عبدالجبار , ابو نصر : تاریخ یمینی , ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی , به اهتمام جعفرشعار , بنگاه ترجمه و نشر کتاب , تهران , ١٣٥٧•

١٣١ــ عرفانی , عبدالحمید ( خواجه ) تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر , تهران , تهران , ١٩٥٦م •

١٣٢ــ عطّار، نیشابوری،شیخ فریدالدین،تذکرة الاولیاء، بررسی،تصحیح ز: دکتر استعلامی زوّار، تهران،١٣٤٦ هـ• ش •

١٣٣ــ عوفی , محمد , تذکره لباب الالباب , چاپ لیدن , ٣ــ١٩٠٦م •

١٣٤ــ علامی , ابوالفضل بن مبارکشاه , آئین اکبری , چاپ لکهنئو , ١٨٩٣م •

١٣٥ــ علامی , ابوالفضل , دفتر ابوالفضل علامی , مطبع مصطفائی هند •

١٣٦ــ علامی , ابوالفضل , رقعات ابوالفضل , مطبع نولکشور , کانپور , ١٩١٣م •

١٣٧ــ علی شیر قانع تتوی , مقالات الشعراء , چاپ کراچی , ١٩٥٧م •

١٣٨ــ غازی الدین حیدر , هفت قلزم , به اهتمام مولوی قبول محمد , چاپ مطبع سلطانی لکهنئو , ١٢٣٧ هـ •ق•

١٣٩ــ غالب , میرزا اسدالله , کلیات , چاپ شیخ مبارک علی , لاهور , ١٩٦٥م •

١٤٠ــ غلام سرور , تاریخ زبان فارسی , کراچی , ١٩٦٢م•

١٤١ــ غلام سرور , لاهوری (مفتی) ــ مدینة الاولیا • لکهنئو , ١٨٦٣م •

١٤٢ــ غلام محمد هفت قلمی دهلوی , تذکره خوشنویسان , کلکته , ١٣٢٨ هـ , ١٩١٠ م •

١٤٣ـ فایق لکهنئوی ، محمد ، مخزن الفوائد یا خزینه الاصول ، چاپ سلطان المطابع لکهنو ، ١٢٦٧ هـ ق .

١٤٤ـ فخری هروی : روضه السلاطین (تذکره)، به اهتمام ، سید حسام‌الدین راشدی، سندی ادبی ، بورد ، حیدرآباد سند ، ١٩٦٥ . و نیز همان کتاب به تصحیح عبدالرسول خیام پور ، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران ، تبریز ، ١٣٤٥ .

١٤٥ـ فراهی ، ابو نصر ، نصاب الصبیان ، مطبع محمدی ، ١٨٨٠م .

١٤٦ـ فردوسی ، حکیم ابوالقاسم ، شاهنامه ، به کوشش دبیر سیاقی ، تهران .

١٤٧ـ فرشته ، هندوشاه ، ابوالقاسم ، تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)، مطبعه کانپور، ١٣٠١ هـ ق .

١٤٨ـ فرشید ورد ، خسرو (دکتر)، عربی در فارسی ، کتابخانه ظهوری ، چاپ دوم ١٣٤٨ هـ ش .

١٤٩ـ فریار ، عبدالله ، و همکاران ، تخت جمشید ، موسسه فرنکلین ، تهران ، تهران ، ١٣٤٣ هـ ش .

١٥٠ـ فیروز الدین (مولوی)، فیروز اللغات ، لاهور ، ١٩٦٠ م .

١٥١ـ قتیل لاهوری ، میرزا محمد حسن ، نهر فصاحت ، چاپ مطبع منشی نولکشور ، کانپور ، سال ١٩٠٠ هـ ق .

١٥٢ـ قزوینی ، محمد بن محمد شفیع : شرح قاموس (ترجمان اللغه) چاپ سنگی ، ١٣٠٨ هـ ق .

١٥٣ـ قریب ، عبدالعظیم خان (میرزا)، دستور زبان فارسی ، طبع سی ام ، تهران ، ٩ـ ١٣٣٨ هـ ش .

١٥٤ـ قطب علی ، بریلوی ، تکملهٔ فارسی ، نسخه خطی دانشگاه پنجاب ، شیرانی ، ٥٦٦٦/٢٣٤٦

١٥٥ـ قیس رازی ، شمس الدین بن محمد ، المعجم فی معاییر الاشعار العجم ، به تصحیح استاد مدرس رضوی ، چاپ تهران ، ١٣١٤ هـ ش .

١٥٦ــ کاشف، غلام حسین، دستور زبان فارسی، اسلامبول، ١٣٢٨ هـ ق.

١٥٧ــ کریم خان کرمانی، حاج محمد، مجمع الرسائل ادبی یا رساله در صرف و نحو فارسی، ١٣٦٥ هـ ق.

١٥٨ــ کوفی، علی، فتح نامه سند، به تصحیح، دکتر داود پوته، چاپ دهلی، ١٩٣٩م.

١٥٩ــ کوهاتی عثمانی، غلام علی شاه، تعلیم نامه، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ٢١١٣.

١٦٠ــ گلبدین بیگم، همایون نامه، ترجمه انگلیسی، انتشارات سنگ میل، پنجاب پریس لاهور، ١٩٦٦م.

١٦١ــ گلچین معانی، احمد و ...: فهرست نسخه های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ١١ مجلد انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس، مشهد.

١٦٢ــ لطیف پوری، شرح جوهر الترکیب، نسخه خطی متعلق به کتابخانه گنج بخش به شماره ٨٨٣.

١٦٣ــ لکهنو ندوه: فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه ندوه العلماء لکهنئو.
تهیه و تنظیم از مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی نو، ١٣٦٥ هـ ش.

١٦٤ــ لندنی، میر محمد حسین حسینی اصفهانی، قوانین زبان فارسی، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب شیرانی، ٣١٩٤/١٨٩/٣.

١٦٥ــ لودی شیر خان، تذکره مرآه الخیال، ملك الکتاب بمبئی، ١٣٢٤ هـ ق.

١٦٦ــ لین پول، استانلی: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه مهر ١٣١٢.

١٦٧ــ مجله زبانشناسی، سردبیر: دکتر علی اشرف صادقی، مشاوران علمی: ابوالحسن نجفی، دکتر یحیی مدرسی، از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، ایران، تهران ١٣٦٥ هـ ش.

١٦٨- محدث ، علی ، شرح قصیده برده (تصحیح) انتشارات علمی و فرهنگی تهران ، ١٣٦١ هـ ش .

١٦٩- محمد امین ، مجمع الانشاء ، مرتبه ، لکھنئو ، ١٨٨٦م .

١٧٠- محمد پادشاه (متخلص به شاد) فرهنگ آنند راج (فرهنگ فارسی و عربی) به اهتمام دبیر سیاقی ٧ مجلد تهران ٣٥- ١٣٣٧ .

١٧١- محمد بشیر حسین (دکتر) فعل مضارع در زبان فارسی ، انتشارات اظهار سنتر ، لاهور ، ١٩٧٥م .

١٧٢- محمد بن عبدالخالق ، کنز اللغات ، چاپ تبریز ، ١٣١٢ هـ ق .

١٧٣- محمد بن هندوشاه نخجوانی ، صحاح الفرس ، به اهتمام عبدالعلی طاعتی بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ١٣٥٥ هـ ش .

١٧٤- محمد شفیع ، مولوی : مقالات مولوی محمد شفیع ، مرتبه احمد ربانی ، ٥ مجلد ، ناشر مجلس ترقی ادب ، لاهور ، ١٩٧٤ .

١٧٥- محمد صالح کنبو ، شاهجهان نامه ، مجلس ترقی ادب لاهور ، ١٩٥٨م .

١٧٦- محمد صفی بن نصیر ، دستور المبتدی ، مطبعه نولکشور ، کانپور ، ١٨٨٧م .

١٧٧- محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان ، تشریح الحروف ، چاپ مطبع نظامی کانپور ، سال ١٢٩٢ هـ ق .

١٧٨- محمد عثمان (قیس) ، گلبن اکبر ، به اهتمام مسیح الزمان در سال ١٢٧٠ هـ ق . در هندوستان چاپ شده است .

١٧٩- محمد قاسم بن محمود (قاسم) ، قواعد زبان فارسی یا میزان ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ١٢٠١٠ .

١٨٠- محمد لاد ، مؤیّد الفضلاء ، مطبع نولکشور ، ١٣٠٢ هـ ق .

١٨١ــ محمد مسعود بن محمد یعقوب ، نغزك زیرك ، ( شرح زرادی) مطبعه اسلامیه

پریس لاهور ، ١٣٣٠ هـ ق / ١٩١٢م .

١٨٢ــ محمد مصطفی خان ، صفوة المصادر ، چاپ مطبع منشی نولکشور ، کانپــور

سال ١٨٨٧م .

١٨٣ــ مدرس،محمد علی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب، ٨ مجلد،

کتابفروشی خیام، چاپ سوم، تهران ١٣٤٦ هـ. ش

١٨٤ــ مسعود سعد سلمان ، دیوان ، به تصحیح مرحوم رشید یاسمی ، چاپ تهران ،

١٣٠٨ هـ ش .

١٨٥ــ مشار، خان بابا، فهرست کتاب های چاپی فارسی ، از خان بابا مشار . تهران

١٣٥٠ هـ ش .

١٨٦ــ مشکور ، محمد جواد (دکتر) دستورنامه ، در صرف و نحو زبان فارسی ، انتشارات

شرق ، چاپ سیزدهم ١٣٦٨ هـ ش .

١٨٧ــ مظفر حسین ، شمیم ، شعر فارسی در هند و پاکستان ، شرکت اقبال ، تهــران ،

١٣٤٩ هـ ش .

١٨٨ــ معین ، محمد (دکتر) ، اسم جلس و معرفه و نکره ، چاپ دوم تهران ، ١٣٤١

هـ ش .

١٨٩ــ معین ، محمد ( دکتر) اسم مصدر ، حاصل مصدر ، چاپ دوم ، تهــــــران ،

١٣٤١ هـ ش .

١٩٠ــ معین ، محمد ( دکتر) اضافه ، چاپ دوم ، تهران ، ١٣٤١ هـ ش .

١٩١ــ معین ، محمد : فرهنگ فارسی ٦ مجلد ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ،

١٣٦٠ ، چاپ سوم .

١٩٢ــ معین ، محمد ( دکتر) مفرد و جمع و معرفه و نکره ، انتشارات دانشگاه تهــران ،

١٣٣٧ هـ ش .

١٩٣ــ معین ، محمد (دکتر) مفرد و جمع چاپ دوم ، تهران ، ١٣٤٠ هـ ش •

١٩٤ــ ملك الکتاب شیرازی ، میرزا محمد ، زینت الزمان فی تاریخ هندوستان موسوم به تاج التواریخ ، بمبئی ، ١٣١٠ هـ ق •

١٩٥ــ منزوی ، احمد : فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ، از انتشارات مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جلد اول ، لاهور ، ١٣٥٧هـ ش جلد دوم ، لاهور ، ١٣٥٧ ، جلد سوم ، لاهور ، ١٣٨٩ هـ ش ، جلد چهارم ، لاهور ١٣٦١ هـ ش •

١٩٦ــ منزوی ، احمد فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، (انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) • ١٣٦٢ هـ ش •

١٩٧ــ منزوی ،(ع) ، فرهنگنامه های عربی به فارسی ، تهران ، ١٣٣٧ هـ ش • ٣٤٢ص +١٤•

١٩٨ــ منور علی اعظم ، بحرالفوائد ، نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب شیرانی ، ٣٠٢٦/٢١•

١٩٩ــ منهاج ، سراج جوزجانی ، طبقات ناصری ، انجمن همایون بنگال ، کلکته ، ١٨٦٦م •

٢٠٠ــ میر خواجه ، میر محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه : روضة الصفا ، از انتشارات کتابفروشیهای مرکزی ، خیام ، پیروز ، تهران ١٣٣٩•

٢٠١ــ میندول ، (زار) بهار علوم ، چاپ مطبع اود هـ سال ١٢٨٥ هـ ق • برابر ١٩٠١ میلادی •

٢٠٢ــ ناظم الاطباء ، دکتر علی اکبر ، فرهنگ نفیسی به اهتمام سعید نفیسی ، ٥ مجلد ، تهران •

٢٠٣ــ ناظم الاطباء ، میرزا علی اکبر خان ، نامه زبان آموز ، چاپ تهران ، ١٣١٦ هـ ق•

٢٠٤ــ ناظمی ، حسن ، دستور نو یا راهنمای تجزیه و ترکیب جمله های فارسی ، موسسه مطبوعاتی شرق ، تهران ، ١٣٣٩ هـ ش •

٢٠٥ــ نثار علی دهلوی ( نثاری ) ، چهار گلزار ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ٣٤٠٤ •

٢٠٦ــ نجم الغنی ( مولوی ) ، نهج الادب ، چاپ نولکشور ، لکهنئو ، ١٩١٩م •

٢٠٧ــ نشاط ، سید محمود ( دکتر ) ادات تشبیه در زبان فارسی ، تهران ، ١٣٤٠ هـ ش •

٢٠٨ــ نصر آبادی اصفهانی ، محمد طاهر ، تذکره نصر آبادی ، تهران ، ١٣١٧ هـ ش •

٢٠٩ــ نقوی ، با حیدر ، شهریار ( دکتر ) راهنمای زبان اردو ، انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٣٧ هـ ش •

٢١٠ــ نقوی ، شهریار ، فرهنگ نویسی در هند و پاکستان ، از انتشارات وزارت فرهنگ تهران ، ١٣٤١ هـ ش •

٢١١ــ نقوی ، علیرضا ( دکتر ) تذکره نویسی در هند و پاکستان ، چاپ ، علمی ، تهران ١٣٤٣ هـ ش/ ١٩٦٤م •

٢١٢ــ نوازش خان ، گلزار دانش ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب ، شیرانی ، ١١٦٤/٧ /٤٢١٧

٢١٣ــ نوازش علی خان ( شیدا ) ، جامع الفوائد ، نسخه خطی موزه کراچی ــ٢ ـ ٣٤ـ/ N.M .١٩٥٨ /٢٤٥

٢١٤ــ نور الحسن نیر کاکوروی ( مولوی ) ، نور اللغات ، کراچی ، ١٩٥٨م •

٢١٥ــ نورالله بن محمد جمال ، جامع القواعد ، مطبع القواعد ، مطبع قادری ، لاهور ، ١٣٠٠ هـ ق •

٢١٦ـ نورالله بن محمد جمال ، جامع القواعد ، مطبع قادری ، لاهور ، ١٣٠٠ هـ ق .

٢١٧ـ نوشاهی ، عارف ، فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو ، کراچی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ١٣٦٣ هـ ش .

٢١٨ـ نوشاهی ، عارف (سید) : فهرست کتاب های چاپ سنگ و کمیاب کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

٢١٩ـ نوشاهی عارف : فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، لاهور ، ١٣٦٢ ش .

٢٢٠ـ نهاوندی ، عبدالباقی ، مآثر رحیمی ، کلکته ، ٣١ـ١٩٢٤ م .

٢٢١ـ وارث علی دهلوی ، شرح میزان الصرف ، مطبعه نولکشور ، کانپور ، سال ١٨٧٨م .

٢٢٢ـ ووستفلد فردینالد وادوارد ماهلو : تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی با مقدمه و تجدید نظر دکتر حکیم الدین قریشی ، فرهنگسرای نیاوران ، تهران ، ١٣٦٠ هـ.ش

٢٢٣ـ الهجویری ، ابوالحسن علی بن عثمان ، کشف المحجوب ، به تصحیح ژوکوفسکی با ترجمه مقدمه مفصل روسی به فارسی و با تحقیقات نوین از محمد عباسی ، تهران ، ١٣٣٦ هـ ش .

٢٢٤ـ هدایت ، رضا قلی ، مجمع الفصحاء ، به کوشش دکتر مظاهر مصفا ، تهران ١٣٢٦ هـ ش .

٢٢٥ـ هردوت ، تاریخ هردوت ، ترجمه دکتر هدایتی ، از انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٣٩ـ ١٣٤٠ هـ ش .

٢٢٦ـ هرمان ایته ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمه دکتر رضا زاده شفق ، تهران ، ١٣٣٧ هـ ش .

٢٢٧ـ هلال ، میرمهدی ، زبدة القواعد ، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ،
آذر به شماره B.٥٤/٨٤٨٠

٢٢٨ـ همائی ، جلال الدین ، صناعات ادبی ، تهران ، ١٣٢٩ هـ ش .

٢٢٩ـ همایونفرخ ، عبدالرحیم ، دستور جامع زبان فارسی . چاپ سوم ، علمی ،
تهران ١٣٦٤ هـ ش .

٢٣٠ـ یاقوت حموی ، شهاب الدین ابو عبد الله : برگزیده مشترک یاقوت حموی ، ترجمه
محمد پروین گنابادی ، ابن سینا ، تهران ، ١٣٤٧ .

٢٣١ـ براون ، ادوارد ، از سعدی تا جامی ، ترجمه علی اصغر حکمت ، تهـــران ،
١٣٣٩ هـ ش .

٢٣٢ـ یزدی ، شرف الدین علی : ظفرنامه ، تهیه و تنظیم از عصام الدین اورونبایوف ،
اداره انتشارات ازبکستان ، تاشکند ، ١٩٧٢ میلادی و نیز به کوشش محمـــد
لوی عباسی ٢ مجلد انتشارات امیرکبیر ، ١٣٣٦ ، تهران .

٢٣٣ـ یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب ، تاریخ یعقوبی ، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی
تهران ، ١٣٤٢ .

٢٣٤ـ یمین لاهوری ( دکتر ) ، تاریخ شعر و سخنوران فارسی ، لاهور ، ١٩٧١ م .

٢٣٥ـ یوسف اهل ، جلال الدین : فرائد غیاثی ، ٢ مجلد ، بنیاد فرهنگ ایران ،
به کوشش دکتر حشمت موید تهران ، ٨ـ١٣٥٧ .

بخش دوم : فهرست کتابها به زبان اردو :

١ــ آزاد ، محمد حسین ، شمس العلماء ، آب حیات ، لاهور ١٩٥٢م .

٢ــ آصفیه : فهرست ... کتب خانه آصفیه سرکار عالی ، میر عثمان علی خان بهادر ، حیدرآباد . دکن ، ١٣٥٧ هـ .

٣ــ آصفیه ، هند لیست . جلد اول .فهرست کتب عربی ـ فارسی و اردو .کتب خانه آصفیه سرکار عالی . میر عثمان علی بهادر ، حیدرآباد (دکن) ، ١٣٣٢ هـ . ص ١٠١-٨٣١ ، جلد دوم . همان ، حیدرآباد ، ١٣٣٣هـ . ص ٨٣٣ تا ١٧٩٦. جلد سوم ، ١٣٤٧ ه ، ٧٦٠ ص جلد چهارم ، ١٣٥٥ هـ ، ٧٠٨ ص .

٤ــ آمدن ، سی لفظی ، (٤) مطبع حمیدیه ستیم پریس لاهور ، سنه ١٣٣٢ هـ ق .

٥ــ آمدنامه فارسی به زبان ملتانی ، (؟) "کتب خانه ام شهاب الدین حافظ فقیر احمد کتب تاجران ، برهرگیت ملتان ، کاتب محمد سلیمان ، تاریخ ندارد .

٦ــ ابوالحسنات ندوی ، هندوستان کی قدیم اسلامی درس گاهین ـ اعظم گره ـ ؟

٧ــ اختر راهی ، تذکره مصنفین درس نظامی ، مکتبه رحمانیه لاهور ، ١٩٧٨م .

٨ــ امیرخسرو دهلوی ، مثنوی قران السعدین ، به تنقید محمد اسماعیل ، مطبع علی گر کالج ، ١٩٦١ م .

٩ــ اورینتل کالج میگزین ، سالها و ، شماره های مختلف .

١٠ــ ایوب قادری : تذکره علمای هند . تالیف مولوی رحمان علی مرحوم ، مرتبه و مترجمه (و افزودگی ها) از محمد ایوب قادری ، کراچی ، ١٩٦١م ٧٠٨ ص (اردو).

١١ــ پاکستان و هند : تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند . گروهی . جلد سوم : تیسری جلد ، فارسی ادب (اول) .لاهور ، ١٩٧١ ، ٤٠٦ ص. جلد چهارم : چوتهی جلد فارسی ادب (دوم) ، لاهور ، ١٩٧١ م ، ٨٩٦ ص ، جلد پنجم : پانچوین جلد فارسی ادب (سوم)، لاهور ١٩٧٢، ٦٩٠ ص + ٥ (اردو).

١٢ـ تذکره علمای هند، تالیف رحمان علی صاحب، ترجمه اردو، از محمد ایوب قادری، کراچی، ١٩٦١م .

١٣ـ تزک جهانگیری، ترجمه اردو، سید احمد علی رامپوری، پنجاب پریس لاهور، ١٩٦٧م .

١٤ـ حافظ نذیر احمد، مدارس عربیه مغربی پاکستان جائزه، مسلم آکادمی، لاهور، ١٩٧٢م .

١٥ـ خلاصة التواریخ : سوجان رای ترجمه دکتر ناظر حسین زیدی چاپ لاهور ١٩٦٦م .

١٦ـ دائرة المعارف اردو اسلامیه ـ زیر اهتمام دانشگاه پنجاب ـ طبع اول ٣٨٣هـ ـ ١٩٦٤م .

١٧ـ سر سید احمد خان، آثار الصنادید، هند، ؟

١٨ـ سلاطین دهلوی کے مذهبی رحجانات . نویسنده : خلیق احمد نظامی دهلی، ١٣٧٧/ ١٩٥٨ .

١٩ـ شیرانی، حافظ محمود، پنجاب مین اردو، لاهور، ؟

٢٠ـ ظهور الدین احمد (دکتر) : پاکستان مین فارسی ادب جلد اول : لاهور . بدون تاریخ، ٦٨٨، ص جلد دوم : لاهور . طبع اول، ١٩٧٤م، ٦٩٩ص . جلد سوم : لاهور . طبع اول، ١٩٧٧م، ٩٨٧ ص . جلد چهارم : ١٩٨٥م ٤١٤ ص . (اردو) .

٢١ـ عباسی، تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلك لائبریری، لاهور . منظور احسن عباسی ( جلد اول) . (لاهور) ١٩٦٣م، ٨٥٩ ص . (جلد دوم ) ضمیمه، ١، تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلك لائبریری، لاهور، ١٩٦٦م، ٢١٨ ص ) (اردو) .

٢٢ـ عبدالله، سید ( دکتر) ادبیات فارسی مین هندوون کا حصه، لاهور، سال ١٩٦٧م، ٤٢٧ ص ( اردو) .

۲۳ــ علی بهائی ، آمدن نامه ، مطبع محمدی ، بمبئی ، ۱۳۰٤ هـ ق .

۲٤ــ کشمیر مین فارسی ادب تاریخ ، تالیف ، عبدالقادر سروری ، سرینگر ، ۱۹٦۸م .

۲٥ــ محمد عبدالله الحسین الخلیل ( منشی ) ، دستور نامه ، مطبع مجتبائی دهــــلی ، ۱۳۱۸ هـ ق .

۲٦ــ مرآت التصوف : مرآة التصوف ، تصوف براسم مخطوطات کی جزوی فهرست . از سید محمود حسن قیصر امروهوی ، زیر نگرانی سید محمد حسین رضوی . مولانا آزاد لائبریری علیگره مسلم یونیورستی علی گره بدون جای چاپ و تاریخ ، ۱٥۲ص ( اردو ) .

۲۷ــ مرآت العلوم : جلد اول . فهرست نسخ خطی فارسی ، اورینتل پبلك لائبریری ، بانکی پور مسمی به مراه العلوم . مرتبه خان بهادر مولوی عبدالمقتدر . پتنه ، ۱۹۲٥م ، ۲۷۹ ص . جلد دوم . فهرست نسخ خطی فارسی اورینتل پبلك لائبریری بانکی پور ، پتنه ، مسمی به مراة العلوم ، عبدالمقتدر ، پتنه ، ۱۹٤۲م ، ۱۷۷ ص . جلد سوم فهرست مخطوطات فارسی خدابخش اورینتل پبلك لائبریری ، پتنه ، مسمی به مراه العلوم . از سید اظهر شیر . پتنه . ۱۹٦۷م ، ۲۹٥ص .

۲۸ــ ندوی ، سید سلیمان ( علامه دکتر ) ، هندوون کی تعلیم مسلمانون کی عهد مین ، اداره نصف و تالیف آل پاکستان ایجوکیشنل ، کراچی (؟) .

۲۹ــ نقش ملتان ــ تحقیق فکری ( علامه ) ، ۲ جلد ، شایع کرده علامه عتیق فکری اکیدمی ، اندرون دهلی گیت ، ملتان ، ۱۹۸٦ .

۳۰ــ نوشه علی ام ، ای ، ( سید ) مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم ، مع حواشی و تعلیقات ، مفتی انتظام الله شهابی سلمان اکیدمی ، کراچی ، ۱۹٦۳م .

بخش سـوم : کتابهـا به زبان عربی :


١- ابن‌بطوطه ، شرف‌الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم : تحفه النظار فی غرایب الامصار والعجایب ،بیروت، ؟

٢- ابن‌حوقل ، صورة الارض ، لیدن ، ١٩٣٩م ،

٣- ابن خرداذبه ، ابوالقاسم المعروف ابن خرداذبه : المسالك والممالك ، لیدن ، بریل ، ١٨٨٩م .

٤- الاصطخری ، ابو اسحاق ابراهیم بن‌محمد : المسالك والممالك ، لیدن ، ١٩٢٧م .

٥- التفتازانی ، مسعود بن‌عمر ، مختصر المعانی ، مطبع محمدی ، کانپـور (تاریخ ندارد) .

٦- توسیرکانی ، قاسم (دکتر) : عده من بلغاء ایران فی لغة العرب ، انتشـارات دانشگاه تهران ١٣٣٦ هـ ش .

٧- تهرانی (حاج آقا بزرگ ) الذریعة الی‌تصانیف الشیعه ،جلد ١٩ ، تهـران ، ١٩٦٩ .

٨- جاربردی ، احمدبن الامام‌الصید الحسن ، جاربردی در شافیه ، چاپ سنـگی ایران ، ١٢٧١ هـ ق .

٩- جمال القرشی ، ابوالفضل ، محمد بن عمربن خالد ، صراح ، مطبع یوسفی ، لکهنئو سال ١٣٢٧ هـ ق .

١٠- حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله : کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون ، مطبعه المعارف ، مصر ، ١٣٦٠ .

١١- حمـزه بن الحسن الاصفهانی ، تاریخ سنی‌الملوك الارض والانبیاء ،برلیـن ، ١٣٤٠ هـ . ق .

١٢- الراغب ، ابی‌القاسم حسین بن محمد الاصبهانی : معجم مفردات الفاظ القرآن ، تحقیق ندیم مرعشلی ، دارالکاتب العربی ، بیروت .

چاپ اول ، ١٣٨٩ هـ ق .

١٣ـ زركلى ، الاعلام ، بيروت ، چاپ اول ، ١٣٨٩ هـ ق .

١٤ـ الزمخشرى ، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر ابى القاسم ، الكشاف ، الحقايق التنزيل و عيون الاقاويل ، طبع . لبنان ، بيروت ، دارالمعرفه ، ندارد .

١٥ـ الزمخشرى جارالله ، محمود ، ابى القاسم : المستقصى فى امثال العرب ، حيدرآباد دكن ، ١٩٦٢م .

١٦ـ صفى پور عبدالرحمن بن عبدالسلام شافعى : منتهى الارب فى لغه العرب ، ٢ مجلد ، مطبعه كربلائى محمد حسين طهرانى ، ١٢٩٧ و ١٢٩٨ هـ . ق .

١٧ـ عبدالحى ، (علامه) نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر ، چاپ حيدرآباد دكن ، ١٩٣١ م .

١٨ـ قلقشندى ابوالعباس احمد ، صبح الاعشى ، مطبعه اميريه ، قاهره ، موسسه المصريه العامه ، ١٣٣٢ هـ ق .

١٩ـ لويس معلوف ، اليسوعى ، المنجد ، (باشراف ، البستانى) : مطبعه الكاتوليكيه بيروت ، ١٩٦٠م .

٢٠ـ المازندرانى ، محمد صالح ، شرح لطيف على الشافيه ، چاپ سنگى ايران ، ١٢٦٨ هـ ق .

٢١ـ محمد بن الحسن نجم الملة والدين ، المحقق الرضى الاسترابادى ، شرح الكافيه فى النحو ، منشورات مكتبه المرتضويه ، ايران ، ؟

٢٢ـ المقدسى ، مطهر بن طاهر ، كتاب البدء والتاريخ ـ چاپ پاريس ، ١٩١٩م .

٢٣ـ ياقوت حموى ، شهاب الدين ابو عبدالله : معجم البلدان ، ١٠ جلد ، دارصادر ، بيروت ، ١٩٥٧م .

٢٤ـ اليعقوبى ، احمد بن ابى يعقوب جعفر بن وهب واضح : كتاب البلدان ، ليدن ، بريل ، ١٨٩١م .

## بخش چهـــــارم : کتابهـا به زبان انگلیســـی ،

1. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu andArabic Manuscripts in the Punjab University Library. By: S.M. Abdullah Vol. I Fasciculus I, Lahore 1942-130 pp. Vol.I Fasciculus II Lahore,1948,pp.131-575.

2. An Introduction to Persian by Wheeler M. Thackston, Jr, Iran, Tehran,1978.

3. A History of Persian Language & Literature at the Mughal Court,Part 1, M.A. Ghani, Allahabad,1930.

4. Catalogue of the Library of the India Office Vol.II-Part VI. Persian Books, by A.J. Arberry, Litt. D. London 1937-571 pp.

5. Catalogue of the Persian Manuscripts in the Maulana Azad Library Aligarh Muslim University, Aligarh, by Dr. Mukhtar-ud-Din Ahmad. Published by Aligarh Muslim University, Aligarh 1969-226 pp.

6. Catalogue of the Persian, Turkish and Pushtu Manuscripts in the Bodlein Library-Ethe Part II Oxford 1930.

7. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu Vol.II.

8. Catalogue of the Persian Mancripts in the Buhar Library by Maulvi Qasim Rizvi Calcutta 1921.

9. Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office by Ethe Vol.I, 1903.

10. Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore Vol.I by Molvi Muktadar Khan Calcutta.1908.

11. Catalogue of the Persian and Arabic Manuscripts of Saulat Public Library Rampore 1966.By: Abid Reza.

12. Catalogue of the Persian Manuscripts University of Cambridge by Brown.1896.

13. Concise Descriptive, Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Library. By Muhammad Ashraf. Vol.I Hyderabad 1965.

14. Concise Descriptive Catalogue Concise of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal. By Wladimir Ivanow. Calcutta 1924.929 pp.

15. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by Ivonow Calcutta-1924.

16. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curson Collection Aslatic Society of Bengal by H. Ivonow Calcutta 1926.

17. Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library. By A.B.M. Habibullah Vol. Dacca 1966-406 pp. Vol.II Dacca 1968. pp.407-566+58.

18. Encyclopaedia of Islam, Vol.III, Leiden,1936.

19. Knowledge of Language: Its Nature, Origin, and Use, Praeger.Dabir-Moghaddam. Mohammad, 1982."Passive in Persian ". Studies in the Linguistic Sciences,12.1: 63-90.

20. Lahore, Past and Present by Baqar, Mohammad ,1952.P-1.

21. Lambton,A.K.S.1953, Persian Grammar, Cambridge, Cambridge University Press.

22. Middle Persian Grammar by Mr. L. Bogdanov, Bombay (India),1930. (English Translation of C. Salemann's Book).

23. Mohanjodaro, by John Marshell London 1931.

24. Old Persian Grammar by R.G.Kent, Newhayen 1950 Hilfsbuch des Pehlavi von H.S. Nyberg, Uppsala,1931.

25. Persian Moonshee, by: Francis Gladwin, London(reprinted) 1801.

26. Phillot D.C. 1919,Higher Persian Grammer, Calcutta, Calcutta University.

27. The Cambridge Shorter History of India University Press Cambridge 1934.

28. The Life and Works of Amir Khusrau, Dr. Muhammad Wahid Mirza, Calcutta,1935.

(جهت اطلاع از مشخصات کامل مدارک به صفحات مربوطه در فصل ٦-٢ و بخش فهرست همین کتاب آغاز و انجام رجوع شود)

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه اول

دیباچه فرهنگ جهانگیری - نوشته : عضدالدوله جمال الدین انجوی شیرازی .

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه اول

اصول فارسی ـ نوشته : عبدالصمد ملتانی

[illegible]

و سرکشی اندیشی [illegible] دور [illegible] [illegible] [illegible]

چون میل [illegible] [illegible] [illegible]

ز شعاع چراغ مصطفوی [illegible] [illegible]

هیچ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

٥١



٤٩٠
٢٦٣٩

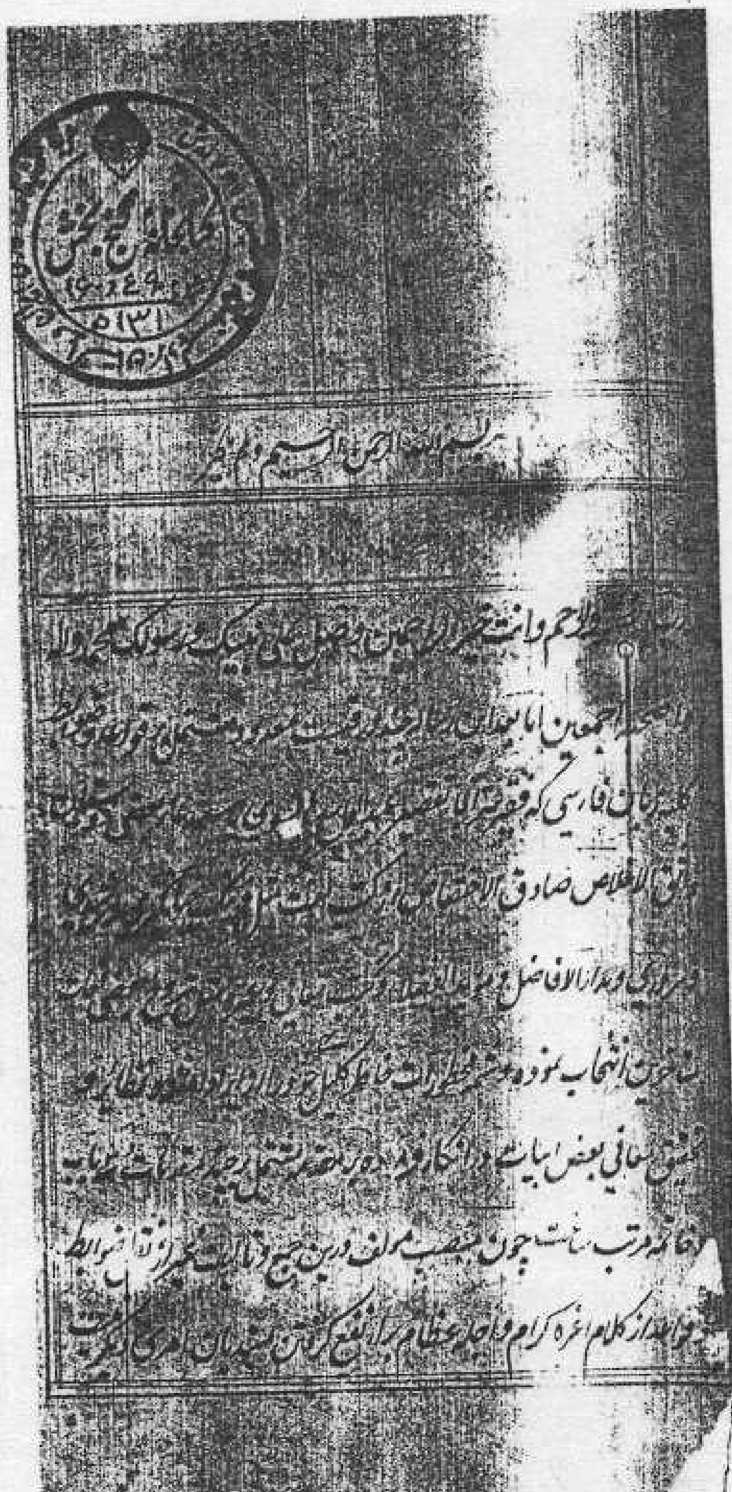
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین

اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین آمین

صفحهٔ آخر همان کتاب



صفحه اوّل

رساله عبدالواسع نوشته : عبدالواسع هانسوی

[illegible] اشیا کتاب بی جان را [illegible] و جلد کرده را [illegible] مشک را نافه

و گلاب بی عطر و نافه را [illegible] و مرغان پرنده را که در بند و شکار باشند مثل کبوتر

و فاخته و بلبل و غیره بقطعه و مرغان شکاردار را مثل باز و شاهین و چرغ و

[illegible] و غیره بدست و قبا و [illegible] و دلق و ثوب را بثوب و کفش و جوراب

[illegible] اقسام پارچه را بتوپان و اقسام جواهر کانی را بقطعه و نگینه را

[illegible] و شتر و کمان و غیره را بقبضه و مرد را بحیف و آدم را بنفر و

شتر را بنعیر و اسب و گاو و [illegible] را براس و فیل و شیر را بزنجیر و کشتی

را بسلسله و سگ را بقلاده و [illegible] را بموازی و [illegible] و [illegible] و [illegible] را

[illegible] و [illegible] لباس را بدرع و [illegible] را بمبلغ و خانه را بمنزل و درخت

[illegible] و اشجار و چاه را بدسته و [illegible] را بحجرات و [illegible]

[illegible] و شیردار را بطویلات و اقسام [illegible] [illegible] بسیار

را بموازی و [illegible] العلم عند الله [illegible]

٤٩٠٩١٦
٥١٢١

صفحه آخر همان کتاب



بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه اوّل همان رساله عبد الواسع

رساله وی به نام دستور العمل قواعد زبان فارسی نامیده شده است .

صفحهٔ آخر همان کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و نعت و منقبت و مدح واضح و لایح باد که این چند

سطر از ضروریه جهت افادهٔ مبتدیان قلیل الفهم و غبی الطبع

مرقوم نموده شد امید که از مطالعهٔ آن زود بهره مراد

یابند و مایهٔ استعداد اندوزند شنقه چون ترتیب این نسخه ام او

مسمی به کثیر الفواید نمود ٭ هر آنکس که گردد ازین بهره یاب

بحث صرف

بفیاض الصمد خواند شتاب ٭ بنیادش آمد بناید محی احد

هو
الغنی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله المعبود والصلوة علی صاحب المقام المحمود وآله المسعود الی یوم الموعود اما بعد میگوید اضعف عباد الله ولی وشکاه سلام الله ختلی النسب خاوری المشرب ابن محمد مقیم غفر الله الکریم دینهما بغفرانه العظیم متوطن بلده پاک نارنول حرسها الله تعالی عن الآفة والنهول که از مدت مدید و عهد بعید برادر گرامی قبله صوری و معنوی کعبه ظاهری و باطنی سالک مسالک شریعت واقف مواقف طریقت ناسک مناسک دین قویم قایم صراط مستقیم محیط نقطه صدق و یقین مرکز دایره توکل و تمکین نقاوه زهاد زمان اسوه عباد جهان حقایق و معارف آگاه شیخ حبیب الله عفر الله بغفرانه و اسکنه فی ریاض جنانه متفرموده که تحصیل علم عربی بیسر هر کس و میسر هر نفس نیست و بدون آن در فهم و تفهیم اشعار فصوص

صفحه اول مفتاح فارسی - نوشته : نارنولی ، نویسنده سابق الذکر

صفت چنانچه برای بیان حال موصوف بالذات باشد آنرا صفت بحال موصوف

گویند چون مرد خوش همچنین گاهی برای بیان حال موصوف باعتبار متعلق آن

باشد آنرا صفت بحال متعلق موصوف خوانند مانند مرد خوش روی

که لفظ خوش با آنکه صفت روی است لیکن باعتبار آنکه روی روی مرد است

صفت مرد واقع شده و این صفت تابعه بر موصوف حقیقی خود مقدم باشند

و آخر او موقوف باید خواند چنانچه جامه سرخ رنگ و اسب تیز رفتار و مرد

سالم طبع تمت بالخیر گاهی جایی که سهو واقع شده منقول عنه غلط بود و نسخه دیگر بهم نرسیده

تم تم تم ۱۲۳

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و تم بالخیر

ff 89

صفحهٔ آخر همان کتاب

14 67

یا بدیع

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد تمهید تسبیح مخلوقات و [illegible] صلوات [illegible] موجودات [illegible]

بدانکه جمله حروف مفرده موضوعه بسیطه سی و دو اند اول حرف [illegible]

حرفیت اگر همزه را از الف متمیز گردانند و الا سی و دو حرف [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] و ابتدا [illegible] متعذر است [illegible]

[illegible] که در الف لام و در لام الف [illegible] با لف [illegible]

و لام الف خوانند و اعداد حروف مفرده بشمار نیاید اما جمله [illegible]

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص ض ط ظ

ع غ ف ق ک گ ل م ن و هـ لا ی اما حروف [illegible]

صفحه اول

گلزار دانش ـ نوشته : نوازش خان

[illegible] از

[illegible]

[illegible]

[illegible] کار کرد ای

[illegible] کارگر شد حافظا [illegible]

دیدی دلا که آخر [illegible]

[illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] والله اعلم

تمام شد [illegible]

صفحهٔ آخر همان کتاب

# جواهر الحروف

صفحه اول

جواهر الحروف ـ نوشته : منشی نیک چند بهار

بسم الله الرحمن الرحیم

5666

پس از تحمید خدای جل و علی و نعت سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

واصحابه و سلم فقیر حقیر گنهگار مبتلی قطب علی عرف ستهن بریلوی مرید و شاگرد ...

مهدی منهاج الاسلام فخر الزمان کهف الامان معدن جود و سخا ...

سلاله دودمان مرتضوی مولوی معنوی السید السندی سید غلام محمد ...

منظور خود بقوانین لابدی فارسی که از کتب معتبره و اخبار زبان دانان ...

مسمی به ... بر هفت باب مرتب ساخت باب اول در بیان ...

از حروف مقطعات و مفردات و حروف جمل نیز گویند ...

که اکثر بزبان فارسی می آید باب دوم در انواع حروف مرکب ...

و شرط و اسم مصدر و آنچه بدو متعلق است باب سیوم در ...

اصطلاح متعلق ... باب چهارم در اظهار اقسام نظم ... باب پنجم در ...

صنعت شعر باب ششم در استفتاح اسمهای بحور ... تعلق ...

هفتم در تفتیح قافیه و متعلقات آن باب اول در بیان القاب ...

مقطعات و تبدیل حروف فائده بدانکه همزه همیشه متحرک ...

ساکن با نقطه ... علامت ...

وابتدا بالساکن متعذر بنابر آن ابتدای حروف ...

والف را بالام که ...

وهمزه را بخط منحنی ما بین الف و یا ...

[illegible]



١٢٦٩
١١٦٧
———
١٠٢

صفحهٔ آخر همان کتاب

رب یسر ... بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد مر قادری را که اضافات خیر و شر بمقتضای حکمت جامعه خویش مضاف
بسوی ذات خود نموده چنانچه و لقدر خیره و شره من الله تعالی مصداق اینمعنی الله
بود و درود و ثنا محمود و بی‌حد بر آن قافله سالاری که قانون شریعت غرا را چون سند از
الله داده و زنگار ظلمت ضلالت از آیینه قلوب مؤمنان بصیقل هدایت زدود
والسلام نیک انجام بر ارواح صحابه کرام که ستون ایوان اسلام اند الی یوم القیام
مستدام باد ... چنین گوید اضعف عباد الله المرتجی برحمت الله امیر اسدالله
که این رساله ایست مسمی بمجمع القوانین که باستدعای بعضی تلامذه ارادت‌کیش که از
حسن ظن خویش بر قابلیت این درویش اعتماد تمام دارند اکثر قوانین بنظم و نثر که
خوانده عبارات و شنیدن معانی آن موقوف العطف در حیز قلم شکسته رقم در آورده
تا سخن‌سنجان مدعا فهم که از کیفیت این علوم نشئه سرشار دارند ازین مجموعه که نایاب
یافته منفعت تمام برگیرند و بر صفحه روزگار تا گردش گردون دوار باد کار نمایند بیت
نه حرفی که عالم بیادش برد / به یاران بگوید که یادش برد — بالله التوفیق و این نسخه را
مرتب بر ... قانون نموده شد قانون اول در بیان اضافت و آن نسبت کردن کلمه
اولی است بجانب کلمه اخری بحیثیتی که مخاطب را فایده تام و سکوت بالا کلام
حاصل آید و مضاف که لفظ اول است آن را مکسور خوانند و مضاف الیه که لفظ ثانی است
آن را موقوف دارند لیکن حرکت آخرش ظاهر نسازند و این قانون مخصه قاعده عربی است

صفحه اول

مجمع القوانین ـ اثر : امیر اسدالله



بجای این جاه از ملک در گذشت [illegible] رسید بر وی آتش بود غالب [illegible] در جهان

عالم [illegible] خواجه باز بان شرح غلام را [illegible] خود هم علیها [illegible] درست

هر عیب که سلطان بپسندد هنر است [illegible] لکن عنایت [illegible]

[illegible]

بنا نهند و را قلعه آباد بود [illegible] که هم سنگ و آتی نهی در دوات [illegible] سنگ [illegible]

است و بمعنی شرط تیر آید در نظم چنانچه [illegible] بر باد بود دار و سلیمان گفت [illegible]

انگشتری از دست [illegible] چون از و گشتی همه چیز از تو گشت و بمعنی [illegible]

نظم هرچند دیوار امت را که باشد چو تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد

نوح کشتیبان پس در این صورت بمعنی دیگر نیست که بدو مثل دهند باک هم خود است پس

چنانچه [illegible] مقدری نه بالت بقدرت مطلق [illegible] بشکل مجازی [illegible] و لفظ

اگر و گر و از برای شرط آید چنانچه فردوسی گوید اگر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر

تا بزانو بدی و گر شاه را شاه بودی پدر بسر بر نهادی مرا تاج زر اگر پرستار زاده نیاید

بکار و گر چه بود زاده شهریار و نظامی فرماید [illegible]

خواهی زمین خواه کرد و حرف شین برای ضمیر غایب است در نظم چنانچه [illegible]

وصل این ناله و فریاد چیست گفت [illegible] معشوق در این کار [illegible] ما قبل او مفتوح

خوانند و اگر کاف چنانچه متصل شود آن را مکسور خوانند چنانچه [illegible] قلم [illegible]

ز میم [illegible] حلقه [illegible] ساخت [illegible]

علت باشد و اگر شین کلمه باشد ما قبل او مکسور خوانند چنانچه [illegible] و آتش و قس علی ذلک والله

۲۹.۱۱

اعلم بالصواب تمت تمام شد [illegible] بتاریخ [illegible] جمادی الاخر سنه [illegible]

صفحهٔ آخر همان کتاب





رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بعد از حمد رب معبود جل شانه و درود نامحدود بر محمد محمود
صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم میگوید فقیر حقیر
پر تقصیر راجی الی رحمة الله الکبیر محمد قاسم ولد محمود ساکنه
تاله کندی کهنه غفر الله تعالی لهما و لجمیع المسلمین که این چند
سطر در بیان معرفت مصدر و ماضی و مضارع و حال و استقبال
و حاضر و غائب و متکلم و فاعل و مفعول و امر و نهی و تعریف
بعضی مصادر وغیره برای خواندن برادر عزیز وافر تمیز هدایت
قائم محمد دائم زید حیاته و توفیقه تعلیم آمده تا [illegible]
ازان یاد کنند در تکلم کلام فارسی جرأت و چالاکی کردد و
الله المستعان بر همه اسعدک الله تعالی فی الدارین

١

صفحه اول

قواعد زبان فارسی که نام دیگر آن میزان فارسی است، توسط محمد قاسم بن محمود

بسم الله الرحمن الرحیم

S4·70

بعد از حمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سده رای دهلوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفحه اول

**تعریفات ـ اثر : سده رای دهلوی**

ماشاء الله لا قوة الا بالله

بیمن تائید آفرینندهٔ بهشت هشت خالق خزان و بهار رسالهٔ قوانین فارسی [illegible]

# چهار گلزار

باهتمام [illegible] عبد الرحمن [illegible] محمد مصطفی خان [illegible]

در مطبع مصطفائی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۷۰



صفحه اول

چهار گلزار — اثر : نثاری نثار علی دهلوی

۶۰

انگنیدیم + چون شیشه بدست چو ریش بشکستیمش تا نزه حرفیست که مزید بوده خواه یک حرف
باشد چون شین درین بیت بیت دل که بدست تو سپردستمش + باز ده ای جان که بسر دستمش + خوا[illegible]
بیشتر باشد میم و شین درین بیت بیت آن دل که بدست تو سپردستمش + ای جان بده اکنون که بسر [illegible]
و رعایت این چهار حرف در قافیه از ضروریاتست چرا که بی رعایت این قافیه صحیح نمی شود

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر بدرگاه آفریدگار خزان و بهار که رساله نافعه فارسی خوانان مسمی بچهار گلزار
باهتمام خاکسار امیدوار رحمت پروردگار محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان غفر لهما الله الغفار
شهر جمادی الاولی سنه [illegible] هجری در مطبع نظامی واقع کانپور محله پتکاپور بار دیگر آب رنگ طبع و رونق تازه پذیرفت

باعث مزید شوق شائقان اولی الابصار فهرست کتاب چهار گلزار

| | |
|---|---|
| ۲ | گلزار ۱ مشتمل بر پنج گل |
| ۳ | گل ۱ در بیان تقسیم اسامی حروف تهجی و تفصیل زبان فارسی |
| ۱۴ | گل ۲ در اسامی حرکات و سکنات و اقسام افعال |
| ۷ | گل ۳ در [illegible] حروف [illegible] |
| ۲۶ | گل ۴ در تقسیم اضافت و قاعده مجهول و مرکب |
| ۲۹ | گل ۵ در تفسیر [illegible] و قاعده متفرقات اسما و غیره |
| ۳۰ | گلزار ۲ مشتمل بر دو گل |
| ۳۰ | گل ۱ در صنائع لفظی |
| ۳۲ | گل ۲ در صنائع معنوی |
| ۴۲ | گلزار ۳ مشتمل بر دو گل |
| [illegible] | گل ۱ در ابتدای شعر و اقسام نظم |
| ۴۴ | گل ۲ در عروض |
| ۵۵ | گلزار ۴ مشتمل بر سه گل |
| [illegible] | گل ۱ در تشبیه |
| ۵۷ | گل ۲ در استعاره |
| ۵۸ | گل ۳ در قافیه |

قطعه تاریخ طبع از شیخ اشرف علی اشرف

سند طبع عجب چهار گلزار | لفظش [illegible] | اشرف [illegible] مصرع | ای گل [illegible]

وجه ختم بر خاتمه برای سند صحیحی که این کتاب
مطبوع مطبع نظامی است دستخط و مهر مهتمم نموده شد

العبد
محمد عبد الرحمن [illegible]

صفحهٔ آخر همان کتاب

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد والسلام علی وصیه

علی وعلی آله الطیبین واصحابه الطاهرین این رساله زبدة القواعد

فی علم النحو کثیر الفواید بجهت مبتدیان نادان و نوسبقان

با قلیل بیان و عبارت آسان سراسر حقیر سراپا تقصیر میر مهدی بکمال

متخلص بهلال بمقدمه و دو فصل و خاتمه مهذب و مرتب گردانید فصل اول

حرف در بیان قوانین بدانکه علمای عرب بنای علوم بر [illegible]

وان

و نباید دانست که کاهی صفت را بر موصوف نیز تقدیم

سند افتند پس دران صورت هم کسره توصیفی حذف

میشود چون گرامی خدمت وان را ملک وصف

کویند اللهم بارک فی ازحمت حرحر الراحمین

تم تم تم تم تم تم تم تم

تم تمام شد تم

این نسخه زبدة القواعد بتاریخ بیست و هفتم ذیحجه سنه

جلوس مبارک اکبرشاه بادشاه ثانی مطابق سنه ١٢٢٥

عالمشاهی مرحوم بروز چهارشنبه بعد بر روز مانده بدستخط

خاکسار هیچکاره اندک استطاعات در سامانیه

شدن تحریر یافت تم تمام

صفحهٔ آخر همان کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله که صفت ذات او [illegible] [illegible]

[illegible] که هست تغیر و تبدیل نمی گیرد و [illegible] صفت

مخلوق هست خالق ما از این صفت مبراست خداوند [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] ادراک او [illegible] عقل و رای [illegible]

از وهم و زبان ذی زبان [illegible] اللهم صل علی محمد و آله و

اصحابه اجمعین بنده جمال علی محمد [illegible]

[illegible] خود را [illegible] دانسته [illegible]

[illegible]

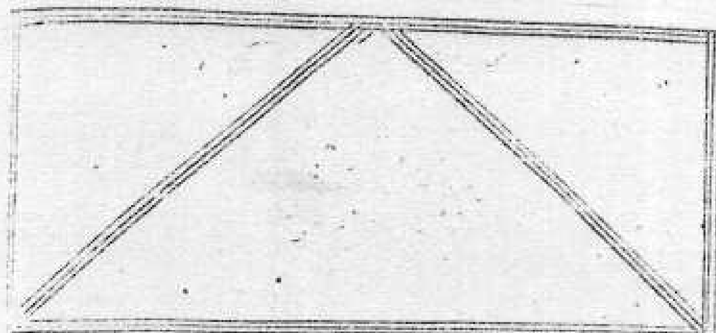
بالفعل [illegible] خیال باطل استغفر الله [illegible] زبان خود [illegible]

[illegible] برای تعلیم [illegible]

صفحه اول

مجمع الفوائد ـ نوشته جمال علی.

صفحهٔ آخر همان کتاب



رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

بعد حمد و سپاس حکیم سخن آفرین و درود بر بندهٔ ممتاز آفرین او بر لوح بیان
نگارد که چون معرفت لغات مختلفه کلید دانش است و فرقهٔ علیهٔ انگلیس در
مملکت هندوستان اکثر آموختن زبان فارسی میل نمایند و بسبب آنکه
قواعد این زبان مانند لسان عرب تدوین نیافته و رسالهٔ علیحده در آن
تعلیم آن بدشواری صورت میگیرد بنابران گاهی بخاطر فاتر میرسید که مختصری
در آن مشتمل بر آنچه ضرور و ناگزیر باشد تحریر نماید که مبتدیان بهره از آن
فایده گیرند و باصول کلمات بسهولت وارسند تا درین اوان صاحب جاه
تمکین مستر جان هدلی که بخت جوان و رای همعنان دارد التفات بامعنی نمود
و بر طبق ایما ورقی چند بر سبیل اجمال خامهٔ زرفشان و اشغال تسوید یافت بدانکه

صفحه اوّل
قوانین زبان فارسی ـ نوشته میر محمد حسین للدلی حسیلی

آخر

حذف کرده شده و برای هر یکی از حروف بیست و هشت گانه عددی مقرر
کرده مجموعهٔ آنرا در هشت لفظ جمع کرده اند و آن اینست ابجد هوز حطی
کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ از الف تا حرف طا برای احاد است بترتیب
و از یا تا صاد برای عشرات است و از قاف تا ظا برای مات است و غین

[illegible]

و اخر الله و ظاهر او و باطنا که نسخه قوانین فارسی تصنیف میر حسین [illegible]
باستخاطر فواد ذلی محمد قاسم و محمد هاشم [illegible]
بعرفهٔ فی بنام [illegible] بتاریخ ۷ ماه [illegible] ۱۹ [illegible] مطابق ۵ شهر
شعبان [illegible] وقت [illegible] بقید قلم در آمد یادگار [illegible]

صفحهٔ آخر همان کتاب

به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

# نهر الفصاحت

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور مزین بطبع شد

صفحه اول

نهر فصاحت ـ اثر میرزا محمد حسن قتیل لاهوری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام
علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد این رساله ایست
در دانستن کلمات فارسی وتمیز کردن درمیان حروف
وضمایر واسم وفعل که مبتدیان بخوانندش در اندک زمانی
واقل روزگاری بر جمیع کلمات فارسی خواطر خواهد عبور و فور
حاصل شود ان شاء الله تعالی چون مولف این کتاب بنده
درگاه ملتمس بیچاره ان ... رحم خان بن مبارز خان ساکن

در ... فارسی

صفحه اول

امتیاز الکلمات — اثر رحم‌خان بن مبارزخان است

[illegible] از دیگر است یلوح الخط فی القرطاس دهر

و کاتبه رمیم فی التراب ،، تمام شد کتاب بحر الفوائد

من تصنیف شوشتری علی مرحوم

[illegible]

صفحهٔ آخر همان کتاب

خطابش بود رحمة العالمین ❊ شفیع الوری شاه دنیا و دین

کنون گوهر نظم سازم نثار ❊ بمداح علی صاحب ذوالفقار

وزین عالم از قدرت ایزدی ❊ بود ذات او رحمت ایزدی

امیر سرا و ان کبیر سبا ❊ شه لافتی معنی انما

همه جان پاکان بقربان او ❊ که من کنت مولاه در شان او

مربی دین یارش جبرئیل ❊ علی ولی شان رب جلیل

در درج عصمت که خیر النساست ❊ امین خدا بضعه مصطفی است

امام الهدی سبط خیر الانام ❊ حسن نام پاکش علیه السلام

شهید آنکه کشته ز تیغ جفا ❊ حسین ابن حیدر شه کربلا

چهارم ملقب بزین العبا ❊ که روحم شده شان صبر و رضا

محیط عظیم سخا را گهر ❊ مسمی بباقر شه بحر و بر

امام دو عالم که او جعفر است ❊ که رسم علوم نبی را در است

شه دین که ابن موسی کاظم است ❊ پی نظم ارکان دین ناظم است

علی ابن موسی رضا شاه حق ❊ کند رنگ از چهره کفر فق

محمد تقی هادی دو جهان ❊ علی نقی فخر کون و مکان

حسن عسکری عالم علم دین — بهارگلستان علم الیقین

امام زمان مهدی هادی است — که بود در ره دین آبادی است

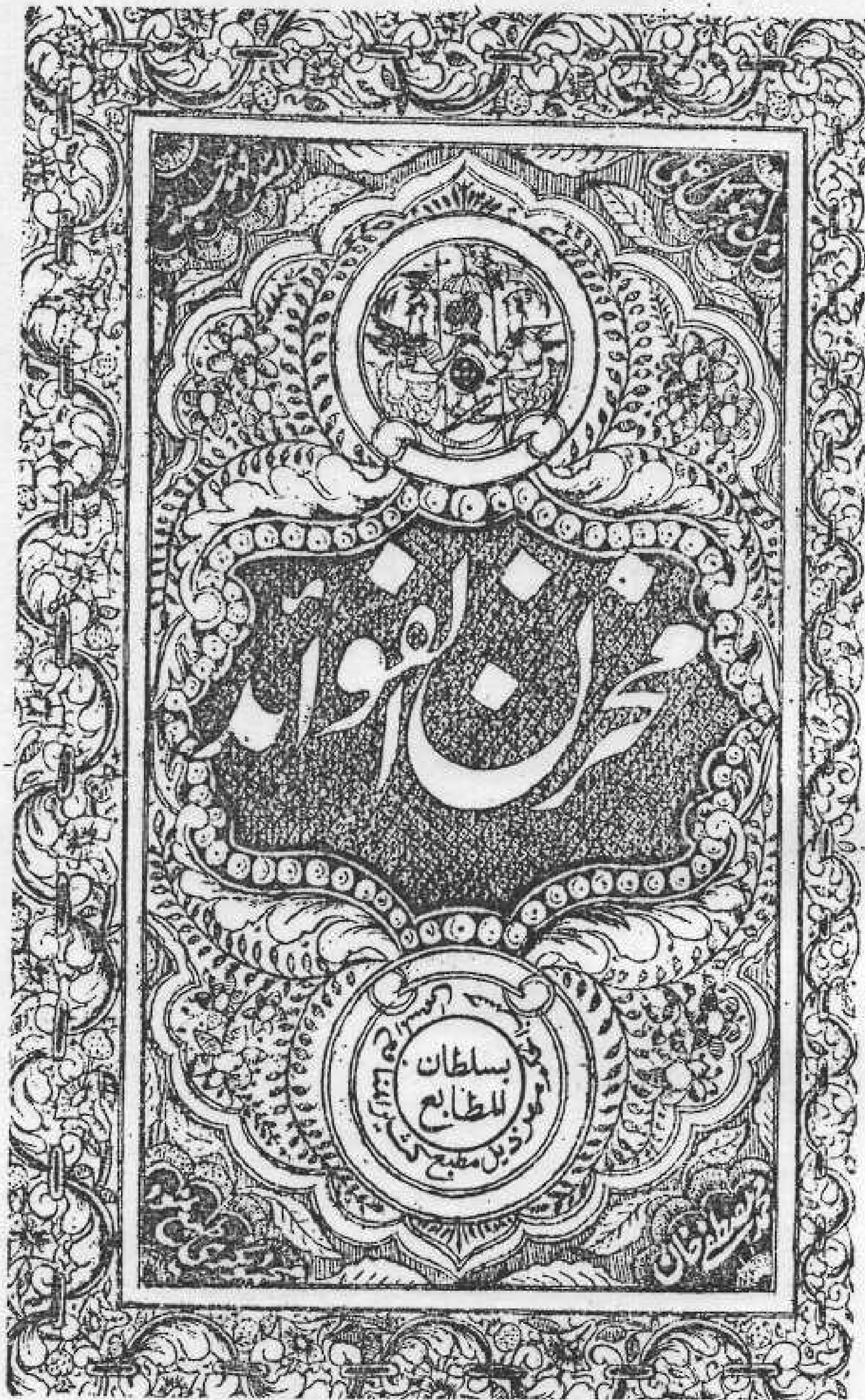
بحق جلال تو ای کردگار — گنهٔ عفو جرمم بروز شمار

باعزاز این چارده پیشوا — بدنیا و دین حاجتم کن روا

چو اعظم بسوی تو زار آمده — عقوبت ملن خاکسار آمده است

اما بعد چنین میگوید منور علی مملوک اهل بیت نبی المتجانب ما عظم وفا اسب عمن جرائمه که این چند سطریست در قواعد علم فارسی و ضابطه کلیه باسانید اشعار اساتذه وصحاح لغات متعدده بنابر تعلیم متعلمان این فن وطالبان الحال سخن که باستدعای معدن ذهن و ذکا مخزن حلم وحیا محقق اسرار معانی مدقق غوامض نهانی غواص محیط سخن وری واسطة العقد نکته پروری مخلصی مونسی شیخ انور ابلغه الله صراط المستقیم وارشده مسلک القویم از ملباب جفای فکر ناقص بصفحه قرطاس بظهور آمد و مسمی گردانیدم این رابه ... امید از ناظران این تحریر است که مولف هیچدان ژولیده بیان را که بکمال تشتت بال واختلال احوال بحکم المامور معذور ...

صفحه دوّم، همان




صفحه اول ______ مخزن الفوائد ، اثر محمد فایق لکهنوی

۱۴۸

آن محبوب پاکیزه اصل + که بر اصل ماند در آفاق نسل + ستاد و در لغت بمعنی اقلاف ست و پریشانی
و پراگنده عقل شدن چنانکه عرب گوید خَرَجَ القَومُ شَتَّاتاً یعنی برون آمد آن قوم مانند
مختلف و رایهای آشفته و در اصطلاح پریشان شدن حروف ردف ست از جنس خود ایطا

ایطا بر دو قسم ست ایطای جلی و ایطای خفی **ایطای جلی** اجتماع الف و نون جمع
در قوافی ست مثل مبارزان و دلیران و اجتماع یا و نون نسبت چون خونین و رنگین و الف
و نون فاعل چون تابان و درخشان و الف و های جمع غیر ذی الروح چون بنفشه‌ها و لاله‌ها
و یای تنکیر و غیره چون درختی و مردی و نیز مثل جادوگر و ستمگر و دال مضارع چون کشد و
برد و همچنین هر لفظی که صریحاً بیک معنی باشد جمع نمودن آن در قوافی معیوب ست لیکن
اجتماع قافیه الف و نون جمع و الف و های جمع غیر ذی الروح و یا و نون نسبت و الف
و نون فاعل در قصیده و غزل و رباعی مردف جمیع شعرای سلف و حال دیده شد
بلکه در مطلع جمع کرده اند خسرو گوید **شعر** ترکی و خوبروی کسی کاینچنین بود + نبود عجب
اگر دل او آهنین بود + اسماعیل گوید **رباعی** از خاک چو آمد گل رنگین بیرون + اندوه
کنم از دل غمگین بیرون + کردند نظاره راغ و بستان چمن + سر بر زده ریحان خونین بیرون +
ملا جلال بین شعر و رباعی دق گرفته بیجاست زیرا که در شعر مردف همه اساتذه جمع کرده اند
گر در شعر غیر مردف ندیده شده دیگر آنکه در شعر امیر خسرو در لفظ اینچنین یا و نون نسبتی نیست اصلی ست
**ایطای خفی** آن بود که تکرار آن مخفی باشد مثل دانا و بینا و سیراب و شاداب و گلاب و آب و رخسار
و کوهسار و این چنین قافیه در یک شعر آوردن جائز داشته اند ایطا در لغت بمعنی قدم بر قدم
دیگر نهادن ست و در اصطلاح یک قافیه بجای قافیه دیگر آوردن ست



**تمام شد**

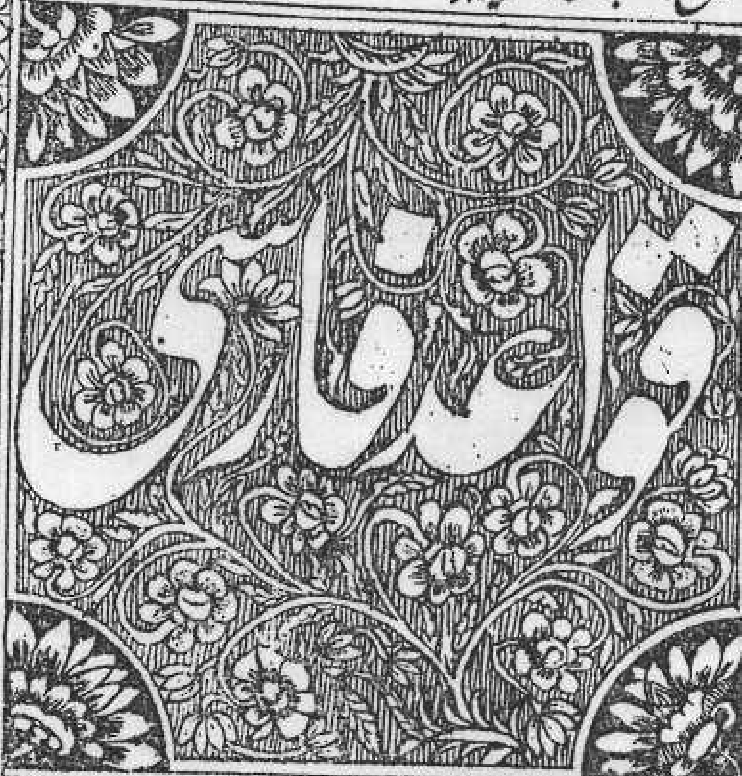
الحمد لله که کتاب جامع الفوائد مخزن الفوائد در مطبع بندهٔ امیدوار مغفرت ایزد سبحان محمد مصطفی خان
خلف حاجی محمد روشن خان غفر لهما الرحمان بلده السلطان لکهنو محله محمود نگر بست و هفتم ربیع الآخر ۱۲۶ سنه هجری طبع شد

صفحهٔ آخر همان کتاب

بر ناظران رسالهٔ هذا مخفی مباد که قواعد فارسی روشن علی جونپوری که برای

مبتدیان علم فارسی نهایت مفید و کارآمدنی است قبل ازین بفرمایش و

صلاح صاحبان انگریز بهادر مرزا محمد عسکری متخلص نکهت اختصار




نموده در کلکته طبع کنانیده و جا بجا سوای امثلهٔ متعدده از مطالب کتاب

فروگذاشته نموده حالا ناکارهٔ زمان مملو جرایم و عصیان مسیح الزمان ولد

مولوی نور محمد مرحوم غفر الله لهما برای فوائد متعلمان و خریداران طبع نمود

صفحه اول

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه اول

قواعد فارسی — اثر روشن علی انصاری جونپوری

و بفراخت و افراز و مفراز و افروخت و نفروخت

و گاهی آن همزه را محذوف کنند چون افراخت بفراخت

و افراز و مفراز و افروخت و نفروخت و اگر ما بعد شین

الف ممدوده باشد همزه ملفوظ غیر مکتوب را که ما قبل است

الف مذکور است بیا بدل کنند در صورت الف مذکور

ممدوده نمانند چون آراست و بیاراست و آزمای

و میازمای و آزمود و بیازمود همچنین اگر کلمهٔ دیگر را بر

کلمه بیارند همزه ما قبل الف را بیا بدل میکنند چون از سیاب

که در اصطلاح آب بود تمام شد از خط خام حرف حسی

این نسخهٔ قواعد فارسی یعنی رسالهٔ مولوی روشن علی جونپوری

بتاریخ پانزدهم شهر صفر المظفر ۱۲۳۲ بوقت ظهر

بروز جمعه مالک نسخهٔ مذکور نیز بنده است نام حرف ...

اگر کسی دعوی کند باطل

صفحهٔ آخر همان کتاب

صفحه اول

جوهر الترکیب ـ نوشته شاهجهانپوری ، شیوا رام

شرح قصیده جوهر الترکیب بصنفه منشی شیوارام جوهر بریلوی ١٢٣٥ از شیخ حیدر علی بن شجاع الدین محمد
اللطیف پوری ١٢٣٦ کتابت بدست قادر بخش بپاس خاطر میان نجم الدین ٢٧ جمادی الاول ١٢٦٦ ه

٣

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد
وآله واصحابه اجمعین بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که این شرح ضرورت
بر اکثر مقامات قصیده جوهر الترکیب تصنیف منشی شیوارام جوهر تخلص متوطن
بریلی وشاه جهان پور از احقر العباد شیخ حیدر علی ابن شجاع الدین محمد لطیف
پوری که بهنگام استفاده صحبت مصنف مذکور بر اکثر مشکلات وغوامض
آن وارسیده مبوب ومفصل بر پنج باب وهر باب مشتمل بر چند فصل
باب اول در بحث حرف باب دویم در بحث اسم باب سیوم در بحث
مرکبات وفصل چهارم در بحث فعل وجمله بسیط باب پنجم در جمله های
مرکبه وعبارت آغاز قصیده که بعد حمد ونعت در مدح ظل سبحانی کرام
خوان زجوهر این قصیده جوهر الترکیب نام با همه تحقیق بهر مبتدی ومنتهی
منتظم کردم اصول نحو در سلک کلام که حفظش بشوند در بحث مغلوبت

۱۳۱

خوانده اندک طاقت فهم معانی بهم رسانند آنگاه درین نسخه عبارت شرح
بیند و ابتدا از تحصیل از فن صرف که ده تبصره آخر فصل ششم باب چهارم از
بر نماید پس بتدریج اصول ترکیبات ناقص و تام بسیط و ممتزج مجرد و مزید
و مرکبات بقدر قدر قدرت در سبق گیرد و بسبق هر مقام با یکدیگر مباحثه
دارد که در فلان فقره و بیت از فلان کتب فلان حرف که معنی مستعمل
و کدام صیغه از افعال و کدام جنس از اسما و کدام مرکب از ناقص و تام است
و خود نیز از امثله هر مقام طرز و اسلوب بندش ترکیبات خاطرنشین
کرده نظائر هر یک از مرکبات ناقص و تام فکر نموده اصلاح میگرفته باشند
و استاد همیشه بدین طریقه ساعی باشد و بر جواب درست و فکر صحیح تحسین
و سرفرازی فرماید و چون سواد املا و مسوده عبارت بهم رسد جنتی فی
الترکیب دیده بتحصیل فنون سخنوری مطالعه جواهر التعلیم و مشق دائمی را
معراج کمال خود گردانند و درین نسخه اکثر جا خصوصاً باب پنجم بخوف تطویل
اجمال بکار رفته ان شاء الله تعالی من بعد از نسخه علیحده به بسط و
تفصیل قلمی خواهد گردید تمام شد در سال یکهزار و دو صد و شصت و شش
هجری بتوفیقه تعالی و بحمده حمداً کثیراً متواتراً دائماً قصیده جواهر الترکیب در فن

صفحهٔ آخر همان کتاب

ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب فرمایش برادر مکرم جناب حاجی محمد عبد القیوم صاحب تاجر کتب کلکتہ ویلسلی اسکوائر نمبر ۱۶

# آمدنامہ
۱۳۴۳ھ

معروف بہ

# صفوۃ المصادر

باہتمام کمترین محمد فتح الدین ابن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مرحوم الکلکتوی

در مطبع قیومی واقع کانپور طبع شد



صفحہ اول

| مصدر | معنی مصدر | حاصل مصدر | [illegible] | ماضی مطلق | حال | امر | اسم فاعل | اسم فاعل | اسم مفعول |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| نهفتن (بکسر اول و فتح ثانی) | چھپانا / چھپنا | | | نهفت | | | | | نهفته |
| نیوشیدن | سننا | | | نیوشید | می نیوشد | بنیوش | نیوشنده | سخن نیوش | نیوشیده |
| | | | | باب واو | | | | | |
| واخیدن | ادھسکنا (?) | | | واخید | می واخد | | واخنده | | واخیده |
| ورزیدن | اختیار کرنا / مشق کرنا | ورزش | | ورزید | می ورزد | بورز | ورزنده | ورزان | ورزیده |
| ورغلانیدن | بہکانا | | | ورغلانید | می ورغلاند | | ورغلاننده | | ورغلانیده |
| وزیدن (چو باد صبا در گلستان وزد) | ہوا چلنا | | | وزید | می وزد | بوز | وزنده | وزان | وزیده |
| | | | | باب هاے هوز | | | | | |
| هراسیدن | ڈرنا | هراس | هراسانیدن | هراسید | می هراسد | بهراس | هراسنده | هراسان | هراسیده |
| هشتن | چھوڑنا | | | هشت | | | | | هشته |
| هلیدن | چھوڑنا | | | هلید | می هلد | بهل | هلنده | | هلیده |
| | | | | باب یاے تحتانی | | | | | |
| یارستن | سکنا | یارائی | | یارست | می یارد | | | | یارسته |
| یافتن | پانا | | | یافت | می یابد | بیاب | یابنده | کامیاب | یافته |

فائده متعلم هر جماعتی را لازم است که صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی را بطریق مرقوم الصدر محفوظ بر زبان کند تا در چند روز قوت استخراج مشتقات و ملکهٔ خواندن عبارات بهم رسد و امید که مؤلف را از دعای خیر محروم و منسی نسازند مصرع برکریمان کارها دشوار نیست الحمد لله علی الاتمام والصلوة علی محمد خیر الانام وآله الکرام وصحبه العظام من الآن الی یوم القیام

صفحهٔ آخر همان کتاب.

بسم الله الرحمن الرحیم

کل ستایش و نیایش شایان حضرت صانعی که شاهی شاهان جهان نمی است از یم جود او و سبحان بقیاس سزاوار
داراییکه دارای سکندر و دارا رشحه ایست از قدر یای بخشش او و قوانین درود حرف دستگیری
بی دستگیری که نحو رافتش دستگیران در شعب گمراهی بشاه راه نجات شتافته و رسائل قواعد اهل عجم
همچو کتاب ضوابط عرب باصلاح هدایتش بلغه صحت و صواب یافته و کلمات رضوان بالخار در حق حبیب
لطیف مقرون بجمله آل اطهار و اصحاب اخیار و اولیا کبار او اما بعد میگوید خادم علما و
خاک پای فضلا [illegible] متین غلام دستگیر ابن غلام حسین بن محمد حبیب الله [illegible] غفر الله لهم
این حدیث در ایضاح المعانی تصنیف [illegible] و المسالک [illegible] در حدیث شریف آمده اذا مات المومن و ترک ورقة واحدة علیها العلم تکون تلک الورقة
حسین بن عثمان [illegible]
ابی القاسم بن فیره بن خلف بن
احمد الشاطبی [illegible] منه
یوم القیمة سترا بینه و بین النار و اعطاه الله بکل حرف [illegible] اوسع من الدنیا سبع مرات اگرچه مراد از لفظ
علم علم دین است و قواعد ضوابط فارسی غیر آن لیکن متوقع ام که بجناب اسم ارحم الراحمین برحمت خویش
مناصب [illegible] لهذا اراده تالیف نموده پس بر آن [illegible] الله تعالی [illegible] که در [illegible]

۳ - سنہ تصنیف

٨٥٥

[illegible] ورزن سیکجا خواف بن تیمور تاش آت دا واز نسل قبیان بن ایلخان بن تنکز خان

[illegible] کیلے خان بن یلدوز خان بن ای خان بن کس خان بن اغوز خان بن قرا خان

[illegible] بن النجہ خان بن کنوک خان بن [illegible] بن النجہ خان بن ترک خان

[illegible] بن نوح علیہ السلام بن لامک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یارد بن مہلائیل

[illegible] انوش بن شیث بن آدم علیہ السلام

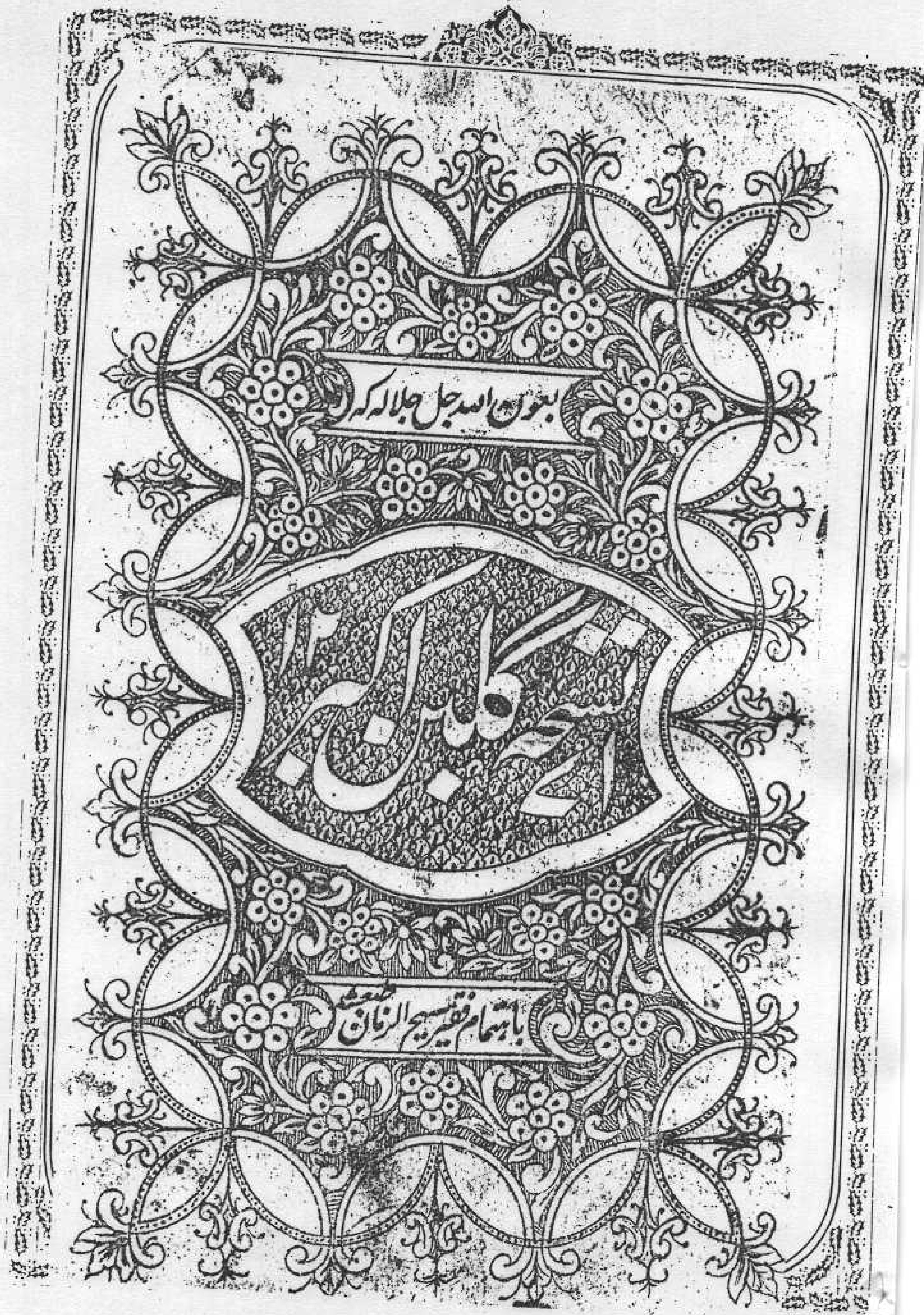
تمام شد تصنیف

٣٦٥

[illegible] این دستگیری بدست مولف رسالہ غلام دستگیر نوزدہم جمادی الاول

نوٹ :- ورق (۳۸۱) کے نصف حصہ سے ورق (۳۸۸)
تک مولوی غلام دستگیر نے جیسا معلوم ایسا ہوتا ہے
کسی دوسرے شخص کو زبانی کہکر صفحہ ۳۸۸ کے
نصف حصہ تک لکھوایا ہے اور کتاب کی تحریر
اپنے قلم سے ختم ہونیکی تصدیق باقی نصف حصہ
[illegible] صفحہ (۳۸۹) اپنے ہی قلم سے تحریر فرما
جلد ۱۰ کو ختم کیا ہے۔

صفحهٔ آخر همان کتاب


بعون اللہ جل جلالہ کہ
نسخہ کلیات اکبر
باہتمام فقیر مسیح الزمان

اعنی ضمه و فتحه و کسره نسبت نتوان کرد و این را حرکت مجهول و حرکت مختلسه خوانند مانند حرکت حرف را
در لفظ پارسی که بر وزن فاعل است و اگر کسی این را از قبیل حرکات نشمرد بسبب آنکه بیکی از حرکات مذکور
منسوب نیست با او در عبارت مضایقه نیست که اختلاف معنوی با ما نمیکند اما در شعر آنرا از قبیل
حرکات باید شمرد بدلیل وزن و همچنین حرفی است که آنرا مخلوط التلفظ نامند و این در
هندی کثیر است و در عربی نیامده مثالش چون پهر و بهول ؛

## خاتمهٔ کتاب

خداوندیکه شاهد تجلی عذار شام را به ابد سیاهی زرکار فلک آراسته و ناظورهٔ سیمین عذار صبح را
بخلخال طلای خورشید پیراسته جناب صاحب بهادر شمس فلک قدردانی مهر سپهر
نوجوانی را بنقطهٔ اعتدال خط استوای مراتب اقصی غایت سلطنت آفتاب وار فائز گردانیده
تا بفیض افتادگان پستی پایه را باوج مراد رسانده و از پرتو خورشید کرم اتم من ذرهٔ [illegible]
کوی امکان را بروز بعث و نشر بزیر سایهٔ علم شفاعت خیر البشر محشور گرداناد ؛

## قطعهٔ تاریخ

پی فکر تاریخ در بامداد ؛ سر خود نهادم بدرگاه باری ؛ بگوشم چنین هاتف غیب گفت
که ماناد این منبع فیض جاری ؛ الحمد لله و المنة که بساعت سعید و اوان حمید
نسخهٔ گلبن اکبر من تصنیف جناب فضیلت مآب وحید الزمان
فرید الاوان جناب مولوی محمد عثمان خان متخلص به قیس
بتاریخ یکم ماه شوال سنه [illegible] هجری
پیرایهٔ اختتام پوشید

صفحهٔ آخر همان کتاب

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

بعد حمد بیحد ایزد صمد لم یلد و لم یولد و بعد نعت سید امجد اضعف
عباد خادم الله الاتحاد اعنی غلام علی شاه کوهاتی علیمانی چنین گوید
که روزی این ضعیف را مستفیدان و مقتبسان انجمن منیف ارشاد
فرمودند که برای ضبط قواعد کلیه و ترکیب عبارات فارسی و تبدیل
حروف و انواع اسما و افعال و ادوات و صنایع و بدایع لفظ و معنوی و استعاره
و تشبیه و کنایه و تخفیف و ترخیم بعبارت مختصر مرتب سازی تا طالبان بخوانند
بشوق رغبت نمایند و این رساله که به تعلیم نامه موسوم گشت بر پنج فصل
فصل الاول در اقسام کلمه ای سخن ثابت شد و این کلمه

فصل

صفحه اوّل

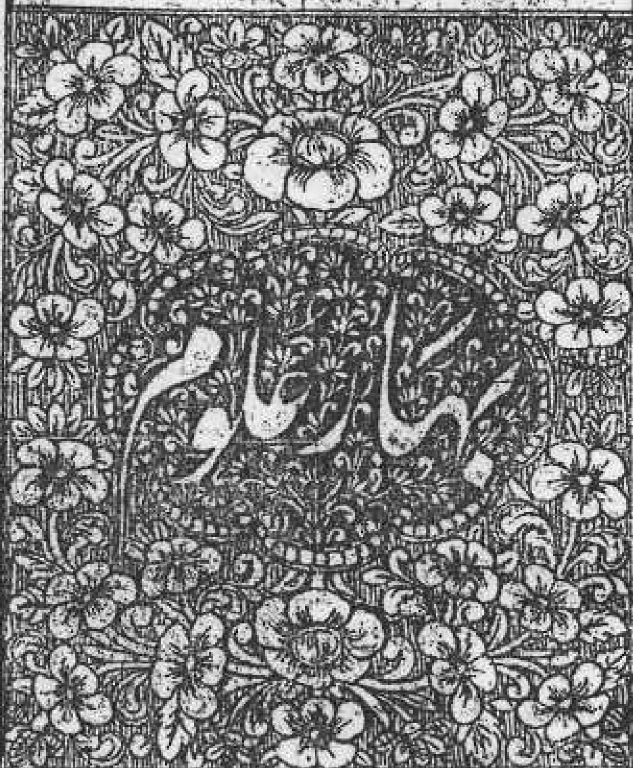
**تعلیم نامه ـ از غلام علی شاه کوهاتی شمانی**

که هجو خواهد کرد و عجوبه مصرع ثالث نحوی گوید که آن مدح بود و این را مدح بما یشبه الذم می‌خوانند
مثالش ای اثر میر نخواهیم که ماند بجهان ای میر ما میر نخواهیم که ماند بجهان سی ام کلام جامع
و آن است که شاعر ابیات خود را با حکمت و موعظت یا با شکایت دور زمانه بیان کند
سی و یکم ابداع است و آن است که شاعر الفاظ غریب با معنی بدیع آرد سی و دویم
تعجب است و آن است که شاعر خبری شگفت در شعر آرد مثالش [illegible] سی و سویم حسن التعلیل
چراغ غلطی [illegible] پروانه گرد شمع چون جولان کند [illegible] مثالش [illegible]
و آن است که شاعر صفت چیزی بیان کند که این را سبب است مثالش [illegible] خندیدن لاله و گلزار از زمین
گریه ابر [illegible] بخندد [illegible] لاله و گلزار [illegible] سی و چهارم تشبیب است [illegible]
سبب است [illegible] سی و [illegible] بیان کند
آن است که صفت حسن معشوق و وصال خویش و درد عشق آورد [illegible] که شاعر
[illegible] خوانند سی و [illegible] ترجیع است [illegible] و آن است که شاعر [illegible]
بیت خود بر یک قافیه آرد و [illegible] آن بیت بیگانه [illegible] عکس است
[illegible] آن بیت بیگانه [illegible] قافیه باشد سی و [illegible] بود
آن است که شاعر [illegible] مصرع [illegible] عکس [illegible] خوانده شود [illegible]
مثالش [illegible] جهان [illegible] آن بیت [illegible]
جهان [illegible] سه شنبه [illegible]
[illegible] رساله التعلیم [illegible]
احقر العباد غلام علی [illegible]
[illegible] بتاریخ ۲۰ ماه [illegible]
[illegible] ۱۳ [illegible]

صفحهٔ آخر همان کتاب

بعون صناع و بکار فضل خلاق زمین و زمان

رسالهٔ رشیقه و عجالهٔ انیقه مشتمل بر قواعد فارسی مفید صبیان کاشف [illegible]




مصنفهٔ عالم اجل فاضل اکمل جناب منشی [illegible] لال صاحب متخلص [illegible]

در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بحسن و خوبی طبع شد

صفحه اول

- بهار علوم - مبذول ، متخلص به "زار"

| | | |
|---|---|---|
| گر شد مشهور در هر قصبه و شهر | | کلام عمدهٔ علامهٔ دهر ۱۲۸۵ھ |

## تاریخهای اختتام

| | | |
|---|---|---|
| چه خوش نظم شد این کتاب عجیب | | که افسرده از وی اعتبار علوم |
| تحقق پی سال ختمش بگفت | | مفید است و رنگین بهار علوم ۱۲۸۵ھ |
| دگر مصرع خوب هاتف بخواند | | کتابی بسست و الابصار علوم ۱۲۸۵ھ |

## تاریخ طبع

| | | |
|---|---|---|
| خوش شد ختم طبع بهار علوم | | که وصفش نیاید ز فکر ادیب |
| چنین شد ختم سالش ز دل خواستم | | پی تحفهٔ احباب دور و قریب |
| بود هشت و سال هجری عیان | | نوی یک مصرع نقل بزم حبیب |
| ندا داد هاتف محقق بگو | | همه هم بتان و عجیب و غریب |
| | | سمت ۱۹۴۲ راجه بکرماجیت |

## خاتمة الطبع حال از کار پردازان مطبع

اگرچه پیداست که آنچه نسبت و صفا خوبی مضامین انشاء بهار علوم از دست مطبع و ده اخبار گزارده آید دیده دران مضمون [illegible] لیکن [illegible] اظهار حقائق [illegible] دلیل [illegible] اختصار در فراهمی قواعد [illegible] منشی [illegible] لال صاحب [illegible] الحمد لله که در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو [illegible] همتی آقای نامدار جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف بماه دسمبر سنه [illegible] ع

کار طبعش بانجام رسید

حق تالیف این کتاب کا بحق مطبع محفوظ ہے لهذا کوئی صاحب بلا اجازت قصد طبع نفرمادین فقط

صفحهٔ آخر همان کتاب



بسم الله الرحمن الرحیم

... مصطفی ...

پس بجهر نفع طالبان ...

صفحه اول

تشریح الحروف گرد آورنده آن : محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان

در معنی شاید بود تحقیق و استثنا مگر

[illegible]

گفتی و گوئی گوییا پنداری و گویا دگر

[illegible]

مفعول پنج آمد بدان مطلق له و مع فی و به

[illegible]

وانا مثال جمله را در گوش جان جای ده

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که کتاب ادات باب سوم به شرح الحروف
باهتمام امیدوار رحمت یزدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان علیه الرحمة
والغفران در مطبع نظامی واقع کانپور محله پتکاپور شهر ذی حجه سنه ۱۲۹۳ مطبوع گردید

صفحهٔ آخر همان کتاب

۱

بسم الله الرحمن رب یسر الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة بر ضمائر اولو الابصار روشن و هویدا باد
که درین حین و زمان بسبب عدم روانی حکام وقت ترکیب نحوی
عبارات فارسی و غیره رواج گرفته و کتابی شامل بر ترکیبات
مختلفه متنوعه بنظر نیامد که مبتدیان را بکار آید لهذا اضعف عباد
الله الصمد بنده شیخ احمد پیروری خلف میان شمس الدین
عفی عنهما ارتکاب نمود که سوالات روز مره که طلبا را مدد
جمع نموده شود که فائده اش عام و نفعش تمام باشد و تمام

[illegible]

[illegible]

صفحه اول

تجزیه و ترکیب کریما ـ اثر : شیخ احمد بن میان شمس الدین

۱۵۰

در پس ندا و منادی قائم مقام جمله فعلیه ندارد فعل جهان فا

علی ثبات مفعول آن جمله فعلیه شده جواب ندا شد پس جمله ابتدائیه

شد پسر مبر مرکب فعل با فاعل عمر مفعول به غفلت جار مجرور

در ره پیری جار و مجرور متعلق بفعل جمله فعلیه انشائیه شد بیت

همه دل بر این هستی ناپایدار منه ز سعدی همین یک سخن یاد

دار منه فعل با فاعل دل مفعول بر جار این اسم اشاره هستی

ناپایدار موصوف و صفت مشار الیه این شد پس اسم اشاره مع مشار الیه

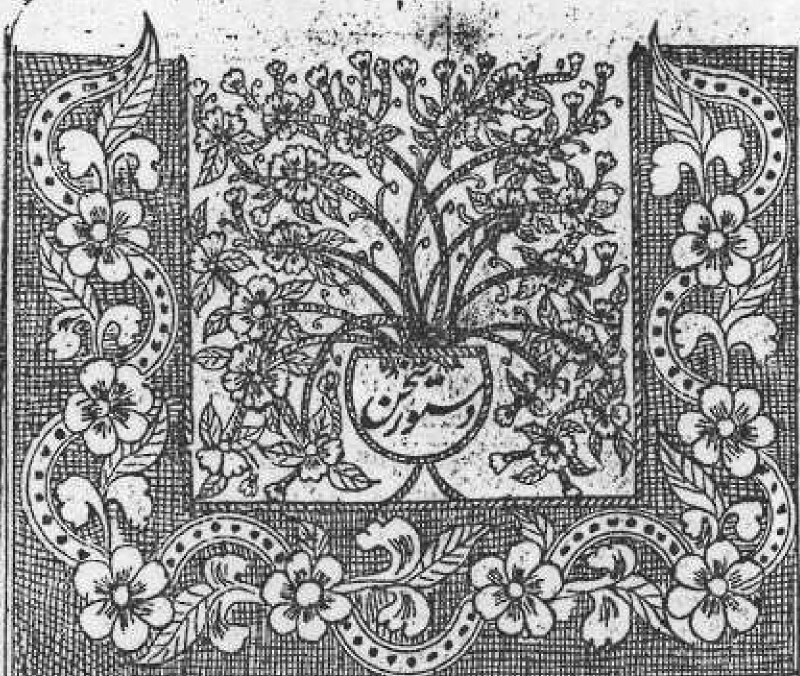
مجرور جار شده متعلق بفعل شد پس جمله فعلیه انشائیه شد دار فعل

با فاعل همین اسم اشاره یک سخن مشار الیه مجرور جار شده

مفعول اول شد یاد مفعول ثانی ز رابط سعدی مربوط متعلق را

بفعل شد جمله فعلیه انشائیه شد تمت

صفحهٔ آخر همان کتاب




بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشاینده بی نیاز که دانای آشکار و نهان و پدید آکننده آدمیان است
از آب چکان و آمرزنده خلقان است بشرط ایمان و درود نامعدود و دیر روان
پاک دستور زیروز و آنکه خاتم و برترین پیمبران است یعنی برگزیده عالم و بهتر اولاد آدم
سید عرب و عجم گوهر تابناک شایسته تاج لولاک گوینده کلام
دُرّ نظام ما عرفناک و شاهنشه ... ابوالقاسم محمد که دستور سخنش
برتر از دساتیر جهان و قانون شریعتش ناسخ قواعد شرایع همه پیغمبران است
و بر آل و ذراری و اوصیا عظام الامقام و اصحاب ذوی العز و الاحترام او باد

صفحه اول

دستور سخن ـ نوشته محمد تقی سلجر

سخن است آنوقت مثنوی هفتاد من کاغذ می شد و این نیز معلوم است که در وجه تسمیه
اندک مناسبتی کفایت است علاوه غرض و مقصود این بی بضاعت بر ایجاز
و اختصار بوده که طلاب و مبتدئین را نافع آید نه آنکه ایشان را بواسطه طول
کلام حیران گذارد با آنکه ضمناً بعضی از مسائل نحویه را نیز بیان کرده و از
مرکبات کلامیه گفتگو بمیان آورده ایم لیکن بطریق اختصار پس اگر بنظر
دقت و انصاف ملاحظه کرده شود این ارادت کیش را مورد بحث خویش
نخواهند فرمود الحمد لله رب العالمین که از وجود این قبیل اشخاص قدردان
نکته سنج روز بروز اهالی ملک بکمالات صوریه و معنویه آراسته و بحسن تربیت ایشان
ایشان اهالی و اولاد وطن بحسنات اخلاق حسنه و اوصاف مستحسنه پیراسته اند
چنانچه قدردانی ایشان بر این هیچمدان نیز موثر شده که بترقیم این مختصر
مبادرت نمودم آری بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل
تعبیه در منقارش امید آنکه حضرت احدیت بر حسن تربیت و قدردانی
ارباب کمال و صاحبان نظر بیفزاید فقط

الاحقر الاقل میر محمد تقی کمال الدین سنجرزاده

قیمت فی جلد یک و نیم روپیه حالی

صفحهٔ آخر همان کتاب

۸۳

هو الله تعالی

چنین گوید مؤلف این
مختصر کمال الدین محمد تقی المتخلص بسنجر ابن میرزا
خسروخان سندیرانی قزوینی که بعد از ورود بحیدرآباد فرخنده
بنیاد دکهن آن مملکت را رشک فردوس برین و اهالی آن دیار مینوآثار
متخلق باخلاق ملایک و حور العین بهمگی مکمل بکمال و دارای ادب و مزین
بحسن خلق و افعال و ارباب کفایت کوچک و بزرگ این ملک را ملک
خصال و صاحبان کمال حتی اطفال خردسال را در دبستانهای ملکی
مشغول اخذ کمالات صوریه و معنویه و علوم ادبیه و کسب اخلاق
حسنه و صفات مستحسنه و آموختن السنهٔ مختلفه خارجه و داخله
ملاحظه نموده چنانچه کردار و رفتار ایشان بلکه خوش بخت
بعضی از دوستان مشوق و

نشانه

پشت جلد دستور سخن

بسم الله الرحمن الرحیم

آمدن شش صیغه ماضی مثبت صرف دو صیغه غایب آمد آمدند و صیغه

حاضر آمدی آمدید و صیغه متکلم آمدم آمدیم شش صیغه ماضی مثبت استمراری

می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم می آمدیم شش صیغه ماضی مثبت

محتمل آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم

شش صیغه ماضی مثبت قریب آمده است آمده اند آمده ای آمده اید

آمده ام آمده ایم شش صیغه ماضی مثبت بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی

آمده بودید آمده بودم آمده بودیم شش صیغه ماضی مثبت فاوقع آمدی آمدندی

[illegible] شش صیغه مثبت مستقبل خواهد آمد خواهند آمد خواهی آمد خواهم آمد

صفحه اول

آمدن نامه ، فارسی ، نثر

آوردن بسم الله الرحمن الرحیم

آمدن آمد آمده است آمده بود [illegible]

بیا میا

بخواهد می آید خواهد آمد بیاید نیاید آوردن [illegible]

آورد آورده است آورده بود می آورد آورده [illegible] ٧٩

خواهد آورد بیاور میاور   آراستن آراست آراسته [illegible]

[illegible] می آراید بیارای میارای   آرامیدن آرامید

آرامیده است آرامیده بود خواهد آرامید بیارام

میارام   آروغیدن آروغید آروغیده است آروغیده

بود می آروغد بیاروغ میاروغ   آزردن

آزرد آزرده است خواهد آزرد می آزرد بیازار

میازار   آزمودن آزمود آزموده است آزموده بود

خواهد آزمود بیازمای میازمای

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

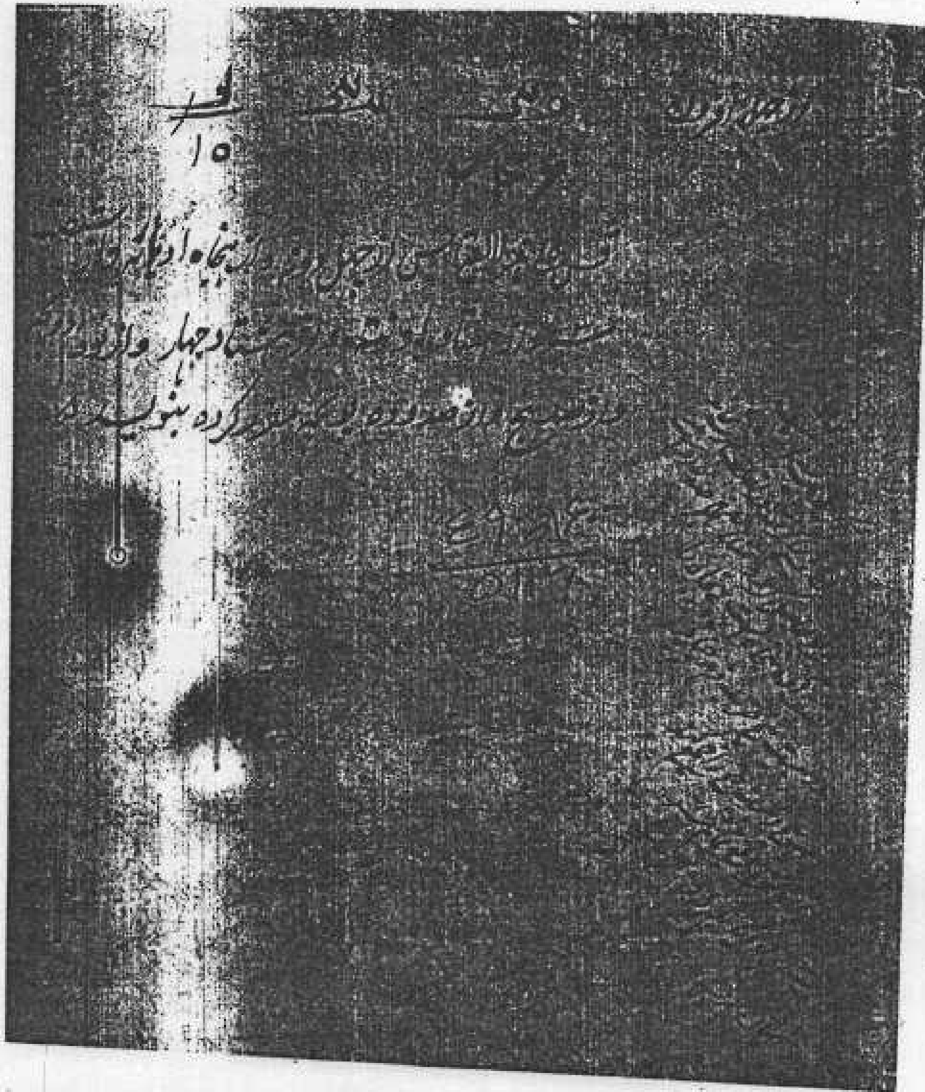
رساله‌ای در تشریح حروف مفرده بدانکه الف [illegible] است اول
اصلی و آن عبارت است از [illegible]
وصلی یعنی امید و این الف حذف شود [illegible] در فارسی
رود مثل در کلمه استخوان و [illegible] حذف کرده [illegible] در اول مصرع
ز استخوان. و وصلی آنست که بر سر کلمه [illegible]
نمایند چنانچه اشکم و اشتر [illegible]
که در آخر کلمه اش افزایند چنانچه در کلمه [illegible] دیگر بمعنی [illegible]
که در کلمتین داخل کنند مثل رنگارنگ و گوناگون دیگر [illegible]
افاده می‌نماید چنانچه خدایا و بزرگا دیگر بمعنی عطف می‌آید چنانچه [illegible]
[illegible] و دیگر افاده معنی فاعلیت می‌نماید چنانچه [illegible] بمعنی شنوا
مصرع باشد که باز بینیم آن یار آشنا را یعنی شنوا را دیگر بمعنی
[illegible] مثل ربا و [illegible]

رساله در تشریح حروف مفرده — صفحه اوّل

صفحهٔ آخر همان کتاب

صفحه اول

رساله در تشریح حروف مفرده



صفحهٔ آخر همان کتاب




اسماء حروف تهجی بر سه قسم اند

مسروری ملفوظی مکتوبی

مسروری آنست که چون حرف تلفظ شود وآن دوازده حرفست با تا ثا حا خا

را زا طا ظا فا ها یا

ملفوظی آنرا گویند که سه حرف مرقوم گردند و آخرش مانند اول نباشد وآن سیزده حرفست

الف جیم دال ذال سین شین صاد ضاد عین غین قاف کاف لام

مکتوبی آنست که سه حرف مرقوم شوند و آخرش مثل اول باشد وآن سه حرفست

میم نون واو و اینچنین الفاظرا در فن صنایع مقلوب مستوی گویند

این جمله حروف بیست و هشت حرف شده اند و از آن جمله هشت حرفست که در زبان

فارسی مستعمل نیست خاصه زبان عربیست قطعه هشت حرفست آنکه اندر فارسی

نایدهمی تا بیاموزی نباشی اندرین معنی معاف بشنو از من تا کدام است آن حروف یاد گیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و در عین و قاف باقی بیست حرف مانند که در هر دو

زود الم کند بخنچه و کول نیز بهشت جم را بیخ زود بت و از حروف کاهی با باء موحده [illegible]
چون اسفند بوی و اسفندیون بروز تو پرستید تا بیخ ساخته و تشاده تیره و غبار بیخچه چون
استه درخسته با نفع استخوان خرما دکمار و غیر آن و بدان بیعلم چون بانی و بدان و فرزاد
معجم عربیه و که فشغار یکی و بیلام چون تکدب آبی و رنگ لالی جانداز آبی که چند بیشتر
رز ان بهم رسد و بنوی چون اغول و نغول بود و معروف جائیکه در بیابان عراق [illegible]
که سفیدان خارند و آورده باشد و بیخ جنگ و بلواو چون تاریخ و واریخ و بناغ و
نیغ نام درخت و بکاهان و بیکسوت تا بیخ برابر و بیخام بیوز چون انباز و بنهار
و باساو باسه بیخ رسم رقاعه مقلدان و بیاو تمتیا چون لوبغاق و بیرنغاق و
چون افتاد و بیفتاد [illegible]



صفحهٔ آخر همان کتاب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد مبدع طرز قوانین جهان — نعت خیر المرسلین کافزونست از حد بیان

بهر از بر خواندن صبیان فرخنده سیر — گویم از قانون فارسی چند بیتی مختصر

هست الف بر هر قسم تکمیلی و دیگر دعا — اتصال و عطف و کثرت فاعل و ندبه ندا

در لغت معنیش آن مرد مجرد هم غنی — پس کنایه از قدست ذات واحدی آنی

اول لفظ و میان و آخر آید زایده — در سه جا محذوف نیز آید چنین فایده

صفحه اول

. قانون فارسی ( منظوم ) .

لیک نون با واو آن با نا بخواندن گفتن نون
هم الف در فاعل و مفعول را ای شبهه دان

جرده جربه سبز گون اندر نسب سیاه
بلک فی ترکیب و معنی اشتباهی سیاه

افعل التفضیل را نیز آمد و گر فاعلی
کان عیب باشد خورنده وان کسیار ...

هست جامی خانه با دحس کده گاه و گنام
گاه گاه اندر معنی وقت تخت ای نیکنام

بل الف با نون فاعلی آمد و گر ...
زاید و جمع و تعدی و نسبه را الستان

چند لفظی که مدا کثر بهر تحسین کلام
خود همی آرم بنظم اندر کنون بر خوان تمام

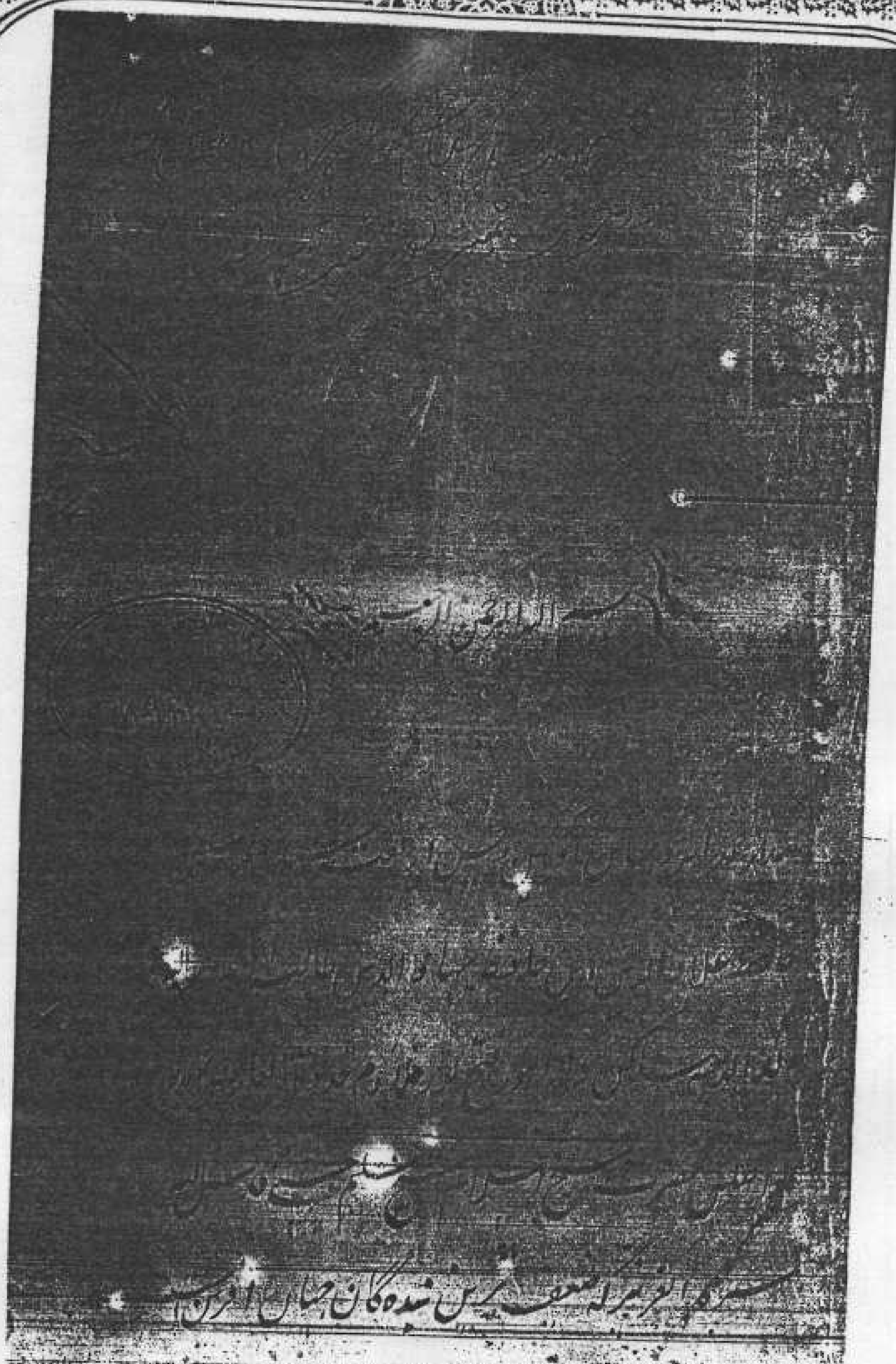
هر سر عود در بر همی جو دان ...
واو و باز هست یک ... آن کاد ...

... تمام ...

صفحهٔ آخر همان کتاب

صفحه اول

**قواعد زبان فارسی**



صفحه اوّل بنای فارسی اثر حافظ علاء الدین بن حافظ بهاء الدین

صفحهٔ آخر همان کتاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد حمد بحد فاعلی کہ تصاریف خلایق را از قوہ بفعل آوردہ بعضی را مذکر و دیگری را مونث گردانیدہ مخاطب
بخطاب خلق النهار والممات حاضر آوردہ انبیا نیز از امر و نهی بتاکید خطاب فرمودہ است فرستادہ
بمارو کتابهای با امر و نهی فرمودہ خطاب نیز بیک از نعت آن تجلیات ایزدی کہ مجهول و ضمائر را
از ماضی جهالت بر آوردہ براہ مستقیم ارشاد فرمود یعنی محمد مصطفی و علی مرتضی و آلہ المحسنین علیہم الصلوٰۃ
والسلام اجمعین وطیبین الطاہرین نسخہ ایست بکثرة الفوائد من تالیف شیخ ظہور علی ابن حکیم عنایت علی
سروہی در صرف فارسی بزبان ہندی ریختہ بحث مبتدیان بقاعدہ وانی نفع عام و بہرہ تمام بردارند
بسہولیت یا و پیر توقع از خوانندگان سعادتمند و مبتدیان دانش پسند دعای خیر وز استادان
ہنرور و ہنرمندان دانشور عفو سہو و خطا ست سوال صاحب و قبلہ مجکو بعضی جا بیچ مصادر و تصاریف آمدہ
کی اشتباہ ہی جو اسکو دریافت ہو تو میری بھی بتا دیجئے جواب قبلہ و کعبہ جو میری سمجھ میں معلوم ہوگا تو میں
خدمت میں گذارش کرونگا سوال آمدن کیا ہی جواب آنا سوال معنی اسکی میں نہیں سمجھا
معنی اسکی سے صغیر و کبیر جوان و پیر سب واقف ہیں در حقیقت یہ ہی کیا لفظی یا علمی یا اسم ہی یا
فعل ہی یا حرف ہی یا مصدر ہی یا ماضی ہی یا حال ہی یا استقبال ہی یا امر ہی یا فاعل ہی یا غائب
ہی یا حاضر ہی یا مخاطب ہی یا متکلم ہی یا واحد ہی یا تثنیہ ہی یا جمع ہی یا مذکر ہی یا مونث ہی
یا اثبات ہی یا نفی ہی جواب یہہ مصدر ہی سوال مصدر کسے کہتی ہیں جواب مصدر اوسے کہتی ہیں
کہ سب صیغہ فعلونکی بنتی ہیں جیسا کہ آمدن و رفتن جیسا ہندی میں آنا اور جانا سوال دن تو کردن
میں بھی ہی یہہ کیا مصدر نہیں جواب کردن فقط اسم ہی یہہ مصدر نہیں ہو سکتا مصدر دلان تو ہی
کہ جسمیں دن اور تن لگتا ہو اور ہندی میں نا لگتا ہو جیسا کہ آمدن و رفتن ہندی میں جیسا
آنا اور جانا سوال علی ہذا القیاس مصدر کی اقسام ہیں جواب [illegible] کو نکلوں سے

صفحہ اول

یا آئیں وہی سب عورتیں صیغہ تثنیہ اور جمع اور مونث غائب کا لفظ اثبات ماضی آمدی آیا تو ایک مرد یا آئی
تو ایک عورت یہ زمانہ گذری ہوئی کے صیغہ واحد مذکر اور مونث مخاطب کا لفظ اثبات ماضی آمدید آئے تم
دو مرد یا آئیں تم دو عورتیں یا آئے تم سب مرد یا آئیں تم سب عورتیں صیغہ جمع مذکر اور مونث مخاطب کا
لفظ اثبات فعل ماضی آمدم آیا میں ایک مرد یا آئی میں ایک عورت صیغہ واحد مذکر اور مونث متکلم
کا لفظ اثبات فعل ماضی آمدیم آئے ہم دو مرد یا آئیں ہم دو عورتیں یا آئے ہم سب مرد یا آئیں سب
عورتیں صیغہ تثنیہ اور جمع مذکر اور مونث متکلم کا لفظ اثبات فعل ماضی سوال ہر ایک مصدر میں کتنی
تصریفیں ہوتے ہیں سترہ سوال کس طرح سے جواب آٹھ ماضی کے نویں حال کا دسویں استقبال
کی گیارہویں مضارع کی بارہویں امر غائب کے تیرہویں امر حاضر کے چودہویں نہی کے پندرہویں اسم
فاعل کے سولہویں صیغہ اثبات اس طرح سے ہو جاتی ہیں اور صیغہ نفی کے اس طرح سے ہو جاتی ہیں جواب آمد آمدند
آمدی آمدید آمدم آمدیم جیسا کہ آمدی اور رفت ہی یہہ دونو صیغہ اثبات کے ہیں انکی اول
میں نون کو شریک کرنی سے یہہ دونو صیغہ نفی کے ہو جاتی ہیں چنانچہ نیامد و نرفت انکی معنی
نہ آیا اور نہ گیا سوال لفظ کسے کہتی ہیں جواب جو بات منہ سے نکلے سوال کلمہ کسے کہتی ہیں جواب
کلمہ وہ لفظ ہی کہ واسطہ ایک معنی کے بنا ہو سوال اسم کسے کہتی ہیں جواب اسم نام ہے کسی چیز کا
جیسا آسمان یا زمین یا درخت یا انسان یا عمر یا بکر اور مانند اونکی سوال حرف کسے کہتی ہیں
جواب جیسے آمد میں تین حرف ہیں الف یا میم یا دال اور مانند اونکی حرف کہتی ہیں
سوال فعل کسے کہتی ہیں جواب کام کرنیکو کہتی ہیں جیسا لکھنا یا لکھانا یا لکھوانا سوال فاعل
کسے کہتی ہیں جواب فاعل یعنی کام کرنے والے کو کہتی ہیں سوال مفعول کسے کہتی ہیں جواب مفعول اوسے
کہتی ہیں جبکہ وہ کام کرا ہوا اوس کام کو مفعول کہتی ہیں فقط [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان اسماء ... | اصل | متعدیه | اسم فاعل قیاسی وسماعی | اسم مفعول قیاسی وسماعی

آراستن — آرایش — آرا — آراسته — آراینده — جهان آرای — آراسته

آرامیدن — آرام — آرامش — آرام گرفتن — دلآرام — آرامنده — آرمیده — آرامیده

آرزو — آرزومند

آزردن — آزار — آزارنده — خلق آزار — دل آزار — آزرده

ارزیدن — ارزش — برابر — ارزنده — کم ارز — ارزیده

صفحه اول — چهاردانش : اثر جمال الدین ،

٣٥

[illegible] شد و در نثر بمحل دعا بعبارت عربی ملحوظ گردیده چنانچه بالنون والصاد و در ابطال

معنی آن احتیاج شرح ندارد و در عبارت پارسی اگر در آید بیشتر با بالالصاق میشود

چنانچه فلان سر فلان را به تیغ برید اگرچه معنی از برید ا[illegible] نموده لیکن با را استعانت است چرا که بمدد

[illegible] ممکن نیست فردوسی طوسی گوید در شاهنامه دو بیت قطعه بند بمدح محمود شاه

[illegible] شعر مرتب گفته با در مصراع اول بیت اول با ظرفیت و با در مصراع ثانی بیت

اول با استعانت است و آن این بیت ـ ببرید شیر دوان یل ارجمند: بشمشیر و خنجر بگرز و کمند

[illegible] و در شکست و به بست: یلان را سر و سینه و پا و دست: یعنی آن یل ارجمند بمدد

شمشیر و خنجر و گرز و کمند یلان را سر و سینه و پا و دست برید و درید و شکست و به بست ۱۲ و از

[illegible] بچوگان خدمت توان برد گوی: [illegible] تو آن گرفتن این کار را [illegible] تازه

[illegible] باختن با زو راغ خویش را ۱۲ یعنی بمدد [illegible] باختن [illegible] بازوی دولت گرفتم عراق

[illegible] مفعول در اول با آید و آن معنی را که علامت مفعولیت پیدا کند چنانچه فلان

[illegible] شنید یعنی فلان را نظامی فرماید ـ اگر پای پیلست و گر پر مور: بهر یک تو دادی [illegible] ضعیف

[illegible] یعنی [illegible] سعدی فرماید ـ شنیدم که در وقت نزع روان: بهرمز چنین گفت نوشیروان

[illegible] گوید ـ و شنادی بما روشن کنابه: با مردنهی فرموی انخطابه: یعنی ما را روشن

[illegible] ستادی [illegible] بدار اندادا آنچه دادی بخت: یعنی دارا را ندادی [illegible] چون

[illegible] از زود لی یعنی زلف او را شتاب یا یعنی را داده اند آنچه بما کاشکی از ما گر

[illegible] را داده اند ۱۲ و چون از زنگ دادی با زدیم با تو قریب او را [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

امدن نامدن امد نیامد امدند نیامدند

صفحه اول

آمد نامه : به فارسی و اردو اثر ایزد بخش •

## فهرســـــت



# UNIVERSITY OF THE PUNJAB

## ORIENTAL COLLEGE, LAHORE

A-THESIS

SUBMITTED FOR THE DEGREE OF P . H . D .

UNIVERSITY ORIENTAL COLLEGE, LAHORE.

THE SUBJECT:

# Beginning & Evolution of Persian Grammar

in the Sub-continent of Pakistan and India
(From beginning till 19th century A.D.)

SUPERVISOR:-

PROFESSOR DR. S. MUHAMMAD AKRAM SHAH (IKRAM)

RESEARCHER:-

*SAYED HASAN, SADREDIN HAJ SAYED JAVADI (KAMAL)*

1412 A.H.

1992 A.D.